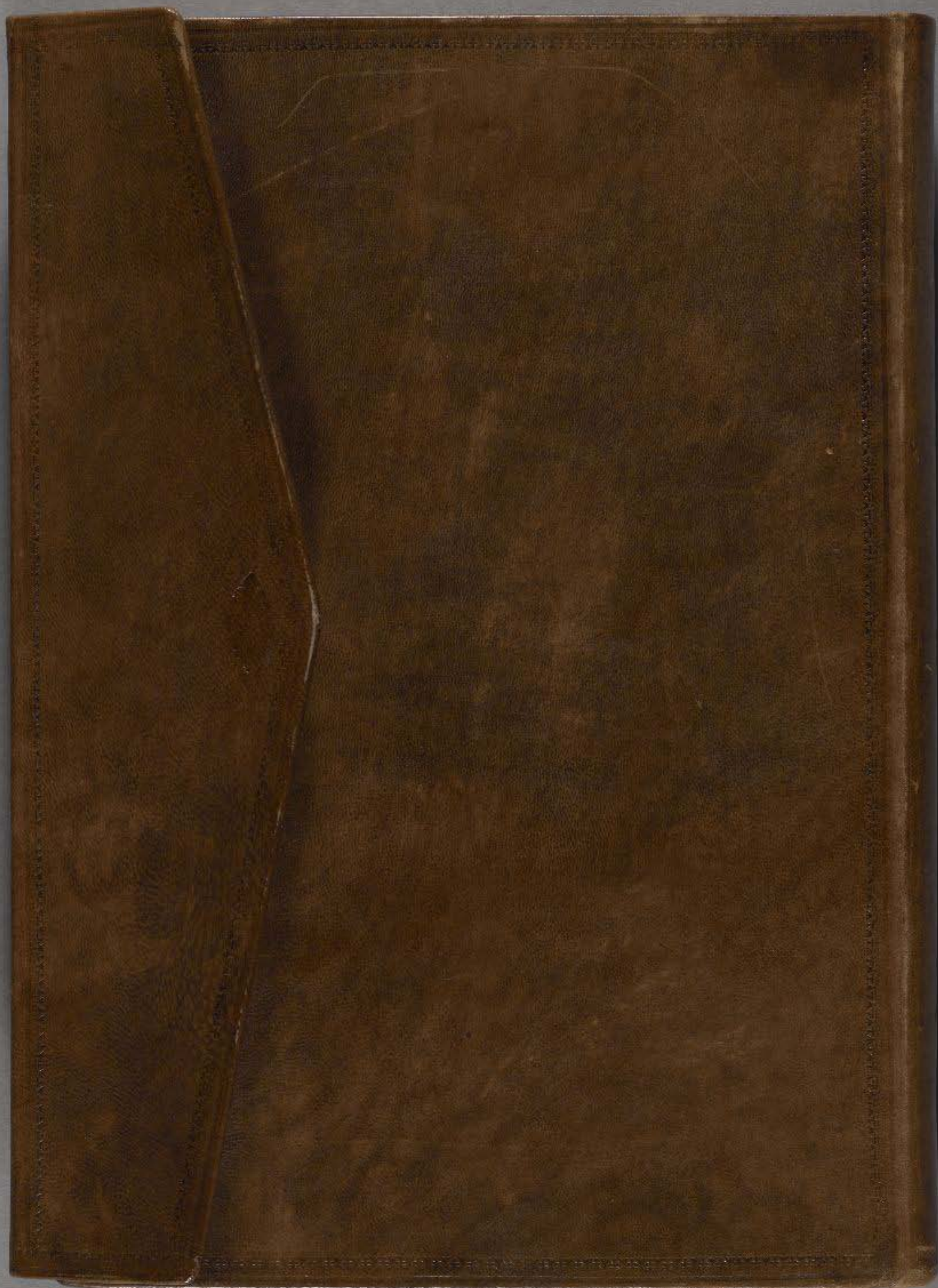




Bought with the income of
THE
SUSAN A.E. MORSE FUND
Established by
WILLIAM INGLIS MORSE
In Memory of his Wife



Harvard College Library

تذکرہ حضرت

آمین
مکتبہ اہل سنت
۵۶-۵۷

محمدی حد و شای لا بعد اول منشی دواون ایوس و مبدع صنایع امکان جل شانه و عم نواله حضرت نارنک
 درگاه احداث و یازگانه حد بننه تحقیق و شایاندر که محقق جلد پنج خیرین کتاب مسطور صنف نامه و ری
 سر حد نه طغوز و رقی بر دفتر و طبایق سیم ارضین کتب قیمه از قدرت سیدیه فرس هفت یک کتر اولوب
 ابات بنیات ملکوت و ترجمه اسرار جبروتی اقلام انصار الیه بحایف اورتی والواح از هزار لوزن ثبت و تحریر
 او انشدر و جوهر درود متعاقب الورد اولو انقدر موز نسخه وجود و شارح متن اسرار شهود جنب
 خدا رسول کبریا اعنی به حضرت ابی القاسم محمد المصطفی علیه افضل الغایا حضرت نر نیک نثار روضه پاک
 و بحره و تابناکاری اولسون که کتب کریم و رسالت تعالی نبوت الیه محتوم و لسان القیب سر وحدت ظن
 متر یفلر الیه معلوم بحجاب فهور مدو صلوات الله تعالی علیه و علی اله الاطهار و اصحابه الاخیار ماتعاقب اللیل
 و النهار اما بعد یو کتاب مشکین نقاب و مطالب مستطابک غیر رویتطیر غایت و یادی اولدر که صفحه
 طراز ان جرید لعل و طالع نویسان بحایف نالو تابشیر صیر طهور فایض النور شعاع شرعی محمدی علیه اکل
 الغایان الی یومیناهذا منتظم سلسله سنین و شهر و اولان ایام محدث اار و ازمان سعادت شعاری متر فها
 الله تعالی بالانختات القدسیه طورا بعد طوره و عدو و فصول و ابواب کی طبقه طبقه اعتبارا و بدو بحر
 کل حدیر که ماه کله فی یقرن بحجم اولین اوزن و پیرایه دست امتهاز انشدر در وقتا که صفحات اولو و بحایف
 روزگار اوزن کلک حکمت و نمانه قدرت الیه مسطور و عبرت مسطور و ماتعین و سم و تطحیر اولنهرق
 نوبت تحریر یک قلم سطر نکش از قرن ثانی عشره و سیصد اولوب یو کلن نقش دلید و پیرایه جریده ظهور اولدی
 جناب نسق ساز کارگاه جهان و شیرازه بند کتب آسمان جل شانه و عم نواله حضرت نری اقتضای حکمت علیه
 و سبق عنایت ازلیه الیه محمد بدو عدد بن مبین و احیای سنن فخر المرسلین ایچون علی وفق العاده اسباب
 خبر و وصایا اماده ایدوب بوجه صدده قرن سیصدک امامه عنون و فایحه غره غراسن بر وسطه العقد
 سلسله اللال عز وقبال و خمس القلاده و شاخ الصدور جاه و جلال شهر یار جلالت مدار و پادشاه بلند
 اقتدار که مطلع خلافت نری به مشرف قلن بر اهل بدلی طلوع غرقه مهر توفیق و ظهور نجم هدایت توفیق الیه
 او اخر قرن حادی عشره اول شهنشاه قلم دستگاه کوی که صید و جو دمسو دیو ایج شهودده جلوه کر
 و او ابلی قرن ثانی عشره ذات همایون نری پیرایه عشر سرور و افسر اولوب اسم سملیر الیه روی چنار و درم
 پدزب و فر و جوهر کیمنه القلب همایون نری به روسی منارده الحسنه خطبا دوج الدرو اولدی یعنی چون
 نوبت خلافت و روز افزون مختلف و صلیه کبرای وراثت تحت سایانی اول خلاصه دودمان خلافت و تقاوه
 شان سلطنت صاحبقران دوزمان طلسم دجه امن و امان مظهر تائیدات حق و قیوم مولی ملک الطرب
 والهم والروم الاوهو السلطان الاعظم ابن السلطان المعظم ابو الفتح و الغازی السلطان الغازی احمد خان
 ابد الله بالله المنان حضرت نر نیک شرقد باب دولتری اولین مپسر و مقدر اولدی ابتدای جلوس همایون
 مینت ما نوسر نذر و پیرایه کتابه روزگار اوله فاشایان نیجه معالی امور و مصالح جهو جلوه کر بحالی
 ظهور اولشدر که عشر معشاری عطا طلاق بیان و کجایش پذیر حوصله امکان دکلدر چون ادا و استین

مهرت نبویه که یک روز قریح دهنه رسید و اولوب عهد علافت علیه ای بکری ای سنی به بالعم اولدی این
 دین حکمی ای متقدمین این صحیفه کتب و اوراق بیوم و طبع اولدق نقش عجیب و رسم غریب ملک
 وسیع و عثمیه دیرایه مضغه ظهور و لوله سی عحاسن ایامدن معدود اولدی پس بوسعت جلیله تکثیر
 کتب و رسایل و احیاء علوم و فضا بله وسیله اولوب علی الخصوصی بحث و استقامت اوزن رسم و املاسی
 و بهای و خیمی ابله بیع و شراسی و سایر عحاسن و منافعی مدو لحصا و حصوله هت بیهارت جاسیه حالا
 دولت علیه ابد بیوند عثمیه تشریف ساز مقام صدارت عظام اوزفت بخش مسند والای و کات که اولان
 وزیر جسی فطنت و شیر عالی هت صدر اظم و اقم دلماد شهت اظم دولتلو عثمیه ازم پاشا
 یسراله مایوم و مایشاه حضرت لریک سلا سنی و عتبه طیلدینه مرعال اولدقه دایم افکار صایبه
 ولله تا قبله ای منج خبر و صلاح اهل عالم و متعین نظام احوال ام اولمغه بوسعت مطبوعه کتبه حصوله
 میل و رغبت و طلبه علومه تحصیل و کالنه امداد و امانت مقتضای علوه هت مهمه اساطین دولت ابد و ک
 ضرورتایم رت خیر الهم میرای لوبو بحال بیا به عقلای اولو ابصاره فضلی ذوقی الاسلصار ابله
 فتح باب عاون و اجاله افواج مشاؤون بیرو و بابتد ابولم بدیعک اساس و مبناسی قواعد و اسعاده انجیلان شرح
 مبین ابله تا سبس و تشید هتفق شرفقرین زایوزین سواد بدعایلری اولمغه حالا متعهد امانت کبرا
 و مستند نشین صدق فتوالاولان حلال مشکلات انا منج مشایخ اسلام سله السلام سکر امانلو دیانتلو
 عبد الله افندی حضرت نردن استغنا اولنوب اولدق کروی سمات حضرت لری دخی رسم مرسوم منافع
 جلاله و عحاسن جلیله ی عتوی رفیع مقیدا ولد یغین اعلان و لدا و قلم مجر و قلم بله هت و جواز قتابی و ملر بله
 موجب فتوی شریفا بله علی اوقاق پاشنه لصدان خطه ایون شو کتقرن بله عنوان منشور فقر و ابتهاج و توشیح
 و تر بین وورد بار بناء علی ذلک بر طبع مطبوع و رسم مرغوبک انوزج وجودی و غونه ظهوری اولوق ایچون
 اقدام مبادی فنون مریت و عنوان علوم شریعت اولان فن لغت ابله ابتدا مناسب کور بلوب و کتب لغات
 مبینة محاج جوهری ترجمه معاولان و ان قولی نام کلب مستطابک جودت و تدیری و طلاب علومک و غنی
 و تحصیلک عصری مقرر اولمغه کتبه قومک طبع و و مننه مبادرت و مباشرت اولمشدی حالاد مصلیاری
 عون و بانی و لطف محمد ثانی ابله کلا و ثانی بهر اولوب رسیدن حسن ختام اولمغه مرایاشناسان اسرار بیان
 و درو اشنا بیان هم و از عل اولان لوبابا لیبیدن نه اونیا ز اولنور کورم و املا و طبع و ادا به هت اولان هت اولت
 و عترت اتری صتم جیل ابله عفو بیوزیب مبادی صنعت طبعه ظهور ابدن قصور و کسوری کمال فضل
 و کرم بله ستر بیوزن و زایوزن عجمیک شهرت و رویی نظر اسفان لوباب کله موقوف
 اولوب و عمل اعتداده بسط معاذر کرم ناس قتنه مقبول اولمغه بر نسخه مصوله
 نظر رغبت شایان بیور بلوب الطول و المرض عجمیه معصون

لرضه اعتبار و انشاء و نه

وسيله اولد

موجز علم الاولنه

صورت خط هابون

صورت امر شریف

قد و قالامجد و الايمان مكتوب صدر لظمی غلف اسند من سعید و دو کاه سلام متفرقه از ندن ابراهیم زید
مجدد التاریخ و قریع هابون و اصل او یقین معلوم اولاده چون روابط دوام قیام قوانین دین و دولت و روابط
قول نظام ملک و ملت و ضبط و ربط تواریخ و اخبار و حفظ و حراست معارف و آثار ثبت و تحریر و کتب و تحایف
و قید و تحریر و دوا و این لطایف ابله مبسر و اشاعت انواع علوم و اطارات آثار فنون تکثیر کتب ابله مقدر ابدوی
مسل و مقرر اولغه طلوع شمس حق بنجمدی و ظهور نباشیر صبح ملت اجدی صلی الله تعالی علیه و اسامین و
علماء دین مبین و فضلاء محققین کثر هم لله تعالی الی یوم الدین ضبط و حمایت این قرآنیه و حفظ و صیانت
اندر لیت نبوی و سایر معارف یقینیه بچگونند و بنحایف و تسطیر کتب علوم و معارف الیوی و کذلک لغات
عربیه و فارسیه و معارف ابله و حکمیه و سایر فنون جزئی و قواعد کلیه ضبط و فاده و تعلیم و استفاده سی دخی
کتب و تحریر و دوا و بن و تسطیر ابله حصول پذیر اولغه نبل اجود نبوی و لغو و به و احراز سعادت ابدیه بچگون
نالیف کتب علمیه و دوا و بن محض معلوف جزئی و دخی خالی الیوی و لکن مر و ایام و اختلافات دوا و احوال
ابله چگونگیز فتنه انگیز و هلاکوی بنی و غیر و غیر و جل و ندر و ملک اندلسه بقره و فرغ استیلا سده و سایر واقع اوان
حروب و قتال و حریق اثنان ده اکثر مصنفات عرضه ضیاع و تلف اولغه الیوم فمالک اسلام سده و فاموس
و جوهری و لسان العرب و اوان قولی و کتب تواریخ و نسخ علوم آبله دن جلد و جمعی کبر اوان نسخ لازم
نادر و زمره و کتاب و مستنسخینک دخی قصور و هت و و عا و ندرن باشی باز مفعو غبت الیوی و باز دقلری
نسخ دخی ضبط و خطا دن عالی اولغه ندرت کتب و سقامت نسخ طلبیه علوم و و ضیه معارف و فنونک
عسرت و و مشقتلر بنه باعث و یادی اولوب و اجمال صنایع دن بسمه صنفی و جوهره و نایره سکه حسنه ضری
و روی حیثه چگونین دخی طبیکی بر نوع کتابتدن عبارات و فن بسمه ده حصول کلان کتب عبارتی عیان
و و جلد کتاب باز لحن و حقیقه بسمه فتنه بیه بیگ جلد کتب بسمه حصوله کله جکی غایان اولوب قلیل المشقه
و کثیر المتفعه و صنعت تحریر و ماولد بنی مغفونی حاوی و رساله بلیغه تالیف و انشا و منافع کثیر من تعبد
و احصا و فن بدور و دسر یک مهارتیکر اولغه لوازم و مصارف اشترکاک کو و بنداریک اینکری ابله ایام سعادت
افتراده بو صنعت غیر بنه یک روزی خفا و بنصه ظهورده جلوه کر اولسیده علمه اهل اسلامک الی یوم القیام
لجمل و دعات خیر بر بنه باعث و انجیون فقه و تفسیر و حدیث شریف و کلام کتابلر دن ماعدا لغات
و تواریخ و ملی و فنون حکمیه و هیئت و اکاتاج جغرافیا و مالک و مسالک کتابلری اسبقی بانیه دن و وخصت
پادشاهانی القلس الحکمر ابله رساله مذکور اعلم العالم النعم بن افضل الفضلاء التورعین هر و عا و علوم شنی
و بنوع انوار مسابلی و فتوی و لایس لیس و روع و تقوی حالاشی الاسلام و مفعی لازم مولا ناعده الله ادام الله
تعالی فضا بلیه ارسال و بسمه صنعتله مهارت ادا بدن زید لغت و منطق و حکمت و هیئت و یونلرک
امثال علوم آبله ده و لیس اولان کتابلرک حروف و کلانک صورنلر بنی بر ذالیه نقش ابد و یونلر اوان و زیدنه
باسمه الله

باصفه اول کتابک مثنوی تحصیل لیدرن دیسه زبک بوججه غل کتابنه مباشرنه شرعا رخصت
 ولزمیدر دیوستفتا اولند قدیمه صنعتنه مهارتی اولان کسینه بر معنی کتابک حروف و کلماتی بر قالیه بیجا
 نقش ابدوب اوقده بیصفه زمان قلیلده بلا مشقه نسخ کثیره حاصله اولوب کثرت کتب رخصت بیجا بلکه
 باعث اولور بوججه فایده ضمیمه فی مشتل اولمه اول کسینه مساعده اولوب بر تاج عالم کسینه ضرورتی
 اولاجی کتبی معنی انجمن تعیین بیور بلور ایسه غایت معضنه اولان اموردن اولور دیو افتا لایله و کندی
 ماعدل طهر رساله قلم حکمت نوای ابله هده جمله بل دروه و فی بحر مستغری سلک مفروض زخاری
 الثبات و بحر و لکنه عذب فرات غرض و نه فنی منته عینون لا تریری بان بکون مسقطا لانا و راعه القبول
 و مو قعلا نواع تغاریض الغیول فایده درمنشیه حیث بین مابین و احسن البیان و هل جزء الاحسان الا لاسان
 کلات دری الله تعالی تغریض انجمله مولانا میاشان الیه فتوای شریفه لری مؤججه مساعده های بوغ زوای
 قلوب و صورتی نقش اوله جنی لغت و منطق و حکمت و هیئت و بونرک امثال علوم آلیده تالیف
 اولنان کتابلردن صورتی نقش اوله جنی کتانی معنی انجمن علماء محققین و فضلاء مدققیندن
 علوم شرعیه و فنون آلیده مهارت کامله لری اولان لغتی قصه السلیق سابقا استبول قاضی
 مولانا اسحق و سابقا سلاطین قاضی مولانا صاحب و سابقا غلطه قاضی مولانا اسعد زبدت
 قضا بهم و مشایخ کرامدن قدوة العلماء المحققین قاسم پاشامو لور تحلی سی شیخی مولانا موسی
 زبد علم ما مورو تعیین اولمشلردو لیدی ذکر اولنان کتب لغت و منطق و حکمت و هیئت و بونرک
 امثال علوم آلیده تالیف اولنان کتابلردن صورتی نقش اوله جنی کتانی مولانا موسی الیه معنی
 ایندرد کندن سکره وجه مشروح اوزن صنعت مرقومه فی معیت ابله غل و ابر و بوججه کتب مذکورنک
 تکثیر بنه جدا و فی ایلوب و لکن صنعت مرقومه ابله حصوله کجلا کتب معنی اولوزن
 زیاده اهنام و غیط و غطا و لاندن بغایت اتفاقا بیله سر شوبله به سر علامت
 شریفه افتاد قله سر تحریراتی لواسط ذی القعدة سنه تسع
 و ثلثین و مائه و الف بمقام المحروسة
 قسطنطنیه

صورت فتوای شریفه

بیجه صنعتنه مهارت ادعا بدن زبد لغت و منطق و حکمت و هیئت و بونرک امثال علوم آلیده تالیف
 اولنان کتابک حروف و کلماتک صورلری بر قالیه نقش ابدوب اوراق اوزر بنه بیجه ایل اول کتابک
 مثنوی تحصیل ابدوم دیسه زبک بوججه غل کتابنه مباشرنه شرعا رخصت ولزمیدر بیجا بلکه
 باعث اولور بوججه فایده ضمیمه فی مشتل اولمه اول کسینه مساعده اولوب بر تاج عالم کسینه ضرورتی
 اولاجی کتبی معنی انجمن تعیین بیور بلور ایسه غایت معضنه اولان اموردن اولور دیو افتا لایله و کندی
 ماعدل طهر رساله قلم حکمت نوای ابله هده جمله بل دروه و فی بحر مستغری سلک مفروض زخاری
 الثبات و بحر و لکنه عذب فرات غرض و نه فنی منته عینون لا تریری بان بکون مسقطا لانا و راعه القبول
 و مو قعلا نواع تغاریض الغیول فایده درمنشیه حیث بین مابین و احسن البیان و هل جزء الاحسان الا لاسان
 کلات دری الله تعالی تغریض انجمله مولانا میاشان الیه فتوای شریفه لری مؤججه مساعده های بوغ زوای
 قلوب و صورتی نقش اوله جنی لغت و منطق و حکمت و هیئت و بونرک امثال علوم آلیده تالیف
 اولنان کتابلردن صورتی نقش اوله جنی کتانی معنی انجمن علماء محققین و فضلاء مدققیندن
 علوم شرعیه و فنون آلیده مهارت کامله لری اولان لغتی قصه السلیق سابقا استبول قاضی
 مولانا اسحق و سابقا سلاطین قاضی مولانا صاحب و سابقا غلطه قاضی مولانا اسعد زبدت
 قضا بهم و مشایخ کرامدن قدوة العلماء المحققین قاسم پاشامو لور تحلی سی شیخی مولانا موسی
 زبد علم ما مورو تعیین اولمشلردو لیدی ذکر اولنان کتب لغت و منطق و حکمت و هیئت و بونرک
 امثال علوم آلیده تالیف اولنان کتابلردن صورتی نقش اوله جنی کتانی مولانا موسی الیه معنی
 ایندرد کندن سکره وجه مشروح اوزن صنعت مرقومه فی معیت ابله غل و ابر و بوججه کتب مذکورنک
 تکثیر بنه جدا و فی ایلوب و لکن صنعت مرقومه ابله حصوله کجلا کتب معنی اولوزن
 زیاده اهنام و غیط و غطا و لاندن بغایت اتفاقا بیله سر شوبله به سر علامت
 شریفه افتاد قله سر تحریراتی لواسط ذی القعدة سنه تسع
 و ثلثین و مائه و الف بمقام المحروسة
 قسطنطنیه

تقریر شیخ علی الرضا علیه السلام بوسیله الطباعه

تقریر حضرت شیخ الاسلام علیه السلام

هذه مجلة بل دروه في مفره مستفرد في سلكه مفرد ورض زخاوي النبات ومجر ولكنه مذب فرات غاض ونهر
تخص منه صيون الاثر حري بان يكون مسقط الانواء راعه القبول وموقعا لانواع تقاوي الغسل فله در
مقشيه حيث بين ما بين واحسن البيان وهل جزء الاحسان والا احسان حرن الفقير لايه
سجله وتعالى عبد الله مفتيا له الدولة العلية الختانية بقاها لله تعالى والعناية له الربانية

تقریر داماد زاده افندي صدر روم سابق

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فان هذا الشرح مجاب وامر يستظمه اولو الالباب في الامان
صناعة يستظلمها كل نظر ويستحسنها ذوالبصائر ولقد حق بان يحازي صانعها بالاكرام حيث عمت غوايدها
وعظمت منافعها لانا وسيله الى تكثير الكتب من غير حاجة الى مشقة الكتب وكلفة الكتابة ولعمري انها
لحقين بان يحمداها الامم وتقدم حسنات ايام سلطاننا الاعظم مالك ملوك العرب والروم والعم الا وهو
السلطان بن السلطان ابو الفتوحات والمغازي السلطان احمد عزان المازي جلد الله ولته ولازال الخير بنواصي
نيله معقودا والنصر في تحرير ايسر ايامه قلايد وعقودا حرن الفقير الى كرم مولاة ابو الفرج احمد القاضي
بمسكر روم ابلي في السابق والشهير بين ارباب داماد زاده غفر له ولا سلافه ولا خلافة ولجميع المؤمنين
والمؤمنات امين يارب العالمين

تقریر ميرزا زاده افندي صدر روم سابق

الحمد لله جدا بلين مجلاله والمملوءه والسلام على نبيه محمد واله ومحبيه الغاثر زو به جماله اما بعد فان الفطن
التميز هذه المقالة والماهر المتقن التزم نفس هذه الرسالة قد ابدع صناعة ليدى فيها البراعة تستفي جلية
حاله امن ان تحرر البراعة وانها الطبع لطيف يستقيده الطباع ويستقيده اهل الجداى جدوى وانتفاع اثبت
له تعالى في محايض المادى قوم المزدلاحسان واجرى في نسخة انما اقسام القول والفقران حررته داعيا للمولانا
وسيدنا السلطان الاعظم والمناظر المظم حفظه الله موجة على العباد وابقاه وحرس وجوده الشريف ووقاه
واراح بسطوته اهل الكفر والفساد واراوح رباح معداته كافة العباد بجنة تعالى وكرمه والاعبد الفقير
ميرزا زاده شيخ محمد القاضي سابقا بمسكر روم ابلي غفر له ولوالديه ولجميع المؤمنين والمؤمنات

تقریر عبدالله افندي صدر روم سابق

استمدن كرم المتعال في جميع الاحوال لما تشرفت هذه المجلة باظهار الضياء وزينت بانوار راعه هؤلاء العلماء
امضيتها متقيا على اثار الكبرياء وداعيا الى حضرة تلامذتنا الاظم وسلطاننا الاعظم دامت دولته العلية مادام
العالم وعظمت الطاعة الجلية على الامم والاعتراف صا لله عبدالله بن السيد على القاضي بمسكر روم ابلي
سابقا عفي عنها

تقرض فيض الله افندي صدر روم سابق

حسب الله ولا اله سواه لما عطفت عطف النور الى هذه المقالة المثلثة على ما يحويه من محاسن الصناعة ذلله
در جامعا حيث احترقها فكان العبيقة ماسقة تسنه اولو الانظار الابيقة ويدع ويكال الفراسة ونهاية فكيكسه
ماسقة تفني به عن مشاق التكله بعناية سلطانتنا الاعظم وامامنا الاخيم مالك قاب الام باسط لايدي اللطف والكرم
لا زالت شمس دولته العلية من انوار العزة طالعها وما برحت قلوب سلطنته السنية ينزل السعادة خاترة
غقه الفقير الى فيوضات ربه الخفية فيض الله بن عجي القاني بمسكروم ابلى سبغة اعنى عنهما
تقرض السيد محمد افندي صدر روم حالا

لما جلت الطرف في طالع هذه الخجلة ولسرت النظر في سارحها الجميلة تجليلة الفتى حاوية لآراء النواذر
وشبابه لما يستعظمه محاسن النظار والمصارح حيث انتقلت در رفو ابد هافى سمط دقيق ورتب غر فوا يدها
على تيجان بين ميان سلطانتنا الاسعد الاعظم البارع في العدالة والكرم للجامع بين ذلقة السيف وحذافة القلم
وشع الله سره في خلافة بوجوده وانفاس على العالمين خيال افند الله وجوده حرر الداعي السيد محمد
زين العابدين الحسيني القاني بمسكروم ابلى عنق صنه

تقرض صالح افندي صدر انطولى سابق

تم الا هذه الخجلة من حذافة الطبع وحرله الصنعة ولقد ابدى فيه جامعه مجتهدا يبذل وسعه جره لله تعالى
عابدين بمعنفة فلم يدلى جل العلم ولعله عن زافى زمان سلطانتنا الاعظم ملك ملوك العرب والهم ليد الله دولته
وزاد شوكته ولا زالت شمس دولته مشرقة على مفارق الانام مادامت الليالى والايام حرر الفقير صالح
القاني في المائى بمسكروم انطولى شغره

تقرض درى افندي صدر انطولى سابق

لما لفتتها مشتملة على قوايد الطبع مشنفة بحسن القبول عند العلماء لاعلام عطف القلم الى اقصى المرام هو الدماء
لامامنا وسلطانتنا الاعظم وانما قانا الاخيم غادم الحرمين الشريفين سلطان العرب والعبرين لسعد الله تعالى
في الدارين لا زلا تمام شرائط التخصيل للشغولين ببيان دولته ان يصير على طرف التمام يتال باقى المام
وعلى جانبته محمودا على مفارق جميع الانام بعناية الله الملك العلام على الدوام غقه الفقير درى محمد القاني
بمسكروم انطولى سابقا شغره

تقرض مصطفى افندي صدر انطولى حالا

ما تطلق به هذا الرق المرغوب من الصناع ويدانج الاسلوب المشبوك في قالب خيل اليه القلوب قلله در صانعه
حيث انزعج يبذل وسعه ماسقة تسنه هولا العلماء والقطاء الذين لهم ولطيه براعة القبول والامضاء القففت
اثرهم حامد لله تعالى ومصلياً رسول الله الحنبى وداعيا الغلة الطليل وعليقته الجليل سيدنا الاعظم وولى نعمتنا
الاخيم مولى ملوك العرب والهم حفظه الله سبحانه من كل سوء وكدره المراتب ساله واصهار الاعباد انكر امرادات
الليالى والايام غقه الفقير الى وره الله القدر مصطفى بن محمد بن محمد زاده القاني الصاكر
المصور قى ولاية انطولى المصون غفر الله له ما عفى عنهما

تقریض سالم افندی قاضی استانبول سابقا

باسمہ سبحانہ و تعالیٰ شأنہ ❦ سبحان من تفرّد فی ابداع صنایع ملکہ بیدایہ و اظہار فہم انعموا بحار العقلاء فی حجاب صنایعہ و اصری علی النبی الامی الاکرم محمد صلی اللہ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ وسلم و بعد ان من توفیق الصانع ظہور ہذا الامر الذی ہون من عجب الصنائع فی عصر السلطان الخلیل العارف الخیر یمرغہ بجمع العارف و المعارف الا و هو السلطان الاعظم و ولی امتنا الاجل الاثم ظل اللہ تعالیٰ فی العالم سلطان البرین و البرین خادم البرین الشریفین السلطان ابن السلطان السلطان الغازی احمد علی لالہ الدھر مقتر بوجودہ و ما برحت العباد متعینین بلطفہ و جودہ جعل اللہ وجودہ الشریف حائقی و قہنہ و حفظہ اثار ذلہ لاجاد مستقرین فی عروہ و عنایتہ و وفق صہرہ الاثم و وزرہ الاظم فی تنظیم امور ملکہ و توفیر طاعتہ بجماعہ من ارسل رحمۃ اللہ الام علیہ و علیٰ آلہ الخیرۃ و السلام تحفہ العبد المستغفر من نعم الدولۃ العلمیہ محمد سالم ابن شیخ الاسلام میرزا مصطفی القاضی فی المانی بدار السلطنۃ قسطنطنیۃ الخیرۃ حیث من الافاقو البلیۃ عفی عنہما و غفر لہما

تقریض لصق افندی قاضی استانبول سابقا

ان صنیعۃ الطبع من ابداع الصنائع بلیق انہ تنفاخر بہ الطالع المطبوع لہ البدایع فن جلّ لہ ما ترسلطت الیہ الاظم ادام اللہ دولتہ و ادام العالم روزہذا الصنیع المرغوب فلا زال بانسلہ النعمان و وسک لا یماکرم جالبا للقلوب حرر العبد للفقیر الی لطفرہ ثلاثی اسحق القاضی فی المانی بدار السلطنۃ العلمیۃ قسطنطنیۃ الخیرۃ حامدا للہ علی لآلہ و وصلیا علی نبیہ و آلہ

تقریض عبدالرحمن افندی امام شہر یاری حالہ قاضی استانبول سابقا

باسمہ سبحانہ حمدانی اسعدت بتعلیم البیان و اکرم و صلوة علی من تشریف عنہ اللوح و القلم و بعد فک زاعم ہذہ الرسالة العبیۃ الزہراء و مروج نلک الصناعۃ العربیۃ الباہرۃ لقدا بدی و اغرب و ابداع طبعہا عاربا من مرۃ و طبع فہذا من اروع حاسن ظل اللہ فی العالم خلیفۃ خیر بن آدم الی المعازی السلطان احمد لالہ متنعما یا ولادہ فی عشر اعدنام الا نام براحۃ زمانہ ادامہ اللہ فی جمیعہ و امامہ قالمقل الووری عبدالرحمن لمار شرف لامتہ و تعلیم فیہم الذین ہم ذنہ تحیاتہ القاضی قیامہ بدار خلافتہ صائب اللہ من کلنا "بیۃ وافۃ ضوئہ و عن کفہ المؤمنین النبی الامیر

تقریض شیخ زادہ محمد افندی قاضی استانبول سابقا

حسبہ لا الہ الا اللہ و صلی اللہ علی حبیبہ و مصطفیہ ❦ نعمت الصنیعۃ المطبوعہ غیر شیعہ فی دیرنا و مسجورہ فوا یدہا بحر و مہمۃ مقطوعہ فیہا فاکہ کثیرۃ لا مقطوعہ و لا منوعہ شکر اللہ سی صانتہا و وفق قیامہ بدی بامتہا کان زمان من محل ہا و عیالہا فی حجلہ الا عفا و کشف عن وجہہا مجلی الاستغناء بیدان سلطانتہ السلطان الاعظم مالک ملوک العرب و الیم بامسہ الامن و الامان تاشر العدل و الاحسان و لذوہ التصرف فی لزوم مدبد و غلب کل جبار عنید ملک البرین و البرین خادم البرین الشریفین خلیفۃ اللہ فی الہم امایہ بن آدم سلطان ابن السلطان السلطان الغازی احمد خان خاد اللہ خلافتہ و ابد ظلال و جودہ و نعمتہ و حفظہ من الامم و الاستقام مع قرعینوئنا ولادہ انکرم و بہت بوزرہ الاظم و وکدہ الاثم و دستون الاکرم و کلن نام فی امامہ الانام و الف بتدبرہ بین الذباب و الاغنام مایا الفقراء ناصر الضعفاء مد اللہ طبان و جودہ و فیض فضلہ و جودہ و فیما العبد الفقیر من جملۃ دعاۃ الدولۃ العلمیۃ دامت موبقہا بالتأیذۃ الالہیۃ محمد الشہر حسب العادہ و یحیی زادہ قاضی فی المانی بدار خلافتہ العلمیۃ صینت من کل افۃ و ملیۃ غفر لہ و لوالدہ و لکافہ التائبین و السائبین

تقریض

تقرض السيد زين العابدين القاسمي نقيب الاشرفي حالا

الحمد لله الذي سبغ علينا النعم وعلما ما لم نعلم والصلوة على النبي الذي سبغت به الرسالة وعلى الوحي والحمد لله والرسالة وبعد فان عاين الله على منتهى هذه الرحلة بللهمة هذه القوافيد وطرز هذه الرحلة الخجلة بها تليك الفرائداني وفي السداد وانتصبت لنفع العباد فيدي صناعة نفاعه وقفت دون احصاء فوايدها للبراعة وقضى له كل ذي لب بمجودة الطبع والبراعة ولقد بيني الاقلام حفا الاقدام واشكى اليرام من روى السقام انما الله مناه وبلغه ما بيننا من حزنه داعا للسلطنة الاظم وولى نستنتا الاكرم ونظى الله تعالى في العالم مولى ملوك العرب والعجم الا وهو السلطان بن السلطان ابو الفتوحات والمغازي السلطان احمد غاني الغزوي غدا الله خلافته وادسلطنته ولازال معتابا بطول البقاء مع فيه الاكرم من الامام جدو صهر مذي الجيد والتاد والتاد نطاله وان العبد للفتنر بعبودية بنه السيد زين العابدين بن السيد علي ابن السيد محمد الحسين النقيب على اشراف الممالك العنقية ففر لاه له ولا سلافه ولا خلافة ولا علفه ولا علفه للمؤمنين والمؤمنات

تقرض زلالى افندي قاضي استنبول حالا

الحمد لله ومن والصلوة على من لا نبي بعده وبعد فبهذه جملة جليلة جديدة تظهر في زمن سلطنة الاظم والحاخاخين العظم مولى ملوك العرب والعجم عاين الحرمين الشريفين السلطان بن السلطان السلطان الغازي احمد غاني غدا الله خلافته وادسلطنته حزن الفقير اليه صحابه زلالى حسن القاسمي بقسطنطينية منجيه بغير له

تقرض اصحق زاده افندي قاضي استنبول سابقا

حسبي الله ونعم النصير اشكر الله الفيض المتعال في جميع الاحوال على روز هذا الصنيع البديع في زمن امامنا الاخر سلطان الدين والبر من عاين الحرمين الشريفين خليفة الله في العالم شيد الله ولنه مادام العالم اللهم يتعتنا بطول حياتنا وانفعنا بدوامه وثباتنا القرآن الكريم واياته والنبي وساداته حزن الفقير لصحق زاده في محمد القاسمي بقسطنطينية سابقا بغير له

بسم الله الرحمن الرحيم

الرسالة السابعة بسبيل الطبايع

وقد نكاه اقتضاي شهرت بلقي ومقتضاي اذات مبدئي برامت وجامعي وباري قوم وباري شخصي براد الله كليل
 ويزيد الله بتاز وستر لوان خلفه تعلق ايله اولمر اذ كتم عدمدن خروجه واوله خير كمنصه وجوده
 ظهور ريداع وبادي اولان اسباب كمال عاينندن خلق لبيب قولار يك منافعي بحون حاضري وبعيد افقده
 مادد سبحاني خاري اولمشدر نو كليل اللسان قليل البضاعة عبد عاجز ند مراد پير المحتاج الى مدد جز به العجز
 بعض السنه ولامه في الله وقوف تحصيل اتمك حسيه سرگذشت عياديه واحواله امه سالفيه ميكنك
 عاجز اندر بتمس تحصيل الملاعه وغب وساعي وكتب تراخي دول سالفه واسباب اديان مختلفي بر مقدار
 استبراج جمع اشتغال به خاطر فائز مور مقدار لاي و فكر واقديشه بر تقصير مشوبه سابع اولد بكد دول
 مختلفه سابقه ولاحقه ده موجود اسباب رشدوز كاچار باب عقل ودها سالك ايد قاري ادها كليل حفظ
 واشتهار ريد و بولد قاري دولت و سلطنتك غلبه ناموس و تعظيم شانه و نظام مهمان ناسه باعث و ادي
 الاث و اسباب تدبير كنه تشنه و دول و قيام اتفاق و اجتماع ريدو سبيله اولان محتاج قوجي سعي و سلوك كيه
 ما بر مجوده و انزله ابداع و اختراع و محصيله و دفعه فو شانه كجواز و عيش و فلاح بر متاخر ندي
 بتقدميك اتره سالك اولوب في زمانلو خود دول و ملل مختلفه عالم كاهلري قوتين نظام مصالح امت
 ووسيله انتظام دول و ملت و رابطه حفظ و قايتم و ملت اولان اسبابي تبديليه دن حمايت و سياست
 و محقق اولد قاري دين و ادين منسوخ و عاقل و باطل دخی اولور سه حق اولق اوزنطن و اعتقاد ايله قورابن
 و قواعد ملل و دول و مرور اعوام و كزور ايام ايله سهو و نسيان خطر اتندن امين و تبديل و تغيير و غناظر ايامي
 مهلكه سندن سالم اولق ملاحظه سيله كاه سنك و حجر و كنه مجلس و حد بدن معمول بحفظه د مقرر و ب
 اث و قيد ايله كلك كردن ماعد انشرو شيوعه علم و سر فتنه مدار اولق بحون كيكير كيه بطريق اهون ابداع
 و اختراع انباشدر بر بخصوم تحديق و بصرو امان نظر ايله فكر و مطالعه و تفهيه خياردن جميع اتم و افضل
 مجموع دول عالم اولان دين و دول اسلام و وسيله قيام و د ار شان دول و موجب نظام مهمان امت و سبب
 تقسيم ملك و ملت و باعث غلبه شوكت سلطنت اولان قواعد و قوتين ضبط و ربط و اسباب انتظام امور
 امت تبديل و تغيير دن حراست و بواجام ايت تفرقه و اختلافن و قايتم و علوم و فنون مرغوبه سهو
 و نسيان دن الى يوم القيام حفظ و سياست اولق قصد و عزم تبليه قارمردن ايله اعلل و باقوت و ذهب
 و سیدن منبوع لوحه لده ياز باوب و قاز باوب بت و قيد و التفتين كل الوجهه شايان و نيكير كتيب له علوم
 شريفه و فنون مرغوبه نك عالمه نشر نه هت و بو طر بن ايله عامه اهل ايله امداد و اعانت شايسته ابدكي
 بالبداهه ناين و مستحق عن البيان اولدقه اشرف ساعي و احسن صنائع اولان همه كتب حرفت و صنعتي
 اشبه مقصوده موصل بطريق جاده و بروسيله مستقيمه ابد و كنه بناء بومردي شانك متعني اولدوخي
 منافع لامحي دن منظور خاص و عام اولق بحون و تدبير بنهار و اشارت اولسه لا يقدر همه كتب اوزينه
 و تب ايدن منافع و قوا و ايقينيه و قوت و قايتم سالفه ايله لسان اولان اولي الايمان خفي و پوشيده دكاد و ك
 بن اسرائيل قوري كتب منزله دن امتايله ما مون اولد قاري تورات شريف حفظ و از بر ايدك التزام ايتوب
 حفظ و اتقاني عهد و منزلته لازم ايك ضبطلته تقصير و اهبال ايدك كردن غيري كرك تورات شريف و كرك
 سائر كتب معاملات استنساخ ايله ابادي ناسه و صول و بو طر بن ايله اطر افي و اكنافه بشر و شيوعه اعظام
 ايتوب مجديت مقدمه حفظ ايتار به فتنه تحت النصر ظهور و بلد كاه و لظالم بر كشته تحت بن اسرائيل
 استبلاء كاري بهت مقدس خرب و درون تابوت سكينه ده مجمع و محفوظه كتيبي و تورات شريف تار ايله

مضایق طریق او لشکر همه ناک اجالات رفی پستاند و سنت همه صنایع و حرفه در رسم مفید و اعمال
صنایع در صنعت کثیر المانفع اولوب حرفت سوم و کتب و وجوه دنیایه سکه حسنه ضرر کی اشکال
و صور حرفه سوم اولوب جنر بسط مساطیر محافله وضع و ترتیب کلمات و تنظیم سطور و بکن بین کیم
اوزاق اوزن و خط و مبدع کثابت و کثابت انواص در نوم کتابتند عبارتند و اید همه پستانده را با نه اولوب
بوقن بدیع و صنعت جود المانفع اید کتاسلا مبدع عامه ناک محتاج الیهاسی و جمله علوم و فنون ناک ماخذی
و منبعی اقصی البیان اولان لسان عربک علم و معرفتند مدار اولوبلر چون کتب لغت ناک کثیر و محصنه هت و کتب
قران مجید و هیئت و حکمت و مسائل ملک و بلاد و جغرافیا کتابلر کی کثر تنوع و تنوع ایلونسه تحصیل منافع ضمیمه
طلمه خاص و عامه مباشرت اولوش اولور دی با نه نایه ابتدایطوب و دین و دولت اما لا مبدون برانه کافیه
تقو به دین و دولت و نظم و نظام مهم امت خیر البشر ایچون دویجه مجتهدین و مصنفین کرام کمال کالیسی
واجتهاد اید جمع و تالیف و تدوین قلد قری کتب نفیسه فی تکمیل و تحقیق سبیل همان مجدداً تالیف کتب کی
مجدد اوجایات و ارایه زمینه موجود اهلای اسلام بیوم و انتشار اید اما اعلی علم اید زند و آثار مجتهدین
و مصنفین کرامی مجدداً و احیایه و وسطه اولور با نه نایه فن همه ده حصوله کتب کتب کی عیاری
حیان و باغان و حسن خط اولغه امکان در کار اولور و غنای غیر یانکیلی خط و خطان عاری و سقط
و سقمتدن بری صحیح عبارات جید الکلمات حسن الترتیب مستقیم ترکیب اولوب طبع علوم اولور نایه
و مطالعه خطان امین و خط و غلطه شغل اید تصحیح او قلدن سالم و معل و متعلقه هت عبارتند اعتقاد
حاصل اولوب تحصیل محتاجین کتب مقارله و تعدد نسخه محتاج اولوب کتب علوم و جوهله باعث
سهولت اولور خصوصاً اقلام اید تحریر اولونان کتب کتب مداد و مرکب اید و رطوبت حاصله ضایع اولوب
محرور سوم اید اما همه طریقه استعمال اولونان مداد و مرکب کلامی نایه یا اید اولوب رطوبت نایه اید
قطار سوم و نقوش مختلف اولما غله طریایان فنان این و سالم اولور با نه نایه فن همه در کار پرواج و کثیر
النفع و النتاج اولوب بر جلد کتب یا زانق زحمتیه فن همه ده نیجه یک جلد صحیح عبارت کتب حصوله کلاوب
اشخاص کتب کثیر و قیمت و بهاسی قلیل اولوب سبیل طبع علوم و فنون فقیر ناک کتب طفرایه و وضعفا
و مجر به کتساب علوم شریفه و تحصیل فنون مرغوبه بقدر ازان حاصل اولور و نیجه مستعدان شریفه
کتب یا کیزه به مالک اولوب سبیل مدت قلیله ده یا لا ترسیه اولور با نه خامسه همه طریقه فهرست
کتب مجمل و مفصل اید و جمله اعتبار اولوب مجمل عنوان کتب مفصلی خانه کتاب تحریر اولور و اید ارباب و اید
سطور و ارقام هندی یا اید اعداد اولوب یا کاهو حقه یلور نایه وضع اولور قلدن سکره عنوان کتاب تحریر اولونان
فهرست اجائی و سطلتیه درون کتب درج اولونان فصول و ابواب سهولت اید لموصول بهسر اولور که راحت
اقتضای اید فصول و ابواب نظر ایچون فهرست اجمالی به یقین بعد د و کله فصل معلوم نظر اولور و اید
کتابه مندرج کلمات مشکله و قوا اید همه طلب اولور قلدن علی الفور براتی ایچون حروف اید اوزن و فهرست
مفصل ترتیب اولوب کتب ناک اید نایه وضع اولور و یو فهرست و سطلتیه معرفی مراد اولونان مفرد ناک علقه
دخی قلیل و حصول بهسر اولور با نه ساده بهای کتب و تحسین اولوب هر فرده تکی اسان اولور طبع شریفه
و قلع و بلاه و قری خلقند دخی نشر و شیوع یله جهل از اید سنه و سبیل اولور با نه سابع بهسر طریقه
تکثیر اولونان کتب سبیل استایه سعادت اشیا به مضایف اولان سایر مالک غر و سه ده

لاجرم باعث افزایش شان و شوکت دولت و سبب غلبه ناموس سلطنت دبیاجه معالی عنوان مقلخری
 دامن روز قیامت در آن سنه عالمه غیر ایه یاد و انجلا ب دعای خیر جمله عباد و ذکر با جلیل الله زنده و دلشاد
 اولمعه و سیه مالا کلام لولمعه فقه و تقصیر و حدیث و کلام کتب لرندن ماعد الفات و تاریخ و طب و فنون
 حکمت و هشت واکه تاج جغرافیا و مسالک ممالک کتب لرسته در کتب بصلن بایسته اذن هاب یونی متضنی خط
 هاب یونی شوکت و رن اصدار نه همت و عنایت الله شهر یار عالم آرا باد شاه دین پناه ملک هست علو رتبه
 استفاد مشایران لکه لک نام تایی و اسم سامیله معنون اولن شرفی مستغن عن البرهان اولد و غنه بناء عن
 مرغوب مذکور مباشرت بایله تکبیر و توفیر کتیار جلیل الشرف اذن هاب یونی و رضاء شوکت و رن یونی متضنی
 خط هاب یونی شوکت و رن یونی بنک شرف یافته صد و ریمت و رودی شایان در تاج اول خط شرف شوکت مصیرک
 صورتی دیباجه کتابه تحریر و تصویر اولنوب بالجمله کتبه موجود و زیبوزفت کتبه علت مستفله اولوب
 پسند بایله جمله و قبول اقام و رغبت خاص و عامه بادی لوله کذلک معنی اقام شمع شایع الاسلام سلفه السلام
 سعاد نلو محاسن لغندی حضرت نری طر فلرندن دخی بولر مقبل مور محمدن سوس جلیل اشرف مسافندن
 و منافع خاص و عامه موصل اسباب ظلمه مدن اولوب حصولنه مباشرت اذن شرف یونی متضنی تقریض
 و اشارت علیه یی احسان و صدور علما و سائر فضلائن دخی تقریض اولنن شایسته در تاج هر حاله شرع مبینه
 مطابق اولوب اول اشارت و تقریض دخی صدور کتبه مسطور و جمله مجلداته موجود اولوب رغبات قاسر مردانه
 باعث اوله و کتبه حصولنه مباشرت اولند فقه کمال محنت و بلا سقط و سقامت وجود پذیر اولنن مجنون فضلا
 و لغت اشنا کاملندن کنند و رضاء بله طلب و راغب لرندن اوج و یاد و رت کسبه نهیخته مأمور اولوب
 مأمور تری بایسته صادر اولان امر شرفی دخی اول کتبه تصویر اولنوب منظور خواص و عوام اولد فقه

جو خصوص دخی استیلا به دعاه خیر جمله ناسه و رغبات افراد عالمه بادی اولور

جو جمله ناسه مافی انیس اولنوب بر ایکی ورق مقدوری ردیبا جبه بلیغه

بسط و تمهید اولنوب منظور خواص و عوام و کتبه عنون

اعتبار و مایه الافتخار اولنن مجنون مصادر کتبه

و وضع اولننه شایاندر

مناقبات امام جهری

خی اولیة کتیب متبرده مسطور اولدوغی اوزن فن لمتنه تحقیق و اتقان و فضل و ابقان ایله مهروف اولوب زمان قدیله فر مر بوردمند وین و تالیف ایله احراز فضل السبق و تقدم ایدن مشاهیر متقدمیند جله ناک اقدم و افضل مشایخ قراه سیمه دن ابو عمرو بن العلاء حضرت تکریمدرکه سکسن ائی عدد تالیف لری اولوب یوز طقسان طقوز تار یخنده عزم خطیره قدس ایلدی رحمة الله علیه اول کواکب سمان فضیله دی دخی ابو زید حضرت تکریمدرکه یکریمی سکر عدد تالیف خطیره موفق اولوب ائی یوزاون بشه عازم فضای اسی اولدی ویری دخی ابو عبیده معمر بن المنذر الشیخ درکه لکیوز ائی عدد تالیف و تصنیف غائر اولوب اکیوز طقوزده وفات ایلدی ویری دخی اسمعید درکه فن ادبیه مصنفات جلیله سی سکسن ائی عدد کتبه بالغ اولوب اکیوز اون بشه ترک عالم ناسوت و عزم فضای لاهوت ایلدی ویری دخی محمد بن زیاد المزلی درکه قرق بیس عدد تالیف موفق اولوب اکیوز اوزوز سنه سنه وفات ایلدی ویری دخی اصلاح منطق صاحب یعقوب بن اسحق بن سبکت درکه اکیوز قرق دورت تار یخنده علمه خاموشانه یغوله نشین از و اولدی فاضل مذکور بنگ بدیجیدی جمهره صاحبی محمد بن حسن بن درید درکه مصنفات کثیره ایله مشهور و مسلم جمهور اولوب اکیوز یکریمی ائی تار یخنده جو لوحه و اصل اولدی کبیر ائیة لغت عربیه و مظهر اعلام فنون ادبیه نکه سکرینی اشیر و جمک اصل اصیلی اولان کتتاب مستطاب محاکم مولی درکه فاضل مرقوم ذکر اولان ائیة شیعیه نقل و روایت ابتدکاری لغت عربیه فی کندی بسط ابتدکی قواعد مطابق اولدوغی صورتیه کتایبانه درج ایدوب اولدینی صورتیه بلاد مصر و بیعهده عرب عربیه مراجعت و طفر بولدی و صورتیه اغذ و ضبط ایدوب و شواهد شعر مثنوی ساقیقیه فی ملاحظه و مطالعو بولدی و فی جواهر کانی کتایبانه درج ایله درج الدرر ایلدی امام سیوطینک لطیفات الهامه و اللغوین نام کتایبانه تحریر اولندی اوزن فاضل مذکور اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب الصحاح الامام ابو نصر غلای یاقوت روانی اوزن زکا و علم جهنیه اعاجیب درهن اولوب بلاد رگدن خازنه منسوب در دولت عرب و علم ادبیه امام اولد یقندن ماصدا حسن خطی ضرب مثل اولمشدی شو بلکه این مقاله خطندن فرق اولتیوب وادی کتایبانه متنازع و کلام و اصوله سر فر ایدوی سفری حضره ریح ایله دشت و افاق کردان و حجاب عراقه سوق غنای ایدوب علی ای علی الفارسیدن و سیر افیدن تلذ ایلدی اندن اهواز حجاز به یروان اولوب لغات عربیه فی مشافهه طریقه عربیه لمان یمن اغذ ایدوب اندن بلاد ربیعه و حضره دخی روان اولوب غراسله عودت بود لمان غنیه نضت ایدوب افراد کتایب و اصیان فضلان ابو الحسن بن علی بن عابدین فن ادب و صنعت خطی تحصیل ایله نسا یون عزیت ایدوب انده اقامت و تدویر و تالیف و تعلیم خط ایله اظهار شغل ایدوب تالیفات عدیده و تصنیفات جمیعیه موفق اولمشدر جمیع مصنفاتندن علم عروضه بر کتایب و مجوده و مقدمه و لغات صحاح که ایوم ایدای یاسله متداول اولوب علمای محققینک معتمد علیهم و مرقومک احسن تصنیف و لیسونه تالیفید فاضل مرقومک تاریخ ولادت و وفات اختلاف اوزن روایت اولتیوب بعض کتایب او میوز طقسان و بعضیه او میوز طقسان ائی و بعضیه دن یوز حد و دنه وفات ایلدی دیوخریر اولتیوب العلم عند جمه

مذائق و ناولی

ذیل شقایقده کشیده سکه مطور اولدوغی او زنه کتاب مستطاب جوهر نصاب معارف الحساب محلک
مترجمی دولت علیه مخایه علامتین المولی الوالی النول معارف و کلامه مشهور الم اولوب جان قوی دیکله بام
اولان واسطه العتد کر اندر کردن دل و جانی قلا بد العقیان علم و عرفانه قلدو بنای استعداد و اسفیهالی بانی
فتون ایلده شید اولوب هتک طریق سعادت رفیق دهر بحال سر درس و تحقیق ایتد کله همد افندی نه لازم
و بعضی مدرسی علیه ده اگاهه مید اوم اولمده قرنی لجه مدرسه دن محروم لکن طغوز یوز پیشی لجه
خوب لکی زاده یورنه محود پاشا مدرسی اولشدی پیشی لکی جمادی الاولی سنه فوری افندی رینه
خاتمه مدرسه سنه هر یک اولندی پیشی دورت ربیع الاخر سنه عزلا و انوب مدرسه سی بستان زاده
مصطفی افندی یه ورلدی پیشی لکی ربیع الاخر سنه محود بیگ رینه علی پاشای حقیق مدرسه سی توجیه
اولندی پیشی طغوز ربیع الاول سنه قره محود محولندن دوس فتو اسنه کوندرلدی سکسن و عمر منه معلم
سلطان سعد الدین خانی رینه محن ثمالی جلوه سکاه ایتشدی سکسن لکی ذی القعدة سنه زن زاده رینه
مفتی افندی توجیه اولندی سکسن سکر شهبانده رانی حسن افندی رینه سلاتیک ختمی لسان
اولندی سکسن طغوز جمادی الاولی سنه لجه یه یه نقل اولوب قبول ایتد کله کو تاهیه قضاسی کدوس
الحاقیه مولویشا لوب بونلر ورلدی طقسان رذی لجه سنه عزلا و انوب منصبی پلاجیح افندی عتبات
اولندی سکسن لجه و طیفه ابله متقاعد لکن طقسان پدی عمر منه عرب زاده افندی رینه یکشهر قضاسی
ورلد کله استعفا ایدوب طقسان سکر مضامنه سعودی افندی رینه مدینه منور قضاسی ابله تشریف
اولندی الف کامل و جینه خاک و جود زراعت الودین اراغی مقدسیه لاق ایتد و کی قرع مساح لاق اولوب منصب
جلیل ابله صاحبی لمر افندی نایب ایل اولندی مولای مرقوم علم و صلاحه موسوم علم فقه و اصوله قوی
الانتساب کیمور جوهر نوادر بصلاب مشغول انتساب دهنه مفتون افتنا اثرات یقینیه استفاده علم زاهدانه
معلم ایل پدی نقل اولنور که سلاتیک ختمی لک یومیه محمولی سکر یوز لجه و کو تاهیه نکل یوز لجه اولوب
نصاری و یهود ایتام نکل مولدین مسلمان ک حقوقی اولی در دیو کو تاهیه لقی و جمع ایدر مشاکر علیه سندن در
غرض حاشیه سی و ترجیح بینات و ترتیب سیاسات مسالنه متعلق رساله لری وارده رانی سید بنه حاشیه سی
مشهوره در محاج جوهری فی جمعا لوب جمیع سلطان محمد پله و سخره وضع المتمد
محتاج اولنلر منتفع اولور و لایم غزالینک لایم سعادت نام کتابی ترجمه
ایتشد و مامولدر که بو قلمه سی سبب مغفوق
و باعث جائزه شغاف اوله

قطعه

بود و این عربیو قومک اولسه سیدی
من کشاه مرسلین و سید کونین من
از اولور کم قبری اوز سنه از ادا اولیه
حاش الله قبر که یوز سورن از ادا اولیه

❦ مفتاح مافی الکتاب ❦

یعنی اولیه که اشبو کلمه مستطلم جمع و تالیف لغت فتنه احسن نظام و اجل نظام اوزن بسط و تنقیح و لوتوب
اولا چرا که کلمات اولان حروف اصلیه دن لام الفعله واقع حروف اخیریه بنظر اولنوب تکمیر و پرور حروف
مجاوفه بکری سکر باب اوزن تا سبب اولتشدر و حق غفلت اولنوبه که لواخر تنه هرات اصلیه بولند و حق
کلمات باب هز مده ابراد اولنوب و اواخر کلماته و اودن و یادن مبدله اولان همزات و الفات باب الواو الیاده
ابراد اولتشدر و برشتی دن منقلبه اولین الفات لیسه دخی افراد بالین قانوب و یابده درج و بکری سکر باب
بولنکه تمام اولمشدر تا بیا حروف اصلیه تک غاه الفعللین صیارت اولان حروف اولنه نظر الیه فصول ترتیب
اولنوب و فوق حروف مجامیر اعاده رله فصول اولوب دخی لغت هر یه بولند و غنه کون گاه بکری سکر فصل
و گاه نقصان کلد و رالتا کلماته واقع حروف اصلیه تک حروف ثلثیه سنه نظر اولنوب بونجه و خات هر یه ده
بولند و غنه کون ترتیب حروف مجامیر عایت و مترجم فاضله ثلثیه و شلو قی اوزن مشتق منها اولان کلمات کنار
مجاویه خارج سطوره مشتقات حد سنه بحر و لشارت و مطلوب اولان ابواب و فصول و وصول سهل الحصول
اولن ایچون فهرست ترتیب اولنوب و ترتیب اولتشدر

فهرست جلد الاول

صفحه	صفحه	صفحه	صفحه	باب الهمزة
۱۳۱	۵۸	۲۳	۷	فصل العین
باب التاء	۵۹	۲۳	۷	فصل الفاء
۱۳۱	۶۳	۲۳	۸	فصل القاف
فصل الالف	۶۸	۲۶	۱۰	فصل الباء
فصل الیاء	۷۰	۲۸	۱۰	فصل التاء
فصل التاء	۷۳	۲۹	۱۰	فصل اللام
فصل الشاء	۷۶	۳۰	۱۰	فصل المیم
فصل الیم	۷۹	۳۱	۱۲	فصل النون
فصل الخاء	۸۲	۳۲	۱۳	فصل الواو
فصل الخاء	۸۵	۳۵	۱۳	فصل الهاء
فصل الخاء	۸۷	۳۷	۱۴	فصل الذال
فصل الذال	۸۸	۳۷	۱۶	فصل الزال
فصل الذال	۹۹	۳۷	۱۶	باب الیاء
فصل الزاء	۱۰۳	۳۷	۱۷	فصل الراء
فصل الراء	۱۱۱	۳۷	۱۸	فصل الالف
فصل الالف	۱۱۶	۳۹	۱۹	فصل الباء
فصل الباء	۱۲۰	۳۹	۲۰	فصل التاء
فصل التاء	۱۲۶	۴۰	۲۱	فصل الشام
فصل الشام	۱۲۹	۴۲	۲۲	فصل الیم
فصل الیم	۱۳۹	۴۷	۲۲	فصل الخاء
فصل الخاء	۱۴۱	۵۳	۲۳	فصل التاء
فصل التاء	۱۴۱			فصل العین

٢٢٣	فصل الضاد	٢٠٢	فصل الجيم	١٦٦	باب الجيم	١٢٢	فصل الفاء
٢٢٣	فصل الطاء	٢٠٣	فصل الحاء	١٦٦		١٢٣	فصل القاف
٢٢٥	فصل الظاء	٢٠٣	فصل الدال	١٦٦	فصل الالف	١٢٣	فصل الكاف
٢٢٥	فصل الغاء	٢٠٥	فصل الذال	١٦٧	فصل الباء	١٢٥	فصل اللام
٢٢٦	فصل القاف	٢٠٦	فصل الزاي	١٦٩	فصل التاء	١٢٦	فصل الميم
٢٢٦	فصل الكاف	٢١٠	فصل الراء	١٦٩	فصل الشاء	١٢٨	فصل النون
٢٢٧	فصل اللام	٢١٠	فصل السين	١٦٩	فصل الجيم	١٢٩	فصل الواو
٢٢٧	فصل الميم	٢١٣	فصل الشين	١٦٩	فصل الحاء	١٢٩	فصل الهاء
٢٢٨	فصل النون	٢١٥	فصل الصاد	١٧٢	فصل الخاء	١٣٠	فصل الياء
٢٢٩	فصل الواو	٢١٩	فصل الضاد	١٧٥	فصل الدال	١٣٠	باب التاء
٢٢٩	فصل الهاء	٢١٩	فصل الطاء	١٧٧	فصل الذال	١٣٠	فصل الالف
٢٣٠	باب الدال	٢٢١	فصل الغاء	١٧٧	فصل الزاي	١٣٠	فصل الباء
		٢٢٣	فصل القاف	١٧٨	فصل الراء	١٣١	فصل التاء
٢٣٠	فصل الالف	٢٢٧	فصل الكاف	١٨٠	فصل السين	١٣٢	فصل الجيم
٢٣٢	فصل الباء	٢٢٨	فصل اللام	١٨١	فصل الشين	١٣٢	فصل التاء
٢٣٥	فصل التاء	٢٣٠	فصل الميم	١٨٣	فصل الصاد	١٣٣	فصل الجيم
٢٣٦	فصل التاء	٢٣٣	فصل النون	١٨٣	فصل الضاد	١٣٣	فصل الحاء
٢٣٧	فصل الجيم	٢٣٧	فصل الواو	١٨٣	فصل الطاء	١٣٥	فصل التاء
٢٣٣	فصل التاء	٢٣٩	باب الخاء	١٨٣	فصل العين	١٣٦	فصل الدال
٢٣٧	فصل الخاء			١٨٧	فصل الفين	١٣٧	فصل الزاي
٢٣٨	فصل الدال	٢٣٩	فصل الالف	١٨٧	فصل الغاء	١٣٨	فصل الشين
٢٣٩	فصل الذال	٢٣٩	فصل الباء	١٩٠	فصل القاف	١٣٩	فصل الضاد
٢٣٩	فصل الزاي	٢٣٠	فصل التاء	١٩٠	فصل الكاف	١٣٩	فصل الطاء
٢٣٥	فصل الراء	٢٣٠	فصل التاء	١٩٠	فصل اللام	١٣٩	فصل العين
٢٣٧	فصل السين	٢٣٠	فصل الجيم	١٩٢	فصل الميم	١٣٠	فصل الفين
٢٣٣	فصل الشين	٢٣١	فصل الحاء	١٩٣	فصل النون	١٣١	فصل الغاء
٢٣٥	فصل الصاد	٢٣١	فصل الدال	١٩٦	فصل الواو	١٣٢	فصل القاف
٢٣٨	فصل الضاد	٢٣١	فصل الذال	١٩٧	فصل الهاء	١٣٢	فصل الكاف
٢٣٨	فصل الطاء	٢٣١	فصل الراء	١٩٧	باب الخاء	١٣٢	فصل اللام
٢٣٩	فصل العين	٢٣١	فصل الزاي	٢٠٠		١٣٣	فصل الميم
٢٣٧	فصل الشين	٢٣٢	فصل السين	٢٠٠	فصل الالف	١٣٥	فصل النون
٢٣٨	فصل الضاد	٢٣٣	فصل الشين	٢٠٠	فصل الباء	١٣٥	فصل الواو
٢٣٩	فصل القاف	٢٣٣	فصل الصاد	٢٠٢	فصل التاء	١٣٦	فصل الهاء

٥٥٣	فصل تكاف	٥٠٦	فصل الزاء	٣٣٩	فصل التاء	٣٠٦	فصل الكاف
٥٥٦	فصل اللام	٥٠٧	فصل الزاء	٣٥١	فصل الجيم	٣٠٨	فصل اللام
٥٥٨	فصل النون	٥٠٧	فصل الشين	٣٥٩	فصل الخاء	٣١٠	فصل الميم
٥٦٠	فصل الواو	٥٠٨	فصل الضاد	٣٧١	فصل الحاء	٣١٣	فصل النون
٥٦٣	فصل الياء	٥٠٨	فصل الطاء	٣٧٨	فصل الدال	٣١٦	فصل الواو
٥٦٦	فصل الياء	٥٠٨	فصل العين	٣٨٣	فصل الذال	٣٢١	فصل الهاء
٥٦٧	فصل الياء	٥١١	فصل الغين	٣٨٦	فصل الزاء	٣٢٣	باب الذال
٥٦٨	باب الشين	٥١٢	فصل الفاء	٣٨٦	فصل الزاء	٣٢٣	فصل الالف
٥٦٨	فصل الف	٥١٢	فصل القاف	٣٩١	فصل السين	٣٢٣	فصل الباء
٥٦٨	فصل الياء	٥١٣	فصل تكاف	٣٠١	فصل الشين	٣٢٣	فصل الجيم
٥٦٩	فصل الميم	٥١٣	فصل اللام	٣٠٩	فصل الصاد	٣٢٥	فصل الخاء
٥٧٠	فصل الخاء	٥١٥	فصل النون	٣١٧	فصل الضاد	٣٢٥	فصل الحاء
٥٧٣	فصل الخاء	٥١٦	فصل الواو	٣١٩	فصل الطاء	٣٢٦	فصل الدال
٥٧٣	فصل الدال	٥١٨	فصل الواو	٣٢٢	فصل الفاء	٣٢٦	فصل الزاء
٥٧٣	فصل الزاء	٥١٨	فصل الهاء	٣٢٥	فصل العين	٣٢٦	فصل الزاء
٥٧٥	فصل الشين	٥١٩	باب السين	٣٢٣	فصل الغين	٣٢٧	فصل الشين
٥٧٥	فصل الطاء	٥١٩	فصل الالف	٣٥٠	فصل الفاء	٣٢٧	فصل الطاء
٥٧٦	فصل العين	٥٢١	فصل الباء	٣٥٥	فصل القاف	٣٢٧	فصل العين
٥٧٨	فصل الغين	٥٢٣	فصل التاء	٣٧٠	فصل الميم	٣٢٨	فصل العين
٥٧٨	فصل الفاء	٥٢٣	فصل النون	٣٧٦	فصل النون	٣٢٩	فصل الفاء
٥٧٩	فصل القاف	٥٢٥	فصل الخاء	٣٨٦	فصل الواو	٣٢٩	فصل القاف
٥٨٠	فصل تكاف	٥٢٨	فصل الخاء	٣٩٢	فصل الهاء	٣٣٠	فصل تكاف
٥٨١	فصل الميم	٥٣١	فصل الدال	٣٩٦	فصل الياء	٣٣٠	فصل اللام
٥٨٢	فصل النون	٥٣٣	فصل الزاء	٣٩٨	باب الزاء	٣٣٠	فصل الميم
٥٨٣	فصل الواو	٥٣٦	فصل السين	٣٩٨	فصل الالف	٣٣٠	فصل النون
٥٨٥	فصل الهاء	٥٣٨	فصل الشين	٣٩٨	فصل الباء	٣٣١	فصل الواو
٥٨٦	باب الصاد	٥٣٩	فصل الضاد	٣٩٨	فصل الحاء	٣٣٢	فصل الهاء
٥٨٦	فصل الالف	٥٣٩	فصل الطاء	٣٩٩	فصل التاء	٣٣٢	باب الزاء
٥٨٦	فصل الياء	٥٣٩	فصل العين	٣٩٩	فصل الميم	٣٣٢	فصل الالف
٥٨٧	فصل التاء	٥٣٩	فصل الغين	٤٠٢	فصل الخاء	٣٣٢	فصل الباء
٥٨٧	فصل الميم	٥٣٩	فصل الفاء	٤٠٣	فصل الحاء	٣٣٨	فصل التاء
٥٨٧	فصل القاف	٥٣٩	فصل القاف	٤٠٥	فصل الدال	٣٣٧	فصل الدال

٦٥٩	فصل الواو	٦٣٣	فصل التاء	٦٠٧	فصل الميم	٥٨٧	فصل الحاء
٦٦٠	فصل الهاء	٦٣٣	فصل الجيم	٦٠٨	فصل الخاء	٥٨٩	فصل الغاء
٦٦١	فصل الياء	٦٣٣	فصل الحاء	٦١٠	فصل الناء	٥٩١	فصل الدال
٦٦١	باب الطاء	٦٣٥	فصل الخاء	٦١١	فصل الدال	٥٩٢	فصل الزا
٦٦١	فصل الباء	٦٣٨	فصل الذال	٦١١	فصل الزا	٥٩٣	فصل الشين
٦٦١	فصل الجيم	٦٣٩	فصل الرا	٦١٣	فصل الشين	٥٩٣	فصل الصاد
٦٦١	فصل الخاء	٦٣٠	فصل الزا	٦١٣	فصل العين	٥٩٣	فصل العين
٦٦٢	فصل الدال	٦٣٠	فصل السين	٦٢٠	فصل العين	٥٩٥	فصل الفين
٦٦٢	فصل الزا	٦٣٣	فصل الشين	٦٢١	فصل الفاء	٥٩٦	فصل الغاء
٦٦٢	فصل الشين	٦٣٥	فصل الصاد	٦٢٣	فصل القاف	٥٩٧	فصل القاف
٦٦٢	فصل العين	٦٣٥	فصل الضاد	٦٢٦	فصل الكاف	٦٠٠	فصل الكاف
٦٦٣	فصل الفين	٦٣٦	فصل الطاء	٦٢٦	فصل اللام	٦٠٠	فصل اللام
٦٦٣	فصل الغاء	٦٣٦	فصل العين	٦٢٦	فصل الميم	٦٠١	فصل الميم
٦٦٣	فصل القاف	٦٣٨	فصل النين	٦٢٧	فصل النون	٦٠٢	فصل النون
٦٦٣	فصل الكاف	٦٣٩	فصل الغاء	٦٣٠	فصل الواو	٦٠٣	فصل الواو
٦٦٣	فصل اللام	٦٤٠	فصل القاف	٦٣١	فصل الهاء	٦٠٣	فصل الهاء
٦٦٣	فصل الجيم	٦٤٣	فصل الكاف	٦٣١	باب الطاء	٦٠٣	باب الضاد
٦٦٥	فصل النون	٦٤٣	فصل اللام	٦٣١	فصل الالف	٦٠٣	فصل الالف
٦٦٦	فصل الواو	٦٥٥	فصل الميم	٦٣٢	فصل الباء	٦٠٥	فصل الباء
٦٦٦	فصل الياء	٦٥٧	فصل النون				

مشتري يسود مند بايع مغبونندو
الدينق زور رديك لك در مكنوندو

اغري التوبه داخي صائلورسه بوكتاب
حاقل اولان اختيار يلري بو حصر لك

فهرست جلد الثاني

صفحة	مجلد	مجلد	مجلد	مجلد
٢١١	١٣٥	فصل الفاء	٧٩	فصل الدال
٢٢٠	١٣٥	فصل التاء	٨٠	فصل الراء
٢٢٠	١٣٩	فصل الكاف	٨١	فصل الزاء
٢٢٠	١٣٢	فصل اللام	٨١	فصل السين
٢٢٠	١٣٣	فصل النون	٨٢	فصل الشين
٢٢١	١٣٨	فصل الواو	٨٢	فصل الصاد
٢٢٣	١٥١	فصل الهاء	٨٣	فصل الضاد
٢٢٣	١٥٢	باب القاف	٨٣	فصل الغاء
٢٢٧	١٥٢	فصل الالف	٨٣	فصل اللام
٢٢٩	١٥٢	فصل الباء	٨٣	فصل الميم
٢٣٠	١٥٣	فصل التاء	٨٥	فصل النون
٢٣١	١٥٩	فصل السين	٨٦	فصل الواو
٢٣٣	١٥٧	فصل الشين	٨٦	فصل الهاء
٢٣٣	١٥٧	فصل الميم	٨٦	باب الفاء
٢٣٥	١٥٨	فصل الخاء	٨٦	فصل الالف
٢٣٦	١٦٣	فصل الدال	٨٦	فصل التاء
٢٣٨	١٦٧	فصل الذال	٨٦	فصل الثاء
٢٣٠	١٦٩	فصل الزاء	٨٦	فصل الميم
٢٣٠	١٧٠	فصل الراء	٨٦	فصل الخاء
٢٣١	١٧٥	فصل السين	٨٦	فصل الغاء
٢٣٣	١٧٨	فصل الشين	٨٦	فصل القاف
٢٣٣	١٨١	فصل الواو	٨٦	فصل الكاف
٢٣٥	١٨٣	فصل الهاء	٨٦	فصل اللام
٢٣٦	١٨٩	باب اللام	٨٦	فصل الميم
٢٣٦	١٨٩	فصل الضاد	٨٦	فصل النون
٢٣٦	١٨٩	فصل الصاد	٨٦	فصل الواو
٢٣٦	١٩١	فصل الغاء	٨٦	فصل الهاء
٢٣٦	١٩٩	فصل الفاء	٨٦	فصل الباء
٢٣٦	٢٠١	فصل التاء	٨٦	فصل التاء
٢٣٦	٢٠٩	فصل السين	٨٦	باب النون
٢٣٦	٢٠٩	فصل الشين	٨٦	فصل الالف
٢٣٦	٢٠٩	فصل الميم	٨٦	فصل الباء
٢٣٦	٢١٢	فصل الواو	٨٦	فصل التاء
٢٣٦	٢١٥	فصل الهاء	٨٦	فصل التاء

صفحة	المجلد	المجلد	صفحة
٥٨٣	باب الواو والياء	٢١٠	فصل الدين
٥٨٣	فصل الالف	٢١١	فصل الصاد
٥٩٣	فصل الباء	٢١٨	فصل الضاد
٦٠١	فصل التاء	٢٠١	فصل الطاء
٦٠٢	فصل الثاء	٢٠٧	فصل الظاء
٦٠٦	فصل الجيم	٢١٢	فصل العين
٦١٢	فصل الحاء	٢١٣	فصل الفين
٦١٣	فصل الخاء	٢١٦	فصل القاء
٦٦٧	فصل الدال	٢١٨	فصل القاف
٦٦٣	فصل الذال	٢١٩	فصل الكاف
٦٦٥	فصل الزا	٢٢١	فصل اللام
٦٦٦	فصل الزاء	٢٢٥	فصل الميم
٦٦٩	فصل السين	٢٢٨	فصل النون
٦٥٨	فصل الشين	٢٢٣	فصل الواو
٦٦٣	فصل الصاد	٢٢٨	فصل الهاء
٦٦٩	فصل الضاد	٢٣٠	فصل الياء
٦٧٢	فصل الطاء	٢٣٥	باب النون
٦٧٥	فصل الظاء	٢٣٧	فصل الالف
٦٨٦	فصل العين	٢٣٧	فصل الباء
٦٩٠	فصل الفين	٢٣٢	فصل التاء
٦٩٥	فصل القاء	٢٣٢	فصل الثاء
٦٩٩	فصل القاف	٢٣٢	فصل الجيم
٧٠٧	فصل الكاف	٢٣٧	فصل الخاء
٧١١	فصل اللام	٢٣٨	فصل الدال
٧١٧	فصل الميم	٢٣٩	فصل الذال
٧٢٢	فصل النون	٢٣٩	فصل الزا
٧٢١	فصل الواو	٢٣٩	فصل الزاء
٧٢٨	فصل الهاء	٢٠١	فصل السين
٧٢٢	فصل الياء	٢٠٦	فصل الشين
٧٢٢	باب الالف الثانية	٢٠٩	فصل الصاد
٧٢٢		٢١٣	فصل الضاد
٧٢٨		٢١٧	فصل الطاء



صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا
ادیدر	وخت ۲۳ ۲۱۲	ادیدر	وخت ۲۹ ۱۹۱	انصار	۱۲ ۹۹
اذالمیکن	مرضدر ۷ ۲۱۵	مرضدر	ورثک ۱۳ ۱۶۲	وواوک	۶ ۱۰۰
کلور	المفلوج ۲۷ ۲۱۰	المفلوج	الواقع ۲۲ ۱۷۳	الواقع	۳۱ ۱۰۱
جصر	نچاستنه ۲۸ ۲۱۷	نچاستنه	بردهی ۲۰ ۱۷۸	بردهی	۳۱ ۱۰۲
خیمه	زوی جام ۱۸ ۲۱۸	زوی جام	وزن التکریم ۳ ۱۸۰	وزن التکریم	۲۷ ۱۰۰
غیر القیاس	وروزکر ۲۳ ۲۲۰	وروزکر	الاقبال ۲۰ ۱۸۱	الاقبال	۲۷ ۱۰۹
ناقضک	دینک ۱۷ ۲۲۱	دینک	هزمنک ۲۳ ۱۸۲	هزمنک	۲۱ ۱۱۱
هزمنک	اولناز ۲۶ ۲۲۷	اولناز	اضدادوک ۳۲ ۱۸۳	اضدادوک	۱ ۱۱۰
من البلب	ومهاون ۲۳ ۲۲۸	ومهاون	معروف ۱۳ ۱۸۳	معروف	۱۳ ۱۱۰
الصفر	قالناز ۱۰ ۲۳۰	قالناز	شمیه ۱۹ ۱۸۴	شمیه	۱۰ ۱۱۰
خدر بنکه	ودوز ۲۲ ۲۳۰	ودوز	ورث ۲۱ ۱۸۵	ورث	۱۸ ۱۱۰
خور نشق	ماصفنج ۳۳ ۲۳۱	ماصفنج	قوی اولین ۲ ۱۷۶	قوی المین	۲۵ ۱۱۹
شور	معنای ۳۰ ۲۳۲	معنای	علیه ۱۱ ۱۸۷	علیه	۲۰ ۱۲۱
الملوح	قرب ۱۰ ۲۳۳	قرب	یسی ۱۷ ۱۸۸	یاسی	۲۱ ۱۲۲
ماخود	اوتوردقه ۲۳ ۲۳۳	اوتوردقه	ابدیحک ۱۹ ۱۸۸	ابدیحک	۷ ۱۲۹
من فلان	المالین ۳ ۲۳۴	المالین	وساده ۶ ۱۸۹	وساده	۱۶ ۱۲۹
وجاح	یعزیره ۲ ۲۳۸	یعزیره	ابدوب ۳۳ ۱۹۰	ابدوب	۱ ۱۲۷
یزدرک	غیریدن ۳ ۲۳۸	غیریدن	تقرردن ۲۲ ۱۹۳	تقرردن	۰ ۱۲۷
نچاستندن	المنتج ۱۲ ۲۳۸	المنتج	هزمنک ۲۷ ۱۹۳	هزمنک	۲۰ ۱۲۷
شول	تجنج ۱ ۲۳۹	تجنج	سکونیه ۳۳ ۱۹۳	سکونیه	۲ ۱۲۹
تشددیده	کوکسنک ۲۵ ۲۴۳	کوکسنک	الاکرم ۱۹ ۱۹۵	الاکرم	۲۹ ۱۳۱
لتنج	ونجته ۳ ۲۴۹	ونجته	اولورسن ۳۳ ۱۹۵	اولورسن	۳۱ ۱۳۷
کوکک	اذلخرجت ۲۲ ۲۵۱	اذلخرجت	الورل ۳ ۱۹۶	الورل	۱ ۱۳۹
رجلاند	تشددیده ۱۳ ۲۵۳	تشددیده	سولین ۰ ۱۹۶	سولین	۰ ۱۴۱
اماده	دوستلق ۱۰ ۲۵۶	دوستلق	مهوریت ۱۳ ۲۰۱	مهوریت	۲ ۱۴۳
یارقدو	لقوی ۲۳ ۲۵۹	لقوی	برسنه ۱۳ ۲۰۱	برسنه	۲۳ ۱۴۳
اولن	کورسکه ۸ ۲۶۱	کورسکه	اوزرنه ۲۸ ۲۰۱	اوزرنه	۱۲ ۱۴۳
مع	اورنه سی ۱۰ ۲۶۲	اورنه سی	اولادی ۱۰ ۲۰۲	اولادی	۱۷ ۱۴۳
المسبول	ناقدرک ۱۸ ۲۶۲	ناقدرک	وواوک ۲۸ ۲۰۳	وواوک	۷ ۱۵۰
انوکله	البالبالاول ۳۳ ۲۶۵	البالبالاول	وونث ۲۱ ۲۰۶	وونث	۳ ۱۵۱
یورون	اکثره ۲۷ ۲۷۱	اکثره	اوکتره ۱۲ ۲۱۱	دیشو دیشو	۸ ۱۵۱
مخوفدن	الدو ۲ ۲۷۳	الدو	الرجلی ۳۲ ۲۱۱	الرجل	۳۰ ۱۶۰
موندور	بنی دویب ۱۰ ۲۷۴	بنی دویب	خفتک ۲۲ ۲۱۲	خفتک	۲۹ ۱۶۱

صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا
٨ ٢٧٥	اولال	١٨ ٢٢٠	تورمق	١٨ ٢٢٠	تورمق	٨ ٢٧٥	اولال
٩ ٢٨٢	قسيول	٣٠ ٢٢٠	سكنيله	٣٠ ٢٢٠	سكنيله	٩ ٢٨٢	قسيول
١١ ٢٨٢	هزمه	١٢ ٢٢١	غتمه	١٢ ٢٢١	غتمه	١١ ٢٨٢	هزمه
١٦ ٢٨٢	ياخطيه	٢٢ ٢٢٢	سكونيه	٢٢ ٢٢٢	سكونيه	١٦ ٢٨٢	ياخطيه
٢٤٨٥	قسيول	٢٢ ٢٢٢	غبه	٢٢ ٢٢٢	غبه	٢٤٨٥	قسيول
٢٨٦٩	جميد	٣٠ ٢٢٠	يايقق	٣٠ ٢٢٠	يايقق	٢٨٦٩	جميد
٢٨٦٩	تعالينك	١٢ ٢٢٠	فضيه	١٢ ٢٢٠	فضيه	٢٨٦٩	تعالينك
١٧ ٢٨٢	الثك	١٠ ٢٢٢	ميثره	١٠ ٢٢٢	ميثره	١٧ ٢٨٢	الثك
٢٣ ٢٨٢	زهب	١٠ ٢٢٢	وبسره	١٠ ٢٢٢	وبسره	٢٣ ٢٨٢	زهب
٢٣ ٢٨٢	واجنه	٢ ٢٢٥	اشدبه	٢ ٢٢٥	اشدبه	٢٣ ٢٨٢	واجنه
٢٦ ٢٨٢	يادشهر	٥ ٢٢٥	عانتة	٥ ٢٢٥	عانتة	٢٦ ٢٨٢	يادشهر
٢٥ ٢٨٢	المسى	٦ ٢٢٥	بماه	٦ ٢٢٥	بماه	٢٥ ٢٨٢	المسى
٢٥ ٢٨٦	ادسانه	٧ ٢٢٥	الميشر	٧ ٢٢٥	الميشر	٢٥ ٢٨٦	ادسانه
٢١ ٢٨٦	ركره	٣ ٢٢٦	هرمك	٣ ٢٢٦	هرمك	٢١ ٢٨٦	ركره
٢٣ ٢٨٦	فاييك	٢٣ ٢٢٩	عاض	٢٣ ٢٢٩	عاض	٢٣ ٢٨٦	فاييك
١ ٢٨٧	كلر	٢٧ ٢٢٩	القفس	٢٧ ٢٢٩	القفس	١ ٢٨٧	كلر
١١ ٢٨٧	زيبك	٣٢ ٢٢١	لندصكره	٣٢ ٢٢١	لندصكره	١١ ٢٨٧	زيبك
٧ ٢٨٩	الينك	١٣ ٢٢٧	ايجوز	١٣ ٢٢٧	ايجوز	٧ ٢٨٩	الينك
٢٧ ٢٨٩	اكوز	١ ٢٥٢	لى صحت	١ ٢٥٢	لى صحت	٢٧ ٢٨٩	اكوز
٩ ٢٩١	ويلاك	٢ ٢٥٢	معرف	٢ ٢٥٢	معرف	٩ ٢٩١	ويلاك
٢١ ٢٩١	التهه	٢٦ ٢٥٢	راءله	٢٦ ٢٥٢	راءله	٢١ ٢٩١	التهه
٢٩ ٢٩١	يارسي	٧ ٢٥٥	يازلهك	٧ ٢٥٥	يازلهك	٢٩ ٢٩١	يارسي
٢١ ٢٩٣	دوشيوب	٢ ٢٥٨	سويلوب	٢ ٢٥٨	سويلوب	٢١ ٢٩٣	دوشيوب
٢٢ ٢٩٣	لقصاه	١ ٢٥٩	المجبون	١ ٢٥٩	المجبون	٢٢ ٢٩٣	لقصاه
٢٣ ٢٩٣	ذوالقصاب	٦ ٢٦٠	مزبون	٦ ٢٦٠	مزبون	٢٣ ٢٩٣	ذوالقصاب
٢٣ ٢٩٣	الينك	٣١ ٢٦١	بوجه	٣١ ٢٦١	بوجه	٢٣ ٢٩٣	الينك
٢٧ ٢٩٦	كبور	١٥ ٢٦٣	اذاد	١٥ ٢٦٣	اذاد	٢٧ ٢٩٦	كبور
٢ ٢٩٨	جقر	٧ ٢٦٨	دبدى	٧ ٢٦٨	دبدى	٢ ٢٩٨	جقر
٢٩ ٢٩٨	بلدمك	٢٩ ٢٦٥	بقارحرفتهقال حضرت	٢٩ ٢٦٥	بقارحرفتهقال حضرت	٢٩ ٢٩٨	بلدمك
١٧ ٢٩٨	لدبر	١٧ ٢٨٠	فرس دوز	١٧ ٢٨٠	فرس دوز	١٧ ٢٩٨	لدبر
٢٨ ٢٩٨	كتورمك	٢٣ ٢٨٠	استنورا	٢٣ ٢٨٠	استنورا	٢٨ ٢٩٨	كتورمك
١٦ ٢٩٨	البلده	١٧ ٢٨١	الرايب	١٧ ٢٨١	الرايب	١٦ ٢٩٨	البلده
٢٥ ٢٩٨	البلده	١٦ ٢٨١	الرايب	١٦ ٢٨١	الرايب	٢٥ ٢٩٨	البلده

صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا
اولوب	م الوب ۶۴۹	نستنها	نستنها ۶۰۰۱	بنعيم در	بنعيم در ۱۸	بنعيم در	بنعيم در ۱۸
الاول	اول ۶۴۸	زهدى	زهدى ۱۰۰۰۱	اولق	اولق ۱۰۰۰۱	اللق	اللق ۶۴۴
پس فرط	پس فرط ۱۳ ۶۵۰	فرموده	فرموده ۱۰۰۰۲	ومدله	ومدله ۱۰۰۰۲	ومديه	۲۸ ۶۴۴
سريونات	سريونك ۱۹ ۶۵۰	ووجلاه	ووجلاه ۱۹ ۶۵۰	استعمال	استعمال ۱۹ ۶۵۰	استعا	۳۰ ۶۴۹
لعميهول	لعميهول ۲۵ ۶۵۲	البناء	البناء ۲۴ ۶۵۸	سرددرکه	سرددرکه ۲۴ ۶۵۸	سردرکه	۴ ۶۵۰
لعميهول	لعميهول ۱۵ ۶۵۱	الى اوزنه	الى اوزنه ۸ ۶۵۹	هورنه	هورنه ۸ ۶۵۹	هورنه	۷ ۶۵۰
الواسطه	الواسطه ۲۳ ۶۵۹	دېدکړى	دېدکړى ۱۲ ۶۷۱	ميرد	ميرد ۱۲ ۶۷۱	ميررد	۲۷ ۶۵۰
مچامک	مچمک ۳ ۶۶۱	ادجانه	ادجانه ۱۸۰ ۶۷۱	ابليه	ابليه ۱۸۰ ۶۷۱	ابليه	۱۰۰ ۶۵۸
اقدېسى	اقدېسى ۲۹ ۶۶۲	ادجانه	ادجانه ۱۸۰ ۶۷۱	تجاوز	تجاوز ۱۸۰ ۶۷۱	تجاوز	۲۰ ۶۶۰
لک	لک ۲۵ ۶۶۵	اجتوروده	اجتوروده ۲۳ ۶۷۲	برددرکه	برددرکه ۲۳ ۶۷۲	برددرکه	۱۰ ۶۶۲
لا لظ	لا لظ ۲۲ ۶۶۵	اوزن اوله	اوزن اوله ۳ ۶۷۵	دلهيه	دلهيه ۳ ۶۷۵	داهه	۲۳ ۶۶۲
		نوزلرک	نوزلرک ۲۸ ۶۷۷	کورلدکيجون	کورلدکيجون ۲۸ ۶۷۷	کولدک	۳ ۶۶۸
		ميوه	ميوه ۳۰ ۶۸۱	فرا	فرا ۳۰ ۶۸۱	قرا	۱۸ ۶۶۹
		ولوزک	ولوزک ۲۸ ۶۸۳	بغلم	بغلم ۲۸ ۶۸۳	بغلم	۲۸ ۶۶۹
		فهر	فهر ۱۰۰ ۶۹۰	فابستر	فابستر ۱۰۰ ۶۹۰	فابستر	۲۲ ۶۸۱
		الغمر	الغمر ۱ ۶۹۹	دوده	دوده ۱ ۶۹۹	ودده	۱۵ ۶۷۲
		اوزون	اوزون ۱۳ ۶۱۰	بغ	بغ ۱۳ ۶۱۰	نبح	۲۳ ۶۷۳
		المافين	المافين ۵ ۶۱۳	المغرة	المغرة ۵ ۶۱۳	للمغرة	۱۷ ۶۷۵
		مقدراى	مقدراى ۷۰ ۶۱۳	چقمقه	چقمقه ۷۰ ۶۱۳	چقمقه	۱۲ ۶۵۳
		وطوغرمغه	وطوغرمغه ۲۱ ۶۱۵	ايغار	ايغار ۲۱ ۶۱۵	ايغار	۲۷ ۶۹۰
		بومقامه	بومقامه ۳۱ ۶۱۵	صلتندين	صلتندين ۳۱ ۶۱۵	صلتندين	۲ ۶۹۲
		عارض	عارض ۲۲ ۶۱۶	لولدوى	لولدوى ۲۲ ۶۱۶	الدى	۲۷ ۶۹۲
		لبصرق	لبصرق ۱۱ ۶۱۹	باش	باش ۱۱ ۶۱۹	ناش	۳ ۶۹۳
		کوموشانش کومنانتي	کوموشانش کومنانتي ۳۲ ۶۲۲	البسرى	البسرى ۳۲ ۶۲۲	البسرى	۲۳ ۶۹۶
		بالفضه	بالفضه ۳۲ ۶۲۲	على مامر	على مامر ۳۲ ۶۲۲	على مر	۶ ۰۰۰
		ابليه	ابليه ۸ ۶۴۰	مروفه در	مروفه در ۸ ۶۴۰	مروفه در	۱۳ ۰۰۲
		بالخفر	بالخفر ۱۹ ۶۴۲	بقلشدر	بقلشدر ۱۹ ۶۴۲	بقلشدر	۳۰ ۰۲۱
		اسريل	اسريل ۱۳ ۶۴۳	بالقرى	بالقرى ۱۳ ۶۴۳	بالقرى	۱۲ ۰۲۷
		وانانك	وانانك ۲۹ ۶۴۲	احلباسا احلباسا	احلباسا احلباسا ۲۹ ۶۴۲	احلباسا	۳۱ ۰۲۷
		بودن	بودن ۳۱ ۶۴۳	جديد	جديد ۳۱ ۶۴۳	جديد	۶ ۰۳۰
		سورمکه	سورمکه ۱۳ ۶۴۷	کيرو	کيرو ۱۳ ۶۴۷	کير	۱۱ ۰۳۶
		قوشدرکه	قوشدرکه ۳ ۶۴۹	کسرله	کسرله ۳ ۶۴۹	کسرله	۲۹ ۰۳۷

فهرست معدل بعد الثاني

ف. ح. خطا	صواب	ف. ح. خطا	صواب	ف. ح. خطا	صواب	ف. ح. خطا	صواب
۲ ۰ ۰	صنو	۱۳ ۲۳	صنو	۱۲ ۳۰	خطا	۱۲ ۳۰	صواب
۳ ۰ ۰	پوزعه	۱۰ ۲۳	ارتدع	۳۱ ۳۱	فارتدع	۳۱ ۳۱	شریف
۳۳ ۰	جلته	۳۰ ۲۳	رضاعا	۱۲ ۳۶	رضاعا	۱۲ ۳۶	الاكل
۳ ۰ ۰	کیدر	۳۶ ۲۳	لمه	۳ ۰	افله	۳ ۰	افله
۳۱ ۰	مکتبن	۲۳ ۲۳	امرجی	۳۶ ۳۶	امرجی	۳۶ ۳۶	لوجته
۲ ۰ ۰	بونده	۲۳ ۲۰	الراضعان	۳۷ ۳۷	الراضعان	۳۷ ۳۷	کشر
۱۳ ۰	لدقبس	۲۳ ۳۰	مسکور	۳۸ ۳۸	مسکور	۳۸ ۳۸	جب
۱۹ ۰	اطلاق	۸ ۲۶	لارقمته	۳۶ ۳۶	لارقمته	۳۶ ۳۶	خضم
۱۹ ۰	لايبح	۱۰ ۲۶	قافك	۳۶ ۳۶	تلك	۳۶ ۳۶	حادث
۲۰ ۰	لايشري	۳ ۲۷	الامين	۰۲ ۱۱	روح الامين	۰۲ ۱۱	اغريا
۳ ۶	البابيه	۲۸ ۲۸	ازدراع	۰۳ ۱۱	لدراع	۰۳ ۱۱	قطج
۲۸ ۶	پوزفسنه	۹ ۲۸	صيك	۰۳ ۲۶	صيك	۰۳ ۲۶	كشيك
۳ ۷	اولور	۲۲ ۲۸	تمرة وتمر	۰۰ ۲۸	تمرة وتمر	۰۰ ۲۸	شرح
۷ ۱	ججه	۳۰ ۲۸	كيج	۰۶ ۳	كيج	۰۶ ۳	بنقلع
۳ ۱۱	مئي	۲۹ ۲۹	الوى الرى الوحاه الوحاه	۰۷ ۱	تولفه	۰۷ ۱	تولفه
۶ ۱۱	بلى	۱۷ ۳۰	داغدر	۰۹ ۲	دبعه	۰۹ ۲	نعمه
۷ ۱۱	وهنا	۱۷ ۳۱	السلفع	۰۹ ۰	فاحبس	۰۹ ۰	فاحبس
۲۶ ۱۶	اورئى	۲۸ ۳۱	ابنك	۰۹ ۲۳	احضرت	۰۹ ۲۳	لعضارت
۳۱۳	الريان	۲ ۳۲	قورودن	۰۹ ۲۳	بره	۰۹ ۲۳	چره
۶ ۱۳	حجره	۹ ۳۶	ديو	۱۲ ۶۱	ففى	۱۲ ۶۱	خمى
۳۲ ۱۰	النان	۳۳ ۳۶	سبع	۶۱ ۱۳	احث	۶۱ ۱۳	احث
۰ ۱۶	رلر	۲ ۳۳	التكريم	۶۱ ۳۳	يقال	۶۱ ۳۳	يقال
۱۳ ۱۶	شمره	۷ ۳۳	كلوب	۶۲ ۳	منا	۶۲ ۳	منا
۲۲ ۱۶	رلك	۳۱ ۳۳	مذكور	۶۲ ۱۲	ملشفك	۶۲ ۱۲	ملشفك
۲۹ ۱۷	فقير	۲۲ ۳۶	ذهب	۶۶ ۲۲	رى	۶۶ ۲۲	رى
۲۹ ۱۷	مدقع	۲۷ ۳۶	دعى	۶۳ ۱۳	يسرع	۶۳ ۱۳	اى يسرع
۳۳ ۱۷	دبقوعه	۰ ۳۷	ضبح	۶۳ ۲۲	اميلو	۶۳ ۲۲	يشيلو
۹ ۱۷	الوب	۹ ۳۸	المصمة	۶۳ ۱	استمدى	۶۳ ۱	استمدى
۱۱ ۱۷	المرأة	۱۳ ۳۸	هذه	۶۳ ۲۰	سرى	۶۳ ۲۰	كبرى
۲۸ ۱۸	وذوع	۱۷ ۳۸	الد بلنك	۶۰ ۱۹	اخلمتها	۶۰ ۱۹	اخلمتها
۳ ۲۱	زار	۲۳ ۳۸	هزه	۶۰ ۳۰	سكان	۶۰ ۳۰	سكان
۲۳ ۲۱	امراه	۱۳ ۳۹	امهى ايتدى	۶۶ ۳	اذا	۶۶ ۳	منازع اذا
۲۶ ۲۲	غشط	۲۲ ۳۹	حازق	۶۶ ۸	كسريه	۶۶ ۸	كسريه

صوب	صوب	صوب	صوب
امميين	قریش ۱۱۰ ۲ اميد	وفي كلام ۸۸ ۹ قورش	۶۷ ۹۰ في كلام
سيفك	الشدة ۱۱۰ ۱۷ سفك	واغسلت ۸۸ ۲۰ للشديد	۶۸ ۱۴ اغسلت
بحاله	يعدو ۱۱۰ ۲۳ بحاله	بارى ۸۸ ۲۰ يعدوا	۶۹ ۱۴ بار
بشعفين	بني بوزن ۱۱۷ ۲۲ بشعفين	وروى ۸۹ ۵ روى	۶۹ ۲۳ روى
سر يفا	قصدو ۱۱۷ ۳۱ صرفا	استلمته ۸۹ ۲۲ قسدر	۷۰ ۱۲ استلمته
وزن	محجوف ۱۲۰ ۱۰ ون	والوضعة ۹۰ ۱۳ محجوفه	۷۱ ۲۲ الرضعة
بن لودو	وما كان ۱۲۱ ۲۸ ادبر	كرجيلة ۹۰ ۲۷ ماكان	۷۱ ۳۲ كرجيله
اذانك	دعيت ۱۲۳ ۳۱ اذانك	ووضعه ۹۱ ۲۳ وعيت	۷۱ ۳۴ وضعه
ظلفه	الظفك ۱۲۷ ۱۳ ظلفته	يا بللو ۹۲ ۳ فداك	۷۱ ۳۱ يابلو
من عرف	صيلة ۱۲۹ ۲۰ من عرف	وبقال ۹۲ ۱۸ صيد	۷۱ ۶۳ يقال
شره	اشلى ۱۲۹ ۱۰ شر	وغرت ۹۲ ۲۰ اعق	۷۰ ۷ غرت
احص	الحمار ۱۳۱ ۱ احص	على وزن ۹۲ ۲۹ احار	۷۰ ۲۲ على وزن
الماطف	دوقه ۱۳۱ ۱۳ لالطفة	بوينتك ۹۳ ۱۷ ورقه	۷۷ ۱۱ بويند
عاطف	عاطفة ۱۳۱ ۱۳ عاطفة	ووزن ۹۳ ۲۳ اغذت	۷۷ ۲۰ وزن
هزمنك	بنات ۱۳۲ ۸ هزه	بنات ۹۳ ۲۹ بنات	۷۸ ۲۸ بنع
استداروا	كرجيلة ۱۳۲ ۱۹ استدار	يقال ۹۳ ۲۹ كرجيله	۷۹ ۳۲ يقاله
بقله	خلن ۱۳۲ ۲۰ بقله	تشديدك ۹۳ ۷ خاف	۷۹ ۸ تشديدك
نبات	تنقص ۱۳۲ ۳۳ نبات	يسمح ۹۳ ۲۹ تنقص	۸۱ ۱۰ يسع
والشراب	اخياف ۱۳۳ ۹ والشراب	باشه داغ ۹۳ ۳ اخيف	۸۱ ۱۸ باشه
المقترى	عقاب ۱۳۹ ۲۸ المقترى	فعل ۹۳ ۱۱ صاب	۸۱ ۱۹ فعله
مقترى	كعب ۱۳۹ ۲۸ مقترى	الاسلح ۹۳ ۱۹ كعبه	۸۱ ۲۹ الاسلح
اوزن	بلته ۱۳۱ ۳۳ وزن	صافه ۱۰۰ ۲ بلته	۸۲ ۲۷ اصافه
حفر	زيد ۱۳۲ ۴ احفر	غصب ۱۰۹ ۲ زيد	۸۳ ۲۱ غصب
اوليه	زمان ۱۳۸ ۱۳ لوله	غصب ۱۰۹ ۱۷ زما	۸۳ ۲۲ غصب
اذلسرع	انقع ۱۳۹ ۲ اذلسرع	افترفت ۱۰۷ ۵ انقع	۸۳ ۳۲ افترفت
لكثرة	ارل ۱۳۹ ۲۷ لكثرة	ذبياني ۱۰۸ ۲۳ نزل	۸۰ ۱۰ ذبياني
كسائي دن	اجصبت ۱۴۰ ۱۳ نسا بدن	ترغه ۱۰۸ ۲۹ غصبت	۸۰ ۱۸ ترغه
بوسر يوكز	انتقص ۱۴۰ ۱۷ بوسر يوكز	غررت ۱۰۹ ۲۳ انتقص	۸۰ ۲۱ غررت
ديداكرى	اشتركاو ۱۴۱ ۹ ديدكرى	نولرك ۱۰۹ ۲۰ لشركا	۸۰ ۳۱ نولرك
ارل	وموت ۱۴۲ ۲۷ ارل	خالت ۱۰۹ ۲۷ وهو	۸۹ ۱۷ حلت
نارل	صندازد لاما ۱۴۲ ۲۹ نارل	الوزغة ۱۱۰ ۱۸ لوزد لاما	۸۹ ۲۱ الوزغ
مقه	مصف ۱۴۲ ۳۰ بشقه	للمصب ۱۱۱ ۵ مصفت	۸۹ ۲۲ للمصب
عديس	مصف ۱۴۷ ۱۴ عديس	اولدوغي ۱۱۱ ۱۴ مصنف	۸۹ ۳۱ اولدوغي
نجق	الاسكوفة ۱۴۷ ۳ نجق	تيفه ۱۱۳ ۲۰ الاسكوفى	۸۷ ۱۹ تقيفة

[illegible]

٢٧٥	١٦	يقفه	صوبه	٢٠	٢٢٢	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٨	١١	وصوب	صوبه	٢٠	٢٢٣	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٨	٢٦	عالم مناسبه	عالمه	٢٠	٢٢٤	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٨	٢٧	لركلم	لركلم	٢٠	٢٢٥	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٨	٢٨	للوله	للوله	٢٠	٢٢٦	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٩	٢٩	وزن الكرم	وزن الكرم	٢٠	٢٢٧	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٩	٣٠	يقالره	يقالره	٢٠	٢٢٨	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٩	٣١	شاشي قل	شاشي قل	٢٠	٢٢٩	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٩	٣٢	لديجي	لديجي	٢٠	٢٣٠	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٧٩	٣٣	معراي كثير	معراي كثير	٢٠	٢٣١	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٨٠	٣٤	يقال خزعلا	يقال خزعلا	٢٠	٢٣٢	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٨٠	٣٥	الغليل	الغليل	٢٠	٢٣٣	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٨٢	٣٦	جانور	جانور	٢٠	٢٣٤	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٨٧	٣٧	فادخل	فادخل	٢٠	٢٣٥	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٨٩	٣٨	مدين سلام	مدين سلام	٢٠	٢٣٦	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩١	٣٩	ابسهوس	ابسهوس	٢٠	٢٣٧	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٢	٤٠	افرحو لقي	افرحو لقي	٢٠	٢٣٨	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٣	٤١	جنسك	جنسك	٢٠	٢٣٩	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٣	٤٢	الرخال	الرخال	٢٠	٢٤٠	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٧	٤٣	الرمين	الرمين	٢٠	٢٤١	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٧	٤٤	الركفة	الركفة	٢٠	٢٤٢	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٧	٤٥	تراكى القوم	تراكى القوم	٢٠	٢٤٣	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٧	٤٦	مرف	مرف	٢٠	٢٤٤	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٧	٤٧	نوردن	نوردن	٢٠	٢٤٥	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٨	٤٨	مخرجين	مخرجين	٢٠	٢٤٦	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٢٩٩	٤٩	زيجيل	زيجيل	٢٠	٢٤٧	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣٠٠	٥٠	هم	هم	٢٠	٢٤٨	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣٠٥	٥١	وغلر بدر	وغلر بدر	٢٠	٢٤٩	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣٠٧	٥٢	اذاصرت	اذاصرت	٢٠	٢٥٠	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣١٠	٥٣	اشينك فني	اشينك فني	٢٠	٢٥١	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣١٨	٥٤	سايريه	سايريه	٢٠	٢٥٢	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣١٩	٥٥	اعال كذا	اعال كذا	٢٠	٢٥٣	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣٢٠	٥٦	ولد البقر	ولد البقر	٢٠	٢٥٤	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب
٣٢٠	٥٧	اعمال	اعمال	٢٠	٢٥٥	خطا	صواب	٣١	٣٩٥	خطا	صواب

صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا	صواب	خطا
ای لایبش	۲۲	جی کاسل	۲۲	جلم	۱۸	جلم	۲۲
وعدی	۲۲	ولرنا	۲۲	یورماغه	۱۸	یورماغه	۲۲
اذالت	۱۸	اوریدون الف اوریدون	۲۲	ونک خیل	۱۸	ونک خیل	۲۲
مریا	۲۲	تیریلدن	۲۲	حزاد قتم	۱۲	حزاد قتم	۲۲
صدرت	۲۲	زیرلنک	۲۲	چسبون	۲۲	چسبون	۲۲
حیلجی	۲۲	مالحسن	۲۲	جرحالت	۲۲	جرحالت	۲۲
القومه	۲۲	تلك كسرى	۲۲	زیراحسن	۲۲	زیراحسن	۲۲
مغابغو	۲۲	زامعجه	۲۲	کحس	۲۲	کحس	۲۲
لامک سکونله	۱۱	دکشن	۲۲	عبدغون	۲۲	عبدغون	۲۲
عی عی	۱۶	اولجدر	۲۲	عرب الملا	۲۲	عرب الملا	۲۲
مهم اولمه	۱۶	من ان طانی	۲۲	اکترنه	۲۲	اکترنه	۲۲
منه ذلک	۱۲	البالبه	۲۲	هرمک فقی	۲۲	هرمک فقی	۲۲
انفساه	۱۶	فتی و جیک	۲۲	الطین	۲۲	الطین	۲۲
ابو عمرو	۱۶	ای مقنه	۲۲	طام مهنک طام مهنک	۲۲	طام مهنک طام مهنک	۲۲
خلیه	۲۲	بولودی	۲۲	ساده القوم ساده القوم	۲۲	ساده القوم ساده القوم	۲۲
طریز کوفده	۱۸	بقال حبت	۲۲	سورب	۲۲	سورب	۲۲
ولوطاخر	۲۲	حبت	۲۲	لقرنما	۲۲	لقرنما	۲۲
قلندی	۱۶	مشدلزلو	۲۲	ومدله	۲۲	ومدله	۲۲
انه سنک	۲۲	فیرمهوزی	۲۲	لبنان	۲۲	لبنان	۲۲
قرمزلی	۲۲	مزبورجی	۲۲	دوشسون	۲۲	دوشسون	۲۲
درینه	۲۲	استیت	۲۲	من جها	۲۲	من جها	۲۲
کل لفظی	۲۲	تلك كسرى	۲۲	اذابدا	۲۲	اذابدا	۲۲
الاولاد	۲۲	التدینة	۲۲	فیله در	۲۲	فیله در	۲۲
مطیبه	۲۲	ای مار تفع	۲۲	معنة	۲۲	معنة	۲۲
اردیك	۲۲	اردیك	۲۲	اذاغله	۲۲	اذاغله	۲۲
بیزته	۲۲	وتشف	۲۲	جبله	۲۲	جبله	۲۲
الصلوة	۲۲	لراپها	۲۲	قلینک	۲۲	قلینک	۲۲
میهمه	۲۲	مخوالرجل	۲۲	خرده سی	۲۲	خرده سی	۲۲
فلتفرحوا	۲۲	فلتفرحوا	۲۲	التباده	۲۲	التباده	۲۲
فمردا	۲۲	استیقاء	۲۲	وجان	۲۲	وجان	۲۲
جواب شرط جولب شرطه	۲۲	اذاتخذ	۲۲	کنه	۲۲	کنه	۲۲
رحمه من له	۲۲	الصاغیه	۲۲	مایین	۲۲	مایین	۲۲
اولدوس	۲۲	وصفا	۲۲	الذاعشر	۲۲	الذاعشر	۲۲
انقشدر	۲۲	واوین عرض	۲۲	روان اوزن	۲۲	روان اوزن	۲۲
تحت		وینم	۲۲	یونم	۲۲	یونم	۲۲

اصحاب عليه رحمة الملك الفتح هر تفسير ابتدايكي اسمك وصفتك جي نه و حمله كلكي ساء ملتزم اولوب
 عالم بالافعال و انلرك حضور بنه، اكثر اكر ايتشد ريس هر صفتك جي اكر صفت و اكر اسواو اكر مجرد
 و اكر مز يد فهدار علي سويل الاجمال شو مقدمه ده اشارت و لنسون تاكه مبتدى و لنار و طه لست باهدين
 برى و له لرا اسم التلاقي الحذر و فيه ابواب بابا الفعل بفتح الفا و سكون لعين غنى و اولى كه بنا، مزبور كه جمع
 قلتي غالب الفعل و زى او زن كلور هر منك هني و عينك خيله فلسله فلسي كي مكر كه اجوف لوله كه بدم جمع قلتي
 غالبه افعال و زى او زن كلور ثوبه لثوب بفتح ثاء و ايتك لياك كي و كه اولور كه اجوف دن غير نيك دى نه جمع قلتنه افعال
 كلور فرغ نه فرغ اخ فرده لغز اكي ككي يو قليلد فرغ تايله و غا، مجمله ليله ياور بدم مرغ مجمعنا سنه جمع بركتي
 فعله افعال و زى او زن كلور لوله فلنك هني تاينه كسر بله كسو بله كساب كي كيبك جمنه و كه اولور كه بعض
 اسماده هين برى كلور بطنك بطون و بطنك بطن كلكو كي و مضاعفه دى حال بوله در صكه صكاك
 كي و ناقصه معنى و اسلوب او زن در دله دى و دلا كي و تده تدى و نكي بله نيا كي اما اجوف اولوب
 و او ياور لسه اكثر بوز كه فعل و زى او زن كلور حوضه حيا هني و اكر يا ياور لسه غالب بوز كه فعل و زى
 او زن كلور بطنك بطن كي سببو به يتي يوز ذكر اولنك قياسدر بوندد ماعداسي بلنر الا اسماعله و كه اولور كه فعل
 ايله افعال و زى او زن تا ياده اولنو معنای جي تا كيدا چون عمومه كي و قتاله كي و غل بلع اولان رك دى بكنر
 كشن مناسنه و معلوم لوله كه جمع قلتنه مجرد افعاله قلتنه مجنون رافده هجته اصل دكدر بنا، على ذلك فلان
 حسن لياك ديلر حسن الا ثوب ديلر جمع معني جمنه هفتنه كلور كه لرات كي و اجوفه سكون عينه
 كلور جو ليه بوز كي و هين قيله مي مجمله و اجوفه مفتوح قبوله اينلر ين فرق ايلر ليه صفة معلوم
 اوله كه صفته اصل جمع مجمله جهاتكدر فعله مشابه اولوب مختنه غير مستتر اولد غندن او ترويه على ذلك
 صفت مشبهه جمع كسر كتي اولد يسم فاعله نسبتله صفت مشبهه نك مشابه اولد شيون ريس فعل و زى
 او زن اولان صفتك غالب افعال و زى او زن جمع اولنقد رصبله صباب كي و اجوف يا تين افعال و زى او زن
 جمع اولنقد رشيله لياك كي و كه اولور فعلان و زى او زن دمكلور فلنك هني و عينك سكونيه و فعلان و زى
 او زن دمكلور فلنك كسر بله و فعل و زى او زن دمكلور و فعله و زى او زن دمكلور فلنك كسر ي و عينك
 سكونيه و فعل و زى او زن دمكلور فلنك هني و عينك سكونى و غيله و فعله و زى او زن دى كلور فلنك هني
 و عينك هني و فلنك مدله باب الفعل بكسر الفا و سكون لعين معلوما و لكن بنا، مزبور كه جمع قلتي افعال و زى
 او زن كلور كه مجمله معلوسون كركه اجوفه اولسون جز به لرب كي و دى حينه احسان كي و حزب حاء
 مهله و زى مجمله ايله بولك مناسنه در جمع كرتي فعله افعال و زى او زن كلور فلنك اولده هني و تاينه
 كسر ي ايله بولك فعل و زى او زن كسى اغلبنر فاعله نسبت له اجوف يا ياور لسه فعل و زى او زن اولور و فعله
 غيول كي بيشه مناسنه و اكر اجوف و او ياور لسه فعل و زى لازم اولور و فعله و يا كي باب الفعل بفتح الفا
 و سكون لعين معلوم لوله كيو بناك دى جمع قلتي مجمله و اجوفه افعال و زى او زن كلور كه اكل و سوكله
 اسوق كي جمع كرتي كلكه فاعله فعل و زى او زن كلور لوله فلنك كسرى و تاينه هني اولو ككي فعل
 مضاعفك غير نه اكثر در وجه بروج كي و مضاعفه فعل اكثر در خفه خفك كي و اجوفك جمع كرتي فعلك
 و زى او زن كلور فقط فلنك كسر بله عود ليدان كي المسقما صفته قبل هين افعال و زى او زن جمع
 اولور و حرطه لور و زى او زن جمع اولند و هني باب الفعل بالفتحة منقول و لوله كفاك بود كه بوناك
 دى مجمله و اجوفه جمع قلتي افعال و زى او زن كلور و فعله و يا كي ليله اتوا بكي و بونددن مرويدن كك

فعل مؤنث هیهات الیسه قیاس بود که جمیع افعال وزنی اوزن کله اما سبب به ابتدای فعل صیغه سنک جمعی
 افعال کل شاذ در مؤنث دخی اولورسه بوقندۀ نالده یک قیاس مطرد اوله و اگر قیاس اولیدی روی وار جاء
 وقدم و اقدم دیندی و جمیع کثرتی فعاله فعل کلور راجع غیرندۀ فعاله کثر در وکاه اولور که معنای
 جمعی یا کثیر ایچون تادی یا ده قلو راجع به مجارۀ کبی و ذکر له ذکر رکبی اما بوقفک جمیع کثرتندۀ قیاس بود و
 کفعلان وزنی اوزن کله تا جله چنان کبی و کاه اولور کفعل وزنی اوزن دخی کلور و شنبته دارلد و رکبی بعضی
 فعل و زنتک اصلی فعل در حرف عله ایچون فعل و لمشد در پیشار در و مضاعفک جمیع قلندۀ و کثرتندۀ
 افعال و زنتند غیر کلمشد و فتنه لفتن کی افاج بد لغی معنا سنه الصغه اما صفتۀ افعال وزنی اوزره جمیع
 اولور بطیله لبطال کبی و فعال وزنی اوزن جمیع اولور فتنک کسر به حسنۀ حساس کبی و فعالن وزنی اوزره ده
 جمیع اولور فتنک کسر به اعله اعوان کبی و فعالن وزنی اوزن ده جمیع اولور فتنک ضمیمه ذکر له ذکر ان کبی
 و فعل وزنی اوزره ده جمیع اولور و شنبته نصفه نصف کبی و ورش استلو معنایه باب الفعل بفتح الفاء و کسر
 العین مخنی اولیه که بونیاتک دخی جمیع قلندۀ و جمیع کثرتندۀ اصل افعال وزنی اوزن کلکدر و غنله اتحاد کبی الصغه
 اما صفتۀ افعال وزنی اوزره جمیع اولور ننگه لمانک کبی یا کسر معنایه و فعالن وزنی اوزن دخی جمیع اولور فتنک
 کسر به وجهه و حاج کبی و فعل وزنی اوزن ده جمیع اولور و شنبته فعل وزنی اوزره جمیع اولور فتنک مخنی و یسینک
 سکونی و الفک قصر به زنتندۀ کبی بود ذکر اولنان صاحب مذهب کلامتندۀ فهم اولناندر اما ظاهر بود رک
 زنتی زنتک جمعی اوله مر یضه مر مخنی و فعالی وزنی اوزن دخی جمیع اولور فتنک مخنی و الفک قصر به و جمیع
 اهل و حاج کبی باب الفعل بفتح الفاء و ضم العین بویناده دخی اصل افعال وزنی اوزن کلکدر و جرحه لاجرا کبی و کاه
 اولور که فعال وزنی اوزن دخی کلور فتنک کسر به رجهه رجال کبی الصغه اما صفتۀ افعال وزنی اوزره جمیع
 اولور و یضه لایق کبی او بانی معنایه و تجیده اتحاد کبی شعاع معنایه و یوایی کله دن غیری یو یایک جمیع
 یکسر کلمشد و باب الفعل بکسر الفاء و ضم العین بویناده دخی اصل قلندۀ و کثرتندۀ افعال وزنی اوزن کلکدر و ضمیمه
 اعصاب کبی و کاه اولور قلندۀ افعال و کثرتندۀ فعل وزنی اوزن کلور و ضمیمه ضلوع کبی ضلعک چمنه لکومنا
 سنه که ضمیمه دخی لغتدر لامک سکونیه باب الفعل بکسر الفاء و ضم العین بوینک دخی جمیع قلندۀ و کثرتندۀ اصل افعال
 وزنی اوزره کلکدر و ایل ایله بال کبی باب الفعل بضم الفاء و ضم العین بویناده دخی اصل فعالن وزنی اوزن کلکدر
 فتنک کسری و یسینک سکونیه صرله صرطن کبی ریسن قوش معنایه کاهاکتر کنی دپر و کاه اولور افعال
 و فعال وزنی اوزن دخی کلور راجع به راجع کبی و ربطک و ربیک چمنه که ربع شول ده و یاور سنه دبار که وقت
 و یصل طوعه باب الفعل بضم الفاء و ضم العین بوینک دخی جمیع قلی و کثرتی افعال وزنی اوزره کلور ضمیمه اعناق کبی
 الصغه اما صفتۀ ذکر اولنان و زنتک جمعی کثرتک افعال وزنی اوزره کلور و یسینک اجناب کبی بود ذکر اولنان صیغه
 ثلاثی مجرد مذکر اولدن تقدیریه در اما مؤنث اولسه بود دخی بر نیجه باب اوزره در باب الفعل بفتح الفاء و سکون
 العین معلوم اوله که فعل و زنتک جمیع کسری یا لیا فعال و وزنی اوزره کلور فتنک کسر به یسینک و یسینک غیرندۀ
 قصیده ایله قسام کبی کلمه معنایه و کاه اولور فعل وزنی اوزره دخی کلور فتنک کسری و یسینک فضیله نوبته نوب کبی
 ایله حلن کبی و کاه اولور اجرفندۀ و ناقصندۀ فعل وزنی اوزره کلور فتنک ضمیمه و یسینک فضیله نوبته نوب کبی
 و دخی قریبه ایله قریبی کبی الصغه اما صفتۀ جمیع اوزره کلور سکونیه و اونون ایله و مو شنبته لفظه و تابه بعض
 کله بعض افعال وزنی اوزن دخی کلک واقع اولمشدر فتنک کسر به عیله ایله صیال کبی فرموده معنایه و کشه ایله
 کجایی کبی کوپیک ده لونا قه معنایه سنه باب الفعل بکسر الفاء و سکون العین معلوم اوله که بونیاتک دخی جمیع کسری

که می‌بخشد که غیر مجتهد فعل وزنی و زوره کاور و فلک کسری و عینک فضیله کسره ابله کسری و سبویه
 ابتدای الف و تاج به جم اولین یونانده نادر در که می‌بخشد که غیر مجتهد زوایا مقوله جمعه عینک فایه بنوعی
 لازم اولمین ایل صیده سنه راجت لازم اولور و حاله ایل صیده سی عز پر در باب الفعه بضم الف و سکون العین
 یونک دخی جی می‌بخشد غا بافضل وزنی و وزن کاور و فلک خمی و عینک فضیله غره ابله غرق کی و مضاعفه
 اکثر بافعال وزنی و وزن کاور و فلک کسره بله قبه ابله قباب کی و بافعال فعل و زنه مقصور اولور و فلک خمی و عینک
 فضیله سون ابله سور کی باب الفعل بفتح الف و العین یونک دخی جی فعال و وزنی و وزن کاور و فلک کسره بله قبه ابله
 و قب کی قیاس مطرد بود و و کاه اولور که فعل و زنی و وزن دخی کاور و فلک و عینک ضیله اکه ابله آن کی
 پشته معنسانه و فعل و زنی و وزنه ده کاور و فلک کسری و عینک فضیله فتنه قیم کی و فعل و زنی و وزنه ده
 کاور و فلک خمی و عینک سکونله عه ابله عشب و قه ابله نوق کی و می‌بخشد عینک خمی دخی جی اژدر و باسکنک
 غری اولین و وزن یاخود اصلی اولین و وزن تنه کافله ذکر اولشد و باب الفعه بضم الف و سکون العین یونک
 دخی جی فعل و وزنی و وزن کاور و فلک کسری و عینک فضیله معده ابله معدی و سیرانی ابتدای یونک و مطرد و دکدر
 و را کاهه ناک و علفنک علف کاه حاله اولان و معنسانه باب الفعه بضم الف و العین یونک دخی جی
 فعل و زنی و وزن کاور و فلک خمی و عینک فضیله تحمله ابله تحم کی و یو و احده جی ابله فرق اولنای قیبلدن
 دکاور و طبه ابله طرب کی و بر طرب مذکر در و تخم مؤنث در و ارجع اولسه مذکر اولور دای الی الم و بدغه
 باب ساز یاد نمده تا شمس معلوم اولاکه فعال و زنی و وزن اولان سده فلک فعی و کسره بله جم قلی الفعه و زنی و وزن
 کاور و هرزه ناک فعی و عینک کسره بله زمان ابله از منه کی جم کثر فی فعل و زنی و وزن کاور و خمتین ابله قلی ابله قلی
 کی قفای معنسانه و انری صرف علت اولانک جم قلتنده و کثر سده الفعه و زنی و وزن کاور و سده ابله سیده و دایله
 ادویه کی و انری حرف صحیح اولنه الفعه کلد کی فعل دخی کاور و فلک خمی و عینک سکونله حاله ابله اجره و
 حر کی و مضاعفک جی الفعه و زنه مخصوص صدر جلال ابله ابله کی و کاه اولور و فعلان و زنی و وزن دخی کاور و فلک
 کسره بله غزاله غزالن کی و فعال فلک ضیله اولدقه جی الفعه و زنی و وزن کاور و غراب ابله لغره به کی الصفة اما
 صفتنه فعال و زنی فلک فضیله فعلان و زنی و وزن جم اولنور و فلک خمی و عینک فضیله حیانه جینا کی و قورق
 معنسانه و فعل و زنی و وزن ده کاور و فلک کسره بله جوادله میاد کی و کاک ات معنسانه و فعل و زنی و وزن ده
 کاور و خمتینده جا دایله جید کی و فعل و زنی دخی جی فلک کسره بله فعل کاور و خمتینده کاز ابله کثر کی کثیر الهم
 معنسانه و فعل و زنی و وزن ده کاور و فلک کسره بله جاک ابله جاک کی که و خالصه معنسانه کله غظاری که چه
 مقدر و وکن ثانی جم در تقدیر و افعال و زنی فلک ضیله فعلان و زنی و وزن جم اولنور و فلک خمی و عینک فضیله
 و الفک مدله شعاع ابله شعاع کی و فعلان و فعلان و زنی و وزن دخی کاور و فلک اولدقه فعی و عینک سکونله و ثانیه
 فلک ضیله شعاع ابله شعاع و شعاع کی و فعل و زنی و وزن اولنای جم قلی الفعه و زنی و وزن کاور و هرزه ناک
 فعی و عینک کسره بله لغره لغره کی نان که ده معنسانه جم کثر فی فعل و زنی و وزن کاور و خمتینده سر ابله سر
 کی الصفة اما صفتنه فعلان و زنی و وزن جم اولور و فلک خمی و عینک فضیله که یله که ما کی و فعل و زنی و وزن
 دخی جم اولنور و فلک کسره بله که یله که ما کی و افعال و زنی و وزن ده جم اولنور و شر به اشراق کی و مضاعفه
 و زنه بر و در غیری فعلان و زنی و وزن دخی جم اولنور و هرزه ناک فعی و عینک کسره بله شید ابله شید و لشد
 کی و ناقص و لوبی و اینه دخی و زنه بر و لوزن جم اولنور و عقیله شتی و اونی ابله لغتی ابله و اوج و لوبه
 و ثانیه فعال و زنی و وزن جم اولنور و فلک کسره بله طول ابله طول کی و فعل کهنی مفعول اوله جی فعل

کاور فٹاک فٹی و عینک سکونیل و فٹاک قمر بله جر بله جر بی و فعال و زنی او زن ده کادی لاسر لاساری
کی و فعیل یعنی مفعول جمع ساله جمع اولناز جمع یون و سر محات دینز و مفعول و زن تک فٹاک فٹی و عینک غیله
جمع فاتی کذلک فاعله و زنی او زن کور جمع کتی فعل و زنی او زن کور و فعیل کذلک عودا بله لعمده و عید کی اما
ناقص و اوبه جی فعال و زنی او زن کور عودا لعمده کی اگر فعیل کتی و اوله نوله جمع اولنی ایدی و لکی
کیت استعمال بله اما حکمده اولنی فاعله و زنی او زن جمع اولنی السغه اما مستفیده غالب بود کفعل و زنی
او زن جمع اولنور و فعیلده صیوره صبر کی و کاه اولور مؤنثه فاعلی و زنی او زن اولور و مجوز له عیاز کی
و بود و کد و دلو عودنک احد او زن کاسی لراض اولمشدا اصلی دکدر و مفعول جمع ساله جمع اولناز فاعلی
عیفه مفسک جی کر کسر عینله کر فعیلده اولسون فاعلی و زنی او زن کور و قیاسوا کاه اولور و فاعلی دخی
ذیر لشیاعله دلقه و سنی کی و کاه اولور فاعلی و زنی او زن دخی کور و فک سنیله و کسر بله و لکن ضم اکثر
غیرله فرسان کی السغه اما مستفیده فعل و زنی او زن جمع اولنور فاکتخی و عینک فٹی و بشد بدله لعل
بله لعل کی و فعال و زنی او زن ده جمع اولنور فاکتخی و عینک تشدید بله کاه لکل و لعل بله جلالی
و فاعله او زن دخی جمع اولنور فاکتخی و عینک فضیله با سقله فسقه کی و قضاتو زنی او زن ده جمع اولنور فاکتخی
منی و ضاد ک تخفیفه فاعلی جمعده و یوقول جمع معتل اللامه غصوسدر و فعل و زنی او زن ده جمع
اولنور و فعیلده بالباله زنی کی از و س نامش دومعناسته و فعال و زنی او زن ده کور فاکتخی و عینک
فضیله شاعر لشیاعره کی و فعال و زنی او زن ده کور فاکتخی و عینک سکونیل و فاکتخی و فعال و زنی
او زن ده کور فاکتخی کاه بله نام کی و صاحبه محاسب کی و مفعول و زنی او زن دخی کور و شاعله لشیاعره کی
و یو شولر ده اولور ک مصدری مفعول و زنی او زن کاه فاعلی و زنی او زن ده جمع اولنور فاعلی و فعیلده
ناله و س با لفظا یا خود نقد یا با لفظا یا خود کی و صابنی بله و صابنی بله با لفظا یا خود غیر و صابنی معلوم
اولکه افعلی و زنده اولان اسمیه قیاس افعلی و زنی او زن جمع اولنور فاعلی و فعیلده افعال کی و غیره مکیور
لور کی و وقت دخی حال بودله در اصله اصابع کی السغه اما مستفیده فعل و زنی او زن جمع اولنور و فاکتخی
و عینک سکونیل و فاکتخی لعمده لعمده کی و هر اکله سکنی دخی جمع یو شول او زن کور و فعال و زنی او زن ده جمع
اولنور و فاکتخی و عینک سکونیل و فاکتخی لعمده لعمده کی و یو یوقول فاکتخی و اولنور بله و فاعله تابه جی حازد کاد
افعل تفضیلده فرقت او تو و فاعلی ک فعیل یون اوله افعلی و فاعله و زنی او زن جمع اولنور فاعلی و فعیلده
افعلون کی اولنور بله لانصاف کدود دخی اولنور فعیل افعلی و فاعله افعلی اوله قیاس مطرد بود ک
فاعله تابه جمع اولنور و جمع مکیور دخی جازید و لکن غیر مطرد بود و جمع مکیور دخی یکی نوع درمی منتهای
جمع صیغه سنی فنی اصل کله دن اعتبار انکله در عودا دعوی کی و یری دخی فاعلی و زنی فاکتخی کسر بله
صلی بله عطاش ککی الدی فی اخره الاث و الثمن المرید ان ذکر اولینا بلانک جی منتهای جمع
صیغه سنی او زن کور و شیطانی بله شیطانی و سلطان بله سلطان و سران بله سران کی و سران قورده
دیدی کی و جانور دینب مناسته مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور مکیور
اولان و فاعله و فعیلده کسوس دیو السغه اما مستفیده فعل و زنی او زن جمع اولنور و فاکتخی کسر بله و فعیلده فاعلی و فعیلده
و فاعلی و زنی او زن ده جمع اولنور و فاکتخی و فاکتخی قمر بله سکران بله سکران کی و ویرت کاه و محرف اولک
منضم اولی جاز کد و شولر دخی کسای و یری سکران و یری جلال و یری فاعلی و فعیلده مناسته رایجی
فاعلی و زنی او زن ده فاعله دخی سکران مطرد بود ک فاعلی و زنی او زن جمع اولنور و فاعله لکل اللام اولسون
کر ک منضم فاعلی و زنی او زن ده فاعله لکل اللام اولسون کر ک فاعلی و زنی او زن ده فاعله لکل اللام اولسون کر ک

[illegible]

1

مفتی

جاء

1

١٢٤

16

مفتی

جاء

1

[illegible]

ایندی

[illegible]

الامر اذا اخبرته وقرئ واخرون مرجون الامر لهماي مؤخرون حتى يتنزل الله فيهم ما لم يدعوا فذلك طوعا ووعدا
 قريب اولئك معنائه مكلور يقال راحات الناقة اذا دانت اناجها الرمشة بضم الميم وكسر الليم مثل شوطه طائفة دركه
 ليقله مبيت ضرر والثر كثر له طاعت فائدة ابند وكي كي درلر يقال مبي مثل مرجع والفسبة البهجة مبي مثل مرجع
 هذا الضمير ولا يلهي من قلت وجعل مرجع على مثال معط وهم المرجبة بالشديد لان بعض العرب يقول ارجبت
 ولعليت وتوضيت فلا تهرل اداة على وزن القباحة فاسد اولئك يقال ردوا الشئ يردون اداة فهو ردئ
 من الباب الخامس الارادة هزمك كسر بلفظ سد قلمك يقال رداه ما افسدته ومعانته انك معنائه ده
 كور يقال رداه يعني اعنته الرد به كسر الراء وسكون الدال بار ومعين اولان كسسته قال الله تعالى فلو سلمه مي
 رد الي سدخي الرز بضم الراء وسكون الراء مصيبت جعي الارز اكور وغيره ينشك معنائه مكلور يقال
 رزمت الرجل رزومة رز اذا اصبت منه خيرا ما نقص معنائه مكلور يقال ما رزاه ما له وما رزاه ما له
 اي ما نقصته من الباب الثالث والرابع الميرزة بفتح الميم مصدر يعني الرز ومصيبت معنائه مكلور والرزة
 على وزن الضمير كذلك مصيبت معنائه جعي الرز اكور يقال رداه ثمز بضم الميم صابته مصيبت الارز
 الانتقاص يقال رداه القني اي انتقص الرز اي ميمك حتى وزلك فقي وتشدب بلم كرم اولان كسسته يقال فلان
 مرءى اكرم بهب الناس غيره الرضا فتنه على وزن حسن يتول كيك ياور يسي دركه نوز بوريكه
 بشليه الرضا فتنه حقا على وزن قيل احق كسسته الرضا رانك فقي وفلك سكوتله قفتانك
 يان نش برين كرم بصلاح انك تقلو فأتا لتوبير فزه رفا اذا صلت ما وهي منه وريال بهر يقال من
 اغتصب حرق ومن استغفر رفا من الباب الثالث لرفاء با كسر وولد موافقت واليتام يقال البكر وجبار رفاء
 واليتيم الترفقة على وزن الجربة بركسسته يهنه بنت ايجون بالرفاء واليتيم حيك الرق على وزن التكرم جني
 الترفقة بضم الهمزة رفاء معنائه سكوت وطاينت دريو بقره صاعلي غير بهر زاولو ورتول وفوت
 الرجل اذا كسسته الارز افا كسي كنار بقرين كورمك تقول رفاة اسقبتنا فترتها من الشط وصنق معنائه ده
 كور يقال رفاة اليه اي طأت الرفاء ميمك ضمي وولك سكوتله شول يرد كيك في اديه كنار قريب
 ليدلر الرفاء ضيعة حرما بلك محبات معنائه يقال رفاة في البيع اي ما يهتة ترا في على وزن الناعلم
 ياردم لشمق يقال رفاة اي تولفقا وتظالروا الرفاء رانك فقي وفلك سكوتله كوز باشي وولك يقال رفاة لشمق
 رفا وره رفاة سكوت من الباب الثالث وقيل دو كيك دقي ديرلر ورفا ورفق ورمحتا بلك دقي ديرلر يقال رفا
 على ظلمك اخذ في قولك ارق على ظلمك اي ارق بنفسك يعني مرحته بدم وبفسكه قد رنتد في اده منسنة
 تميل نحو طوعا فاه وبعين مهله البهمنس معنائه دالاراء ساكن قلمك يقال رفاة الله دعاه اي سكه
 الرقوة بفتح الراء على وزن فعل شول خسنة كذا في وزن خودقلر نة تقي ساكن ليدرو في الحديث الانسواء الايل
 فخر خبار هو الدم اي لها تظلي في اديات فخصن بها ليداء الرما رانك فقي وميمك سكوتله يرد بهر طور مق
 يقال رماة الايل بالملك ترما افا قامت فيه من الباب الثالث الرموه ختنه بيه بقال رماة رموه الرها بفتح الراء
 وسكونها لاهو اي ضيف قولك يقال رهايات را بدهية اذ لم تحكم الرهاة فالترهيو على وزن اذ حرجة
 والتمحرج بولت بهر رهي يولق وصور يورون صانق عرما فدا في صالند في كيميضيل ليدري تريهو
 بركسسته راسه بامر تمشك لا بكمك دوحا لا كبر وانشك مبي لاه الرها بفتح الراء واحد ياريدو الترويه
 والتر وي على وزن الجبهه بامر تريهو فركه دوحا لا كبر وانشك مبي لاه الرها بفتح الراء واحد ياريدو الترويه
 وياك تشميدله فكر لام بريد بلاهر تا ستمال او تشد وفضل الراي التارز على وزن التارز اخوف

اهلك تقول ترايات من الرجل تراز واستعبدا لاذن قتمته اى خفت الركاة مثل هرة غنى وكثير العلم اولان
 كسسته كد راسه نقد اوله بقال هو لي ركاة الركاز انك فقي ككفك سكونيه بحيل نقد ورمك بقال كانه
 زك من الباب لك لاجلته بقده ويا ورسن اى اياي قتمته وبق بقال ركات الناقه بو تركازكا
 رسته عند صليها من الباب لمزور ايضا الرنا زك فقي وونك سكونيه وازنو خنتنه بو وحق بقال
 ن في ليل من الباب لثلك وقرب اولق معنائه بقال زنا لثكسين زناى دنوت منها وقصير اولق
 معنائه بقال زنا الظل اى قصر وصغنى معنائه بقال زنا ليه زناواى طات اليه وركسته بوان
 حبس اهلك بقال زنا زنا نوالا حقت واكل من الباب لذكور الزنا بالغ ولد حبس بوليدن كسسته في
 المذهب من ان يصلى الرجل وهو زنا وقصير اولان نسنه بقال رجل زناو طل زنا وطاره دعى درل الترتة
 على وزن النبر به تصيين اهلك بقال زنا عليه زنته اى خضيق فصل السين الساسة على وزن الزرلة اشكى
 صويد عوت بلك تقول ساسات بالحل لاذعوت به لشرب وقلت لساسا وى المثل قرب لجاز من الر ولاقتل
 له ساوردهه قو في ياتنه قودقلى مصلقد السبا سبك فقي وياك سكونيه والسبا سبك فقي وسبك
 سكونيه نرى ايمك ايجون صتون المى ووشردن برشره التك ايجون السه لخرى سبت درلر بلاهر
 وبلان يره ليا يمدن پرو اهلك بقال سافلان على بين كانية اذمر عليها غير مكنن بها وودك معنائه
 بقال سياتن لرجل جلده ووده بتمق معنائه تقول سياه با رذا سرقته والكل من لياك التك السياه
 بالكسر والدس منه صتون الشمس نجر معنائه السيه على وزن الفعيله سجر السبا سبك فقي وياك تشدبدله
 خار سبار كرسنه ناك سجد ركعامة قبال بين لك تسليدرك سباين بشعب بن عرب بن لحيان درلر صبرى
 ولا يصر فيدوليد الانسياه درى يوزاوب حقيق بقال نسبيا لبلد اذ انسلخ السبايك فقيته طالع بولى
 والسباية سبك فقي وياك تخفيق وياك تشدبدله غلاة غول جذن برطافه درك عبد الله من سياه
 منسوبدا السرا سبك فقي ورك سكونيه چكره يومر حلسى بقال سرات الخردة نسر اسرا يا هنت
 الاسراء هره نك كسره يومر دلفد قرب او ن بقال سرات اذمان ذلك منها السرا بالكسر وسكون الراء
 چكره يومر طمس السروة بعناها واصلها المهور للسروة ميك فقي وونك منيله چكره سى حوقر السلا
 بفع السين وسكون اللام ياى بشور وباصلاح اهلك بقال سلا السين وغرمانك دكنن كيدر وباصلاح
 اهلك بقال سلات النعل اى زعت شوكتها ونقد ورمك معنائه ده كلور بقال سلاه مالتوسط وسلاه
 مالتقد رى اى بقده كله من الباب الثالث السلاه بالكسر والد اصلاح اولش ياغ الاستلام معنى سلاه بقال
 استلامه اى صاحته السلاه الضم وتشديد اللام على وزن الفراء نمر ماذكى شوك الضم معنائه واحدى
 سلاه در السوء والساسة والسباية بفع الفاعلى ككلها نغمه لندرمق السوء الضم غصنه معنائه وقرئ
 قوله تعالى دائرة السوء الضم بين الهزيمة والشروع من فقهه من السادة وتقول هذا جالسوه بالاضافة
 ندخل الاف ولام فتقول هذا جالسوه قل لاخفش لا تقول لرجل السوء ويقال الحق اليقين وحق اليقين
 جيمالان السوء ليس بالرجل واليقين هو الحق وسو من معنائه وغور معنائه ده كلور الضواى
 سينك خي والفق قصر به حسناتك يقضى در وى القرن ثم كان عاقبة الذين اسو السواى بى النار
 السيه سبك فقي وياك كسرى وتشدد بديه يرمى اقاصها سوبته فقلبت القلوب وادعتو بقال فلان
 سى الاختيار وقد تخفف مثل عين وهين السواء سينك فصيلة والفق مدله محرورى وزن غصيه
 حورتو بقال عندى لسانه معناه ومايسوه ونوده وبقال حورت به طباوا ت به لحن وقولهم ما تكرر

ساسا

سبا

سرا

سلا

سون

[illegible]

الأبعاد

مأخوذ

١٠

صلى

١٩

[illegible]

فها

113

طَبَا

طرا

طشہ

طفا

١٤٦

عزوة

لما

[illegible]

چنانی باشد انما عقوبه اسرار و انکشافات در پیر و رحله اکوب میل اندر سهر بوسه بدین و توری در که انکشاف
 القوس در پیر یعنی اوقا لوکن با یک باشد از جمله اکوب میل اندر سهر و دو و نیک تا بین و منافع المی بقال
 انکشاف المی کفا یعنی چنانکه ملک بر سنده و دوسو ریستگ نصف دوله قوب و اول برل نصف اخر قوب سهر
 نه که بر او صانع شده بوجه ابدل بر میل نمی کرل بر میل کرل و دو و نیک یک سینه به منافع و بر مکده می
 انکفا در پیر انکفی کفکف فقی و نیک کسری و مدله ظیر مثل معنا سینه انکفا فتح کافله فتح کافله بعد
 کیر و ظیر معنا سینه در کد فی بعض نسخ الصاح انکفا کسر کافله و ولی معنا سینه انکفا بضم انکفی
 و سکون الفاء ظیر انکفو بالضمین علی وزن فعل و فعل مثله انکفاة بالغ و ولد مصدر در مسائلت
 معنا سینه انکفا بالکسر ظهور معنا سینه بقال لا کفا له بالکسر ای لا ظیره له معنا سینه و سنده مصدر در
 و کفا مجازا معنا سینه ده کلور علی ما سبی الکافی می کشی و فانک کسر به مال و فی حدیث
 البقیة ما تان مک فشتان ای نمنا و تان و انحدون بقولون مکافا تان و کل شی تشبهه شیا حی سوله
 یعنی یکی شی برار و سله ما تانده هو مکالی و در بر بعضل حدیث بر یک تفسیر نه شایری بر تبه مقابل
 دج اینکله تعبیر ایند بر ملکافا و انکفاة مجزاة معنا سینه بقال کافا نه علی ما کن مکفاة و کفاة ای
 جاز تده و بقال مایه قیل و لا کفاة یعنی تم انکفکات اینکله طاقم یوقدر کفالی بعض نسخ الصاح
 انکفکف تانک فقی و کافک خیل برار و لوق استرو معنا سینه بقال المسلون تکفا دماقم الا کفکفا
 چنانی قیام بقال کفنا تالانا مثل کفا مای قلبه استکفاة دوه صاحبندن برل جونک منا فقی
 و تاینس لمبلج انکفاة استکفاة فلانا تالای ای سانه تاج الیه سنفنا کفنا نه ای عطای لبنا و ویر
 و ولادها سینه انکفاة و انکفاة اسم بضم و بفتح قول اعطی کففاة ناقک و کففاة ناقک انکلا
 کفکف فقی و لام قصیر به جبل و زلوزن کلور لوت عشب معنا سینه و کلا اولو اولی معنا سینه
 ده کلور بقال کفنا الارض من الباسل ربع فقی ارض کلثة ای ذات کلا الا کلا هره نک کسر به معنا بقال
 اکلات الارض اذا کتخت کلا و اکلا صلب و یکده می در بر تقوله کلات فی الطعام کفلا اذا سلقت
 فیه و کلا کیر و قیده می در بر تقوله کلات بصری فی الشی اذا ردت فیه انکلة او نلوا لان یسکر
 و یطبا لوسن اولی و اوی کرک بابس و لوسن و کلا لوت اولی و لوق معنا سینه ده کلور بقال اکلات الناقة
 ای کلت کفلا انکلا کافک فقی و لام سکونه لوت اولی و لوق بقال کلات الناقة ای کلت انکلا و دین
 انکله می در بر بقال کلا الدین ای ناخر الکلاة کفک کسر به و لامک فضله و الفک مدله حفظ
 اینکله بقال کلا الله کلام فقی حفظه و حرسه و بقال اذهب فی کلاة فیه الا کلا هره نک و تانک کسر به
 صاحبن قول انکلات صین افام تم و سهرت و حذرت بقی بر سنده جنر انکین کوز و اخر کلمه
 بوجه در بر انکلا می کشی و لامک تشد به به دوه کدزی و کیر حکمک برک اسکله لره اولور مرقا
 السیف معنا سینه بقال کلام القوم سفینتم نکلی ای جیسو هانکلا مشده بمدودة بصره ده بر رکاد بر
 کانه کسیر و حسن ایضوب سقارل مذکر و مؤنث استصال او نلور و قال سیو یعرفه قال مثل جبار
 بالشدید و المعنی ان الموضع فی فیه المخرج من السفن و محفظها وهو علی هذا مکرر و قول الامامی
 انکلا و انکلا موضع بقا قیام السفن و هو ساحل کل شهر النکلة روز گردن بر و حق بتروق بقال
 کلات کلثة اذا ثبت مکا ناسترین الیخ انکلا می کشی و کفک فقی تشد به و انکلا کافک
 فقی و لامک تشد به اسم مکفک منه الا کلا هره نک فقی لخر معنا سینه بقال علی الله انکلا السر

لنا
لنا

لنا
لنا

لنا

لنا
لنا
لنا

لنا

كوكبك وتارمق يقال لوت الابل ياترته اذ الحسنة رعيها الطلوع فستبتهل روبا يبعث يقال لعا بالارض ولطى
ايضا بالكسر طلوع اي اصبحت بها للفا لامك فتي . فانك سكونيه اناج ماين صويق يقال لغات العود اي فخرته
وبالغات الراج الصحاب من وجه السماء . ونقول ايضا لغات العلم عن العلم اذا جلفته عنه قشر تمويضي
الغضب على ما سمي الغشة لامك فتي . فانك كسر باله مثل ان اناج يدرك كوكبي كوكبا . فبعضه تحضه
خاممه له وضاد محبة لهو وبعضه هبر مر . واهو بعضه وفردر ذل محبة له للفا . كذلك كسر بمناسه
دمك وور يقال لغات بالما اذا ضرب بها اللع لوامك فتي . وكافك سكونيه اكر جدر سم وا وله افر او لاسدر
ضرب بلك تقول لغات بالارض اذا ضربت بالارض انطوى فقتبتهل وكافك خمي وتشد بدها كلك يقال
للكا عن الامر لنوا اذا ناطا عنه وتوقف الاماء هره نك كسر باله فليق واحاطه واشتال بمناسه يقال
ذهب ثوب في اليد من المذهب يقال مات العيال المي اي تركته صعيد البس به شي . وبقال ما دري اين الما من
بلاده والما اللص على الشئ فذهب به ثلاث الاض عليه استرت عليه وو ارمي استرته الاثام هره ملك
وانك كسر باله لوت ختمه اناج ليق يقال التا لون ال جل اشمع مثل اتع اللباء على وزن الكتاب برسنه در خود
كي يساند لكل او لوت والاياء هره ملك كسر باله اناك اطا مناسه يقال لغات الحاجات اي اطا فحصل الميم
للاما فيقولك وصيبتك صوتك حكايتك بلك فتي صوتلن برى برندن ارمي و او لاشد رسل التا ملك
فتي . وانك سكونيه اناج ويقال متاه بالصا اي ضربته باو چيكك مناسه دني كور يقال لغات الحليل
ويولتند موت دملامه ملك فقتبهل والفا سد بلا فقاوت وزون بطلام سبك هقم مناسه يقال
مرؤ الطعام ومر اتمن اليل الخامس اي صار مرثا . وكذلك مرؤ الطعام كنه كفته وفقد دير لرافك خمي
وكسر بهير اي الطعام اي الفقه فيه بافضل ابتدئ اي الطعام دني دير لرافك خمي الطعام ومر اناج دير
لجن اناج قيلسل وراي دير لرايع القمار بطعام كرك مناسه دني كرا . ويقال لغات الطعام بافضل ابتدئ مرؤ
دير لراي مر وبت صاحي اوليه الميرى يملك خمي . وانك كسر باله سكي طعام يقال هو طعام مرؤ لاسنراه
يقتله يقال استرا الطعام المروءه فقتبهل واولو كمد بلا فقتبهل وبنه ندد دني جابر در ديشل القرؤ
فقتبهل وراي خمي تشد بدها كلفله مر مته كستر ملك يقال هو ثراي ناي طيل المروءه بتقصنا و عينا يعني
بفتصب بتقصنا وركله ادم ملك كوستر وراي ملك فتي . وانك كسر بهو مدله مر وبت صاحي . لان كسبه
اودوه نك فيونك وغلان بتقصنا لان نسته كطعام وستر ابن بحر اسندر جمع المروءه كلور الفتيين والقصر
سر ولسر دمي الراسمك فتي . وانك سكونيه لوكشر رجل مناسه يقال هذا مر صا لم يرتير . صالح ورايت
مر اناج ملك خمي كسري دني اناج دره هلم ان صالحان ولا يجمع على لفظه وبعضه يقولون المروءه
نصوت يقال هذه مر اناج صا لمره مة بتر كالفهم . فوخر بك الراجحه الهرة لامر هره ملك كسري وملك سكونيه
لوكشمي مره مناسه ولونه هره وصل زياده او تشد فلا لحت الف الوصل كان فيه ثلاث لغات فقي اناج على
كل حال كلفله الفرو او خما على كل حال واخر ابا على كل حال تقول هذا مر ورايت مرؤ . ومرت باي مر بين
من مكانين ولا يجمع على لفظه وهذه امره مفتوحه على كل حال من صغر استقلت الف الوصل فقلت
مرؤ مر وراي مرؤ وراي مره مناسه دمه كور وذب كي قلت مرؤ اقم العرب اناجمر . ولا اخبر السر وراي ملك
نستند ملري دير لراي ضم الميم وفتح الراءه مرؤ في رعايم وراي كسيدر وراي القيمه نسيبتهل دني حال بوله درواكر
در واصل بونك نستند ملري دير لراي المسامك فتي . سبك سكونيه ما جني في الف وراي يقال مسامك لراي
جنا لواجين ومن الطريق لينا نسيبتهل يقال ركسره الطريق لاف في نفسه لانا مناجين وراي كاولان

[illegible]

وب

لب

بييه

وبيه

بييه

تاب

بييه

على وزن شلب راغاجك اسيد التاب على وزن التكرم هتفه من محبوب ملائمتك قال ابنه تاك انا
صنفه ولا ملائمتك هزمه تاك كسر بلمر طلمه استعاضا لولم قال اجمع معوا قدامك تشتت العاد
الاباب صاحب وزني وزره برأيه **كسر** بك كسر منه درك بايدل دن عدالون فختار مسكون ودي لان
فختنه باجاني مغردي ابيه كواو لاوب هزمه نك في واو كسر نك من كونه حاجه مناسنه بقل جاو
من كواوب اي من كل مكان واحية ومصدر ودرجوع مناسنه واكبه الله كلك مناسنه بقلات
التي في فلان انهم كليله وبالرئيه دخی در لعل مناسنه بكونه مكانه جوق رجوع اشد وكندن
لوقري الا وهزمه نك في واو كسر نك لعل الا وهزمه نك من كونه حاجه مناسنه بقل جاو
بقلاب لاوب كواو لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
دشمار لاوب رجوع اصله او بملادي واو كسر نك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
سرعته در نك در واو لاوب على وزن همل بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
فقی واو كسر نك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
كسرى وتشهد بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
ناراده بربوب كسر بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
باري تعالى انا بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
تاك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
للتاب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
الآية مثل الاقلام بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
ومنه بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
كلور فم هزمه ايه على غير قياس مثل ادم واقفي وجم ادم واقفي جمه بعضه حتى الابه درددی
هزمه نك وهلك خيله قياس دخی بودر واقفي وجم ادم واقفي جمه بعضه حتى الابه درددی
وتقبل لان كسره وعده الله بن حارث بن عبد المطلبك كوالى بقره درلقی در وندك بقلاب لاوب
اسميد والبيان راير لردك اولور بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
رضي الله عنه ان عت فسا جمل الناس بيا لواحدا بره التسوية بينهم في قسم لانه فضل للمواجرين
واهل بدر في الطاه الباب قيو جی الابواب كلور وكاه اولور كاه الابواب هزمه نك في واو كسر نك
دخی در لرد وواحد انو بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
داخل اولوب مناسنه التوب فختنه واو كسر نك في واو كسر نك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
فتوب على وزن التكرم بالوضع اهلك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
مناسنه لان كسره قال هذا من انا كسر نك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
تاك هزمه نك في واو كسر نك بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
بقره استعمال اسم مشدود بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
وتدعو بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب
هلا كريك قال تدعو بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب بقلاب لاوب

ثقب

ثقب

ثقب

ثقب

ثقب

اولاً و فقهاً و غیره که مختلف شدت محبت در متغایند ما خود در که متغای خلاف قلبه دیر بر بنی لوم
و ذیل اعضا نیست اولنو و محبت رئیس اعضا نیست اولنو یعنی کنی بتریب و تقسیم ضلعه دخی استعمال
اولنورد بد بلر بقال تریت علیه و مرت اذ اقبعت علیه قطعه پشیم: ناک فنی و زانک کسر به مدینه
رسول الله اسمی در البیرو فنی رابه و الاثری پش به منسوب اولان سنه بقال نصل برش و برش و برش ای
منسوب الی پش بر ای مفتوح ایند بلر توالی کسراتی که به کور و بن الثرقیه ناک خمی و رانک
سکونیه و فک دخی که ناک خیمه و ناک تشدد بد به یاض کتان بزی ثوب و فنی دیر لر بر نوع یاض بزر
که مصرده اولو رانک فنی و عینک سکونیه صوفی فنی بقال شیتلما شیلان لبالب الثالث ای غیره
الغیب عینک فقیه هوا قدوسی و مسیل الماء معنایه جی شبان کور ناک خمی و عینک سکونیه
و شبان کور ناک بلان دخی بر نوعه که غایت اوز و ن اولو جی شبان کور و الثعبه ضم ناکه بر نوع که نیکه در
المتب فتح میله و فتح میله حوضک اولو جی شبان کور و ناک المساجد الاغلب هره و ناک و ناک
کسر به صواب اولو قد نانی بقال نصل الماء ای جری فی المتب و قنا فقه دخی دیر لر بقال الغلب الدم ای جری
من الاغلب غیره الغلب علی وزن جعفر و لکو بضمیر ایندی و نشنه ثقب و مذکر نه شبان دیر لر ناک
و لاک خیمه و سوزنک سکونیه و ری کبر دخی طرفه دخی ثقب دیر لر داه الثقب بر علت در که صا جی
و صقالی و ذکر الثعبه بضم المیم و کسر اللام طول در که لثک لکوسی چوق اوله بقال ارض متعلبه ای
فات ثقب امار ارض مثله دبد کاری شاه دما خود در که شاه دخی ضم ناکه کذلک حکمو معنایه در
و جت در که ثقب دخی اولو بترجم اولو ثقب عرمان علی دینه اولان ارقه دخی دیر لر که نند جمع
اولان ما ماطر جرق و ثقبه و ثقبه و ثقبه ای مع وف کسینه اسمی در پری ثقبه بضم جدهای دخی ثقبه بضم رومان
که مز بوره ناکه ثقب دیر لر الثعبه بضم عک اسیدر که مکه مشرفه یونان در الثقب ناک و عینک
فقیهه طول کوله دیر لر که طام کونه سنه اولمین کتیس و اصل اولیوب صوفی صفوق اوله جی الثقب
کلور ناک کسر به کاه اولو که مفر دینه شیب سکن قلبه جعنه الثقب ناک کسر به و الاغلب دیر لر
هره ناک فقیهه الثقب ناک خیمه و ناک سکونیه و ناک فک سکونیه داک جی الثقب و کلور جعنه و داک معنایه
دخی کلور بقال ثقب لشی ثقبان لبالب الاول و بر سنه بی جهده بلکه دخی دیر لر بقال ثقب من الامر ای
کمر فقه الثقب ناک خیمه ثقب ناک جی در و ثقب و زله زن دخی جمع اولنور ناک خمی و ناک فقیهه
الغلب کسر میله و فتح قافله طول سنه در که فکله بر سنه دیر لر الغلب بضم میله و کسر قافله تشدد بد به
بر شاعر که لتبیر لثقب علی وزن التکریر زیاد داک بقال ثقبه عدد الکثرة و اتبی او یز ملک و یصور
یغیر جرق دخی دبد کاری و تسمای اولان بقال ثقب عود العرق و ذلک اذ لم یعود الا بعوده فاذا سودش
منه قبل قد کمل ای داورقه صفار افکار واد قلیل قبل قد لری ای اوداد و صلح انو بکل غایت جعنه
ای و رقه قبل قفا عوص ای کمال الغلب بضم خمی و ناک فنی و ناک تشدد بد و فقیهه دانی سنه
بقال در ثقب ای مقبوض الثقب فقیهه و ناک خمی و تشدد بد به داک بقال الثقب الخلد اذ ثقبه الخلد
یعنی ای حلم دبد کاری جانور دلسه که سلم فتح میله کوه به دیر لر الثقب و ثقبه و الثقبه فتح ناکه اولو الفکس
بقال ثقب الثقب ثقب و ثقبه من لبالب الاول اذ اقبعت الاغلب هره ناک کسر به اولو جی و ناکه در من
بقال ثقبها اذ اقبعت ضیا و بن سنه و منه شیب ناکه طول ناکه به دیر لر که سودی چوق اوله بقال
ثقب الثقبه ای غر لنها الثقب فتح ناکه طول عرده فخر در که ناکه اتش بقال که بعضی دیر داکو تری

ثلب

ثوب

ثيب

جائب

جيب

در بر انتب صبر استكان سو بلك بقال ثلبه ثلباذاصر ح بالعيب ونقصه الثلبه تمك ولامك فقيهه عيب
 جمع الثلب كلور والانتب هزمك ولامك فقيهه لونا حن طلع لعل اولان طلع اى بقال فقيهه الانتب يعنى ستم
 محله يوبله در بر لرى دن مراد افرد دلم مناسنه الثلب كسر ثالبه وسكون لامله ستول دوه در كز ياده يخلو
 اولد غندن دبشارى قز لوب قور ووشك قزرى دوسكوله مؤثنه الثلبه وجمعه الثلبه در بر نك
 كسرى ولامك فقيهه مثل قز دوقه در الثلب على وزن التكرم دوه مصغتر بون اوزن قنق بقال
 ثلب المعير ثلبا الثلب نك فقي ولامك كسر به ستول سكو كه انوك صنش رى اوله بقال دى ثلباى
 متتم ثالبه الشوى لامله كسرى ووشك فقي ووشك قصير به ستول عور رى كسره اياقارى ياروش اوله
 الثلبون فقهينه ويا نك شيله بر دن نك اسمى در عيشه ذبيان بيشنه الثلب نك فقي ولامك كسرى
 وميله اولوق كسلا مناسنه الثوب نك فقي وواوك سكونيله فقتا زجى الاثواب والثياب
 كلور هزمه نك اوله فقيهه ويا نك ثانيه كسره به وجم قلى الاثوب كلور هزمه نك فقي وواوك
 شيله بر دن يعنى اثوب در بر هزمه لاله تحمل خيمه هزمه اولوق غيچون دار وادور وفاق ولسوق دهمنى
 حال بو به در واثوب كيد وبكيو وكلكه دنى در بر والو ياندا لغتتين ايشايعانه وبقال ثلبا جل ثوب
 ثوباشو يانداى رجم وصد هابوا اجتماع مناسنه ده كلور بقال ثلب الناس اى اجتمعو كسركه الماء اذا
 اجتمع فى الموضع الثلب ميمك فقيهه عوضك وحلى كانه صو جمع اولو رختكصو بى اخرج اولوق مراد اوله
 وقيون صو چك كسركه دور دنى ره دنى مثالبه در بر الثلبه صم ثالبه صو جم اء دنى ودر مثب مناسنه
 تاوودن عوضه اقله ده عوض اولد وغي كى كسره اصلنه اقواما بدى المتباه فقه عيله ستول مكته
 در بر لكسكار اجعت اولنه مره بعداخرى ومنه قوله تعالى واذ جعلنا البيت مثابا للناس وهر منزله
 مثابا ذب كسركه نك وچنى يور در كه اول منزل اهل عارجه مصلحن كورد كدن سكره اكمر اجندن
 عالى دكسركه در مثاب نك چى المتلب كلور كسركه ميمك فقيهه و مثب صياد طو زنى قو و دوى ره دنى
 در بر الثواب نك فقه اى لامتلك غور يبر وركسندن اسيدوكه لمصاحه مع وفدر بقال فى المتل
 لموع من ثواب المتوبه ميمك فقي ووزنك شيله بعنه قال الله تعالى لمثوبة من عند الله خير الاثابة
 هزمه نك كسر به صو ويونكده كسركه ثانى وچاقى كنندوب كلك بقال ثاب الرزلى رى رجح اليه جسمه
 وصل بدينه الاستتابة هزمه نك كسر به ثواب بو رلسن طلبا بلك الثنوب على وزن التكرم ثوبو بركم تال
 الله تعالى هل ثوب بلكلور ما كلنا يفتلون اى جوز واوره افقنه الصلوة خير من النوم ديكه بوجه له اوابه
 مره بعداخرى چاغرم الثاب كسر ثالبه ستول محكم بل در كسره يعسو ابتدا سنده اولو والتب نك فقي
 ويا نك كسرى قوشيد بديله لوى قش عورت عور قكش لومذكرو مؤثنه بدينه بر اورد بقال جل ثوب واوره
 ثيب الثيب على وزن التكرم عورت ثيب اولوق بقال ثيب لمره قش اى ايامى حلت ثيبا فصل الحيم الحايه
 يان جاور دن غليظ اولامد بر لهر ماله وهزمه مضر لغتدرو بو بنوزى بلور مش ككده نى حابه كزرى
 در كه مذرى كسرى ميم وفتح ثالبه بو بنوزد بر لى رابنوزو زاول بلور دك غليظ اولوب صدله ايلور
 و نوكلمه مراد صغرى قز و بقال غلظان صغرى لال جاب المعبر يعنى ضعى ضعيفه يعنى قزى در وركسنگك
 كسركه دنى جاب در بر بقال جاب ثاب من الباب الثالث اى كسركه ثاب جيمك فقيهه اركسك هطع مناسنه
 وعليه بلك قز قلان جاب القوم من الباب الاول انا غلهم المحبوب ثابله سى كسركه اوقبال خصى محبوب
 اى بين ليلاب الاجاب فقهينه ستول دوه كه اوبى كسركه اولوق بقال بغير اجابى بين الجيب بى مقطوع السنام

السماء الجنية بضم الجيم كباس لباس معنائه وكونه يوصف بثلث قولته دخی در لركفت ستم معنائه
 وثلثه اولانك ربنه دخی جنة در لركفصل الرند معنائه جنى الجباب كلوز حبل كسر به وجباب
 خرما فاجنه اولك خرما ورمك ثوبه ورسون ديو لفعيل الفضل معنائه يقال جاب من الجباب وقبح
 الناس الفضل الصبي على وزن التكریم انك اياضك سكلی و لركف جوب في اياضك سكلی سكر لركف ككند
 ولركفك معنائه دخی كلوز يقال جيب فلان قد هب الجيب مملك خيله وياضك فقی و تشدد به سولانك
 لركف جيبی اوله يقال فرس جيب وفرس فيه تجيب الخيت فقتله اسميد وان سكل اولی معنائه الخية
 مملك و حبل فضله طوغری بول جلة الطریق معنائه الجاب ضم حمله سول سنه در كه فقی كی دوه
 سوبنك یوز و نه ظاهر اولوز رخلاله دوم سوبنك خانی اولی الجيبه حبل ك خيله سول ستمكه كاتی
 تاوز بامنه قویوب سفره كوتوز در باغود یاخی یو قویوب امینه قورلوز سول نيله دخی در لركه در بدن
 دوزوب انكه لطایق دلسر رجی الیاجت كلوز الصبی على وزن التزاول فی قنبد انك يقال تجيب
 الرطل اذا انشقیصی وحققه اندانسه كه وحققه فی الجمله تجلبوب اندن قور وحققه در لركه زیاده جوق
 دوران تو مقله قور بدلی اندانك خيله سول قور كذا فی بابناش اوله جی الجباب كلوز حبل
 كسر به ولبینه حبل كسری و نارك فضله دخی كلوز الجيوب فم حمله بك وروض غلیظ معنائه
 بضمیر یوزی در دبد بلر جی كاز الخياطه علی وزن السحابة سول حق كسسه كه انده خیار اوله به يقال
 له الخيلة هيا جوهلها جاسر هاء اوله ودموعه و حمله به فی معنائه در كذا اولو و تجلب علی وزن
 جعفر حركه در بر نود كیشل اولوب ابقری لوز وین اولو و تجلباب ضم حمله معناه و ابو حنبله كراولن
 حركه ناك اسمی صفر مرفق در نده كراولن ابو الحلو در لركه ورمه دوه دخی تجلب و تجلباب در لركه
 بضم الجیم فیها جی تجلباب كلوز حبل فضله الجیب حبل فقی و ذلك سكونیله قتلنك سال معنائه
 و مكان جذب دخی در لركه و صیب معنائه دخی كلوره فی الحدیث له جذب السمر بعد العشاء فی عشاء صكره
 حكایت مثل انك یسلوك و دى الخلب حبل فقی و دى الخلب كسری و سول خلتی زیاد اولان و بین الخلتیة
 معنائه يقال ارض جذبة وارضون جذوب و فلان جذب الجذاب در لركه الخلق قتلن معنائه الاجذاب
 ههههه كسر به قتلنه داخل اولی يقال جذب القوم ای اصابهم الجذب و قتلن لوز و یو لمعد دخی در لركه
 اجذب ارض كذا و جذبها جذبا مجادیه مملك ضمی و ذلك فضله بل قتلن اوله یكوز و مكه قال جاذب لایل العام
 اذا كان العام محلا فی خطه فصار لایل كالا لدرین الاسود درین تمام فی جاذب لایل در لركه بل خلتق اولوب
 قور ویش ویش و اوندن غیر مات و سول اولدنی سول خضا و اندن اوله كه كاتام در لركه الخندب حبل
 و ذلك خيله و حبل ضمی و ذلك فقی ایل حركه دن بر نوع در و ركسنة نك اسمید در یالون نوزیانه و در و ظلم
 معنائه دخی كلوز يقال و قم القوم فی ام جذب اذ ظلموا كوا كالم جذب جذب لعل لعل ندری در لركه
 حبل فقی و ذلك سكونیله حبل كسری و ذلك حذو جنة علی القلب یزیلها و انزال و منه يقال جزل اذا كثر فی الانا
 جذب منه نفسا لوز نفسین فی فی حركه كذا و اولان سنه و نفسه یا خود لکی نفسه جكسه یو در لركه و ای اخر
 اولی يقال جذب الشهر ای مضی علیه و قورانی اسندن ارضم يقال جذب المهر عن امه ای غطته و اخری
 سكل انقطاع ریق معنائه و انقطاع سودی لوز اولی يقال جذب الناقه من الباب الثاني انقطاع الخنازب
 سودی كسلش باقه جی الخوازب و الخنازب كلوز مثل باق و ظلم الخذبة حبل فضله و ذلك سكونیله انقطاع
 و بعد معنائه يقال بین و بین المنزل جذبة فی قطعه و بعد و ریل ارض معنائه دخی كلوز و يقال جذبة

حمله
تجلبب

جذب

جذب

جذب

الجبل حيك فضيله وعينك سكونيله برحق يقال حسنه من البلب الثالث اى صرقتك مثل جفنته العين الملهه
 واقفا للبلبل حيك كسر به والفلک منده بینه از کا اولو که باز اده قلوب جفنته جصاب قضی در لر
 نه که کشفته در لر سلقه اور زنه باز اده ادوب الجبل حیک فضيله وعينك سكونيله لوق قوی برحق
 حسنه قور کئی ملاحی الجبل کاور کسر حیکه للجبل حیک و بانک خيله قصير القامه اولوب مذموم
 اولان کسه الجبل ولب بسکون للام وفضله حیکه بقال جالب لشي حيله جالب و جلبا و جلبت التي الى
 سى من البلب الثانی و تن اده سکر تسود یور و نجه جقر مفع فی جلب در لر بقال جلب علی فرس عیاب
 جلبان البلب الاول اصاح من علفه واسخته السبق الا جلاب بینه و تن اده سکر تسکون جقر مفع
 دخی در لر بقال جلب علی و صول الی الله دخی قال لعد فی در لر بقال جلب قیغشته الجلبه و کسه ک
 دومى لک سکر طوغو مفع دخی در لر برار کک ولدی جلب ادوب صفیه للدر لر نه که دیشی طوغو رقه
 الجبل لرحل در لر باخه المله و اعانت ابتهک دخی در لر بقال جلبی ای اعنا و اجتماعه ده در لر بقال
 الجلبا علیه اذا اخموا و تا لامل اعنا الجلبا علیه و اعانت ابتهک دخی در لر بقال
 اولکلی زمانته بقال جلب لرحل الجلبه حیک فنی و لامک خيله شول تسنه در کسه صاتی ایچون
 ابر و کتور در لر الجلب حیک فنی و لامک کسر به شول تسنه که برشرف برشور کتور در لر الجلبه قسم
 جلیه و سکون لامله شول در دهر کسه ان او زنه بتر و کفی زمانته نقول منه جلبا لرحل جلب
 من البلب الاول و الثانی و زمانک حیک بقال صافنا جلبه الزمان و کلمه الزمان و شول دخی کده و
 حسنه چکر اکاده جلبه در لر الجلب و الجلب حیک کسری و خيله و لامک سكونيله شول بقیه بلوده
 در لر که اننه بخور اولیه و دوه هاونک انکار بنه دخی جلب در لر کسر به و خيله الجلب حیک کسر به
 و لامک سكونيله جاربت ملصفه مناسنه الجلبه حیک فضيله مصدر جلبان معنانه ادا قام اولندی
 ز رادر حه صه صه منسحق در الجلب و الخيله فقتنبه اوزار اصوات معنانه نقول منه جلبا و التشدید
 و شول جلب کاندن نی او تشدر اول و بدو که کات حج بیزر کسه سوو ننگ او و زده و ارموب کتور
 طور دخی مکه کور بد کت که بعضی ایتدی نی اولان جلب اولدر که کسه و کدل میدانه انه کسه و
 بندوب میدان منده کده که اود نجما تر اعراب حیره تا که لاس من کیه باب حله در دیر برنوم اولد و خویون
 نی اولندی و جلب و الا جلاب شول کسندر در که دوه و قیو مع ابتهک ایچون مکوب کتور لر الجلبان
 حیک خيله و لامک سكونيله حو بات قمتند برنسنه در ملت بکر الخيله حیک فنی و کسه به شول
 نقه در کسر ابتهک قوی اوله بعضی ایتدی انک برنوع و رنگ برن حلیه در لر که کافایض التسخیر
 الصاح الجلب حیک کسری و لامک سكونيله یاده بر اولان کسه بقال شیخ حلاب و حلابه ای کیه
 هم کسر هابه زیار اولنه در لر الا جلاب هره ناک و لامک کسر به اوزان یاقق و سیده جدو جه
 ابتهک بقال الجلب فی السرا دامن و جد الجلب میلک فنی و عینک کسر به کیه معنانه بقال سیل جلب
 ای کیه الخلیه فقتنبه و عینک سكونيله و الف مقصور ابه علی و زن لقر نی زکو رکن و بقال رمل
 جلبی العن ای شد بد لبصر الجلبه فقتنبه شول دیشی ده که قوی اوله جلب علی وزن جعفر
 رموضه امیدو الجلب حیک فنی و نونک سكونيله یان نقول قدت الی جنب فلان والی جنبه یعنی
 او کسه ناک بهلوس یعنی یان فخته دخی در لر بقال ضر بنجنه ای کسر جنبه و طواری کندی جانبکه
 سکه که دیر نقول جنبت لاده اذ قدت الی جنبک کلمه البلب الاول و کده کتنبه لاس بر جنبه اعر بک

جلیبیہ

جملہ

جنپ

ورنسته ابرام اېنك بقال جننه الشى اى تحت قلم الله تعالى واجنبو بنى ان بعد الاصنام وچندن بر قبيله شك
 اسيد وروناجه معناسته دى كور و كليل الناس جنب والا مير جنب الصاب بالجنس سفر يو لداى البلب
 طرف ناچه معناسته الجنه فتنه به به بقال فلان لا بطور مجنتى لى لا قرب مجنتى الجنه بك شى
 ونونك فضيله واجنب فتنه ونونك شى وتشديد به والاجتناب همزه نونك كسر به والجنه نونك فتحى
 ونونك ضمه به بر معنايخ تجموع ديك اولور الاجنبى والاجنب همزه اوله والجنب ضمه به والجنب
 جهلى بر معنايخ اولوق كسبه نونك اولور بقال رجل اجنبى والجنب وجنب وجاب وجر بيلون كسبه دى
 جاب دى رلر جى جناب كوز بقال هم ملال الجنه اى ملال الغربه بنى غربى اولور ملال هم حد اولور البلب
 ضمه به اخر طائفه دن اولان قوم كسبله اجنب على وزن التكرم ابرام اېنك بقال جننه الشى جننه
 بالانصاف على ماز و دونهك سوده اولوق بقال جنب القوم اذا قلت ايمان اياهم والناك يا غنه اولان شول
 اكر بلك درك كرش كى هول اولور ده مستغن عد اولور البلب فتح همزه اولور كنه اولان مكن فناء دار
 معناسته وخلافه قر بى اولور ده دى رلر جى الاجنبه كور همزه نونك فتحى ونونك كسر به بقال انصب
 جنب القوم وفلان خصب البلب وجذب البلب بنى فلان قومك طرفى او جوازى فلانك تقتل دى رلر ك
 خصب ناه هم موصافه به اوله او جوازى وجذب خصب به اوله به اوله قتل دى لالت بد البلب كسر به
 به كك كك بقال فى طوع البلب اى سلبس القيايد بنى بدله سى سلبس بقال اصاب فلان فى جنب قبيح
 اذا جى مجانبه اهلها الجنه جنك فتحى ونونك كسى ومذبه شول طو درك مطيع اولو بد كك كك مطيع
 ومقتدا اولونه جنبد رلر و شول بقا درك لى بولدر لى كك قوته من سكافى الجله ازى كور كميون الاجنب
 همزه نونك فضيله مطيع اوليان البلب غر بى اولان كسبه بقال جنب فلان فى شى فلان مجنب من البلب
 الخامس اذا رلر فم غر بى الجنه حيك فتحى ونونك كسونه دونهك بكر سته اولان درس بقال اعان جنه
 اتحد عليه بنى دونهك بهلى دريستن وروناكه سوده يا جن التلبدن وناجه معناسته دى كور بقال
 رلر فلان جنبى ناچه واعزل الناس يعر وناجى ختبار ايدوب خلقدن عر شابتدى الجنه فتنه شول
 اولور كسى درك صيف زمانه تازه لثوب پير قنور بقال مطر امطر اكرت منه الجنه البلب ضمه به شول
 كسبه درك جنابه متصف اولو واحدى و جى وموئى رلر اولور كاه اولور كك بونك جننه الاجنب همزه نونك
 فضيله والجنون دى رلر بقال جنب الرجل من البلب الخامس الاجنب همزه نونك كسر به جنب اولوق بقال
 البلب الرجل الجنوب حيك فتحى اوله ونونك ضمه شول بلدر كك شماله مقابل اوله بقال جنب الر مح اذا
 تحول جنوبا وجنوب بلنه داخل اوله ده اجناب دى رلر بقال اجنب القوم اذا دخلوا لى الجنوب الجنه
 حيك فتحى ونونك ضمه شول بلوت درك جنوب لى اوله ظاهر اولور الجنوب شول كسبه كك ذات البلب
 مرضه مبتلا اوله وذات البلب رقر صدر كك انسانك داخل جننه وقم اولو و جنوب شول كسبه درك
 جنوب بلنه ملاق اوله بقال جنب القوم اذا اصحاب الجنوب هم جنوبون وكذلك القول فى الصبا والقيود
 والعمال البلب كسر الميم وفتح القون قللق جنه معناسته ولواشى حيك اقصاى درازى عر بهو رجه ولواشى
 عر بك راضى هم اقرب لوانى در الجنوب حيك ونونك فتحى اوله جوق نسه كك معناسته بقال لى عننا
 نلواشى و نلواشى كك البلب حيك ونونك فضيله او كك مد ابتده بر كسبه بارش فلرندن
 بر نهم نشوب سبقت منه دن القوم مقدور بوندن بنى اولنشد و مصدر د راقصن معناسته بقال جنب
 البعير من البلب الربع وبعضرا بى دونهك اولو بى بوكر نياشقدوز ياده صوسر لعدن بعضرا بى

ایاقاری طلق بقدر زیادہ صوسر لعدن الحواب حکم فقیہ برکسنہ سوز دوند رنک لاجاہ ہرمزنگ
 کسر بہ جواب و رنک بقال اجابہ و اجاب عن سؤلہ لاجاہ اسم در بنزلہ الطاعۃ والطافۃ و بقال اسم سمعا
 فاساء جابہ یعنی سوزی و برامستی و یہ مر جواب و ردی لاسنجہ یعنی لاجاہ بقال اسجیل اللہ دعاء
 انجا و بیک نمی و اوک فقیہ و العاوب تانک فقی و اوک خیلہ سوبلشک عاوب معنا سنہ الحیمہ
 حکسر جملہ جواب معنا سنہ بقال لعلسن الحیمہ لای الحواب الجیب حکم فقی و تانک سکونیلہ بقدر کربان
 معنا سنہ نقول جت القیسی اجو و واجبیہ من الباب الاول والثانی اذ اقورت جیبہ یعنی بقسن ای بسک
 الحوب کسر میملہ و فتح و اولہ شول الت در ککہ دموردن اتحاد ابدول بر سنہ کسلک ایچون الحوب
 حکم فقی و اوک سکونیلہ برحق غرق معنا سنہ و کسلک قال اللہ تعالی و عود الذین جابو السعیر بالواد و قطع
 مسافہ معنا سنہ کور و بقال جت البلاد اجوبہا واجبیہا و قلغان جنہ معنا سنہ و یکسر کور کک
 جواب حکم فقی و اوک تشدید بلہ بن ککلاب قیلہ سنند برکسنہ نک اسیدرک ہجر رقیو فی تفرزدی
 و ہجر رقیو ای کسردی لاندک صون یحقر ردی الاجتباب ہرمزنگ و تانک کسر بلہ قطع مسافہ نقول اجبت
 البلاد اذ قطعتم واجتباب ککوک کیکہ دخی در لہر بقال اجبت القیسی اذ لیستہ لاجاہ شول خبرک
 بر ولا بتند رولا نہ کور و بقال هل جاء کجانیہ خبری خبر یحب الارض من بلدانی بلد الصیب علی وزن
 التکریم ککوک کک قاسن او یق نقول جیت القیسی اذ اجعلتہ جیبہ الحوبہ حکم فقی و اوک سکوبہ
 بلونر دموطا غلرہ اولان اولق فرجہ معنا سنہ و زیادہ اسیدن یارلن رجی الحوب کور حکم نمی بلہ
 الحجاب جلیق بقال انجابت السحابہ ای انکشت تجوب تانک فقی و حکم خیلہ رقبیلہ نک ابدورک ابن
 ملجم انزلن در تحجب تانک فقی و حکم کسر بلہ بر اجابتند کتہ قیلہ سنند ک تحجب ثور و علی در و ثور
 ککنہ او علی در فصل الحاد الحیمہ حاک فقیہ بقدا ی و بقدا ی بکر سنہ لک دانسی جی حوب کور
 جیبہ القلب یورک لور تسی میان دل و بعضلر جیبہ القلبی ثر القوالہ نفسی انشدر در یودی اول معنایدر
 الحیمہ کسود لور کورک اوق الحیمہ انضبر اشترک اعل جلفلر و بعضی لایق لایق فی رنحتیک قطعہ سنہ دخی جیبہ
 در لرنہ کطولوبہ حب الفام و حب الملزن و حب فقی در لرن ککہ فامور من یک خیلہ و تانک سکونیلہ بلود
 معنا سنہ و قر تخلف خیلہ صفوق معنا سنہ جو جائز بن جیبہ ابلک خبر معنا سنہ و بومرقہ در الحیمہ
 سائلک کسر بلہ بحر لمد یثن تخمیلر کک قوت لولو و قعی دکاردو فی المحدث فینشون کانتت المبیق حیل
 السبل یعنی سبل کنوردکی طبع لعدن یثن دانکی در و جمل حاد میملہ اللہ کور لاش معنا سنہ در جی الحیب
 کور و حاک کسری و تانک فقیہ الحیمہ سائلک خیلہ عیت معنا سنہ بقال نم وجبہ و کسر امہ لب
 حاک خیلہ کوب غایبہ معنا سنہ فوسیدر ممر یعنی الحباب والحیمہ کور سائلک کسری و تانک فقیہ
 و عیت معنا سنہ در کور الح کسر حالہ کذلک محققہ معنا سنہ و جیبہ معنا سنہ یعنی کور و میل غدن
 و غدن بن کعدن و غدن دخی جیبہ معنا سنہ و لاجباب ہرمزنگ کسر بلہ عیت تانک بقال لیبہ فہو
 محب و جیبہ بیکسر من الباب الثاني و یوناد در برامندی اولان مضاعفہ بقیل کل کسر لہ لایفضل
 اکثر بلک لاور خیلہ و احباب جھو کوب یور مکدن امتناع انککد دخی در بر بعضلر ابتد و دومہ اجباب
 فرسہ حرزت کبی در بعضلر ابتد و ہجر محب در لرن واجب البی اجبابا در لرن تحککہ کل مرعش یروشب
 یاغور در ری صنوب یزدن طو و سہ تا صام او لیبہ کک یاغور لوبیہ دک و اکین دانطو یق معنا سنہ در
 کور و بقال اجاب لرن و لب اذاع علی فیہ لاکل و انشأ فیہ لب و لب واکل کم ہرمز بلہ بنو رنسنہ و تکر

[illegible]

مشہدات

المقدم

شهابی اولدی کی قصه من اولقره دخی حدیان دربار واحدی حسنه اده روحیه انکو چک بصدقه
 دخی دربار القصب رکسته بصدوقه یاسندرم بقال حسنه اداوسده وفی الحدیث ما حسبا ضمیمه
 القصب فقتیلله وسینک منی وتشدد بده غیر المی قال بحسب انحرای استغفر الله صاحب هرمنک فضله
 منول دوه درکک لیک توتنه یا ضلی وقرقر یلق اوله وشول ادمدرکه استغراوله احساب هرمنک کسر بده
 دوه منک توفی سرخ وسفیدا ولی قال احساب البعیر احساب الحسبه بمک فضله وسینک کسر بده غای انک
 المسبان حانک کسر بده بمعناه وبقال حسنه صالحا احسبه بالغنح حسنه میک وسینک فضله
 وحسبه میک فقی وسینک کسر بده وحسبا ناک کسری وسینک سکونیه ای لغتته واحسبه
 دخی دربار کسر سینه ادا اولق اوزن زرا هر فعل ماضی که مکسور العین اوله انک مستقبل مفتوح
 العین یلور علم کی اداورت کله که انلر نواوردن در حسب محب و بس یس و نم و بس یس و بس
 ومعتلن ماضی مستقبل کسر بده کل یق یق در عاقل اولق مناسنه ووفق یق در مناسنه
 ووفق یق در اعتماد مناسنه وورع یق در زاهد اولق مناسنه وورم یق در ششک مناسنه
 وورین یق در روارت اولق مناسنه ووزی الزی یق در حقیق المی مناسنه وولی علی در عقیق مناسنه
 الموش ماضی کسر بده وواو سکونیه وسینک فضله طوارک بلکنه اولان اک موصل رس مناسنه
 وبعضل ایدی طوار بلکنه اولان کسری کک در بر وشول طوارک انلری شمش اوله منتفع المنین
 مناسنه احساب عاتک فضله الواح طلنار حیا مناسنه الحسب میک منی وصادک فضله وتشدد بده
 مناده بروض در ککه انچه اثار المصیب ماضی کسر بده طاش اثنی ثقل لحصن
 المجل لخصه من الباب الثانی ادا رسته بالحسبه القصب علی وزن التکریم مصدق غرض وشول کک
 چاغله اولسون کک غیر یسنه اهل اولسون تقول حصن البسند محمیدا ادا فر متغیر یوزنه یوزنه
 دخی محمید یار بقال حصن فی الارض ای ذهبت فیها الحاسب شول بلدر که اسد که الواح طلنار صاون
 الحسبه یغض الحاد کسر الصاد بمعناه منحصه الواح طلنار ووق اولانده چه دربار بقال ارض حصنه
 الاحصاب همزه ناک کسر بده سکر در کن الواح طلنار یطاعنی بقال احص القوس ادا انار الحسب اقی
 عدوه الحسبه حانک فقی وصادک سکونیه شول الواح نسنه در ککه حسنه کک بدنه ظاهر اولور وکاه
 اولور وصادی مفتوح ابدوب حصنه دربار الحسبه میک وصادک فضله شول در ککه ناک الواح
 طلنار یجوق اوله بقال ارض حصنه الحسب فقتیلله شول نسنه در ککه تشبیر اعلو رانی مشتعل قلسون
 اویو قال الله تعالی انکم وما تمیدون من دون الله حبيب جهنم وحبيب حسیه حمار یقه دخی دربار تقول
 حبيب حسیه من الباب الرابع ادا ظاهر حیه حصنه محمید ناک فقی وصادک کسر بده رقیبه در حیه الحسب
 حانک کسر بده وصادک حیه ناک سکونیه یای اوزی صوت قوس مناسنه جمی الاحصاب کلور وکلک
 بلاه دخی دربار بعضل ایدی حصب ماضی کسر بده وصادک حیه ناک سکونیه وحصب حانک وصادک
 فقه لر لیه لیت در حسب دصا دمه ناک فضله دیو سیدن ابن عباس رشی الله عنه حبيب جهنم
 قرآن ایدی ککه ایدی بن عباس ایدی حصب در ککه مروا ایدی وهر ایدی حبيب حسیه حیه
 اهل حطب مناسنه در اهل بن لغتته وهر نسنه ککه انکله ایش طلور شول در اول حصنه در الحسب
 میک کسری وصادک فضله اودا یلرد کای اغاج مسمر مناسنه الحطب حانک عطا ناک فضله اودن
 الحطب طانک سکونیه اودون جمی انک اودون یثور مک تقول حطب من الباب الثانی ادا حطب الحطب

حشب

حشب

حشب

حطب

وخطی فلان اذ انك الخطب الاختطاب كذا انك خطب جمع انك تقول ان خطبت اذا جمعت الخطب حاطب
ليل شول كسند درك رطب و یاس سوبله كجه اودون جمع لیدن کی كه نه جمع ایندوكن باز الخطابه حاك
فتی و طلائك تشدید به شول كسند لر دركه اودون جمع ابدلر الخطاب هیزك كسر به اودون كسندك ق رب
اولم قال حطب الكرم اذا حزن ان تطلع منه لطلب وكرم كلك فتی ورنك سكو نله ابع جوتی الخطاب
ميك خمی و طلائك كسر به شول دومدر كه قوری دبك انبله الخلب حاك فتی و طلائك كسر به شول در
كاودونی جوی اولم الخطب حاك فتی و طلائك كسر به شول كسندك فاقی اوله خت لاغر معنائه الا حطب
منك الخطوب حاك طلائك خيله سرك به قال حطب خطوب امس الباب الثاني من فقال اعلى خطب یعنی شرب
ايترم بعدمره تا كه سز اولاس المنطب حاك خمی و طلائك خمی و فضيله چكر كه نك از كسند در لر بصر
ايتدی خنطب و خنطب لكور ان قورد بدر جعی المنطب كور و خنفسر كی كه خنفسر خنی ذكر اولنن
معنايه در الخطوبه بالضم شول كور كه عظیمه المنطب قلبه الغیر اوله كذا فی بعض النسخ الحط به حاك
فضيله و طلائك سكونه بابك كز بشن بحكم فانی قال حطرت الرجل قوسه اذا سدت نوزیرها الخنطب ميمك
خمی و طلائك و انك فضيله حلق بولكن ايس خنطب القتل معنائه قوری الخلق معنائه عده كور و بقدر رجل
حنطب اذ كل من هذا الخلق یعنی فرموده اولس المنطب حاك و فاك خيله سكران به در لر بصر ايتدی
سكران یلندن يادمد در جعی احطاب كور و دره معنا سنده كور و منه قوله تعالى اومضی حقا
الحق كسر حابه لهرد يكد جعی احطب كور المنطب خنطب به شول ايس دركه دومنك الا انه بقلن و دومنك
قرنند طولانی دومنك سنده ق رب رده تا كه دومنك سنده یتدی بالان ابلر و چكبه و شل ناه منطك
كسر به دومه ذكر نك غلافه در لر و صندو خنی كور و ذكر اولنن ايس دومنك ذكرن منصوب بول ایسنه
مانع اولم معنا سنده به قال حطب البعر من الباب الرابع اذا اصطب حقه خيله فاحتبس بولن و بل یفر سز
اولفه خنی در لر به قال حطب لثام ذا الحنن مطر ما لا حطب كسر منك حنن كسر به دومنك حنن خلق
و حننك نفس و عمر و رزق و رزق الا حطب به منك و فاك فضيله حمار و خنی به دور بونكله سیده اولدی
یور كزی باضی الدغندن اوزی كویا كه فزالتنه حطب به كلسر الخفاء حاك فتی و فاك مدله موش
احطب و قال القارة الطور بلقی اسمله حنن یعنی كویا بوزنه چكن خط سباهه خنی حنن در لر الحطاب
حاك كسر به لور من نسنه دركه نسا طاقه سی لره به بطر و برمر و ف طائفك خنی اسیدر الحقیقه
حاك فتی و فاك كسر به چمعدان كاكا هسك در لر جعی الحطاب كور علی وزن الحرام الاختاب و
الاستخاب كسر البز و الثاء فیه هيكه نوزيك به قال حقیقه و استحققه ای اسمله و سنده قبل احطب فلان
الا ثم یعنی فلان كسند كنای اختاب استحقق جمع ابدی هيكه كی بوبنه الدغندن اوزی المنطب ميمك
خمی و فاك فضيله طوان به نك از نه اذ لیس كسند مرف معنائه الخطب حاك و طلائك فضيله سود
معنائه كور و سده سودی صفت معنائه ده كور و بقا حطب النافه بحمله لیه من الباب الاول و قال
ابن حاتم لرجل ای حبلت له و منه قولهم اخطی فی كسفی الخطب و احتاج معنائه ده كور و بقا هم
یحلبون علیك ای محتجون و تاكلون من كل اوب و اوب جاب معنائه در لا حطاب هیزك و طلائك
كسر به به معناه احطاب امك كسر به سود صفت كسندی الحقیقه كور و خنطب به وفی الخش خنی نوب الحلیه
ولا تقبل الخلفه و ایتحه قدران صغیرون جمع اولس كهر ری كندی هاسن صغیره مشغول اولدغه
اولس و جاب ابدل اولم اولو ردی تر پس اوزن پس خنی نوب الحلیه منك معنی سود صغیر متفرق

حطب

حنطب

حنطب

حطب

رحم محرم قبیلندن رحوت حاجت معناسنه ده کلورد نلدی قال الحق لیه لویه ای المسکنة ولعامة
 وخیر بره تادر اولیق معناسنه ده کلور وقال الغفلان خوبه ای ایلمس عنه خبر ولاش ورحل ضعف
 معناسنه ده کلور که جی الموب در مالک خبی وواوک فضیله الاحوب هره ناک وواوک فضیله کنه کاروان
 کسینه بقال غفلان حق واحوب یعنی فلان تاسن وانا سن ای کتا هکاره رالموبه انا ناک فقی وواوک
 سکونیه واذلک مدله نفس معناسنه در جی الموب اوات کلور خوب رگله در سکونیه که ده زجر
 اوئور رونه اوج افت واردری خوب ووری خوب وری خوب در انا ناک فقی وخی وکسر به القوب
 علی وزن التکریم دوه بی زجر ایتک بقال حوت بالایل القوب هفتینله وواوک خبی و تشدد بد به
 کسناه کاروان بقال غفلان بقوب من کذا ای تائم ولجوب هر و ناولمه دخی در لر وبقال اولودقه
 هر بقوب در لر و ایتک لوی به کر فترا اولوش کسناه اوازی کبی در الموب حانک وهر متک
 فضیله جعفر ووزی اوزن و لا بشعر به اولون صول در زجر ناک ایدی در کسکه بصره یولی اوزن در فصل اناء
 اثب بالکسر عول کسناه در کسکه جله وند معناسی اولموب کذلک جله وند معناسی فاق بقال غیت
 یارجل تخب خیرامل عت لعل علما الغیب الدمق بقال قد خیب غلامی فلان ای خدعه انلیه خانک فقی
 وکسری وخی واهل شول یولیول نسنه در که قوم وولونه وراشه بفلان نسنه ده ظاهر اولور الخبیة
 خانک فقی وایناک کسری به بمعنا بقال ثوب خباب ای متقطر ته کم ثوب خباب دخی در لر وخبیه اوج
 یاشنه اولن طراوک یوکی در بقال الخبیة افضل من العقیقه وعبقه ایکی یاشنه اولن طراوک یوکی در
 زجر خبیة جولو کور وهر جوق طورو وستر حقا و تشر اینه دخی خبیة در لر الاختیاب ثوب به یوکی کوستر مک
 بقال اختیاب من ثوب عبة ای اخرج التلب ففتینله واثب خانک فضیله واثب خانک فقی وایناک کسری
 و مدله رفوم بلک در بقال خیال فرس غی من الیل الاول خیاب وخبیا وخبیه اذالو جین بد به ورجلیه یعنی
 کاهان وکاهایغ بره قوشه که تقابل معناسی در ولوت اوزن ودر یاتو ج ایتک معناسنه ده کلور بقال
 اصاهم عباد اخیم العز بن یحیی فرطنه کسکه لر الاخبیة تغللق بقال اخبیة فرس صاحبه وبقال
 جا وخبین یعنی اللرن بقال درق کسکه بلر الاخبیة علی وزن الدال قرابت و معناسی هر ت جی اخبی
 سکلو وبقال ل من فلان خباب ای قرابت و معناسی هر ت خبیة خانک فقی ابله صوفی ابراد
 معناسنه بقال خبیة اصنکم من الظهیر یعنی سحر ایتک سحر ی بار و لک و بواضنه خبیة ایدی علی وزن فعلوا
 وسطه اولان یلی خلیه یلینلر کاهن فیل یاشنه فعله یلی خلیه یلینلر و سحر حرف چندن غای اختیاب
 اید بلر کله ده حال اولد غی و یو تفر رین ووزن لوزن اولان سازگانک دخی حالی معلوم اولور وخبیه
 برسنه ناک وخبیه وخبیه دخی در لر خبیة خانک خبیة خبیة ووزی لوزن برکسناه کاهن دهر لیلیان
 عیاله من زجر ابله اولی خدر یضمر ایدی چند لاه من زجر ابله قرنداشی مصبحر الخبیة خانک کسری
 وانا ناک سکری ویننک فضیله خولناقه در که سودی چو یایله الخلب خانک فقی ووالک سکونیه لوزن
 بقال غیة بالشیف ای خریه کولی ودر یای وعبه ویاقل صومعه دخی در لر واکل من الیل کانی الخلب
 ففتینله مل ووزن اولق ویاقل صومعه ویاقل صومعه ویاقل صومعه ویاقل صومعه ویاقل صومعه ویاقل صومعه
 وخبیه نور یاد لاهمه در لر بقال کلن خنامه غیب وهر س ورجل الاغیب هیز متک ووالک فضیله الخلب
 متک خبی ووالک کسری و تشدد به غور اولان کسناه لعل ایدک غیبک موش بقال طعنه عیاد باذالفت
 علی الجوف یعنی یان کاهن و تائم لیس طعنه عیاد در لر و ملازم اولان زوجه دخی عیاد در لر ایدک به عیاد

محبوب

محبوب

محبوب

[illegible]

خُذْ

تحذیر

خبر

خریب

مخرب

حُشِبَ

تکیده کر کن دیوار برقر می قوسه بلبلدن سو جک وشول جان دخی درار که لونی خضر ته مائل اوله
 بعضار ابدی شول جارد که صر مخره افی اوله خطباء خانک فضیله و طاعت سکونه مونی و بقال ناقه خطباء
 الاخطاب صیدقر بیلو لو بولوتسی مکن اولی بقال اخطابک الصید ای امکنک و دنا منک و حنظل کا کابو
 چهل تانی در لرتک خطاری ظاهر اولغه دخی درار بقال اخطاب الخنظل ای صار خطاب الخنظل بضم الخاء
 وسکون طاء هون بصغر و صیر فيه خطوط خضر الخطابية خانک فضیله و طاعت و یانک تشدید به
 وافنی در دن رطافه در که ابو خطابه نسبت اونور در ولو خطایک متفی یو ایدی کا احبانه امر ایدری
 هر کتند و له مخالفه سو او ورنه زو له سها تیه و ل خطابه خانک کسر به و لامک تخفیفه به
 برکسینه الدم بقال خلبه تخلیه من الباب الاول لا غتلاب بمعناه وفي المثل اذ لم تقلب غا غلب ای غلبم
 الخلیه خانک فتی و لامک کسر به نساطا بغه مندن حبله و عدده اهل اولان کسبه الخلاب خانک فتی
 و لامک تشدید به خدام و کتاب اولان کسبه اخلیوت علی وزن الجبر و بمعناه البرق الخلب خانک غمی
 و لامک فتی و تشدید به شول برق در که یغور یغدر مسنه کو یا که خدعه ایدر یوسیدن و عه سنه و فاه
 این کسبه لغات کبرق خلب خور و شول بلو دخی غلب در لرتک یغور یا غدر میغور برق غلب دخی درار
 اضافله خلب میک غمی و لامک فتی و تشدید به شول با سده در لرتک یغور یا غدر میغور برق غلب دخی درار
 سکونه شول برده در که قلبه سواد یغن دینه اولور برده دل بمعنا مسو غلب در یوشول کسبه به در لرتک
 نساطا بغه ای کا حبت ایدر اوله بقال نه خلب نساطا لا غلاب صو یا یحلی اولی بقال ما غلب و اعلب لاء
 الخلب خانک و لامک خلیه شول تیه یا یغدر که صو یک دینه اولور و یغدر یکری نسبه کا نذاب بو کر ل
 و یجوز لقلب یا لتسکین و بقال لیفة علیة و علیة بالفکر یک و التسکین الخلب میک کسری و خانک
 سکونه شول نسبه در که قوشلرده و سار یغی جانور لده انسانک طرفی مثله سنه در وشول و اواق که
 دیشی اولیه دلی در دن له بمعنا سنه لقلب خانک فتی و لامک سکونه لوت بجهک بقال غلب النبات غلبه
 غلبان الباب الاول لا فطعته الاستفلا همره نک و تانک کسر به بمعناه و فی الحدیث تستغلب الخیر بری قطع
 النبات و تکلف الخیر باغلاء العجبة و الباء الموحدة یحیی یعنی النبات الخلبین بفتح الخاء و الباء و سکون اللام
 اینها شول عورت که ایها و لغون الحاق ایحون کاشدو ابن السکیت ابدی خلبین غلبه در ما غوف کلدو
 الخلب فضیله این ضعیف اولی بقال خنت رجله من الباب الرابع ای و هنت لا غتلاب همره نک کسر به یا غی
 ضعیف بجهک بقال اغتلبها انا اغتلبت شول کشی در که طو بی القامه اوله و غتلاب ساذ اولان کله لر دندو
 بر لرفع اولوز و وزن اولی سماء لسل بودر کا بی حرف تضعیف کبری یا به منقلب اوله دینو و قورا کا بی
 بمصنوع ملتبس اولسون دیو مکر کک لغرنه هاه تانث لاحق اوله که بودم قلب و اغتلاب التلبس متدفع
 اولد غیور دنا به و صنان کی که دنا به قصیر معنا سنه و صنان مهمل تنه قلغانک یا یغیور بری لغاتین
 غلب کسری و نونک تشدید به و نونک ای جا بدنه اولی قناری کا و رته سنه اولنه درک و درو و خنا به
 دخی در بر همره به الخویه خانک فتی و و اوک سکونه شول بر د کا بی یغور یا غی بر لرتک بینه اوله
 یغور و کیه بقال نزلنا بجموه من الارض ای بوضع سوء لاری بها بعضار ابدی یغی اصابتنا بجموه
 دیسک غام معجمه به اجلی معنا می مراد اولور مجاعت کی یغی که حوبه دیسک عام مهمل به حاجت
 معناس مراد اولور و لیمیه خانک فتی و یانک سکونه نو مید اولی بقال غاب الرجل بحیثه من الباب الثاني
 اذ لم یزل ما طلب الضییب علی وزن التکریم نو مید قلب بقال حیثه لا تخیب و فی المثل الهیمة خيبة

غلب

غلب

غوب

غجب

دب

دب

دجب

وتقول خبيثة لرب وعبيته لرب منصوبك نسبي اختار فعله بناهذ مرفوعك رفعى ابتدأ ثبت اوزن
اولدوى كى تحب على وزن نفعل بضم التاء والفاء وكسر اللين مع تشديد هاء مرفوع ما طلب معنائه در
يقال وقولك يادى تحب اى كى ما طلب فصيل الدال والذى والذوب دالك اولدوى فقى وانك غمى ايله
زجت كورمك بقال داب ولا تلى بله دايان دوز باسن ايلال التال كى جد وتب الداب زجت تحكي كسنة
الاد هب زجت ورمك بقال لادته لالتال كيه وكوتند الداب دالك فقى وهرمك سكونه عادت
وشن معنائه در وقد عرك العين بعضار ايتدى بونك اصلى دأيت دن زجت معنائه الاك عرب
طاشقى عادت دى معنائه استمال انتشار در كواك عادت كتر يا معلوم مراد ايله اولوب
زجت معنائه اولدو فيكون استمال انتشار در الدب دالك فقى وانك كسر به يوريك بقال دى على
الارض دب ديدان الداب التال كى معنى التال به هر سنده در كوده يورور ولكن استمالى قبل سنيه به
مخصوص اوله عورت بولمشد دابة الارض حوالا كى وسنه در كى اسطر اساطير ندر بعضار دابة
الارض اغاچ بين قورده ديرلر ديدى بعضار كى قرحه در كى ديدى دب دالك فضيله كذا فى الترجمان
بورلفط در كى بوندى دى ورح مراد اولور بقال كذب من دب ودرج اى كذب الاحياء والاموات واهسته
يوريكه دى ديرلر بقال دب الشى كى معنى مشايرو بها ودرج داله هله ايله وجهه انراض معنائه در
الاداب هرمك كسر به يوريكه حمل ايتال بقولاد جال كى حلتنه على الدب ليدى دالك غمى بونك كسرى
وليك تشديد ايله كسنة ديكور بقال ما بالادرك اى احد كسافى ايتدى بدريت دن ما غور دى ايسر فيما
من دب بوسيدن در ما بها دعوى وديورى وديورى ديرلر وبونك كلك لوتناز الامقام انكوره ووجهى
بودر كى دعوى دعوتى وديورى وديورى بقال دى دعوت اوتى كسنة يوقدر وديورى وديورى وديورى
وحش بادن احد يوقدر يوقته قلدى كى بنى دى اوله الدب فغتنبه يورده اولان صارى عر ده نوى
الدبة معناه كى الدب كلور ديه مشول نظر فعدر كى كاهنه يان قور روم باغنه دى ديرلر وقوم بغنه دى
ديرلر كى دب معنائه الدب دالك فضيله فى بد كلى جانور كى ساعدند الدبة مؤنن درو طر بقه
دى دية ديرلر فضيله دى دى بنى بنى قوند وطر يقبله وكند وحاله امد به فقى دالك
تشديد ايله اوسى جوق يوقال ارض مدبه اى ذلت دية بنى يورلى جوق بالدبة ولداب دالك اوله
وانك كسر به وانك فضيله ديك جى دلل دب بونك فضيله يا غور دالك كسر به سيل اقدوى
يرغى معنائه بقال غ عن مدب السيل ومدبه ومدب القمل ومعنه اسم مكان مراد اولور راسه عين الفعل
مكسر اولور مصدر مراد اولور ويسه مفتوح اولور وجمع فعله دى حال يور به اولور اكر باب ايتدى اولور سه
الدبة كسر داله ياب ياب يوريك بقال ديت دية خفية الدب دالك فقى وانك غمى ايله مشول بقه
نرك كتر تخندن صالترق يورويه دب صيغه فعل مجهول در كى معنى مصدر مراد اولور بقال فعلت
كذا من سبلى دب ينى بكتال من مائد عصا ايله يور يوب قرحه لى حالته ووجوه اكر درلر معون
اوقوب اسم قتلوسن الدبة دالك فقى وانك سكونه دالتال كى فضيله بوزع صوت ديه صاير ديه
طبل دزد ديدى بعضار ديك در دى بعضار لك طر نغى لك يره طوق فغتن حاصل اولان اولور
ديدى الدب دالك فقى ومانك سكونه دفع ايتال بقال ديت زجل اى دفعته وناك ايتال معنائه ده
كلور بقال ديت المرأة تكفى وقر ب اولى معنائه دى استمال اولور بقال دى ايله ايتال
الدبة فغتنبه وانك تشديد ايله قربا اولان سنه بقال غم دية واغنام ديت ايتال كى كرت

وام اول الذئاب ذاك فمى وهزمه نك فقهيه اوموزنه بنين حاج كوسمعانسه جى ذواب كورو اولو
اصل الذاب ذى خمره ايله رساله ايله سائل كي لكن اجمع هم زين بيننده واقع اولسكي كه هر روي
خمره اولي رولو قلب يشدول واره اول سول خريه در لره كود اولاشك درقاغه اصار الذاب على وزن
الترك ذله ايه عبق يقال عبط م ب ك عبط عبن معهود بانموغ ايله على وزن فعمل دوه اوليدو وقال
ابضا اعلام مذات كسولش معانسه انب ذاك فمى ايله منع ودفع ايتك قال ذبت عنه ذياه وبن
عمر ندى ذيك روي روف ايراد ذى دير لرحو كي و ك و كدو كلونكند اووي كره و اواره دندن در كويو ملك
معانسه و دق تبصرمك قال ذبت عنه اى ذلت من الطش وراقى قال ذب جسمه اى هرل وابت
صوبت قال ذب انت اى ذوى واكل من الباب الاول الذاب على وزن الترك م جو من ايتك قال ذب
اى اكر الذب يقال طلع غير ن ذب فتنكه منع معانسه اولونه يوله در لرحو ونب جملك معانسه ده
كلور و قال ذبن ايتنا اى اتصافى السير و صرعت معانسه دنى استعمال و لنو و طول و استداد معانسه
ذنى استعمال و لنو و يقال غم مذوب اى طول بى رسالى الله من بعد فبفعل بالنسب و كوندن جزى سنه
باقى عالم معانسه دنى استعمال و لنو و يقال ذب النهار اذا سبق منه الاضيء الذاب ذاك خيمه قوه
سنك الواعد قال ذبا بضم و لاقل ذابه اى بسكر الذال واما و رفع و نخر الصاح من ن الذبا بضم
و تشديد و ليه و نون قبل ليه و اعد ذبا و لاقل ذابه بالسكر فلم يوجد وجه صحته فى الكتب فقام
نسخ الصاح ههنا تخلف فى بعضه و لاقل ذابه بسكر الذال و البائين و لى بعضه و لاقل ذابه بسكر الذال
و الذين بعد الباء كذا النظر اى جمعه ذبان و ههنا على تقدير جمعه استعلاء لاستلزام صحه جمعى و اعد ذابه بضم
قندره ذابه و يسن و غير دى ن قلنه دى در لرحو و جمع القله اذ ذيه بفتح الخمره و كسر الذال و التثنيه الذبان
بسكر الدال مثل غر بعر بان و اعره بالذيه سيمك ذاك فضله ذبا و جى اول و ان يقال ارض مذبه اى
ذات ذابيل مذوب و سول دوه در كفى سنك صرمن ايله يقال صير مذوب اذ اصله الذاب و بولم ارض ليله
ذكر او تشدده يقال ارضه مذوبه اى يقال لوجو حوش من الوحش و احن كشه دنى مذوب و لرحو المذبه
ممثل كسر به سنك و سلكات مكر و ان معانسه الذاب ذاك خيمه دندن اى عان سنه و دندن
غير بفتح اى عانته و دى در لرحو و دوه دختك كسكين و بنه ذبا بلسان الابل و در لرحو و قلبك كسكين و بنه ذبا ب
السيف ذير و كوز دبا كنه ذبا بفتح العين و در لرحو و بنه ذبا بفتح السين اذ ذبه ذاك فمى و ناك سكونيه
هواه اصلو سنه نكر عكى ذب ففتح فائنه ذكه در معنا سنه و لى الحظ من وى در ن ذبه بفتح ايله
كسكه كه هو اى فسنن حفظ اولونه الذاب ذب ذك جى و سول سنه لره محفه ده لمر لرحو الذاب
مذير خيله و ذل و لا و ناك خيمه اى لره كى بيننده صرد و اولان كنى ايه معذب بين بين ذك الذاب
فتح و كسر و لرحو هر سنه نك كسكه در لرحو قال سنك ذرب فقيه ذابه اى حده و سيف و ذره و لرحو
فتح و اى حياه يعنى بلند اولو و رت كه حياه صاه مهله و عام سعه ايه معذب اولان و كسك اولان
هو در لرحو الذاب ذاك و ذك فضله ممدك فسد او لنى خال ذرت محمد مذرب ذرا من الباب الرابع
اى فسد و غش سويلك يقال فى اسائه ذرب اى غش جى الاذرب كلور و اربان و د و قبول ايتك
دنى در لرحو الذاب لرحو اذ لرحو الذاب اذ ذب ايتك اى ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك
بلا و حنت معانسه التذرب كسكين ايتك اى ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك
مملك خيله و ارمشد نك فضله يعنى الذاب و الذاب اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك اذ ذب ايتك
التذرب

قَبِي

قرب

قضاء

التزعلي

ذنب

التذنب تانك فني ولا ملك خيله كنيولو كلك الازدلياب همزه نالو لا ملك كسر بله سرمله
 كلك الذعالب ذالك فني ولا ملك كسرى ومدبله ذعلو لك جي دو زبان لري قطع ثوب معنا سنه
 الذنب ذالك فني ونونك سكونيه كنهائم معنا سنه جي الذنوب كلور خنتنه ووضوح ايشليك
 معنا سنه ده كلور حرمه كي الازناب همزه ملك كسر بله كذالك كناه اشلك يقال اذنب الرجل الذنب
 فختنه قورق جي الازناب كلور همزه ملك فضيله لذنا في ضم ذاللموقع بابله وقصر الله قورق ذب
 معنا سنه لکن ذاني ذبنديا كثر استعمالا ولتو طائر ده شتم ذب الله وده ما كثر استعمالا لوتو
 وطائر كفتادنه دورت ذاني واريدو غواف دن صكره واسباح معنا سنه ده كلور لادلكي بضرا يندى
 ذاني سوكي رنستدو كدهو ملك بورندن دوشر الذناب ذالك كسر بله نسنه نك فني دو ذالك
 فني وكسر بله سويولنه دخی الحلاق اولتو ربحر الما معنا سنه كذا في بعض النسخ ذنه الوادي ذالك كذا
 كسر بله سولر يدر لكدنك سيلي اننه نابت بولو ر واکذا ذك ذب الوادي دخی در لکن ذنابه لکوادى
 اكر ذنب الوادي دن الذنب ملك كسر بله پحمچه كانه كلى بش قورق مرهم معنا سنه وحقور يده اولان
 صوافندي سنه دخی در لکن تلعه تانك فني ولا ملك سكوني وعين مهله ابله يو كسك يدم اولان صو
 يولنه دخی در لکن الذناب تابع معنا سنه در يقال جام ذنبه اى بلغمه للسنذب ملك خي ونونك كسر بله
 سول كسنه در كدهو ملك قورخي يالسه يور ربي دومنك اردندا كسك اولما الذناب ذالك فضيله
 رموضك اسيدر الذنوب تانك فني وذاك سكوني ونونك خيله سول خرما قورخي در كسك
 جاتيندن اولغه بشليه التذنب على وزن التكرم خرما قور غنك اولغه با حمله سي يقال ذنت البصرة
 المذنبه ملك خي ونونك كسرى وتشد بد بله اولغه باشش خرما قورخي التذنب تانك فني ونونك
 خي وتشد بد بله دوليند صاحي دوليند يده طيلسان قومق دوليند ندين بمقدار فضله قريب ذنب
 صافنيله يقال ذنب لعلتم اى ذب عامته الذنوب ذالك فضيله سول ات در كلوزن قورق اولوا له وذنوب
 نمبيه دخی در لکن قنك اشغف سنه اولان ات كوستنر يشت معنا سنه وسول قورغه كصو له طلولوا له
 بضرا يندى طولغه قرب اولان قورغه در مذكر وموشت اولور قورغه يمداد لكه بوش اوله ذنوب دخی در
 جم قلن الاذنبه وجم كثرى الذناب كلور الذناب ذالك ونونك فني ابله بلونك اسيدر الذنوب
 ذالك فني وواو سكونيله والذوبان فختنه لريك يقال ذاب الشى بذوب ذوبا وذوبانا وككنك
 حرارتي مشند اولغه دخی در لکن ذاب ذات الشمس اذا امتد حرها وبال كسره جند لري اولر نه باقى
 قال ياله دخی ذوب در لکن الاذنبه همزه ملك كسر بله ارنك يقال اذاب غيره التذوب بمعناه واذاب
 لغضى غارت ارنك معنا سنه ده كلور يقال اذب علينا بنو فلان اى اغاروا واهلاك معنا سنه دخی
 استعمال اولتو الاذوب والاذناب همزه ملك كسر بله سول قنقدركه چولكه قويلر اربوب باغ اسكيون
 ويوكله لاصل او زوبنه ككاشدر بنا على ذاك اولري اعلان واتماسدر الذنب عيب مثل الزام
 والذيم ه الذانك بولرك اوچي دخی عيب معنا سنه در الذه فختنه التون وكاه اولور كسه
 تانك يدر لکن كوردر واهل بن ايجون يرمعرف كيله نك اسى در التون معنا سنه اولنك جي الازهاب
 والذهوب كلور ويكامل معنا سنه اولنك جي كذالك اذهاب وجمنك جي الازهاب كلور
 وذهب ككده زلدها التون كوروب كوز مضير اولغه دخی در لکن ذاب الرجل من اليب الرابع اذ لري
 ذهبن المدين فبق بصره من غطيه من عينه الذهبه فختنه التون يالسى المذهب فختنه سول

ذوب

ذهب

ضعی ابله بکلیک و تازه لک بقال افضل ذلک الامر برانه یعنی طراوت او زن ایشله بضمیر ایندی متاقرب
 دبد کاری بو ندن ما خود در وجهه مناسنه ده کلور بقال لخت الشی برانه ای کله ولم اترک منه شیئا
 الرب قوی ملا پدیر لوط لاکسر طایله شول نسنه در کسوز لک صوقسی اولسون کرک شرب قسی
 اولسون جی الریوب والرباب کلور المریات شول نسنه لر در کوله استلنو انیات مناسنه کاهن
 کسر هیزه ابله کسر مامو حنه ابله مایتنه سکون نونه پرورده مناسنه در نه کسعل دیر لکسله اولنه
 و مریات دخی بوله در الایر قدر واکر مریات تریه دن در بقال بحیجل مریوم بسوب حرف جر در
 نکره دن غیره داخل اولماز کاه مشد دوکاه محفف کلور وکله اولور ایغره تاد داخل اولور بقال تریجل
 وکله اولور مداخل اولور تاکه فعله دعولنه وسیله اوله کقوله تعالی وایلو بالذین کیم واکه اولور در
 اکاه داخل اولور لفظ واحد اولق اوزن عقبیه کلن کر کسومث اولسون کرک شنبه کرک جمع اولسون اما که
 کوفیون ویرمه جلا ربات ویرمه جلین ویرمه رجلا ویرمه نساء کاشدر دیو حکایت ایندی واول کسنه لک
 خیر ویرمه فی لفظ واحد استمال ایندی مجهول دن کتابت در لفظ واحد لیه کفایت ایدر بدی الریه
 کسر لک برنوع اوت در جی الرب سککلور لک کسر بله بانک فضیله الرب بانک فضیله جوق
 صومعنا سنه بضمیر لک بد صومعنا سنه در بد بلل الرب فتح میله جمع مناسنه در بقال فلان رب
 ای جمع رب الناس ای جمعهم ورمبالا بل شولمکا ندرکه ابل انیه طور ویردن منک اولماز اناراب
 همه نلک کسر بله برمکانه طور ویردن منک اولماق بقال اوت لایل بکان کذا الیومته وقلتم به
 واتفقه لکک دهنه ایلماغه دخی لایب دیر لک اوت الناقه ای ازمث الفضل واجتبه وولم معنا سنه
 دخی کلور بقال اوت لجنوب رات السحابه ای دامت ویرشیمه قریب اولمغه دخی ارباب دیر لک الرب میلک
 خیمه و بانک تشدد بد بله شول دوه لر در ککه مکندن زائل اولیه الری رانک کسر یو بانک کسری
 و تشدد بد بله نهجه بیک کسنه لک لافه تعالی وکاین من نیی قائل معویون کثیر الرب رانک فضیله بقی
 صغریک ورسورو سوار تبه رانک خیمه و تانک سکونیه قدر و منزله المرتبه میلک فخی و رانک
 سکونیه یمنها بضمیر ایندی مرتبه مرتبه معنا سنه در مرتبه لما غلک دروه سنه دیر لک بضمیر ایندی
 جمله وحراده مرثب شول بیکسک براندر که کوزی اولانلر اکاجقوب طرافه نظر لیدر لک الترتیب هر نسبه
 یرو لرینه قومق بقال رتب الشی ترتیب الریوب رانک و تانک خیمه ثابت اولق بقال رتب الشی رتب
 رتوباس الالب الاول ای تحت انتصاب مناسنه کلور بقال رتب رتب الکعب ای انتصاب تصبله و کسبله
 مراد طبق کی در واکر بر نفع اولان نسنه لر در الراتب نلک کسر بله دایم و ثابت اولن نسنه الترتیب
 تاه اولینک ضعی و تانک فخی ابله تفعل و زنی لوزن ثابت دیک اولور بقال هذا امر تری ای ثابت
 الرب ففتنتله شدت مناسنه در بقال مانی هذا الامر و لا عتب ای شده واور ته بر ما غله
 شهادت بر ما غلک نرینه دخی دیر لک ویر کمر نفع اولان رینه دخی رتب دیر لک رزخ کی ککه رزخ
 بومقامه یوکسک دیور معنا سنه در المرتبه کذلک ففتنتله یمنه مثل درج ودرجه الرجب ففتنتله
 هیتو عظمت معنا سنه بقال رجسته ای هیتو و عظمته المرجوب مها بتلو معنا سنه در ورجب اینه
 رجب دبد کرک نیک و جی بودر که زمان جا هلیته ذکر اولنان لیه تعظیم ایدو بانه علویه و مقالده
 ایتمردی و رجب مضرب کلر نیک و جی بودر که مضرب قسبله سی میو ریه زیاد تعظیم ایدر دیور رجب
 جی الا رجا کلور و فتنه لک عیانی ضعی ایسهر رجا دیر لک الرجب تعظیم معنا سنه در بقال فلانلر رجب

رب

رجب

ای مضطرب و بونددن ما خود در ترجیب العتیر فقیه که در حیا بنده قرآن با نسل هر ترجیب العتیر قدری بر او و عزیز
مهله واء فوقانه قریاء در ویر و بقال هذالم یمنی و تخت و تختا و معتز عتیر مدندر قرآن انک معنائه
و ترجیب میروسی جوی اولان و بقال هذالم یمنی و تخت و تختا و معتز عتیر مدندر قرآن انک معنائه
و عذین عذلت تصغیر در عینی انک خیره داو اولان غیر ما طالم و کمال و رکبیه داو اولان بدخلت الله
دیوار بیلازل اقلطیا تسول دویوموسی جوی اولوب کندی ضعیف اولد و غشند او و اولار جیبیه و انک خمی
بختک سکو نیه و پای مشنا نك تشدید بدستل خر خمدار که کتر سدن زیادته طلیاق بو ووش اوله
الرجیه زانک خمی و حیلک سکو نیه طلیاق که رسته دو خمسون دیو بیلازل الارجب و انک خمی و حیلک
غضله جیفک جمی طلیاق معنائه و وجه دیو بخون بنایه دراز که انکله قور دوقور دهن عیسی جانور
اولر طریقی بودر بریان کایه بغلیوب اولیده قور زلفی اولاق جانور چیکه اول بغلیوب نیگنده
طالور الرجیه یمنی کو لجره قر سیا اولان ک درجی ارواحی کلوز لندن سکره اولنه راجم در درار
مهله ایل و جم ایل لغت سکره اولتوب ایه که قرب اولنه افتتاح دراز یمنی جمه ایل و جم ایل
الارباب هر مک فضله بقدر آینه خدائیه استی ایندی و جمع در که واحدی کلمه مشدور الارجب اولان
خمی و شانک سکره و ستم معنائه و یونددن در اولان ترجیب السدر بدکار یار حیرانک خمی ایل و س
دیگ رتقول بلد زخبوا و رخ رجبه الارجب زانک خمی و شانک سکره یلهو الرحله و انک و شانک
فضله طرفت وزن فزون و ساع اولتی بقال رحبت ترجیب حیرانک خمی من الابل القاسم و قولم مرجبا
واهلای انت سعه و انت اهل قستان و انت استون حش الارجب مرجبا کدن بقال رحب به ترجیا
اذ قالهم خیر الارجب زانک خمی ایل و س معنائه مستدر بقال قدر رهاب یار و سعه الارجی کذله و انک
خمی و انک خمی ایل ابلو کت غایت صبر اولان قدر ارض الاضلام معنائه بقال انکون لنا خرفی الرجیین
یعنی آخر دبدکی مرض کونونه واه مهله ایل واه معجابه ایل در حبیله ده اولو و عینی دوه در سکرلی
دکدو کیرده اولو که ابلو ککل یمنی صبی ایل اولور کذله رچی دوه نك باشند اولان علامت دافته
در الارجب اولان خمی و شانک سکره به زیاده یمنی کول معنائه و ساع معنائه ده کلور بقال فلان
رجیب العدد رای و س العدد و روماب العجم اطهار ارض یساع اولی الارباب هر مک سکره به یمنی
الرجیه بقال رحبت الدارای تست جیفنزل ایندی روجکم الدخول طایفه الکفرمان قوی مشدور یعنی رجب
متدی استعمال اولتی بقال رحبت العتیر لاف افعال مجسمه دهن ضل یمن ایل متدی الکمشدر الامر بور
و رحاب و ساع اولتی بقال رحبت العتیر لاف افعال مجسمه دهن ضل یمن ایل متدی الکمشدر الامر بور
معنائه دخی استعمال اولونور و نته کتر رجب لندکار بنابر جوی رجبی در ای قوسی و یعادلی الارجب
بالفتن ساعه و ضما معنائه در بقال هذله رخت السیدی ایا سخته یمنی مسجد کواکب جمی الارجب
والرحبات و الرحاب کلوز اولینه فختننه و ثالثه و انک سکره به رجب الفتنین و جماعتی هذله
ارحاف هر مک ایل رقیبه در همدانند الارجب سکره و موضع داله و تشدد بد باله ربوبه کله در که اهل
مصر استعمال اولر الارجب به سکره هر ایل سکره که بر جنس یوک کرمدر الارجاب سکره به لغت
میراب معنائه که میزل اولورعه در ویر و لکن مراب لغت صیفه کلدو بضر ایتمی مراب اولوزون
کیاره در لکه جمی الارجب کلوز الارجب هر مک کسری و انک خمی و انک تشدد به قصه دیگر
قصیر معنائه و یوجر حله لمقتدر صیفه جهندن که جردل یوک دوه و در ویر و رجب در ل

الحقبة

ردپ

وزپ

وانك

وانك وكلفك فخبيله فرموده تاسق معناسته الارزبه هره نك كسر به و انك تشديد به ستول نشسته درك
 انكه كره يچ او نادر و اكر الرزبه در سك بميله نك تخفف قيل رس الرزبه مرز انك جي در انك خسته سيله
 فار سينه مرد و مرز انك چيك مرز سنون در لر سرد بلكي ديك اولو رومنه قوالم لاسد
مرز ان الارزبه و ان له مجه نك فقي و ههره نك سكونيه ديك ديكدر اجه معناسته المرزبه علي وزن
المنينه مرز انك معناسته دو هفته دهقانك معناسته لودني كي كه هقان كوي صاحي ديك اولو
ده غان معناسته بقال فان علي مرزبه كذلوله مرزبه ك بقال له هفته كذا الرسوب ضم رالله صويه
بقي بقال الرسوب الشي في الماء رسوب سوي امن الباب الاول سفل فيه و وسيت عينه غار نا بني ك وز لني
چقور بند الرسوب فخر رالله كسعي معناسته بقال سيف سوي ماض في الضريه وضر يه او رولش
كسنتن عبارت ر داد اعل اولش عدا امان د لود عيون نطيه كي نرولسب ع يدن رقيله نك سوي دو
الخاب ر انك عيله اغز ياري الراض سدر افاجند ن برنو صدر ودفنه دو كولن غيو و اختر نك
راض مطر ضعيف ريدني سود ر الرب فخر رالله يايسك مقا بايد كه باش ديك اولو بقال
و طيب لغز طوبه من الباب الخالس فهو و طيب انك فقي وطانك سكونيه و طيب انه يو نجه و رمكه د ن در لر
بقال طبت الفرس رطبان من الباب الاول الرطبان انك فقي وطانك كسوي وميد به بعنه وتازه معناسته
د ن كلو بقال غصن رطيب وروش رطيب بني تازه لك هغو ز نمش اوله التر طيب باش فان بقال رطبه
رطيبا و خر مايد مك معناسته ده كلو بقال رطبت القوم رطيبا اي اطعتم الرب المرطوب باش
اولش كسنت الرب انك خمي وطانك سكونيه تازه لوت كلا معناسته الرب با لغيتن بعنه فيكون
مثل عسر و عسر الطبه ر نك فقي وطانك سكونيه يو نجه فقيب معناسته مادامك تازه لوه رطبه
دور المرطوب خمتنه مبعور دو دخول كي انه يو نجه و رمك معناسته بقال رطبت الفرس رطو با
من الباب الاول علي ما مر الرب انك خمي وطانك فخبيله تازه خر ما احدى الطبه و رطبك جي الارطاب
والرطاب كلو ر انك كسر به و رطبه نك جي الربط والرطاب كلو الارطاب ههره نك كسر به خر ما رطب
اولو بند اولن بقال الربط السي صار رطبا و خر ما افاجنك بني كان يولوب بند اولس بقال الربط
الظ اي صار ما عليه طما الربطه ميك خمي وطانك كسر به ستول يدن كواقي چوقا له كثير انكلا معناسته
الرعب ر انك خمي وعينك سكونيه قور خمي خوف معناسته بقال رعبته و مر جوب من الباب الثالث افاجنه الفرعيه
ولا بقال رعبته وطول لدر من معناسته ده كلو نقول رعبته يلو ض من الباب الثالث افاجنه الفرعيه
تاتك كسر به قور خوي كسنتن فروق معناسته السنام لرعبه كسلس دوه اور كي كه حنام سينك فخبيله
دوه اور كسنتن دور كوهان اختر معناسته السنام الرعبيه باني طيلين دوه اور كي التر عبيده تاتك وعينك
كسر به اور كان سي الرعب عينك كسر به طول لدر جي بقال هنا سلسل راعي اي جلا الودى الرعب ر انك
فقي وعينك كسوي وميد به طولش ملو ميتاينه بقال هنا السنام رعبيه باني معلي سسين الرعب بضم رالله
عليوز نارز و رور ضعيف قور رخن كسنتن الرعبيه ز عويك مؤ تي او وزن بق يلو باني اولان عورته د خ
رعبويه دور الرشطيه البضا معناسته ستطبه سسين مجه له وطا مهمله و اي محو اي لا بينا اولان
عورته دور الرعي عين مهمله نك كسر به و انك تشديد به رجسن كو رجين دو الرعيه مؤ تي الرعيه
وانك فقي وعينك سكونيه والرعب فختنه لدر نسته ميرغيتا يمك تقول رعبته في الشي الرعيه من الباب الرابع
الارادة الارتباب بعنه بقال ارتعب فيه وح كله سي الله استعمال اولو نسته عده رعبته معناسته نزل اولو

رسوب

رضب

رطب

رعب

رغب

رقب

ركب

تقول رغبت من الشئ اذا لم تده وزهدت فيه الارغاب والترغيب يعني يقال لوغبني في الشئ وغبني فيه
 الرغبوت وانك وغينك فتي وانك خبيلة كثير الرغبة معناه سبه در يقال رجل رغبت الر غينته وانك فتي
 وغينك كسر بلوميله عطاء كثير جمعي الرغاب كلو والرغب كذلك وانك فتي وغينك كسر بله ليجرمي
 واسع نسبه يقال حوض رغب وسقاه رغب وفس رغبته الشصقاي واسع الجوف في الاولين ووسع
 الخطوة في الاخره قال الشصقاي بفتح الشين المحقق لما امله لطلو قال فرس يعني انك ادى اختر نكث الرغب الرغب
 شوم يودي في كلك واسع كي يدي شوم در الرغب وانك خبي وغينك سكونيه حرص معناه سبه در يقال الرغب
 شوم يعني حرص هي تا متدر يقال رغب وغينان ليل الخلس اي حرص الرغب فخر رابله ليلام يودي كراض
 لينه معناه سبه الرقب حافظ معناه سبه ومنظر معناه سبه ده كلور وسهام مبسره امين اولن كسبه سبه در لر
 ومبرك اولن حتى سهنته ده رقب در لر الرقب وانك خبيلة الرقبه والر قبان انكر فيها وسكون التلقا كوزنك
 معناه سبه قال رقب لكش الرقبه رقبو باور رقبو رقبا اذا لوسد رقب الصم شول در زدر كه يلد رقب طلو عليه
 طلنور تر يا كني كه تر وانك رقبيا اكيل در رقب تر باعشا وقتنه طلو غسته اكيل غاب اولو رقبين كعه شا
 وقتنه اكيل طلو غسه تر باغاب اولو والم رقبه ميثك وتغلك فضيله اكسبه دخی شول يوجير در كه
 كوزي اولان كسبه انك لوز ينعجبوت كوز در الرقبه ميثك خبي وتغلك فضيله عداي تاليدن خوف انك
 يقال الرقبه لمر مای غافله الرقبه على و ن لتركتم انتظار چكك لا رقب هزمه نك وانك كسر بله معناه
 الارقاب راوي ويا غر ملكي ركسبه يهيا ميثك در بو طر بقله كه ايله موهوب له هر قنسى اول اول ويا سبه
 اول هبه اولنك ملك باقى قلنك ملكي اوله شول الرقبه در اوى قلنك لمان معك ملكه في لك ولنت قبل فتي لى
 الرقب وانك خبي وانك فتي وتغلك قصير بله اسمد رارقب دن ومراقبه دن ما غوز در ز رقبه نك هر رى
 اخر كموته منظر اولو والرقبه يي نك موعنه نيات بولد خي ررد جمعي الرقب والر قبات والر قاب كسلور
 يا لغضتين في الاولى والثانية وكسر الراد في الثالثة وعلوك معناه سبه ده كلور الارقب هزمه نك فتي
 ووانك سكونيه شول كسبه در كعه غليظ الرقبه لوله يي يوغون معناه سبه رقباني وانك وتغلك فضيله
 معناه ايضا على غير قياس رقاب المارود يجر بكثر يته عرب طائفة من رقاب المارود در لر بوسيدن كه مزلود
 قر باره در لر وعاد تاقر معوي حشيتان اولوب قره ياولما غين حرت معناسن قصد ابدوب وقلب المارود
 دبيل در لر قيصر انك خبي وتغلك فضيله ملك قشيره نك لقي دوز را كهر بو را وقي ابدى يعني كوتاه كردن
 ابدى الرقبه فغبتنه مملوك اولان كسسته الرقب وانك فتي وتغلك خبيلة شول عورند ركه ولدى
 طور ميه ربه دخی رقب در لر ولدى طور مزلو غييون و رقب شول عورند ركه ز وجنك موشه
 منظر اولو وديان يك ليجون رقب شول دوميه دخی در لر كه راجحه وقتنه حوضه قر به اوليله وحات
 دومك اضانتنه ويا لوكنه دلالت ليل الرقب ميثك خبي وتغلك فتي وتشدد بد بله شول دريه در لر كعه
 باشي و يوي طر فندن ساج لوفش اوله الرقبه فخر رابله شول كوزي در كه كان يدي وكر يي قيوب يروه
 كند كرنه يوكل يي كوزد الركب شينبله بئلك يقال ركب وكسوا لمن الباب الرابع الركب كسر بله
 يزوم اولو رقب الرابك خاصنه دوميه يي كسسته املجن لته اعود جان يسه راك دبيل بلكه مر بنا
 فوس على جان در لر بصلر ابتداي جان يي كسبه يافوس دهنر بلكه جان ديتور وشول خرما غايي
 ديتور حقان فدان كه يا سفته كوكي يوقهوا كا دخی راك در لر الركب على وزن الصابون معناه
 لفة فيه الركب وانك فتي وكسفاك سكونيه شول كسر در كه سفر دوميه بنوب طلوان خبيلر كعه

انلر

الاولون نفرو يا بعد دخی زياد اولور. جی الارکب کلو هرزه نك فتی و كافك خيله وركب ديله برنسنه
 لورمه و دیزی اورمه دخی دیرلر بقالیرکه یرکه من الباب الاول افا ضربه یرکته و كذلك اذ ضرب
 رکتته الارکب هفتینله عدد جهتند نرکندن اقل اولنه دیرلر الارکب ضم هرزه هله وکندن اکثر در
 الرکبان رانک خمی و كافك سکونيله را کبلر جانی در الرکب رانک خمی و كافك تشدد بدله را کبک جی در
 بقال هم راب السفینه المركب میمك و كافك فتی و رانک سکونيله مرکب بر عمره متناول درعی طوان
 وکیه اطلاق اولور الرکب میمك خضيله و كافك کسر بلهر کبک جی در وکاب بالکسر و نزی کا کمره طفالر
 او زونه بصوب نك ایچون و شول دومره دخی وکاب دیرلر کلو زونه بنوب سیر ایدر لر مفردی راحله
 کلو رکدی لفظندن مفردی یوقدر جی الارکب کلو رختینله کابله کتب کی الرکابی رانک کسری و بانک
 تشدد بدله شولر بت یاغیدر که متا مدن دوه به تئورور بقالر بت وکابی الرکوب و الرکو به رانک فتی
 و كافك خيله شول طوار درکا کابلور بقال مالر کو به و لا حوله و لا حوله یعنی انك نه بیجک و به یو کلد جک
 و نه ما غلبن طوار یولر دو و عایشه رضی الله عنها قنار کوم قرأت یاغیدر فخر الله و کو به برقیه در
 یعنی بر یوقدر مکمه ، مشرفه هله مدینه ، منون اولسنه عرج یاغیدر که عرج برمن نك اسمی دومکه
 مشرفه یولنه و رکوب شولر یوله دیرلر که ایقنشن و دوزلش اوله بقال طریق دیکوبی مرکوب الرکبه
 رانک فتی و كافك سکونيله شولر ناقه درک بنلکه صالح اوله بقال نقه و کانه ای بهلر لل رکوب الارکب
 هرزه نك کسر به بنلکه صالح اولمه قریب اولق بقال الرکب المهرای خان ان ریک و مهر ضم میله ملای اولان
 اته دیرلر و رکاب برکسنه بهنیمکه طوار و یرمکه دخی دیرلر الارکب کسر هرزه و کسر ایلله برنسنه با شملک
 و منعا و رکاب لنوب لایناها الارکبه رانک خمی و كافك سکونيله دیز که لبقه اولور و جمع قللی الرکات در
 رانک خمی و كافك سکونيله و رانک کلو رانک خمی و كافك خضيله و جمع کترق الرکب رانک خمی و كافك خضيله
 کرو یومه و زن در هر کله که فعله و زنی اوزون در الانا یاغیدر که موضع عین ضم اولتا زمضا غفده دخی حال
 بویه در الارکب هرزه نك فتی و رانک سکونيله دیزی یو ک اولان کسنه و بعور ارکب دیرلر جهتند دیزی
 اولر ندن یو ک اولسه الارکب هفتینله فاسق قبل یئدو کی بر بعضلر ایدر کی استعالی عورته مخصوص در
 و بعضلر ایدر کی حاله و نساد استعمال اولنور و الرکب به ز و که فاش قومغه و لوقه من لطفه دیرلر بقال
 رکتته فترک المركب میمك خمی و كافك فتی و تشدد بدله و الرکب رانک فتی و كافك کسر به فاش قومغش
 یوزکوتر نطافش اولق و مرکب اصله دخی دیرلر بقال فلان کریم المركبی کریم اصل منصبی قومه الارکب
 هرزه نك فتی و رانک سکونيله طوشن دبدکاری جانور جی ارانک کلو الرکب میمك خمی و هرزه نك و نونک
 فضله شول کیمه دیرلر که ایچنه طوشن یو کندن اولر ایدر قشیش اولی بقال کاسه و زب یعنی خلط غلبور
 الارکب الموزونه نونک کسر به شولر که انوش طوشن یوقی ایه الارکبه هرزه نك و نونک فضله بورن اوچی
 الرکبه رانک فتی و هانک سکونيله غوف ایملک بقال رهب رهب من الباب الرابع ای خاف و لرعلیق
 معانسه ده و سکلو رعلی ما سیمی الرهب ضرا به و الرهب هفتینله بمعناه الرهبت رانک و هانک
 فضله و بانک خيله قور خق و کاه اولور که مبالغه صفة واقع اولور بقال رجل رهبت قور خش کسنه
 بمعنسه بقال رهبت غیر من رجوت یعنی نظم مهابت اولق غیر لودر عملر جتولغندن ریغور بقال اولق
 کسنه بر لولق ایملکه جرات یاغیدر که اما مرجتا اولتن احتمالدر که ایدر الارهاب هرزه نك کسر به و الا سترهاب
 كذلك هرزه نك و نونک کسر به قور خشق اعافت معنا سنه بقال ارهبه و ستره به اذ اعافه الرهب زاهد

زب

ره

از باب هفتم زاید علی الاذن اب کون غرو مگر بسوئلیت قال زیت شمس ای دنت لفر ویر الی باب زانک فقی و بانک
 کسر به قوری و یوزم الی بیقه واحدی و زیبه دیو بزوم جیاندن بر کالده جقر الی بیتان کذلک زانک فقی و بانک
 کسر به افز که ای جانتند عظام اولان کو یو یک بقال کلم فلان حی زیت سبت قنای خریم الی بد علیما ذوالر بیتین
 بزوم بلانک اسید و ذوالر بیتین دینسنه باعث زهر بنک کثرتن اسعوا و اولو کرک ز بیتان اغر یار دیر الی زیتکم
 الان مرو و باندی بعضل ابدی شول بلان درک ایکی کسکو زیلوز زنه ایکی حباه قطع می اوله الترتیب
 لوزم و رقیق بقال فلان زیت عننه تریدی ای صله زید الی زیت زانک فقی و بانک کسکو نیله رجشی کی در
 سقیمه معناسنه از حرب الی زخمی و بانک تشدید بله و حاهمه بله غلیظ اولان نسفه بقال ولد النافه
 ز حرب اذ غلط جسمه یاشند لمو و بقال بالغضاض الی زیت زانک فقی و بانک کسکو نیله و الی زیبه زانک فقی
 و بانک کسر به صباد کسکو لندی اوو و شول غل معناسنه ده کلو رکاهن دیند و لرو بعضل
 کسر زانه دخی استعمال بیدر و زوب اغل بیغه دخی در لرو بقال زوت فتمن لرو زوب زوایم الی بالاول
 بعضل ابدی زوب مطلقا داخل او طبق ممکن دوز و زوب غم دخی بودند ما غودر یقی بعضل اغلنه دخی
 مدخل اولدو غیون زوب بد بلر الی زیبه علی وزن اکثری متول مکلفه بر کسکه سبع اند یورت طو تر
 الی زوب صباد کسکو و بنه کسری بقال ازوب الصباد اذ داخل فیله الی زانی هفتین و بانک کسری
 و بانک تشدید بله اولو کلام کسکو لرو یوزنه دوسر بعضل کونک دیکر یسنه در دیند بلر سایان
 معناسنه الی یسوق لک فقی و بانک کسری و بانک تشدید بله واحدی الی زوب جفر و زنی او زور کوزل
 و اجمالی و تحذیر الی زانک فقی و حیل بر مقدر مال دفع اینک بقال زیت له من المال زیت اضع و زیبه
 بالضم ای دفت له قطع من و زوب مطلقا دفع معناسنه ده کلو و بقال زیت عننه زعیای دفته و دفع
 معناسنه ده کلو و بقال جاتسلیل زعیب عیالی بتدافع فی الوادی و اذ قلت زعیب الی الامهه بکون
 چنی خلا الوادی الی زعیب هم و منک و بانک کسر به کسکو رمل بقال زیت العی الی اذ جلته و بقال مر به
 فز دعبه ای حله الی اصیبه هینک کسری و یای متکلف تشدید بله کسکو و انجلی و بعضل کون و مدر نه
 سنان زاعی در لرو دینی و یوزنه سیاحت ابدن کسکسغه یچه زاعی در لرو الی اباب هم و منک
 کسری و بانک کسکو نیله اجمیل و زنی او زوب و غلق و یوزنه نافع اینک بقال ازلیب السلی الی کثر و نافع
 بقال سبل مراب لی کثیر زیاده اللام فان اصله الی زوب الی زوب هفتین و صرو و تو بلر در کسکه یوزنک
 بلکری او زوب و لور الی زوب زانک فقی و غینک کسکو نیله صاو و تو بلو اولان یاور بلر التزیب
 علی وزن اکثری یاور صلی تو بلو اولو بقال زوب لغرض ترغیبا الی زوب هم و منک کسکو به
 یوزن فقی بقال ازلیب لکرم و ذلک بعد جری الماده یعنی یاغ جو شنه صو و یوزن بشد دکه و یوزن بلر
 الی زوب هم و منک و لامک کسر به قله تمک بقال ازلیب الشمر اذ بیت بعد الخلق و الی زوب لغرض طلع و شنه
 زیاده لکلام لان اصله الی زوب الی زوب علی وزن جفر و کسکو و الی زوب الی زوب لغرض السائل
 فی المسئله الناس کذا فی بعض نسخ اصحاب الی زوب کذلک علی وزن جفر جوق صوماء کثیر معناسنه بعضل
 لندی زوب یوزن کسکو به بر الی زوب زانک فقی و غینک کسکو نیله داخل معناسنه الی زوب هم و منک و بانک
 کسر به دغول بقال زیت بلر دخی جفر مغازی دخی غلته ففعل و یوزن جمل و یوزن بله و الی زوب هم و منک و بانک
 فاسی در لرو بقال زیت بلر نسفه بقال طریق زعیب ضیق لکرب هفتین و عورت و لانت زعیب و اولان
 لکن بقال زکبت المرأة و لدها رمت به عند الولادة و چنا فی طولک رقی بقال زکبت الامهه لانا

زحرب

زوب

زوب

زعیب

زعیب

زعیب

زعیب

زعیب

زعیب

د

3

عنا

[illegible]

مستطیل

مفت

صاحب

سلب

سلب

سلب

صاحب

سلب

جاری اوله بری تاز مقسرن السکوب خمتنهله هوکندی و کلاک بقال سکی الما بنفسه سکو بالسکاب نالک
 فقی و سبک سکو له معناه بقال سکی الما سکیا و تسکبا ای انصب السکب خمتنهله برنوع انچدر که راجعه
 طبعیه سی وار دالسکبة و لغد فتنهله سلب جهنک فقی و یانک کسری و ونر سلیسه مثل هقام برک سیدر
 الاسکوب و الاسکاب بضم الهمزة فی الاولی و کسر هاق الثانیة برغر حق مثانه نسنه در نلوم میجر در لر یللوب
 یاخود دانلک کتف لو تو کذافی بعض نسخ الصحاح السلب جهنک فقی و لامک سکو له قایم بقال سلبنا
 الفی سلبنا الالب الاول الاستلاب هر فک و تانک کسریله کذلک قایم اختلاس کی السلب جهنک
 کسریله ماتم بلیدر السلب خمتنهله و لامک خمی و تشدید به عورت و زوجندن ایرلدو غندن و توروک
 زینت ایلک بصلیر ایتدی و زوجندن ایرلدو غندن و توروک زینت ایلک اعداد در لر و تسلب اعم در که
 اولور که غدرن و توده اولور و الانسلا ب غایت سر عتله سکر تکه در لر بقال انسلبت کشفه اذا سر عتلی
 سیر هاجن کاتها حرم من جلد هالسلب بفتح السین و کسر اللام او زون طویل معنسنه السلب خمتنهله
 سول انچدر که میخی اولینه و سول انچدر که بری اولینه و سلب جمع دخی کلو رم فردی السلب در سبک خضیه
 و سلب ارقعدن صوبلن سلبه دخی در لر الاسلوب بضم هیز ماله فن معنسنه در بقال اخذ فلان فی اسلوب
 من القول ای خنونه معن السلب خمتنهله ارقه دن صوبلن اسلوب سلب معنسنه و سلبید در لر سول افاج
 قایمه کمر و فدرین و لا یخذه شند ایلر ایدر که مقل لیغندن لو لان ایلر دن حکم اولور و مقل ضم میله
 و سکون قافله عر ماهه و ندیه و یلر و مدینه منوره بر باز و اورد که سوق السلابن در لر و یوندن
 مأخوذ در عر بلرک سلبت التلمذ بکلی قولی و قام ناه سلبتک شبیه بر ضعیف افاده در لر که پیرافین
 د و عرب بعض مهاته صرف ایدر الاسلاب سلب اولغه صالح الولوق یعنی افاجک مثلا قوی صوبله
 صالح اولوق یا فقه ندی قائل و لدن جلدن برقی بقال سلبت النافه اذا کتک حاله السلوب فقی سبته سول
 نافه در که قام اولوسق و لدن لغو السلب سبک فقی و لامک کسر بله یق و سر یع دیکدر بقال فرس سلب لقولم
 ای الخلف تقلمها و بقال رمل سلب لیدین العلم یثر سلب العلم بالقرنای سر یع العلم السلب سبک
 ضعی و حانک کسریله و یانک تقدید به مستقیم بقال طریق سلب ای یخت و بقال اسلب اسلبیا
 السلب سولت در که یسی کرک و اولوب ریوز و نه یقین اولما عین سکر دخی اولور و که اولور که صاده دخی
 کلو و السبب جهنک فقی و فونک سکو له بر مقدار زمان بقال مضی سبب من الدهر و سببه ای برهه
 و سببه ایضا زیاده التاء و طلقها ز ایضا و یولماق اولنک تاضعبرده ثابت اولوب بقال سببه لقولم
 فی الخس سبب السبب جهنک فقی و فونک کسریله جوق سکر دن استبقال فر من سببای کثیر لری السبب
 خمتنهله جی و سبب الدهر ای رفیه الکبر کذافی بعض النسخ من الصحاح السبب ای سکر کنک ات و سبب
 لبری معنسنه السببه دوین قوی بر ضعیفه لقم معنسنه السببه بفتح الهاء بمعناها الاسباب قوی
 قوی و قومه را سبب صوبلن بقال حفر و طسجه ای بلغوا القریل ولم یخرج الموائس زیاده سکر تکه دخی
 السببید در لر بقال السبب لقرن اذا اتسع فی لری و سبب و کثیر الکلام اولغه دخی در لر بقال السبب لیل اذا
 اکثر من الکلام المنحصر بفتح الهاء کثیر الکلام لو انک کسره و لا بقال کسر الهاء و هو تاز و بلان هو تمدن عقل
 کتکه دخی در لر بقال السبب لیل علی مالیم فاعله اذا ذهب عقلم من لدغ الحیة السبب جهنک فقی و یانک
 سکو له عطا و سبب مصدر دخی کلو و ارق معنسنه بقال حاب الما من البلب الخفی اذا جری السبب خمتنهله
 ز و زینتد و یونوب بشارن مال السبب جهنک کسریله صواق دخی بر عری الما معنسنه الانسلا ب جمع

بقال

بقال انساب فلان نحو ای رح و بلان اقمه دخی درلر بقال انساب الحیه ای حرت السیب علی وزن
 التکریم صلیو یرمک بقال بیت الدایه ای ترکته انسیب حیث شات السیب من الشیء قد ذکره من جاهل بیت
 نذرین و ندر مقوله می نسته من او و یوله صلیو یرلوردی بعضرا یتدی سایه ام العبره در و لم عبره
 بود که یقین ناقه اون بطن طوغور سه و هر طوغور دخی انشی اولسه اول تسیب اولنوردی کسه انشیزدی
 و ولد نذر غیر کسه سون ایچمردی مکر که مهران اولان کسنه را ایچمردی اولنوردی کسه انشیزدی
 چنگکه اولسه فی رحال جنس ایردی و انوک صکره طوغور قزینک قولان غیرو لردی دوسبیدن کاجیم در لردی
 بود خن لسمی کی سایه اولوردی و شول قوله دخی سایه دیو لک از اوله و لاسی مولاسنک اولمده و مانی
 دبلدی و یرم وضع ایلیم یونک حقنه نهی وارد اولمشدر السیب سنک خنی و انک فنی و تشدیدله سانیبک
 جی ناخده ابله نوع کی السیب صاحب و زنی و وزن عرما قور و غی بسعه معنا سنه و موحدک و اولمک
 فضیله و عامه ابله السیله و احدی وسیله یرجک اسمی در و یقین یایی مشدد انیسک سینی منوم
 ایچوب السباب و السیابه در یمن السویان سنک خیله یردومک اسمی در فصل الشین الشوبوب
 سنک و انک خیله دفعه اولان نسته یغور اولسون غیری نسته اولسون الشایب شوبوبک جی در
 الشایب سنک فضیله شایبک جی در بکتکه معنا سنه و کاور الشایب بکت دیکدر الشیبه سنک فنی
 و انک کسر یله بکتکه معنا سنه در شایب کی بقال حب الفلام یشب من الباب الخفی شایب و شیبه الا شایب
 بکت فنی بقال الشیبه لله و الله قرنه یعنی و لقرن ز یاد حق التکلام یعنی قرن لفظی ز ایدر کلامه کو یا
 که هر لک شایب قراهد بکری قولرینه مقابله ذکر اولته در و یرکسنه بکت اوغولر یخشد و مکه دخی
 استیاب درلر بقال امب الرجل شین اذ شایب اولاده و شایب تقدیر بکتکه دخی درلر بقال امب لی کذا ای
 قدر واتی او یتدوب نشاطه و سرون کتورمک و بیان صغرینک دبشلی نهایت بولوب کانی بولمه
 دخی درلر بقال امب النور المشب یمک خنی و سنک کسر یله دشاری کانی بولان صغر و کما و لور که مشب
 درلر کسر یمله الشبه و الشایبه ایچکی یرمعنا یله در تازه عور دیکدر بقال امرأة شیه و شایبه بنوشیله
 طاقده یرومک اسد و سب فعل مضی مجهول تقدیر اولتی معنا سنه و معنای مسدوری دخی مراد اولو
 بقال اعیتنی من شبالی دبی ای من لدن عیت الی ان دفت علی الصبا یعنی بکتکه حیننه یرلورلر صایه
 دوشینیک و اصبا عاجر قلعه درلر و بوانک کی در که نهی انی عن قبل و قال درلر من شبالی دبی دخی
 درلر تو نعلی صغه فعل منزله اسماء قلوب و وزن نه حرف جر داخل قلعه اگر چه اصله فعل ایسه و
 التشیب شاعر شعر نه عبویه مدح انک بقال هو یشب بقلا نه ای یشب بهایقی شعر نه مدحی اکا
 نست ابدو الشایب کسر سنک انک ایکی الی دفعه قال دروب دفعه یرم قومه نشاط انشی در الشیب
 سنک فنی و انک کسر یله معناه بقال عیال فرس یشب و یشب من الباب الاول و الخفی شایب و شیبه اذ فیس
 و لب و حزن اولتی معنا سنه دخی کاور بقال یرشایبک من شبلیه و شبیه و غضا ضه و غضا ضه یعنی
 فرسک حریفی و اصم می عیندن و الله مع ایتدم الشب کسر سنک بیان صغرینک مسنی در که دشاری
 کانی بولش اوله الشوبوب سنک فنی و انک خنی ابله معناه الشیبه فقیته شایبک جی در الشایب سنک
 خنی ابله بجانها کراک و رکان الشب و الشوبوب سنک فضیله اوله و شبلیه ثانیه اودی یا کتکدر مرق بقال
 شیت لایطرب انشیم شایب و یار اذ اوقدنما و غیب نسته در کز لایحه کور عامه مخرف ایدوب شایب
 درلر الشوبوب سنک فضیله شول نسته در که انکه اود طو تشدد درلر بقال لعل لیبوب کذا ای ز بد فیه

شایب

شایب

یوجه کو شکر دیک ایلور و بمقلده صاحب صراح مشربہ فی مشنی ایلہ یعنی راجح صوابہ نفسہ ابدین
سہواً شمشرد غالباً جوہر نیک و المشارب العللی دہن کنند متنبہ لوالمشرد غرقہ بدکن اغتر افندن طعن
ابنشدن قالی بعض کتب اللغہ فی الحدیثہ کفی مشربہ لہای فی غرقۃ الشر بہ متنبہ کسری و رانک
کسری و تشدد بدہلہ ایحکامہ حریم اولان کسنہ شجر کی خمرہ حریم اولان ایچون المشربہ کسک و رانک
فضیلہ شول مکندر کہ اندن ایچلور و مصدر می معناسنہ دکلاور المشرب و الشر بہ متنبہ فقی و رانک
کسر بہ شول سود کہ نہ طنلو نہ طوزلور و شر بہ شول کسنہ دو کہ طولور ای رانک طولور بلہ بلہ
صول لہ الشر بہ متنبہ فضیلہ و رانک کسر بہ شول قیوندر کہ سو روی صویہ قاندقن صکر قندقم
اونور تاکہ کی کور و ب سارڈر ای کا تابع اولور لہ الشر بہ علی وزن التکریم بکی قرہ بہ صوبہ بلقن قومقدر
طعمی ایوا لسون دیو الشر بہ فقتنیلہ شول کسر کحوض در کہ عر مانا جنک دینہ شولر تاکہ عر مانو ک
صوبی کتندو بہ چکۃ الشر بہ فقتنیلہ و الشر بات سر بہ نک جی در شولر بوزغہ مصو اکلر بلر مجزای ماء
فی الخلق معناسنہ و یوندن در حوض الشر بہ دینکری قالی اوازلو معنا سنہ اشار بہ یونک و رانک
طوبہ اغنہ بتر بقالط شراب القلام یعنی نازہ او غلا نک فی بلور دی و لکی جانبہ اولنہ سارڈر بلر جی
الشراب کلور لالشر بہ کسک بلر ایچو و مک بلالشر بشال بلر جی شر بہ دعوی بلنک معناسنہ
کلور بقول شر بنی مال اشرب ای ادبت علی مال اقل و ولونہ بلونی ایچو و مک دخی اشرب بلر بقال
اشرب لایض حرہ ای علاہ ذلک و اشرب غلطہ معناسنہ کلور بقال شر بہ فی قلبی حبہ ای مالطہ
ومنہ قولہ تعالی ہ اشرب بولنی قلوبہم یحیل ای حب یحیل یحیل المصلک الشر بہ متنبہ فقی و رانک
شکونہ بلونک لرونہ تیار ایس بقال فیدہ شر بہ من خمر فای اشرب و ایچم ہو معناسنہ دکلاور بقال
سنہ شر بہ من مادی مقدور ای یعنی قانچ مقداری و یونک کی در الحسوف و الفرقۃ و اللغۃ دینکری کہ
حسوسہ ایچم شرور بایہ و غرقہ بواج صویہ بدور الشر بہ شول قومدر کہ نہ کارنہ اولور و لولنہ لک
اولور الاکلۃ و الشر بہ علی وزن الفزۃ جوق زعی و جوق ایچی کسنہ کثیر الاکل و الشر بہ معناسنہ الشر بہ
تاکہ فقی و رانک ضعی و تشدد بدہلہ صوی چکک کہ قال شر بہ الشر بہ العرق ای تشدد الاشر ربابہ نرسنہ
یون اوزاد و بقی بقال شر لای شر مایا ادمہ عنقہ لیتظر فینہ الشر ایچہ متنبہ خیلہ طمانینہ
کی اسدر اشربدن ماخوذ در باش مالدروب بقی معناسنہ شر بہ فقتنیلہ و بانک تشدد بدہلہ بزبوضعک
اسعد و حالہ دخی در بلر بقال مازال فلان علی مشربۃ واحدة ای ظل لمر واحد شر بہ متنبہ و رانک خیلہ
و مکک اسدر بعض اسعار و معالیلہ دخی کشدن الشر بہ متنبہ فقی و رانک سکونہ جعفر و زون
اودون طوب لیل معناسنہ الشر بہ حقی و اعتمد الشر بہ کذلک علی وزن جعفر متنبہ فقی و رانک سکونہ
کذلک طوب لیل معناسنہ الشر بہ علی وزن قدحہ نرسنہ و لادہ کسک بقال شر بہ لایض ای طعلتہ
طوب بلا الشر بہ متنبہ فقی و رانک سکونہ برد دینکری فاستک و فوی در الشارب بایچہ بلوان ضلر
معناسنہ فو شارب و یی اولی بود دخی در لمرکان عشن معناسنہ الشر بہ متنبہات بایچہ بلو اولی بقال شر بہ
الفرس شرو بائیں لایلا لاول الشر بہ متنبہ ضعی و رانک فقی و تشدد بدہلہ بایچہ بلو اولی اثر بقال یحیل
شر بہ ای ضوامر و ضوامر کج جی و ضامر اوعہ در لمر لاغر معناسنہ الشارب و اولان لک بایس یعنی
زادہ لوق اولی شاست کی شارب کی دکل کہ اگر جۃ شارب دخی لوق اولنہ در لمر اما شارب شربہ سنہ
دکلاور الشرب علی وزن لکرم بای قوس معناسنہ کذا فی بعض نسخ الصحاح الشرب بکسر الشین و سکون

شر بہ

شر بہ

شر بہ

شرب

شرب

اَصْدَاقُ شَدَتْ الشَّعَابَ مِنْكَ فَتَى وَهَزَمَتْكَ كَسْرَ بِلَهْ شَدَّادُ بِقَالَ شَعْبُ الْأَمْرِ مِنَ الْبَلِّ الرَّابِعِ أَيْ اسْتَدْرَجَ
 الشَّعَابُ شَعْبَهُ بِقَالَ عِيْشَ شَاعِبِي شَدِيدَ الشَّعْبِ شَبْتَنَهُ كَذَلِكَ قَالَتْ مَعْنَاهُ عِيْشَ يَتِي بِوَابِ
 أَوَّلِهِ دَخِيَ لَعْنَتُهُ بِقَالَ شَعْبُ شَعْبِي شَعْبِي بِالْأَصْبَابِ هَزَمَتْكَ كَسْرَ بِلَهْ قَالَتْ كُورْتَمَرْكُ بِقَالَ شَعْبُ
 اللَّهِ عِيْشَةَ الشَّيْمَانِ مِنْكَ وَصَادَ فَتَى وَبَلَّتْ سَكُونَهُ جَنِّ طَائِفَةُ سَمْدَنَ رَقِيبَهُ بَلَّتْ سَمْدَنَ بِقَالَ عِيْشَ
 صَاحِبُ صِرَاحِ الشَّيْمَانِ دَوَقِيلَهُ لَمْتُ لُزِيْرِيَانِ دَهْدِي خَافَ لُولُو وَزِيْرَاحِاحْدَنَ فَمِمْ أُولُنْزَا فَرَادِرَ
 شَبْنِهْ وَكَانِيوْ لَشَبْنِهْ مِنْكَ فَتَى وَطَانَكْ سَكُونَهُ تَاوَمَرْ مَبْدَانِي وَلُوْز وَدُوْ بِلَو عَوْرَتُهُ دَخِيَ الْهَلَاقُ
 أُولُنُوْ بِقَالَ جَانِيَةً عِيْلِيَّةَ أَيْ طَوِيلَةَ الشَّحْبِ جَمِيٍّ وَشَبَّ عَرْمَادِيْنِ يَارُوْبِ قَالِيَهُ حَصِيْرَ لُوْرَمَكْ بِقَالَ
 شَعْبُ الْمَرْأَةِ جَمِيٍّ بِدَعْبَانِ مِنَ الْبَلِّ الْخَالِقِ الشَّالُطَةِ عَرْمَادِيْنِ يَارُوْرَتُ قَالَتْ لَغْنِيَةِ الشَّالُطَةِ بِقَالَ
 لَغْنِيَةِ الشَّالُطَةِ مِنْكَ فَتَى وَطَانَكْ كَسْرَ بِهَدُوْ أَوْ كَبْنَدَنِي يَارَهْ يَهْدِرْ كَطَوَا قَطْعَ اِبْدَرَلَرِ وَخَبْنَانْدَنِي
 دَخِيَ بِوَا سُلُوْبِ لُوْرَنَ قَطْعَ لَوْلَانَهُ دِيرَلَرِ وَلُوْز وَطَلْفَنَهْ يَارَ بَلِيْ اَفَاجِ كَهْ اَنْدَنَ يَا اَسْزَلَرِ الْاَشْطَابِ اَقْنِ
 حِيلَانِ مَعْنَاهُ الشَّالُطَةِ كَرِيْ بِوَلِطَرِيْقٍ مَائِلٍ مَعْنَاهُ شَبَّ السَّيْفِ مِنْكَ فَتَى وَطَانَكْ قِيلَهُ فَايَاكَ
 سَتُوْلَ بِوَلَرِ بِدَرْكَ لَوْقَةِ سَنَهْ لُوْرَ لَشَبْنِهْ مِنْكَ فَتَى وَطَانَكْ سَكُونَهُ شَعْبُكَ وَاحِدِيْ مَثَلُ صَبْرٍ قَوَصِرَ
 لَشَبَّ مِنْكَ وَطَانَكْ شَبْلَهْ شَبَّ مَعْنَاهُ سَمْدَنَ الشَّعْبِ مِيَكْ فَتَى وَطَانَكْ فَتَى وَتَشَبُّدَ بِقَالَ سَتُوْلَ
 قَبْلَهُ كَبُوْلَرِ لَوْلَبَقَالَ سَيْفُ شَبَّ الشَّعْبِ بِالْفَتْحِ بِطَلْفَكْ اَسْمِيْ دَرِ الشَّعْبِ فَخَ شَبْنِهْ وَعِيْنَكْ سَكُونَهُ
 سَتُوْلَ سَنَهْ دَرِ كَمَفْتَرَقِ أَوَّلِهِ قِيَاثَلَرِ بِدَنَ وَقِيَاثَلَرِ بِخَمْدَنَ وَشَبَّ قِيلَهُ لَرِيْنِ بِجَلُوْتُوْ لَانِ سَكْ قِيَاثَلَرِ جَمِ
 اَبْنِيْ دُرُوْرَا سَمْدَنَ اَدِرْ بِهْ قِيلَهُ دَرِ كَرِيْمَهْ رَكْشَرِ اُولُوْ وَلَسَكْ قِيَاثَلَرِ حَوْرَتُ دَرِ الشَّعْبِ شَبْنِهْ جَمِيٍّ
 وَكُوْرَتُوْمَكْ مَعْنَاهُ بِقَالَ شَعْبُ الْأَمْرِ بِسَوْلَاوْ سَلُوْ وَشَبَّ بِقَوْلِهِ جَمِ الْهَلَاقِ أُولُنُوْ وَفَسَدَادُ دَنُوْ
 بِقَالَ شَبَّ اَلْمَنْ مِنَ الْبَابِ الثَّلَاثِيْ فَرَقْتَهُ وَعِيْنَتَهُ اَيْ جَمْعَتَهُ وَتَقَرَّلَ لَتَامَ شَعْبِيْ اِذَا جَمْعُوْ اَبْدَ الْفَرْقِ
 وَفَرَقَ شَعْبِيْ اِذَا تَفَرَّقَ قَرِ اَبْدَ اَلْجَمْعُ وَفِي الْخَبَرِ مَا هَذِهِ الْفَتَا اَلْيَ شَبَّ بِهَ الْاَنْسَ اَيْ فَرَقْتَهُ وَشَبَّ
 بِطَلْفَاكْ اَدِيْ دَرِ جَمْعِكَ اَبِيْ قَهْلَسِيْ وَلُوْدَرِ كَهْ حَسَنَاتِيْنِ عَرْمَادِيْنِ كَا تَزُوْلُ اِيْنْدِيْ وَلَانَكْ اُولَادِيْ كَا نَسَبُ
 اُولُنْدَا بِرَكُوْفَدَهْ اُولَانَاهُ شَعْبِيْ وَشَاكْ اُولَانَاهُ شَعْبَانِيْ وَبَنَدَ اُولَانَاهُ الَّذِيْ شَعْبِيْنِ وَمَعْرَدَهْ
 وَمَعْرَدَهْ اُولَانَاهُ شَعْبِيْ دَبْدَبَارُوْ شَعْبِيْ رَسَنَهْ يَارَغْنَهْ دِيرَلَرِ وَاصْلَاخِنْدَهْ شَعْبِيْ دِيرَلَرِ الشَّعَابِ مِنْكَ
 فَتَى وَعِيْنَكْ تَشَدُّدَ بِهَ اَصْلَاحِ اِبْدِيْ كَسَنَهْ الشَّعْبِ بِمَكْ كَسْرِيْ وَعِيْنَكْ قَضِيْلَهْ اَلْاَصْلَاحِ الشَّعْبِيَّةَ سَتُوْلَ
 فَرَقَدَرِ كَرِيْ عِيْشَ اُوْرُوْ وَبَغْنِيْ اَبْنُوْ سَتُوْلَ شَعْبِيْ كَهْ جَمْعَتُهُ بِقَوْلِهِ اَقَمَ اُولُنْشَدَرِ كَرِ لَوْلَمَاسَ الشَّعْبِ
 اِسْلَمَ بِوَلْشَدَرِ اَدَمِ اَلْجَمِ وَكَانِيوْ الشَّعْبُ قَبْلَهُ قِيلَهُ عَطْنَهْ وَبُوْشُوْلُوْ اَبُوْ الْعِيَالِ دَرِ كَهْ بِهَ قَالُ اَكَا
 نَسَبُ اَلْاَبْنُوْ وَبَنِيْ قِيَاثَلَرِ جَمِ سَرِ اُولِ جَمِ اَبْدُوْ بِوَكِيْزُوْ سَتُوْلَهْ وَبَنِيْ لَوْلُنْشَدَرِ كَهْ شَبَّ قِيلَهُ دَنِيْ
 وَقِيلَهُ قَبْلَهُ جَمْعُ عَمَلَدَنَ وَجَمْعُ عَمَلَدَنَ وَبَنِيْ جَمْعُ اَكْبَرِ اُولُوْ وَبُوْشُوْلُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ اَبُوْ
 مِنْكَ فَتَى وَعِيْنَكْ سَكُونَهُ مَثَلَانِ بِجَمْلِيْنِهْ كَلُوْرَ بِقَالَ هُمَا شَعْبَانِيْ مَثَلَانِ لَشَبَّ قَبْلَتَهُ وَشَبَّ
 فَتَى وَتَشَدُّدَ بِهَ لَفَرْقِ مَعْنَاهُ سَنَهْ كَلُوْرَ اَلْاَصْلَاحِ اَلْكَبِيْرَ بِرَكْسَنَهْ اَبْدِيْ لَوْلَقَدَرِ بِقَالَ شَعْبُ اَلْحِلِّ اَزَامَانِ
 اَوْلُوْقَ فَرَاغَالُوْ جَمْعُ الشَّعْبِ مِنْكَ فَتَى وَعِيْنَكْ كَسْرَ بِهْ قَرَبَهْ قَالُ بُوْجَبْدَ الشَّعْبِ وَطَرَادَهْ وَارُوْهْ
 وَالسَّطِيْعَةُ وَاحِدَا الشَّعْبِ هَزَمَتْكَ فَتَى وَعِيْنَكْ سَكُونَهُ اَبِيْ بُوْشُوْزِيْنَكْ اَبُوْ رِيْ غَلِيْتِ بِعِيْدُ لَوْلَانِ بِقَالَ
 ثُوْسَ اَسْبَ الشَّعْبِ مِنْكَ فَتَى وَعِيْنَكْ سَكُونَهُ اَسْبَعُ جَمِيٍّ الشَّعْبِ مِنْكَ كَسْرَ بِهَ طَائِفَةُ اُولَانِ زُوْلُ
 الشَّعْبِ كَذَلِكَ مِنْكَ كَسْرَ بِهْ جَمِيٍّ وَفِي الْمَثَلِ مَغْلَتُ مَعْرِيْ جَدُوْ اِيْ بِتِيْ بِمَنْ طَرُقَ شَبْلَهْ اَوْلُوْ مَوْشَعُ مَغْلَتِ

شعب

شعب

عطا یا به مانع اولدی و شعبه بنی مفرک علامته در لر المشب بمک کسری و عینک سکوینه یول طریق
معنانه لا اشحاب طاعنی بقال لشعب طریق و انصاف الفجری نفرت الشعبه عینک نمی و عینک
فقی ابله بنای غصن معنانه لشب جعی و شعب الفرس فرسند مرغ اولان زار بدو یوزنی کی و لغوی
کی و شعبه کهر صراقتد سینه در لر مسیل صفر معنانه بقال شعبه خافلی ای مثله سبلا و خافلی جارا
میده ابله ناله طلو و دیکدر و شعبه یزلی معنانه ده کلو و بقال شعبه المینه کی فرقم المینه و منیعین
مراد صوت در و یوسبند در کعوته شعوب در لر عینک فقی عینک خیله یزلی اولد غیزین و معنای باغلی
معرفته در کال فاللام داخل اولو و شعبه طائفه به دخی در لر و شعبه یزلی قطعه به دخی در لر که انکه خافلی
صفتین اصلاح ابله لر المشبه عینک نمی و عینک فقی و عینک ابله حریف جاقدر که یزلی اصلاح اولان ابله
قدس بد کیکرا غیور و شعبان شعور و یزلی عینک نمی و عینک فقی و عینک کلو و شعبه الفجر یزلی کسینه عینک
اسیدر و جالین کسینه معلوم و یزلی طالع من اسبب نمی عینک نمی و عینک فقیله یزلی رموضع
اسیدر و شعبه فقی عینک نمی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر و شعبه عینک فقی و عینک سکینه
شری اولر ملک جمیع متر معنانه و شعبه فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
فقیله بقال شعبه عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
یعنی بنی عراده حریف ابله و یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
عناد و عینک فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
مرکبه یزلی که حامله اولمه یوزخ حامله ابله طوار و کلو و یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع
کسینه معنانه در و شعبه عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
یوزن عینک اسیدر لا یزلی در و شعبه یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
خافلیه فقی و عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
والشعبه عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
اهل فقیله عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
الشعبه عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
طو تره فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
عینک فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
یازق یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
در لر کفغان و زورینه جوقر الشعبه عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
اولر سکینه یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
اولر الشعبه فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
عینک فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
سن عینک فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
ایندی شعبه سن در کلو و یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی
اشعبه کسینه اولو و اسمعی ایندی شعبه سن در کلو و یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع
عینک فقیله یزلی عینک فقی و عینک فقیله یزلی رموضع اسیدر که فقیله عینک کلو و شعبه یزلی

شعب

شعب

شعب

تشدیدی ابله ولته دیش دینه اولان اته دیرلر ویش استک کسکتک ابله متصف اولمشک وجهی برقدرد
 ببار و دله متصف اولور الشوب خبتک فقی و بولک سکونیه قر شوم من خلط معنانه بقل مثبت
 الشی استوبه من البلب الاولای خلطت بقال معاندهم شوب ولا رویای لمرق ولالین و مرق فخبته
 و راه مهله ابله عور یا به دیرلر ته که لکن سوده دیرلر المشوب میک فقی و شوبنک خبله تلوشمن نسنه
 و فی الخلل هه شوب و یوب یوب مکلدر شول کسنه نک حقه که قولنده غلط کلام یا فملته عدم انتظام
 اوله الشایه شول لفظ مثله که بعضی استعاره واقع اولمشد اول برطافک لسمیدر که کج و لایقنه واقع در
 الاشایه کبر و لکنه من معنانه در الشواب جی در الشیبه خبتک منی و هانک سکونیه شول تقندرد
 کفره غلب اوله بقل شوب الشی من معنای البلب الرابع الاختیار قیر اولوق بقل اختیار الراس الاختیار
 قیر بقل غرس استوب یعنی قیر ته و لصب دیرلر شول کوبه کله قیرانی یغوص فوق بلر لسه و لصب کذلک
 شول دمون دیرلر که اکلنه سیلی کبله و یا ض اوله بقل فصل استوب یعنی یا ض غرن و یا ض نامل
 الاختیار و الاختیار قیر اولوق اختیار معنانه بقل اشبه استهبابا و استهباب استهبابا کن
 قور و یوب راسته یر راستی قالقندر بقل استهباب الرزم ای حاج و یقی فی علاه شی انحصار الشیاء
 اناک لنتده اولان یا ض قیلر در که کافیری و نکذل قیلر تلوشمن اوله صالی یا ض اولیه بقل فی جبهته غره
 شهباه لقی یا ض مخالطه شیاعر من الاولان و شول کیمه به دخی شهباده دیرلر که کله صغوق بلر اسوب و قراقر
 یا غوب یقرا یا اوله و شول لشکره دخی شهباده دیرلر که یا ض دسور دن ای کور و هله الشهاب شینک
 کسر بله بلدی تاش منله سی درو بقالن فلا الشهاب حرب اذ کان مضیا فیه یا حی برده کسک و جری
 اولسه به بلد دیرلر الشهب شینک و الشهبان شینک خبی و هانک سکونیه شینک جی کاور مثل حساب
 و حسبانی الشهاب شینک فضیله شول سوده دیرلر که کاجوق صو قائلش اوله الشوب شینک فضیله
 علی وزن جعفر کبری دیکلاری جانو رقتند معنانه الشهریه شینک فقی و هانک سکونیه غایت یا شلی
 اولان قوی شهره کبی الشیب و المشیب شینک فضیله اوله و مینک فقی و شینک کسر بله دینه ابکی دخی
 بر معنانه در قوجه من معنانه بعضیا را یندی شیب قرا غار مقدر و شیب قوجه من حده داخل و لمق در
 و بقل مثله المشیب ای مضه المشیب یعنی ای قوجه لزا غرن دی دیکلر اکلیاض قار شدی دیکلر دکلدرد
 و اری تعالینک استعمل الراس شیبایو ردیف قول مشرفنه شیبایکیز در بعضیلر مفعول مطلق در دبدلر
 زیرا استعمل الراس شاب الراس منزله سنه در الاشیب هه نک فضیله یا شرا غرن کسنه میض الراس
 معنانه الشیبه قوجه من بقل شلب را سه شیبایه شیبیه فهو اشیب علی غیر قیاس لان هذا النعتان
 یخین من یلب فعل یفعل الشیاء مؤنث اشیب بقالنات فلانه بلیله شیباه اذ اقتضت بان بلیله حرة
 اذ لم تقض یعنی یخین یا کوره نک بکالری انسه شیبایه سنه اعشاملدی دیرلر که شیبان مر ادقوش
 صور ندرو و فتنه بکالری انسه حره کیمه سنه اعشاملدی دیرلر یعنی قولنلمدی دیکلر اولور و تقضیان
 قلی بله و ضاده جمیع ابله بکالری اناله و تنفید الر الشایب بر صیفه در که جوف من معنانه تجید ایچون کاور
 بقال شیب شایب کلیل لائل و موت مات الشیب بکسر الشین جم الاشیب و شیب شول طافله دیرلر
 که اوزر نه تلوشمن اغاروش اوله و شیب شول صونک لسمیدر که دوه طوطا غنند ظاهر اولور
 صو ایچون الشیب علی وزن التکریم اغرمتی بقال شیب الحزن را سه و را سه و شیب الحزن الاشایه
 هه نک کسر بله بجهته بقال شایب الحزن را سه و را سه و بر کسنه نک اولادی قوج من معنانه

شوب

شیب

شهریه

شیب

دخی کلور بقال شاپ الرجل ای شاپ اولاده شپیان شینک فقیله برقیله در وشپیان دخی ابکی دوری
 شپیان بن قلیله وری شپیان بن ذهل در شپیه رجالدن برکسته نك اسمی در که مفتاح کعبه شرفها
 لله انک ولدندله بدی که اول شپیه و طلسه بن عبدالدار بن قسی در شپیان و ملجان ابکی ابک اسمی در
 که شدت مشتاتلر ده در انکمون شپیان در لر که کلون و قیراغیدن بیروزی اغاروب قورجه شکل
 بقال فصل الصا الصوابه ضم صاد مهمله و فتح همزه باه بت یورطه سی کسر که در لر الصواب
 والصبتین جی در انصابت صادق و همزه نك فقیله سرکه چوق اولن بقال صتب رأسه
 صایا من الباب الرابع ای کنه شپیه و صاب صوی چوق ایچکه دخی در لر بقال صتب الرجل اذا کثر
 من شرب الماء للصواب یملک کسری و همزه نك فقیله علی وزن مفعول صوی چوق ایچ کسره الا شاپ
 صاب کی در سر که چوق اولن معناسنده بقال اصاب رأسه اذا کثرت صبتله الصب و کلک بقال
 صبت الماء صبا من الباب الاول الانصباب دو کو کلک بقال صبت الماء فانصبای سکتبه فانصب
 وانصبانک معناسنده دخی کلور بقال الماء ينصب من الجبل ای یخدر الصب و کلش صو بقال ماء صب هو
 کقولک ماء صبک و ماء غور و صبک دو کلک و غور به یق معناسنده در المصابه صادق فقیله شوق
 شدی و حرز بقی صبت یازجل من الباب الرابع الصب یاده عاشق اولان کسره بقال رجل صب
 ای عاشق مشتاق المصابه صادق خیله قابله یاقی فلان صو انصباب نك صادق فقی و باء اولک خیله یاقی
 فلان صوی ایچک بقال تصابت الماء اذا شرب صباته الصبة صادق خیله صو سوروسندن یادوه
 سورو سندن برقطه و صبه یاقی فلان صویه دخی در لر صابه کی و یخدر برمقدان دخی در لر بقال
 مضت صبة من الليل ای طائفة فی الحدیث لثمودن فیها اسود صبا یضرب بضمک رقاب بعض زهری
 رحم الله علیا یتدی حدیث شرفه اولان صب صبتن ما خوذ در ووجهی بود که قره فلان برکسند فقی
 صوقن کلسه مرتفع اهل دخی زهرن ذکر پس صبا صبک جی اولور اسود اسودک جی اولدی کی
 قره بلان معناسنده الصب صادق فقی و نك کسر به صوص بهراغنک صوی در بعضلر یتدی صوص
 بهراغنک و غیره با نك صوی نه دخی صیب در لر و بعضلر یتدی حنا بهراغنک صقندی در و صیب
 فاه و عالمی صغره دخی در لر الصب فقتنله صواقندیسندن حاصل اولان دن الا صاب همزه نك فقیله
 جی کلور انصباب فقتنله صو اولوب کثک بقال تصبب الشی ای اسق و ذهب الصب صاب صادق
 فقی و نك سکویه قوی و یجد اولان بقال خمس صب صاب و خمس غاه صبه نك کسر به و میج سکویه
 مثل دوه به در لر که اوج کون صو ایچوب در دخی کون صولرله کایقال خمس صباب علی القلب
 الصبة صادق خیله و مانک سکویه مصاحت اتمک بقال صبه صبه صبه و صبه صاحت جی دخی
 کلور فقیله فرقه کی الصابة صادق فقیله یصناها و صبله صبل معناسنده کلور الصاب هم
 صحت له لان کسره الصب جی مثل ذک و رکب و الصب بکسر الصاد جمع کذلک مثل جامع و جماع
 و الصبان یضم الصاد و سکون الماء جمع ایضا ککشاب و شیان الا صباب جمع صب کفرخ و افراخ
 الا صاب جمع الا صباب یصاح که نعا لنده در لر اصلنده یا صابی ابدی ترخم اولنوب یا صاب
 دینلیدی عربدن بو وجه اوزن مرخا استماع اولتشدر لکرمه مضافک ترخمی جائز کلا در الا صباب
 با کسر مصاب قلن بقال صحت الشی ای جعلت له صابا و سر کشلکدن صکره مطیع اولمه دخی صباب
 در لر بقال صب البعیر اذا اتقاد بعد صو نهما و صباب برکسند نك و غلی الی اولن معناسنده ده کلور بقال

صَاب

صِبْ

صَبْ

المحب الرجل اذا بلغ ابنه والمحبا نلومك او زدت قلن كيدو ميوب اليقوبه دیرلر واوزرتنه غلی اولماينه
 حجت دیرلر حاه ممله نك فتی ویمك كسرى ونامشكاته متین وزی اوزن و صوبك یوزن یوسن
 طوبغه دخی المحب دیرلر بقال المحب الله اذا علاه الحلب والحلب طامهمله نك شی ولامك فتی وخبیه
 صواوزرتنه اولان یاشل نسنه كه یوسن دیرلر الاستحاب همره نك و نك كسر به طلب محبت بقال
 استحبته الكلب و غیره ای حصلته مصاحبه الله و ككل شی لا مشیا فقد استحبته یعنی هر نسنه كه
 برنسنه به ملازم اوله استحبیه دیرلر الاصحاب همره نك و طانك كسره به یری بریده محبت انك
 بقال اصحاب القوم ای محب بعضهم بعضا اصلی اصحاب ایدی تا بافعال طایب قلب اولندی زیارتك
 طیبی ملایم اولد غندن اوترو صاده وضاده و طایه و طایه و داله و داله و ذایه مقارن اولسه متین
 اولو و تاكه لسانه ثقیل كلیه یواجلدن در كه اصعب ده اصعب دیرلر واشتریده اضطرب
 دیرلر و طنب و طنب دیرلر و طنب دیرلر و طنب دیرلر و طنب دیرلر و طنب دیرلر و طنب دیرلر و طنب دیرلر
 از دیرلر اصعب میك شی و عاتك فتیه اوزن دن قلن كیدو مدكری قولور الا صعب
 بالف علی وزن الا حرسول حارسك رنی قرمزیه مائل اوله الصعب صادق فتی و عاتك سكونیه
 چاغرم و حقیق قریق بقال صعب مضبان الباب الرابع الصعب صادق فتی و عاتك تشدید به و الصعب
 صادق فتی و عاتك سكونیه چاغرم بی معنائه الاصحاب چاغرم معنا سنه در باب افتخار صعب
 الاذی اولو اولو صوبك اولو و بقال هذا ما صعب الاذی ای له صوت وادی همره نك و به و ذال معجزه دن
 صكره یانك تشدید به و نك نلای موح بحر معنائه الصعب صادق فتی و رانك سكونیه ستول سودو
 كوز ادا كشی اوله بقال جاهه بصر به زوی الو جده بی یوزی متجنس قبل الصعب فخته نك معنی
 مر بور و زود و ستول قرمزی صعبه دیرلر كه اوله مقیلان اغاجنك سنی در الصعب به صربك و امدی در
 و كاه اولو كه صرب كدی باشی قدر اولو را عینه طوبقال كشی و بخری نسنه اولو كه اوله صعبا عیندن
 اوله صور لو بگل و لنو و الصرب میك كسری و رانك فتیه ستول ایدر كه انه سودا كشد لوراك كندر سله
 نقول صرب الین من الباب الثاني فی الوطب اذا جمته فیه شیأ فشیأ و تركته لیصن و وطب و اوك
 فتی ایله و طامهمله نك سكونیه ستول مشكه دیرلر كه انك ایچنه سودو قورلر و صرب بولی حبس انكه دخی
 دیرلر الصرب صادق فتی، رانك سكونیه و الفك صعب به علی وزن فعلی بحیره در و بحیره نك شی سانبه
 تفسیر نصر و ایتشدر و انك یوزن بحیره به صرب دیرلر كه بحیره نك سودی قوتقندن غیر ایچون صاعل و غی
 جهتنه مستند سودو كوز و اغلان صربك ایچون حبس جنت انكه دخی صرب دیرلر بقال صرب
 الصب یلسن و هوذا الحسن ذو طینه فیکت یوما لا محبت و ذال ان اراد ان یمن الصعب صادق فتیه
 و عینك سكونیه ذلوك مقابلی در كه ذلوك ذال معیه نك فضیه قوتقنده دیرلر بقال لم أضعه
 و نساء صواب لانه صفة المصعب میك شی و عینك فضیه ایقر غل معنائه بوسیدن رجالدن
 بعضنه مصعب دیو نمیه ابتدا بلر الصعب به خمتنه برنسنه مشكل اولق بقال صحت الامر صعبه
 من التی الخاسر اذا صار صعبا الاصحاب همره نك كسر به برنسنه مشكل بولق بقال اصعب الامر
 ای وجدته صعبا و بطواری الخال انك كسر كشت قلفه دخی دیرلر بقال اصعب اجلل فهو مصعب اذا
 تركته فلم تكسبه ولم یسسه جل حتی صار صعبا الاستصعاب همره نك و نك كسر به مشكل كل
 بقال استصعب علیه الامر ای صعب المصعب صادق و نونك فتی و عینك سكونیه باشی كوچوك اولان
 المصعبه

صعب

صعب

صعب

صعب

صعب

صعب

صلب

صلب

صعب

صوب

الصعبة صادق فني وعينك سكوت وفنك فضيلة دحرجه وزني اوزن زهدكاه و تيرن قلدر ووب
 با شترن مد و قطع ابلت بقال صعب الشربة اذار فع و سطها وقوروا سها الصب صادق واقافك
 فضيله قرب اولي بقال صعبت دان من الباب الرابع اي قربت وفي الحديث انما الحق بصعبه الاصاب
 هزمك كسر به قرب قلتي بقال اصعبه فصعب اي قرب فقر ب الصب تا فاك سكوت نيله
 شول عوددر كه اولك اورتسند اولوبز ياده اوزونا اولورا الصقب خيتنه صعبك جبي كارور
 وصب قوري اولوب اي طلو اولان نسنه اورمه ديرل بقال صعب من الباب الثاني و صب ديو
 هر نسنه نك اوزنه ديرل كه طلو وفرموده اوله الصاب برطافك اسيد الصقب على وزن جعفر
 طوبل اولان نسنه الصب صادق خبي ولامك سكوت نيله فني نسنه وارقه ده اولان او كورعه كي
 وشول مكانه ديرل كه دوز اوله و عكم اوله الصلبه جبي ككور مثل قلب وقلبه وصلب ويرك
 ادي در حائنه ومان صادق فني و بلك تشد بد به رمل عاجل يانك ويرك ادي در حسيه دني
 صلب ديرل تنه كيم عفافه بني صلاح و تقوا يازار ديرل و الصلب صادق فني ولامك كسر به
 كذاك فاني متعدد معنائه الصب صادق خبي ولامك تشد بد به كبير وشد بد معنا سنه در
 الصلبة صادق فضيله يلك بقال صلب الشربة صلبة التصليب بك ابلت بقال صلبه انا وخرما
 قوريق معنا سنه ده كلور بقال صلب لظب اذ بلغ اليس المصلب بضم الميم وكسر اللام قوري
 خرما و لظنه انوك اوزر ننه يزد و كسه ملام اولسون ديو اول وقتصفر ديرل بلك خبي واقاف
 مفتوحه نك تشد بد به الصلبة صادق خبي ولامك فني و تشد بد به بلاكي طاشي المصلب بلك
 خبي ولامك فضيله شول كور ندره بلمش اوله الصلي كذاك بلكانش اولان كورنر بقال سنان
 مصلب و صلي اي مسنون الصب صادق ولامك فضيله لرقه ده اولان ككه لغت در صلب معنائه
 وصلب ديرل يك اولان يره دني الصاب صادق فني ولامك سكوت نيله اسمي بقال صلبه من الباب
 الثاني التصليب بمعناه بقال صلبه نصليبا شدد للكنزة قل الله تعالى ولا صلبتكم في جذوع النخل
 الصليب صادق فني ولامك كسر به غايج كه نصلي اكا طير الصلب صادق ولامك خبي ابله
 والصلبان جبي كلور و صلب ككه اولان ابله والا صلاب هزمك و طمانك كسر به ككه
 اولان ابله جقارمق بر نسنه يا غلق ايجون المصلب ميك خبي ولامك فضيله شول يزد كه انده
 صلب نقشي اولور و الصاب لامك كسر به اسميه نك اسميه تنه ك بونك مقابلنه ناقض ديرل بقال
 صلبت عليه جاء من الباب الثاني اي دامت و شددت المصلوب عليه شول كسنه درك لوزر بنه حرارت
 حي غلبه ابله الصلبي صادق ولامك فني ومانك سكوت نيله والف مقصور به شول ديو يزد ك
 قوري و شدد اوله بالثاني ايجون رصايات مؤنثي در الصناب صادق كسر به بره فائق دركه خردادن
 وقورولو زدن اتحاد اولور صاحب صراح صنابي رتكله نفسي ابدوب غلط ايشد رقالا جوهر يك
 صباغ تشد ديد كند صباغي رتكله معنا سنه طن ايشد ر حاله ك صم ائتك تافنه دني ديرل تنه ك باري
 تعالى و صم للاكين بيور مشدر الصنابي كذاك كسر صا له طوري رتكله اولان ت بعضا ريتي شول
 كلر ككلو اولان ت دركه يري رايض قلاري اوله صباغ منسوب ديك اولور غالب اصنا بك دني رني يوبله در
 الصوب صادق فضيله يبور ك كو كدن نازل اولسي و صوب اصابت معنا سنه ده كلور بقال دني و على
 غطاء و صوبي يعني صواب خطا كد و مكدر و صوب مصدر در نزل معنا سنه بقال صاب يصبوب من اباب

الاول اذ اول صا بالطر دخی در زجی نعمون اصلنسه التصویب معناه الصیب صادق فقی و یانک کسری
و تشدید به شول بلونیر که بنور لواله و صوب معناسنه التصویب اعتبار سه قومین سکر نکمبون
و صواب سوبلدک دیکندر بقال صوب ای قلله اصبت و صوب باش اککه دخی در زجی بقال صوب را سه
ای عده الصوب به صادق فقی و یانک سکونیه و یانک خیمه لوق و لوب طوقوب کلمک بقال صاب السهم
یصوب صوبه ای قمه دول بحر الصیب صادق فقی و یانک سکونیه او ق نشان ابرمک بقال صاب السهم
الفرطاس بمعنی صیبا لغتی اصله و فی الاصل سهم الحوا علی صاحبی جوق خطا ابدن از اولور که
اصابت دخی ابدن الاصابه همزه نک کسر به بولق بقال اصبا ای و صوب و مصیبت زده اولامه دخی در زجی بقال
اصابت مصیبه و صواب سوبلدک ده در زجی بقال اصاب فی قوله او ق نشانه ایرک مکده دخی در زجی بقال اصاب
الفرطاس یعنی اوق نشان کاغذنه ایرتودی المصاب بمک خیمه معصیت زده اولان کسینه و مقیم سکره
یعنی سکر کشنه دخی مصاب در زجی مصاب اصابت معناسنه دخی کلور و مصاب شول که سنه دخی
در زجی که عطفه نوم غتور اوله الصایه علی و زن الطاقه جنون بقال فی عقله صایه ای طرف من الجنون
الصواب صادق فقیله خطا نک مقابلی الاستصا به همزه نک و تانک کسر به صواب اوز و یونان بقال
الصوب قوله و استصلی فعله یعنی الصوبه صادق خیمه خرما جع اولاجی و روم معناسنه و غیر یسنه نک
دخی جمیعانه استعمال اولور بقال دخلت علی فلان فاذا الذنیر صوبه بین بدیه ای موهله یعنی
حسابه و دو کشتی الصیبه بمک خیمه شولغم و اندوه در کانسانه ابرتور المصاب مصیبتک جی کلور
و طاقه عرب مصابک همزه نمی اوز و متفق اولد بلر و یونک اصلی و اولدی کوا که حرف اصلی حرف
زایه تشبیه ابدن ای قالب ایشلر در و صواب و وزی اوز دخی جمع او نشند اصل اوز و به الصوبه بمک
فقی و صادق خیمه مصیبت کسیر المصاب صادق خمی و یانک تشدید بلر که به و مختار اولان کسینه بقال
قوم صیبل ای خیار المصابه و الصوابه صادق خمی و یانک اولده و او که تائیده تشدید بمک هم معناسنه در
بقال هوی صایه قوم و صواب هم ای میسم و صیاب هم نه سنه نک خیار نه دخی اطلاق اولور المصاب برای
اغا جک عمام سنه در زجی المصیب صادق فقی و یانک سکونیه ایز شک بقال صابت الشده فی قرارها الصوبه
باش قاری احقر اولق الصوبه صادق و هانک خیمه بمعناها الا صوب همزه نک فقیله اشقر اولان و جل
الصوبه اصداک فقیله و الفک معمله خر و خره صیبا دبد کسری لوند صهوت اولد و غیره خر و خره
جسندن اصیب شول دوه خر که فکریا سنه جرت تله شه یعنی قله پنک او جری قرمز اولوب میجری
بیاض اوله الصواب صادق خیمه شول دوه در که اشقر اللون اولده بمضرا یشدی صها فی شول دوه که
صهاب مصوب اولد و صهاب برلویک دوه نک امیدر یا خودرموشک امیدر صهب السبال صادق
خمی و هانک سکونیه اعدا معناسنه در فاهم بقولون للاعداء صهب السبال و سود الاکبا حوان لم
یکونوا خصب السبال یعنی هر نه دکلو سبالری یعنی بیقراری اشقر دخی اولما زسه ده اعدایه صهب السبال
در زجی و اصلی بودر که عرب تشبیه سنک غایب اعدا و قیرومده در و مک صهوتی غالب در صهب السبال
روم و استعمال اولور کلن ایکن شایع اولوب هر صودده استعمال اولدی صهی صادق خیمه ائک
امیدر که فرام کسینه نک ای در و غیر رقیبه نک با یا سنک ادبدر فصل العدا الصیب صادق فقیله
اصلیه به یا یعنی معناسنه در و خشر اشقر ضد بر نک اسمی در که اکلا در زجی غالب السبال دخی به یقین
اولده چون خبید شلر در الصیبال و الا صیب جی کلور مثل کاف و کوفی المثل اعق من صیب یعنی صیدن موزی

صیب

صیب

دیک علامته بوله دیرلر زرا ضب اکثر یا کسند و یا ویرلن بر و قولم لافعله حتی عن الضب فی ال
الابل الصادر یعنی حتی کار صودن کلن دو میسودن کلد یغور منشوق اولیعه دیرلر زرا کار اصلاصوایم
ضب ناقه صاعنی معنایسته ده کلور بقال فلان ضب ناقه من الباب الاول ای غلیجا بنس اصابع
یعنی ناقه نلک میسی اوزر نه باش بر ماغنی قویوب صکره بمعنا اوزر نه باقی بر مقلرن کنور مک در و ضب
حقود و حسله دخی در و ضب بر مرشد رکه و هک طمانه عوض اولور و ضب بر مرشد رکه طود اغه عوض
اولوب قان اقدیر و حرص معنایسته ده کلور بقال جاجلان ضب لثمن الباب الثاني اذا اشتد حرصه
على الشيء ولما تشد دیش دنه اولان لمره در و اغز قانلو اولوب حرص معنایستند کنایات اولور و ضب
خر مانک اولحقن یستنه در و طلع بمعنایسته و ضب او غلنک سیر کنکند قوتوخی دیر لافعله دخی در و زو ضب
بر طمانک سیر دکر مسید خیف انوک دینه در و حیله کمر معنایسته ده کلور بقال جل غب ضب یعنی
و جلا عا اعل الضب ضاد کفنی و بانک کسری یومد بله روز رنه صونک و صوامنک افسی در بقال
ضب الما و الم ضب ضیبا من الباب الثاني ای سال الا ضب ابهره نلک کسر بله افعی بقال انیسته ادا
واضباب کلر جوق اولوب معنایسته ده کلور بقال الحیف البلید و ضب ای کتر ضبار و قلله اولان کینی کز لکه
دخی اضباب در و بقال اضب فلان علی غلی قلبه ای ستر مو بیضار اندی سکوت معنایسته ده کلور بقال
الضب علی ماقی فتنه ادا سکت مثل اضبا و بعضی اندی اضباب نلک معنایسته کلور بقال تضب اناکم زیر
الضباب اخرج معنایسته در بقال ضیبت لسته دما لست و اضبیه انا بکانا ضب یعنی اخرج اقلتم و کون
دیش دنه اولان تاد در و اضباب جمع اولوب جوق اولمعدنی در و بقال اضب اولیه ادا کتر و اعلیه و کون
طمانلو اولوب معنایسته ده کلور بقال اضب یومنا ضبیه ضاد کفنی و بانک کسر بله جوق کلور بقال
ارض ضبیه ای کثیره الضباب و اصل اوزر نکلن کلر ری بودر کله عام اولما شد رالضیه
فماک و ضاد کفنیله کسری چوقر الضباب میک فضیه مضیه نلک جی کلور بقال وقتنا فی مضاب
منکره یعنی کلری جوق بره واقع اولوب الضب میک جی و بانک کسری و تشبیه نلک کسند در کسه
کلر یواسنه سودور که که ضروری بشره حقیقه اولیه جارش معنایسته حله و حین معیه بله
الضب ففتنه بله دوه نمب مرهنه مبتلا اولوب بقال ضب الحیف من الباب اربع الاضب ففتنه نلک
دومدر کضب مرهنه مبتلا اولوب اوله الضبا ضاد کفنیله و الفلک مدله مونشی التضب ففتنه بله بانک
جی و تشبیه بله او غلن زاده سمر مک ظل انیب الحیف ای منی و انفتحت باطنه یفسر عتقه یعنی بر کنکند
قوتو قانری یا اولوب یو بنی قبضه الضباب ضاد اولنک حمله نلک کسند در که قصه یو بلو اولوب
سمر اوله الضبیه ضاد کفنی و بانک کسر بله باغله و ربه اولور بر نسته در کسه بر قار و در دخی احیانا
ضبیه بد و در التضب علی وزن التکریم ضبیه بدور مک بقال ضب الصنیک ضبیه ضاد کفنی
هقیقه کسند کسختی در و ضبه بر نلود مور در که قبوله قور الضبا ضاد کفنیله و نلوت در کسه
بر یوز ضابون بر یقوتون کی قبله که اکا طومان در و الضباب نلک ضاد کفنیله ضابنک جی
الغمر ضاد کفنی و ورلک سکونیه لوزم بقال ضر بر ضر بر ضابن الباب الثاني و بر یوز ضر
الضب دخی در و بقال ضر فی الارض ضر باذا سیر فی لیتا لارقی و منیع اقلک معنایسته دخی کلور بقال ضر
علی بد فلان ادا حمر علیه و او کوپ جاقض معنایسته ده کلور بقال ضر الضبیه جی و افر غنی چکنه
وده بالاضیه جوب بالانی اصلو قلوب زاده او رکه ضر فی مجاز در و ضر بیهت معنایسته ده کلور

ضرب

بقالضرب فيه فلا تهرق ذى اسب واشب فتنه وبتين معجه ابله البلس معانسه در بتي فلا تهرق
 او غلاف مشبه طمر نسبيله طوغور مشهور ضرب خفيف غبون دخی در لر وضرب آه پنی لسه در لر
 خفيف الخ معانسه واکن برینه دخی در لر ضيعه معنا سنه ونوع معانسه ده کلو روسکه معانسه ده
 استعمال اولنو وبقال در هم ضرب مصدوله صفت نقي قيلند ندرته کما غور وسكب در لر وبعضل ايندي
 ضرب سوره سرعت اينکه دخی در لر المضرب بفتح اليم والراء سفر اينکه ضرب معانسه بقال نقي الف
 در هم المضرب اى سفر او بحار ووصف اينکه معانسه دخی کلو بقال ضرب الله ملاي وصفوبين وقولم
 فضر باله هضر باله كقولم فقتنى من القضاء بتي حوادث دهر تاثير ايندي الضرب خادك كسر بله ارك
 ديشيه وارم بقال ضرب الغمل ضرب ابا الضربان خادك وروانك فضيله ائق بقال ضرب الجرح
 ضرب بانا بخديان نك جراحي للدى لطير الضور ب شول قوملر در كه و رزن طلب ابدرو يا كه ضرب
 في الارض دن ما عود در الاضرب هزومك كسر بله اقامت اينکه بقال ضرب الرجل في بته اى اقام فيه
 وسكون معانسه ده كلو وبقال ضرب اى المرق والمراق طامهله ورامهله ابله سكونه در لر
 وتقول رأيت حية مضربه اى ساكنه لا تفر كوا عرض معانسه دخی كلو وبقال ضرب عنه اى عرض
 ودومك لركه كن ديشيه چكه دخی در لر بقال ضرب الرجل الغمل الناقه فضر بها الضرب
 تانك فقي وضادك سكونه حثا بوب قندرق ونهالى ديكو بصلاح اينکه دخی در لر بقال ضرب اضداد
 المضرب به اذا عاظموا مضرب شول نهالى به لركه او زونك نازق لنور ونهاد نوله وحميله وادامهله نهالى
 استلينه در لر المضارب به يمك غنى وروانك فضيله اور شيق بقال ضرب ادا ما اله بتي قابله اور وستر ور
 كسته مانر كسته بيوريب نهالسته اور تن اولفه دخی در لر الضارب تانك فقي وروانك شيله والاضرب
 بتي واحد بقال اضرب الموج اى ضرب بعضهم بعضا واضرب اى حر كته معانسه ده كلو واختلال
 معانسه دخی استبدال اولنو وبقال هذا حبيب مضرب السندى محتل السند الضرب خادك وروانك
 فضيله ياض باله در لركه قوفى اوله كبر ونايش ما اژدر الاستغراب بالرياض وقوفى اولي بقال استغراب
 العسل اى صار ضربا وهذا كقولم استنوق الجمل واستنيس العز بين لركه دونه ناقه دبلدى و بتي لركه
 دبلدى ديك اولور ورمالدين بره انتقال معانسه المضرب يمك فقي وضادك سكونه وروانك كسر بله
 شول وقت در كه ديشي لركه استيه بقال ثلث الناقه على مضرب نهايتي ناقه لركه استك زمانه كد به كه زمانى
 مكان كى قشلا در و تخفيعه علفه ماله مضرب صله در لر بتي نسب ومال جهنمدا اصلا قدر واعتبارا
 يوقدر بال يانسه اولان اعتبارا كولو وما عر له مضرب صله دخی در لر بتي انوك اصله وعر وقتا
 قطع القدر واعتبارا ينفدى ومضرب السيف فليكن او جندى قورش نهايت بولد و غنى ودر لر كمال اربود
 ومضرب السيف دخی در لر ومضرب شول كيكه در لركه انه ابله كولو زقول للشاة اذا كلت مهر وادامه
 يرم منها مضرب بتي كچيكه انوك سسكي نالسه اندن ابله جعفر لومام ورامهله وبتين ابله كولو اولان
 معانسه در بقال لوم السهم اى جزي فيه الرم وهو الخ المضرب يمك كسرى وضادك سكونه شول نسته
 در ككه انكه سال ملاز ورجع يد الضرب اولان كسته الضارب شول مكندر كانه افلاجزى جوق اوله
 وضارب شول ناقه يد در لركه سودن ضايف كسته داوون وشول كچيفه در لركه طلمى ضايفه وصور لوه
 يابلوب عالمى ظلت طومش اوله وضارب شول كسته يد در لركه قار او قارى لوز به موكدر الضرب
 ضادك فقي وروانك كسرى وميله كذا لك قار او قار بنعموكل اولنه در لر الضرب باضادك غنى وروانك فضيله

جی کلور وضر بیقر لغو معنا سنه ده کلور بقول منه ضربت الارض کی بقول طلائع الطل وطل عید درلر
 وضر بی مثل و مثل معنا سنه ده کلور الضرب جی کلور وضر بی الشول شول سوده درلر که بعضی بعضی
 اوزن صاعه و شول فحشین مجهله ده ده ای قلان صوید در اصل معنا سنه بعظیم ایتدی ضرب
 الشول و ایلار الاربجه و منک سرودنن اولور که بعضی قوی و بعضی سوق و له الضربیه تضادک فقی و اناک
 کسر به طبیعت معنا سنه در بقال فلا ن کریم الضربیه و لیم الضربیه کبر و یو مجلین طبیعت معنا سنه در بحیه
 که فتح نون و کسر حاء مهله و سلیقه که فتح سین و کسر لامه و غیزه که فتح نون و کسر حاء مهله
 و زاء مجهله در و تیس که ناک خبی ایه و سین مهله ایه در و سوس که سین یلینک خبی ایه در و غز زه غین
 مجهله ناک فقی و زاء مهله ناک کسر ایه و زاء مجهله ایه در و مجلس که کسر نونله و حاء مهله و سین مهله ایه در
 ضم نونله فقی و حاء مجهله کسر به در یونلر که هر یی ضربیه کی طبیعت معنا سنه در و ضربیه
 درلر شول مقدار که کسمه کسینلر وارد باعتبار اولنو و کضر یه، عید خبی یونن در خبی کبی و غله سی شول
 جدک اوزن بقدر اولنسه و جریده ضربیه قیلنن در و قلبه اوریته ده ضربیه در یرو و ضربیه شول
 یو که و قله درلر کائله فتنه کسر ده و شولوب رایله یفلتور دخی لندن صکره اکر لور الضربان ضادک کسر به
 ضربیه ناک جی کلور الضربان ضادک ضیله و الضیبه ضادک فقی و غینک کسر به شولوش اوزنی صوت ارب
 معنا سنه بقال خضبت ضعیب من الباب الثالث الضیبه ضادک فقی و غینک سکونیه شول عورقده کسمه ایسک
 یعنی ضیاریک عرده در ینه حریم در و ضیه اصلنه ضعیبه ایدی سین اسقاط اولندی زاء اسمک لغز
 حرفن که اولور اسقاط ایدلر ته کم فرد ذک ضعیب نه آخر حرفن اسقاط ایدوب فرد ذک درلر القوبان
 قوی و فرموده اولان دویمه درلر ایدوب جی برلر ذک الضیبه یلک خبی و هائله فقی تشدید به شول اولان
 که فقی بشماش اولدم مشوی فی الجمله معنا سنه الضیبه علی وزن التکریم رای و سکوند ری طوخر فقی
 ایچون اتشه کسور مکر فصل الطاء الطیبه طائک فقی و طائک کسر به علم طیه عالم اولان
 کسمه و هر استاده طبیب درلر فتنه اولور سه اولسون الاطیبه همزه ناک فقی و طائک کسری و طائک
 تشدید به طبیبک جمع خلق الاطیبه همزه ناک فقی و طائک کسری و یو طائک تشدید به جمع کثر فی قول
 ما کنت طبیباً لاولاد طبیب من الباب الرابع یعنی طی بلردک اوکر ذک المطلب علی وزن المطلب بقول کسمه
 در که علم طیه در و شول العاب یا کسر و الطب یا فتح و الطب بالضم لغز در و فی اللیل ان کنت ذا طبیب فخطب
 مینیک یعنی طب اهل ایسک کو زار که نیار ایه و ذالط و ذالمط ده دخی درلر حرکات ثلاثه و طب همزه
 ده دخی درلر بقال طب الرجل و طب عاده دخی درلر بقال ماذاک طبی ای، دهری و عادی المطبوب و حر
 و انش کسمه استعجاب همزه ناک کسری و یو طائک سکونیه در ایچون ذک و انش قنقی صالح درلر و رنق
 بقال فلان یستطیع الوجهه ای یستوصف اهل یصلح لدان المطلب فقهه عالم معنا سنه در بقال رجل طب
 ی عالم و طلی ای ماهر فی الضرب یعنی جماعه ماهر و طب مصدر دخی کلور صوید صیر مسون ایچون
 شکله در زنه دخی پان سی قومق معنا سنه بقال طبیت السقاء الطیبه انطبیک ذک فقی و طائک سکونیه
 بقاء عید الکثر بقال طبیت شوش کواکه اوکرت یوننه اولان عوده اصوب ارنق ذالطیه طائک کسر به
 غول برنق مقدار ایدی در که شکله در نه ارنق یوننه درلر صوید صیر مسون دیو الطیبه طائک کسر به
 یون کلور و طیبه قومده و یوننه یول یول اولان کسمه یحیرلر الطیبه طائک کسر به کسمه کله قومده
 و یوننه یول یول اولان کسمه یه درلر و طیه لوزون یه یه سنه همه درلر جی الطیبه کلور طائک

صعب

ضوب

طب

تابع اوله دخی در بر قال طنبه الابل اذا تبع بعضها بعضا ولو تفرقوا فمعه دخی در بر قال الحلبت
الرخ اذا استتدت في غير ابن الا طنبه هزءك كسر به رشاغ ارادی در و طنبه سایه باده در بر
وشول نمیده دخی در بر که کریشک باشنه بفرلر باباک کرشی کسلسون دیو صاحب رخا ک طنبه
سایه بان و دوالی کر قرضه ای یکن بندند دبدی کنی ای قبضه منده اولان تاشه در بر دیوکی سهودر
طنبه طانک فقی و رانکس به و تشد بدهله خبینه متقابلو کوکچک دیک اولور الطنبه طانک کسری
دیدهله و طنبه طانک فقی و طانک کونیه میسدر در کوکچک اولق معنا منه بقال طلب الئی طلب
طنبه و طلب ابان الالب التانی و طنبه راضع معانسته کنی کارنقول فلت ذک الحلیه نفسی اذ لم یکرهک علیه
احد فنقول ما یمنی و طنبه فی صورت ابان اولان اسماعیل ورت به و اولان اسماعیل
فقط اولو الطنبه هزءک کسر به که کوکچک ایک معنا منه بقال طنبه غیر امتنعیه سمک فقی و طانک کونیه
معناه بقال طنبه طنبه و خبینه و الطنبه و ر و طنبه و دیکر کی مقول بدر الاستطابه هزءک کسر به
کوکچک یقنی بقال استطابه و فی حدیثه ای و استطابه استطابه دخی در بر الطنبه طانک کسری و انک فقیه
مجمع و بلا حله معنا منه استعمال و انور بقال سی طنبه ک مجمع السیاق فی السیاق سیرکی مجمعه و حدیثه و معناه
و انک فقیه و حدیثه و استعمال و انور بقال سی طنبه ک مجمع السیاق فی السیاق سیرکی مجمعه و حدیثه و معناه
کوکچک راجع اولو و فزون الطنبه هزءک فقیه و طانک کونیه ککوچک جاعدر الطنبه سمک فقی
و رانک فقیه و طنبه ایک یک معناه منه طانک و طنبه طانک فقی و رانک کونیه و طنبه جمعی
افتقد و معناه عربین عبد الرحمن کمد حله ایندر بقال اعراف الطنبه عربین عبد الرحمن فاضلی هر
چهندن کوکچکدو یعنی ترا چهندن عربین عبد الازیز عربین الکریم فی الدماض در و له چهندن ام
حاصلم بنحاصم عربین الحطاب در و مقابل اعراف میکن فقی و رانک فقی حسن الوجه کدر و اعراف
مرق کجید و الطنبه مقابل کله سنه متعلق در الطالبه خبر معنا منه و مدینه خبر می معنا منه در که
اولو خبر ما یصدق فی طلب و طانک طاب و ر و عذ بن طلب و عذ بن زید عمراد کنی کو عذر و عذ
مین مهله نک کسری ذال مجهم نک کونیه خبر ما سلفند بر الطنبه طانک فقیه و رانک تشد بدهله
زاده کوکچک بقال شی طنبه ای طنبه جید الطنبه سمک فقی و طانک کونیه احتیاجا چنسنه
بقال هذا شر طنبه لتفنی ای قتلیم النفس اذ شره طوبی طانک فقیه و الف کصبر به فعلی و رف
اوزن طنبه دن معوذ درخت و دوتک معنا منه یاسی و او قلب او تش درما قبلی معزوم اولو و غندن
اوزو بقال طوبی نک و طوبی باک الاضاافه حال مقبوض و لا تقبل طوبی باک و جندته و راجع اسمی در
طنبه طانک فقیه و رانک کونیه عیب و زنیوز من مدینه رسوا کله الله علیه و سلم اسد و الطوب طانک
فقیه کمد معنا منه و اهل مصر لغتی اوزن عربی طنبه به نفسا دیکر کی طنبه نفسی بمعنا منه در
فصل الطاء الطاب طانک فقی و هزءک کونیه سالف معنا منه در بقال هوذا یه ای سالفه
و نظامه دخی در بر مله و طاب یا غیر من معنا منه دخی کلا و الطاب سمک فقی و طانک فقی و هزءک
فقیه الفذ حکمه ای کسنه کی قرقرنداشی تروج ادب ویری و به بجانب اولق و طانک دخی مله
و کذا نک طانک ما یسند مالف مدوده لیه و معناده لفتدر الطاب طانک فقی و رانک کونیه
مرض داه معنا منه بقال ما یطلب باقیا ما یقبله ای شی من و مع کفایه فقیه و مع معنا منه در

طبيب

قَلَاب

کسری و بآنکه فقیهه مطلب شعاع شمس دخی یوتندن دو و یوشول یولرد که کون طوغر کی کونک شعاعند
ظاهر اولور الطبیعه طارک فقی و بآنکه سکونیه صونک و صوبه بکون سنه لک اوازی الطبیعه علی وزن
الحد حرج صونک اوازی کلک بقال تطلب الماء الطرب به طارک و رتک شی و فقی و کسری و بآنکه سکونیه
لغت در زبان سی غرقه معنی سنه بقال ماضی قاتل طربه طربه طربه ای غلظه غرقه و لوت پان سنه
دخی الطلاق اولور و بقال ماضی الساعه طربه ای شی من الغیم الطلب و الطلب طارک شی و معان سکونی
و لایمک شی و یلغور فقیهه شولیشل سنه در کسورک یوزنه اولور که کابض و لایترده و یوسن در لار
الطبیعه طارک فقیهه در حرجه و وزن یوزنه صوبه یوسن طوغر بقال طرب الماء الغیم الطبیعه مین
شی و طارک و لایمک فقیهه یوسن طوغر بکون الطرب فقیهه یخفت در انسنه حاصل اولور یا بدست
خوفند و یلغور جدت سرور دن بقال طرب طرب من الباب الرابع الاطراب همزه نک کسری و طارک
سکونیه طربه بکونرمک بقال طربه غیره الطرب علی وزن النکم معناه بقال تطر به الطرب طارک کسری به
شول دو یوزنه که و طرنه بکون الطرب مین فقیهه متفرق یولرد واحدی الطربه و الطرب کا و کذلک
مین فقی ایله الطرب بختکه اولزده استعمال اولسنه اولوزی چکوب کجک ایتمک تحسین صوت معناه سنه
الطربه طارک فقی و رانک سکونیه سود صغ کسری بکسی سود صغ دعوت ایتمک بقال طرب طارک
بالعری اذا دعاه ابو زید یا زید طربه فقیهه اولور یعنی شفتنی تصویت ایتمک اولان دعوت طربه
در لار و معری ایتمک کسری و الف مقصوره به کبی معناه سنه در الطرب طارک شی و رانک سکونیه و بآنکه
تشدید به لوزن و معنی طویل معناه سنه الطربه کذلک طارک شی و بآنکه تشدید به لوزن
بالعری تشدید هرین طربین یولرد ای لفظ دو که یولرد معری یقنور فقی رکنه معری به او تینق و انسنه
الطرب فقیهه بکونک بقال طرب الفین طربین الباب الاول و طرب طارک جی دخی کار الاطراب همزه نک
کسری و طارک کسری و تشدید به معناه من باب الافتعال بقال طرب و معناه عبد الطربین هاشم و اسم علم
الطربیه علی وزن المعامله بطرب ایتمک بقال طربه بکون المعامله الطرب علی وزن النک مره بعداخری طرب
ایتمک الطربه طارک فقی و لایمک کسری به شول سنه در که فی طرب ادرس الاطراب همزه نک کسری
و طارک سکونیه رکنه نک مطلقین یز و یز مک بقال طربه ای معناه طرب و معناه صین معناه و مع
معناه به حاجی یز و یز مک و اطراب طربه حاجی ایتمک معناه سنه کلو و اضداد دن و منه قولم
اطرب طارک اذا بعد طرب فی الاطرب الطرب مین شی و لایمک کسری به شول صدور که بعدا و به
و یز و یز لانا کلام و معناه و کلام غیر ندخی استعمال اولور و مطلوب یز و معناه اسمی در
الطرب فقیهه جانر ایتمک ایتمک کسری دخی در لار معری معناه و بدیده اولان سکونیه دخی طرب در لار
الطرب ایتمک فقی طارک سکونیه طربه جی ایتمک فی الاستعمال طرب کسری طربه جی ایتمک
بختنه جی طرب جی جم در دخی الطرب مین شی و طارک فقی و یز و فقی و تشدید به قور و لاش
جانر و معناه معنی و لوق طربین و معناه و لوق طربین و معناه و لوق طربین و معناه و لوق طربین و معناه
در لار الطرب مین ایتمک فقیهه لایمک و یز و یز مک معناه و لایمک سکونیه و یز و یز مک معناه
الطرب فقیهه سکونیه اولان که به در الطرب مین فقی و طارک سکونیه و یز و یز مک کسری به
یوزنه قامت ایتمک بقال طرب بالکن اذا انما یوزن آنک اوقه من اوزن لایق بقال طرب الفرس انما طارک
منه الاطراب همزه نک کسری به سوزی لوزن فقی بقال الطرب فی الکلام ای لایمک و معناه و یز و یز مک

طرب

طرب

طرب

الاعتاب همزه نك كسر به و عيناك سكويه اسات ابلند رجوع ابدوب احسان ايكه بشلقي در
 بقال اعتني فلان لافعالی مسرفی راجعا عن الاساءة واكر اعتبار همزه سلب ايجوئو درسه لر بعد
 دكلدر عتدني غضي ذائل قلبي معنا سنه مكره جوهر كله برونه رضايه جون موضوعه عتدني اسمي عني
 كلك فر بنه سيلو بعضلر ايتدي اعتبار براردن لر مرجو عتبتك مناسندني كا ور بقال اعتبار فلان
 اذارجع من كل فيدالي غيه العتبي عيناك شيله و تانك سكوي و فلك قمبر باهر ضلع مناهندني دروفي المثل
 لك العتبي بان لارضايت يعني بركلاي حقيقتا راضا ردا ولد قنادر لراعتبك بالاهوي معنا سنه الاستعاب
 همزه نك كسر يو عيناك سكويه يعني الاعتاب واستعاب طلب اعتبارني الملاقاة و نون و قول استعنته
 فاعتني اي استرضيته فارضا عتبت برونه رقيه نك بايا سنك اسير اندكه اذ اكبر عيتا لم يتركوا عني بفتكرا
 بعض ملوك عرب لك قيله من عارت ابدوب و جان اسير اندكه اذ اكبر عيتا لم يتركوا عني بفتكرا
 در لهردي يعني لو غلر يز يكت اولد قنادر بزي خلاص ابدور در لهردي بولوز و واصل اولوب هلاك
 اولد قنادر نه اودي عتبت قولي مثل اولدي يعني عتبت هلاك اولدي مراده ابرمدي الاعتاب همزه نك
 كسر به افعال و زوا و زو بر نسندن رجوع ابلند و يوك اسان قو يوب صلونه كلك بقال اعتبار الطريق
 اذ ارك سهل و اعذني و عده و وعر و لو ك فني و عين مهمله نك سكويه صوب اولان يرمين در سنه
 معنا سنه و قصد ايتك مناسنه دو كلور بقال اعتبت اي قصد العتبت فعتبتله در بانك پاياري واحدني
 العتبه كلور العتبت كذا لك فعتبتك جني كلور و عتبت فعتبتك لك فعتبتني در بوز بونك دني عتبت فعتبتك
 و عتبه امر كويده دني در لهر بقال فلان جل علي عتبه اي امر كويده من البلا و بقال ملق هذا الامر و بلا
 عتبي شدة و رب دني زلفك و تانك فعتبه مددت بمعنا سنه و عتبي لوزنه باهغه فعتبتني
 لراسته و لوزنه باهغه ده دير لراعتبان فعتبتله دوه لوج اياغ او زو و هو و لك بقال عتبت البعير يعني
 و عتبت عتبان من الباب الاول والثاني اي مني على ثلث قولم خصتك لك ادع اياغ او زو و يور كيه دني
 عتبان در لهر عتبان عتبتك كسويه و تانك سكويه بر و جاني اميدار المثل عتبتك شمي و عتبتك فعتبتله
 يخلص سنه بقال نوبى مطلب اي مهد و جوي نهك شيله شول خرقه در لهر كچانك امر افندي
 قوز لر موصوفى ايجر و كس موصوفى ديور و لم مطلب در لهر كچانك كبر سنه و عتبتك اولسه العتبه عتبتك فعتبتني
 و تانك سكويه نيلدر حرموزنى لوزن بلكي ايجدن حيتق ايتك كچه باهر به ايكى اياغ او زو
 بر بنه سور مكله اود حصار لر بقال عتبت الرجل زنده اذ انا لخدمه من شجر لاد ري ايجور نام لاولا ايتق
 لهار ايتكدر و لخدمه مناسنه مكلور بقال عتبت كذا انا لخدمه العتبت عتبتك و لك شمي و تانك سكويه
 براغايدركه لراغاي كى در اياغ او زو قري عتبتك دني نفع ايتق عتبتك فعتبتني و حيت
 كسر به شول امر در كاند عتبت اولور و العتبت عتبتك شيله عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك
 تخفيفندن ايتق و عتبتك در زاده عتبت اولوق سنه معنا سنه لافعال و هو مكل و عتبتك شيله
 و عتبتك سكويه نيلدر كذا لك عتبت اولوق سنه معنا سنه دوالعاجب في قولم عتبت عتبتك لافعال
 كچانك ايل لاي لاي منظر جدا التما عتبتك فعتبتله بر حدر كيه واحدني بوا قدر عتبتك سنه لهر عتبتك
 عتبت فعتبتله و التما عتبتك فعتبتله و عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك
 كدر عتبتك منه و استعنت عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك
 و لافعال عتبتك ديدك كوي كوي كاي عتبتك جني در اياغ او زو و عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك عتبتك

مثل

عرب

صوب

و تعرب بعد حرفه در لر باده بطور و ب اری اولدی معناسته المستمر به میمک نمی و رانک کسر به بلده
 خلوصی افنده ایچون در بقال هم العرب المستمر به ای بسو بخلص المتعربه میمک نمی و رانک فقی و رانک
 کسر به بلده معناه کذلک لم به کذلک فقتینله و یانک کسری و یانک تشدید به شول لغتدر که حالانکم
 عرب بانوگ اوز زینه دور عرب فقتینله کسسه در کعب عرب دین ابتدائکم ابتد اول در اول ابوالبتندر
 یعنی چینه اولان قبال عرب بلک جه سنک با یاسی اولدر العرب عینک نمی و رانک سکونله و العرب یلسن کاهیم
 و ایچیم العرب عینک نمی و رانک فضیله عرب شک نعمتی در و کاه اولو که تعظیم دخی در اولو و العرب به
 خمتینله عرب د ل و کاه اولر بقال عرب سلسله عرب به می لباب الخلس ای صاوره یا اعراب همزه نلک کسر به
 و عینک سکونله کلا منشا عرب عطا قلا مق بقال عرب کلامه اذالم یلسن فی الا عرب و اهلها و ایتک
 معنا سنه ده کلو و بقال عرب محجته ای اقصم بها و لم یبق احدا یعنی کسسه در حذر قلیوب محجتم اظهار
 لندی و فی الحديث الثیب تعرب عن نفسها ای نقص و کلیه عجبه فی لسان عرب طریقی اوز سنه استعاده دخی
 در لر بقال عرب به العرب و غش سو بلکه دخی عرب در لر بقال عرب الرجل اذ انکم بالغش العربیه عینک
 کسر به اسم منه و عرب بر کسسه نلک عرب لونی اوز نوا غلی طوغنی بقال عرب الرجل اذ اولد له عرب فی اللون
 و قومک صودی کاه کون اشتری و کاه نیش کونته و ایلوب اندن صکره برقرار اوز ن اولنی بقال عرب سنی القوم
 اذا کان مره غیا و مره حسانم قام علی وجه واحد العرب عینک کسر به عربی اولان طلو او بقال عرب
 و ایل عرب ای یلسن متری العرب میمک نمی و عینک سکونی و رانک کسر به کذلک شول کسسه در کعب عرب
 اقا اوله کسانلی اندی عرب شول نلک در که انوک عرب قنه عرب قنا جنس داخل اولیه العربه کذلک عینک
 ختیلو و رانک کسر به بلده عرب بلک مو نمی و التبریت نلک فقی و عینک سکونیه عرب مره مرایشاری عینک بقال عرب
 علیه فعله اذ اقم و انکوله و ایتک فی الحدیث عرب بواعلیه او و دوا علیها لانکلو و کلامی خطا در پاک ایچکه
 دخی در لر بقال عرب منطقه ای هذ به من السن و بر کسسه جاندن سو بلکه دخی در لر بقال عرب بعض القوم
 ای مکلت عنهم و اغلجک بد اغن کسوب پاک ایچکه دخی در لر تشذیب معنا سنه و تعرب کله عرب لغت عرب
 انسانسته استعمال ایدوب اندن کلام عرب طریقی رعایت ایچکه دخی در لر بقال عرب به العربیه عینک
 شول نهر در که حجر یالی شد بدلوله و بنفس معنا سنه دخی کلو و ذات کبی العرب عینک فقی و رانک کسر به
 احد معنا سنه کلو و بقال ما بالدار عرب پی ای ما بها حدکو یا که ذات معنا سنه اولو و عرب کبی العرب عینک
 فقی و رانک ختیلو نساطفه سندن شول کسسه به در لر کوز و جملک استغتمی اوله العرب خمتینله عرب بلک
 جعینر و منه قوله تعالی مر با ارباب اولرب تربک جعی در کسر تا بله یشد لشی معنا سنه و یوم العرب به عینک
 فقی و رانک ختیلو جمعه کونی بو عرب ساطفه سنک انما یقیده سفق در این ای العربیه عینک فقی و رانک
 ختیلو الف لاله استعمال اولنو و عربیه فضله انصار دن بر کسسه نلک امیدو العرب عینک کسر به و رانک
 سکونیه همی دیکلری دیکل قوروسی در العربیه عینک و نلک فقی و رانک سکونیه عربیه دخی لغت در حله
 جوهری رخته افه علیه ایندی عرب تیدی راعر ایه سوال ایتدم بر ماغیله بوونک و زنه یعنی بونی دیکلری
 بنده اولان نسبه یا اشارت اندی عرب طریقه عینک فقی و رانک سکونیه شول عرب طریقه که حدیث شریفه
 واقع اولمشدر عود دبد دیکلری التلهو و در بعضیها طبل در دبدی العرب عینک و نلک فقی و رانک
 سکونیه شول تالی سبکیر در که انسانک ایچکه سی اوز زنه یکلشد و طولر که عرب قوی شول سبکیر در که
 ایشتر نده در الترنده اولان دیزلر نیه مقابل کاکا که بجه در لر اسمی اندی هر دورن ایشتر و ایتک عرب قوی لری

عرب

عرب

عرب

وعینک سکونیه عجب کتور مک بهال جیت غیری عجیباً الاعجاب هره نلک کسر بهر بنسبه خوش کلک
 بهال عجبی هذا الشیء بحسنه وبهال اعجاب فلان بنقصه بنی نفس کنندوی کو چک کلوب متکبر اولدی
 وبهال اعجاباً یعنی کنندوی بهر اوی خوش کلدی العجب عینک بنی وحیک سکونیه اسدر کنندی کو ورمک
 معنا سنه وقرلم ما انجبه رایه حاذل اقلس علیه لان فعل العجب لاینب الایه بنی منه اسم التفضیل
 واسم التفضیل لاینب من الی وای ولا فیه من العیب علی ما فصل فی موضع العجب عینک فنی وحیک
 سکونیه قویق دیی اصل ذنبه معنا سنه وجو بلک مفر دی کلور العجب عینک قومک نهایتلر نه
 دیرلر اخر رمل معنا سنه العذاب عینک فقیله یوقفه قوم العذاب عورت تافیق ركب معنا سنه
 کلک فقیله اختیری و مقاملدی ركب معنا سنه نلک ایوب العذاب نلک ركب معنا سنه دیشدر
 غلط آیتشد العذب عینک فنی وذلک سکونیه طتلوص المذوبه عینک طتلو اولدی بهال عذب عذوبه
 من الالب الناس الاعیان هره نلک فنی وعینک سکونیه اغریار یونخر الاستذاب طتلو صو چکک
 بهال استذب القوم ما هم لفاستقوه عذبا و طتلو صغه دخی دیرلر بهال استعذب ای عذبا
 و طتلو صو چکک معنا سنه ده کلور بهال استذب فلان من بتر کذا ای استقی عذبه اللسان
 فقتنله ذلک انهم طرق در وعذبه فنی لوجنه اولان بکی دو کلک ری کره تار یا معنا سنه کذا فی المذهب
 وبعینلر ایتدی قصبینک قور و فی اولان تایشه دیرلر اصی دودر دیشلر وعذبه المیزان شول ایدرک انکله
 ترلر و فی قالدور لر وعذبه الشجر افا چک و دایو و بنسبه نلک شجر کی بهال ماه عذوب ای کثیر القدی
 وقدی تافک وذلک فقیله چر ک معنا سنه در الاعذاب هره نلک کسر بهر حوشک چر کی بهال ماه
 دیرلر بهال عذب حوشک ای ارم فیه من قدی پس هره سلب ایون اولور و منی اجمک معنا سنه
 دخی کلور قول اذ نه عن الامر اذا منعه عنه وبهال اصعب نفسک عن کذا ای امنها عنه
 العذب عینک فنی وذلک فنی لیل طول لر دن و غیر بدن شول بورغون وضعیف اولنه دیرلر ککه
 ضعفدن نلکله و مره قادی اوله اذ عذب ذلک کسری ایله بمناء وعاد بیری ک ادیر
 العذاب بالغض عقوبت التعذب تانک فنی وعینک سکونیه عقوبت اجمک بهال عذبه تعذبا
 العذب عینک فقیله وذلک فقیله برصودر ککه جم قبیله سنه منسوب دوالعزی عینک
 وذل معبیه نلک فقیله و نلک تشد بهل کریم الاخلاق اولان کسره العرب فقتنله ناسدن برطافه در
 اکا نسبت اولند قاده عربی دیر سن و ناسدا اولنه دیرلر بهال عربت معدته من الالب الرابع ای فسدت
 وعرب لرح ایضا ای نکس العربی فقتنله و نلک تشد بهل عربلی ظاهر اولان کسره بین العربیه
 معنا سنه ککه اثر شوره ساکن اولان لره العربی بادیه ده ساکن اولان در بعض اشعار صیغه
 الاعراب ککلشدن لای عربی بهر ایه بنسبو بولان ندر نسبتیه صیغه جمع یا فی قلوب مفرد ده
 اولنادی زیر العربی لغریه یوقدر و عربی بلک جی دکلد و ایلک بطک جی اولدی کی بلک عرب
 اسم جنسدر عرب و عربی ایضا یه شاملد وزیر العربی بادیه ده ساکن اولانه خصوصیت ته
 الاثن مرور ایلدی و یونیط فقتنله برطافه دوک عرقین یکنه قونوب ساکن اولور لر العربیه فی قولم
 العرب العربیه خلوصی معانسنه ایچون دور عربی فظندن ما خوذت اکیا ایچون ته لیل لائل دیرلر
 العربی عینک فقیله و نلک سکونیه بودی عاریه کی معنای خلوصی افا ده ایچوندر بهال العربی به
 العلمی بنم العرب تانک وعینک فقیله و نلک می و تشد بهل عربی و نلک بهال عربی تشبه العرب

عذب

عذب

عرب

هشب

عصب

عصب را که صوبه در لر ماه الغسل معناه استه الانعصاب هیز منک کسری و صبتک سکونیه طوار او را که
 طلب تمک بقال استعصب الفرس اذا استودق والاستبداد بالمال المجهله و اتفاق طلب الغسل العصبوب
 یا ناک فقی و عبتک سکونی و صبتک خمی ابله ری بی ملک الغسل معناه استعوب سبتک قومک اولو سبتی یعسوب
 قوم در لر و یعسوب قومند چکر که دن یوجک که قوندی حینه قنادرین دیو شرموا و انرا قلدی
 وقت ذکر اولنان قوندشیده اولنور العشب صبتک خمی و صبتک سکونیه تازه لوت و اکاحشیش
 دیر لرخی قور یا بجه بقال بلد عاشک کنی مغنیه سته اشبت الارض دیو لر عیری دیر لر جن لر ارض اوت
 بتورس العا حب صبتک کسر به صبت اولو قیغدی لر بقال بیدر عاشب ای ری العا حب العا حب
 هیز نک سبتک بله اوت بتورس و ملسته که مرور ایتدی و قوم اوت بولسته دخی اشب دیر لر بقال عشب القوم
 ای صابو اشب یلایشی اقوم و رمکه دخی دیر لر بقال سا لتعفا صبتی ای اصطانی ناقه سته للمشبه منک
 خمی و عبتک مکونی و صبتک کسر به اولو بقال ارض مشبه المشبه بینه العشب عبتک فقی
 و صبتک کسر به لوت بتورس می ظاهر اولاتی و بقال مکون صبتک بین المشابه المشبه بینه هیز منک
 کسری و عبتک سکونی و صبتک کسر به یو اوق جوق اولن بقال اعشوبعت الارض ای کثر عشبها انا خود
 قوی اوت بتورس دیک اوله صیفه مزو صبا لاله یحیرن اوله لسته که عشن و اعشوبش دیر لر ز یاد
 ای ری اولدی دیک معناه استه التماسب تانک فقیله و صبتک کسر به یو رجوی اوت بیک بقال ارض فیها
 تماشب اذا کان فیها صبتک متفرق و تبتونله و باه موحه لاله شری سبیره دیر لر جمعو واحدی و قدر
 المشبه فقتینه بشلو ناقه صبتی که مشه دخی ببله بختابه و بقال شیخ عشب و عجو عشب ای هم
 و همة و الم کسر الهاء و تشدید الم الم المن حیا العشب فقتینه یومش کالین بولش کسته لر بقال عیان
 عشب ای بس فیم صغر العصب فقتینه سکر که اعضاده اولو و مقاسل اعضا ک طبانی مثله سته در
 العصب فقتینه و الاعصاب هیز منک فقیله ایکسی دخی صبت نک جمید سکر لر معنایه و اشراف قومه
 دخی عصب اطلاق اولنور بقال هومن عصب القوم ای خیار هم و عصب دیو علم هر و صده مغالنه لک لای
 اسکان اولنوب مغالنه نقل او تقدر و عصبات سکر لو او لاله دخی دیر لر بقال عصب الم من الباس لر
 ای کثر صبت العصب عبتک فقی و صا ک سکونیه پر سته فی حکم دو ملک و رونم ردینیه دخی صبت دیر لر
 و عصب قومک اشر فتمده دیر لر بقال دگ من عصب القوم صا ک هر کتبه دیر کازی که ته که مرو و ایتدی
 و دو مسود و مکهور بودن خلفه دخی دیر لر بقال عصب فخذ لافقه لتدر و اغاجک بو دقلرین ریزه
 جم لیدوب اوزم بیرانی دوشون دیو بقال عصب التسمیه اذا حمت اعصابها الیهام ضر بها بسقط
 و رها قال الحاج لاصبتکم عصب السلام یعنی سلم اغاجک بعا قاری کی سری ریزه بغارم و سلم اغاجک
 دکی اولماغ دیو دقارن ریزه جم لیدوب بغارلر تاکه اصان کسمکه قابلیش اوله و قوم ر کسته فی لر و نه لاله
 دخی دیر لر بقال عصب القوم فلا و دو و اطراف دیو و رانکه دخی دیر لر بقال عصب الال فلا اذا و ادرته
 فر ایتدی عصب الال دیر لر و صبت دخی دیر لر کسر به فچر دو و لر جم اولسه لر فاکان مضه مفتوح العین
 فکله من الباب الثاني فاجر یاری اغرده قور و یقه دخی دیر لر بقال عصب الریق بغیه بالغض اذ اصح علیه
 و صبت الریق فله دخی دیر لر ترج غاض اوزن موافق قور مغه ده دیر لر بقال عصب الافاق ای احر و قوجک
 خایه لر بغاه دخی دیر لر تاکه اعراج ایتدین سا قط اوله الانعصاب مشتدو محکم اولن بقال انصوب
 اذا اشتد المصوب میل فقیله ته طوی اولان کسته بقال و جل مصوب الخلق جار به معصوبه حسنه

[illegible]

عسپارکے

قرب

1

ضبط

عقب

کسر هزه ابله هلاک اینک بقال اعطیه می اهلک لعلاب بمک فقی و طانک کسر به هلاک اولی رولر
 العطب الغنم معطیک مفری العطب طانک ضعیسکو نیله مثل عسر وعسر بنده قطن معنا سنه
 العطب عینک ضعی و طانک سکونیه ریان بنده بقال اجدرخ عطیه ای روح عطنه اوخره غنقه یعنی
 یاغش بنده یاخود یاغش اسکر را عس سن طو یاوه العطب عینک طانک عس لره لره لره چکر که
 جرد مذکر معنا سنه طانک فقی دخی لغت در العطب عینک خیمه والعنطوب کذلک عینک و طانک
 خیمه بعضیل ایتدی یونلر دخی عنطوب کی ارکاک چکر کذلک اسکر بدر العنطوبه عینک خیمه مؤتی در
 العنطوب عینک خیمه جمی در لغتیه الضم والممددینی مکر که عطیه عینک خیمه یومضک عینک عیدو العاقبه
 هر شتک اخی عاقبتی در و ولد معنا سنه دخی استعمال اولور بقال لیست افلان عاقبه ای ولد و عاقبه
 اسم در عینک معنا سنه بقال عقب فلان مکان یا عاقبه یومصدر معنا سنه کلا اسکر در درته کلا یی تعالی
 لیس لوقعتیا کاذبه سور مشدر کذب معنا سنه و بقال عقب الرجل فی اهل ای یغیته بشر یعنی رولر من
 طالب السک العقب خلف معنا سنه کاور و فی الحدیث هو السید والعاقب ای من تخلف السید و قول
 الی صلی الله علیه وسلم ان العاقب یعنی اخر الانبیاء و هر شی که بر شیدن خلفا و اما کاعقب در العقب عینک
 فقی تفلک کسر به ای اعلک مؤخری که لکجه دیک اولور واستعمال عرب یومضت اولور و عقب و له
 و ولد و له دخی اطلاق اولور و یونده فافک کسری و سکونی ده لغت در بودنی مؤشکل و و رزنه عینک
 اردنجه دیک معنا سنه دخی که و اگر چه اندن فی الجمله باقی مالش ایسه ده نقول جشقی عقب شهر رمضان
 اذا جئت فجدی من عقبه العقبه عینک خیمه و فافک سکونیه لهما اخر قر اولو فقی رننه عینک طانک دویه
 قوم عینک اخر عس اولور و غیرن تجاره المرو عقیبه النعمه در لور و یومض طانک دخی لره بمک فقی
 و رلک سکونیه و عقبه یونته دخی در لره بقال عینک ای یونست و بدل معنا سنه ده کاور بقال
 اخذت من اسیری عقیبه ای لا و عقبه الطارق عینک اوپر کن اینوب جغدو عینک بنده و لا و مسافه به
 در لره و عقبه شول جولک دینه باقی قلان طعمه در لره که عاری الش جولک صاحبته جولک لکله یله
 و رولر العقب عینک فقی و فافک سکونیه رگسنه عینک اوکجه سنه اوزمق نقول عقبه اذا ضربت عقبه
 و دفعه یله یقه یوری که دخی در لره بقال لهد الفرس عقب حسن و عقب شول کرش لعلک کری یسکونی
 مثلا لوقه یا خود یا به صار مغه در لره نقول عقب السهم والقدرح والقوس عینک الی و شانه عینه
 و قدح عینک کسری و داله عینک لک سکونیه بلکسرو دمر نسز او فقه در لره العقب العقب مثل عسر وعسر
 عاقبت معنا سنه کاور یمنه قوه تعالی هو خیر ثوبا و غیر عقیبا و رننه تمام نهات یونله دخی در لره
 العقبان ضم العین و سکون القاف یمنه نقول جشقی عقب شهر رمضان و فی عقبه اذا جئت بعد ما مضی
 کل محلا فی ماذاقات فی عقب شهر رمضان و قد مر التماق ناک فقی و فافک خیمه یون تلک عینک
 و یوریک از عجب کلک بقال های عاقبان کلیل والنهار العقبان عینک کسری و عینک سکونیه شول
 صوزنر که کرما و غلان و کرکه قوطو غرق عاد فی اوله العقبه عینک کسری و فافک سکونیه لره و هیئت
 انما سنه بقال غلبه عقبه السرو و الحمال ای اردلک و هیئت یعنی انه مروت و جمال ازی و اردلک سرو و غم
 سنه مهمه ابله و سکونیه مهمه ابله مروت معنا سنه در و عقبه القمر در لره یون که در عینک عینک بقال
 ما یصل ذاک الا عقبه القمر اذا کل یفعله فی کل شهر مر عاقبت فقتنله شول سکونیه در لره لک اندن برش
 عینک لک عقبه فقتنله طانک لره لای یوقو شام و ان یوقو شام یون تلک عینک فقی و عینک سکونیه

منه نعلمه ایو جدت فی عاقبتہ نمامہ العقی منک شی و فافک سکونیلہ والفک قصر بلہ برسنه ناک
 جزلسنه درلر العقب هینک خیلہ یو تی قوشاردن طوشبل دبد کای قوش الاعقب هره ناک فقی
 و فافک خیلہ جمع قانی دو عقاب موث سامی اولمین جمع قانی بوزن اوزن کاشدور بقل صغی
 موثه مختص در العقبه والبغافه والبغافه هینک و فافک خیلہ جلمی بوزن اوزن قلب حروف
 اوزن سکین طرقتلو دیکدر بقال عقاب عقیبانه و عقیبانه و عقیبانه و عقیبانه و عقیبانه و عقیبانه
 و عقاب قوی دنه اولان شول طاشه ده درلر که قیو دنه ابن قوغه فی بانر و طاع کتارنه اولان بوجه
 قبیله دخی درلر که زدن کی اوله العقب معروف جانور که اسمی در و کوه اولان و و جک بریک دخی
 اسمی در جی العقب کور عینک فقی و رانک کسر بلہ و عقیب موث سامی در و لور که اتاسنه عقیب
 و عقیب درلر محمودا غیر منصرف و مذکره العقب باندرلر عینک خیلہ و عقیبان بر جانور اطلاق
 اولور که لورک اوزون اقلری وار و قوی و عقیب قوی و عقیب قوی و عقیب قوی و عقیب قوی و عقیب قوی
 فقی و رانک کسر بلہ عقیب بلور دیکدر بقال مکان عقیب ای و عقیب و ارض معقره المعقره میک فقی
 و عینک سکونی و فافک خیلہ کیر و عقیب بلور دیکدر اولور که یاک عقیب لفظی ثلاثیه و دانوب اندن
 اسم مکان صیغه سی نالوتشدر العقب میک شی و رانک خیلہ کاش دیکدر اولور و بقال صغی عقیب
 ای مطوف عقیب هینک شی ابله بر قبیله ناک باباسی ادهدر المکب کذلک عینک میله تو قد خان
 معنا سنه المکوب از دحای بقال لابل عکوب علی الحوض ای مزاجه الماک جماعت کثیره المکوب هینک
 خیلہ تو زغیر معنا سنه العنکوت هینک فقی و تو ناک سکونی و ناک خیلہ اورو و عکب اربعه معنا سنه
 و غالب بودر که موث استعمال اولور و النایب عینک فقی و کفک کسر بلہ جی کور و الصنکبات عینک
 خیلہ کذلک عینکوت معنا سنه در العقب هینک کسری و کافک فقی و بانک تشد بله فرموده و قصه
 بو بلور اولان کسینه و بر کسینه ناک ادهدر که نمان بن مندر که زندا نجسی ایدی الملب هینک فقی و لامک
 سکونیلہ بر سنه ناک نشانی کور یوده باقی قور و مثلا دوه ناک خیمه قور لری و لب بری کی و علب
 قلبک قیمه سنه دوه سیکری صار مق بقال علبت السیفه علبه علبه الباب الاول اذا غرت قومه
 بعلماء البعیر و حزم عام مصله و زای مصله ایله خلفه و سمرقه درلر و علبات بکیوب قوی اولمه درلر
 بقال علب الفم و نبات غلیظ اولمه دخی درلر بقال علبت النبات ای حیاتی بکیوب قور زجه بشله
 یا عود قانلن سید بله درلر و کل منها من البلب الاول و الرابع العلب هینک جی و علب علامت ایتمکده
 درلر بقال علبته لعلبه من البلب الاول اذا و سته او بعد سته یعنی فقی بر سنه یه علامت ایتمکده
 یا عود طر ملیوب نشان ایتمکده بقال علبته اذا اترت فیه العلب فقیبته مکان غلیظ
 و دوه ناک یو تی سیکر ناک ایکی جانبته مرض حاصل اولمه دخی علب درلر بقال علب البعیر من البلب
 الرابع العلب ایتمکده فقی و لاک خیلہ طوس بر لاک بافتش عک لولش اوله و معلوب حارت بن عکالک عینک
 اسمی در العلبه هینک کسر بله و الفک مدبله ادمک و غیر ناک موثه اولان سیکر که ات بلسی لورک ایکی
 یچنه بر بقال هیا علبا و لوراک دبلر سگ خیلہ بر سن زبر اعلبلک هره سی هره ملصقه درلر
 دبلر سگ ای حره ناک هیره سنه تشبیه لیب تشبیه سنه و او قلب ایلر سن دبلر سگ خیلہ ناک
 هیره سنه تشبیه ایلر هالی اوزن قور و سون و علبا بر جلمی در و بقال تشبیه علبا لیل ایلر
 یعنی بر کسینه یو ایلر و یو تی در سه بو بله درلر که علبا بر سن سیکر درلر علب الفم معنا سنه

عقربه

عکب

ملب

و جالدن برکنسته ناک اسمی در و ککک کجید کاری قومش از کککه دخی در بر الباقب بآک فقی و قافک
 کسر به بمقرب کجی الما قیه میلک خمی و قافک کسر به شول حوه لره در لر که بر کون شور وایت اولیه
 و بر کون لذیذات اولیه للمواقب شول دوه لره در لر که صو فی ایچو بیتا غنه کلوب کبر و صویه و عدت
 البیه الاعقاب نو بتقوانی نقول اعقتال جل اذار کت عقبه و رکبوه عقبه یعنی فچن طول برنوب
 اول بنسه و یرونیت سن یسک دیو به در سن مثل المعاقبه و اهل عربنک العرب یعقب بن الغاء و الثاء
 و عاقب مثل جلف و جدت دبد کاری کلامار نه اعقب و معاقبه بو معنا به در و جدت و جدی قبر
 معنا سنه در و اعقاب مجازاته دخی در بر بقال اعقبه بطا عته ای اجازه و اعقاب برکنسته و قفا بدوب
 ولدن خلف قومعه ده در لر و اوقات معینه ده بری ریاردنجه کککه دخی در بر بقال عقبه الطائف یعنی
 اکاجون اوقات معینه سنه کادی و طائف شول خیاله در لر که و سوسه دن و جنون دن حاصل اولور
 و اعقاب ای بلدر بری ریاردنجه طوغه دخی در بر بقال هذا النجم یعقب ذک الیم ای بطلم بعد و اعقب
 مورت اولیه دخی در بر بقال کل اکله عقبه سقما یعنی برطعام بدیهه اکمر ضی مورت اولدی و خلیفه
 اولغه دخی در بر بقال ذهب فلان فاعقبه لبه اذا خلفه و هو مثل عقبه و اعقب چو لکی عربی لاتچو لک
 صلیجنه طعام الیقومعه دخی در بر بقال اعقب مستعیر لقرای رده و یهیم المعقبه و عقبه عینک خله
 بانی قلات طام مدر علی مایر العقاب کسر له و المعاقبه میلک خمی و قافک فقیله عقوب ایملک بقال عاقبه
 بذنبه و غنیت بولمه دخی در بر قال الله تعالی فعاقتهم ای هفتیم و معاقبه منا و بمعنا سنه ده کلور علی مایر
 و معاقبه عقبه کککه دخی در بر بقال عاقبه ای جاء بعقبه و عقاب عقبه ناک جی دخی کلور لمعاقب میلک
 خمی و قافک کسر به عقبه کان کسنه العقب عینک فقی و قافک کسر به بمعنا التعمیب ناک فقی
 و عینک سکونیه و قافک کسر به کککک عقبه ککک معنا سنه و تعقیب عرب دبد کاری اولنک یعنی
 صرار و بقور چقه قرب اولسنه ده در بر بقال عقب المخرج اذا اصفرت ثمرته و حان یسه و عرج یضر
 ذکی دبد کاری دکن و تعقیب برکنسته غر الدوب اول سنه ایچنه نکر لغرایه و ارمق و بیراد ک طلبنه
 ولو بجد و سی ایملک بقال عقب فی الامر اذا رد فی طلبه مجد و انتظار معنا سنه ده کلور ک قوله تعالی
 ولی مدبر اولی یعقب ای لم یطوف ولم یختر و تعقیب غازدن صکره ده ایچون یارنسنه للمیهر و اوتور مغه
 در بر فی الحدیث من عقب فی صلواته یوم فی الصلوات استقام معنا سنه ده کلور بقال صدق فلان بصدقه
 پس فیها تعقیب ای استناد المقتبات میلک خمی و قافک کسر به و تشدید به کجه دمو کونمز ده مؤکل
 اولان ملکر زید الزر بری بر عقبه و کثر سر اولد میهر صیغه بآیت اوزن کدی سنه ک نسله
 و علامه در لر و مقتبات شول دوه لره در لر که بری رنک عقبه حوض اوزر نه طور مش اوله تاکه
 اوکونه اولان دوه صو ایچوب کندو به نوبت ککه دبو نلر انظر ان العقب دخی بری بر عقبه کککه منتظر ادر
 التعمیب ناک فقی و قافک خمی و تشدید به برکنسته کککک ایچون مواخذ ایملک نقول تعقیب لجل
 اذا اخذ بملک کل منه و تعقیب و غیر ده میلک بدوب کبر و صور من ایچون عودت ایملک بقال تعقیب عن
 الخبر اذا شکک فيه و عدت لکسوال عنه فی سنه ناک عاقبتیه غیر بولمه دخی در بر بقال تعقب فلان رايم
 اذا وجد عاقبتیه ای غیر الا تعقب هره ناک کسر به لغت ملدن رایم متای حبس ایملک یعنی قبض ایملک ایچون
 و فی الحدیث المتعقب خامن یعنی فچن یا بعل کندی قبضنه ضایم اولسه و حبس ایملک معنا سنه ده کلور
 بقال اعقبته لجل ای حبسته و برنسنه ناک صو کککه ندامت بولمه دخی در لر نقول فعلت کذا و اوقتیت

وفاك مدله بكتك اولي قال عبي الشبل وحبوه اي اوله القيب عبتك فتي وياك سكونه والهاب
والصبة بالغني اصباعني واحد وروغن مشقثي قولان فعل متعدي ولام كور يعني عاب عيلو اولي
معنا سنه كور يقال عاب المتلع اي حمار ذابيب وعيلو خلق معنا سنه ده كور يقال عبتك القيب عبتك
فتي وعبتك كسر به عيلو اولان سنه الميروب عبتك فتي وياك خيله بعناه على الاصل العابه ميع
فقيهه والهاب كذا لك عبتك فقيهه عيب معنا سنه در قول افقه معا به و معاب عيب واسم مكن
معنا سنه دخی كور موضع عيب معنا سنه زرا تلاق او لان فعلاه كال كليل اي اكراسم مكن مراد او سنه
مكسور العين كور او كرمصدر مراد اوله مفتوح العين كور واكر عيل الفعل يني مفتوح يا جود مكسور
قبيلك اسنم ومصدره جيا جاز اولو زير اي ب المسار والسير والمعاش والمعيش والهاب والمعب
دیرز المعاب عبتك فتي اوله عيلر عيوب كي التيب تانك فتي وعبتك سكوي ويا اولينك كسر به عيه
نسبت فتي وعيلو خلق معنا سنه ده كور قول عبتك اي نسبتك الى العيب وعبتك اذا جعلته ذابيب
لتيب فقبتنه وياك خمي وتشد بد به مثله يقال تعيه اي جعله ذابيب العيبه عبتك فتي وياك
سكونه مثل سنه در كه اكاسباب قور و في الحديث الانصار كرش وصبى اصحابهم جامعهم ومسر مدر
مهاجمي حفظ ايدمر كه سبابي حفظ ايدمر كي وكرش كافك فتي ورا مهمه لك كسر به و سنن
مجمع اوله جانت معنا سنه در القيب عبتك كسري وياك فقيهه عيه لك جعي در مثلي بدر و ويد
الهاب عبتك كسر به والعبات عبتك فقيهه وياك سكونه دخی عيه عبتك جعي در فصل الفين القيب
عبتك كسر به دو در كون صويه كور بهر كون تركا عبتك نقول عبتك الابل تب غسان الباب الثاني وقول
غيت عن اقوم اذا جئت يوملاو تركت يوملاو كون اسنه طو توب تركا اي كنه فب ديكري بكون در
وزانده او لان غب بعضا ريدى هفته در كروماو لاندري بقالز رغبات در دجبا وهر عبتك عاقبتنه
غب دير يقال غبت الامور اي صارت الى او غرها واتر اعجم بخلق معنا سنه ده كور يقال غب العلم
اي افنت واخشا خلق معنا سنه ده كور ومنه قولهم و بد الشعر يغب يعني شعره فني اوله دى اخشا مدين
صباحه وصباحدن اخشا مع تاخير اي كنه الغايه والقول كون لشرى صولجين يقال ابل نبي فلان غايه
وغواب الاغياب همره لك كسر به تركا كور تركا اي كنه عبتك عنهم اذا جئت يوملاو تركت
يوماو يقال اغيبا فلان اي اتانا غياو في الحديث اغياو اي عياده المريض ولو بعوا يغب تركا كون زيات قلوب
بركون تركا به يا غوداي كون تركا بدوب لو حتى كون زيارت قل واغيت الابل در ورو دوى كون اشري
صور مفع واغيت اخي وغبت حجر بر معنا به وفلان لا يغينا عطلوه دير ليعزير كون عطا بدوب بركون
اي كنه ولاما بلكه هر كون عطا بهر التيب تانك فتي وياه اولينك كسر به دفع اي كنه عبتك عنهم
بالدخ يد اذا دعت عنهم وغبير حاجته ابرام اي كنه عبتك يقال غيب فلان في الحاجة اي لم يبلغ فيها
الغيبه شول قيو ندر كه بركون سودى صافه بركون تركا اوله الصبة عبتك خيله طو شجل و بد كرى
فهر كاك ياورى كنه بيشكر قيله سنك ايدى بونك بيجون حديثه واردا لشمدر العيبه عبتك فقيهه
وانك كسر به شول قيو ن سودى در كه صباح و قنتنه صا غلورا خشام او زرينه سودى صا غلور
صباحه و كاشد لهور القيب فقبتنه شول دى در كه صفر وخر و سلكا كى التنه ابرق القيب بعناه
وغبير معناه رمو ضحكاسى در كه حجاج نه قريان جو غزل واور كيرك طاعنر الغري به عبتك فتي
برلك سكونه كنى كندى ولا يندى رود و عبتك و سنام خر بقعه قربادلو و طاعنك اينده بر حقيقه لك ايدمر

غيب

غرب

موضع غروب و اجزا اعتبار آتش در کون هر با رتموب ایندگه یعنی نزل ایندگه صانکه جزایک بری
 کیدر یواعتیان بنادج آتش در القروب چمتندله اراق اولق بقال غرب من الباب الاول ای بعدو بقال غرب
 عنی ای تاعد و بقال غربت الشمس غروبای غایت و غروب کو زاشی اقلجی برل علی مار و غروب کوز
 یا شلر ندخی درل دموع مناسنه و فی بعض النسخ القروب الوهاد المنفضة یعنی انش برل و غروب
 دیشک کسکین لولماسی حدة الاستان مناسنه و دیشک ابدل و لولماسنه درل الغارب انک کسر به
 اورج کله یونک لیری و حبلک علی غاربک دیشکری دیتین دراستدیکک به کیت دیشک علنه
 و یونک اصل بودر که ناقه فنی یاشنده یولار و اراکی اولاسه یولاری غارب او ز برغور ز برغولاری
 کوزدگه اختلاقی نسنه دن خط الماز غارب الماه فقیته و ورتک کسر به یونک موجینک
 اعلالینه درل غارب ابلق ما خودر یعنی دوشک لوموزینه تشبیه اهدوب دیشلر در القروب
 غینک و ورتک فقیله کومش فضا مناسنه بعضیلر ایدی کومشدن اولان جامدر و غرب خیره دخی
 هر و غرب خیره یونک برضی درکنا قدما اولان سفکی در وصف سین مهله نک و عین مهله نک فقیله
 برضی درکنا که انک الماه فقیته یونک توفی یونک و کوزل نک قهری دو کوز و غرب اول برضی الماه منصف
 اولمه دخی درل بقال غارب مثل شام من الباب الرابع و غرب شول صوبه دیر که قریله طوارصو ایچدی کور
 لوانسه قورضط لوب لوانن یچنه و ایچده سی متیر اولور و غرب قراق اغایی سیدار معنا سنه
 و غرب شول لوقه دیر که کم آندوخی معلوم اولیه بقال اصله منم غرب ضلای و لایضای یکن و یحرک
 و اختری یومقله الغرب شول لوقدر که ثلث قدین صکره یولوقینه دیشلر غلط آیتلر القصب
 غینک فنی و صادک سکونیه برشی ظالم القدر نقول غصبت منه و غصبت علیه یعنی و مغصوبه دخی
 غصب درل الاعتصاب هر منک و انک کسر به مدلی القصب المغصوب میم فقیله و غینک سکونیه
 غصب اولان نسنه الغصب فقیته بحم آیتک بقال غصب علیه غصبا من الباب الرابع بعضیلر ایدی
 غصبت لفلان درل فلیان دیری اولسه و غصبت به درل اولی اولسه غصب صادک سکونیه غینک
 فقیته صکره لن السکیت ایدی شد بدله اولان نسنه به درل بقال احمر غصب المغصبة میم
 فقیله و صادک فقیله چناه الاعصاب هر منک کسر به غصبه کتورمک بقال اغصبت انا
 فتنصب التغصب فقیته و صادک غصبه و تشدد به غصبه کلک الغصبان غینک فنی و صادک
 سکونیه غصبتک اولان کسنه الغصبی غینک فقیله و صادک سکونیه و الفک قمر به موئی در بقال رحل
 غضبان و لمرأه غصبی و غصبی دوه سور و سندن یوز عدده دخی الملاق و لونور و یومر فعدر
 یوسکه الف لام داخل اولان الغصبان غصبتک موئی در بناسد لقی اوزن ملائه ده
 و سائر ظارند دخی حال بوبله در الغصابی غینک فقیله جمع بقال قوم غصبی و بقال
 قوم غصابی و فی النسخ المحضة من الاصل قوم غصابی بضم الفین مثل سکرى و سکرى
 و فیه نظر فانم فی الاول فی لریعة الفاط فقط کسالی و سکرى و محالی و غیری علی ماصرح به
 فی الشافیه الا ان بقال فی السکرى و جوه الفغم و الضم و التثیل منی علی الفغم و لقیط الوقع
 فی النسخ من الناحین الغصبة غینک و صادک غصبه و بانک تشدد به سر بح الغصب اولان
 کسنه بقال رحل غصبة ای غصب سر بح الفاضة میم خبر و صادک فقیله کوزدک آیتک

غصب

غصب

الترب ولاغتراب معنا هلاوترب اهل تربندن عیری تروج ایتمکه دخی درل الغرب غینک فقی ورائک
کسر به ولاغتراب ایدودوشن کسبه الغرب غینک ورائک فقی له غرب معنا سنه درالرباه غرب یک
جی وغبایرتندن لراع اولان کسبه له دخی درل الاغتراب هیزه نلک ورائک کسر به بقال اغتراب غلانی
اذا تروج الی غیراخره وفی الحدیث اغتریوا ولاغترابوا یعنی لراع اولان کسبه لردن تروج ابدلکه که قره بدن
تروج اولانک ضعیف اعجاب ابدرا کرچه اصلی کی طبعی خوب اولور واضواضاد معجه ابله ولبضعیف
حاصل خلق معنا سنه المغرب میلک خبی ورائک کسری و تشدد ببله شول نسبه درکه جاب مغرب به حرکت
ابله وبقال هل جاء کمغرب به خبر یعنی شول خبر که اخر ولایتدن کلور وبقال شتا و مغرب و مغرب راک
کسری و فقیله یعنی اراقرور و شتا و غینک فقی و هیزه نلک سکونیه بر نسبه نلک غایتی الترف به شردن
سورمک فقی بلد معنا سنه غرب غینک خبی ورائک فقی و تشدد ببله بر طاعنک ادی در شام شتر بقند
اوتنه نی کلک ولایتنه الاغتراب هیزه نلک کسر به بر غرب ب نسبه کنورمک بقال اغرب از جل اذاجاه یعنی
غرب بسورقه بی طولدر منه دخی درل نقول اغربت السقاء اذا ملأته وغب یساولعه دخی درل بقال
اغرب ال جبل افاضل مغربا وورکسبه نلک و جی زیاده دخی درل بقال اغرب ال جل علی امام یسم
فاعله ای استندوجه الاستغراب بر نسبه غرابت اوزن اولقی بقال استغربی الضمک ای امتحنت ضمک
وکنز المغرب میلک خبی ورائک فقی ابله ای اولان نسبه ایضی معنا سنه وهر حیوانه که در یکی دی بیضی
کوزیک قباغی ای ابله مغرب درل نقول اغرب الفرس علی امام یسم فاعله اذفاشت غربه حتی اذ العینین
فتبیس الاستغراب یعنی نحن الکل انفسه اولان ای بابلوب یکی دی بیاض دخی بغلوسه بوبله درل کریمو بجای
کوز زیاده کوزک اولدغندن کر یک دیپلری غلوسه مغرب درل صاحب بحر احک مغرب نفسیه نه خطی
ولود نظر اولنه کسب به دیشدر مغرب یعنی الراه سید و سیدی لب و کرانه زهر چیز الغرب غینک خبیله
قرقه که طیور قهقندن درالربان غینک کسری ورائک سکونیه غرابلک جی الاغربه هیزه نلک فقی
ورائک کسر به جمع قلی و غراب الفاس بالته نلک کسکی ورائک و دوه نلک غراب اوجه سنه اولان کسکی
درل بدر که اول قوی و یقیند یوقر و صانع اوجه ابله صول اوجه نلک بولشدخی بر درو نلک دخی جی غرابان
کلور و جل الغرب بر نوم صا غیدو که دومنلشه سنه بقارلر یا وری ایجه سوندیو الغرب ب غینک کسری
ورائک سکونی ورائک کسری و مد ببله زیاده قرمه علی تا کیده استعمالا و نورو بقال هذا اسود غر بای
شدید السواد و بچنکه غراب بسود دینک سودی غرابیدن بدل قبلور سن زرا الوانک تا کیدی تقدیم
اولان الغرب غینک فقی ورائک سکونیه و المغرب میلک فقی ورائک کسر به یعنی واحد و غرب دیو کوز
یاشی حقیق زره دخی درل جی غراب کلور و هر کوز ایچون غرابان ولور درری کوزیکل نه وری کوز
قور غنده اسمی ایتدی غرب بر مر صدو که کوز یا شتک علی الدوام اتمسان اعجاب ابدرا بقال بعینه غرب
ودیشک کسکین اولماسی و ابدرا اولماسی و غرب یوقر غه به ده درل دلوظم معنا سنه و قلیک
کسکینه دخی غرب درل و هر نسبه نلک کسکینه غرب درل بقال فی لسانه غرب ای حده و فرسک غری
اولبور و جه سنه اولان خلق در نقول کسکفت من غربه و فرس غرابی کثیرا لری یعنی زیاده وری
و غرب شول طهر درل که کوز یاشی لغدی زده اولور دنا سوری دنا صوابندن خالی و لایز مغربان الشمس
دوبکاری بر نصف درکه مکبر نه مختلف و مشددر که مغربک نصفی یدر کوباکه مغربانه نصفی قشلا در
بقال لقیته مغربان الشمس جی مغربا یا ناکلور و مغارق ال اس دبد کاری کی کوباکه موضع غری و یا جزا

اولی که صید مصدر در بعرا صید دن ما غودر و مصدر ده قلب اولند غی اصله دلات اینسون
 ایچو ندر و اگر چه غیب جمع و صیده مصدر در و لکن جائز در که غیبه دخی مصدر نبت اولنه و صید
 شول دومه دیرز که یاشن صاغنه و صولنه نحر یک ابد میمل غی و یوسیدن اسید ملکه دخی اطلاق
 اولنور کبر نندل و ترو صاعه و صوله التفات ایند کچون التییب علی وزن التکریم غائب خلق بقال
 عیننه لانا الغیابه ففتنه در نسنه نک دخی قمر معنا سنه بقال غیابه لب و غیابه الوادی لقره هوا و جب
 جبک غمی و یانک تشد بدله قیوم معنا سنه در نقول و قننا فی غیبه و غیبه ای هبطه من الارض یعنی
 ایقن و وقع اولند که هبطه ها نک فقی و یا نک سکو نیله ایقن یوم در اول الغیاب ففتنه نک نک
 قمر معنا سنه در ومنه قولم غیبه غیابه ای دخی فی قبر المعنایب تانک فقی و یا نک خیمه غایب اولن
 بنو فلان یشهدون حیاته و یتغایبون احیانا المعایبه بمعنای غیبه و یا نک فقیله بری نندن غایب اولن
 وری برنک غیبه سوز مسو بلک فقی خلاف اخطایه الا غایبه همره نک کسر بله عور نک
 زوجی غایب اولن بقال اغابت المرأة اذا غلب عنها زوجها المعیبه بمعنای و فینک کسر بله
 زوجی غایب اولان عورت و الشهد بلا هاء زوجی حاضر اولان عورت الا غتیب همره نک و تانک
 کسر بله غیبت اینک بقال اغتایب با الفیبه غینک کسر بله اسم در اغتایب بدن و عیت برستور
 کسینه نک اردنجه بعض کلات اینک درانی اغتایب غنک اوله بومقوله کلات اینک کچک اولور سهضیت
 اولور و اگر بلان اولور سهضیت اولور و غایبه بولک که انده جانور یا تور ساز اولن یمنه بقال لیث غایبه
 الغیب عامه نک جمعی بوی در وای دکلور و غایب بر موضع اسمی در مجازده التییب ففتنه و یا نک
 غمی و تشد بدله غایب اولن بقال تیب غمی و کاه اولور که ضرورت شعر ایچون تفتنی دخی دیر فصل
 القاف الغائب فافک فقی و همره نک سکونیه طعام نک بقال فافک بت الطعام من الباب الثالث ای الکاتبه
 و صوفیه اولان صوفی جمله ای نمکه دخی دیر بقال فافک الماء ای شرب کل مایق الا ان الغایب
 فافک و همره نک فقیله صوفی جوق اینک بقال فافک الی جل من البلب الرابع اذا السكر من شرب الماء
 مثل صبب که صاب دخی صوفی جوق اینک دیر علی ملر الغایب علی وزن مفعول صفة منه
 بقال هو مقاب القیوب ففتنه ان قور یق و دخی قور یقه و غمر ما قور یقه و یا دخی قور یقه
 دخی دیر بقال قیوب الخیم بقیو یا من الباب الثاني اذا هبت تد و نه یعنی یا سکنی و کسینه
 و کذ لک بقال قیوب الجلد و القرو المرح لافینس و ذهب ما و موجد القیوب فافک و یا اوله نک
 فقیله بیل ایله اولن بار یک میان معنا سنه الاق ففتنه و اورتالی اینجه اولان حیوان و سکر
 انسان بقال امرأة قباد ای بنه القیوب یعنی اورتالی اینجه یا و یک میان معنا سنه علی ما مر القیوب
 فافک فقیله افک جمعی بقال الخیل القیوب فافک فکیلو بر لقلین انلر معنا سنه القیبه فافک
 فقی و یا اولنک سکونیه دیشلری بری برنه او رقتن حاصل اولان اواز بقال القیوب الاسد بقی
 من الباب الثاني اذا سمع قیبه انیا و قیبه لک فافتن اینشیدن اواز دخی دیر و قیبه مصدر
 دخی ککولور و لسان جافری معنای سنه بقال قیوب الاسد اذا هدر القیوب فافک فقی و یا نک کسر بله
 قاری اواز و بریجات القیوب فافک فقی و یا نک سکونیه یاده جافری در و جل هدر معنا سنه
 القیوب فافک فقی و یا نک سکونیه قارون بطن معنا سنه القیبه یا نک تشد بدله قیوم معنا سنه در
 بقال ما اسابنا العام فطر قوما اسابنا غلبه یعنی واحد قال ابو زبده لاینا العام فافک ای قیور و عد

قاب

قیب

مرامه متناهنه بقال غاضبه اى رافه وقوله تعالى وذالتون اذ ذهب مغاضبا اى مراغا لقومه فغضب
 غنك فمى وضادك خيله دورك يوزلو بقال امرأه غضوب اى صوس الغلب وقلبه غنك
 ولأمك فضيله والغلب لأمك سكونيه غالب اولق بقال غلبه غلبا وغلبه وغلبا من البلب لثاني
 ايضا قال الله تعالى وهم من بعد عليم وهو من المصادر المفتوح العين مثل الطلب فز ايتى
 عندك كذا بتكريره غلب اصلته غلبه اوله وبأ خيره لسا فتله دوعش اوله المغالبه ميك نبي
 ولأمك فضيله غلبه ايد غنك بقال غلبه مغالبه وغلا بغلاب غنك فمى وبذلك كسرى لوزنه
 بناسله مثل فقام برمو ريك اسيندر لطلب نانك فمى ولأمك تشد بده قهر بده حكومت ايك
 بقال غلب على بلد كذا اى استولى عليه قهرا التغلب نانك فمى وغنك سكونيه غالب قلب
 بقال غلبته لى عليه تغلبا الغلاب غنك فمى ولأمك تشد بده ككفر الغلبه لان الغلب ميك
 نبي ولأمك فمى وتشد بده مرارا مغلوبا ولان مغلب مغرا من مغول كسسه در كحه فله
 اقراسد بلو كسسه حكم اولش اوكسز يا كسكه اراقى اووز بنه غالب قنش اولوز پس لفظ
 مغلب اضداد دقن اولوز وصاحب صراح مغلب نام مختصرى ديشغو خطا ايتىد زيا مغلب
 خورى تفسرى اوزنه اسم جنس اولوز علم اولماز بقله نانك فمى ولأمك كسرى بده قيله
 بايانى اميد كره لول تغلب بن وائل در وهر برك موث اعتبار ايدوب تغلب بنت وائل ديدوب قيله
 اولق تا ولى ايدو نه كم يممت مردىر قيله تا ولبله وتغلب قيله من سابقا غلبا ليه نسيه
 اولشيدى التلى بقله منسوب كسسه لاي مكسور لكن نسبتله مفتوح ايدور تولى كسرى بنند
 خذر ايدوب ناي نسبتله مقارنله وكاه اولوزو كسكه تغلبى دقن دوزر لأمك كسره لاسد غيرى
 خرفين غير مكسوزين اولشوبى لجلدن غروبك خلاصه كه انوك نسبتله ميك كسرى جائز
 اولاشيدر الاغلب همرنك ولأمك فضيله غلبه سى امكان اولان كسسه اتقول رجل اغلب افا كى بن
 الغلب غلبت الز قبه والاغلب الجملى احدا لجاز الغلباء غنك فضيله والفك مدله سر كسش ومنرد
 اولان نسنه بقال هضبه غلبا بى سرب لما عرة غلبا بى قوى دولت وحديقه غلبا بوقله تعالى وحدائق
 غلبا بى كوچ باغكه كنجارى ريزه اولشش اوله الغلب غنك نبي ولأمك سكونيه جم بقال حدائق
 غلب الاغلب همرنك كسرى وغنك سكونيه باغجهك ايمبارى وبنادى كاني بولوب برونه
 صار مشق بقال اغلوب المشب اذ بلغ والتف الغلبه غنك نبي ولأمك فمى وبانك تشد بده غلبه
 ايك مصفت دقن استعمال البتوز بقال رجل غلبه اى غلب سربا الغيبه غنك فمى وبانك سكونى
 وهلك فمى ايله غلبت الغياب غنك فمى وهلك كسره بده غيبهك جى بقال فرس ادم غيب ادا
 استمسوده الغيب لغفتين غفلت بقال غيب من الباب الرابع وفى لغفت سئل عطاء عن رجل اسام
 صيد اغيا قال عليه الهز ابو صيد ايتى بونك معننى برعم لجرى حاله بضمض را بنسه غفلتله
 ديكبر الغيب بفتح والغيبه كذلك بافتح والغيب والغيب بفتح العين فى الاول وضعا فى الثاني
 والغيب بفتح الميم وكسر العين غاب اولق تقول غلب عنه غيبا وغيبه وغيبا وغيبا وغيبا
 وكون طو لوق معناه سنده ده استعمال اولوز بقال غاب الشمس اى غربت وغيب دوز رده دقن در لرض
 ملسته معنا سنده الغيب غنك نبي وبانك فمى وتشد بده لول الغياب غنك نبي وبانك تشد بده لول الغياب
 فغنهنه غايك جى وبالفه قلب اولنادى يا مفر ك اولوب ما قبل مفتوح ايك را عيبه نسيه

غلب

غيب

غيب

غيب

قافک فتی و جانک سکوی و طنانک فضیل و جالند بر کسندک لک لیسند و اقرب قافک خمی و ورنک سکونیه
 بقین اولق بقال قرب الشی قرب قریامن الباب الخلس اذ اذنا و قوله تعالى ان رحمة الله قرب من الحسنین
 ولم یقل قریة لانه لاد بالرحمة الاحسان لان لا یكون تأیید حقیقاً بازان کثیر مفعیه تأمل فان ذلك الجوان
 فی الاستناد الى القاهر دون التخییر و قال الفراء اذ اکل القرب فی معنی المسافة بذکر و یوث وذا کل یکن
 التنبیج و ثقیلاً باختلاف بینهم نقول هذه المرأة قرب فی ای ذلت قریابی و قرب بمعنی ضد دخی اطلاق و لنور
 و قرب ورنک خمیل و قرب ورنک سکونیه و سر کبی شاکله دن مراق طنه وار بجهد و شاکله من مجیه
 ابله بکر در خاصه معنسانه و مراق میک فتی و قافک تشدید به تفونک یومشور یر و در و قرب رحمة
 اولان قریته دیر لعلی مامر القربان قافک کسری و ورنک سکونیه کسکد لک بقین اولق بقال قربته
 قرب بر یا من الباب الی ای دنوت منه القریة قافک کسری به صوی کلک صوبه سنک یتکنه و کیه لک
 صاف و یلوا یکن بقال قربتا قربتا یمنثل کتبت کتابه اذ اسرت الی الماء و یکن و ینته لیله القرب یتکنه
 اسم من معنی یتدی و یر لیس و لای یتدم القرب و یدم یتدی کیه بور یکندر صباح صوبایر مکیون
 و اکسوال ابوب الملق و یدم یتدی کیه بور یکندر کون آشری صوبایر یمن و یکن بقال قرب بمعباس
 ای لافور قریه و ذلک ان القوم یمنون الابل و هم فی ذلک یسیرون محولاً فاذا بقیت بینهم و بین الماشیة
 جلاوا عنهم فتنک الیل لیله القرب یعنی قرب جملها یتکندر یمن دوی و اوتار وری صوبایر لکری بقین
 و لکس و شوبه کس لیسند بر کیه قافک لاقرب هر منک کسری و قافک سکونیه قریه کسری صوب
 قرب اولق و کیه لک مسافة قاله بقال قرب القوم اذ اکتل ابلهم قوارب القار یون ورنک کسری کیه
 دوری صوبی قرب اولان کسسر و لا یقال مقر یون قال ابو عبیده هذا الحرف شاذ القار یون ورنک کسری
 کسور ک کی سفینه صغیر معنسانه که کسسر بعض صوبایر یمنون قریته قابل اولسون دیو
 خفیف ایدر لک بعضل یتدی قارب شول کسند در کیه کیه ابله صوبطنه جقه کوند زن صوبطنه
 جقه قارب دیزل قارب قافک فتی ورنک کسری به قنیه قنیه قومن بقال قرب بالشیف اذ جصلته
 فی القارب و قرب قافک قنیه دیر لکته من قرب کلو و القربان قافک خمیل و ورنک سکونیه شول نسند
 در که انوکله حق تعالی یتقرب حاصل اولو رتقول منه قریته تعالی قرباناً و قربان یاد شلک مقری اولان
 کسند یر دخی دیر القربان جمی در جلسای ملک ضناسنه بقال قلاب من قربان الامیر و من
 بعدانه بور تمیز من فهم اولان بودر کسسر قربان قریک جمی دخی اوله بعدان بعدک جمی لولد وخی
 کسری نه باب الدالده بیک نفسیه نصر عو تشدد القرب فتنه ورنک خمی و تشدد به
 خدای تعالی بر شیشه قرب طلب ابلک بقال تقرب الی الله بشی ای طلب به القریه عنده القرب علی
 و التکریم بر شیشه فی بقین قافک بقال قربته تقریباً ای تهنی و تقریباً بک بر جنس کسرسنه دیر لک
 ابلک لای خمد و لکس و مایره قریه که معناه اولان کسرسنه نک مادوی در و معنات اولان کسرسنه به
 خضر دیر لک خمد مملو سکون خمد معینه ابله و ورنک ابلک دور و لوقر بی و اردری علی وری ادنی در
 الاقرب اهل هومنک کسری و قافک سکوی و ورنک کسری به بقین بقال اقرب الوعدای تقارب
 القاریه میک خمی و ورنک فضیل بقتل ابلک و بقین لک کسرسنه و یمن بکر مایه قافک اولق
 بقال قریته فی السبع مقاربه المقارب میک خمی و ورنک کسری به ابله ابله یتلونک یتندد متوسط
 الخلال اولان و لا تغل مقارب بفتح الراء کسری و یو یخلین لوجوز اولان نسند یر دخی المقارب

معنا سنه ده کاور قال الامعی ماسعنا العام قابه ای صوت رد کو یا که امعی قابه قیب دن مشق
اعتبار اینشدر این السکت ایندی بور و اینی امجدین غیری کسنه اینامشدر الق با فک فقیه
شول انقدر که بکره ناک ورتاسنه در اوزر نه انجین دیشلر قوشدر و قب باش معنا سنه ده کاور
بقال علیک بالق الا کیری بالزاس الا کسر وق کو کک بقاسنه دیکیلن یان له دخی در بر و بعضیلر
ایندی قی قطع معنا سنه ده کاور بقال قبه اذا قطعه الق با فک کسر به شول یو جه ککر کسر
لوقه جلیندن ایی سکر ناک این رنه اولور که دم اوتور دقه انوک لوزر نه اوتور نغول الزق
قک یا لایض و یرقومدن بیلر اولوب اسکی اولان کسنه ی دخی قی در ل بقال هو قب لغوم ای شیخ
القبه قافک کک ناک کس به قیونک ققت اولان اشکبه سی که اکالسان خا رسه هر اوتو در
و که اولور که تخفیف اولور القبه قافک خیمه نادن مدور اولان سفندو القیاب قافک کسر به
والقب قافک خبی و یانک فضیله قبه ناک جعیدر القیاب میک خبی و قفک خبی و یانک خبی و تشد بد به
قبه لو اولان او بقال بت مقب ادا جعل فوقه قبه و عفه قسمنه دخی مقبیه در لانه دخی قبه هئی
اولدو غیون القیاب قافک لایینک خبی و قافک تانیه ناک کسر به کجک بک عقبنه اولان بل
نغول لاسک العام ولا مایل ولا قیاب و مذهب الاسامه القیاب چهارم سال دبدو ککی جوهری
نقلنه عافیدر الا قیاب کیمک بقال القیاب فلان بد فلان بشد بد الباء اذا قطعها وهو افتعل جاز قیاب
برنوم یو جک در کس چکر که شگلنده در قنادی یو قدر واکدوه جک در بر و بعضیلر ایندی شول
یو جکدر کک ایلتری چو قدر ره یا شور لسان فرسه حرکتش معنا سنه ده هو الاصح و قیاب
فلان وزنی اوزر نه در بر عارب طاشقه سی ای غیر منصرف استعمال ایلدر واکسر فعال وزنی
اوزر اولیدی منصرف اولور دی بقول را بت قطعیا من حر قیاب یعنی بن بر سوری کور دم جار
قیاب دبد کاری یو جکدر دن القیاب فغتنده ککو چو ک دومه پالانی در که اور کچ مقدار بدو القیاب
قافک کسر به قیودن صو چکر دومه ناک الات و اسبابی کر که بکره ای اولسون کر که ایلری اولسون کر که
سازاتی اولسون و قیاب بغارسن معنا سنه ده کاور الا قیاب هر منک فضیله قیاب کچی در و قیاب موثدر
بعضیلر ایندی افتابک مفردی قیبه در الهامو بعضیلر ایندی قیاب قارنه اولان یا غل یا غرسه در بر
حوالیله معنا سنه ده یا غل لولین یا غرسه افساب در سولیا دیزر القیبه قافک خبی و یانک خبی و یانک
سکونیه قیبه ناک نصیر بدو قیبه لفظی ایلدر حال دن بعضی کسنه سمیه اوتشدر القیاب قفک خبی و یانک
فضیله قیبه به منسوب اولان نه کچین در بر جهینه به منسوب اولدو مو جهینه بقیبه ناک لیسدر الا قیاب
هر منک کسری و قافک سکونی و نه اولینک کسر به دومه اوزر بنه پالان لور مق نغول اقلنت البیر
اقتنابا از لعد دت علیه القیاب و قیاب فغتنده ده پالانه در لانه کمر و را یدی القیبه قافک فضیله
و یانک خیمه شول دومه در کسکه اوزر بنه پالانی اور ویش اوله تادلخل اولدو غنیات بودر که پالانی
اولان حوه ناک ذاتی مراد اولشدر نکتر فعل مراد کدور حالا که صیغه فعل وضعی نکتر ایچوندر نته
حلوه حومو کو وجه حال بو به در القیاب قافک خیمه ناک و دومه ناک او کسر کنه در سمال الحیل معنا سنه
و کاه اولور که دم او کسر کنه دخی اطلاق ایلنور بقال قیاب قیاب من الیاب اوله الصیبه قفک فضیله و خانک
سکونیه یو امر عورت کله مولد در القیبه قافک خبی و خانک سکونی و طانک فضیله یو لور مق بقال
خیمه ای سر عور کسنه اوزر نه قیاب صیغ مق بقال خیمه السخیای علامه یعنی اوزر بنه عوالدی خیمه

قب

قب

قب

قشب

قشب

دروز که از دماغه القشب تا فک فقی و منجک کسر به طول و متعدد معناسند در بعضی ارجازان
 معناسند ده کاور بدی بقال مررت بالنهر وله قشب ای جریه و تقول قشب قشب من الباب
 الثاني القشب تا فک فقی و منجک سکونیه فترد منق و در معناسند ده کاور الاقشب هره نک
 فقی و تا فک سکونیه قشب جی و قشب زهر ایچو رسکه ده دروز بقال قشبه قشبا من الباب الثاني
 و طعانه زهر فاقند دخی دروز بقال قشب طعانه ای سمو بر طعانه کعه ده دروز بقال قشبه اذ اذ کمره
 بسوه و بولشدر من معناسند ده کاور بقال قشبه بقیع ای لطنه بر یعنی قشبه ای ملوث قلدی
 و کسب اینک معناسند ده کاور بقال قشب الزجل و قشب اذا اکتسب حما اود ما القشب
 تا فک فقی و منجک کسر به طعانه زهر فتن کسبه بقال نسر قشب اداصلط لقی لم یله سم فاذ کله قتل
 فیو غدرش یعنی کرکسک بلکن الم ایچو زهر بد دروز و قشب جدید معناسند ده کاور بقال سیف
 قشب ای حدیث عهد باطلا یعنی بی اچلمش قنج قشب خشخ دروز تا فک کسری و منجک سکونیه فی
 منفعت مقامه بقال رجل قشب خشخ ای لاخیه فی الاقشب هره نک و تا فک کسر بد یعنی القشب یعنی
 اکتساب معناسند علی من لقا القشب تا فک فقی و تا فک سکونیه اذ اینک بقال قشبی ریح ای اذانی
 کا قتل جی ریح مع قشب الحسب میک خبی و منجک فقی و تشدد به حسی فارسی اولان کسبه القشب
 قفلک و صادک فقیه فاش و هر مدور کک که ایچو بوش اولما کا قشب دروز و هر مد و رسنه که کشدن
 دوز در اکادخی قشب دروز و قشب بیکار دن صوافدی برزه دروز بعضی ایددی قشب البطاء
 شول صول در کعه دروز دن قیو ره آثار و قشب نفس مجرلی اولان طبر (مه دروز که لک)
 عروق اثره دروز و قشب اینجه کنی زینه دروز و قشب اوزون جوهره دروز که فاش کنی
 اوله فی الحدیث بشر خدیجه بیت فی الخن من قشب القشبه قفلک فقی و صادک سکونیه و العک
 مد به مثله القشبه قشبنه قشبتک مفردی و قشبه لاف دروز برون ککه و قشبه القربه دروز
 وسط هر به و قشبه السواد دروز شعره و قشب ککه برون کی در و کومشدن دوز بانی
 مدور رسنه در و خدتنه قشبه دروز القشب تا فک خیده و صادک سکونیه بفرس که قارن اولور
 معا معناسند میک کسری و منجک فقیه بقال هو عیز قشبه یعنی بفرس چکر الاقصاب هر صول
 فقی و صادک سکونیه قشبتک فقی بوسیدن ساز التینه طاقد قاری سکر شولمه اقصاب دروز
 القشب میک خبی و صادک فقی و تشدد به به قورجن حاج بقال شعره قشب ای جمد التقمیت
 علی وزن التکریم اکتک بولینه بشلی بقال قشب الزوم قشبه و ذلك بعد التفریح یعنی فانه
 و غاه صبه اهل اکتک دا بخی بار لطنه باشقد و القصاب تا فک فقیه شول اکسبه دن این
 صا چلدن ککه فی قورجن اولما چورن دروز وانی لو و مرز تا ککه طرافه قلیل وله القشبه تا فک
 فقی و صادک کسر به قشبتک مفردی القشبه میک خبی و صادک فقی و تشدد به به بولش صاحب
 القشبه تا فک فقی و اصادک تشدد به ایله لمر که له معناسند و دود ککه دخی استعمال اولور
 القصاب تا فک فقیه قشبه بقال جی القصاب تا فک فقی و صادک تشدد به به دود که چالی کسبه
 نای زن معناسند و ات صتن کسکه دخی دروز القصاب کد لک دودک چالی کسبه و صودق
 امتناع ابدن دومه دخی قشب دروز بقال بعیر تا قشب و اقه قشبه القشبه تا فک کسر به
 دودک چالی صنفی القشب کسکک طعنه معناسند بقال قشب القصاب الشاة قشبا من الباب

الباب الثاني اذا قطعها عضوا عضوا وتعيب ايتك معنا سنه ده كلور يقال قصبه اذا عاء وصورن منع
 ايتك معنا سنه ده كلور يقال قصبته البعير وغيره اذا قطعت عليه سر بر قبل ان يروى يعني صوب
 قلزودن اول صودن قطع او قصبه به به دير و صودن امتناع ايتك معنا سنه ده كلور يقال قصب
 البعير سر به اذا امتنع منه قبل ان يروى الاقصاب همزه نك كسر بهلوقا فك سكونيه ركسنة نك
 دوه سي صودن امتناع ايتك يقال قصب الرجل اذا فعلت اليه ذلك فوق المثل رعى وقصب و يوشل
 جيرانك يرمز لمن اعلام ايمن استعمال اهدر زرادوه او طويلا بجه صوب رايغ اولما زالقصب
 قافك فتي وضاد ك سكونيه كسك يقال قصبه من الباب الثاني اذا قطعته وقصب يوجبه بدني دير
 وقصب قصبه يعني اغاج بد اغيله لورمغه ده دير يقال قصبه بالقصب من الباب الثاني اي ضر بر
 الاقصاب همزه نك كسري و قافك سكونيه كك كسك معنا سنه ده يقال قصبه اي قطعه
 من الش وقصبه كلامه كلامى بد به سو بلدك در يقال هذا شعر مقتضب و كتاب مقتضب يعني
 بد به در نيلش شعر در و بد به در نيلش كتاب در واقصاب بلش بلين زقه يه نيك يقال اقصب
 النافه اي زكبتا قبل ان ترض و رياض رانك كسر بهلوقا بجه به طور ياش بلكر و الاقصب
 همزه نك و قافك كسر بهل كسليك انقطاع معنا سنه ده يقال لتقصب الش اي تقطع و يقال تقصب
 التوكب من مكانه اي صلو منقطعا القصبه قافك فتي وضاد ك سكونيه كك لك يو نجه معنا سنه
 القصبه ميك فتي و قفك سكوني وضاد ك فتيه شول مكندر ككه انه يو نجه بتر القاصب والقصب
 قافك فتي وضاد ك كسر بهل ياده كسي قايغ و اغاج بد اغنه دني قصب دير لغص معنا سنه
 وراش بلين ناقبه دني دير يقال قصبته النافه اذا زكبتا قبل ان ترض يعني باش بلين اول نيله
 بو به دير وقصبه الحار حرك ذكر دير و حار دني غير دني اصغت اول نور القواصب غابت كسي
 قايغر قاضيك جعي در القصبه قافك فتي وضاد ك تشد بد بهل ياد فصل خصومته قادر
 كسسته القصبان قافك خيله بد اقلر قصبك جعي در القصب تانك فتي و قافك سكونيه
 اغاجك بد اغن كسك تقول قصبته قصبه اذا قطعت اغصاء ايام ال ربع القصبه قافك
 خيله وضاد ك تخفيفه اغاج كسلور و ككن المرافعه دوكان يان ل القصب ميك فتي وضاد ك
 فتيه شول كسسه دركه اكا وراش كليف ايه سن اني اولما يو بلش درن اول القصب جرخ اغايكه
 درمن انك اوزونه دون قافك خي و خيله و كسر بهل لغت در و قفك قافك خيله شول بلد دركه
 جد بهل فرما ن بشته اولور و فلك انك اوزر بته دوز و قفك يرقومك اولوسه دير ككه انك
 لوروي انك اوزر بته دو و لدر يقال صاحب الجيش قلب رعي الحرب يعني سردار عسكر د كسر من
 قفكي دركه لور و سكر انك اوزر بته دو و لدر القصبه قافك خي و طانك سكونيه شول اوقتر في دركه
 انوك ككه نشان لاور و صاحب قفبه ستون ككشتن بروي نهند ديشدر غلط انشدر قفبه
 كك ذلك قافك خي و طانك سكونيه ركسنة نك اسي دركه اوغلته هرم من قفبه دير قافله
 طانك كسر بهل راسدر ككه عموه دلات لدر يقال جاء القوم قافله اي جيا القصبه قافك
 فتي و طانك كسر يمد بهل دوه نك و قيون رعي بته تانلي سودي القصب قافك فتي و طانك سكونيه
 و الاقصاب همزه نك كسر بهل سر اي قار سدر من يقال قصب الشرا من الباب الثاني و اقصبه اي ربه و قفك
 چوانك قلين روي ربه نكه چورمكه ده دير اكر اكي جانبين اولور سه قفك و اكر ربه تين اولور سه سلق

قصب

قصب

لطفی مؤث در غیر متمم قدر القوت تا فک نمی و اولی فضیله قوبانک جمی در واک اولوز که قوبانک
 و این سانی قو از و اولوز و نیمه سکتی ثقیل کور وین و واک سانی قلند قله مذکر اولوب منصرف اولوز
 و یونیه بلخری قرطاسه الحاق یچون کشند و همزه یادن منقلب در و این سکتی ایندی کلام هم به فعل
 و زنی لوز که مشهور مقالفاسا کنه لکین اولوب الف معجده ابله اوله لکی کله دن غیری کلمه مشهور بی خشاء
 در و خشاء غایت نمی و خندک تشدد به قوین اردنده اولان یومر یجه کسکدر وری دخی قو یاجدر
 این سکتی ایندی بونلرک ابلکسنده دخی اصل عینک محروکی در که خشاده اصل خشاشدر و قو یاجده
 اصل قو یاجدر صاحب اصل جوهری ایندی نیم قلمه مراد دخی عینک خیمه و زانک تشدد به به خشاء
 کی در که بود دخی اصلنه مرزا ابدی عینک فضیله و مرالشره دینر و عد ریس اول کسنده که قو ی
 دبدی و اولک خرتیله تصغیر نده قو یاجده دبدی و اول کسنده که قو یاجده دبدی و اول کسنده که قو ی
 دبدی القاب و القیب تا فک فقی و کسیر به یا ی خله سی که یا ی ک فضیه سبله تو خجک
 لکری سنی ملین در هر یا ی ک لکی تا یی و از در قو یاجده تا قوس و قیب قوس و قو ی قوس و قید
 قوس ای قدر قوس و یغشیل ایندی یاری تمایز ک فک قوسین لوانی بیور دخی قو یاجده مراد
 قو ی قوس در قلب اولشدر القویه تا فک نمی و اولک فضیله علی و زین الهمزه مقیم معنا سنه و منه
 قو یله هونلی قویه ای ثابت الدار مقیم و یو کلام شول کسنده جفته دینر که اصل منر لکین
 زائل اولیه القیب تا فک فقی و هانک سکونیه شولاق نسنده در که قو یاجده قو یاجده دینر که اصل منر لکین
 القویه و القیه تا فک فقی و هانک سکونیه دخی مونشی و قیه و اولی طایفه دخی دیر
 القیه تا فک خیمه و هانک سکونیه یوز اولان زک یغشیل ایندی الا قیه یوز اولان در که
 انده حرث اوله غیرت ابله الا قیه ان فیله جاموسه الحاق اولشور و قیل الکاف انکابه کافک
 فقی و همزه نک سکونیه و انکابه الفک مذ به حال یلوا و لوق و محزون و منکر اولوق بقال کتب
 الرجل بکتاب کابه کابه مثل رافه و رافه انکب کافک فقی و همزه نک کسر به محزون اولان
 کسنده الکبیه و انکابه کافک فقی و همزه نک سکونی و الف معجده ابله کسبک مونشی الا کتاب همزه نک
 کسری و کافک سکونیه محزون اولوق بقال کتاب الرجل ای کتب المكتب مملک نمی و کافک
 سکونی و همزه نک کسر به قو یاجده قو یاجده اولان نسنه بقال و ماد مکتب الون اذ ضرب الی السواد کاهکون
 وجه اکتب بخی محزون اولان کسنده نک یوزی قو یاجده قو یاجده سائر قو یاجده اولان نسنه ییده
 کتب دیر الکتب کافک فضیله یوز اولان یوزی بقال کبه الله لوجه ای صرعه الا کتاب همزه نک کسری
 و کافک سکونیه یوز اولان و زید و شمل بقال کبه لوجه فاک علی وجهه و یوز اولان در که قو یاجده
 غیر یوز بقال کبه الله عدو المسلمین و لا یقال کب و لکن توجه ابله که دخی دیر بقال کفان علی الامر
 بقال الکتب کافینک فقی و با و اولیک سکونیه یوزی و یوزی بقال کبیه ای که و منه و یوزی بقال کفکوا
 فیه الا کتاب همزه نک کسری و نونک سکونیه یوز اولان و زید و شمل و متوجه اولی الکتبک مملک نمی و نونک
 فقی و کافک کسر به قو یاجده یوزین کسنده بقال جاه متکبکی ثیامی منر لکین فضیله و نونک نمی
 و تشدد به یوز اولان و شمل بقال کتبک الایلی اذ صرعت من داه و اهرال بیی دوه مر خندن یاز قله دن و شمه
 یوز اولان کافک کافک خیمه یوز اولان کسری و یوز اولان کسری و یوز اولان کسری و یوز اولان کسری
 فک کافک کسری و نونک فضیله کبه نک جمی لک لکری یوز اولان کسری و یوز اولان کسری و یوز اولان کسری

قوب

کاب

کب

بالكر القلبة فخبته عت معنا سنه وقولم مبه قلبة ای بستمه عله قلالهرا هو ماخو من
 التلاب: كبر انفا وقال ابن الاعراب معناه لبست فيه عله بقلب لها فبستر اليه القلب فافك خيله ولايك
 سكونيه برك بلان كه بخني اوليه وقلب يلانه دخی دیرل بلان سكه تشبیه بدون القلب مین
 کسریه و فافك سکونی ولامك فقیله مثل ذموره ذیرل که انوکله زراعت اچونیر و دیرل
 القلب فافك خنی ولامك فقی و تشبیهله امور ذمیه اولان کسنه وینه قولم هو حول وقلب
 یعنی اهل خيله واهل یعنی ندر امورک خریا نه مطلع اولوز القلیک علی ورن السکین قورده
 و بدکری بریمی بجان و در فب معنا سنه القلب فافك کسری و لامك تشبیهله و فقیله مثل لقنوس
 و کذلک ذب معنا سنه و خنوس غام مکسوز و صمد مهلهله خنر بریا و زسنه دیرل القلب
 لامك فقیله اچ اذک تالبه دیرل مثلا القلب لامك کسریه قمری غرام قورعی بسر اجر معنا سنه
 القلب فافك فقی ولامك کسریه مثل قورق ذره هنوز طاش لیه یا پیلما من اول مذکر
 لومث استعمال اولوز و ضمیر آیت غایت فعلی اولان قویه دیرل الاقلبه هیزه نک فقی و فافك
 سکونی و لامك کسریه جمع قلنی در القلب فقیله جمع کثرت و که اولوز که جزا حلتی یعنی یاری
 قیوره تشبیه ایدون قلبه دیرل ابو قلابه فافك کسریه اصحاب خدیجین بر وجه اسمیر القلب
 فافك خيله و فونك سکونیه انك وک کی دیری طریقی اولانک ذکرت لقی اولی دوی و دیرل واه
 القصبه بمعنا سنه القلب فافك فقی و فونك کسریه ناسن و نه جماعتک ایدو القلب مین
 کسری و فونك فقیله لوز و ذن قرقه ورنجه اولان بلوی و مقب مثل فسنه به دیرل که
 ضیادنی سکوت و زور که فید ایدونک انک اچنه قویه القلب فافك کسری و فونك فقی
 و تشبیهله کنور و بدکری سنه کتب معنا سنه و انک فاندن اولان ایه دخی دیرل بولطف جمع
 خریخرا اغر لاندن دونه کلاو القصبه ناک فقی و فافك سکونیه اکین بر افقن بقال قبال روم
 تخنبا اذا عصفت یعنی بر افق لسه القناه فافك خيله مثل بر افق در که انده لکینک سبله
 جمع اولوز و صیفه معنا سنه القوب فافك فقی و وواک سکونیه ری مدوز قازم بقال قبت الارض
 اقوما اذا خفرت فيها خفرة مقورة ای مدورة و قوب قوش بیورطه سن یارمه دخی دیرل بقال
 قاب الطاریقه ای قلعه الانقلاب هر منک کسری و فونك سکونیه قولنی بقال قبت الارض
 فانبات هی و انقلاب قوشک بیورطه سی یاوری خفر کن یا لعه دخی دیرل القوب یعنی ان التکریم
 کذلک قازم معنا سنه قوب یعنی بقال قبت الارض تقویا القوب فخبتهله و وواک خنی و تشبیهله
 بر سنه ککو کندن قوبین و قوشک بیورطه سن یاوری خفر کن یا لکن و جدی صوب لعه دخی دیرل
 قوبین را سه مواضع ای تقشر یعنی با شک جامعادر یعنی صوب لدی المتقوب مین خنی و انک
 فقی و وواک کسری و تشبیهله سول قره بلان در ککه هر یستی خفر سول اولی و لی المل برت
 قایمه من قوب یعنی بیورطه یاوری دیرل ایلدی که قایمه بیورطایه و قوب فافك خيله یاوریه دیرل
 بی اند قو مند و امر ای کند و بی اجر لکه خدمته طو تاجر ایدی اذ ابالت لک مکان کذا فیرت
 قایمه من قوب ای اباری من عقالنک یعنی بن سنک خدمتکن بری اولان و خفرت غام معبه ناک
 خیمه و فافله و له مهله لیه بنشمنه دیرل القواء فافك خنی و وواک فقی ایه بر معرف هر دیر
 ککه قلوبوب یا بلور واک اغر یا رله علاج لدرل که اول عمره کی بدکری مرض در قوبا

فب

ای اجتماع و هر شی که برود و کله اول انکه متکبر او لو ربی بیجمع اولو و بوسیدن قوم بگفته کتب در
 زبانه و کاتب همه اولمشدر انکشان کافک خبیه و انک سکونیه کتبیک جمدن قوم بگفتاری و قومدن
 دبه بکل دیک اولو راکتبه کافک خبی و انک سکونیه رهانم سود بعضیا ایندی ر قدح طلوسی
 سوده کتبه در راکتبه کافک خبی و انک خبیه کتبه ناک جی در و هر سنه که از جمع اولته اکتبه
 در راکتبه بگفته بقی اولن قرب معنانه بقال مرانم کتب یعنی ان بقی بون اندی الا کتاب همه ناک
 کسر به و کافک سکونیه بقی ناک بقال کتبیک الصیدی امکنک اندوب ناک کسر به بطاغافکسمی در
 الکاتبه ناک یا البسی نهایت دلدی غیر که اکراک فاشی و ابو طون ال انک لوز نده طور راکتبه کافک
 فقی و حانک سکونیه بر کسبه ناک عورتن یعنی بقال کتبه ای کشف عورت و او دینکی یو حمله دخی در
 بقال کتبه الناز ای ارفع کتبه ان فی بعض نسیم اصحاب الکذب کافک فقی و ذالک کسر به ناک طری
 معنانه و منعقدی بدیم کتب ای طری و کتب سول بیاضه در راکتبه نقله ظاهر اولو راکتبه و لاحدی در
 کذا فی بعض نسیم اصحاب الکذب کافک کسری و ذالک سکونیه و الکذب کافک فقی و ذالک کسر به
 یلان سو بقال کتب کذابا و کذبانی الباب الثانی و کتب و جوب معنانه ده کلور و فی المحدث ثلاثه
 اسرار کذب علیکم ابن اسکیت ایندی کویا که کذب بومقامه کله افراد یعنی علیکم پس بوسول کله
 نادر در کله خلاف التماس کشتور و عورتن فی الله عنده و اینا و تشدد که کتب علیکم الخ و تشدد
 ای و جاحش ایندی الخ و سورتا فرموده اما حقیقتله منصوبه بدر زو امراد حجه امرود نه که امکنک
 الصید در راکه مراد زمه دیکر و کتب کافک معنانه ده کلور بقال ما کتب فلان لفلان
 و کذا ای ثالث الکاتب و الکذاب و الکذب کافک فقی و ذالک خبی لیه و الکذب بان بضم الذال و الکذابان
 بفتح الذال و الکذابه و الکذبه علی وز نامه و الکذب بضم الکاف و الذالین عطفه قد تشدد فلان
 الاول جمله می یلان سو یعنی کسبه کاذب معنانه الکذب کافک خبی و ذالک تشدد به کاذب کتب
 مثل راکع و راکع الکاذب طر فیندن ری رینه یلان سن دیک تصادق مقابلی در الکذب تشدد
 کذب و کتب جی در صبور به صبر کی منته قرا بعضهم و لا تقولوا للمصنف انکم الکذب بخله لئلا یلین
 الا کتبه همه ناک خبی و کافک سکونیه و ذالک خبی لیه کتب معنانه در الا کتب همه ناک کسر به
 کاذب بولی بقال کذب ای الفینه کاذب یعنی و جدت الکذب ناک فقی و کافک سکونیه یلان سن دیک
 کسای ایندی کذاب یلان خبر سو بلدی دیو بلدر مک و کذب یلانجی در دیک و قبل ایندی کذب و کذب
 ایکسری معنانه کلور و کاه اولو راکتبه بین کتبه معنانه کلور و کاه اولو راکتبه علی الکذب معنانه
 کلور و کاه و کاه کاذب معنانه کلور و الکذاب کافک کسر به و ذالک تشدد به کتب معنانه در
 باری تعالی و کذب یلان یا ناک یا بوردی قول کر بخله کذب تشدد کتب مصدر کر بر بدوز و باب
 فعلیک صمدی کاه اولو و نفعیل و زنی اوزن کلور و کتب کی و کاه فعال و زنی اوزن کلور و کتب کی و کاه
 نفعیل و زنی اوزن کلور و قوصیه کی و کاه مفعول و زنی اوزن کلور و کتب کی و کاه قنهم کل مرق کی و کذب خوف
 معنانه ده کلور بقال جل فلان کاذب یا تشدد ای ماجن و جل کتب ای بصدق الحله یعنی خوف
 ای بکین قلدی جل بی کر چکه بخرمدی و کذب کتب معنانه ده کلور بقال کذب لسن النعمه ای ذهب
 لکاذبه سول اسم فاعل صیغه لند در کتب مصدر معنانه کشتور کاه لقیه و العافیه و الباقیه قاله تعالی
 فعل تریام من زقیه ای بقاء المکذوبه ممکن فقی و کافک سکونیه کتب معنانه کلور و منه قولهم

کب

کب

کب

کتاب

اولین سکونیه کذلک بر بلوک آتسور بی معنایه انکبه کافک فضیله بر دفعه به در زل قتاله
 اولسون سکرته ده اولسون هر و دیک اولور و قد قال هو افلات للیل علی المقوس العری اول جمله یعنی
 یازش نید انکه المری مقوس او زن احضار لیدوب رلو غوز دن سکرته مقوس میل کسر به سول
 اینه در زل که یازش المری ایچون نیدن باشنده چکرل ری ری نیدن ایلر و کیر و بطور مسود بو و کبالتا
 قششک عشقه ویر اوغوز دن کله سنه دخی در زل و کینه مزاجه به ده در زل انکبه کافک فضیله سول
 طلمه در زل کاله یو رطه ابله نشوز در طلیح مناسنه انکبه کذلک کافک فضیله بر وادر که ابله
 قشند مرقندو کتاب کافک فضیله سول قومدر که بره بقلش اوله کنک کافک فضیله و نال سکونیه
 بر طالع لیتیز فها عرته مشرق و غیر مشرق استمال اولتشد انک کافک فضیله دکنلو ایلر در
 ریچندر کتاب کافک کسر به مرقندو و حکمه و حقن دخی کتاب در زل انکب غمیتنه و انکب
 کافک غمی و نال سکونیه کنک جی در انکب کافک غمی و نال سکونیه و انکبه کافک کسر به یازش
 بقال کتب کتابا و کتابه من الیل الاول و قر به نکاغری جلقه دخی کتب در بل بقال کتب کتابا و کتب جی
 معنایه ده کلور بقول کتب التعلیم اذا جفت بیث مغربه بلحلقه او سیر یعنی دیشی کفر و فرج کلابی بلری
 جی ابله سکت حلقه ابله باخود سکرته و بقال کتب القریه اذا قرز نهایی قن قریه دسکت یو به در سز
 و غوز غله معینه ابله و زامه ابله بعد زامه معینه ابله مختیار دکنه در زل انکب بلری جی بعد ایلدی
 کافک سول قشند عال معنایه ده کلور قال الله تعالی ام عندهم الغیب فهم یکتبون انکبه کافک فضیله
 نشکاد بکسی ری کاهلور در زل خزنه معنایه ضم غایله انکب کافک غمی و نال سکونیه و انکبه
 قشند حقیقه و انکب کافک غمی و نال سکونیه کافک جی در کتاب کافک غمی و نال سکونیه
 سکنه کتب معنایه ده کلور و کتاب سول باشی مدور کو چک لوقه در ل که او غلیظ انکه اول
 اتقی او کر نور و ناله مثلله ابله دخی لغت در امانه متنات اعلی و افصح در انکب کافک فضیله کتاب
 جی در مغل معنایه انکب کافک غمی و نال سکونیه کافک جی در انکبه کافک غمی و نال سکونیه
 بر بلوک عسکر بقول کتب فلان الکتاب کتبیه ای جمله انکبه کتبیه انکب قشند و کافک فضیله و تشدید
 جی اولی بقال کتب للیل ای جمعت انکب بلوک بلوک عسکر حاضر لقی نه کم کیدی و زامه نک به سز
 ضرر من و لدی امه سوز دیو بقول کتب النافه لکتبها اذا صرنا لا کتاب همزه نک کسری و کافک سکونیه
 بر کسینه املاکو ستر مکله یازی یازم بقال کتب هذه القصیده ای املا علی و یازی او کر نک شور به
 اغرن بقل بقال کتب القریه اذا شد نهالو کاه و کاه و او کسر به قر به نک اغرن بخلیق لب الکب
 نمک غمی و نال سکونیه اغری بقلور قر انکب کافک غمی و نال سکونیه به معناه لا کتاب همزه نک کسری
 و کافک سکونیه یازم بقال کتب الکتابه ای کتبته و منه قوله تعالی کتبها فقی علی علیه و بر کسینه
 کند و فی دیوان سلطاه یازمغه دخی کتاب در زل بقال کتب الی الی انکب بنفسه فی دیوان السلطان الکب
 نمک غمی و کافک سکونیه و نال سکونیه به سول کسینه در که کتاب تعلم ابلر قال الحسن کل الحاج سک
 بالاثاف یعنی عملا لا سکتب همزه نک کسری و سکتب سکونیه یازمق طلب ایلک سکتبه الی ایما
 ان کتب الکتابه سکتب غمی ابله ای خلیفین مکتوبه کوندر سکتب انکب تا اولین کافک غمی و ناله سکونیه به معناه
 الکتاب سکتب غمی و نال سکونیه سولور که کندی غمی او ز نهاسن یازدر تا که ادا اید که اوله
 انکب جی ایلک بقال کتب الی انکبه کتب الی ای جمعه لا انکب احتیاج معنایه بقال انکب الی

کتاب

ای حیج

کرب

ان بنی فلان بس علمه مکتوبه ای کذب التکذیب فحشینه و ذالک نمی و تشدد بدله نکلفه بلان سولک
 بقال یکتب فلان اذا کتف التکذیب لکرب کافک خبیله و ورتک سکونیه سول نمدر که نفسی طویخچدر
 الکرب علی وزن الضرب یعنی الکرب بقول منته که به الف اذا اشتد علیه و کرب بر سننه فی طرائیکه دخی
 دیویر بقال کرب التکذیب الالب الاول اذا ضیقته علی المتعبد و یو کلککه دخی دیویر بقال کرب التکذیب
 ای ویر فاعین جلته الکرب متداب الکربیه کفک فقی و ورتک کسر به مفردی الکرب فحشینه بر کسنه
 برایشه قریب و یو بقال کرب ان بفعل کذا ای کاد بفعل و کرب کون غربه قریب لولمه ده دیویر بقال
 کرب التشمس ای هت الغروب و کرب و زراعت ایجون بری قلبا بکده دخی دیویر بقول کرب التشمس
 اذا قلنتها التشمس الکرب ان کفک فقی و ورتک سکونیه طولمه قریب اولان قلب بقال اده کربان اذ قریب
 ان یمتلئ و بقال کرب حیاده التلوی قریب لطف و اها حیاه موجود اولان نفعه ده عامه و یاه مثله
 واقع اولشدر و لکن عامه و یاه موحد اولی لطف و نفعه ده انبدر الکرب کفک کسر به لفر زراعت
 ایجون بری و دندر مک کرب و یاه سنا و فی اللیل الکرب علی البقر و بقال الکرب علی البقر یعنی کلبی یتم
 و حفر اوز وصال و معنی مثل هر کسی کند و صنعتیله قودیک اولور کرب النمل کفک و ورتک فحشیه لیسدر
 یوقد دیلری در که غراما افاده یو دقاری کسلد کند صکره ادم او موز یکی قلوب و فی اللیل می
 کل حکم لیسدر کرب النمل اقول اولم امیک و ادر معنی می کل حکم لیسدر کرب النمل قیل هذا لضرب فین یضغ
 نفسه حیث لا یستأهل ظله اوی صیده و صکره سول لیسدر که قیو لوه قوه انجیلر نیک اولور تملز نه
 بقال لیسدری خلج فاقا لیسدری که صویه ایر سن یو ایلو لوب یو کاب صویه ایر میو یو جوردند
 بری اولو لاکرب هیرنیک کسری و کفک سکونیه قوه به ابس طقم بقال کرب التلوی لکربیه میسک فقی
 و ورتک فحشیه ابس طاقش قوه فکر به کفک فقی و ورتک سکونیه صواتاجی بر الکرب کفک کسر به
 کرب نیک جی ایلو کرب البانی ورتک کسر به بیامه دندر ای سمدین ملک الحیری در معدی کرب اسرجلوه
 بو نه و یو لفت و ادر معدی کرب بانک و فیه و عدم انصرافه و معدی کرب اضافه انصرافه و معدی کرب
 اسفاده و کرب عدم انصرافه ای و موت و سر فیه و فاعله اما معدی به یاسا کنه در جیح حالت و یو نیکه انا
 نسبت ایلو و لک معدی در سن و هر یکی اسم که اسم واحد فاعله اوله انک فحشینه حال یو به در جی
 انوک فحشینه اسم اوله اولور یعلیک و حجه مشرو تا جد شریکی که اوله یعلی و یابده حسی و التلوی طری دیویر
 و یو نیکه معدی و اولو اوله کسره اولی صیفی و اولو الکرب میسک فقی و ورتک فحشیه سول طولور در که
 قوی فاعله اوله الکرب کفک فقی و ورتک تشدد به مقام فقی عامه استعمال اولور بقال مالیدالی
 کرب ای احد لاکرب ایدره نک کسری و کفک سکونیه سر عاتیک بقول خلج خلیش کرب ایدره
 ان یسرم السی لکربیه کفک خبیله سول غماید که غماید اهلر نک دیلر ندق یوسر بلور غماید
 لغایتک غماید دیویر لک کندن صکره الکسب کفک فقی و ورتک سکونیه زرق طلیس کفک کفک
 اصل معنای جملی بقول منته کسبت شیامن التلب التلی و کسب کسب اندر مک متاسنه ده کور و یو
 کسب اهل غیر و کسب اهل مال و کسبت یعنی اهله غیر و جمله مال کسب اندر مک و یو فاعله فقه لیسدر
 اوزن کل فاعله در الا کسب هیره نک کسری و کفک سکونیه یعنی الکسب الکسبه کسب
 فقی و کفک سکونیه و ورتک کسر به مثل للفره یعنی الکسب بقال فلان طیب الکسب و طیب
 الکسبه الکسبه کفک کسر به جلسه و زنی اوز و یاه نوعه بقال فلان طیب الکسبه الکسب

کسب

کلی اولور بو بابله خلیک بونس اوزرینه ایرادیندو کی دلیل باب معتدل ده ذکر اولور و انشاء الله تعالی
 اللامک خیمه عقل معنا سنه در و انجراک اوزینه وجود منک قلبنه دخی لیدیر بقال لب اصل
 و لب لیلوز و لب اللوز اللوب مبتنه لبک جی الالباب کسر به اکینک دانه سی ابع خیمه بشلق بقال
 لب الزرع مثل احداثا دخی لبه الاکل طوان سینست طقس نقول البت الدابة البابا التلبید دانه لبه
 ابع طومق بقال لب الحلب لبیا صاره لب و کسنه نک کسه سن کو کسی و بو غری اوزن جمع ادوب
 حین خصوصه کندی که چکک نقول لب لیل ازل اذاجمت نیله عند صدن و غیره ثم حره عندا حصونه
 الالباب همزه نک فضله عقل معنا سنه اولان لبک جی و لب دخی کلور الفک فقی و لامک خیمه نه کم
 بوشک جی ابوس کلور و نصکک نام کلور و کله اولور که ضروره شعر ایچون لب دخی در ز ادغایی
 اظهار اتمکله و لبیک جی دخی کلور قلاده یوزی معنا سنه علی ماسی و نیات لب همزه نک فقی و لامک
 سکونی و بانک خیمه یورکله بر قاج طرل در که متفت و رافت لانه اولور نه کراغرایه اوغلنه عتلب
 ایدر کیه عیبا کابدعا اهرسن دبد کلر نه تیره ذاک بتالی دیش یه متفت طری بدعیه مانع
 لولو و الالباب لبک جی در اعقل معنا سنه الالباب همزه نک شی و لامک فضله نصیدی در ادغام
 ایه نک قولندن بوالی در الالباب عاقل معنا سنه در و برامه ملازم و مجد اولان کسبه یه لب لبب در ز
 الالباب همزه نک فقی و لامک کسری و بانک تشدید به لبیک جی در الالباب لامک فضله اهل عقل اولق
 بقال لب یز جل لبس الالباب ابع بغضیل لب دخی و ایتا بشلر در خله کنی و نادر در بوشک نظیری
 یوقدر مضاعفه اللبیه لامک فقی و بانک کسر به شول کو کلندر که بی و بقلی اولمه بقیه کی الالباب
 لامک خیمه خالی معنا سنه بقال حسب لبی ای غاصی اللبایه برعور نک اسمیتو اللیه لامک فضله
 کوکس مضر معنا سنه و ادمه یا قشوب حسن خلق اوزن لولان ضرورت دخی لبه دینلور بقال هذه امرأة
 لبه اللبای جی اللب فمتهنله حیوانندن هر شتک کو کسبه موضع قلاده یوزل و لبیک کذلک شول
 شته در لکه طوارک یا خود ناقه نک کو کسبه بهار لاکری یا خود بالاقیر و تجسون دیو الملب همک
 ضی و لامک سکونی و بانک فضله شول طوارک سینه بنداورش اوله یو کله یز این السکت فک ادغله
 روابت قلدی ابن کسینا یتدی تخفیفه اولق غلط در قیاس بو در که ملب دینه نه کعب دینلور
 احبتهن لبب حالت معنا سنه ده کلور بقال هو فی لبی ری ای فی حال واسعة و لبیک قومک یوقفه سنه ده
 در ز ر و اعظمه عقیقل اندان دانه کسب اندان دانه سنه هو کلل در لقلق دانه سنه سقط
 در ز سنک کسری و عاقل سکونیه اندان دانه سنه عداب در ز عین همله نک و دال همله نک فضله اندن
 اداسنه لیدیر الالباب فغ لام و سکون بابله صر مشق دیکری اوت که انجمله صر مشو و اللبایه لامک
 فقی و بانک سکونیه و لام نایه نک فضله و لغا و زینه رقتا بملک بقال لبیت الشاة علی ولد هاندا لسته
 و اعلیت علیه حین نضمه یه طوغور دخی حینه بلا یوب متفتک لبسه الالباب لام اولینک فقی و ثانیه نک
 کسر به قیونک جاک غاشوب صوت اینسی لب لامک فضله بر سنه یه ملازم اولان کسبه بقال در جل لب
 طب و کسبه نک کو کسبه اور مق بقال لبته لبای ضریت لبته التلب بانک و لامک فضله و بانک شی
 و تشدید به رایشه قوشق قوشق و لبب فک به صوقوب حاضر اولق اللاب بانک کسر به ثابت معنا سنه
 و لب یا بخی معنا سنه ده کلور لایب کی اللب لامک فقی و بانک سکونیه و التوب خیمه نه ثابت اولق
 بقال لبب لبیا و نانو با من لبب الاول اذ لیت و دور و نک معنا سنه ده کلور بقال لبب فی مضر الناقه ای طعت

مکمل و مکمل مکتوب و مکمل قید علیه و یر انکاب کلاب صاحبی اولان کسینه لابن و تار کی
 انکابه کافک خیمه و لامک سکونه شدت کف صغوق شدی اولسون کرک غیری شدی اولسون کفک
 قضیه کبر و شدت معنانه بقال کاب الشناه من البلب الراج ای استند و ش معنانه ده کور بقال
 دفت عنک کلاب فلان ی شره و لامو کلاب کذلک جنوبه شیه بر حالت در الا کلاب هیره نک کسر به
 بر کسینه نک طور ی کسیر ضنه مبتلا و لی نقول کلاب رجا اذ کلبت به الکلب فکلب کفک فقی و لامک
 سکونه اوله و لامک کسر به ثانیه قدوزات که دیوله کی اولوب خلقه یا بشور و چنگه بر کسینه ی
 یا بسا اول دخی انوک کی قودور و بقال رجا کلب الکلب کافک فقی و الف کسیر به کلب کجی بقال رجا
 کلب الکلبه شول بر دکه اوفی شود که بسلیم و میوب قورده بقال ارض کلمه اذالم عجبنا هارا فیس
 انکلبتان شول کسینه در که دموری انکه قزمش دموری و تر الکلوب کفک فقی و لامک خمی و تشدید به
 شول اگری دمور که انکه بهی چرور که اکا بهی کش در بر انکلاب کفک خمی و لامک تشدید به کلوب
 معنانه و صاحب صراحت بمقامه کلوب ان بیعتی در دیشدو غلط آیشدو غلط امشالی لامه
 منشأ نلی آیشدو انکلاب کفک قضیه انوک جی دو و کلاب به بن کسینه نک جرعه سنه اولان
 دمور دخی در رهماز معنانه بقال کلبه ی ضربه بالکلاب الکلب کفک خمی و لامک تحقیق به بر صوبک
 اسمی در انکلاب اول و ثانی ای کونک اسمی در کسر بقتضی صروف در الکالبه میوک خمی و لامک قضیه
 چکشوب برینه ضرر قمشد اید شعل الکالب نک فقی و لامک خیمه بمنه نقول هم شیا کلوب علی انا
 ای بنو امیون علیه و و ثبه مجره معده بر کلاب قیل به قریشدن بر طائفه نک اسمی در کلام کلاب بر مه
 اولادی در کلاب هراز نین دخی بر طائفه نک اسمی در کلام کلاب بر ریمه اولادی در کلاب کفک خمی
 و لامک قضیه اسم رجا و عمر بلوک لعز من کلب وائل دبد کاری و لر نین کلیدن مراد کلب بر ریمه
 در کلبی تغلبن وائل در دز اما شول کلب که جر و حیکله معروف اولان شامک قو میدر اول کلبه
 بن بر یو و بن حنطله اولادی در الکلب کفک کسر به خرما سلقی شمع اخ معنانه سنه الکلب قضیه الکلب
 بخلق کسرت علمه و بر معروف اولان اسمی در که اکتور در بر الا کتاب هیره نک کسر به ال کثرت علمد
 کاسور بخلق بقال انکبت بداه و لا بقال کتب بداه و بمقامه صاحب صراحت کتب شو خکی سنه دشت
 دیشدو یعنی ال کبر اولوله در دیشدو غلط آیشدو کتب صیفه و تصفی و زون بر موضع اسمی در الکلب
 کفک خیمه کوب دبد کاری کسینه کاهینه سر که و سائر ما کولات قوزل کلبوندن کوز لاصروه لیه نصیر
 آیشدو یعنی قرطبی المیزان سن الا کلوب هیره نک فقی و کفک سکونه نک جی الکوبه شول کوبه
 داول در که یوقفه در دین اوله طبل باز کفک معنانه سنه الکوبه کفک خیمه و هلاک سکونه بر لوزن در
 اق اولوب قریه یا مال اوله در زون کنی در دز کتب معنانه بقتضی لیدی کعبه شولون در که خالص قریه
 اولیه فصل لزام الالب هیره نک کسر به لیه نک کاهنه مقیم اولی بقال الالب لکان اذ اعلمه و ارمه بعفیل
 اندی بل دخی افکنه سنه الف کرب و یونق در عریک لیک دبل ی قو لاری که طاعتکده مقیم
 دیک اولو و تصانی صغیر شولون در کز کفک حید الله و سکر او بو نک جی لیا ک دیک لادی و لکی
 تا کبدن و تر کسینه اولادی ای لیا ک شول لیدی معنانه سنه ای لاده بقدر امله خلیل لیدی بر کرب یوقول
 دار فلان کلب داری دن ما عود در یمن فلان او بن لویه عزای در یوقول قدر به لیک معنانه سنه سنک
 وانی ایدو غلک سنه یوقه ایدوم سنوک امر که اطاعت ایدم دیک اولو بر یس حرف یا حقیقت لکسینه لیب

کلب

کوب

کعب

لب

کلب

فضيله ولامك سكوتيه مصدر دل معنایسته القلوب لامك فقی و عینك خبیله او بی مروت بقال
 یلریه لعلو باله الویه هیهه نك فقی ولامك سكوتی و عینك خبیله او بیق لب معنایسته الملب میك
 فقی ولامك سكوتی و عینك فضیله او بیون اویه حق عمل القیبه لامك خبیله عطر رخ ویدو بی وهر ملوب
 به اولان سنه به طبعیت روز و زیوال منتسب درو صر بلر القعد حی افرع من هذه القیبه دبد كاری بودند
 ما غیور ذوق لب ایستی من هذه القیبه ديك اولی در فتح لامله زراسر ادا لان لبید زمره واحده در
 القیبه لامك كس به لب دن بر نوم در ركبه و جلد كی بقول فلان حسن القیبه كاقول حسن الجلسه
 الاویه میك فقی و عینك فضیله لو یناسق بقال لا یستلج عمل ملاحظه ملاص الاویه میك فقی و عینك
 كس به لب وراه علمین مانكك لقی در مال لبید دیکله معروف اولان مشاعر ملاص الزماح دیشدر ضرره
 فلفیه دنا و ترو واسنه هیهه نك فقی و عینك كس به سنكك فقی دو كوندو معنایسته نكر دماح و انك
 كس به عكك جیدر كندك كوندو معنایسته ملاص طله بر نوم فقی و عینك كس به صوده كو ككسن كوردك فانی
 قانیه تو به بدوز كه اولور كه كا عا طلف طله دینی در الزماح لامك خبیله سنول سلیله در كه افردن
 اقزولمان الفصل عسله اطلاق اولور لعل الشمس سنول سنه در كه حرارت شمس او و عكك فقی كی
 كورنو و بعضی ازول سر ایدر دینا بلر القلب لامك فقی و عینك سكوتیه اغر دن سلیار اتق بقال لب
 الصبی لم یلعبن الباب الراج اذ سال لامله لالامب هیهه نك كس به ولامك سكوتیه صی لب صاحب
 اولق بقال لب الصبی اذ صار له لعل ینسبل من فیه و ملو بیحق لعلو دیش القیبه لامك فقی و عینك
 سكوتیه و الف محمود ابه بر موضك اسیدر السوب لاملك و عینك خبیله زجت قی معنایسته نقول
 لنه لب یلف لغو بامن الباب الاول لب بلب لبو بامن الباب الرابع لفت خبیله در الالف و حتر و رمك
 بقال لعتنه اما ای نصیبه لالف لامك فضیله و عینك كس به ضعیف معنایسته بقال رجل لب السكین ای
 ضعیف بین العایله و لب فاسد اولان بلكه در رز كه اول بلكك ایچوده قان جابلیر در كه اكا بطنان در
 مشر ده قان جابلیر نه ظهران دبد كاری كی و بجله قناد بلكاری كی رجایی او زون و رجایی
 قسه اولور قسه جابلیر نه ظهران در رز مقبول اولان بود و بو مقامه صاحب صراح لب
 برهه زرد در زمره مرغ القاب مثله دیشدر غلط آیشدر زرا لب بلكك مقبول اولمین جایی در
 و بو معنای جوهر نك و القاب ایضا الرش الفاسد مثل البطنان دبد و كی مشر در و لب فاسد
 اقلق معنایسته ده ككور بقال لعت علی القوم لب بالغف فیها ای افسدت علیهم القلوب لامك
 فضیله و عینك خبیله احق معنایسته ابو غریب الملا ایتری را عرا ای استندم ككه در ایدی فلان
 لعلو جاهه كتنای فاحتر هان لك ایدم نهیون جامت در سن حالا ككه كتاب مذكر در ایدی
 ككتاب بحیثه دكلی و بن یتدم لغو بك معنایسته در ایدی احق ديك در القاب لامك خبیله
 فاسد لولی بلك لب كی نه كم لعدو فضلی برور ایدی القیبه لامك فقی و عینك كس به فسد
 بك بقال الرش لب التلم تا نك ولامك فقی و عینك خبی و تشدد به رد ایدوب سورمك
 بقال لنبی الدهر ای طردی القاب فضیله معروف در الالف جی در لباز معنایسته ككه
 ایدر دغیاء معیه ایدر نك جی در فضیله لب معنایسته التلقب تا نك فقی ولامك سكوتیه
 لب قوم التلقب فضیله و قافك خبی و تشدد به لقبك نقول لقبته ككنا فقلقب به
 اللویه لامك خبیله و و لو ك سكوتیه و اللویه طشلو ر اللوب لامك خبیله و اللاب و اللابات

لب

لب

لوب

مثل التائب ففتنه له صوت ابدوب حيرق نقول لب لبب لبب لبب الب الرابع ويقال جش لب
 مرم رم یعنی صوت وکثر تصاحی وبقال عمده ولب اذا سمع اضطر اب امواجه القیبه لامك فغضبه وحبك
 سكونه مثل قیونندو که طوفور و قد صکره دورت ای چکن سودی از المش اوله و بونه اوج لحنه
 وار در لامك فقی وسمی وکسری الجباب لامك کسریه لبه نک جی والقیات ابضا ففتنه له علی خلای
 القیاس زما قیاس تسکین در و محملدو که بولسلنه اسم اولوب صکره دص صفا استعمال اوتم اوله
 کلیمه کبی که صفت قنوب امر آ کلیمه دیوز بوتقد سرجه معنای صلبی اوزن جم اوتمش اولور یا عود
 مفردنه لبیه محرکه لفت اوله بن السکت ایدی البیبه مثل قیونندو که سودی از اوله کبیبه لبه دتر
 البیبه لامك وحبك ذمیه قیونک سودی از اولق نقول لمنه طبت الشاة من الباب الخامس التلیب
 تانک فقی ولامك سکریه یمنه بقالجت الشاة تلیمیا الحب لامك فقی واه مهله نک سکریه
 طریق وانص وبعق وطر بقا کتک معنا سنه ده کلور وطلو غری بور یلک وککدن ای صویق وانج قانی
 صویق معنا سنه ده کلور بقال لبه بامیه من الباب الثالث اللاجب طریق در لب کبریس وبقا فل اولور
 مقول معنا سنه ای ملوب الماس میلک کسری به ولامك سکری وحنانک فغضبه صویق وکسریات
 ولب مثل کشیه اطلاق اولور که دلی رلر اوله بد زبان معنا سنه بقال رجل ملوب ای سیاب ندی
 الباب الماس میلک خبری ولامك فغضبه وحنانک فقی وتشدد به کساش مقطع معنا سنه الحب لامك
 فقی وحنانک کسری به مثل ناقه بعد رز که ارقه سنک ای از اوله الحب ففتنه له زیاده پیرلکنن ارق فقی قلم
 لب الرمل من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 ولامك سکریه بور یلک سید الحب لامك وعا، معیه نک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 هندی معنا سنه کذا فی بعض نسخ الصحاح الرابع وثلک کسری به بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 کلور نقول لصل الشی ضرب به لارب وهو لغص من لازم اللزوب ففتنه له بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 الاول لارب لامك فقی وثلک سکریه حنن وخط اللزب یا تسکون ذال لبه جی زرابو صفت در المار لب
 میلک کسری لبه فقی یحیل اولان کسره الحب لامك فقی وحبك سکریه بلامق نقول لست العسل
 لبیلمن الباب الرابع اذا لغته و بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 ولب عقر صوفه و قمع لبه اوزمغه دخی در لب بقال لبسته المقرب ای لدغته ولبسته لواط
 ضربه وها من الجلب الاول الصب ففتنه له قلع فتنه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 الرابع اذا تشب فی القید فلا یخرج ودریاته بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 فلان اذا صق بالجم من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 که قلق یزنسه بول اوله وحنن در ذک در اللب لامك کسری صا کسریه طامغه اولان ابها
 بول سبب صغیر معنا سنه وخطه اولان هر طار ره لب در لب الصاب لامك کسری به ولب وحبك فتنه
 لبیک جی در وحبیل معنا سنه ده کلور بقال فلان هر لب ای لا کاد یعطی شأ وخره مهله وذا
 معیه لبه حبیل معنا سنه ده کلور ولب طار ودرین قیوره در نه کبعض استاده واهم ولب وحبیل
 لامك کسری وحبیل سکریه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 بامیه لب ولب لب الباب اربع التلب تانک ولامك فقی وحبیل وحبیل لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه لبه بامیه من الباب اربع اذا غلب الکبر وحنانک فغضبه
 اذا لم یمر بعد اخری التلبا به تانک کسری به ولامك سکریه کثیر الحب لوبی کسره در التلب تانک

افعیل مناجات جی درو مناجات شول و قه دخی دراز کانه بلکی و تر فی المیو مناجات جل ضعیفه دخی دراز
 الاغیاب همزه مکسر به او و تند و ملک قال انیبه ذال اختان و اصطفا العیب نونک فقی و حاکم مکونله نذر
 آتیک تقول منه غیبت اعجب من الباب الاول و جد و جد له سیراتیک بقال یسار فلان علی عجب ذال سوار فاجید
 لیسر کله ظاهر علی شیء یخبر عجب بر نسته نك و فتنه و مدسه دخی دراز بقال قسی فلان عجب ذال مات و ابو عمر
 لیدی عجب سیر سر معده دراز نص کی عین مهله و ما و مو حله الیه الصیب نونک فقی و حاکم کسر به ارفع
 صوبه و کله الیه بقال عجب عجب عیسا من الباب الثانی الاغیاب همزه مکسر و نونک کسر به معناه العیب نونک
 خیهله و ما و مو کله اولی بقال عجب العیر عجب عیسا من الباب الثانی فیما ذال العذمال العال الصیب نونک فقی و نونک
 سکونله و عله عیسا نونک قال عجب القوم عیسا لاجد و فی علم و شدت قرب دوی بی و کجه سر منته صاحب کله
 یوریک کجه صوته ارمک یوریک قرب نونک که قرب نونک دراز فقتنه المناجیه ممک خنی و حاکم فقیله حاکم امر افعی اولی
 عکله معنائه قال طسه لاین جاس رضی الله عنهما هل لک فی اننا عک و ترفع النی صلی الله علیه و سلم یعنی
 سنک یحییو جاسر کجه رسوله حضومت ابد متوبیه ملو رسناس العیب نونک فقی و عکله سکونله جکله
 و معنائه بقال یختمه انیبه من الباب الثالث و عجب عیسا نونک معنائه کله و بقال استیت المرقاذا
 ارادت الحما الاغیاب کذک جکله انزام معنائه و انما اختار معنائه ده کله و الحیة عجبی دراز عکله
 و معنی یعنی او زید نش دیکدر نص نونک خنی و عاه معیه نونک فقیله جید و مثل رطبه و رطب بقال عام
 فی عجب عیسا یعنی عیسا هم نص نونک فقی و عکله کسر به قورق کسته جیان معنائه قال در لای عیسا
 جیان لاقوله الصیب نونک فقی و عکله کسری و ایل کذک قورق معنائه النصیر میک فقی و نونک
 سکونله و النصیر میک خنی و نونک سکونله و عکله فقیله یعنی العیب کانه منزع القوا و العیوب نونک
 خنی و عکله سکونله طاش اربعی العار ب عیوبک جی درک طاش اربقری دیکله لو رستوق لخر
 معنائه التذیب نونک فقی و ذکک سکونله میت او زید اعلیوب عیاسن ذکر آتیک بقال نوب المینی
 بکی اعلیه و عدد عیاسن سید عیسا من الباب الاول و عیب اربعی ایشیکه دعوت عیسا بقال نوب الامر و عیب
 لایف و ما ذک کسته یعنی دراز بقال و جل ندی عقیف فی الحاجة و عیسا نونک فقی دراز بقال فرس ندی
 اعی ما فی الذیبه نونک خنی و ذکک سکونله اسم معدود و متلوز و عکله معنائه سید عیسا نونک و ذکک فقیله
 لم عقیف عکله مع و فیه عیوبک لسی درک سید حش لیدی لا تذیب همزه مکسر به اربعی ایشیکه
 دعوت لاند قه لمتثال عیسا بقال تذیب الامر فالتذیب لای دعاه لعا جاب مندوب عیسا فقی و نونک سکونله
 ابو طسه نونک فرس نونک سید کرسول الحکرم صلی الله علیه و سلم اول فرسک فتنه یور و مشدر ل
 و جدانه امر التذیب نونک و ذکک فقیله عیسا معنائه درک عطر مته قر به اولغه دراز و قار هنده دخی
 تذیب اطلاق لای زید و رسته اوق لقی معنائه ندی دراز بقال و میا نیک لای و شفا و شقی کسر و ایل
 اسلوب و احسن و زید دیکدر و ندی شول ترجح احتشادی دراز که در بدن وائل و المیوب یعنی فی الذیبه نونک
 فقی لای جعفر و زید و زید عکله لای و شرا لکله لای نونک فقی و ذکک کسر به ارا کله نیک اواری درک فحتنیک
 و لکنه ظاهر اولو و بقال ذی طلعی نونک و یاس من الباب الثانی نونک فقیله صوی لا نونک همزه مکسر فقیله
 نصیب جی النسیبه نونک خیهله و النسیبه نونک کسر به کذک نونک معنائه در و نسیبه نونک کسر لای
 معنائه ده کله و لا نونک همزه مکسر به منسوب و لقی بقال لای لایه ای حتر لای نونک دعوی
 لای و سیک جنو بکن لای و ذکک فی المثل القرب من تقرب لای من نسیب یعنی قریب اول کسته و فقیله

عجب

عجب

عجب

عجب

عجب

عجب

لربك ولا يكفر في حقك ولا يحد من حرمك ما بين يدي المدينة يعني مذهبك الذي جاهدته ولا تطلب
 رزقك بهيئتي تحريم بيتك مد منه لك اي جانيه تطلب رزقك اجاله انفسد ابو سعيد ايديك
 ومن قوله شول طاسلو ربك الخين وكما في سياطه الخ تطلب اوله يوسعن سياهه رزقك ونوب
 في الرب بالغ في الطول بالعلم والارادة في التفتين والارباب في اللام وسكون الار
 صوب في قال لا يظلمه الا بالحق الخ من الباب الاول الى عشرين الا في عشرين الا في عشرين
 جني مثل حاشي وعهود الارباب لملك واوله في وعزتك كسر في عهودك في عهودك في عهودك
 مزاجه ونحوه في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 خلوق في خلوق غا في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 مروية في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 ابو الرب رزقك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 سكونه والحب في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 الارباب هزمه في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 سكر في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 هزمه في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 تطلب في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 سكونه في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 ليدان في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 والارباب لملك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 هواسه في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 جني في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 صوت في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 سكون في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 فضله في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 نونك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 ما يوش في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 الغروب في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 اغناجك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 وضوب في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 مشهور في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 دني في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 فضله في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 ولد في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك
 في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك في عهودك

لب

لب

تب

تب

فضله

اول در صورتیکه ملحق تفتی منظور کنی بوالدین دخی تا زکدر و نصب اعراب فتنی که در مادمه و بواسطه احوال
 عیون بدین در نقول منه نصبت الحرف فا نصب و نصب منول نسنه بدی و رکاف ذکوب اکلیبات ابدور
 عدای تعالی در غیری هر یک و لایسه نصب نونک نمی و صادک سکوفی ابله بنام و کاه اولور صادده منوم
 قلنوا الانصاب همز نونک فقیه نصبک جی و نتر معنسانه و نصب شرو و بلا معنسانه دکلور و منه قوی تعالی
 الی مسی الشیطان نصب و عدل الانصاب همز نونک کسری و نونک سکوفی و تانک کسر به منصوب
 اولونک نصب القلوب یوجل یوز غبار نفع معنسانه نصبیه نونک فقی و صادک کسر به منول طمانتر درک
 حوضک کنان ناده یکپول رازی یا بلطلسد اولونک و نصب بدین دکن حصه و حوضه دخی نصب در
 و قوروش دو زاعه دخی در شرک منصوب معنسانه نصب نونک نمی و صادک فقیه تصغیر و ز فی
 اوز ویر شاعر اکسیدر نصب بدین نونک فقی و صادک و یا موحه نونک کسر به و شرک ادب و عرب ایچون
 یونله ابکی مذهب وارد ری یودر کاسم و احد قلوب اسماء مفرده ضمیر متصرفه اعرابی کسری اعراب و یور
 بقال هذ منصوبین و رات نصب بدین و رت نصب بدین و یو کاتبش اولند فتنه نصبی در و صادک کسری و صد به
 و ردی یودر کسری یو برای جمعه اجد ابدور هذ نصب بدین و رات نصب بدین و رت نصب بدین در
 و کز لک نقول فی برین و فلسطین و سلسین و یامین و قنسرین و یونک نسنه نصبتی و بدی و یور
 برین و رم و قی قومک اسیدر در یک مخصوص معنسانه و فلسطین فانک کسر به و شرک ادب و شام
 و لایله و سلسین سینگ فقیه برمین کو یک اسیدر و قنسرین فانک نونک فقی و تشدید به و کسر به
 شام و لایله نونک لک و شرک ادب در منصوب خستنده و به بقی بقال نصب الما نصب منصوب دامن الیها الاول
 ای غاری فی الارض و سفل و منصوب القوم بعد هم الانصاب صادک کسر به بعد اولان نسنه و یوسیدن نصب
 الما بدی برین و سوار اوا لایسه و بقال خرق ناصبی بدی و عرق عامه و به و راه به به ابله محیدر الانصاب
 همز نونک کسر به این کسری چکوب دفعه صالیو یونک اولوزی چقسون دیو بقال انصبت و ترقوس مثل
 انصبت منقلب منه انتصبت تانک فقی و نونک سکوفی و صادک فقیه را غاچدر که اوقی انصبت ابدور اولونده
 اولان تارنده در زیر کلام مر به فعلی یوقدر لما فعل چوقدر مثل قتل و تخرج التنصبة کذلک تانک
 فقی و نونک سکوفی و صادک فقیه تنصبت مغردی لطلب یومعه قولاه لور فقی بقال طلب غلبای ضرب
 اذ به نصبه انتصبت نونک فقی و عینک سکوفی و الحیب نونک فقی و عینک کسری به و النصب نونک و عینک فقیه
 و انتصبت تانک فقی و نونک سکوفی و فقه جعفری بقال نصب العربی نصبت الی اخر من الیها الثالث و کله اولور که
 نصب الیک دخی در استعاره و زو و دیک دالک حکم کسر به و یونک سکوفی و نصبت کسری و عینک فقیه جواد اولان در
 سر عینک الیک دخی در نصب عینک کسری و نونک سکوفی و عینک فقیه جواد اولان در
 یوز می غوب اوله العابه نونک فقی و عینک تشدید به و النصب نونک فقی و عینک فقیه سرع یولان ناه
 بقال ناه عابه و منصوب ای سر بقال نصب خستنده نونک جی بعید ابدی نصب فقیه ناه نونک یور کز
 یاخر یو کز نصالی در النصب نونک فقیه و عینک سکوفی به عینک معنسانه در و کاه اولور کون مفتوح اولور
 نصب نونک نمی و عینک فقیه نصبت جی قلین السکت نصبت من الا انصابت الیها ای حری
 منعه را و نفعه فعل جمع معنسانه دکلور و منه قورلم ما جرت علیه نفعه قط ای فعله قیمه النصب طمانه
 اولان اولونک نصب عینک و فانک فقیه معنسانه و نصب دالک معنسانه دکلور بقال نصب الجدار نصبت الیها الاول
 دیور دلدن لک دخی نصب در و یو بطارط اولور که یو یکین دلوب هر و صو چقا و مغه دخی نصب در و النصب عینک
 کسر به و فانک

نصب

نصب

نصب

نصب

نصب

الجدي بخر دنسند و عواسن ايشه الفسايه نونك فتي وسينك تشدد بدله انسان عالم اولان كسنه و عرف ها
 نسا جدمه عباد الله يعونند كو يا معرفت نسبه غايت و نهايت مراد اولور و تعد اولونده عتدى ثلاثه
 نسايت و علامه دريوش لامك تشدد بدله حاله ظاهر بوايدى كه ثلاثه نسايت دنسليد كيوا كه ثلاثه
 رجال نسايت ديش اولوز من المناسبه ميك خبي وسينك فتي ايله قريبولوق يقال ناسب فلانا و مائات
 معناسته في كلور و يقال جنهم انسايبه اي مشاكه الانسب نونك فتي وسينك كسر بله قريبولوان كسنه
 و شاعر شعرته مدح ايتكه دني درلر يقال نسايبه شاعر بالرا ف نسب نسبين من الالب الثاني اذا سيب بها
 وتشبيب على وجهه اللدح نظيده ذكر ايتكه درلر النسب نونك فتي وسينك سكويه والنسبه نونك كسري
 وسينك سكويه نسب ذكر ايتكه يقال نسبت لعل النسبه نسبا و نسبه من الباب الاول اذا ذكرت نسبه النسب
 نونك فتي و اياك سكوي وسينك فتيه قريجه قساري كه عهده يول كي كورنور فيعل و زوزون النسب
 فقيته بله مال و يوروت عقال معناسته الشوب خيتم بله اصلق معناسته يقال تشبلي في الشوب تشوبا
 من الالب الرابع اي علي و مشتعلوق معناسته ده كلور و يقال نسب الحرب ينم اي ظهروا شتد الانساب هرهه
 كسري و نونك سكويه اصبق يقال نسيته لافيه اي علقته و تشاب صياد و واغني صيده علوندر معنه دني
 درلر يقال النسب العنايت اي علي الانساب هرهه نونك و ايتكه كسر بله و جنلر نه نونك سكويه اصلق يقال نسيته
 فاقشيب المناسبه ميك خبي وسينك فتيه ر كسنه جنكي و يوقلور باشكان ايتكه درلر يقال نسيه الحرب
 اي ايزه النسايبه نونك خبي وسينك تشدد بله لوق النسب كذا لك نونك خبي وسينك تشدد بدله نسايبه
 بنجي الناسب سينك كسر بله لوق صاحي يقال رخل ناسب و قوما ناسبه و ناسب كسينك اصبي درلوق صاحي
 اولد غنه غنه نسيه انبشار درالنسبه نونك خبي وسينك سكويه ر كسينك اسيدور كذا لك نسب نونك
 فتي و صادق سكويه درونقي يقال نصبت لاني من الالب الثاني اذا قتمه و عداوت تامك معناسته ده كلور و قول
 نصبت لفلان نصبا اذا عداوته و لهسته سيرايتك يقال نصب القوم اذا ساروا و يومهم و هو سيرايتك نصيب ميك
 خبي و صادق فتي و تشدد بدله قريوز زينه قومقي يقال ضنغ منصباي نصب بضمه على بعض و صفع
 ذوبيا صي طاحنه درلر النسب تانك فتي و نونك سكويه ات قولان ذكك يقال نصيب ليل اذا نهدت دل كثره
 اولد بله المناسبه ميك خبي و صادق فتي ايله جنك يدا ايتكه يقال ناصبه الحرب يعني نرايتكه جنكي يدا
 ادوب عوفاقن و اودم النسب ميك فتي و نونك سكويه و صلاط كسر بله اصل معناسته النصاب نونك
 كسري و صادق تشدد بدله معناسته نصاب مالدر شول معقله درلر كه مال اكار شديك زكات لازم اولور و كوش
 ايكوز درهغه ايتكه كذا و قوش عده درلر شديك لازم اولد فتي كي و نصاب ريك اسيدور و نصاب بجا
 طايه دني درلر الانصاب هرهه نونك كسر بله بجهضاي ايتكه و نصاب تب و ريكه دني درلر قول نصبت
 النكين اي جئت لنسبه لوق نصبت لعل اذا نصبت النسب نونك صادق فتيه نصب معناسته و يقال نصب
 الرجل نصبا من الالب الرابع اي اقصا النصب خذاك كسر بله زحمت و ربي يقال هم نصابي و نصيب يعني
 نصيب نسب و يولان مثل رخل ايامر و لاي و يقال هنر فاعل يعني مفعول فيه لا نصيب فيه يجب كقولهم ليل
 ناي اي ناي فتيه يوم ناصف اي تفشفت فيه اربع يعني دو زكار شتد اولور الانصب هرهه نونك فتي
 و نونك سكويه شول اربصك كچيندوك بوزنوزي طوغري اوله النصاب نونك فتي و صادق سكويه
 و الفاك معناسته مؤثي يقال تبس انصب و عتر نصيبه و نصبا شول قيه درلر كه كي بوجه اوله النصب
 خركا طوز من يقال نصبت الاتن حول الحمار النصب نونك فتي و صادق سكويه لعل فتي برنوعدر
 و في الحديث لو نصبت لانا نصيب العرب اي لو غنمتنا غناه العرب يعني عرب اسلوب و زره دني قلنس كه

نسب

نصب

و سیاهه شمال پشته و آنه صایم دراز و نیکما دخی دراز و صغیر دن نکیو دهلر زیر اصبا به شمال پشته
اولان نیکای غایت بار و حد ابد و شماله دنور پشته و آنه قره دراز قاضی و آنک تشنه به بوز بیک
مقابل سینه اسر و دیوراه جنوب پشته و اولان نیکای جان در هف دیور و یونکیله مقابل اسر زیر و عرب نیکای اولان
بهر پشته مقابل کوزه دراز نته کسستم اسر بهره مقابل کوزه دراز الک هفت پشته بر سینه اولان میله
دراز و نکیو بر سر مد که و نیکای موسوز و عرض اولوب فی اقصای الیوب مضربور پدر بقال نیکای الیوب
پتک نیکای الدلار اراج الک هفت پشته شول موه در کتک بر سینه مبتلا و به بعضی ایلندی یک
اولان اولان مو زده اولور و نیک شول کسینه بده دراز کای اولی می کتک معنایه النوب نونک فقی و واولک
سکونیه و النوب هفت پشته بر کسینه و کسینه نیک مقامته ه م اولن بقال ناب خنی فلان بنوب و یا و منبای عام
مقامی الاغیاب هر هفت کسری و نونک سکونیه نوب طویق بقال انتاب فلان القوم اندلی ای ا نام مر قیبه
اعری یس و افتعال اولوز نوب دن و ارشک معنایه ده کلور بقال ایلر ای اصبا الایه هر هفت کسری به
تو جه نیک بقال ناب اوله ای قبل النوب به نونک فقی و واولک سکونیه و هفت النوب نونک خنی و واولک فقیله
جی بقول جات نونک انبایه نونک کسری به یعنی النوبه نقول جات سینک ای نونک انتاب هفت پشته
و واولک خنیه نونک نیک بقال هم بقا و یونک نوبه قیچانم فی الماء و غیره النوبه نونک خنیه اسم دراز و نیک
معنایه بقال ایلر ای اصبا یونک نونک نیکلر دن بر طاعتک اسیدر نوب بال بر سینه دراز علی ما
سعی النوبه مسبت و حاتمیه شول اسینه دراز کهر کون بر کله النوب انتاب جی بقال هفت نوب
الیه النوب نونک فقیله بر معنایه دور که مدنگ مقابل جز بعضی ایلندی نوب و کولر که الهه سینه
نیک کرب هفت پشته بر کله مدنگ سینه دراز کونک اصل استعمال خوده صوابه در النوب نونک فقی ایله طاعت
مزبور دن بر یس و نوب بال بر سینه دخی دراز کونک نیک جی در غوطه غایب کفره و نیک جی اولوز خنی
کی واری اولان و واری و واری و کیون نوب حیدر بار اسمی ایلندی نوب نونک دراز او قتره و فقه علقه قریب
اولوز و واری و واری ایلندی خرمیائل اولوز قاری ایچون نوب دهلر النوب نونک فقی و نیک سکونیه غنیت
معنایه در نوب بر کسینه فی الکسکه دخی دراز بقال نوب الناس فلان اذا اسالوهم بکلامهم و کلام صر معنی
دراز بقال اندم کلک نوب الناس النوب نونک کسری به نوب جی در الک نوب هفت نونک و نیک کسری به
غنیت مائی دلیل کسینه القدر بقال نوب امال غنیه ای اندر هامن عاده الانتاب مائی غنیت قلی یعنی بغلی
و نیک بقول انتاب لعل ماله مانتوبه و نوبه و النوبه مام خنی و نیک فقیله انتاب معنایه در و نیک
لیک مثلا بر سر کتکه دخی دراز کویانی اولوز بونی کتکه قادر اولیه القهی نونک خنی و نیک سکونیه
و القصر بلیه اولان مالک سینه و انتاب اسمی ذی انتاب هفت نیک فقی نونک سکونیه و النوب
خنیه نیک جی در و انتاب قونک اولوز سینه دخی دراز بقال هدا ناب القوم ای سید هم و انتاب نیک
یا سول سینه دخی دراز النوب نونک کسری به نیک جی در اقه در معنایه فی المثل لا فیل ذلک ما حنت النوب
ای منعت النوبه شوقالی ولد هاس نیک فعل و زنی او ز در اسد که اسد کی صیده الیاء نونک کسور
اولوز النوب نونک خنی و یا اولیک فقیله نیک تصغیر پدر اقه ناب دیکر ای خنی او ز و نیک سینه
بوسیدن صفت مکنه و اولان غنیت کله مشدور اهامه نیک صفتک تصغیر بده اعل و اولوز النوب نونک
فقی و نیک سکونیه اصلو حیوان ویر سینه اسمی دیشن یوسندر ملک بقال ایه بنده اذا اصبا
ناب النوب بر سینه عیصر من یکلک و ملا یلغ بلکیون بقال نوب سبه ای عیم عود

نوب

نوب

نوب

او لك فتي وحيك كسرى الله سول نسته كه سعه لازم اولم تلام نسته فستون الوب شي افندي بعض ابدب
 تمام ايند كن مسكر قداس توحيث وحيثك درز الوجب واولك فتي وحيك كسرى الله قلب مغطير اولن
 بقال وجب القلب وجيبا اذا اضطررت لوجب واولك فتي وحيك سكونيله قوروقى كسنة جبان معنا سته
 الوجوه قوروق اولن بقال وجب لرجل وجوبه من الباب الخامس الوجبه واولك فتي وحيك سكونيله اولزه
 دوشك ينى دوشمندان از بيد اولن بورتقن فهم اولنان دور كه صاحب صراحت وجبه بكار افتادن
 ديدوك قصور دين على دكلمو وفي المثل مجتمعتك الوجبه يعنى لك دوشمى واني وزن اولسن تامله تعالى
 فانما جيت جنو به او وجبه بكون بر كهمده بر كميكه دى درز بقال فلان ياكل وجبه اى اكل فى اليوم
 والليله مره لمر اجكور ش طو تحق ورومنه قولهم خرج القوم الى مواجيم اى مزارعهم لزوجبتك فتي
 واولك سكونيله رنسته باهرى اوى ريق بقال وجبه الارض لك ان شربته له وتوجب دوم وورولفه دى درز
 بقال وجبتك لاي اذا عيت لوجب ميمك واولك فتي وحيك تشديدى وكسر يله سول كسند دكر كوزن كهمده
 بر كميكه التوجب تانك فتي واولك سكونيله يقضى بكون بر كهمده بر كميكه معاد انك بقال وجب
 نفسه تو جيبا اذا عود هالذك وكبر وونجلى بكون كهمده بر كميكه معاصفه دى توجب درز الوجب فقتنبه
 طمر فاسد اولن بقال وورب وورب وورب اى فسد الورب واولك فتي ووانك كسر يله فاسد اولان
 طمر المرب ميمك كسر يله وهره نك سكونيله لوق مشبه معنائه ميمك فاسيدن يمدن صكره هره به شرب
 اولن تشد وكد اولو كه هره مره دى استعمال اولنو وورب درز ياله لاي ازمير ياك جى درجى مير به هره
 ايله استعمال اولنسه والمياز ميمك جى دره هره ايله استعمال اولنسه الوصب واولك كسر يله رده بن اوت
 قوسب واولك فقيهه ريك اوقو قولى بقال وصب الارض اذا كثر عشبها لا يصاب هره نك كسر يله بعينه
 بقال وصب الارض اى كثر عشبها لا يصاب هره نك فقيهه واولك سكونيله خلا يقيدنا نواع متفرقه اوباش
 معنائه الوصب فقتنبه مر بن اولن بقال وصب لرجل وصب من الباب الرابع الوصب واولك فتي وصادك
 كسر يله رى معنائه رالا يصاب هره كسر يله رى فلق بقال الوصب لله وموليت معنائه كاور
 بقال الوصب القوم على الشى الاثار واعليه الوصب ميمك فتي وصادك فقيهه عسته قلش كسنة الموصب ميمك
 فتي واولك فتي وصادك دى فتي وتشديد بهلوجى والمى سوق وان كسنة الوصب فقتنبه دائم اولن بقال
 وصب الشى وصو امن الباب الثاني وموليت معنائه كاور بقال الوصب لرجل على الامر اذا اولن عليه الواجب
 عام كسر يله دائم معنائه قل الله تعالى ولم عذب واصب وله الدين واصبا قال الفرادى دائمه الواصبه
 بعد اولان نسته به درز بقال مغالاة واصبه اى عيبه لا غايه له الوطب واولك فتي وطانك سكونيله خاصه
 سرود قوروق اولو ميمك شير معنائه ابن السكيت يندى وطب جنم در بسندن ولا شير كاجدم فقتنبه
 ابى رنسته اولان از قورون درز و ابن السكيت يندى لمر ولا غلغله در بسنه كه سودقور وركوم درز سين جمه نك
 فتي وكفلك سكونيله شند ميرك اولانك در بسندن درز با موحه نك فتي ودالك سكونيله وركوم مثال
 الوطب ينجفام قورون دره صكه درز عين مهله نك فتي وكفلك تشديد بهلوجى واولك فتي واولك فتي واولك فتي
 مسود درز ميمك كسر يله وسين مهله ايله لوطا لوجفكار اولان كسند دى وطب درز الا ولب هره نك فتي
 واولك سكونيله طانك خيله وطبك جمع قلنى الوطاب واولك كسر يله وطبك جمع كثرى اوطبا واولك فتي وطانك
 سكونيله ميمك سرك در نكواكو وطب صامى در كه وطب تلو موه درز الوطب فقتنبه رنسته بهلوجى
 انك بقال الوطب على الشى ونظر با من الباب الثانى اى دام الموطنه ميمك فتي وطانك فتي ايله رنسته بهلوجى
 وندام اولن الموطوبه

ورب

وربه

ووب

ووبن

ووبى

وطب

وطيب

هبة قبول یتک الاستیباب هرزه نك و تانك كسر بله به طلب یتك التواهب فختنه و هانك خیمه بری
 بر نه بخشش انگه بقال تواهب القوم اذا و به بمضمون بعض هب هانك فقی و بانك سكوتله احسب
 مناسنه در بقال هب ز بها منطلقا ای احسب ای مفعوله تمدیه ایله و بودن مانی و مستقبل کار
 الموهبه میك فقی و و لك سكوتی و هانك فضیله طاعده مولان شول دنگار مدریر كانه صوایر كلو رالمواهب
 فختنه و هانك كسر بله جی موهب میك فقی و و لك سكوتیه و هانك فضیله بر رجك اسمی در و هانك فوج
 كلت شاد در و راشول معتل الفا سكته انوك مضارع و او و و شمشیر انك اسمی و بمدیری مكسور
 العین كلو رال بری كلكه انار یاد در ختمه كم موعده بیل او و شمشیر الوهاب و الوهابیه و و لك فضیله كثیر الیه
 مناسنه هابا لغا یجوزند و الا بهاب دائم اولق بقال و به لمانی ای دام الما موهب میك فقی و هانك فضیله
 شول خسته در كه طعام ایچون حاضر نش اوله بر كسنة: لك فختنه الموهب میك فقی و هانك كسر بله حاضر لین
 كسنة بقال اصح فلان موهبا ای مدله و روهب این منیه كاسم در هانك تسكین افصح در و منیه دمیم
 مشغور و نون مفتوح و با دخی مفتوح و مشدد در و هب و و هانك سكوتی و و بانك كسر بله بر
 موضع اسمی در و بر ركله در و بل معنا سنه نقول و بلك و و بیدكا نقول و لك و و بانك معنا سی
 الزك یمو بلا دینكر من موی و در مودر و بتا و زن و و كراهه استعمال انك و و بیدكا نقول و لك و و بانك معنا سی
 ابتداء بتا و زن و یوق منبذ اولی و و و و كراهه استعمال انك و و بیدكا نقول و لك و و بانك معنا سی
 الهب هانك فضیله او بخودن او بنق بقال هب من نومه بهب من الباب الاول ای استیقط و لك معنا سنه ده
 استعمال الوان و بقال من این هیئت افلان ای من این جت و و رنسنه ستر و قلمه دخی در و هب فلان بفعل
 كذا بقال بطلق بفعل كذا الاله ل هرزه نك كسر بله و اندر مق بقال عیسته انا الهوب ستمنه و الهب هانك
 فضیله و بانك كسر بله بل اسك بقال هب از غ فبو و و هب ای هبیت و اركك حیونك مجامعتیون شوقه
 كلسنه دخی هبید بر و بهب طیر اق صا و زن بله دخی در و الهوب و هانك فقی و بانك خیمه شول بلكه
 اسد كج تون صاون الهوب كذا لك هانك فقی و بانك خیمه بهنا هاب هانك كسر بله و و یو ركن او یامق
 بقال هب الجیری السیر هب ای شط و اركك مجامعتیون شوقه كلسنه دخی هب اب در و الهوب هانك فضیله
 قلیك و كونوك دره می بقال هرزه السیف و الراج فیه هبة و هبة سیف سیفك او و ركن دره می
 و كسبی در و بقال سیف ذویه و هبة و زلی مدیه دخی در و بقال عشنا بذاك هبة من الدهر ای حقیه
 و حقیه نیمه یل دینك لول و و هبة بر ساعته دخی در و كج مهر و قخته باقی فلیز اوله الهبة هانك كسر بله و لك
 مجامعته بر صی اولوب شوقه كلسی بقال هب یتسیر من الباب الثاني الهب هرزه نك كسر بله و هانك
 سكوتیه بهنا الهب الهب میك كسر بله و هانك سكوتیه و الهب میك فقی و هانك سكوتی و تانك كسر بله و بانك
 تشدید بهنا مجامعته شوقه كلسی اركك الهبة هانك و بانك سكوتیه و لكی مجامعته دعوت اهلك بقال هب هبته
 اذا دعوت لیز و الهب تانك هانك فقی و بانك سكوتی و هانك خیمه و لك دخی و و یو و یه میحرم
 بقال هبته فیهب ای تخرم الهب هانك فقی و بانك سكوتی و هانك فضیله جو باز ای معانسه الهب
 هانك فقی و و هرزه نك كسر بله ای كسنة بقال و هب اب اذا كسنة قطع الهب علی و زن التعب
 اسك بقال الهب التوب اذا الهب عنب و زن و زن بار ای الهبة هانك فقی و و لك سكوتیه و هانك فقی
 معانسه غا و مجعنه فضیله و هبة لك دخی معنوم اولق دخی لغت در هب العین و لك كوز اطرافه بر
 الادب علی و زن اقرب ركی جوق ادم الهب فختنه هرا جیر لی در كه لیل و اولیه بان لمانی بر ای كی

وب

هب

ههب

هلب

هنب

هوب

هیب

یب

بلب

ابت

حت

است

الفرس اذ انتفت عليه الهلوب على وزن المطلوب تال قبارى قور بلن آت ومهلب بن اى صغره بوسيدن
 لوبالمهلبه بدل دهر الهلوبه على وزن العلامة يغمور قطره سياه اولان صوغور دوز كل ديزل يقال يوم
 هلابى ذوى ربح ومطر الهنب ففتنبه حاققت معاسنه الهنباء على وزن الصغراء اجن اولان عورت
 بلههه معنا سنه الهنبى القصر لغت فيه ايضا هنب هانك كسرى ونونك سكوتيه اسر رجل در الهوب
 هلك فنى وخيله لرا قلع بعد معنا سنه در نقول تركته فى هوب دار وهوب دارى بحث لايد زى اين
 هو وهوب هانك فنى ايله سول رجله ديزل كاجن وكثير الكلام اولسه واتش كرم اولق معناسنه ده كور
 الهيبه مهات معناسنه در كه مهات عطلت وخوفدن ناشى اولور نسنه در بقل هله بهام من النبال اربع
 هب بفتح الهاء امر منه لاناصله هلب سقطت الاف لاجتماع الساكنين هبت نفس منكم وحده در وبو
 اصله هبت ليدى يانك كسرى به وقناكه ياتسكين اولندى اجتماع ساكنيند اولور وحذف اولونوب
 كسرى مى ما قبله ويرلدى سار الجوف ياتسرك دنى حالى بو در الهيبه على وزن المرحه كى عمل هبت
 اولان نسنه يقال هانك الهيبه لك الهيب على وزن التكرم هبت الملق يقال هبت الهيبه هبت ويرمك
 معنا سنه ده كور بقل هيبى الهى اى خوفنى بو تقديره لازم ومتعدى كلس اولور الهيب على وزن
 التكرم نسنه فى ما قبله فلق يقال هبت الهى الهى ادا جعلته مهيأه الهوب هيب فنى وهانك كسرى به
 سول كسنه در كه انتز هبت الهى بقل ر جل مهيأى اى بهام الناس الهوب هيب فنى وهانك خيله مهيأ
 كيدر كى ياكه مهيأ هوب ر جل حتما عود در بهام جهول اولوب ياسى واوه قلب اولند قد صكره الهوب
 هانك فنى و يانك خيله سول قورق كسنه كه خلقدن هبت الهى وفى الحديث الاين هيبوب يعنى ايان
 صاحبه اولان معاصيدن خوف ليدى الهيبه هانك فنى و يانك خيله والهيب هانك فنى و يانك
 تشدد بهاله والعباءه على وزن العلامة والهيبان هانك فنى و يانك كسرى وتشدد بهاله قورق كسنه در
 جبل ومنهيب كى المنهيب على وزن المنهيب هبت الهى كسنه الاهابه على وزن الاقامه جوبان قيوه
 ياخود جوه به حيقروب طور فنى يخيود دوندرك بقل الهلب الرى بفتح الهى صياح به انتفت اولترج
 وهلب البعير الهلبى ملك فضيله هيب قلامكان بقل مكنه مهابى مهيأ هلب رافطدرك انكلاه مخالفه
 كنه فنى من ليدى هى هانك فنى و يانك كسرى به هلب كى اى مخالفه روه كنفدن منع الهجن استعمال اولنور
 اقصى وقلى كى الهيب هانك فنى و يانك فنى وتشدد بهاله اور كى صغيف معناسنه كور كذا فى بعض
 نسخ الامام فضل الهاء الياء يانك فنى به عراب معناسنه بقل بىر لبيب بى يانك معناسى مستقل
 مولى هوب كيد الهجن كشدو ايام قيهلندن دكلرنا كه لفظ بىر ملى اولمال يانك فتنه سنه لزهه
 ديزل كور ديزل اولور بىر سده ككه كه بو مقوله زهر لى اكثر اهل حق استعمال ليدى البسلة بلك
 مفرد هوب بعض لى ليدى بلسول قلقلندرك دوزن ليدى بو سيدن دوقه دنى بلب ديزل و دوزن
 مهلب بلك فنى بلى كويدن اولان خلقاندرك اعلى وصرى اولور و بلب اصل معنا سنه بلك فلقا بابت كرى
 فونك اميدوب التلمذ من ترجمه سماح الجوهرى فصل الاصل الات همزه بلك فنى و يانك سكوتيه
 كوزاسى اولق بقل الات بومنايت من الالب الرابع اذا استند حراوات كذا بلك سكوتيه اى بكون
 معناسنه ده كور و الات همزه نك فنى و يانك كسرى به والات همزه نك فنى و يانك كسرى به ليدى بكون
 بقل بومنايت اعلى به فلق بقل الهى بومنايت الالب الاول المثنى ميا فنى وهمزه نك كسرى و يانك تشدد بهاله
 مدهه وزى اوزن در غلبه معناسنن مستقدر الات همزه نك كسرى و يانك سكوتيه اصل معناسنه

الت

بت

كت

بش

بت

بت

كوكب قال من قال على استأجره جنتوا أي لم يزل يعرف الجنون واستأجره من بلر كاس الدهر هب كاري كبر
 احد مدينين تايغاب اولتشد رنته كم طس ده طست در ير الاك هزمك فتي ولا ملك سكونه كسكك بقال
 الته حقه ياتنه الناس الباب الثاني وحسن ومنع انك مناسنه خي كاور بقال التهن وجهه اي صرفه لات
 بليته كي ك بونل لغت در ر معنای واندر وملك مناسنه ده كاور بقال الته ميناي احلفه الامت هزمك
 فتي وملك سكونه كسكك من رف معناسنه وامت او فاجي ده به جكر مدني در قال الله تعالى لا ترى فيها عرجا
 ولا مريضا ولا بهيمة الا انهم يوقشون يوقشرو بقال امتلاء السقاء فاجام امت يعني قمر بطوليد انك بوش يري
 ويا هو لري يوقشرو وملك فهدو وملك مناسنه ده كاور بقال امت التي امتاي قصده وقدرت الاموت
 على وزن القصود موقوف معناسنه در بقال هو الامل ما موتاي موقوف لا ابتك ايكلك لابين معناسنه
 تقول يا نت انتمان الباب الثاني وحسد انك معناسنه ده كاور بقال انت اذ احسده الما نوت حسد
 اولتش كسسه بقال جل ما نوت اي محمود فعل الباء الت عزدن ايشلش كي اسيد در ير وخر غاه همك
 فضيله وزي معجه ابله رجسي يو كدر ير كدنا بجه قلمل ايدر لي بضمير كير قوف يو كدر ير دشلار در
 البثور شينيله ملك جمع بيت كسك معناسنه ده كاور بقول معنه بته بته من باب الاول والثاني وهما
 ساذ لا زاب لخصا عاذا كان بفعل منه مكسور والايح متعدي الاحرف معدودة وهي شته وعلو معواسه
 وجهه وهذا لاخير قوجدها على لغة واحدة والفا سهل تعدى هذه الاحرف الى المفعول اشتراكه والتمس وكسر
 فيه ونعل ايجك ونم قو غلق معناسنه در الي انك فتي ويا ناك كسر به شول كسسه در كبت ايشليه يا عود
 بت ساني له البسات انك فتي ويا ناك تشديد به مثله التبيث على وزن التكريم كسكك بقال بته شينيشده
 للباله الامت انتات كسكك لقطعام معناسنه فالت ميك خي ونونك سكوي ويا ناك فتي ويا ناك تشديد به
 شول رمل در كدنا شرو لي كسكك لوله قال رمل بنت اي منقطع البتة بركه در كدنا مأي تيد ايجون
 كاور بقال لا فعله بته ولا فعله البتة ككل امر لا رجعة فيه وملك لخصافي مصدر بت او وزن در قدر كلام
 بته بته فطنته فطعه معناسنه يعني فلان نسنه او زوكس ايشلك يو قدر وسكرن لايت در ير اسمي ايندي
 يونك معناسي لا يقطع امر اديكرو وامي ايندي لايت ديزر باب افعال در ورا ايندي ايكسيد لغت در
 بقال يا نت عليه القضا و بته اي قطعته ودر كمن يصول جابه چورمكه دني در ير بقال تحت بال حلتاذا
 ابتدئنا لا داره عن سائر كالتيات انك فضيله فطع معناسنه در ومنه قولهم قصدي فلان صدقة بتا توصفقه
 بته بته اي انقطعت من صاحبها ويا ناك فتي كقولهم طلقها لانا بته وبضمير بوحد يث سرفك
 مفهونه لا صياح لاي صياح من اليل بته تله عرم وقطع معناسنه در دي ويات جهازه وزاده
 دني در ير لا بته بتي مثل قتال واقدلة و قتال با حله در نهد در ير ويات متاع بته دني در ير و في الحيت
 لا تختر عليه كالبسات ولا يوزنك من كسكك البسات يعني با ناك منع و متاع بته در عشر يو قدر ورسنه ناك
 او زر بته او لغه دني بته او زر بقال فلان على بته امر اذا الشرف عليه البسات حق و لوق لان كسسه يدر ير
 بقال لغو يا تي بتي او زر بقال بته فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي
 اي غير مزوج و غير بخت اي ايس معقه موعر بخت اي محض وكير و بونجلى در سن موني ونيديس
 وجمع دني مراد اولد قه و اكر دسك تا بته موعر بيه بته در سن و كونه كوشيه و جمع دني ايدر من ور
 نسنه عاين ايلق معناسنه ده كاور بقال عت التي من الباب الخامس اي صلا بختا المباحة ميك خي
 وحتاك فضيله عاين قلشه يقال با حته الوداي عاينه البت با ناك فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي ويا ناك فتي

من الباب الرابع ويتو تة كچه اشلكه دخی درل بقال بات بفعل كذا اذا فعله ليلاك بقال نل بفعل كذا
 اذا فعله فلما الابانة احشامتن بقال بانك الله بحيرة التبييت مثل التكرم شجنون انك بقال بت العمود
 ای لقعهم ليلاورنسنه فی كچه ابله تعبیر انك دخی درل بقال بت امر ای دره ليل ومنه قوله تعالى
 اذيتون ما لاری من القوم وتقدير معنایه ده كلور بقال بیت الشی ای قدر الیات بانك فضيلة احمد
 شجنون انك معنایه البت بانك كسر به قوت حناسة كلور بقال معنایه لیل ای قوت لیل الیته بانك
 كسر به كذا المعنی البت یعنی قوت معنایه فصل التا التوت بانك خیله معروف میوم در صمد معنایه
 ولافل التوت بانك المنة التوت بانك اوليك خیله وبانك كسر به برطامندو كه ان صحن ابد وب كوزه
 چكر لمرب در فصل التا التوت بانك الفخ والتوت بانك الفخ حاصل اولی بقال بیت الشی ثما تلویبوا من الباب
 الاول الا ثبات هره ناك كسر به ثبات فلق بقال بیته غیره ورنسنه دنایر لقم معنایه ده كلور بقال
 بیته السخ اذام بفارقه ومنه قوله تعالى یستوك لو یقتلوك ای یجرك حركه لاقوم معنایه التبییت
 علی وزن التكرم معنایه بقال بیت ای بیت التبییت فضیلته وبانك نمی وتشدد به ثبات اولی بقال بیت الرجل
 فی الامر ثبات الاستیثان معنایه التبییت ثبات القلب لول كسنه وثبات العقل لفته ده درل وبقال فلق التبییت
 الصدور معنایه حصونه ثبات حرد علی خصمه مكالمه دن عاجز اولور ودر غین معنایه الهوالمه ناك فضله
 اصله شولیه درل كه لوك كسكن طاعنری لولوب تمام عشنوی لوله التبییت بانك وبانك فضله ثبات
 قیام اولی بقال لولیه ثبات عند الله لوله ثبات وثبت حینه دخی درل بقال لا احكر بكنا الا بقیة بحیة
 التبییت بانك فقی وبانك كسر به ثبات العقل لول كسنه القابة ناك فضله ثبات العقل اولی بقال بیت
 بیت من القلب الخاسر اذاسو ثبات التبییت ناك فضله جماع ایدركن افشان انك بقال بیت من الباب الثاني
 ای احببت عند الجماع وثبت رده اولان بازغه ده درل شكلی معنایه التوت شنبته جی كذا فی بعض
 نسخ الصحاح التبییت فضیلته رنسنه بعد ایه اولی بقال ثبات الشی والجم ای اتن ورنسنه دخی ثبات ثلوزرینه
 تقدیله بومعنایه در فصل الجیم البیت جماع كسری وبانك سكونیله برلفظدر كه صنه الملاق اولنور
 ومقبیاندر خبر ورنه وساحره دخی الملاق اولنور وفی الحديث الطيرة والعبادة والقرى من البیت طیرت
 رنسنه ابله رمر بوم ایلش وعبافت عین مهله ابله وعا ابله غلیدن خبر ورنكه وطرق اولی بقال طائر لفل انك
 درل ورجبت لفظی غاص عری دكدردز راكه جمیله تاجع اولشدر كلمه واحده حرف ذولقبسرو ذولق
 ذال معنایه ناك فضله دل او حنه درل وهر حرف كه دل او حنه كلور راكی ولام كی اك حرف ذولق درل
 جوت جوت ولفظدر كه بونكله دوه فی صوبه دعوت ایدركن نقول للابل جوت جوت اذاد عونالی الماء
 فصل الماء الحات حاك فضله اغلیدن پیرانی ورنه بی قیق وونلره بكرنه كلور ايسه وعبیل اولور معنایه
 دخی درل بقال حقه مائة سوطه ای عملها الوحت شروعا بانك اولان ته دخی درل بقال فرس حات سرج
 ودریم الاحتات هره ناك فضله حاتك جی كلور الحات بانك فضله طاعنری بقال تحت الشی اذا تار
 الحات حاك خیله وآنك تحقیق ابله رنسنه ناك لما عندی حاتك كذا لك حاك خیله بر ملك امیدر
 عقی قلی ورنی ورن حرف جرد انتها ده وغایتی می مثله سنه دروكه اولور كه عا لطفه اولور ورنه رنسنه
 وكاه اولور كه حرف ابتدای لولوب لكاه مایعنه اولان ككلامه باشنلور ته كم شامرك بو شرنه ولق
 كواشندر قازالت العقل جم دماها بدجلة حنی مامه اشلكه وجم صوفی غره الوب منه اخراج انك
 اورل واشلكه قمری كوز لومیدرل وبومعنایه مراد دجله صونك قله بو بنامی دراكس حاتی فقل

لوت

رنسنه

نكته

لفته

جینه

جوت

صفت

از نعمت ادا جعلت فیما رت و بت باغی پدرمکه دخی در بقالزت القوم ای جعلت ادمم الزبت بنی
 انک تهمین ذبت قلمم الزبت و المربوبت منسبت کفعل به معیده معیوب کی اطلاق و اعلا و زینش
 دیکدر الزبت تانک فقی و زانک سکونله زینتار داند برقی تقولر یتیم اذ یو دهم الزبت الاسترا تهم ذبت
 طلبا یتیم حال جاو ایستری یوئی یستوهیون الزبت فصل السن السانوی حق حی اوبه بقال سامه
 یسانما تاد اخفته حتی یوت مثل سامه بالباء الضائیة و ایوز بهما فی یو و حلاوز ن نفسیه یستدر
 لایحی یوت دیکامدر البت راحت اولوی و سبت دیو درهمه دخی در یوز و سبت دیو باش ترش ایتمک
 دخی در یوز و سبت دولا شحاج ایچند صا حرقه دخی دیوز و سبت دیو دیو و یوز پسندن در یوز
 یوز یکده دخی در یوز که اندن عنق دیو قیبالنور و سبت یوزین اورمعه ده در یوز البت علاو متبنا
 اذ ضرب عنقو یوزم سبت دیو سبت دیکر یتیم معناسا یازام هفتیم یوزم سبت منقطع اولدو عیون در
 الاست هره زانک فقی و زانک فیه و السوت خمتنه سبت کجی در سبت یهودی سبت کوزن رطبت
 ایسی قال الله تعالی و هم لایسترن الایات هره زانک کسر به سبت کونه داخل اولی بقال است
 الیهود ای دخلت فی السبت المستیتمک معی و زانک کسر به سبت داخل اولوب حرکت البین بقال است
 ای دخل فی السبت ولم یحرک فیه السبات سبت کفعل به یوزانک اصل راحتدن ماعود در سبت قوله
 تعالی و جعلنا نونکم سباتا بقال سبت سبت هذمن الباب الاول و ما قبله من الحافی للتعده من الباب الثانی
 المسبوت معناه سبت و اوسی کشش معنا سنه ده کلوز و سبت کسخته که اتوب اکثر اوتنه کوزن یومه
 نکاد فی سبت در الزبت کسر سین ابله سکوزن به شول صغر در سبت کفر طله داغت اولوب اندن
 نعل سین کسر لری طرط سلم دیکر لری غاچک برافنی در کانه کدی داغت ایدل السبیه یوزم ایق تعلق در که
 ای غر بل کروی لحدث با صاحب السبیتین علم سبیتک و غیر الحاج یوز فی سبیتین و توفد
 اذال معیه ابله و قابله هسته یوز دیکر صا فخله المنسبت شول صغر مادر کهر یوزیوش اوله بقال رطب
 منسبت اذ اعمد الی الرطب السبیتی و السندی سبت کوزن زانک فیه و اخرنه الفک قصر بهر شیدن جری
 و مقدم اولنه در الزراخرنه اولان الحاق ایچوندر تا شت ایچونر کلدوز یزاکاهه تا شت فی الحاق اولوب
 سبتنه و سبتنه در الزبت و سبتی و سبتی یارس دیکر لری جانور دخی در زکو که جراه اولدو فقیون
 الحاق اولنور السروت سبت کوزن خیمه و زانک سکوی و زانک خیمه محرمی غالی فقر معنا سنه کفر خاله
 یزاکاهه دیکدر و سبتو شق قله دخی در یوز و سبتو فقره ده دخی بقال رطل سبر و تارمه سبر و تار
 السبر بت سبتنه و زانک کسر بهلومامنه زانک سکونله فقر معنا سبت لغت و سبر و تار رطل سبر بت
 و تارمه سبر بت السار بت سبت کفقی و زانک کسر یو مدبله سبر و تار و سبر بت کجی و شول رطل ایچون
 و سبت ایچون اطلاق اولنور که ساکین و محتاج اولر است سبت کسر بهلانی عدد بقال سبت زجالوست
 نسوة یوزنک اصلی سدس ایدی سبت کز تا شت یه تبدل اولنوب دال تاده داغام اولندی یزاکاهه زانک
 اضفیه سدس و حمله اسدس دیوز لیسکت ایتدی عندی سبت من زجال و نسوة دیوب نسوة فی
 سبتک عقیده کتور رسن و محروم و ایدی مطوف ایدر سن که یه عندی ثلاثه من هول و نولت من هولاه
 دیش اولوسن و کر دهر سکت عندی سبت زجال و نسوة دیوب نسوة سبتک عقیده کتور رسن سبر فوم
 ایدی سبت به مطوف ایدر سن مراد عندی سبت من زجال و نسوة سبوتی و نولت کز انک
 حال یزاکاهه در هر عدد ده کاندن جمل اقرار اولنوق قابل اولور سبت کی و سبت کی و یوزنر خیز یاده عدد ده

اولوز السلت سېنك فضيله ولا ملك سكو نيله برماغه چناغك اطرافند زو رسته في المعديرول بقال حلت
 القصة سلستا سلتان الباب الاولاي نطقه بالا صبع و سلت ورن كسكه دخی دیور بقال سلت بالسيف
 لغه ای جده و سلت قهجه له اور مفه دخی دیور بقال سلت مائه سوطای جلده ته مثل حلتوسلت
 باش ترش ایمنكه دخی دیور بقال سلت راسه ای حلقه من الباب الاولايضا السلوت بمك فقی و سېنك
 سكونه و الخلو و المسوت و الخلق و جملة سی ترش اولمش معنا سنده و الاسلت علی و زنا لكرم بو رن
 هب كسان كسبه لن الاسلت بر شاعر كه ادى در كه كېنى ابو قیس و بكلمه مشهور و السلوت علی و زنا لكرم
 اللد خنا باغ كیدرمك بقال سلت المرأه خضا باهاض و دهالذ القت عنها العسم و صمم عینك و صادق خيله
 صدامك جی دیواغ معنا سنده السلتا سېنك فقی و لامك سكونی و الفاك مدبله متول عو رندر كه خنا
 لور و نیه السلوت سېنك خيله و لامك سكونیه متول عو رندر كه لا بالی اوله بقال المرأه سلوته ای ما جنة
 كذا فی بعض نسخ الصحاح العت سېنك فقی و بمك سكونیه طریق معنا سنده و قصد ایتمك معنا سنده دكلو
 بقال صحت بعت من الباب الاولاي قصد صحت اهل خیره بختنه دخی دیور بقال ما احسن صحت ای هدیه
 و هدی هاتك كسربله و فضيله سیرت معنا سنده و صمت نلن و كانه كرمكه دخی دیور التمت فقتبيله
 و بمك فقی و تشدید بله قصد ایتمك بقال صحت ای قصد التمت حق تعالی لك اسم عتر بقرش اوز و نه
 ذكر ایتك و صمیت الطالع اسمرن كسبه به و حلك الله ديك در صمیت سېنك و نغیت سین معجه ابله
 لغت در ثعلب ایندی مختار سېنك اولادى كه سېنك اولان قصد معنا سنده و ابو عبید ایندی سېنك استعمال
 اولوق عربك كلامه اعلی و اكثر در الاسنات قوم قبتله داخل و لق بقال اسنات القوم ای احدی بولونك
 صلی سده دن ماغود در وای تابه قلب ایتمل در كه كسفت القوم ابله اسن القوم قولك فقی بنی مرز اوله
 و اسن القوم قوم و سنده قائم اولدی ديكدره فرار جه الله ایندی سنده لك خرنه كى ها الو حقی حرف اولغاغین
 صلیه نلن ایوب تابه قلب ایتمل بقول منه اصحاب الست الباء الست سېنك فقی و نونك كسربله قليل
 ظهر اولان كسبه السنوت سېنك فقی و نونك خيله و تشدید بله كنون دېدكاری تخم زو و معنا سنده و سنوت
 و الدخی دیور عمل معنا سنده السنیت كنون صاجق بقال صحت القدر یعنی چولكه كنون حاجدی السنوت
 سېنك كسربونك فقی و تشدید بله سنو ووزی اوز و سنوت معنا سنده لغت در صند بعض العربك
 الان مرزولایدی التستبر اطق كسبه و حسیب و نصب عورت الملق بقال تستبر اذا تزوج رجل ثم امرأة
 كزجه تعلقه مالها و كثرة ماله فصل الشين الشيت سېنك فقی و همزه نك كسربله طایبجی اولان ات غور
 معنا سنده و بنف فعل بصرف اولنا مشدو اسمی ایندی صحت متول آتیدور كه باطل يك طرفی الر نك
 طرخند نكر و صد الشيت سېنك فضيله طاعنك و طاعنك نسبه دهموز الشيت كذا الشيت فضيله طاعنك
 معنا سنده و بقال صحت الامر متاوستا نامن الباب الثاني ای تفرق الامتیت همزه نك كسربون سېنك سكونیه
 و لشت فقتبيله و تانك فقی و تشدید بله طاعنك معنا سنده و كذا الشيت تانك فقی و سېنك سكونیه
 طاعنك بقال صحتة تشبته ای فرقه الامتیت علی ووزن الاحترام طاعنك و لكن بافتدیه ابله امتیت قوی
 و رزق قوا البری معنا سنده الشيت سېنك فقی و تانك كسربله طاعنك نسبه متفرق معنا سنده و شريت
 دیور كدیش معنا سنده الشيت فقتبيله و تانك تشدید بله و الفاك قصر بله طاعنك نسبه طاعنك
 جی در بقال قوم شی و امیاه متا الامتیت همزه نك فقی و سېنك سكونیه متك جی در متفرق معنا سنده
 بقول جاز الامتیت ای متفرقین و ابو عمر و بعض امر ابن الجمله الذي جعنا من شيت قولی و ابوت قلدی

ساخت

صحت

صحت

صحت

صحت

فقتضيت بمعنائه اولن اوز روي داغ نقرق معنائه اولن اوز روي ستان فقتضيله و تانك تشديد به بله اولمى دى ديكمر بقال ستان ماها و ستان ماغو و واغره اى بعد ماينها قال الامسى لباقال ستان ماينها و ستان شتتج صبر و قدر نيس غول فقتضه كى ستان تانك نون و لوز و زينت كى تاسنده اولان فقتضه و دكر اولان فقتضه تانك باقاسندن مراد فسلقن ضرورى اولموش اعلايم فز و سرعان ووشكان كله لانه اولان فقتضه خود به دكر بقول ووشكان داغ و ماوسر عان داغ و جال شتوت بينك و تانك خيله جم دي مترق اولان فقتضيله بمعنائه بقال ان الجلسر ليصم شتو تامين الناس اى سالفوسر قنيه و اخذ الشفت بينك فقي و غاك سكوتله بجهنم يك معنائه القحات بينك كسى به ايله عتقك جى القضيت بينك فقي و عاك كستر به بجهنم نسبه الشفوت به فقتضيله اجملك بقال عتق لاجل من البلب الخامس الشما به فقتضيله عتق و لا به مبتلا اولدغه سوزك بقال عتق به بخت خامة من البلب الرابع الشفوت على من العوامل دى بلبه اوغره فقتضه شاد اولما بقال به قلات بلبه الشفوت اى بلبه نعت الشفوت ووشوت ملوك افكار شه دى درلر بقال لافانه لستامه اى فقتضه بختى عتق اى ملورس و قلسون اخلاصات همزه تانك كستر به دى شتو شاد خلق القشيت لعلطس اخسرن كسته به دعابدين و ريك الله ديك المقت و البحت بالشتن و السنين و كسر الميم فقهلمع انشد بهر كسته و دك خيره دعابليه القحات بينك كستر به نويد اولانلر بقال جم الغوم خاتمان متوجه اى خاتين فصل القصاد المقت صادك فقتضيه البلب ياغور داغ عضوله و مرق القصيت صادك فقي و تانك كستر به صوت معنائه المصا به عتق خيله و الصلوات صادك كستر به غامحه بقال مازات اصات خلاصا اى اعامه القصيت صادك فقتضيه و تانك كستر به لاسان رطائنه و فى الحديث قلوا صنتين اى جماعتين القصيت صادك كستر به و نو تانك سكوتيه و تانك كسى و صد به قريك اولوسى و كرى اولان كسته صندج معنائه القصيت صادك كسى و تانك سكوتيه و الصلوات كذلك صادك كسى و تانك سكوتيه فرومه و قورى اولان كسته بقال رمل صفتين و صفات اى قورى خيسم الصلوات صادك فقي و لامك سكوتيه شول انى دك لوق و روسن اوله جين و اخمعنائه و صلت اقداملو كسته يعنى درلر و صلت سودك و شور تانك مريم اى اوله فقه دى درلر بقال جابلين بصلت من البلب الثاني و مرق صلت اذاكل قليل الدم كثير الماء و مرق فقتضيله شور باه و دسه كذلك فقتضيله باه درلر و صلت بر جاك ليمى در و صلت فقتضه اولان شتو دو كاك بقال صلت ماقى افدح اداسيته و تانك بقتضه دى درلر بقول صلت الفرس اذوا كفته و صلت يك قلميله و زمعدى درلر بقال ضر به السيف صلت اذامه به و هو صلت الصلوة صادك و لامك خيله اوقى قتلو اولن بقال صلت صلو به من البلب الخامس القاصيت همزه تانك كسى و صادك سكوتيه و لامك كستر به مصبقل اولان شتو بقال سيفه صليت اى شقيل و قندين شقمش قلم معنائه سنده كوز الاصلات همزه تانك كستر به فقى فقتضيله بقل من غلبه صلت سيفه اى جرد من غلبه و تخدغن مجبه تانك كستر به قلم قندين القاصات ملك خى و لامك فقتضيه فقتضيله شقمش قلم الصلوات صادك فقي و لامك سكوتيه بجهنم بقال ضر به السيف صلت اذامه به و هو صلت الصلوات صادك فقتضيه و لامك سكوتيه سوكى سكين عليم معنائه الاصلات همزه تانك فقي و صادك سكوتيه صلتك جى القصيت ملك كسى و لامك فقتضيه سكين و افدملو اولان كسته الاصلات همزه تانك فقي و واغره تانك تشديد به المي و زنى اوز روى المصلى صلتك خى و لامك كستر به و المصلاصات بملك كستر به بونلر كى و تانك اقداملو معنائه الاصلات همزه تانك و صادك كستر به

از مسکروپ

طریق

الحمد لله

تاریخ

میں نے

ضمت

صفت

صفت

صفت

صوت

صفت

طبیعت

ان سکر و ب پک الصلوات صادق و لادک فضيله حول سکر و بک پک اولوب جفاکش اوله و مشول
 ان در که چاک اولوب مقدم اوله الصمت صادق فقی و میم سکونیه و الصوت مشتمله و الصمات
 صادق خبیله صامت اولوب بقال صمت صمت الخ من الباء الاول و صمات ما صمت به معنا سننده
 کاور بقال صمت صماته و سکا نه ای صمت به و سکت یعنی اکا بعض کالت ایتدم جوابه فاجن اولدی
 الامت بکسر الهمزة معناه بقال صمت ای سکت و برسنه نیک این طلق فقی بقال صمت ای التسمیت
 ناک فقی و صادق سکونیه صامت فقی تسکیت معنای صمت سکونیه دخی در زل صمت صامت
 کسر به و میم کسر به و تشدید به و التسمیات و لان کسبه صکت معناه صمت صادق خبیله و میم
 سکونیه شول سننده در کنگه بر کسبه اسکات اولنو در کسبه معنا صمت صادق کسر به و بر یاشک
 اقامه و زرنه اولوب بقال فلان علی صمات الامر بان کسر اذا شرف علی فضیله و میکان قرینه و لوله دخی در اول
 بقال ان من القوم علی صمات ای بر او صمیع فی القرب الصلوات میم کسر به و لوله من التلخیص و بکن بقال
 ماله صمات و لا طلق یعنی اتوک التوفی و کوشی یوقدر که صامت و راد التوفیله کوشدر و چه می و قیوفی
 یوقدر که ناطق در مراد و یقین در و صلت فقی و یونغر دخی در اول صمات صادق خبیله و میم
 شول زن در که لذن بر اغلسه اولوی بشد لیمز یا ده خرده اولو شغوف و صمات بر لک ایدر الصمت میم
 فقی و صادق سکونی و میم اخیر منک فضیله شول سننده در بر لک ایدر ایچی طلق اوله جوفی اولیه
 و صمت شول قویه در که نه طریقه و فلندی فقی خنی اوله و ات جنسندن صمت بکری و لک بکری اولوب
 لونه شولون قویه صمت صمت صمت کسر ای و صادق سکونیه و میم کسر به لسنده و بکری و لک ایدر
 بر ش صمت و لقیته یلده صمت اذا غنیه کان قهر لا پس فیه و یولای صر فدی و وحش حول تاللاق
 اولندی کی خالی ره دخی طلاق اولنو و الصوت اوله که اولور که مؤث دخی استعمال اولنو و جلیه یا عود
 استعماله یا و یلیه صوت جامع معنای سننده کاور قال صامت الخ بصوت صوتا و کاه اولور که شول ذکر
 جلیه که بین الناس صمت دلولور اکصوت در زل صمت معنای صمت صمت صمت صمت کسر به جعفر کسبه
 صلح معنای صمت صمت ناک فقی و صادق سکونیه اولو و میم بقال صوت الانسان صمت
 الصمت صادق فقی و ناک کسری و تشدید به لک اولو بقال رجل صمت ای جسد الصوت صمت
 معناه بقال رجل صمت و جلا صمت و بوجل ماله بکری کی در کثیر المال معنای صمت و بوجل ماله بکری کی
 که کثیر التوال معنای صمت و کیش صاف و یوم طلق و بر ما ه و بر جلا معنای صمت و بر جلا معنای صمت
 کی در و بوجل ماله جله صمت اصلی کسر عینله در اولو یلقه قلب او تشدید صاف صر فدی در یوک
 معنای صمت طلق طلق در در الحقی معنای صمت ماه موهبتن صر معنای صمت ماه موهبتن صر معنای صمت
 معنای صمت صادق کسری و ناک سکونیه شول ذکر جلیه معنای صمت که بین الناس مشهور اوله
 ذکر قیه صمت دخی بقال ذهب صمت فی الناس واصله من الواو و اذا نقلت یا لاکسار ما قبلها کافا و
 ریح من الروح کافهم غوه علی فعل بکسر الفاء الفری بین الصوت السمع و فین الذکر المعلوم الانصیات
 هر منک کسر به و نون سکونیه اجابت ایتک بقال دخی فاضات ای اجاب و قبل و هو انقل من
 الصوت و انصیات فقی طوغری اولوب بقال انصیات لرجل اذا استوت قامت بعد الانحاء کله اقبل مثله
 المنصت میم و نون سکونیه فانی طوغری اولان کسبه قویه قائمه معنای صمت فصل الطاء
 الطست تشت دیکری سننده در الواو قیه نون علی لغی اوزن در که صفت مشهور طش در

احدی السببین تأیه قلب او تشدد تقلدن او تری پشتک جمع لوتوب یا عود تصمیر اولنسه سیزده
 اوتور زرد که بود دایمی سبک مایه فی الفیله عود ناله فی فصل اولنور که جمعه طسای و تصمیر نه
 لمسدس دیر فصل العین البت عینک فقی و بانک سکویه بو ریم معنا سته بقال عتبه عینا
 ای او اها لعیت بانک کسر به بور یی لمعوت بک فقیله و عینک سکویه بانک خیل به ورش بقالید
 بصوت الفت عینک فقیله سوز دوزمرک بقال عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه عتبه
 بالاسمه اذا الخ علیها لغات عینک کسر به خطاب و زو لوز ن خصوص ابد علی بقال مرکات انات فلان
 عتات و امانه صاتا ای احامه غصه که حیات دخی تخامت معنا سمدن العتبه علی وزن الزله و غلافی
 دعوت ایام بقال عتفه ابدی اذا دعاه و قال عت عت العتفه فقیله و آنک شی و تشدد به کلام
 لمولا شی سوزک بقال عتفه فی کلام عالم بستر العت عینک فقی و بانک سکویه دره بک بقال عت
 بعتر عت من الباب انشوا الضطرب و شمشک بلد و منه دخی دیر العت عینک فقی و آنک تشدد به غایت
 دره یی یزاده بلد یی بقال رخ عت و یق عت الفت عینک فقی و بانک سکویه ای به لمعوت و ریم
 بقال عت به بقیته لغات من الباب الشک الی اها الکسر ها و سوزی سوزک دخی دیر بقال عت کلامه
 بعنه ای کسر من الکته و لکنه لا مک خیل به دلو تقون و لمد دیر لا عت همره بک فقی و عینک سکویه
تیم یی ای لوز و صول اولان کسبه به دیر یی ایی صول الیها ایشینه دیر و غیر بلر لعنته احقه دیر
 العت عینک فقی و میل سکویه یو کی دوروب کر میسون عد و ایتام العینه عینک فقی و میل کسر به
 ذکر ی دورلش یو بقال عتفه من و یو و صرف کور یو و بک و بانک فقیله دو و یو کنه و صوف قیون یو کنه
دیر کا بقال عتفه من قطن و سلیمه من شمر که سینه بنه دیر دیر که میسون قیون یو کنه
 و سلیمه دخی کذلک قبلدن و یار به دیر که کر میسون ایدر لعیت عینک کسر و میل تشدد به
 سول کسبه به دیر که عجل نظر عت اوله و بضر ایدی جمل ضمیمه دیر العت فقیله کناه اثم
 معنا سته و کنه ایتام معنا سنده کور بقال عت الزجل من الباب الرابع و قال الله تعالی عز علیما
 عتتم و قوله ذلک لخی العت منکم یعنی الغیور و الزنا و عتتم و مشقرو نسبه به و شمه دخی دیر
 بقال عت الزجل الا عت همره بک کسر به مشقنه دوسترمک بقال عتفه غیره و ایتام غلغش کسکی
 او کولقد ن سکرمه و کسبه ایشوب کیر: فقیله دیر بقال عتفه ای الطام اذا صاح فجاضه العت عینک
فقی و ونونک کسر به و لعنت میل شی و ونونک فقیله و زحمت و عت کسبه المتعت میل شی و ونونک
کسر به و تشدد به کسبه نلک دو شمس طلب ایدر کسبه نقول جانی فلان عتفه اذا جاب طلب رلتک
 فصل الفین العت عینک فقی و آنک تشدد به صو یها ریم بقال عتفه الما اذا غطه و کسبه فی
 زحمته و یق بقال عتفه من الباب الاول ای کده و عت اغفا معنا سده کار و اقلت فقیله غلط
 ایتام بقال غلغش من الباب الرابع ابو عرو ایدی غل حاسبده و غلط قوله استعمال اولنور ریم
 برکلی صو بلر کما کوب ریغری کلام صو یله غلط ایدی دیر و حسی کلش ایلسه غل ایدی
دیر الا غلغته همره نلک کسری و عینک کوف و لام کسر به کسبه نلک اوز نه دو کله سو کله
 شکر کیر لولی قال غلغش القوم علی فلان غلغته ای علوه با شتم و الضرب القوم من لا غرنا و اغرنا و نحو
 غلبه ایتمک دیر العت عینک فقی و میل کسبه کله طعام قلبه تغیل کله دیر قال الله الطعام یغته غلغش
 الباب الثالث اذا نقل علی قلبه فصل الفاء الاغتات همره بک کسر به کسبه حقیقه یطلی و سوزک

بقل

عت

عت

عت

عت

عت

عت

عت

عت

عت

عت

عت

قوت

قوت

قوت

قوت

قوت

کبت

کبت

لغافل کوز سینک خیل به بولکعدن غیری ده فصل القاف القت فافک ففی و تانک تشد بد به سوز
 الملوب کتورمک حن جینی معناسنه نقول قلات بقث الاحادبث من الباب الاول بهنوا یوغمه دخی قث
 دیرلر ققصمه معناسنه القته مفردی تلمه ترمه کبی وقته برعوزنک اسیدر وقت یاغی و یحانه تلپ
 اینکه دخی دیرلر و الحذب انداهن ربت غیرمقت و هو محرم القتات فافک ففی و تانک تشد بد به
 قوغمی و فی الحذب لایدخل الجنة قثات القتین فافک کسر به و تانک کسر به و تشد بد به و القف
 قسر به هجیری یوزنی اوزن و هو یجیل اینک نیمه معناسنه و هجیری عاده دیرلر القوت و خمتبه قف
 بری بری اوز زبنه جم اولوب قوزیق بقال قرت الدم بقرت قرحها من الباب الثاني اذا بس معنه علی
 بعض و ابوز بدایتی قدیره دماو یوسوب قالمغه دخی دیرلر بقال قرت الدم فی الحرج از امانت خیه القت
 فافک ففی و لامک اسکایه طاعنه اولان دکنکه انده صو جم اولور القلات فافک کسر به قلاتک جمودر
 و قلت الین کوز قسطه سی غانه چشم معناسنه و قلت الا بهام باش یرمک دینه اولان بقورمه و روقت
 حنیو بادن برضی داندکه معرف و فرماش معناسنه و قلت الصدیغ زلف بتدی یرده اولان چقور یر
 و قلت اثر بد زبک اوز نه اولان دلیک کسه چرویش اکنسون دیو لیدور و قبه معناسنه القت
 فقتنبه هلاک معناسنه در نقول منه قلت بقت من الباب الرابع بقال ما تغلغلوا و کن قتلوا بی خلاص
 بولدلر و کن هلاک اولدلر و تغلغل قلمه خلاص دیرلر و قال لم ای ان المسافر و ماله علی قتل الامار فی
 انه یمنی مالمسافر هلاکی مقر و در مرکز غدا ی تعالی صقلیه القلتة یمک ففی و فافک سکونی و لامک
 فضله هلاک اولاجن بر القلات یمک کسری و فافک سکونیه شول ناهه درکه برکهر طویر و براتوق
 یوکی قلبه و مقلات شول عورتد یرک اولا ی طورمه القنوت خمتبه طاعنه دیرلر قنوتک استغاثه
 معنای اصل طاعت در و منه قوله تعالی و القاتین و القاتات اندن سکره قیام فی الصلوة ایچون قنوت
 دبدلر و فی الحذب افضل الصلوة طول القنوت و طول قیامدنما عودد قنوت و ترمه قنوت دبدلری
 ز یاد ایقنوت موجب طول قیامدن و لکل من الباب الاول القوت فافک ففی و اولو سکونیه و القیامه
 فافک کسر به قوت و یرمک بقال خات اهل بقونم قوتا و قیامه القوت فافک ففی و اسم در غدا نیک
 معناسنه و قوت شول خسنه درکه بدن انسان لکله قائم اولور طعام جنسندن هر نه و لرسه بقال ما
 عنده قوت لیه القیت و القیته فافک کسر به ای بکسنه دخی یعنی القوت بقال ماعنه قیت لیکه
 و قیته لیه اصلی و اودی در قاف مکور لوبلین و اویایه قلب او تشدر الاقتیاب هر نه کسری و فافک
 سکونیه قف یقین معناسنه بقال قته ففقات یعنی کف قوت و رددم اولدی قونلندی کاقولور زقتغارتق
 و قونلندون معناسنه دکلور بقال قنت لئلا یقین فی الحکم الملب القات قو کفات مقدری اولان
 نسنه بقال هو فی قات من العیش ای فی کفایه الاستغاثه هر مه کسری و سبنک سکونیه قوت طلب
 اینک بقال استغاثه اذ اسأل القوت القنوت فقتنبه و ولوک غمی و تشد بد به قونلنق بقال قنوت بکذا الا ان
 هر مه نیک کسر به اقتدر بقال ایت علی الشی ای اقتدر و القیت یمک غمی و فافک کسر به مقتدر
 معناسنه در کویا که هر کسه قوت و یرمک قاد دیک اولور قال الله تعالی و کن الله علی کل شیء یقینا
 بعضیلر ایندی یقین رسنه حفظ ایدوب سکوزمه دیرلر فصل الکاف فافک ففی و تانک
 سکونیه منع ایدوب ذلیل اینکه دیرلر بقال کبت الله المدوی صر فعدا لهور کسنه یوزی اوز زبنه
 براغمه دخی دیرلر بقال کبته لوجه ای صرعه الکبت کفک ففی و تانک کسر به بکت دونه ک

اوزی و کت کشیدن اعلی اولان سوندر که کشمش حتی کافک فقیله دوه اولان دیرل بقال کت
 البیر بخت من الباب الثاني اذ صاح صياحا لينا و يقال صكت الرجل من الغضب و كتب القدر اذا غلبت
 ايضا كتننا لم يزلنا صلب المالح الى ان تلبده قد وصايق معنا سنده دکلور بقال انا جیش ما بکت ای ماچی
 عدده لکنکنه کافک فقی و تانک سکونیه کارارایه شول کولمکدر که قهقهه دن لوف اوله لایکت هره نک
 فقیله قصیر اولان کینه کدافی بعض نسخ اصح الکریت کافک فقی و تانک کسر بتمام اولان یسنه بقال
 سنه کر پشای تامه لکیت بضم الکف و فتح العین لیل عند لب معنا سنده نصیر و زنی اوزن کشنر
 لکتنان کافک کسری و عینک سکونیه کینک جی لکت کافک فقی و عینک سکونیه قصه بولوا اولان
 بقال جیل کت لکنکنه موتی لکت کافک فقی و فلک سکونیه برده جم ایتک بقول کت لکنکنه موتی لکنکنه
 کتنان من الباب الثاني اذ غلبت علی نفسک و فی الحديث اکتوا صلبکم باللیل فان الشیطان خلفه و انشأ
 یعنی سر صلبتکری کند و کزن ایتک کینه و کتنه زراشی لکینک کینه و کتنه هر جاییه طاعنی و جلیه سی
 ولور د و کت منع معنا سنده دکلور بقال کتنه من وجهای صر فوسرعت ایتک معنا سنده دکلور بقال
 کت ای سریع وز یاده سور مک معنا سنده استعمال اولور سوری شیدد معنا سنه و کت سریع
 معنا سنده دکلور بقال جیل کت ای سریع لکیت کافک فقی و تانک سکونیه کذلک سریع معنا
 لکت کافک کسر بله کوجک چولمکدر لر لوفی المثل کت علی و بیته و و یه و اوک فقی و هرزه کسری
 و تانک تشبیه بله بیوک چولمکدر لر منعی مثل بلا لایکی چوق اولدی دیک اولور لکتنان کافک کسر بله
 و تانک تخفیف بله شول موضع کسیدر که لر یسنه جم اولور سنه قوله تعالی لم یجعل الارض کفایا حیاة
 و اما انما لکیت کافک فقی و میل فقیله شول طوری ات در که بله سی و قوری سیاه اوله و بونه مذکر بله
 مؤنث برار اولور لکتنه کافک فقی و میل سکونیه حره و زنی اوزن کینک لوفی و یو شول قرمزق در که
 اکتو قرمش اوله و قنو و تانک و تونک خیده قرمزق زانک یاده قوی اولوب سیاهه مائل اولمقدرسیبویه
 ایتدی خیلدن کینی سؤل ایتد که ایتدی کینی صیغه تصغیر ده اید ایتد بلر زرا کیت بلون در که قره بله
 قرمزق پینده در پس و جلیه غالی اولد غیور تصغیر له اول لور لر قری استعمال ایتد بلر و کینک اشقر
 پینده فرق بودر که ایتدی ایله قوری غه نظر اولور و اشقر ایل و قوری قرمزق اولور و اشقر اولور و اشقر
 اولور سه کینک اولور لاکتنان و لاکتنان هرزه کسری و کافک سکونیه لطور ی ایلن بقال کتنه شیدد
 التاء کتنان و اکتان کیتان او دوه ده حتی حال بو بلدر لجن دوهی جرندن غیریونک تار شسه بعر احر دیرل
 فچنکه انوک حره قنور تار شسه یعنی سیاهه مائل قرمزق تار شسه لکسا بعر کیت دیرل و اقیه یعنی
 کیت دیرل و کیت خر کدی اصل ندن در زرا انده ده تارمه و قرمزق و ولور لکیت تکریم و زنی
 لوزن حیا ی اسان ایتک کیت و کیت کافک فقی و یاز کسکونی و تار کف فقی لوزن بناسیله شو بلور شو
 دیکدر کیت و کیت تار کسر بله حتی لغت در و لکسنه یعنی تا هادن دوشدر حالت وصله ها تا یمنقلب
 اوله فصل اللام لکتنان و تانک تشبیه بله و یسنه فی حکم بقی بقال لکتنان بله من الباب الاول اذا
 سنه و اوقو و کسنه فی کسنه یاقشدر و ب مصاحب قفله ده دیرل بقال فلان بفلان اذالر بوقرن
 معه و ات قادی صلفه یعنی دیرل بقال لکتنان السویق لکتنان اذ اجد حتم و جد جیم معه و ات مهله و جیه
 مهله بله قادی صلفق لکتنان کافک فقیله و صا د کسکونیه او غری لکتنان معنا سنده و یو صلی یعنی در و یونلر
 شول کسنه لر در که طسه طست دیرل الصوت خننه لکتنان جی در اوغر بلر معنا سنه

کت

کرت

کت

کت

کت

کت

کت

کت

لف

اللف لامك فني وملك سكوتيه بور من لي معنائه وفي حديث حذيفة عن من قرأه الناس القرآن
 من خلفه لا يدغم من القرآن لفظا ولا يولوا بلفظ حلسا انما بلفظ البقرة الخ لا يلسا نهوا خلا غاه جميعا فكيف في اللف
 اند تاز له لوت معنائه در وصف معنائه دي كولز يقال لفت وجهه عن اي صر فو بقال لفته عن رايه
 اي صر فو وملك من الباب الثاني اللف هز ملك فني ولا ملك سكوتيه وملك فني ايله سول تكدر كبرو بزي
 بزي بضم ولفش اولو اللف هز ملك فني سميح ضولق ديكدر وقبس افتهن اجني ديكدر اصف ديكري كسي
 اجني معنائه للفتان لامك فضله سول اجني در كه خلق عسر اولوب بدر كه كابلوا للفت كذا لامك
 فضله ملك فضله سول هو رندر كه لري يوله واخر زدن يادي اوله كه ولده ثلث دن يعني افتهن دن عالي
 اولد غيرون لفت در اول اللف هز سول بزر در كه قوامه كشر اولوب ايك كي اوزنه صبيح غلظه معنائه
 و صبيح بر نسيه صبر ليه قابل اولد غيرون صبيح در اول اللف هز ملك و تانك كسر بله اللف هز ثلثه
 و ملك فني و تشديد بله بر نسيه و نوب بيقن اما استعمال به ثلث لكثر در اللف لامك كسر بله
 و ملك سكوتيه سول و لفت عن معنائه ده كلور يقال لفته ملك اي صر فو ملك يعني بر حق سنو كه در كه
 صر فو صاد مبله و فني معجه ايله ميل معنائه در و بر كسيه نك بر نسيه بيلى بر عقبتك اكا تو جهيله
 اولو و اللف هز تشديد در مقابل معنائه و جاب معنائه ده كلور و قور لم لالته لفت خلا عن اي انتظار
 جابه لوت لامك فني و و لو سكوتيه كز ملك كنان معنائه كذا في بعض نسخ الصحاح ليت كذا في
 لامك فضله نحن نصب اولوب خبر نرفع ايلو كن كسي و سا احوالي كي ز بر ايلو ايله مشابه
 لغظاري قري اولوب اكثر خبرات بوزاره لاحق اولد غيرون و معنائه ده دي افعاله مناسب اولد غيرون
 ثور ليت زيدا اذهب امل عاك قولي ياليت ايام الصبار و لجا ياليت ايام الصبار التا نقد رنده در و و لبع
 لفظك انتصافي حالت اوزن و زو نحو بون بعض عر بدن حكا بتابد و يا بتدلر ليت و جدت منزله سنده
 استعمال اولوب مفعولينه تعديل و بجر افعاله جاري اولو و نحو ليت زيدا اخصا و نقد روجه
 ذكر اولنان بت بولت اوزن اولن محمل اولو و معلوم اوله كه هلي و ليتي جاز و دواني و فني
 و فلي و لعل جاز اولد و في كي الليت لامك كسر بله بونك بر جاني در صغه عنق معنائه الليتن
 تشديد يقال هاليتان اللوت لامك فني و و لو سكوتيه و الليت لامك فني و يانك سكوتيه منق
 بلفك معنائه يقال لات عن وجهه بلو تو بليت لو تا و ليتا من الباب الاول والثاني اي حبه و صر فو
 عن وجهه الاتية هز ملك كسر بله و ندر ملك لوت معنائه يقال لات عن وجهه يسي فعل و افع
 بر معنائه اولو و لاتة نقص معنائه ده كلور يقال مالا تمن هله عيا اي ناقص مثل الله لات كله في
 لغش ايتدي بوليس كلسنه تشبيه و لغش اسم فاعل بونده مضر قلشدر و ايتدي لات حين
 كله سندن جدا استعمال اولو و كاما و لو كه ضرورة كله حين بعض اشعار ده حذف اولو و و بعضير
 ولات حين مناص اولشدر و فله لاتك خبرن مضر قيلو ين و ابو عبيد ايتدي لات اصلنده لاهدي
 كله تاز ايد در زياده اولماز الا حين كله سنه و لئان اولون كله سنه ز ياده اولو و لئان تانك فضيله الان
 معنائه در حد ائنده زيو كله اوز و نغز ياد اولو و اكر چه صورتا بونلر دن منر فدياز بلو رديدي
 تنه كسم بعض سر و متصل دي ياز لشدر و العاطفون نحن مامن عطف و المعطون زمان مامن معط
 بعضير ايتدي تالا كله سنه ز ياده اولو و تنه در ت و رت كله رنده ز ياده اولو و دي كسي فصل الميم ليت
 ملك فني و تانك تشديد بله سيمك مد معنائه ابي بكره اوزو نه صر مادن سيمكه ده و رز الماتة نه

لوت

ليت

منت

مشت

مرت

مقت

مکت

موت

مبت

مشت

مشت

مشت

مشت

مشت

اوليك تشد بدله مادو زفاوز و نه حرمت و سيله درل قول غلان يت اليك بقراية بني غلان كسنه
 اوزن سكانست ابرقرات سييله الموت ميک فقيهه وسيله راحت ميک فقي و طاک سکونه هر سمنه ک
 محکي بقال يوم محي سجد المثل است که حت دخی سجد المثل و بقال حت و یونان الباب
 لتاس المرت ميک فقي و نونک سکونه شول محر در کراوق بيه المرويه فقهينه اونسراق قالمه کاک مرتی
 بين المرويه يني اوسر مکان و قاش قلسر کسند دخی درل بقال رجل مرت انا لم کن علی حاجيه سحر الموت
 ميک فقي و رلت تشد بدله و در منک اسيدرو و نوندر ما عود و يوم الموت و در کراکی کي بقی شير له تم
 فتنده واقع در الفت ميک فقي و طاک سکونه بعض اتيک قالمه فقهينه معقلا ابغيه و نکاح الفت زمان
 جاهليت و اولور دی کاول کسنه باب سينک عورتان القدر المقيت ميک فقي و قاتک کسره و المفقوت بصر
 اوتش کسنه و فی بعض نسخ الجوهری الاستکات سوابی اغرق بقال استکات لشر استکات الالبین الاموات
 شول محر در کباتی اوليه بقال مغازه املوتی ملساه لابات فيها کذا فی نسخ الصحاح الموت اولور که
 حیات خدی در قلمات نيوت و یات بضم الیاب الاول و الرابع المیت و لایاتیک تشد سجدی و تخفیه
 اولش کسنه الموتی و الاموات المیتون و الیتون یا ک سکونه هر یوز که جی بقال قوم موق الويسک صلی
 موت ابدی خیل و زفیوز نندن صکر مادام اولندی و بعد تخفیه اولندی و یوز صکر و قی و اولور
 قالمه تعالی قضی ببلده ميتو لم یقل ميتا فرائیدی هنوز اولین کسند و هداماتش قلیل در اولور
 عن قلیل درل و لودکن صکر هداماتش جیز المیته ميک فقيهه و یا ک سکونه جیفه هر ذل اولش
 معنائه المیته ميک کسره به جلسه کبی رنوح اولک بقال مات فلان ميتا حخته ماموت فعل یجب و اما
 مراد الموت قلبه دیکدر نه عجز هر دل در معنائه راضول طاک معنائه که زبانه و تقصیه
 قابلیت اوليه اندن فعل یجب کرا الموت ميک غیله موت معنائه در الموت ميک فقيهه شول تشد هر که
 اندر و ح اوليه و موت شول یوه دخی درل که انک مالکي اوليه و اندن کسند منتفع اوليه المیزان ميک
 فقيهه و اولک سکونه قلی اولش کسند و المویاه موشی بقال و جل موتک لغوا و اوسر انا لغوا و انا
 الموتان ميک و اولک فقيهه حیاتک ضعی دم بقال اجتر الموتان و لا تشتر المیزان ای حیات لا یضیق
 و الدور و لا تشتر الرقیق و الدولیه فرائیدی موتی و کسند و ایها الموتان و یوزی و فی المیت کذا لغا الارض
 انشور سوله فی احی منعا یثی فیه له الموتان بالغم شول موت جبر کسند و اولور انا و انا و انا و انا
 وقع فی المیزان الامانه هیر منک کسره به اولور ملک بقال امامه السو و لی اولک معنائه کوز
 بقال انک بالقیام امانتک و امانتک هیر المیت میم اولک غمی و یا ک سکونه و یا ک سکونه و یا ک سکونه
 الناقصه میسومینه ابر عیبت عی دومی فقهینه غی استعمال اولور الماموت علی و و الناصح جی در
 بین السکین ایتی امانت فلا در لرحن انک ایما عود لایمی و طاک ایسه لایم یث علی و و لایم
 اولور ملک بقال موت یقوتنا سجد البیاعه المخلوط ميک غمی و یا ک فقي و اولک کسره به اولور و بعد
 کسره به اولور الموت لا تشتر یاده مبالغه به اولور اولور لیل لایل کسره یوز حتم لافقه لایم
 تسیت ميک غمی و سینک سکونه رنسیقه متسفن و منبسط اولی بقال هو منبسط لایم
 مسرسله و تسیت شول کسند هر درل که قتال حینده اولور منبسط کسره الموتی و یا ک سکونه
 جنودن و سرعدن یوز عدد کسره انسله عوض اولور یث لایم کت بولسه علی یث لایم کت بولسه

مورا بشد در شول خرمادر که اوله با شلیوب اکابک دوشه قالر طبعه منکته الناک کافک کسر بهل دونه نک
 در سکی مغرف اولوب یاتی یار من حائی در التواقی فغبتله در یاد مالون که جیلر در التواقی نو تک خیمه و ناک
 تشدد بهل نو انیسک مغردی و یواهل شام کلامنن در التاقی الناس دیککر بعض لغت اوز سن تیه
 قلب اولشدر کاسه اکلت دبد کاری کی التیه نو تک فقی و هتک کسر بهل ارسلان اوز نیر معناسنه
 لکی نیت زیدون ادا اولندر تقولنعت بهتحن الباب الثانی و المار اوز نفس الوب و یرمه دخی در یرلر
 التیهات شول فقی و هتک تشدد بهل یاده جافرن ارسلان بقال سدهات و جلمه دخی در یرلر بقال جلمهات
 ای نهاق و نفس ابدی معناسنه ده کلور بقال و جل نهات ای حار و زمار زاده جمعو جامعله ابله خندله
 نفس الوب و یرلر فصل الاول الوقت جامع معناسنه جامع معروف البقات منک کسر بهل فعل ایچون تعیین
 اولنان وقت و تعیین اولنان منک معناسنه ده کلور بقال هذ لم یقات اهل الشام احرام کید کاری موضع ایچون
 للوقت علی وزن القصود وقت تعیین اولنان فعل بقال و قته فیه موقوت اذ این للفعل و قتا بفعل فیه
 و منه قوله تعالی ان الصلوة كانت علی المؤمنین کما یامرونه و نالی مغرف و ضالی الاوقات التوفیت علی و زل التکریم
 و قتلر تعیین انک بقال و قته لیوم کما یعنی بنانی تعیین ایتیم فلان کون ایچون اجلته دبد کاری کی
 و قری و اذ ارسل الوقت و قته محفقه و القتنه دخی لغتدر مثل و جوه و اجوه الوقت مفعول در مجلس کبی
 و قتنه ما غوددو بقال لله جامع الناس لیوم الموقت او کتة سول نسنه در که بر نسنه اوز ریه نقطه کبی
 اولور بقال فی عینه و کتة التوکیف علی وزن التکریم خرمالک اوله با شلیوب نقطه لیه ظاهر اولنی
 بقال و کتة البسة نو کتة الا بهات هره نک کسر بهل ات قو فقی بقال الوت فیه هت اذ اتس و ایت یهت دخی
 لغت در یهت کله سنه یا ولوه قلب اولشدر ما قبل منضم اولد غندن او تر و فصل الیاء الیهت هانک
 فقی و بانک کسر بهل فعل و زنی اوز نور غوسندن عقلی رائل اولان کسبه بقال هت لرجل ای تخب یعنی
 غوفندن عقلی کندی مهبوت الغوا در شول کسبه در که غوفندن عقلی کنش اوله الیهت هانک فقی و بانک
 سکونیه لضعف معناسنه بقال فی عله هتیه می ضعف و اوز معناسنه ده کلور بقال هتیه هتیه من الباب
 الثانی ای خرمالک هانک فقی و بانک تشدد بهل کلامی انتظام اوز رسو بانک بقال هو سر و الخبث سر و
 و جهت هتیه الباب الاول سر و سوژی ریه در یرمه در یرلر الیهت منک کسر بهل شول رجه در لکه خفیف
 اولور کتیر الکلام اوله الیهت هانک فقی و بانک تشدد بهل بمعناه الیهت هانک فقی و بانک سکونیه ات فقی
 بشک بقال هت الفم ای طبعه حنی نهرا و لیسایان معنه دخی در لرهت الشوب فی رقه و کسبه نک عرض
 بقعه دخی در یرلر بقال هت عرضه اذ اطلع فی الیهت هانک فقی و بانک کسر بهل شول کسبه در که غزنک
 کوشازی یوک اوله و اسع الشیقین معناسنه و که اولور اودی جا و کی و اولمش صورتی در یرمضاه معناسنه
 الیهت طرب و زنی اوز سر صدر در بقال هت بهر ترحن الباب الرابع الیهت هتیه هتیه و بانک فقیله اوردی
 زاده یو لاق بقال لسه اهرت ای بین الیهت مروت الفم دخی در یرلر و کلاب مروت الیهت اذ دخی در یرلر
 الیهت و الیهت هانک فقیله اوله و خیمه نایع بر نسنه خفتندن طاعارب و یحق بقال هفت الی هفتا
 و هفتا من الی الشانی ای طاعارب و هوش کما یحق اولسه هفت ذلک الی در یرلر الیهت هتیه هتیه کسر بهل
 و نونک سکونیه و قته هت تانک فقی و بانک خیمه بر نسنه یان یاره اولوب و شیک و یو یانه آتیه
 و شیکه دخی در یرلر بقال نهات الفرس ای تساقط و فرانس فانک فقیله و بانک تخفیفه یو یانه
 دبد کاری نسنه در که کعبه ایله کندن اوده اورا اوبسته هانک فقی و فانک کسر بهل شول

نوت

نوت

وقت

وکت

وقت

هبت

هت

هرت

هفت

هلت

هوب

هیت

یقت

لیث

انث

لوث

انث

کسنه لدرکه اناری قتلقر بونا بش اوله بقال وردت هفتین من الناس الذین اقمتم السنه ستون من مراد
 خط در لغات هانک فنی و غانک تشد بدلهما حق دیکر لغات معناسنه الهانی هانک فنی و لامک سکونی
 والقصه مضمون بله راوت در که فور بد قله فروره یخی بنسه کیو ویر دیشلر کذا فی بعض نسخ اصحاب التبعین
 علی مین التکریم چاغرمق بقال هیت بوهرت بلذا صاح سود علمه هیت هانک فضیله و انک سکونیه کل دیک
 اولو در علم معناسنه بقال هیت لک ای هار و بعضی ایلر اندی بونته واحد و جمع و مذکور و شتر بر اولور لکن عدد
 هیت کله سنک عقبنه ذکر اولور و بقال هیت لک و هیت لک الهی نه هانک فضیله ایلی اولان و در لره
 هانک فنی و ورتک تشد بدلهما معناسنه هانک کسر بله ر شتر کاسمید رفرا تکرانده معنی ایلدی هانک
 اصلی هوندن در ایلیق و معناسنه نه کمروا ایلدی هانک تانک کسر بله ر کله در که و ر بکاد دیکر اصنی
 معناسنه بقال هانک ارجل هانک ثنیه مذکری هانک اوج مذکری هانک یانله موئی هانک ثنیه موئی هیت
 جم موئی عالین کی بقول هانک لاهیت یعنی و ر که و ر که قادر اولیمس ایلها اقامه میک خیلوه و ر شتر مقول
 هانک کان کما اناه و بقال مالک ایلک ای مالک ایلک و لا بقال منه هانک و لا یخی بهانی بوندن صیغه ننی
 کلر و خلیل ایلدی هانک اصلی اقی یونی دن در لاف یا یقلب و انشدر فصل الیه الباقوت جوهر دن بر معروف
 طاشدر فاضل و معر بدرا عولوزنی اولوزن در الیا قوت و واحد ی الیوقت یا قولک جی الیاهات هیزه نک کسر بله
 ات قوتی بقال هانک ای اتن باب لثا فصل الالف لاث هیزه نک فنی و انک کسر بله شاد اولان کسنه
 تشیط معناسنه لاث هیزه نک و انک فضیله سودا یجوب طارن ششه دن مست کی اولی بقال ایل لیل
 یا بش من الی الیاب ایل و ابو عمرو و یوحنا دوه سودینه مخصوص و ددی الیانه هیزه نک فضیله اوت جری
 اولون دریری بر شده و لشمق بقال لثبات ثبات اناه ذکر و لثبات لاث هیزه نک فنی و انک کسر بله کورو بول
 دیکر بقال نباتات و شعر ایت و لمع معناسنه ده کور لاث هیزه نک فضیله جی بقال نسوة اناث
 ای کثیرات لکم لاث کذا کله هیزه نک فضیله لواسابی متاع الیه ایلدی اناث جمدر واحدی
 یوقدر و ابو زبایدی اناث کور و مالک ایل و لور یعنی دوه و وقیوه و قوله و سائر متاعه اطلاق اولور
 الیانه اناث واحدی در لثا ث فتنبله و انک خیلوه متاع صاحبی اولی بقال اناث فلان اذا الصاب یا انا
 و ریاض و انک کسر بله ر شک جی در قاش دیک اولور انا هیزه نک خیلوه و لک اسمیدر لاث
 هیزه نک کسر بله رکیم یان معناسنه هیزه نک اصلی و لایدی و اصل معناسنه ده کور و بقال هورق اناث صدق
 ای فی اصل صدق و لاث متاع من متقدم ایلنلر دن متوار شولود فی حالته دخی دیلر بقال هورق اناث من کذا
 ای علی مرقدی قول شالا عن الاول التار بترمک ما یبینه اغر انک کور لور و شاد بد قاضه دخی دیلر ایلد
 ناز معناسنه لاث هیزه نک خیلوه شولطور تسنه در کاه و اغاغل کلر اناثه احضار ایدرلر وقت حاجتله لایه
 بقعه و لاسون دیو و محاحک بعض نسخه ازده شو بلواق اولش کاز شولن یخ در که تعیین و لینه بر سنه بیع
 انک مقول اناث فی دانه شیا لانتقم منه و ما لابقص من ارثه شیا و لور شولر شول علامت در که
 ابکی برک یبینه اناث جده و ضم اولور و لور قیون لک لکن لکن لغته و ر قله کی اقل و قره لور اناث رکندر بقال
 کسبش اناث و رجه لور اناثه بقیه بلک خیر و غین معنی سکونیه ق منق اولمه دیلر و ر قعه هیزه نک خیلوه
 و غانک سکونیه لاجه اولمه دیلر لاث هیزه نک خیلوه شول اناث در که دوه اناث یکله سه دکندر صکره
 او بو زبور اناثی مافی بعض النسخ لاث فتنبله و رتک خنی و تشد بدلهما و دیا لکن بقال تار ت
 النور اناث فتنبله فی الازیه اناث دیشی مذکر مکالمی لاث اناث جی اناث هیزه نک فنی و انک

سكونها تا آنكه كويما كجديد ديتلى الايات همزه نك كسر به افعال وزنى اوزن مؤنث طوغم من بقال
 لت المرأة اولدلت شي لمؤنث مؤنث طوغم من عورت المينث مبهك كسر به مؤنث طوغم من عاتق اول عورت
 ومؤنث طوغم عتق عاتق اولان ردى مبنث در رزيرامعاف صيفه سنه مذكر مؤنث بر اولو رقتايت
 على وزن التكرم كلمه فى مؤنث فلق نذكره كمقابلى در النانث فقتنبه ونونك خمى ونشد بدله كلمه مؤنث
 اولين بقال لفته فلتايت الايت همزه نك فى ونونك كسر به متول دمون دير كد ديتنى اولوب ملايم اوله
 الايتيان همزه نك خمى ونونك سكوفى وناك فضيله ابى عايه و ابى قولايغه دى در الايت همزه نك
 فى ونونك كسر به متول درد كه اوت تون و ده زراوله فصل الباء البث نك فضيله خبرى متابع ايتان
 بقالث لغير ادا نشره و متول خرم ايد رز كه افى يود عوسميه ل بقال ثمت اذالم مجد كزوه و بوغر بلرك
 ماه غور ديد كارى كى درامبى ايندى ثمت در رز قن متفرق اولوب رى رندين اولوسه و متول هامو حزنه
 دى در الايتان همزه نك كسر به بمعناه و اظهار معنا سنه ده كلور بقال ايشتك سرى اى اظهرت لك
 وايشت اظهار حال و اظهار حزنه دى در بقال ايشتك اى اظهرت لك بى التنيث على وزن التكرم خبرى
 كذا لك متابع فلق بقال بشتا الخير متعدد للمبالغه الا مثنى خبر منشى اولن البثنه على وزن الالة طافغق
 بقال بشتا الخير بشتنه ادا نشره و بقال ايضا بشتا لغير اذ هيتمه البث ايتانك فى و ماتهك سكونيه صوروب
 لرشدن من بقال بحث عن التنيث من الباب الثالث اذ افشت عنه وفي المثل كالباحث عن الشفرة الابحاث
 همزه نك كسر به بحث ايشت بقال ايشت عنه اى فشت عنه المباحث مبهك فى و ماتهك كسر به لار ايشت رز
 وسنه قولم ركنه بيا بحث البقراى المكان القفر بى رحيثيله ترك ايندم كفته ايدوى بغير البر برك فى
 و رانك سكونيه دوروز و يوش اولان رالرت بانك كسر به و الارايت همزه نك فضيله و البر و تفتنبه
 جعيد و بعض شاعر ك شعر نه كه برك جعنه رارت واقع اولشدر خطادر ديشلر البرغوث بانك خمى
 و رانك سكونيه رده ديد كارى جانور كه موز يانند در البراغيت بانك فى و غينك كسرى و مده لبرغوثك
 جعيد البث بانك فى و عينك سكونيه كوندنك بقال بعثتم الباب الثالث اى ارسلوه بعث ناقه يداع
 لورمغه دى در بقال بعث الناقه اذ اترت بالواي يهودن او ياندرمغه ده در بقال بعثتم منامه اى اهبه
 و اولى در آنكه دى در بقال بعث الموقى اى نشرهم ليوم البعث و بعث قوشلن عسكه ده در بقال و منه
 قولم كنت فى بيت فلان اى فى جيشه الذى بعث سمع البعوث سمته لبعثك جى در جوش بمعنا سماع لا بعث
 بمعناه الايعات همزه نك كسرى ونونك سكونيه كوندنك بقال بعثه ايعت و سراج ايتان بقال ايشت
 فى السراج اسرع التبع فقتنبه و عينك خمى ونشد بدله ايعات بمعنا سته تبع من الشعر اى ايعت كانه
 سائل البعث بانك فى و عينك كسر به بر شاعر ك اسيد ر بعث ديوشيه اولندى بر شاعر نه بعث منى
 مابث ديتنر يوم بعث بانك خميله اوس قبيله سيله خراج قبيله سنك بركو نيد البعث بانك فى و خمى
 و كسر به اوجى ده لغت در و قوشنر كه كرسدن كچرك در او جسمى بلى در مر دلر خور در رز جيفه يكتين
 و رنكى مرق مقدر غبار و نكى كى و فى المثل ان البعث ا رضاستنسر يعى زم ولا يفره كلن مر دلر خور كى ادا
 لكر كرس كى معز اولور كه نسر كه كرسد رز يوش ايندى اول كسسه كه بغاى واحد قلدى البعثك ايتانك
 كسرى و عينك سكونيه بغايتك جى در ديدى غزاله غزالان كى و متول كسسه كه مذكر ده و مؤنث ده بغايت
 ديدى تا و حيله جى البعث در ديدى نعامه ايله نعام كى الايت همزه نك فى و بانك سكونيه لوزنكلو
 اولن سنه اغبر معنا سنه قرب كاهبر دى تور رنكده اولن سنه يد رل و ايت قولم اولان رده ده در بقال

بش

بحث

برت

برشت

بش

بفت

بوت

بخت

تفت

ثلث

البغشاء، انك فتي وغينك سكونيه ولف مدوده ايله قهر نك لاجمعسنه دیرلر قهائی و بغشاء جناس مختلفه دن
 قارحق اولن خلق بقال دغل خلق البغشاء ای فی عامه الناس و جامعهم البوت بانك قضيله بحث ايتك بقال
 بان عن الشی بوت بو الیهة بانك فتي و هانك سكونيه و قبيله نك باهاسی دیرلیم دنك اكهنه من سلمین
 منصور دیرلر و بهمنز یننه دخی دیرلر بقال خلان لهة ای لایة فصل التاء التفت ففتنه منسلك مجوز
 اولن سنسار دیرلر نك سلك و سق قرقق و باش ترش ايتك و ماسق قان كدرمك و حمره لائق و قهر بان و غزغلی کی
 و یونلر ایتك لهه نكه و ارسه دیرلر كفت لفظی اشعار و به وقع و انشد و اصطلاحات شرعیه دن اولد و فته
 بناء فصل التاء التلایة اوج دیکدر عدد مذكوره الثلاث اوج دیکدر عدد مؤنثه الثلاث بانك فتي و لامك
 مدی ايله و اخر نكه الف مدوده سه ستمه كوفی در لایا و اوات نك جی در التلایة بانك خیمه و لامك
 سكونيه اوجه دیرلر التلایة بانك فتي و لامك كسر یله كذلك اوجه دیرلر دیکدر ثلث مناسنه ثلثك نكس
 مفتوح و لویج بان اده اولنر و ساز اعداد ده دخی حال بو ايله در یمن و سبع و صدیس و جنس و نصف
 دیرلر و لوز بد جنس و ثلث كاردیدی التلایة بانك كسر ايله و لامك سكونيه اوجه كونه و صولوق من قولم
 هو یستی غله التلایة یعنی اغای اوج كونه و صولور و صولورمه اشعار قمننه مخصوص صولور صولورمه
 ثلث و یقیز برادوه باهر كون یا كون اشیری یا دور یچی كون بشی كون صولور و عشره و نجه یعنی اوجی
 كونه و نجه سی صولور و صولورمه دهرت غب خمس دیرلر ثلث دیرلر و رفت التلایة كسر ايله هر كون صولورمه
 و غب غینك كسر ايله كون اشیری صولورمه دیرلر ثلاث بانك خیمه و ثلث میك قضيله غیر منصرف
 عدلین و صفتدن اوتوز براتلانه دن ثلاثیه و مثلثیه عدول و انتشار و بونلر ده صفت مناسی
 وارد و نقول مررت قومیتی و ثلاث یعنی قومه لیکشر و اویمر مرو و ایتیم یس یونلر قومك صفی اولور و قل الله
 تعالی اولی اخصة متی و ثلاث و برامش یونلر له اولی اخصة وصف و انتشار و بود كر اولنك سیبیه یعنی قولیدر
 و غیر یلر ایتدی غیر منصرف اولماری عدلك نكرتدن اوتوز در لفظه و معناده من را اثنین لفظندن مثالی
 و ثنا به عدول و انتشار و اثنین معناسندن اثنین اثنین معناسنه عدول و انتشار یچن كجاست اخیل متی
 دیمسه معنی اثنین اثنین دیک اولور رفت جفت معناسنه و جمیع اعداد ده اولان عدلار ده حال بو منوال
 اوز رده و یچن یونلر یغییر ایسك منصرف قبول ایدرسن اجد و ثنی ثلث و سبع دیرسن و یلر
 حمیر کی اولوب متصرف صیغه کی اولور اما احسن واحد بو ايله دیرلر یونلر نصیر له و زن فقلدن
 یحقرلر براتلانه عرب صیغه ما ایلر زید اوما احسنه دیرلر التلایة بانك قضيله بر كسینه نك منلك اوجه
 بر الملق نقول ثلث القوم اثلثم من الالباب الاول اذا اخذت ثلث اموالهم و اذا اقلت اثلثم الكسر من الالب
 الثاني یكون الملی كنت اثلثم او كلتم ثلاثه بنفسی ايانك یغیر ابعهم و اسعیم فیها جمعا ملكك العین و نقول
 كانوا تسعة وعشرين فقلتم اصریتهم تمام ثلاثین و كانوا تسعة وثلاثین فربعتهم مثل لفظ الثلاث
 والاربعة كذالك الى المائة یعنی ثلاثین لفظته و اربعین لفظته و ثلثه و اربعه ددهد كك کی دیرسن یوزه
 و نجه الاثلاث ههه نك كسر ايله لوج اولمق بقال اثلث القوم صاروا ثلاثه و كانوا ثلاثه صاروا كذلك
 الى العشر فلی السكیت یئدی هو اثلث ثلاثه دیر اضافته عشره به و نجه توبین ايله استعمال اولمق و لایر
 مضاعف مضاعف الیه جنسندن اولماریسه دیرلر اضافه ایدرسن دیرلر منون قبول و سن نقول
 رابع ثلثه و رابع ثلثه كقول ضارب عمرو و ضارب عمرو لایر ایدرسن مضاعف ثلاثیه فی تمام دوزت قهائی دیک
 اول و الملقن جسر لری متفق اویچن اضافندن غیر یجاژ اولد و غینك و جمعی بودر كع معنوی فعل مراد اولمق

بلکه او چکری و او چک بعضی مرد اولو رو بومی خود لقا فتند غیر به اولماز و هذا ثالث تنین دیر سن
 اضافته و ثالث تنین دیر سن تنینله یعنی هذا ثالث تنین دیک اولو ابکی فواج قلدی معنایسته و ثالث
 عشره دخی حالو به در رفع و نصب جا ژدر تسعة عشریه و نه مجعوله کسنگه که رفع ابتدی مرادی هو
 ثالث ثلثة عشر دیک اوزن در نهایت ثلاث حذف اولنوب کندی اعرار اوزن باقی قلدی و ستول
 کسنگه که نصب ابتدی مرادی ثالث ثلثة عشر در وقتا که ثلاثه حذف اولندی امر ای ثلثه رعایت اولندی
 مخوفه دالات ایسون ایچون و نقول هذا لثادی عشر و الثانی عشر الی العشرین مفتوح کلهما ذکر و فی المونث
 هذه المادیة عشرة و كذلك الی العشرین ندخل الیهما جمعا و اهل الحجاز بقوله اونی ثلثون و اونی
 الی المشرقة فینبصون علی کل حال و كذلك المونث اثنی ثلاثین و اربعین و غیرهم بمریه بطرکات الثلاث مجمله
 مثل کلمه فاذابوزن العشرة لم یکن الا نصب نقول اتر فی احد عشرهم و تسعة عشرهم و للنساء اثنی احدى
 عشرهن و ثانی عشرتهن الثلوث ثالث فقیله و لامک فقیله ستول قه در که صاغله قه سودی اوج چندی
 طولدن و ستول ناقیه دخی در لککه لوح همسی قوریش اوله المثلوثه میم فقی و ثانی سکونیه
 ستول ازی قویا جی طعلر جقدر که لوح در بدن اوله المثلوث میم فقی و ثانی سکونیه و لامک فقیله ستول
 ابیدر که لوح تنند بولکش اوله المثلث میم فقی و ثانی فقیله و لامک فقی و تشدد به ستول نسنه در که
 لوح کره سی اوله و ستول سترام در لک که قیند لوبی لوح بخشدن ایکی مخفی کنش اوله التثلیث علوزن
 التکریم اویر لک و منه قولهم ثلث بقاقت لفاصر منها ثلاثه لخلاف یعنی همسک یا ثلثین اوج باش بفلسفر
 و یجئکه ایکی باش بفلسفر عطر بهادر لک و یجئکه برایش بفلسفر خاف بهادر لک و یجئکه جمیع باشارن
 باغلسه راجع بهوا کاش بهادر لک فصل الیم الجأت دومنک اگر یو کله یویدی بقال جأت الیبعی بجأت
 من الباب الثالث اذامی موقر احلا و قورقن معنایسته و کلو و بقال جئت الی رجل اذا فرغ المحو کفر خوش
 کسنگه مذکور معنایسته لکنه جیمک فقیله و ثانی تشدد به انسانک جسدی کرک قاعده کرک قائم اولسون
 و بعضی معنایسته و ثالثا واقع اولشد و قائما یوینه و لکن ظاهر اولکی درو علی کلا التقدیرین لاس صاحب رد
 اولو کرک اول جنة الانساق مخصه قاعده پیشدر لک جیمک فقیله قورمق بقال جئت بحته من الباب الاول
 اذافعله الاجتنان همز منک کسری و جیمک سکونیه قورمق اقتلاع معنایسته الحقیث جیمک فقی و ثانی
 کسر به خرمافدانی الجئته و لحدی خرمافدانه جئته در لیش و نه مجعده کیش و یو دکن صکره مخله
 در لک الجئته و لجنات همک کسر بهل و جیمک فقیله ستول دمور در که انکله خرمافدانی بدندن فذل قوردر
 الجئته جیمک فقیله ستول اوت در که بری رنه صا ریش اوله و ستول قلدر که بری رنه طولش اوله بقال
 بت جئت و شعر جئته ای ملتصوفه موده اولی دویه دخی در لک بقال جی جئته جئت جیمک فقیله
 مومک بالذن حاصل اولو رو بعضیاریتدی جت هر یک دو کبایله واقع اولو و لک قنادن زکوده سندن
 ایش جیمک فقیله سله برک یو کسنگه در لک الجئته جیمک فقیله و ثانی سکونیه برلوت در که ای در بعضیابر
 بیان فسیل کانی ای نفسه ایشمدر لک فقتنبله قیر معنایسته الاجدات همز منک فقی و جیمک سکونیه
 والا جئت همز منک فقی و جیمک سکونیه و لک فقیله جئت جی در قیر معنایسته الاجدات همز منک
 و ثانی کسر بهل قیر افتاد ایمل بقال جئت اذا اتخذ جد بالبرث جیمک کسری و و لک کسری و تشدد بهل
 یزوم بالی در مودن به ملو مای در دیش و ترجمه قنارده قلغان بالی بیدر دیش الجئته جیمک کسر بهل و نونک
 سکونیه اصل بقال خلاص من جئت و جئت ای اصلک به یو یالفت معنایسته در یاخو دسیتی آکی نالفت

جائ

جئت

جدت

جرت

جنت

جهت

حش

حدث

ابدل لك كلامي المختص بك كسرى و انك تشدد بديلته ايشلين كسنة زاده معانسته المذهب فحق
وهناك سكونه غدا بدركسنة خفت اوزن اولوق بقال جهت جهتاي مستغفلة الغضب كذا في بعض نسخ
الصاحج جولى حنك خيله واخرنه الف مقصور ايله رحصارك السعيد ورحمته فصل المايك حنك خيله
قندرم بقال حنه على الشى اى حضه عليه الاستحاث هره نك و نك كسر بله بجمناه الاحتنا على وزن
الافتعال قندرم بقال حنه واستغفله فاحت القيت على وزن التكريم والمختصة حانك فحق و نك سكونه
زارله وزني زن معنى لميت حنك فحق و نك كسر بله رحى اولن كسنة بقالولى حنناى اى رحى
مسرها الحنك نك فحق و نك تشدد بيله قندرم شيق ولا يفتاؤون على طعام المسكين اى لا يفاضون
للميتى حنك كسرى و نك كسرى وتشدد بيله والفك قصر بله قندرم حنه معانسته الحنوث حنك
خيله على وزن الجمهور بجمناه الحنات حنك خيله سريع معانسته بقال قرب حناتى اى سريع ليس فيه
فتور وقرب فافك و نك خيله بون كيه صوايجون يوريك ودر الحنه فحقته قندرم بقال خرس جواد
الحنه اى ذات جاء جوى اى بدجوى الحنات حنك خيله و كسر بله كسر اسمى روايتى و ايو عبيد فحق
ايجود يشعر على كلال و ايتن قندرم معانسته در بقال ما حنك حناتى اى مايت معنى قندرم
لو غرو ايو مدم لك حنك خيله معنى التنبى حطام التين معانسته و اوى قومه دنى درلر و قاقسر
ايك خبر فقل معانسته فافك خيله كى قفر على ديكدر واصلناش قاوده دنى حث درلر سوين
غير ملتوت معانسته لحدث تازه بقال اغزى ما قدم وما حدث لك خيله و صد شك دلى مفهوم اولسى
يو كلامه مختص صدر قندمك دنى مفهوم اولفين يزد و جالو لشدر و حدث خبره دنى درلر قليله وكثيره
شاملدرا لحدث هره نك فحق و نك كسر بله حنك جوى در على خلاف القياس فرائدى احاديتك
واحدى اى ملو و در حديثه جم اولسى مكره دنا استعمال ايله لوشد لحدث خننه و نسته يوغيك مكرن
ويوده كلى بقال حدث امرى وقع من الباب الاول و حدث وقوع معانسته كور بقال حدثلى وقع
الحدث هره نك كسرى و حنك سكونه و نسته فى عدمى وجوده كتورمك بقال احدث الله حدث
و حدث كتورمك معانسته كور بقال احدث بل اذ اصارنا حدث لحدث حنك و نك خيله و نك
حنك خيله و نك كسرى والف مقصور ايله و نك دنى حنك و نك خيله ابدى صين نسته
جميعى بمعاندر و حدث تازه بكيد دنى درلر بقال درلر حديثى شاب و اكرسى ذكر لىسك و نك حنك
المن من ليدان حنك فحق و نك سكونه حنك جوى الاحدث نك بقال ليدان و احدث لحدث
تازه خبر المختص بقال اسفدت خبر اى و حدث خبر اجدى المحادثة سمك خيله و نك فحق و نك
خيله و نك خننه و نك خيله وتشدد بيله و نك حنك فحق و نك كسر بله شوبلشك و خبر
ويوه معانسته مرفلر و نك دنى السيف فليحك يوزن ليدى اسن كيدرمك لحدث سالا فحق و نك فحق
و كسر بله كلى كوكچى و نك كسنة حسن لحدث معانسته لحدث فسيق و نك و نك كيدرمك لحدث و نك كسنة
لحدث حنك كسرى و نك كسرى وتشدد بيله والفك قصر بله حنك صيفسى اوزن مصدر در مقول
معانسته قول سمعت حنك حسنة اى كالت حسنة احدثه هره نك فحق و نك سكونه و نك خيله و نك
نسته در كلى حنك ابدى نك كى خبر و نك و نك لحدث معانسته لحدث حنك كسر بله حنك فحق كسنة
بقال فلان حدث ملوك اذ كان صاحب حديثهم و نك نك خبر جنسى هقه غواى و نك و نك
درو و نك خننه حنك درلر و بقال حدث نسا اذ كانت فحدث النهن لحدث حنك كسر بله و نك
سكونه و نك خننه و نك خننه و نك و نك اقبل ذلك الامر بعد ثوبه و نك و نك

هره نك كسرى و خنك سكويه خست تعليم انك بقال اخسته خيره اذ اعلمه لثت وافسه واخيت خوت
 مصاحبه بلده دى در بر بقال خست لرجل اذا اتخذ اصحابا خبا الخبث منك خى و بانك كثر بهلوت بخت
 ميك فضيله ينى لثيت بقال اخستن الخبثه منك و بانك فضيله مفسد معناسنه بقال كثر بختى مى مفسده
 اخبثه خاتك كسرى به و بانك سكويه خست لرجل اذا قال فلان بختى كذا بقال اذ بخت خاتك خى و بانك فضيله
 لك و زى فاوز بخت ديكدر عمل نداده استعمال اولنو و بقال باخيت كقولوا لك و لك لملك خسته سله
 و عین مهمه الله ثم معناسنه در خبت خاتك فضيله و بانك كسرى او زى رينا سله عورت باجو زى نداده
 استعمال اولنو و بقال باخيت كسرو زى رينا اولشدر بالكام كى لثت فختنه شول باس معناسنه در كا
 اتشه ازاله اولنو و لثيته خاتك خى و بانك فنى و تشديد به مبهوت اول كسنه بقال رجل خبثه بى
 مبهوت كذا فى بعض نسخ اصحاب لرجل خاتك فنى و بانك سكوى و بانك تشديد به او اسبابى و غر دواتك
 لوده اولو و الاختناس على و زى نفعال و سنه ابى قات اولنو و منكسر لوق لثت خاتك خبثه اسمر
 اختناس معناسنه خست كذا و عورتك لسى در لا يصرف در الخبث على و زى نك كسرى ابى قات انك و بر بى
 طشره بى كسرى بى كسرى در بر بقال خست السقا اذا نبت على خارج خسر بى منه الاختناس على و زى
 الافتعال بيه و اگر به اعرج و بى كسرى در بر لثت فختنه و بانك خى و تشديد به ابى قات اولنو
 بقال خست لثى فختنى على عطفه و فطس و فطس فلك معناسنه در فخت كلامه ملات انك دى در بر
 بقال خست فى كلامه الخبث منك خى و بانك فنى و تشديد به شول كسنه در كسست لثام اوله خستند
 ما خود در اكسارى اولدو غيور غنت ديتند لثت خاتك فضيله و بانك كسرى به سوليك و يومش
 اولان سنه فى المثل لثت من دال و دال دالك فضيله نازم در لثت خاتك خستند اولو و مطاوع
 انكدر لثت خاتك خى و بانك سكويه شول كسنه در كه اندر عمل و امره التى اوله الخناى خاتك و بانك
 فضيله خستى نك جى در حبالى كى كه حبالى نك جى دو و حبالى بى كسرى و زى الاخوت شول كسنه در كه
 قارى و يومش اولو و سوليك اوله بقال رجل اخوتى مستى بى البطن بين لثوت الخوا و خاتك فضيله و واولك
 سكويه و الفاك مدله اخوتك مو تى فصل الدال الدال كسرى و هره نك سكويه و رنسنه يك بقال
 دانت لثام اذا اكته الدال دالك فنى و هره نك سكوى بهلوت مدوده بهلوت لثام معناسنه و كاه اوله
 هره بى مفتوح قبلو و زى حرف خلق اولدو غيور و بى نادر در زى راسيه فعلا عينك فضيله صفاته كلان
 و اسمره دى ابى كله كشدورى قرا و بى خنفا در بونك ابكى دى و موضعك لثام بى لثت دالك
 فضيله و لثت دالك كسرى به شول بى نادر در كه ضيف لول لثت دالك فنى و عينك سكويه مرشك
 اولى در بقال دعت لرجل على لبناء السفل من الباب الثالث اذا صاح به قسمر و قسمر بى قسرى او و بى
 بدنه مستك كسرى به در لثت دالك كسرى به سر عتله و نه در بر بقال باقة دلات اسرى به
 اللث دالك خبثه و لملك سكويه دلائك جى بقال نوق دك لاندلات هره نك كسرى و بانك سكويه
 فضيله حنن تجاوز انك بقال لثت فلان علينا بشتى اى اهرق و اصعب المندك بى خبثه و بانك
 سكويه و لملك كسرى به شول كسنه در كه بوركن باشى و قرو طوب كيه و اصلا باشى اسفه ابى
 اللث كسرى بى فنى و لملك كسرى به دن نك سيلن صوه جنى در لالد لث دالك كسرى به و لملك سكويه
 اسرلان اسر معنا سنه بقال رجل دلاتى جرى مقدم الدلا هت دالك خبثه بيه الدل لثت دالك خبثه
 بروت در كه كوى و پراغى زعفرانه بزر سودا به بشو و بى در كذا فى بعض نسخ اصحاب اللث دالك فضيله

مبحث

عزت

عنى

نحوه

دلت

دلت

دلت

دلت

دلت

دلت

دلت

شول و در كه

ارغث سوداها را بقالری غایت ابدی اماه اضرها الرغنا را نك خنی و غینك فقی و الفاك حدی ابله عشر کی
 شول ملر در دهه که سوداها را نك ابر السکیتا یعنی رغنا شول سکیدر که مه نك التنه در الم رغث
 میك فقی و رانك سکونیه شول کسند که تفسیر و سوال بنویس اولماغه انوک قنتنه نمنه قالیه بقال
 رغث الرجل فوجو رغث الرث فقتنه جماع التمک و غشیات سو بلك و نسا طافه سنه جماعه متعلق
 سو زو بلك غول رغث الرجل رغث من الباب الاول الارث هره نك کسر بله معناه الرث رانك کسر بله
 دو ممره الرث زو فخر مر عیذ زو که او قی شور اوله الرث فقتنه شول النجله دیو رک بری برنه بغلوب
 در یاده لوز برنه بنو رومث دو ممره و اولی لایلا معین مزای متغیر اولی معنائه بقال رومث من الباب
 الرابع و رث اصبی روابی لوز نه دهه طای سودقیه سنه دیو الر ترمیت و الارمک علی وزن التکریم
 و الاکرام همه حدود الیقوم بقال رومث فی الضرع رومثا و رومثا ابضا اذا اقبلت بها شیئا و الارمک
 هره نك فقیهه و مئک جی دیو بری برنه بغلن اغا جملر معنائه الر متهو نك فقی و میك کسر بله و الر مای
 رانك فقیهه و الفمقصون ابله شول دو ممره که شور او شول یوب خسته لولش اوله الر متهو نك فقی
 و میك سکونیه بر نسنه فی اللغه غایوب اصلاح اتمک بقالو مئک الشا اذا اقبلت و معناه سیدک الارمک
 هره نك فقیهه طول بوینه با غلبه قری ابله کاصانه چورک لپ معنائه در رام کبی که ارامر معنک
 جی دیو بقال جیل لرمک الر و نك فقی و و لو سکونیه نك و ان مثلو نك نجاسی و ادمک بو قی و اجنه
 ذی طلاق اولو زو زینة لایف معنائه قال غلان ضرب بساء و نك لقه کذا فی بعض نسخ الصحاح الر و ن
 رانك فقی و و لو سکونیه روه نك جی الار و هره نك فقیهه و نك جی و و روات نجاسا لقا لک
 ذی دیو بقال رانك الفرس من الباب الاول و فی المثل احشک و روتی و احشک حشک و روتی و و روات
 معنائه سوسین ممله ابله اولی دیو بخندلر قشاعین معنائه و معنای مثل رنک ابله ایدر من سر براتی
 ایدر سن ذیک اولو الر رانك فقی و یانك سکونیه کاتک بقال رانک علی خبر که یو رث رثا من الباب
 لثانی ای ابطا و فی المثل رب عجله و هبت رثا و یو ی نهبر بنا و بقال ما الرانک علینای ما ابطا بک عبا
 رث قفسن رقیهه نك باباسی ایدر که اول رث بن صلفان در الاستراة بر کسنه فی قلنه بلی عد
 اتمک استبطا معنائه الر رانك فقی و یانك تشدید بله و کسر بله او ی کسنه بلی معنائه فرایندی
 مر رث العینین میك خنی و رانك فقی و یانك فقی و تشدید بلی بطی النظر اولان کسنه ی دیو فی فصل الشین
 الشین شینک فقی و یانك سکونیه بر شینه متعلق اتمک و بقال رجل سبت اذا کلا طبعه ذلک یعنی طبعی
 بر نسنه میل و متعلق لوز و اولسه الشین فقتنه حشرات ارض ذقرق ابق دیکاری یو کدر و سبت
 دینلر شینک کسر بله الشین شینک کسر بله شینک جی در خر بله خرا ن کی غبر توی دیکاری
 قوسک اریکی در الشینته در جة و زنی لوز نوزن یادما اتمک علاقه معنائه بقال شین الهوی قلبه
 ای علق را شت بر او ت ذر کذا یعنی خوب و طعمی ابی در و انکه دری دباغت اولو و الشین شین فقتنه
 و نونک سکونیه الری و یقلری اری اولان و ککه اولو که بونکه لرسلا ن ذی صفتلور و بقال اسد
 سر نبت الشراش شینک فقیهه و اتمک کسر بله معناه سیو برایندی نونله الف بری برنه بدل اولو ر اسم
 بر معنای لالت اتمک شینت و عراش کی و سرنش و جرافش کی بر نقش شینک فقیهه یلوسری یو
 ادمه در الشینت فقتنه بر نسنه نك بر کسنه اولوسی بقال ل الله متعلق ای جماع الرک المنشور و شت
 الشینت معمدری ذی کلور لامت باشی تو زلو اولان کسنه مفر الر اس معنائه الشینت
 شینک خنی ابله شول نلر در که اقلری قاشنه شش اوله بقال خیل شت اذا کانت غیر مفرجه یعنی

وفت

وشت

ووت

ووت

نعت

نعت

نعت

فمنی ابو الماشی لیسے قسمت علی وزن التکریم طاعنن ثمرین معنسانہ الشیث ففتنبله وعتنبه ضعی
وتشدیدله طاعنن ثمری معنسانه اشعت همزه نك فقی وعتنبك سكونیه بر جاك اسمی در الاستخاضه
اشعته مندوب اولان كسنبه هانست ایچون اولو الشیث ففتنبله عتنبك مقولوی در وشتن اری اولغه
دیر یقل عتنبت مسافر البیه اذ اغلظت من كل الشیث یعنی دوه دیکن یعدن طودانی اری اولسه فصل
العتنبه ضادك فقی بانك سكونیه الاصلیه همزه نك كسر به بر نسبه فی اوله من عتنبت بالشی
ضدنا انضاحت به اذ قضت علیه بكتف الضیوب ضادك فضیله حسوده ذی اوزن شول تقوی در لک
میزنكده سكتا وبعین اللغو قلته الضابت سبك فضیله ارسلا تكم طر قری الاصلیه همزه نك فقی وضادك
سكونیه اقبضت معنسانه درو فی الحدیث لخطایا بین اضابتهم ای فی قبضاتهم الضعت ضادك كسر به بر لوج
لوت درك قور بسی ویاشی قار سن اوله الاضاعت ضعتك جی اولتر معنسانه اضاعت احلاما لیا ویا سول
وایعه در كة انوك تعبییری بكن اولما قار سن اولدغدن اوترو ضعت الحدیث ضادك كسر به بحیر كة قار سن
اولسی وضعت السناد دوه نك وركن صق در سركن بلك ایچون الضعوت ضیوب كی شول زقه درك
سركندته سكتا واینبو الله صغاش اوله سر میدر دكلی در بلسون دیو الضاعت شول كسنبه در كور نسبه
ایله اوتروب وایلا ختمری قور قوده بوغالدند سب بلكه فصل الطاء الطث طانك فقی ایله بر او یون
لو بنق در كة بدكری اغلی اغاجله اوغلا فحقلمو وینا لطنه سبك كسر به وطانك فضیله لول او یون ویا یچق
اق الطرثون لطانك وطانك ضیله بر لوت در كة ینورا كلیبیل قاتنه استر غاز در لظطرث علی وزن التدرج
ایله ای در مقل بلك اخر جی ایطر ثنون ای یجتون الطرثون الطث طانك فقی وعتنبك سكونیه قیرك
كل تان یقل ططنه ططنه وایططه اس الیبال الاولو الثاني ایضا اذ اقتضاه ابو عمرو وایططه طث مطلقا بر نسبه
دكده در بر یططه هر دكلی برده استعمال اولنور یقل ططت ذلك المرتع احدو ططت هذه الناقة
جبل بر ی ماسها عقالوم تم وایططه و عقال دوه دزی اغنه در لوططت عورت حیض كور مكده فی
دیر یقل ططت المرأه فططت من الیبال الاولو وطمطت فی باب اربعین اذ الت الطام حیض كورن عورت
یقل فی طامت فصل العین العبت ففتنبله او بنق لعب معنسانه یقل عبت یعبت من الیبال الرابع العبته عبتك
فقی وایلك سكونیه بر كره او بنق العبت بانك كذلك سكونیه قر عتبر من غلط معنسانه یقل عبت یعبت
عیض الیبال الثاني وعبت عبتته نقاد ایچك دخی در لالعبته شول طامدو ككش دبد كاری یسنه
حاصل اولو ركشك تازمه بن یشو ركن قورسی اوزرینه دو كوب قار شدر ل یقل عبت المرأه اذ افرغته
علی المشریصل یاسه رطب وشرر لك تشدید به كش قودقاری بره دیر ل یقل بکلی وایضی بنی بکله
وعبته قل و بکله سوده خرمای قار شدر مغه دیرو یعضی اریندی عبت شول طعمه دیرك بشو رب
اوزرینه چك قور لوعبته نسبی غلط اولان كسنبه یدخی در ل یقل فلان عبتته ای مو تشبیهی
انسته قحلق معنسانی وطمن بری ولردوه عبتته الناس خلقك انرا م مختلفه من جم اولنده بر روعبته
لر یوفد اری بر یق قار شدر سنه دخی در ل یقال جاء فلان بعبتته فی وعائه ای بر و شدر قحلقا وعبته
و بکله استعاره قیون سور سنه دخی استعمال اولنور یقال طلت الغنم عبتته واحد تو بکله واحدة و بو
اکم قیون سور یخر قیون سور سنه قار شدری وقتدیر لرو بو بر مثل درك اصلی كسنبه سو بقدن
ماخذ در كة یاغله غلط الیوب كل اولنور العتبه عبتك ضیله كوه دبد كاری بو جك در بو كی وكر دکی طلال
لث عتنبك جی العتث جعدر كذاك یقل عت الصوف ثمنه هئاس الیبال الاولو فی الملل عتنبه تقرم

حفت

ضبت

ضعت

طث

طرث

طث

عبت

عتث

جلد الساق ورم اکل ضعیفه در ر و مثل بر کسنه حقنه ضرب اولنو که بر نسنه بی ایشلکه اقدام لود
 حالا که همه سندن کاه مروکام اولو که قاری اولان عورتی دخی عتد ر و مال اوز رینه قی اولغه دخی دیز
 یعنی فلان عتال در ر زینه آراء مال در ر مال اوز رینه قی دودیک عتله و عتله و از هره نیک کسر یله عتک
 مدله شول در مار لولش طولان در ر که لوق ابله جیفه لاغر معناسنه کذا فی بعض نسخ الصحاح لغت علی وزن
 جعفر شول قیوم یعنی اوزی که اناه لیت بنیه العتسه علی وزن در حرجه و موشق و در ر العتد بر کسنه نیک
 غلط یوش اولغه در ر کذا فی بعض نسخ الصحاح و عدلن بر و یک اسمی در کذا فی بعض نسخ الصحاح الاعف
 هره نیک هقی و عینک سکونله رماندا کثر یا عریان اولان کسنه در و فی الحبت کلن الربع اعف العتک
 غینک هقی و نونک سکونی و کافک فتح لهر لیت در العتک عینک هقی و لا مک سکونله قر شدر و مخلط معناسنه
 بقال عتک البر باله یا عتله و حقیقتدن اود جقمافه دخی در ر صلت الزناد الی و یروکل من الیاب الذان
 العتک عینک هقی و لامک کسر یله شول اتم که در ر که به دن و بعد ایدن اولغلیش دخی غین مجله ابله
 لغت در و بدل فلان کل العتک اذا کان یا کل غیر من سعه و حنطه العلایه عینک غینله یا غله کسکی ری
 بر یه غلط ایمندن حاصل اولان طعاسد و هر ابکی نسنه که بر یه غلط ابله لا اعلا و در ر و دلا نه
 بر و یک اسمیدن لا عتله هره نیک و تانک کسر به افاغدن جقمق ایتک کیفیت حالن بر ابرک بقال عتک
 الرجل زینان الشجر لا عتله و لم بدر یو ری لم صلدوا بر یه غلط اود جقمافه و صلدوا و اود جقمافه در ر
 و اعتلن جقمق ایدن کسنه جفتی بلانکه دخی در ر بقال فلان عتک الزناد الی بغیر منکمه الاعلان
 هره نیک غینله شول افع یا عری در که اذ که جقمق ایدنوب و دجه لوز تازمی و قورسی و شوق اولو اول
 جقمق ایدن کری افاغدن ارککه عفار در عین مجله ابله و دیشسنه مرخ در ر و راهمه و غاه مجله
 ابله و مولانا آخری مرخ ارککه عفار دیشسنه در ر دیشدر سهر در العتک فعتنه زیاده او غرش ایتکه
 و افر ایدن منک اولغه در ر عین مجله و غین مجله ابله لغت در العتک بر نسنه فاسد فلق بقال عتک
 الذنب فی الفم بعث من الیاب الثاني اذا فسد التبعث علی وزن التکریم ر نسنه بی کور مدین الله ارمق فصل
 الفین القبینه غینک هقی و بانک کسر یله شول یا غدر که کسکه غلط اولنو و العتک یا غله کسکی قورسدر ر
 بقال غت اقط غت اوا فط هره نیک هقی و تانک کسر به کسک معناسنه در الاغب هره نیک هقی و غینک
 سکونله بر نیکدک بوزه مالمدر و یوا عتک قلی در الاغبه شهروه نیک کسر به بوزر نکولوقی بقال غت
 اغبتنا العتاه و افعویه غینک غتله اولو و غینله ناید لوق اولوق بقال غت الشاة اذا هرات و غت الحریف
 و غت غتوه و غتاه من الیاب الثاني و از ر و غتوه خبر بر ارمز اولغه دخی در ر بقال غت حدب القوم
 اذ ارد و و فسد لغت بالغت ارق اولان نسنه العتسه مؤنث و غت مصدر دخی بکلور جرح احتج بر کی اقق
 معناسنه بقال غت الحریف اذ اسال مافیه و ر نسنه به یه مزدیک بقال فلان لا یفت فی شی ای لا بقول نه
 ردی هیتکه لغت غت غت المعین و کسر التامی و غت جرح احتج بر کی اقق بقال غت لرج غت غت اذ اسال
 مافیه لا غت هره نیک کسر به خبر بر ارمز اولوق بقال غت حدب القوم اذ ارد و و فسد و اذ غت ارق اولو
 در ر بقال غت الرجل لم اذ استراه غت کلام رزم و ضعیف اولغه دخی در ر بقال غت الرجل فی منطقه و اولقه
 دخی در ر بقال غت الشاة اذ هرات و یا ر ابله یوسر ملک بقال غت افرح ای امیدنی مدح ایندی و مدح
 مملک کسر به لارک در العتبه غینک هقی و تاء اولینک کسری و مدله یا نیک ایمنه اولان چرکی قاتل و مودن
 ولریکن و چوریک ندر هره نه که و رایسه و غت غت فساد عقله دخی در ر بقال نبسته علی غتبه یعنی اکفانن

صفت
صفت
صفت
صفت
صفت

صفت
صفت

فی دیری یکی اورسک دخی کیدی طافله پس فرت بابا ولد . بابا نند کور ویش التفر بت زن
 فقی هانک سکونه اشکیده ی اروپ طافلق یقال فرشته لفر بنه لاتفرات هره نک کسری ونونک سکونه
 طافلق الا فرات هره نک کسری به اشکیده ی اروپا یجنده وانی دوک و فرات عرض اشکیده ی دیر
 یقال فرت صلی اذ اعرضتم للامه الناس یمن سن الفری لوم ابدن کسره لوه کستر سک فصل الفلق
 الف فافک فقی ابه حکمک یقال جامه لای بقث مالا من الباب الاول یجره الفریثا فافک فقی ولفک
 مدله یروع خرما یقال فخر یثاء و یسر یثاء بلا نونین لغرب من الفری و هو لیس الفری بسر یعنی قورق
 اولدنی حاله ابولان خرما یه قرینا دیر ابولراج ابندی یفر قرینا دیر بلا مد الفری فافک کسری
 ورنک تشدیدله جر یثاء لغت درو جر یث یروع بالفه دور که مهذب و جریت مار ما یی در دیش و مغریه
 مار ما یه نک غیر یسر دیش الا فافک هره نک کسری و فافک سکونه اسراف اذک یقال فافک الفری لای فافک
 اذ اسراف و جوی بخشیش ایلمک معناسنه ده کور یقال فافک له الطیه اذ اجزله یضیلر ابندی از ورنک
 معناسنه ده کور یقال فافک له فافک فقی فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 حاء موله نک فقی ابه و فافک ای نوج دیک ابولور فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 دخی دیر الا فافک هره نک کسری ونونک سکونه لافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 و انقضت اللیلط اذا سقط من امه اشکیده یقی فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 کف فافک بورنه عورضی ابولور فصل الفکی الکات کافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 دیر ابولور یثاء یسر دور الکات فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 الکات یثاء یثاء فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 و الکات فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 الکات یعنی البیع یقال رجل کت العیبه و قوم کت عمل قولک رجل صدق للقاء و قوم صدق الکات کافک
 فافک و الکات کافک کسری به طافله یان ای و طیر یق مثل الا ثلب و الا ثلب یقال بقیه الکات و الکات
 و الا ثلب دخی و فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 کافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 المشقه لا کور هره نک کسری به معناه یقال اگر نه الفم ایضا سعی ابندی کر نه دیر یلکه اگر نه دیر
 خالا کوریه نام شارع یسر نه تلا نیدن کلد و کن اشعار ایتمشدر و قد محلی الکرب الکورث الا کورث هره نک
 کسری و کافک سکونه لای یکمه مک یقاله اکثر له یقی قایم مالی معناسنه الکات و فافک فافک فافک
 افافک سار لور یزد کور بخاندن کور علما کافک دیر و طینیلر اکشوت دیر ابولور هره نک فصل الفلام لای
 و البات لامک فافک اکفک مک معناسنه یقال یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک یلک
 فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 قال جر یقید کون علی الساجات ذالک و اللات و البات ایضا لامک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 و فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 و فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک
 یقال الفقه الا ولسته ثلثین الفقه هره نک کسری و لامک سکونه التلیث علی وزن التکریم فافک فافک
 یقال الفقه الا ولسته ثلثین الفقه هره نک کسری و لامک سکونه التلیث علی وزن التکریم فافک فافک
 علیما سعی ابندی ثلثین الفقه هره نک کسری و لامک سکونه التلیث علی وزن التکریم فافک فافک
 و فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک فافک

قث

قرث

قث

کث

کث

کث

کث

کث

لث

وخنزونه و تاشمشنه و ورش را بمهله و شین معجه بله صرمق و طلمق درو بو معنادمت التي درل رنخ التي
 دیرل نوله و صاد معجه بله انشه مینک فتي و تاشاولینک سکونته قار شدرمق تحلیط معناسنه بقال منث
 ارم ادا غلطه و درتک معناسنه ده کور و بقال غذه فتنه و مرمره ادا مرک و اقبل به وادریغی اهل و مرکب
 کیری و این و برسه اثاث میک کسر بله مصدر در قار شدرمق معناسنه و میک فقیله اسم در و فی بعض
 نسخ العاجات شاز بیشت ادا صار علیه یعنی الدسم یعنی یقوز دره یاغ اوری تاسه و ورا و ایند ظاهر
 اولان بودر کمت لازم متعدی کله لرت میک فتي و رتک سکونیه برنسنه بی اهلنسون و تازهلنسون
 دیو صویه برقی بقال مرث التریه یزیر مرثان الیاب الاول ادا مات و دافه یعنی تازه لنسون دیو صویه
 صالحه و مو تله و فی اکی رمعنا یز و مرث لغت در مر سه سین مهله بله و کاه اولور کمر شغلنه مرده
 دخی در ردالمهله بله و مرث او غلا بحتی بر ماغنی اعز الوی بیتکدر بقال مرثالصنی اصبغه ادا لک
 یعنی بر ماغنی اعز نالوب چنسنه و امسالمرت میک کسری ابله شولکسنه دوک خصوصته ثات
 قدم اوله المارث میک فقیله مرثک چی در المث میک فقیله و غینک سکونیه بر دوا بی صویه اصلق
 تقول ممشت لوالی الما ادا مرته و غفله او و معده فی درل بقال معقول ادا لشر بولشر بالیس شدید
 کانهم لئلوه یعنی ککوه کسلکوب صرصد بلر و مث برکسنه ثک عرضنه دکده دخی درل بقال معقوا
 عرض فلانی شایوه و غصوه یعنی عرضنه شین و برسلر بوبله درل المث میک فتي و غینک کسری به
 و ایدم کوش طوقن کسنه بقال رجل مفا ادا کفر ساسمطرا عشد بل المیت میک فتي و غینک کسری به
 و المفقوت میک فقیله و غینک خیله شولر لیا و تدر کاه کایغور و شدله یغوب یا تو رمل اهل لکلا معیت
 و فقوت ادا ابا المرفر فصرع الکث میک فتي و ککافک سکونیه اکنک و تلخار شکک بقال مکت و مکت
 من الیاب اول و تلخاس الکث میک خیله المکت میک کسر بهاسم در التک فتنه و ککافک فتي و شدید بله
 اکنک تقول نمکت ادا تلبت المکتی میک کسری و ککافک کسری و تشدید بله و الف مقصور ابله علی
 و زن الحنیضی کذلک اکنک و حنیضی قدر مرق معناسنه در و بعضی نسخه ده حنیضی بومقاده
 غام معجه و صاد مهله ابله دخی واقع اولمشدر محصور اکنک معناسنه التک میک خبی و ککافک کسری
 و تشدید بله اکنکی بقال سوار جل مکتنا ای متلوما و تلوم اکنک در ل المکت میک فتي و ککافک کسری به
 اهل و تاراولان کسنه بقال رجل مکت ای و زین و زلنت را بمهله و ا معجه بله و تلوقن درل المث
 میک فتي و لامک سکونیه برکسنه نک ابو سوز ابله ککوکن الله المی بقال ملته بکلام ادا طیب نقشه
 یلته ملتان الیاب اوله و یغانت اکتیوب مجرد دفع مجلس ایچون و عده اکنک دخی درل المث فتنه بله
 ککونین قرللق کله فتنه دخی درل بر جینینه ککه هنوز قرللق مشد اولیمه تلکوزن قور دی
 قرد اکنکی در نیز اولیمه اسی ایدی ذکر لولن قرللق لشام نازی و فتنه اولور و لغت امام غازیان
 صکرجه اولور المور برنسنه صویه برقی اصلنسون دیو بقال منت التي فی الما الموت موتا و تاشا ادا
 دفته و دوفی کذلک برنسنه صویه برقه درل الاغیا صو یا اصلنق بقال منت التي فلنت هوفیه
 انیانا الیاب میک فقیله و الفک میده دوزر الیت میک کسری به میتانک چی هیفا بله هیف کی
 و هیفا و تالغ ایضا اولن عورت درل میثار بر جاریه نلک سمیدر اثیت فتنه و یانک خبی و تشدید بله
 بر نسو و یفا غله یشن اولن بقال تجت الارض ادا مرث فلان و بردت المیت میک فتي و یلک سکونیه
 برنسنه بی صویه یا صنفه درل مرث ده لغت در بقال منت التي فی الما ایشتن الیاب الثاني ادا دفته و دوفی

مرث

مفت

مکت

مکت

موت

14

محمد ج

حد و ج

سج

4

•

1

•

حجرات

43

1

[illegible]

فلنضج الخ بقدم من القبط و يشق عن غضب وجهه طوبى و انطق استين طوبى و ن باز بهار و لصور
 الخ بقدمه و لا تمسح به بل حول كسعه و كذب طارى بى رنمن اراق اوله الخ حاك فنى و لا ملا
 سكونه بل بنه نك تخن بنه دن جقار و باك الخ بقدمه الخ القطن حليه و حليه من الباب الاول الثانى
 و كنه دنى در زار بقال خى القوم ليلتم اذ اسار و له الملاج بنه نك تخن جقرو ب بنه فدا كاذن كسعه در
 و بنه فدا كسعه ندى در زار الخ حاك فنى و لا ملى كسر به و اسلوج ملى فنى و لا ملى خيله نفس
 تخن بنه الملاج ملى كسر به سول تخنه و كنه در كنه اوز و نه بنه نك تخن جقار و الملاج كنه ملى
 كسر به سول نمور و در كنه اوز كنه ملى تخن جقار و الملاج حاك فنى و لا ملى كسعه ملى سكر به ملى سكر به
 بقال دننا و بنه خيله بعد الملاج حاك فنى و لا ملى كسر به باغ نلو ملى كسعه ملى سكر به ملى سكر به
 سول كنه اوز كنه ملى ملى ملى اوله بقا بر سكر به حليه ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 التكر كورى كونه ملى دقت خازن دننا و بقال الخ الرجل عنه سكر به الخ اذ ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 دقت خازن در زار و تخن كورى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 على وزن المخرج ايم ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 قو بسكر به كورى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 اما لا لا خنا هره نك كسره به سول كنى كلى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 سكر به ملى
 الملاج كنى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 و الملاج ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 اوله و غنه اكل ايدوب ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 كلام ملى
 و لا ملى
 بقال كنه فار د على حواء و لا حواء و هذا ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 و لا حواء ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 نصير ملى
 معنا ملى
 محتاج ملى
 بقال خيله المصدا اضر به و الملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 و بانك ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 حاك فنى و حاك فنى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 اذ اكلت ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى ملى
 بل ملى
 در ملى
 الخ ملى
 بر ملى

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

هـ

خارجا یعنی ذکر اولان وجه اوزن الاجه اولسه لمر جاء اخر جک موئی لمر غر خاتک فضله وراثت کسری
 وندیده راوینک اسمی در خارج خاتک فقی و حیک کسری اوزن بناسی ابله قهلام کی ذکر اولنا و نه اطلاق
 اولن و اخراجی بر ماغله قرعه ابدیشوب بر سنه فی بولنک منله و ابله اصابع معنا سنه و مقامه صاحب
 صرامک منله و اخراجی در وقت جنک تخارج و کر و وی بر وی جنک کردن بدوی
 سهودر غالباً جوهر نیک غار جده فی مناهه ابله نفسی ایتمه سندن ناشی اولشد که مناهه غرضه یه دخی
 دیر لمر سلحه یه بدکاری کی ویر اد جهری معنای ناید اول دکلدو اخراج بولدا منار نیک منقه سندن ویر
 نفقه جعفر من شاهد معنا سنه انخر جیمیک خمر و فاک فضله بر سنه وسعت اوزن لوباق بقال عیش غریغ
 ای و اسع و فی الدبث انه کره السراو بل انخر جقه و لیدن بار غریغ غول ایق طونی در که پایه سی ایق ارقه سنه
 دوشه طرز ج علی ورن جعفر و بک اسید در غریغ ج و بلدر که کاجوب در لمر انصراف در واصل و
 قید بله نیک اسیدر که لایه و غریغ ج و غریغ ج قیله نام ورنک او غار بلدر که موزر لمر نیک
 نست اولشد و لمر خار من تعلیه نیک او غار بدر جندن الخفی خاتک و فاک فضله دوشه مضر لمر ندر و نوز
 مضر دلا خفی همره نیک فقی و فاک سکونله اسمی ابتدای خفی سول دوشه در که باقرن یرون فالدر مرن
 اول باقری در تربوب حرکت لمره بقال خفی خفیصان الباب اربع خفاجه خاتک فضله بنی عامر دن بر قیله در
 الخفی خاتک و فاک خیله کیم راو لولان کسنه خناج کذک خاتک خفی و فاک کسری بله یمنه بقال غلام خفی
 و خناج اذاکل کیم راو لولان خاتک فقی و لامک سکونله چکوب قورق بقال خیله خفیصان الباب الدلی
 و دوشه و لیدن مرن کیمه دخی در لمر بقال خیلته ای فطمت ولد هاو خج کره اشارت کیمه دخی در لمر بقال
 خیله یعنی غره و مشغول خلق معنا سنه دکلور بقال خیلن کذا ای غلانی و بقال خیلته امور الدلی
 الاصلاح همره نیک کسری و خاتک سکونله کذک چکوب قورق من الاصلاح کذک یمنه بقال خیلته و اختلیه
 اذا جبه و انتزع و الاصلاح کوز سکر کیمه دخی در لمر بقال خیلن عنه اللولج خیلته کوز سکر کیمه دخی
 خیلن عنه خیلن و خیلن لمر جامن الباب الاول و الثاني اذا ملات الخلی فقیته کسری ابله کسری
 و جندن شکاک ایتمک باطلول مشیدن کثرت ملدن بقول من خلی من الباب اربع الخلی فقیته و لامک
 خمی و تیشد بله طاعلوب اول جابه بوجابه اکل بقال من خلی اللولج فی مشبهه ای تمک و قابل یعنی ان
 و یاغ طاعلوب بوجابه اول جابه کادی الصالح فتح غاوض لامله طاعلوب بر سنه خطو و اتمک بقال
 تخلی فی صدری مننه شی و ذک اذک لک و اللولج خاتک فقی و لامک خیله سوز ارقه در کندن و لیدی خرافت
 لیدن و کندن و لیدی سودی از اوله الخلی خاتک فقی و لامک کسری و متبله در بک پان سی شرم معنا سنه که
 شرم خیلن مجیده نیک فضله در با مان سنه دیر و خیلن نهره دخی دیر و بعضی لیدن خلیع نهره ای جابه
 دیر و خلیع ایبه دخی دیر جل معنا سنه لمر السکت لیدن ایبه خلیع دیر بار زو الیه همره یغیر لمر
 ابان ایچکر و خلیع سوز خناغه دخی دیر جفته معنا سنه و جفته حیک فقی و فاک سکونله کذک ابله چناغه دیر
 الخلی خاتک و لامک خیله خلیع جوی و خلیع کوز کیم لمره دخی دیر سفن صغیر معنا سنه و الخلیع عدولی دن
 دن اولان کیمه دیر و عدولی فقیته و و لول سکونله یکیدر که عدوله منسو بد و عدولی بحر یندیر قریه نیک
 اسیدر و علی کذک عمر بدن و طاعلوب اسیدر که عدول دن ایدر لمر بن الخلیع یعنی الله عنه لیدی حوت
 بله نیک بن نهر نیک لمر الخلیع و لمر خلیع دیر لمر را که لمر عدول دن خلیع لمر بقال عدول دن
 ایدر لمر اخراجی میم فقی و خاتک سکونله و لامک خیله صافه و صوله کوندر که دو ورنک بقال خیلته
 لمر طعنه ذات بین و ذات شمال و مخلو جه اسباب لیدن ایه دخی در لمر الخلیع خاتک و لامک فضله

دلی

ن

۴

دهم

۸

دهم

ذاج

رج

رج

سکرتی که بعد و آب که سینه سر در بر سینه کسر به او خسته سینه قلته در بر قافک خضیه و تا مشات ابه
که او تو زنجی که در لادج هر منک فنی و دالک سکونیه رجال طائفه سندن قره اولان کسینه الدلیع
دالک فنی و سینه سکونیه کسیدوب کله ده رد داینگ و دلیع عالم بن طلیک فر سینه سمیر الدلیع خضینه
اسیر که سینه اولند سیر اینک معناسنه الدلیع والد لجه اولک دالک خنی و لامل سکونیه و تا بد خضینه
برهه من الدهر کبی در و برهه من الدهر مدت طو به معناسنه در لادج هر منک کسری و دالک
سکونیه که سینه اولند سیر اینک بقال دلیع القوم الدلیع و لیل اول الدلیع لادج دالک تشدید به که سینه
اخر نصیر اینک الدلیع دالک فنی و لامل سکونیه والد لجه دالک خنی و لامل سکونیه لسی الدلیع لامل
کسر به شول کسینه که قوی یا مشته قوضه فی حوضه البلب و دوکر الدلیع خضینه معسدر بقال دلیع
یدلیع دلیع من البلب الاول الدلیع میمک فنی و دالک سکونی و لامل خضیه قوضه فی البلب و دوکر
الدلیع کدالک میمک و لامل فنی و دالک سکونیه معناسنه الدلیع میمک خنی و لامل خضیه کدند در بقیله درک
قیاف بل کسینه لالردن در الدلیع اهو یتانی اولان و اهو به بکر جانور لک یتانی اولان کنس لالرحش
معناسنه تو لک بی و تو لک اغا بلر تو و بیا قلدن یا بلن او مدیر و دو لک یرالتنه اولان او مدی در لدر و
زمین معناسنه الدلیع خضینه بر سینه کسیر و لامل بقال دلیع لشی بدیج من لامل سکونیه و دالک تشدید به
فی لشی و اسکنم فیه لاندماج هر منک کسر به و تو لک سکونیه و لادماج هر منک کسری و دالک تشدید به
والادماج تشدید بالمع بعد اول کسوره و تو لک سیر رسته یا دلیع اولوب لامل مستقر و لملق و الدلیع
میمک خنی و تو لک سکونیه و سیر اینک کسر به مدی و اولان خضینه الدلیع خضینه و میمک خضیه بر قاج کسینه
بر بر سینه لامل بقال دلیع لامل ای لامل و لامل و لامل قرا کو مظل معناسنه الدلیع میمک خنی و سیر اینک
خضیه بر کسینه ابه مدال اینک و ابکی و زو لاک اینک الدلیع دالک خضیه لامل و لامل صلی بقال الصغ الدلیع
فکا کن فی خفا بغضیلر اندی صلی دماج شول صلی درک تا م اولوب حکم اوله الدماج هر منک کسری و دالک
سکونیه بر سینه فی رسته نکا یجنه دورمک نقول ادجت لشی اذ الففتی ثوب الدلیع مع اولینک خنی
و تا سینه خضیه درج اولان خضینه که دوز اولوب هور اوله و مدی اوقه خنی در لزل قدح معناسنه الدلیع
دالک خنی و میمک سکونیه باز و ند معسدر معناسنه الدلیع دالک و لامل خضیه معناه الدلیع دلیع و لامل
جمی الدلیع میمک خنی و لامل خضیه صیر نجی اولوب هور اولان یول الدلیع یا مشلو کسینه نک
یورعی شول یا یانی بو قاعلو کسینه ک یورعی کی اسمی لندی و سینه نکا و فاجو اذ ملیوب سرتله یورعی سندن
در لزل دلیع بد هیم الدلیع دالک خضیه و تو لک کسر به شول دوه در که ابکی هر یک لبعیع فایم معناسنه
بواصلنه قازمی در سیر بدو لک هیم جعفر و زنی او زو در جوهر درک زمردی در فصل الدلیع لادج دالک
فنی و هر منک سکونیه بر سینه بر صولف کجوب اینک بقال ذاج لامل یا سده ا جاد ا حمره جعرا سندن
اسمی لندی ذاج قر بر بر قی معناسنه دکل و نقول ذاجت السقاء من الباب الثالث اذ ا حمره قته کدالک
ذاج بر قر بر کسینه او فو رمکه و لامل سیر بلک لامل لاندج هر منک کسری و تو لک سکونی و هر منک
دلیع دلیع لامل و زنی او زو قر بر بر قی بقال لاندج لامل لاندج لامل لاندج لامل لاندج لامل لاندج لامل
موضع خضیه حلق معناسنه و سینه قول الشاعر لامل لامل لامل لامل لامل لامل لامل لامل لامل لامل
تشدید به شول کسینه درک لاندن کلندن زیاده او کو تبقال رجل راجی بغیر با کسینه من فله لار تاج
هره نک کسری و رانک سکونیه و تا مشات ابه قیامق نقول ا تحت الباب و لار تاج ناقه

معروف دریه کاه و لور که کوشه دخی سراج در دیر المسرحه میک و رلک فقدار بله و سپنک سکونله شول
 نسته در که الکافیل و یاق قرور السرجوه سپنک و حیک خیمه طیبت و طر بقت معنا سنه اسمی
 ایندی تجنک قورمک اخلاق ایرا اولسه هم لی سرجوه واحد دیر السفنج سپنک و هانک فقی و نونک
 تند. بدله شول دوه قورنک ار ککنه دیر که خفیف اولوب نیز یور اوله و بوجاسیه ملسق در
حرف نانک تشد بدله السفنج سپنک فقی و لامک سکونله و السلبان سپنک و لامک فقیله برسنه فی
یورق بقال سلج القمه سلبیه هامن الباب اربع اذا بلعها وقولم الاسکل سلبان القضاء یان یعنی قرن
برکسته برکسته دن برسنه فی دین ابندوب کل ایسه وصاحی طیبت ککله پوز دونور اکلندرسه
یوله دیر دوه سلج حیکله معروف اوق اولغله سوال ولغده دخی دیر علی ماسپی السفنج سپنک خمی
ولامک فقیله و تشد بدله یراوند که انی دوه اولتر السفنج سپنک فقی و لامک سکونله و السلوج خمتنه
دومک سلج اوق اولغله ایچی یوم اولوب شمال اولق بقال سلبت الابل نسلج من الباب لا اولا اذا استقلت
بطون ناح اکل السفنج السماجه سپنک فقیله قچ معنسنه بقال نح الش بالتم سماجه السفنج سپنک فقی
و میک سکونله من نح قچ معنسنه بقال نح فهو سج کا بقال نح فهو سج و سج یا غلی وقچ العلم اولان
سوده دخی دیر السفنج میک کسر بله سج ده لشد بقال نح فهو سج کا بقال خشن فهو خشن السفنج علی وزن
فقیله نح فیما یضا بقال نح فهو سج بقال نح فهو سج و سج یا غلی اولوب قچ العلم اولان سوده دخی
دیر السماج سپنک کسر بله سج جی بقال نح فهو سج کا بقال نح فهو سج و سج یا غلی اولوب قچ العلم اولان
السفنج علی وزن جعفر و السفنج علی وزن المزبور هانک ولامک ز یادمه سلبه یا غلی اولوب نح خیش العلم اولان
سود انچ شول دشی مرکب درک ارقی اوزن اوله طویل الطهر معنسنه وانک دخی حالی یوله در
مزبور که منکر لی یچون الطلاق اولتر السمراج فقتنه ورلک تشد بدله والسمراج آج کر خراج
چرم قار سیدن نرم ساول تشد السفنج فقتنه ولامک تشد بدله خفیف معنسنه و بوحرف نالت
تشد ید اولغله حاجیه الحاق اولتشد سلبیه بجده برجز ره نک اسیدر کا کاماش ماهی دیر لی ترب
لیدوب سماهی دیشلر در الساج رنوع اغاجدر که هندن کلور ویشلر رده دخی دیر السلبان جی در
سواج سپنک خیمه یومضعل اسیدر السفنج علی وزن جعفر تشد بدله معنسنه بقال نح سج ای تشد بدله
السفنج سپنک فقی و یانک سکونی و هانک خیمه بغناه السفنج سپنک فقی و هانک سکونله بل قن اسک
بقال شعب الر خمن الباب الثالث و کیمه بله سیر انکه دخی دیر بقال سج القوم لیلتهم ای سار واسج
طیبت از مکه دخی دیر بقال سج الطیب ای مقتنه ور کاک اسوب یری صوبغه دخی دیر بقال
سج الر خ الارض اذا قشر نح السفنج میک و هانک فقی و سپنک سکونله بل اسد و کئی دیر الر خ
معنسنه فصل الشن الشعبه فقی سین باش یار بقی السمراج سپنک کسر بله جی در السفنج سپنک فقیله
باش ایلمق بقال سج بجده و سج نح من الباب اولال والثانی و سج کی دو یا ی یارمغه دخی دیر بقال نح
السفینه البر اذا مقتنه و محرق ای قطع انکه دخی دیر بقال نح شجبت المغاز ای قطعتها للمفوج سج میک فقی
و سپنک سکونی و حیک خیمه السفنج سپنک فقی و حیک کسری و مدله باش یار لش کسنه الشج چاک
من و سپنک فقی و حیک فقی و تشد بدله یونل ک اوی دخی شول تازمه دیر که باش انجانش اوله بقال
ولم موج و سج بجده شجبت شد لکتره الاسج فقتنه باشنک جرانحی ظاهر اولان کسنه و یوشول
کسنه در کباشنک جرانحی التند اوله السفنج سپنک فقی و هانک کسری و مدله قازا اوی و قرغه اوی
السفنج سپنک خیمه بغناه

مرح

صالح

صحيح

صحيح

صحيح

صحيح

صحيح

صحيح

صحيح

طرح

وحرق الجناح جامه هلك فتي وزانك كسر به قنای یولوش خيك اولور فصل اعدا الصاروج على
 وزن العمايون نون كه خر زنده بکلی اوت دركه ساز اجرا سی دی قرمش اوله فارسیدن مرع در
 کذا هک که کلاه صاد ابله چیم جمع اولش اوله مرع اولور ز راسا دویم کلام عربیه کلاه صاد جمع
 اولور الصولطان صادق ولا مک فقیله چون درجن معنانه در فارسیدن تبریب اولوشد الصولطه
 صولطک جی الصیغ فقیله قد بل دیکور روی دی تبریب اولوشد المعبه واحدی الصیغ صکذاک
 صادق فقی و نونک سکونیه زنج دیکور نسنه که ساز الترنین در عرب طائفی قننه معروف در
 فی یجدن دوزاردی زرنه او و غله خیلر لوطا شول صیغ که کرمله چالر اولو جمله غصو صدرانی عجلر
 چالر بونلر که لکسی دی معربلر در صیغه المیزان کذاک صادق فقیله و نونک سکونیه تراکوزی کفه میزن
 معنانه بودی معرب در این السکت ایدی صیغه المیزان دینلر سین ابله الصیغ صادق کسر به شول
 چوقور در که حوض کی صیغ اولسون دی یولیدر طامه عر تشاید وب صیغ دیول نوله الصیغارج
 کلور جمع البکرة المصبره شول بکه در کانی کر جله یا پیشلر دو بقال رکفصبره ای معولیه بالصاروج
 الصیغ صادق خیله صیغ معنانه در فصل الصاد الاصح هیزمک کسر به صادق سکونیه فریاد
 لوب غار جم بقال اص القوم انصاجا اذا جلیوا و صاحو الصیغ علی وزن التکریم نسنه در قر قوب فریاده
 کلاک بقال خیو انصیج انصیج البالب الثاني انصیج صادق فقی و جیمک خیله شول ناقه در که صاعل دی
 زمانه فریاد لوب انصیه صادق فقی و جیمک تشد ببله لیمک و طولرک اولوی بقال صحت خیه القوم ای
 خیلتم المضاجع انصیج میم خیله اوله و صادق کسر به ناسیه فتنه و غساد لید شک بقال ضاحه مضاجعه
 و مضاجع اذا شاعبه و شان و مشافیه و مشان فتنه و شان لید شک در ر انصیج صادق فقیله اسودر شراید شک
 معنانه ده کلور الصیغ صادق فقی و رلک سکونیه یزرق شق معنانه بقال صرجه من البالب الثاني ای
 شققا المضروجه یارلش نسنه بقال عین مضروجه ای واسعه الشق لانصیج هیزمک و صادق کسر به
 یارلق بعضی انصیج بول و لقتور دیدی اتصاع معنانه بعضی بولر اولق معنانه در دیدی بقال انصیج
 ما بین القوم اذا تبعاد ما بین انصیج فقیله و رلک عینی و تشد ببله یوشیق بقال صیغ بالعم ای نطق
 و صیغ جر نسنه برده سندن طشره حقیق بقال صیغ ج عن البقل لغائنه اذا انغضت یعنی تجن اولدن غلاقی
 اچلبیه بو به دیول و یارلق معنانه ده کلور بقال نصح البرق اذا انشق و انصیج علی وزن التکریم
 بر نسنه قرمز بیو باقی یو جله که فقی قوی و نه غودایق اوله نقول صرجه الثوب نضر عجاذ صیغه
 بالجر و هودون المشیع و فوق المورد و موردا جی و لان قرمزیدر که کلر دیکور نضر عی بولانند درق
 معنانه دی کلور بقال صیغ تعقید اذا ادله یعنی بونن قنانه الاصر عی هیزمک و رلک کسر به
 رنوع کلیم در که صاور و نکورد و یور که کذا فی انصیج عی دی بقال فرس انصیج عی جواد تشد ببله صادق
 فقی و رلک کسر به تشد ببله معنانه بقال عدو صیغ عی تشد یعنی زیاده سکرک المضاجع میم فقی
 و رلک کسر به شول اسکی زل و کهنه لباسلر در که حقیر نسنه در استعمال اولور اوغلان یزی بی مثلا
 طوز معنانه میم فقی ایله و عین مهله و زامه ایله ابو عیسی ایدی المضیج میم کسر به و رلک فقیله
 مضروک فریدی در صیغ بر موضعه اسمی در انصیج علی وزن جعفر ناطقه سندن فرموده اولوب هر
 صیغ تمام اولان عورتدیر و فرموده ناقه دهمدی لمدکر اطلاق و انما انصیج صادق فقی و رلک سکونیه
 منطلق اولدی یعنی دوه کونشکی و الا صیغ هیزمک فقیله صیغ جی در فصل الطاء الطرح صولطک نبی

طرح
عج
عج

وآنکس کوئی وراثت دخی نیله قرعیه غل معناسنه و الطسوج سینگ تشدید به طاعت فغندن صکره
طرف معناسنه و طسوج کذلک ابکی حیدیه درو درانی دورت طسوج در الطساجی طسوج کجی دور
فصل العین المتوغل علی وزن السفر جل فرموده دوه بعین معناسنه العی اولی قالدوم و بلزاده حکم
اسب طیر ای صاوری و یقال تحت الیمای امتدت و اذرت العیار العی علی وزن الکرم یمنه یقال عی یمن
عجیا و فی الدیوب الفضل یلج العی و الی یمن حیک افضلی رفع صوره لیک دنیلوب قربان قی قیدان در
الطیحه زیاده اوزن عقار من یونک مضاعف کلسی فکاک ارزدلیل در الفیحه صینک خیمه سول طماندر
که یو رطه بندش و در کوز کوز ناوه ایمنه شو به لزان و لور کجه بومواد اوله یمنی عری یمنی اولیه
الهج صینک فقیله و حیک تحفیه توو غبار معناسنه و تون معناسنه دخی کار و الهج کذلک غبار
معناسنه در لکن عجاجه اخس در عجاجه و عجاجه کذلک عظیم یو قی دور له دروز و عجاجه غلوت
توزنه دخی در یز یقال فلان بلف عجاجه علری فلان ای یغیر علیهم یمنی غارت توز به لتری اووز
الهج صینک کسر به بل قی اسوب طیر ای داغنی یقال تحت الیمای امتدت و اذرت العیار العی
میک خیمه صینک کسر به و فی بعض النسخ الهج صینک فقیله و حیک تشدید به سول کوندر که لته بل شد
اوله یقال یوم می و عجاج المعاجی صینک فقیله سول بار در کزاده حکم لسه یقال راج معاجی و یمنه مایون
و همان کذلک صینک فقیله ملازم اسن بار در تصحیح علی وزن التکریم تونله دلو من التبع علی وزن التکریم تونله
طولی یقال عجب تلکیت و علما فتعیم الهج بن روم بر شاعرک او غلنگ لیمیدر که لول راجر سیدی در عجاج
دبیلر بعض شعرته خیمه یمنی تخلفن میجا دبیدکنند او تو یقال شعر الناس الهجانی یمنی افهم شعرا
عجایلد در که انار کبری و یو به ویری باباسی دوشخ محامه بو به واقع اولشدر املاسوق کلام یری
رو و یری و غلی در دیک استر تامل اولشده بعضی نسخه الهج ابو ربه واقع اولشدر ابن ربه یرینه
بو تقدیرجه لشکال قلزو عجاج زیاده جاعر عجمه دخی در یز یقال نهر عجاج ای لانه صوت و غلی عجاج
فی هذه ای صیاح و غلی از که وهدیر کز جین او تنسه دوه جاعر مسنده در و صیاح زیاده جاعر عجمی
دیکبر و هر دوی صوت اولشده عجاج استعمال اولشور کز بل اولشور کز ای اولشور یقال عجاج و قوس
عجاج الفیحه سول طبعه در قضاعه در که عین یاله جم اولسه بلز حیمه و ندر در مثله ازا عجم خرج می در یز
هزار ای عجمی صینک حمله و عجمه فدی من ابدوب عجاج دیکد دخی در یز یقال عجمه شها الهج
صینک فقی و حیک سکونیه زیاده جاعر عجمی یقال رجل عیماج ای صیاح الهج طوم معناسنه یقال طری
عجاج ای متلی عجاج حیک کسر به و تحفه غله اقفنک معنده استعمال اولشور لفظ در الفیحه علی وزن الدرجه
غدی کو کربک عجم یقال عدلی فلان ولده ای حسن غده المذبح صینک خیمه و لامک فقیله طولی معناسنه
العروج خیمه یمنه یوقروا یحقن عرج فی الدرجه و السلم یرج عروما من الباب الاول اذ ارقی یقو یوقرو
بنقسه و درجه فغندنه مطلقا باه و سلم صینک خیمه و لامک فقی و تشدید به زبان دیک اولشور و یقال
عرج ایضا اذ اصلاه شیء فی رمله فخم و مشی مشیه العرجان و لیس مخلقه یمنی یمن یاغنه برسنه
ار شوب اقسق اولسه عرج فلان در یز فغله و لای اولسه عرج فلان در یز کسر به که باب دوم دن اولشور عجم
خاه عجمه و عین مهله به اقسق دیک اولشور عرج همرنگ فقیله اقسقانی اسکان اولان کسه العرج
و العرجان صینک خیمه ایکی دخی امر جک جعی در الاعمراج همرنگ کسر به اقسق اتمک یقال امرجه
الله و فعل تعیننه ما استدعیه در سن ما امرجه دیرسن زیر سول نسخه که الوان فغندن و له

مذبح

عرج

یا عود بدیده یا دلش نسنه اوله اندن ما افعله کلز الاستد لغنی الیه واعر ارج سوروی دوه باغشلمق
 بقال اعر جنک ایوهبتک عرجا بن الابل وعر ج عین مهله تک فقی ورنک سکونیه ر سوروی دوه علی
 ماسی المرج فختت ثلاثا الیه اعر ج کی یو ویک المر ج علی وزن الکرم حکم اولین نسنه بقال اعر ج
 اذالم یرم التر ج علی وزن التکریم نای اکر ی فقی وتر ج ر نسنه تک اوز رنه اقامت ایتک بقال
 مر ج فلان علی المنزل اذاجس مطبئته علیه واهم التر ج علی وزن التکریم ناکری لوق بقال مر ج
 البنا تر جیای مهله فتر ج وتر ج ر نسنه تک اوز رنه مقیم اولمعهده درلر اعر ج عینک خبیه ورنک
 سکونیه واعر ج عینک فقیهه تر ج معنا سنه بقال مالی علیه مرجه ولاعر ج ولا تر ج ولا تر ج کها
 یعنی اقامه الی اعر ج کلک بقال اعر ج الشی اذ انطف المر ج اککل یر بقال هذامنر ج الوادی ای
 منطفه عینه و بسره یعنی صافه و صوله دن تک اکل یر ای المر ج میک کسری و عینک سکونیه زده بان سلم
 معنا سنه نومنه لیه المر ج المار ج والمار ج سر اچک جی مفاغ و مفاغ کی اغشش ایدی دهلر سک مقردی
 مر ج سر ج قیلر سن میک کسری و فقیهه ر قات و مرت کی و معار ج مطلقا جقیق یره دخی درلر
 مصاعده ای المر ج فقیهه زدنن قسرت لوق و کونشک دولغسی و بعضیلر ایدی مغرب جانیه کله سیدر
 اعر ج عینک فقی ورنک سکونیه صرنلان دهلر کی جانو وکا ایا لیلی قور دخی درلر الا اعر ج هره رنک
 خمی و عینک ورنک کسریله صاغر بلان الحیه العما معنا سنه بعضیلر ایدی اعر ج ایتک حیات درک کتلو
 اوز رنه مجر دخی و قنده اکره برار مجر و کذافی بعضی نسخ الصحاح المر جیای عینک خمی ورنک فقیهه طوار
 صوامر یه کون واهله و ققنه و کون صباح و ققنه صولمه درلر اعر ج عینک فقی ورنک سکونیه کسه
 یولنه بر یگ ایدر المر جی بر شاعر کاسمی درک ذکر اولنن یره منسو یدر کاول عبدالله بن عمرو بن عثمان
 بن عفان در وعر ج دوه سور یسنن سکنان مقداری دوه یر در ابو عبیده ایدی یوزالی مقدان و دخی
 ارتو جغه دخی درلر امسی ایدی بشیو زده یر درلر بیکه وار جمه المر ج عینک کسریله بر بلو کدوه
 دیکدر مر ج ککی که فغ عینله در الاعراج جی در المر ج فقیهه ورنک سکونیه جرن سبانه لسی در
 المر ج برلوت درک کالقی برده و دود برده بر المر ج علی وزن الدرجه واحدی و یومعیندن بعضی
 و جاله دخی مر ج دیو نسیمه اولتشد المر ج فقیهه یورر کن بوینن اوزدی اوزدی یورر یک المساج
 میک کسری و عینک سکونیه یورر کن بوینن اوزدن دوه بقال بعیر معراج العوسج علی وزن جفر
 بزوم دکندر العوسجه واحدی و یومعیندن جالذن بعضنه عوسج دهلر الصلج عینک ولامک خبیه
 و الصلج کذلک عینک ولامک خمی ولامدن صکره حرف مدبله افاج بود اقلر نه و باغ چیرفته
 ابتدا یشروب چدن فلهس الصالح جی الصابیه علی وزن الدرجه افاج فلسلوب یشرمک بقال
 عسابت الشیر اذا اخر جت عسایجها الافاج انساندن و بتون طر نقلو طوار لذن و بر تحیلر دن شول
 زسنه درک طعام معادن حکما کاور و بودکر اولنن دوه متلوده و چتال طر نقلو حیوانات متلوده اولان
 مصار ی کی درو مصار ین مصر ناک جی درو مصار ی عینک خبیه مصیر ی جی درو مصیر شول نسنه درک
 حیوانک بدوی غدا کتبه سنه تر سیاه و لوب اکاور المر ج فقیهه و العفج عینک فقی ورنک سکونیه
 و العفج فاک کسریله مثل کبد و کبد بر نه ارج لغت اولور و عفی عینک فقی ورنک سکونیه صلا الیه و رمق
 معنا سنه دکلور بقال فعجبنا العما اذ انسر بر بهاو بو نکل جماعدن دخی کنایات اولور المعراج میک
 کسریله شولت درک انور کله ضرب لورنور التر ج فقیهه ورنک خبیه و تشدید دوه یورر کن کلک بقال
 تعفی البعیر فی مشیتة ای تعوج العفج فقیهه ورنک سکونیه جته سیرک لوب باحق اولان المعراج

مر ج

مسج

عوسج

صلج

عفی

فصله و هر سنه که در ده اوله و دین مقوله سی اوله و معاش مقوله سی اوله یعنی امر معنوی اوله فیه
 عوج درلر عینک کسر بله اوج جرائک اسمی در کتب هلال قبیله سنه ابدی الا عوجیات و نبات الا عوج
 که ایلر اولر دن عبارتند و کسر اولنن له منصوب در ابو عبید ابتدی اوج کندنه دیکله معروف
 قبیله ده ابدی ایلر دن بنی سلیم الو بصره بنی هلاله و لر مشدر عرب یجنده اوج دن اشهر و اوج دن کثیر
 النسل افر بوقدر و کتاب الفرس ده اسمی ابتدی ابتدا اوج ج بنی اکل المراز که ابدی بنی هلال بن علمه صکره
 و لر مشدر العوجا عینک فقی و الفک مدله و نه ناک ارق اولننه درلر و عوجایا به دخی درلر قوس مناسنه
 العوج عینک فقی و واک سکونیه بریده اقامت ائک بقالعت بالکل اوج ای اقامت و عبت غیری
 بالکل اوج به یعدی و لایعدی و عوج دوه بی یولاریله دوندرمکه دخی درلر بقالعت البصر اوج به
 عوجا اذا اعطفت رأسه بالرمم و عوج دوتک مناسنه بقال فلان مایو ج علی شی های مار ج عنه العاج
 میک فقی ایله مصدر در کندنه و هک باش دوندرمک مناسنه الاتصیح اکله بقال افتاح علیه ای
 انطاف العاج ط و رجعی و اقص مناسنه التوج علی وزن التکریم عوج مناسنه که اقامت معناسنه ای در
 و توج بر ائک مناسنه دخی کسلور التوج فقتنله و واک خمی و تشدید به اکله بقال صحت الش
 فتعوج الا عوجا همره ناک و واک کسر بله اکله بقال اوج ج اوجا مایو العوج میک شیلها کری بقال عصا
 معوجه لا تقبل معوجه میک کسر بله العاج فیل ککی عظم القیل مناسنه العاجه و احدى العوجا سبوه یابندی
 عراج صاحب عاها ملاق اولنور عراج و لغظدر که بونکله قه زجر اولنور منی و زجر ای را اولد قه اوج
 علی وزن جعفر بوی اوزن مناسنه فکر که اهو قسندن و ک که دوقموش قسندن که ناهه قسندن و لوسون
 العیج عینک فقی و یانک سکونیه رنسنه به التفتات ائک ابن السکیت فرادیه یه نقل التشر بقال
 ما عیج من کلهم عیج ای اصحابهم و سادما عوج بکلما مد بر ای الم التفت البکو یا که بوقعت النافقه دن
 اخذ ائک شلر در عطف و رجوع مناسنه ابن السکیت ابتدی ما عجت الشی درلر عینک کسر بله الم ارض به
 معناسنه و صوه قفاری منقطع اولماق مناسنه ده کاور بقال مشرب ما ملحا فاعیت به ای الم ارضه
 و تاولت دوله فاعیت به ای الم التفع به فصل الفین للعاج میک کسر بله دوز سکر دن ات بقال فرس معالج اذا
 جری جری لا یختلط فیه العاج عینک فقی و لامک سکونیه ات هولو سکر تئک بقال غلج غلج من
 البلب الثاني لثمنی فقتنله و لامک خمی و تشدید بله ظلم و تعدی ائک بنی مناسنه القی عینک فقی و میک
 سکونیه اولوا عیج بقال غلج الماء بغیمه غیمان البلب الثاني و الرابع ایضا القیمیه و القیمیه عینک فقی و خیمه
 جرمه مناسنه لغنی و لغنی عینک خیمه لایکسنه دخی و نونک سکونیه اوله و خیمه ثانیه از عکل مناسنه
 بقال غلت الخمار به غلج غلج فقتنله و نونک خمی و تشدید بله ناک القیمیه عینک فقی و نونک کسر بله
 ناز ابدی عورت لغنی فقتنله و یولان کسنه در لغت هذبله مش مناسنه العوج عینک فقی و واک
 سکونیه طولک ککوکی ولس لولق بقال فرس عوج البلبانی ولس جلد المصدر و لایکون کذلک
 الا هو سهل المطف یعنی بوی بیو مشق اولو و عوج اکل و ابکی فات اوله دخی درلر بقال عاج فوج
 ای شتی و تعلق فصل الفاء الفاعج ائک کسر بله یوکو ناهه فاس مناسنه فاس دخی حمله اولان
 ناهه به درلر ابو عبید ابتدی فنج شول ناهه به درلر که حمله اوله و حمله اوله حلق حسن زیاده اوله
 و اسمی ابتدی فنج شول ناهه در که بکت اولوب حمله اوله الافتاح همره ناک کسر بله یولوب
 عا جرائق بقال عا ج ائع ای ای و ابشر و عدو سکر تئک و اصیا یولفه و لبتهار صولفه درلر و افتاح
 دوتک و فالماق مناسنه ده کسلور عربلر که بذا لافنج و فلان بحر لافنج دید کملری دوتک

عوج

عوج

عوج

عوج

عوج

عوج

عوج

عوج

سكونيله مؤتى الافراج همزه نك كسرى وفانك سكونيله اخلق انكشاف معناسنه بقال افراج الناس عن
طريقه اى انكشوا يعنى خلق بولندن ايرلدنلر وفي الحديث لا يترك في الاسلام مفرج ومفرجك معناسى
عن قرب كاور اسمعى ايندى مفرج مېك خمي ورتك فقيهله وما، مهمله ايله در جم ايله اولمى جميع دكلدر
كه حاء مهمله ايله اولمى مديون مستغرق معناسنه اولور و ابو عبيد ايندى محمد بن حسنى اشتدتم كه
مفرج حاله و حمله و ايت اولنور دى شول كسنه كه حمله و ايت قلدى شول مقتول معناسى
دبلدى كه شاكلدن اراغ اوله كه بومقوله مقتولك دى بى شال الدوز و رولور و ابو عبيد ايندى مفرج
حمله شول كسنه به دراز كاسلامه كاور وكسنه فى مولى المولات ايدنكه اول مقوله كسنه رجانات
ايلسه دى بى شال اوزرينه اولوروز را انوك عاقله سى اولمك الفروجه فلك فقى و رانك تشددى
وخى ايله تاوق ياورسى بلج معناسنه الفرار ج فروجه نك جى در المفرج مېك خمى و رانك كسر به
ياور بلى تاوق بقال دجاچه مفرج اى ذات فرار ج الفروج فلك فقيهله و رانك خمى و تشدد به تاوق
ياور بلى و لوى ايت قفتان قبا معناسنه كذا فى بعض نسخ الصحاح الافرنج بشاركن قوز نك درسى
قورومغه دير بقال افرنج جلد اخل اذا شوى خيس اعاليه بى تش اوزرينه اياورون كن قورومغه حمله
بو به دير لغز تاج فلك كسر به حوه نشاكلندن برشاكل اسمى درو بر رى دى ايدو الفقى فلك فقى
وشك سكونيله طولو سى ايدون اياقارنا رى بقال فشى قبا بفسى من الباب الثاني اى مفرج بى در حمله
التفشى على وزن التكرم بعناه بقال فشى فشى مياى مفرج بى در حمله قبا على مام التفشى على وزن التكرم
مثل التفشى وزن اسمى بى اياور دقه اياور و طويع التفشى على وزن التكرم در لنگد بى بوم بقال
فلك بفسى عرما اذا عرت اصول سحره ولم يسل يعنى قلار نك دى در لسه و لكن درى كسبه فلى فلك
فقى و لامك سكونيله بومضك اسمى در سمره ايله ضر بى نك مذكر ومنصرف درو فلى كو كيك ارمك ده
اسى درو فلى طغر بولمعه دى دير بقال فلى لعل على خصيه بقى فليامين الباب الاول فى المثل من يا ت الحكم
وحده بلفى بى خاصيه ياكز كان كندوى غاب ظن ايلر و فلى بولك معناسنه ده كاور بقال فليت الشى بنهم
افليه فليامين الباب الثاني اذا قمتوه برسنه فى اياور معناسنه ده كاور بقال فليت الشى فليين اذا
ستقنته نصفين الفلوج فليتله فليك جى در باره معناسنه و فليك دى جى كاور فلك كسر به
فليك معناسى عن قر بى كاور ان شاء الله تعالى و فلى فرض معناسنه ده كاور بقال فليت لبريه على
القدم اى فرضها عليهم ابو عبيد ايندى و فقيه و فليمن ماخوذ و و فقيه و فلى عن قريب كاور ان شاء الله تعالى
الفقى بى سورى كه دى در اكر انك ايجون بقال فليت الارض للراعاة و كل شى متقنته فقد فليتبه
الفلوج فلك فقى و لامك خمى و تشدد به شول در دكر زراعت ايجون اصلاح اوتمش اوله الفلوج جى كاور
و بوسيدن فلوجه دبدر بار فرت بى بى رى كمالا فلوج بلفى بقال افليه لله عليه و بقال فلى لله بجمته
اى قوموا و اطعوا الفقى فلك خيله اسدر طغر معناسنه الفقى فلك كسر به معروف و بلك اسمى الفقى
فقتيله فليعلت در كه نهر صير معناسنه در الافلاج همزه نك فقيهله فليك جى درو فلى ديشلر دى ايايله
را عياتك ماين اراغ اولمقدوشنا با شول دورت ديش در كسكه اغرك اوكونده ايكسى اشاعيره و ايكسى
برقوره و ربا عياتك رانك فقى و يا مثانك تخفيفيله شول دورت ديشلر كسى ديشلر بنا يا فليمنه
اولور افلى ديشلر سى رانك كسبه و همزه نك ماين اراغ اولمقدوشنا فلى درو فليامين مؤتى بقال و فلى
لاستى و لامر افليه الاستى بن در بى ايندى بومقوله برده اسنانك ذكرى لازمدر الفقى مېك خمى و لامك فقى

فشى

فقى

فلى

مرج

مرج

مشج

معج

ملج

موج

مدخ بن عمار بن مالك بن زبد بن كلاب بن سبادر سيبو يابندی منجد به نفس كله من در المرح ح میك
 فني وراثك سكوتيه شول يه در دوزك لثه طوار او نلر و مرج الحطابخر لسانه بر ك اهدو و مرج راهط شام
 مر بقدره بر ك اهدو و بوندن ما خود در يوم المرح ديكري كه مروان بن حكيمك تحف بن قيس الغفري
 اوز بنه و ردي كنو در و مرج القلعه لامك فضيله بر يده بمنزلك اهدو و مرج طواري مر عايد صليو ريكه
 دخی در لثه نقول مرجت الدابة امرجهان البلب الاول اذ افر سلتها رعي و بوندن در داری تعالی نلشر ح
 اهر بن بختيان بيور دخی بنی بحر بن صاليو دی برو جهله كری بر بنه فار شوب ملتبس اولماز ريم ح
 كمالو وركه مرجدن تخفيف اولنوب هرح و مرج دروز فتنه و فساد معنسانه شد كلسه كركرد الامراج
 ههزه نك كسر بهلمر ج معنسانه در اخفش يابندی بر قوم المرح الصرين ديدلر پس فعل و فعل و معنایدو
 و المراج بقول ذلر اذ افر طفر ح ايجنه هنوز عفا اكن بقالمر ح التناقده ای الفت ولد هابعد ما بهر غرسا
 و دما و غرس غین معنه نك كسر بهل شول در دوزك ولد بهل دوز المرح فتنه حركت اهدو و مضطرب
 الوان دوقالمر ح الخاتم ای اصبي من الباب الرابع ای خلق مثل حرج كه حرج دخی حينه حركت يابندی
 ديكرد و مرج فاسد اولمه دخی در لثه بقالمر ح مامات الناس ای فسدت و غلط اولمه دخی در لثه بقال
 مرج الدين و الامرين اضطرب و تشوش و منه المرح و المرح فتنه و فساد معنسانه و مرج سكوتي حرجه
 مناسبت ايجونيدلر المرح ميك فني وراثك سكوتيه قار شوق ديكرد بقالمر مرج ای غلط المراج شول
 اودو در ككه تنوي يوقدره قال الله تعالی من ملر ح من ناوي نار لاد غلن لاهين جان اول دغانن زيار دن
 خلق اولنغدر المراج جان ميك فني وراثك سكوتيه ايسونك او فاضلر صغار لولوه معنسانه المراج ميك
 فني وراثك سكوتيه بر سنه بي بر سنه ايله قوشلورق بقالمر ح الشراب غلطه بغيره و مرج باله دخی در لثه
 صل معنسانه المراج ميك كسر بهل باعث تركيب اولان كيكيت پس مارج شراب شول نسنه دركه
 شراب نكله غلط اولنور و مارج بدن شول نسنه دركه بدن انوك اوز ربنه ركب اولنور عناصر دن نكوار
 ايسه المراج چرمه كنه يعني بر ده اسكا اذ دخی در لثه قار سيدن مر ب در و لسلطه سيبه اصلي موزه در
 المواجه ميك فضيله وراثك كسر بهل موز جك جی جور به جلوري كي هاتجه ايجونيدو و كدر لرسك هابي
 حذی اهدو بهل و مرج دريس المشج ميك فني و عنيك سكوتيه قر شوق بقالمر ح عنيك ميك فني و عنيك
 الاول المشج علی وزن الكرم قر شوق نسنه الامشاج مشكول جی در بتيك جی ایتام كلد و كی بوسيدن
 نلشه الامشاج دروزك منسنه كعو وراثك منهنسو ايله حيش تاننه قار شوق المرح ميك فني و عنيك سكوتيه
 سیه در سرت ايتك بقالمر ح الممار و المرح من الباب الثالث اذ افر سلتها و مرج دوز يور يكه دخی در لثه بقال
 فرس فلان مر يمي اهر مر اسهلا و دوه كوشا كنسنك به سن ارا شوق مفه دخی مرج در لثه بقالمر ح الفصيل
 شرح امه اذ الهو و قال فاه في نواحيه بتيك منه لوازه معنه اهلها و رنسنن ياشيله او بقدره نك و قتنه
 المرح ميك فضيله علی وزن فقول سريع معنسانه بقالمر ح معج ای سريع اللج ميك فني و لامك سكوتيه
 المواجه بهل و ينالو ايتك بقالمر ح الصبي امه من الباب الاول ای رضعه يابندی صبي انسن امدی الامتلاج چكوب
 هنوز و مرج بقالمر ح الفصيل مافی الفهرح اذ المتصه يابندی اغر بهل چكوب صور سه الاملاج ههزه نك كسر بهل
 اهر ورك لرضاع معنسانه الاملاجه بكر مامر ورك و في الحديث لا يحرم الاملاجه و لا الاملاجه يابندی بركه
 و كی كره اهر وركه حرت و رضاع حاصل اولماز الماشان ميك فني و لامك سكوتيه امه من كسنه و منه قيل الرجل
 ملجان و صمان فتنه كره كسنه غلبت خسننن و ذان سننن دوه في اسه دوه علسن امهي و دوه علسن صور جی
 در المراج لامك فضيله ماله ديكري كالت دركه نكله ديوان يابندی يا خودر ح صوار لثه سيبن ممر در المراج

موج

موج

تاج

موج

موج

موج

موج

میفتی و اوله سکونه اضطراب ایتمک بقال مایج البحر یوج موجا من الیاب الاول الا اضطربت امواج
 و اساک کثرته و اضطرابه و فی استعمال اولنو و بقال الناس یوجون المجهه میک خبیه قان دم مناسنه
 بر امریدن دختنه و سینه و رایت و نشی قانی دخی ایتدم دیک علنه و بعبیل اندی مهجه قبله اولان قاندر
 خاصه و روح مناسنه ده کلور بقال خرجت مهیته ای و روحه الاممیه هرونک و هانک خبیه یوفقه
 مناسنه کلور بقال شمس امهی یوقیق الا مهسان کذلک میک خبیه یوفقه سوده دیرل للمیج بقانه بقال لیل
 مایج ای یوقیق فصل التون التونج نونک خبیه و هرونک خبی و مدله کتک هلب مناسنه بقال ناج
 فی الارض فاج نؤوما من الیاب الثالثه اذهب التنج نونک فقی و هرونک کسر به حرکت ایتمک بقال
 نا حزال رخ تاج نثیا اذا حرکت و نشی منول سر عتله کجکه دخی دیرل که صور قی ظا هرا و له بقال لها نشی امر
 سر یج مع صوت و بقال فی القوم علی الینا لمفعول اذ الصائم روع ذات نشی التونج نونک فقی و هرونک خبیه
 حرکت ایدینی بقالنا جت هعی نونج قناه ج نونک فقی و هرونک سکونیه عاده تضرع ایتمک بقالنا ج الیله
 تما فی من الیاب الثالثه یصا فی تضرع النائمات فاجت الیله کجه قوملر نونک لوتو جیلری صایجات الیله
 مناسنه و همام کجه ایچنه لوتن قورسده یولر سقوش کی مثلا لنباج نونک فقی و یانک تشدد بدله قالی اولار
 سدد الصوت مناسنه و قان اولار اولر کله نه لنباج دیرل و نباج کذلک اولار و قورسده یولر و روح مناسنه
 بقال کتبت بنا حنک اذا حق یحق یقنسه یولر دیرل لنباج نونک فقی و یانک تخفیفه لیا و تونق و یوندر
 یل یحقن قول مناسنه که اگر دلم دخی دیرل لیه لیه نونک خبیه لنباج الکلب و نشی الکلب لغتدر نباج الکلبه
 و نشی الکلبه حاهمه لیه لیه که کلب الازی دیک اولو و النیلی نونک خبیه لاری قان کلب لنباج نونک کسر به
 یومه بر کولک ابدیر کهانی صید هین علم لیا یسدر الا نبیات هرونک و یانک کسر به لری یولان اودیم
 دیرل جوهری ایدین یلن ایدرم که یومر ب اولعنتج میک فقی و یانک کسر به یومر عکاسی دیرل کجکه
 یونسنه اولو موضعه نسبت اولنسه یانی مفتوح ایدوب منجانی دیرل منظرانی و غیر فی دبد کری کی الاصل
 هرونک فضله و نونک سکونی و یانک فضله شول خیر در که کیش و ششیش اولو کلام عر به یونیا و وزن
 هین ابی کلشدر یوم اویان و عجین ابیان جوهری ایدوب بعض کتابلرده ابیان غام مجبه لیه ضبط
 اولمشدر ما بین ابوسعیدن و ابوالقوتدین و یونلر دن غیر بد سماج جمیله در دیوار و ناصحین اولان کون یوم
 اویان و لیه لویه ای صبه لنتاج نونک کسر به دول لبق بقال تبت النقه علی مال یسم فله تبت نباجا
 التبت نونک فضله دول لبق بقال تبها اهلها یقمن الیاب التلی الا نباج هرونک کسر به لک یاخود خبری
 طولر ک طوغو رمسی قریب لوق بقال انت الفرس اذا من تاجها یعقوب ایدی تاج طولر ک عملده اولسی
 ظاهرا اولعه دیرل فرسده و واقعه استعمال یزیر در التونج نونک فضله و تانک خبیه طوغو رمسی قریب
 اولان طولر بقال هی توج ولا بقال منتم یضم الیم اللزیم میک فقی و تانک کسر به لمفعول و زفان اسم
 زاندر طوغو نونج و قن مناسنه بقال انت الناقه علی صهای الوقت الذی منتم فیه التفتیه و زمانه طوغش
 طولر بقال لثانی ادا کانتا سنا و لحده هیا نتیجه و بقال غنم فلان تراخ ای فی سن واحدة الغنم نونک فقی
 و حیمک کسر به یچین جراحتن یحقن بقال تحت القرع تبت مجملین الیاب التالی اذ لست یلغها بفضیه تحک
 انمک بقال تحت الرمل ادا حرکت یودوه فی حوض او زوینه دوندر مکه دخی تیجه دیرل بقال یج لیه ادا
 ردها علی الحوض و فکری دوندر مکه دخی تیجه دیرل بقال یج امره اذاهم یولر یومر علیه و خوف فتله
 دخی تردد ایتمک تیجه دیرل التیجیات ج و غلوب سولیر مک بقال تیجه لیه ای کتر و لستری فی التیج نونک

فقی

[illegible]

فصل

١٢

١٢٣

2

[illegible]

•

مراد

[illegible]

أَنْتُمْ وَغَمٌّ

هزج

هلیج

ههیج

هوج

ههیج

انده ترم و اردی و رنولو و د بقال هزج یوزج من الباب الرابع و هزج عروضند بر عرک ایدو التهرج هزج
لمر زنده رانق و تهرج کذالك پای اولوز و رملک اوق اتان کسنه کریشنی صالیور رملک حیننه بقال تهرج
القرس افا صوت عند بانض الرمی عنها و بانض ضاد مجهله کریشنی چکوب صالیور رملک الهزج هانک
خیلو مملک کسر بله بری روی اردجه باغر من میلک زیاده سبله و فی بعض النسخ و هو ادق من الغایه هزج
و غان کذلک اولن صوت دور و غولانک خیلو و غین مجهله و هه اولز بدو الهزج هانک کسر بله خفیف و اولوب
چانک اولن قورده دیر الالهلیج و الالهلیجه همره نک و لامک کسر بله ممر بلر دین السکیت ایتدی اهللیج
و الهلیجه دیرل همره نک کسر بله هلیج دیرل همره من الالهلیج ایتدی چو الهلیج درلام اخیره نک خفیه
زیراکلام ممر بدو فعیل یوقدر کسر بله و افعیل لامک خفیه چوقدر مثل الهلیج و لریم و طریغل هکذا
فی عامه نسخ الصحاح و لکن لا یخلو عن المصادرة فتأمل الهلیجه هانک کسر بله الحق معنسانه خلفا
ایتدی راعیه هلیجه دیرد یوسول ایتدی کله ایتدی هلیجه شول الحق اولان کسنه درکا یانی یوزک
وزیاده چو اوله کول معنسانه و شول صفتلو شول صفتلو کسنه اوله ددی و هر بازک بکابو لوشه
هلیجه نک تفسیرن ایدوب برصفت زیاده ایدردی بعدل من کیدر و لفقده ایتدی و بالجه هلیجه اول
کسنه درک اوصاف قیسه دن هر سنه فی جمع ایش اوله الهلیج فختنه شول و افاق سنکر درک بعض
کی اولوب قیونک و جلرک یوزلینه و کوزلینه اوشرو بعض نانک خفیه اوزم دیرل الهلیجه هلیج
و اخصی و هسبله قیونک دخی دیرل و ادلی ناسه دخی هلیج دیرل بقال اقام هلیج و هلیج علش لرینه سوه
قدیره دخی دیرل و هلیج اولن معنسانه ده کلور الهلیج کرکط نوک تاکید ایچون کترووب هلیج هلیج دیرل
لیل لا مل دیکر کی کی هلیج هلیج زیاده اچلن دیک اولور لیل لا مل زیاده قوه کو کیه اولدی کی الهلیج
هانک فقی و هلیج سکونله دوه صوفی دفعه و اجدده الهلیج تعلق بقال هلیج لایل تهلیج هلیج من الباب
الاول اداشر بت دفعه واحد فقی رویت لاهلیج هنره نک کسر بله استیاده سکر دوپ سکر نه ده اقدام
ایتمک بقال الهلیج الفرس ای جدی جری الهلیج هانک کسر بله بازکیر اولان ات الهلیج هانک فقی و لامک
یکسر بله هلیج جکی بازکیرل معنسانه الهلیجه هانک خفیه درج و وزی لوزن بازکیر یوریشی هارسیدن
ممر ندر بقال هلیج الفرس لی مشی مشی الهلیج الهوج اوز و نواحق اولن و سریع لمرکه اولن الهوج
لوزین و احق اولان کسنه کله انده سرعت و چله دخی اوله الهوج هانک خفیه و اوز سکونی و الفلق مدیه
شول تاقد که انده سرعت و حقاقت اوله و هوج شول بله دیرل که غایت سندن اولمین لری رنند قورده الهوج
هانک خیلو هوج جکی الهلیج و الهلیج هانک خفیه اوله و کسر بله نایده الهلیج فختنه ممره من و توزنق
بقال هلیج لئی بوج هلیجه و هلیج ادا نارچن مجر سه و توز نسو هلیجه غیره دخی دیرل از اخر کسنه
توز نسو مجر سه لازم و متعدی کلور و هلیج اولن قرصی معنسانه ده کلور بقال هلیج الت هلیج ادا
اینبس و قتال معنسانه ده کلور بقال هلیج ایوم الهلیج علی یوم القتال التهیج علی و زل التکریم و الهلیجه
ایتمک شمی و نانک خفیه هلیج شول ارکند که کوکی جماعت طلبا لیه و هلیج غصبه دخی دیرل بقال
خلیج هلیج ای نار غصبه و هلیج ای سکت قورده الهلیجه قورین سنه یا سه معنسانه بقال ارض
هلیجه ادا حبس بقال و اصغر یعنی رملک لوق قور یوب سر سه ارض هلیجه دیرل الهلیجه قورینق بقال
اهلیج از غالت ادا مستوی قوری و لوفه دخی دیرل بقال هلیجه لارض ای و جدها هلیجه التیات
ای ایسه التیات الهلیج هانک خفیه حرب جنگ معنسانه ده و قصیرله جاز در الهلیج نانک فقی و نانک

بدج

بدج

بدج

البدح بانك فقيه اولور نه مي ساعده دار معانسه البدح بانك كسره نه فضاوا مع معانسه
 البدح بانك كسره به بدح جی البدح یلوم حق معانسه تقول بدح تلسك الفصيل اذا شقته
 ثلا يرتفع يني دوه ياورهسي لمن اسمن ديو بدلن يارسل البدح خمتينه بدح جی شقوق
 معانسه بقال في رجل فلان بنوح اى شقوق البرح شدت بقال لغيت منه بنات برح وني برح البرحين
 والبرحين بانك كسره به وخيله بلال ديك اولور بقال لغيت منه البرحين اى الشدايد والدولعي ودولعي
 داهمهك جعيدر بلال معانسه البرحه بانك خيله بانقعه درل البرح بانك خي وراك فقيه جی بقال
 هذه برحه من البرح اذا كنت من خيار الابل البارحه يني كيهك اقربنه درل كه دون كيه بدكری در بقال
 لغيت البارحه ولغيت البارحه الاولى يني كين كيهك اولی می كه بودن عدولنسه دون كيه ديك اولور
 پس دارحه برحه من شقوق اولور زال معانسه البرح بانك خي وراك سكويه ولفك مدله شدت اذلي
 درل بقال بحا على التبريح على وزن التكریم جت ورك تقول برح بالامر نبر بحاى جهه يني كرت ودری
 البرح ميك خي وراك كسری وتشده بدله زمتلو بقال ضره ضر يا مبرحا اى مؤلما التبريح بانك فقيه
 مشتد اولی بقال ابرح لشوقى اى توهمه وبرا كره محاحه صور تامر دله نفس بر او تشدر ولكن نبر جك
 جی در زاد مر مستق معانسه ابرح هرمنك فقيه اولقوى معانسه بقال هذا الامر ابرح من هذا اى
 اسد وقولوه ابرح قتل ابراح هرمنك كسره به كرم وتضليم معانسه كلور بقال برح اى كرم وعظه
 وعجه كتورمك بقال ابرحه اى اعجبه ومبرح هذا الامر اى اعجبه البرح بانك فقيه ستول اوش وسعد در
 كه انوك اى وناحوى اوليو ورا ح اسكان معنا سنده كلور بقال جاما بالامر برحا اى هنا يني اسكان
 امره كادى ورا ح مصدردى كلور ورا ح مكانه بدكری قولل نه فنيكنا ول مكانه ذليل اوليه بقال برح مكانه
 اى ذل عنه وصارنى البرح پس لا برح ديدكری منصوب اولور نه كم لاوب منصوب اولشدر ولا برحك
 رفى دى جا زدر لا پس معانسه اولی اوزن ورا ح ايش اسكان اولغه دى درل بقال برح الامر من الباب
 الرابع انا وغم كنه ذهاب السرو زال وفعال قصعدن دى اولوب اسمن رفع وعبرن نصب ابد بقال لا برح
 افعل ذاك اى لا زالا فاعله برح قطلم كى كوشك اسمن در بقال دلكت برح اى غربت الشمس ابرح خمتينه
 صيد صيادك صافنه لكن صولنه بك بقال برح التلي من الباب الثالث وروفا ولاك ميلسه يني صيد
 صولن صيادك صافنه قربا يني صولنه كنه صيادك صولنه دوشر البرح بانك كسره به ستول امرى بلدركه
 يازن اسر البرح بانك فقي ورك كسره به جی ابو زيدا يني ورا ح ستول اسى بلدركه يازن اسر ورا ح
 ستول صيد كيه صيادك صولنه دوشه عرب طافه سوار حله طير ابدوب باطل ففلا ل ابدور ورا ح ستول
 ممله ورا ح ممله ابله صيادك صافنه كن صيده درل راي صيد صيادك صولنه دوشه صيادك صافنه اناق
 مكن اولل ولى المثل افهوك برح الاروى ولوى الف مقصود ابله يان كچيلر نه درل وني كچيلرى
 طافك صرب برل زنده اولدين خلق اوبه ساعده ونه خود بارحه ككو مكه فادر اولوا زل الا يامده
 بركره لم برح غربك اسمن در برى بانك فقي ورك سكويه فعلى وزنى اوزن بركله در كرسنه اركن
 خطا ينيك علننه استعمال اولور نه كم اسباب علننه مرى درل ميمله البطم بانك فقي ورك سكويه
 بر كسنى يوزنى اوزن ورنى الا بطاح يوز اوزن دوشمك بقال بطحه انا الفه على وجهه فانبط الاطح
 هرمنك ورك سكويه فقي وراك سكويه ستول واسع صواقنديسى ككه اوافق طاشلى واهلا باطح هرمنك
 فقي ورك سكويه ابله باطح جی البطاح بانك كسره به ككذلك ابلحك جی در على خلاى القياس ابلح

درج

دخ

دوح

دج

درج

كما بدخ الحار الدح دالك فضيله ره اورسلكم تقول دعت في الارض اذا دسبت فيها الدحاح
 قسه بدو كسسه الحجدحه دالك خمي وحانك فتي ودال ثابته نك كسره به كذا قسه بدو كسسه
 الاند حاح هره نك كسري ونونك سكونيه مارن كك اولم بقلا اندح بطنه اندح حاح اذا اتسع
 الدح حاحه دالك كسره به و يامنتاله ستر اولوب قسه بدو بلو وقرني يوك كسسه ودحاه هفلانو زني اولون
 حطانه به ملحق درو و حطانه حك كسري و عين مهله نك سكونيه وناه مجرعه وراه مهله به قسه به
 لقامه اولوب هر موده اولان كسسه الدر دح الينك كسره به يسلو كسسه به قال شخ در دح اي كيه لالغ
 دالك فتي ولامك سكونيه والدروح حمتنه به اغر بوك التنه يو و يون اغر لوق ليجون آدم و جمعه ناد اولون
 اده مي الدروح دالك فضيله كثير الما اولان بلود الدح حمتنه به دلو حك جسد قدومك خمي قديم كادوكي
 كي وقدوم كولنك ديدكاري الت كه طبع جيل استصال ايندول الدح كذا كسره به و يوق بلود الدح دالك
 خمي ولامك تشديد به و فضيله دالمك خمي راكك خمي ركم كادوكي كي الدح كذا كسره به ولامك خميه
 ابكي كسسه بر سننه في كوتورمك بقال تدالغاي فياينه ادا سلاه على عوديني اعاج مطلوب كوتور سله
 وفي الحفت اول سائل وابلندر دالشر باطفاختن الحايينه ساو و جصر و زني اولون و عورنك سبيدر الدح
 سول نقش كاوغلي سقره كوستر بلكه اولودر بقال الدنيا داسه قدومك و اولو اعاج هر بخش اعاج اولورنه
 اولسون فصل الدالغ بجم رمتي معنائه به قال دعت اللين اذ ارنه توري و له به حيه اللين اومق معنائه به
 و دح بوغراق معنائه دح كور بقال دعت الشاه و لكلمين اللين اللينك الدح دالك كسره به و ناك
 سكونيه بوغراقن سننه قلا همتي و قدناه بدخ عظيم كه حضر ت اسماضلدر قربان قدومك دعت
 اشارند دالغ دالك فتي و ناك كسري و ناك به بوغراقن شخ الذي به مؤمن و تاسما في سلكي اعيت غالب
 اولد غيرون و كره فضيله كمي مفعول اولسه مذكري و مؤنق و بار اولور و دعت سول قيو عذري و كج ستر به
 سنك ليجون بوغراقه صالح اوله الا ذباح هره نك كسره به و دالك كسري و تشديد به قربان ليجون قيون
 خاضر اتمك بقال دعت اي اتخت ذ بها كادوكي اولد الحمتن اتخت طبعنا و طبع بشي سننه به و در الدح
 غلطي و كبري بوغراقن بقال الدح اقوه الدح به قسم بهضاو بقال الدح الدح غلطي خلاني و يري
 مدح اتمك يري زين بوغراقن كي در الدح بهضاو ناك فضيله بهضاو اولان ستر ليو دعت ركم بهضاو مقدار
 اوله الدح بقى بقال عاد و السيل في الارض اعاد بد و صامع اعاد بد احد و كج بهضاو نك خيل باروق
 معنائه و مذايح ديور بلمه دح در الدح قربان اولد حمتن اولور و قربان نك فتي در قربان حقه
 يقين ايند سننه در الدح خمي و ناك تشديد به سول بارقلر دكه اياقه اولان و نك كج ليجون دعت
 اوله و منه غلام مادونه سوكه و لا ذباح مي اول سننه نك و زاسنه بهضاو و كج عود ذباح و احد
 و سوكه دتور دكنه در لسعد الدح منازل گردن بر مزك اسمي دكه اول ابكي بران بلندر دكنه يري
 برندن ارقاق برار شون مقدري در هر ريك صمد نه بر كويك بلندر دكد و كذا ياكاني بوغراقن اكانه دح
 دبدر الدح هم دالك فتي و ناك فضيله على و زالعاب برارند دكه اياقه حمتن روهن هلك خمي و ناك فضيله
 دومك سكره طوقن ياروشن در اعراشاج معنائه الدح دالك خمي و ناك فضيله باغري دركه بوغراقه
 عارض اولون بقال احسنه اللين حمتن و بدتنيو بهضاو اولدني اسماضل دعه به دك سلكي بهضاو
 معلوم دك لدر الدح دالك خمي و زلف فتي و تشديد به و الدح دالك خمي و زلف فتي و تشديد به
 قرمر يوكدر كه سياتقظه لري و زلف و زلف حمتن دالغ ليجون حيه بهضاو بهضاو بهضاو بهضاو

رحرمان را زك فتي و حالك سكونيله بر ملاك ادهدو عكاظ قورسته و عكاظ عین مهله نك خياله
 و ملا مجله الله مكه مشرفه فتي بنوع بر يك ادهدو كه لك باز املو رو و يوم رحرمان بوندن مأخوذ در كفتي
 عامر بن تيم اوزن گلسي كوندرد لك حقه زك خياله و دالك سكونيله بر ستره در لك موخر بنوع كير يا غود
 بر قطعه در كافي اواز و بنوع ياده ادهدو را در ح رانك فتي و دالك سكونيله و الا در اح هره نك كسري و رانك
 سكونيله كور و بر قطعه غي ياده ادهدو بقال رحت البت و ارد حته اذ ادخلت متفة في موخره و او
 لوز بنه با يني اورنك معنسانده كلو رتقول رحت گيت من لباب الثالث و ارد حته اذ كافنت عليه با يني
 الراج رانك خياله شول عورت در كا و تورو قيرزي تقبل و فرموده اوله ماسم اولد و خيرون و راج و بر لك
 انلودر كسري اغ اولوز ياده اكثر ننهان او ترو بقال كتبه و راج و راج بيوك حنا غده في ديور ادر ح خيانه
 رد املك جعي در ادر ح شول دو ميدير كا ر قلغندن هلاك اوله ادر ح خيانه الراج رانك خياله رتقلدن
 زبون اولوب و دش دو بقال رحت الناقه رتزو و صاور و اضا فاسطت من الاعياء هرا لالتز غ علي
 وزن التكرم دو ميدير قلديوب دوستنك املك بقال رحتنا انا زو عا الرزقي و الرزاي و المرازع و الرزح
 و الرزق خياله اولينده و ميك خياله نكته و رانك خي و ادهدو نك تشدد بدهدو راجه ا رتقلدن و مستكون
 اولان دو بقال ابل رزي المرح ميك خياله مقلع بعيده ديور يعني مقصد بعيده در كا لك املو او
 و ر مقلع زبون اوله المرح ميك و رانك كسري به فتي اولو كسسته شيد الصوت معنسانه المرح
 ميك كسري و رانك خياله شول انجيدر كا انوكه باغ چيو غي ردن يوقر و قلديو بلو رطاي معنسانه
 و بعض ولا يتزده اسكاره ديور الا و مع هره نك خياله و رانك سكونيله شول كسيدر كا لوتورق
 ير رانك و بقلع رانك الاري اوله السمار رانك فتي و سبهنك سكونيله مونني و بوسيدن قورده و راج
 دينو رزي قورده كاردى خفيف در اسم رانك خي و سبهنك سكونيله جعي عرب طامغه سندن ر عورت
 ما بالانرا كسن ر عاهد بديل رندي او ر حنه ا بال الرحتين يعني انا راجه رندن كه انا اولوب و زونه
 جع اوله لو كه ادهدو اولوب بعيده اوله المرح رانك فتي و سبهنك سكونيله در لك بقال رشح ر حنا من البلب
 الثالث و ورمك معنسانده كلو ر بقال ليد رشح له بشي اذ الميسطه شي المرح ميك كسري به و رانك سكونيله
 و المرحه ميك كسري به كذا لك شول نسنده در كفتندن ايجو كير اتر كا اكر لك ديور المرح
 رانك فتي و سبهنك كسري به تعرق معنسانه المرح علي وزن التكرم انا ولد لك اغر بنده سود صانني شي فشا
 تا انا كه ادهدو اولو مجه و ترشح ترينه اولو غه دخي ديور بقال غلان رشح للوزارة اي يري لها و يو هل المرح
 فتنه بدهدو سبهنك خي و تشدد بدهدو قولي و قولي رقتا ترشح القصيل اذ فقي على المشي انا رشح قوت بلوب انسيله
 يوريكه خلد اولان دو يا و رسي المرح ميك خي و سبهنك كسري و تشدد بدهدو شول ناهه در كه
 كند و بدهدو يوريكه قادي و رسي بنشدين المرح رانك فتي و ضادك سكونيله و غيكي عبا مجله الله او فاجن
 ملش فاقن و چكر كفاق المرح رانك خياله اسدر فاش چكر ك مرصوح معنسانه المرح ميك كسري به
 شول طلسدر كا انوكه چكر كا فانور نوي رشح شول چكر ك در كفاق ايجون و ارد قارن مجر انا راجه رانك
 فتنه كسب و تجارت اناك و بعض جاهليت اناك حجاج بدر كن بلبه سندن در حنه لك للصاعه انا راجه
 يعني ركه ادهدو اناك و خيرون كلك تجلات ايجون كلك المرح فتنه بدهدو و فاك تشدد بدهدو و خياله كسا اناك
 بقال غلان بر شي عبا اي كنسب الترقم علي وزن التكرم مالي صلاح اناك و لوز و بملو و ريكو رانك ر قاي
 رانك خياله و اناك تشدد بدهدو مالي كور و ريكو كور كسسته شول غلان ر قاي مال المرح رانك خياله طامغ

دح

دح

دح

دح

دح

دح

دح

۱۰ جانی نذر الکحکوم خنجه و الارواح هر منک فقیه رکبک جی و رخ و کسه اولک اورتورینه دخی
 دیر و کسه بران تریدر (که بختی باقی طالش اوله لکته) میم کنی و کافک کسه به خولج بقدر که
 تریداله طالش اوله الارواح اسفله معنایسته بقال رکبک کانیکی استندت الیه الکر حنک و کافک خیمه
 برستنه سیبل ایتمک لکراج جملک کسه بنه خولک اکر دک بک ارقه کسه کور و خچر و دوه باله اندخی دیر لک
 اولدخی و منه لک ارقه کسه کیم خچنه رخ رانک خیمه کوندریز معنایسته رماح جی و رماح بک اولن
 کنلره دخی دیر یخکه دک بک اولوب بطورانی اولسه اغذت رماح و دیر و بطور اولو یاغور سیز
 اولمسته دخی اغذت رماح و دیر و رماح جی انی بوغزلدن امتناع ایدر الارواح هر منک فقیه کک
 جی و دیر عرک فقیه کوندرله اومرن بقال و هر عرک الباب الثالث اذ طالع بال رخ و بطور اولر یستندلی ایغیه
 اورمغه دخی و دیر بقال و عرکس و الحار و البعل و الاضر بر وجه و چکرک طش اوغاض ایغیه اولر و مغه
 دیر بقال و الحار و الاضر بر عرکس و جندب جملک کنی و دله فقیه لوق چکرکه دیر الارواح
 کسه به کوندر رماح و یومین فعل یوقد لکین کیم یامری کلبین صحنی و رماح جی بک اولو و نور رماح
 دیر خولک و کسه کانه کایکی یونوزی اولو و کک رماح دیر خولک بکله مکه مکرمه اولر بک
 لکونه و یوسا کین دیکری بکله دیر و یوسا کک رماح دیر بکله یونوزی اولر و یوسا کک
 کک اولر بکله دیکری بکله دیر و یونوزی اولر بکله دیر و یونوزی اولر بکله دیر و یونوزی
 تشه بکله خولک کسه بکله کوندر ایشلر و رماح جی میاده بکله هر رخ شاعر کیم سیز و ابو رماح جی
 مالکمه ملاعب الاسته دیر لکین ایغیه یونوزی کیم میهنه ملاعب مالکمه سیز ایدنی قافیه احببون
 ملاعب الاسته حمله لکینه رماح کک کسه به کوندر ایشلر کسنی رخ فقیه بکله کنی و تشه بکله
 مست اوله دنیا و دغیر حالت دن او یا کوبیا کاک کک بقال ترغی بکله بن السکر و غیره الترنج نعل
 وزن التکریم لایعقل اولن وضع قلبه بکله دخی دیر بقال رخ علیه ترغی بکله مالکمه فاعله اذ غنی علیه
 او اعتراه و هن فی عظامه یونوزی کک بکله بکله عراض اولمسل رخ جملک کنی و یونوزی فقیه و تشه بکله
 ضعیف و لایعقل اولن کسه لکونه رانک خیمه مذکر و مؤنث استعمال اولن و روح و یوقره و سحر به
 و عیسیا علیهم السلام دخی دیر الارواح رانک خیمه و دغه منسوب اولن ابو الحطاب ایدنی هر بدن بعض
 کسه لکین یستند کله مالکمه یونوزی بکله نسبت حمله لکینه و حافی دیر دی اوجو حابون روحانی نور جی و یونوزی
 ایدنی هر فقیه کک و یوسا کک اولر و حافی دیر الارواح و حک جی و رخ جی کک و میل معنایسته را
 رخ جی حافی روح و دیر و یوسا کک اولر و حافی دیر الارواح و حک جی و رخ جی کک و میل معنایسته را
 و یونوزی ایدنی کک و حافی دیر الارواح و حک جی و رخ جی کک و میل معنایسته را
 دیکر و روح باله و حافی دیر الارواح و حک جی و رخ جی کک و میل معنایسته را
 طیب معنایسته لکینه رانک کسه به کوندر ایشلر و حافی دیر الارواح و حک جی و رخ جی کک و میل معنایسته را
 و منه قول تعالی وذهب ریحکم الی ارجانک کسه به و الارواح هر منک فقیه کک کک جی و دیر و رخ
 و رماح معنایسته کور الی کک کک رخ معنایسته دیر بقال رخ و رماح کک کک کک کک کک کک کک کک
 کسه به یوم طایفه سندن برقیله نک ایدر الارواح و رماح رانک فقیه لکینه دخی شرب خمر
 معنایسته و رماح راحه نک جی دخی کک ایه معنایسته و رماح شاد اولمه دخی دیر لکین کک کک کک
 فقی حمله معنایسته کور و بقال یوم رماح ایدنی دخی و رخ و الارواح و الارواح فقیه و یوسا کک کک کک
 استراحت معنایسته و روح نسیم معنایسته کور و کک کک معنایسته کور و بقال نور و روح ای طیب و روح

رحت معنایسته دکور و بیل یک اسمک معنایسته استعمال و نونو و بقال راجح الویوم راجح اذا اخذت روحه
و حوضه بل طوقین معنایسته دکور و بقال روح القدر علی ما لم یس غایله اذا ضربت بقدر بخروجها فانك
بهرانی ظاهر اولیغه دخی در بیل بقال راجح البشر راجح من ابواب الراجح تنه و اذ تنه احسب جینهه متدا و لوب
خفت بولیغه در بیل بقال راجح فلان العرف راجح اذا عذت له خفت و رنسنی ایشلکه السور اولیغه
دخی در بیل بقال راجح بهل بکذا خفتله و راجحت ان ابرق نفعه دخی در بیل بقال راجح الفرس و راجحه اذا
تحصن ای صافلا و رنسنه ک قورس المغه دخی در بیل بقال راجح الشی راجحه و راجحه اذا وجر معیومه
اجذبت من قتل نفسا معاده لم ی راجحه الخفه جعله ای صیغه من رحمت الشی راجحه و کفی ای ویر و بقول
لم ی راجح کسرا و یجعل من راجح العی راجحه و الکساف بقول لم ی راجح یجعل من رحمت الشی بقال راجحه المعنی واحد
و قال الامم ای لادری هومن رحمت اوبن رحمت و دوه یا تنغه و تنکه دخی در بیل بقال راجح الابل الراجح راجح
میک خیلله دوه یا تنی در و راجح کسرا و ی راجحه دخی و ی معنایسته بقال و عدت روح الشی و راجحه یمنی
و راجحه یعنی معنایسته دخی استعمال و نونو بقال ما سلا حه و راجحه ای شکر کما جعل معنایسته ابتلاغه
و لور کور طواری بوق دیک در الراجح معنایسته شوی و واکفی و تشدد بیه کوریک قور خولونسنه بقال دهن
مروح ای مطیب و فی الحقیقت انهم بالافتخار و روح و کسرا کسره و صکون تاء مطلقه و کسیر هم ای سره مه کحل
معنایسته الاراحه و مر راجحه بملق بقال راجح ای التی و موت معنایسته دکور و بقال راجح لرجل ای حات
دوه و بی یا تنغه و تنکه دخی در بیل بقال راجح الابل ای دهالی المراح و رکنسنه خفتن و رکنه دخی در بیل بقال
ارحت علی الراجح قه دارد دتعلیه و راجحت الخی معنایسته دکور و بقال راجحه الله فاستراج و کفک معنایسته
استعمال و نونو و بقال راجح لرجل ای روح الی بنفسه بعد الاعیاء یعنی بول نقدن سکره دکندلی و نفس الوب
و بیک معنایسته دکور و بقال راجح ای تنفس و و دکولور و یومغه دخی در بیل بقال راجح القرم ای دخلوا
فی الراجح و راجحه قور المغه دخی در بیل بقال راجح الشی اذا وجر معی و صید صیاده ک قورس المغه دخی در بیل
بقال راجح الصید اذا وجر مع الانسی و کذلک راجح و استرواح و استرحه ای نرو و حی الصید در الراجح
ارواح و استروح کمال ای صل و رنسنه استعمال و تشدد بلا علل التروح راجحت کی و دومی یا تنغه و ندرنمک در
و روج و راجحت یعنی و دومی یا تنغه کتور رملک کثر بعد الزوال ولد و یغیورن روح و راجحت حبشدر در المراح
میک خیلله دفته و قیونک تجیله یا تنی اولان پرک اعلی و رولش ایسون کرک ایسون و راجح رانک فضیلله
صباح مقابلی در پس رواجز و انشدن کجه رانجه اولان و قته در و دکولور و کراجح روح دهن مصدر دخی
کور کراجح روح و راجحه اید غدا ای صیغه سنک تقبلی اولور یعنی دخول فی الراجح معنایسته لولور کته
غدا یغدو دخول فی الصباح معنایسته لولور و رواجح روجع معنایسته دکور و بقال سرحت المشته بالعداء
و راجحت بالعی ای رجعت و سهولت معنایسته دکور و بقال فعل ذاک فی سراج و راجح ای سهوله المراح
میک فضیلله شول مصدر کقوم کراجح و قته کولور یا عود راجح و قته اندن کیدور مغدی کی که
مغدی غدو و قته کیدلن یا عود کلن ریه در و دکولور و کهمغدی و راجح اعلاق و طلور دن کاتب اولور
بقال مارتک فلان من ایسه مغدی و لامر اهاد الجبهه فی احواله کاهل المرحه میک کسره به شولت درک
ای هو رانک و نه کله تروح اولونو و بلیزه معنایسته المراح میک فضیلله مر و حنه کجی دز المرحه میک
فضیلله مغنازید بر یک معنایسته المراح و راجحه و حنه کجی در و مراح و شول رازد ککافهه رازد
استزال و راجح و یا عود غیر سنه راجحه بملق بقال راجح الملوغیه اذا تنبت راجحه و صید صیاده
نحوس المغه دخی در بیل راجح الصید ای وجر معی و بقال راجحت من فلان طیار لرجح الخفی و رانک کسری

[illegible]

وَمَحْمَدٌ

روح
زطلم

3

ز-ح

١٠

دېډوکی

سرح

یا رقه اوز و بده و شکال مسدوح و السدح سبک فقی و دالک کسر به یوز و ز پنهیا رقه اوز و بده و سبک
 کسبه السدح شول کسبه در که اونجو زلفه ایش اوله محصب معنانه السرح سبک فقی و رانک سکونه
 سول طور در که یانه و اوله سالی معنانه سرح لوتور مغه دخی در ز بقال رحتا الماشقه و انقشها و او سبک
 و اهلیته و سرحتها سرحا یو یه افعالی و معنی در و یو نلر که یه ندر لاف استعمال اولنان سرح خدر و منه
 قوله تعالی و حین تسخون السروح سبک فقی و نلامق معنانه و بقال سرح حنی سفسا سرحا پس
 سرحته لازم و متعدی کلور بقول سرح بالصلیاق و احتیال المشی السارحة شی معنانه دخی کار و محصب
 الاستعمال بقال ماله سارحة و لازمه ای شی التسمی علی وزن التکریم ارسال ایتم بقال سرح خلتا الی
 موضع کذا فالصلیاق و طلاق و سرح معنانه ده کلور و تسریم طر مودن اولو سالی چوز و یو سالی و سرح
 دخی در و رسته یی اسان ایتمه دخی در ز السرح سبک فقیه اسم در تسریم معنانه بلیغه بلام کی
 و فی المثل السرح من التاج یعنی تاج و رسته ناک مرادن و سرحه قاندر اولماسل اکا یا س عیون و سرحانی
 مراده ایز کوز و سرح کی در السرحیم اگر سرحا سرحا بقال فرس سرحیم اذ کان مریمی و سرح سبک فقیه لیکر سرح دیکر اوز
 السرح سبک و رانک خلیفه سرح سرح سبک فقیه بقال خیل سرح و سرح سرح معنانه ده کلور و بقال ناقه سرح
 ای سرح و سرح یا یو یو و یکده دخی در ز بقال سبک سرح ای سرحه مثل سرح و سرح سرح مهمله ناک و سرح
 فقیه کدک بلایو یو و یکده در ز تنه مرور ایندی اسمی ایندی ملاط سرح در ز سرح الملب اوله
 پنی سبک فقیه سرح ای اوله و ملاط سرح سرح و طاه مهمله ابله یهلو معنانه السرح سبک فقیه
 و رانک کسر به یابک معنانه و السرحه کدک لایز و یابک معنانه بقال ناقه مسخره ای سرحه
 و سرح شول کسبه در ز که لساندن بخشش اوله و سرح حروضدن بخشش سرحه ایدر اوله السرح
 هر و سرح سبک کسر به یکسبه رقه سرحی اوز و نوبیا قنن بری و رندن ارمق السرح سبک فقی و رانک
 سکونه اوز و نوبیا قنن در سرحه سرح واحدی یسخر ایندی اوله دیکری یسخر و سرحه
 اوز و تنه اوله کتابه مرور ایتمه سرحه و سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 طول معنانه در و سرحا سرحه سرحه دخی در ز لم سرحا سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 کسر به شول سرح در که انوکله نل دیکر السرح سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 سرحه در السرحان سبک کسر به یو قور دذب معنانه اما فقیه هذیل اوله دخی سرحه در ز و فی المثل
 سقط المشاء علی سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 نون زاده و فعلان وزنی اوز و در السرحان سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 سبک کسر به شول ملاط و سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 افرقه ناکا مار بقدر در و سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 سبک فقی و طانک سکونه طام اوز و زهر نسته ناک یو قور و سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 بسط معنانه بقال خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی
 کدک سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 اولان نسته بقال خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی خطی
 و سرحه اوله کسبه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه
 اولنور و سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه سرحه

سرح

سرح

حرکت آنه ملك السطاح سينك خنى وطائنه تشديد بدله ابروت در السطاحة سطاحك وامدى السطخ ميمك
 كسر بله و طائنه فضيله شول يك خياد كه اوزون طاش ايله جور و زور صواكلسون در يوسم سطحه در كننده دى
 در جور خيمه معناست و مسطح شول يره در كه اوزون نه خراس و ب قور به اهل السطخ ميمك فضيله كذلك
 عزم قور يد جنى پرس ميمك كسى و فنى ايله لغت اولو در السطاح همره نك ولا ملك كسر بله رنسته
 اوزون و طائنه اولون يقال اسطخ الشى اذ اطال و عرض السطح سينك فنى و فلك سكويه اهر نسنه اعماد فنى
 يقال سطح الجبل لاسفله لانسقم فيه الماء وهو مضطبعه حتى اسفل جبله حتى اولى روى و موضعك
 اسيد و صود و ككه و قاز و ككه دى در رز تقول سفيت الماء اذ اهر قتم و سفيت دمه اذ اسفكته السطاح
 سوزه قادر كسبه يقال رجل سفاح حتى قادر على الكلام و سفاح عبدالله بن محمد لقي در كنى عبادن
 ابتداعه اولا ناولد السطاح و المساحة سينك كسر بله اولك و ميمك خيمه ثابته زنا معناست در يقال
 سطحه مساحه و سفاح السطح سينك فضيله ايكى جوالدر كه رى رننه جالبه كه يكى ابدوز السطح
 كذلك سينك فضيله قار او قار ندن راو قدر كه انوك يار يور قدر السطاح سينك كسر بله اهل سطحه مذكور
 اسطحه جى كاد كچون ز راجع صفه زدن بوضيحه مذكوره مخصوصه هيمه در اخبار اهل اهر مرد ايله اوديكى
 و سلاحتا تا بى دى جائز در و جمل عامه سينك كسر بله عور زلر باسته اورت و قدى زره در دار انك كسر بله
 طشره ميمك بلى دى در جاد معناست السطح فضيله ولا ملك خنى و تشديد بله سلاح كيكه يقال نفع اهل
 اهل السطاح السطاح لملك كسر بله شول كنى در كه انوكه سلاح اوله و سلاح شول افعه در كه تاز اوت
 يوبل اسهال اوله اسطحه ميمك فضيله شول قورم در كه سلاح صاحبلى در و مساحه اهل اسطحه كفر ميمك
 اولان در بند و كوز جيل طردى زره دى در رز و لى الحديث كذا دى مساحه هارس الى الفرم بالعذيب و عذيب
 عين ميمك نك خيمه و ذلك فضيله بر صود كه نى خيمه منسوب در السطاح سينك خيمه شى ثابته معناست
 السطح سينك فضيله عايط ايمك يقال سطح مسلح سلع اسلمان الباب الثالث اسطاح همره نك كسر بله عايط اقدر ملك
 يقال سطحه عايطه لانسقم همره نك ولا ملك كسر بله شول اوت در كه نى ككه دوه نك سودى چوق اولو قاله اشعرا
 من الاربع لاسلم رغو وصر و سواطل رنج يعنى سلاح ديكه مرف اولان اوت سودك اذ اذ دعو سواطلك
 و نغانه سيب در رغو و رانك خيمه سود كيكى و صرخ صافى و سنام فنى سين ايله دوه اوركى و طلم رنج
 اوزون اولان نسنه طوبل معناست السطح ميمك رقيه نك اديدر سبلتون رقر نك اسمى در سبلتون
 سبلتون ديدكارى قري در كه عامه مخرى ايد و ب سبلتون ديلر و بونك اهر اى نوجاهه اولد خى باب باده
 نصب تقسیر اولند و فنى رده تفصيل اولند السطح سينك خنى ولا ملك فضيله ككاه يا و رى ملك و سلف
 كيكى كه بولند دى ككاه يا و رى معناست در السطاح سينك كسر بله سلع جى در السطاح و السطاحة
 سينك فضيله جورم ذلك يقال سمع من الباب الثالث يعنى اى اعطائدى و عطاسى معطونه و و سبللى
 اعطائى يعنى اعطائدى و عطاسى معطونه تاه و كلد رالس سينك فنى و ميمك سكويه جورم دكسبه يقال
 سمع من الباب الخامس السطاح سينك خنى و ميمك فنى و فلك مدله سمك جى كوى اكه سمك جى در
 المسامع على وزن المصابع كذلك سمك جى در بوى كى ياكه مساحك جى در السطحه سينك فنى
 و ميمك سكويه سمك مؤننى يقال لم اءسمعه السطاح سينك كسر بله سمه نك جى در يقال نسو سماع
 لا غير السطحة سم اولك خنى و ميمك ثابته فضيله رنسته فاسان كو ملك مساهله معناست السطاح نك
 فنى و ميمك خيمه تساهل معناست در يقال تسامع القوم اى تساهلوا الاسماح همره نك كسر بله دليل اولن

سبح

سبح

سبح

شرح

شرح

شرح

شرح

شرح

شرح

شرح

حینیک خیل علی ابدتک قال فلان یساح علی فلان ای یضرب و وضعت ضامه نك کسر بله بمله دیر
 الصاح حینیک خیل در صبح مناسنه و صبحا سنولر ده برک کله صواقه الا یاده یغور یا غدی
 حینه و صبحا سنولر چقمده برک کله و کس حقیبه بقال زند صبحا اذالم یور الضم علی وزن جیفی برسنه به
 مجد و مولی اولان کسنه و سوزی کسکن و سرب اولنده دیر رخ بقال لمانی فی خیلته شیع
 و صحن سر عله او چی قورنده دیر بقال قضاة صحن ای سربعه و صحن غول اولنده ده دیر و یاده و ده
 دیر صبحا مناسنه الضمته او حده سرعت اوزن اولفه دیر بقال صحن الطیر فی طیر لای اسرع
 و اوزن غلص اولامنه دیر رخ بقال صحن العیق فی هیره اذالم یکی غالصا الشرح حینیک فی و رانک
 سکوله برسنه فی کشف ایامک تقول شرح الفاض اذالسر و فاض فین صحه و ضاده صحه ابله مشکل
 دیک اوز و شرح قلمی اجوبه ایا تمکه ده دیر بقال شرح ابله صده الاسلام الشرح علی وزن التکریم
 برسنه فی یارب ابق و منه شرع الخ اقی حمله کسکس مناسنه الشرح صحه حینیک خیل ه ان یاب و کس
 اولو یاوز و نلونه کسکس اوله اکثر صحه دیر الشرح حینیک فی و رانک کسر بله یبناه الان شرح صحه و رانک
 و حینیک کسر بله ابله اخلق بقال شرح صده فانشرح حیر اجل و صله اسمی در کو یاکمالنه حیر اجل
 اولو یابل کله صده صنف در و ابل لغسریاته اوزن ابله صحنه صحنه در جیبل و می کلیل و ابله مناسنه
 اولدی کی عبد الله دیک اوزنه آباب لاهل کلو و ان حمله تعالی و کابا اولور که بر حینیک دیر لای نونه
 تبدل ایتمکه یعقوب بدن بو بلور و ابلت و لوشیر الشرح حینیک خیل اوزن طویل مناسنه الشرح حینیک
 خیل و لاهل تشدد بدله بورنک دنگل ی بویک و طود قری قانی اولان کسنه و صحن حینیک و سرب و سرب
 فرحک ابلکی جانی حینیک و فرجی و اسع اوله انفتاح هر نیک کسر بله غرما قورنی قورمه بقی بقال صحن
 اقل اذ اذمه الشرح علی وزن التکریم یبناه و نهی عن یعه قبل ان یسقی و قولیم قعوا و صفا انما یله و قبل
 مناهیا و اذمه الشرح قیامت بقال حیر الیل و صحن قیامه و شفاة و شفاة الشرح حینیک فی و فاک کسر بله
 القیم هذا اذالم یکن الثانی یاهل الال و الشرح حینیک خیل و رانک لسی در الشرح حینیک فی و اخر نه یانک
 تخفیه اوزن دیک در طویل مناسنه بقال حیرل صناع یا حذف اولندی سکنین اولد عین و و و
 نوبله یادنی بقال بکر صناع و هو الفی من الابل و فی فاک فی و یانک کسری و یانک تشدد بدله کیم دوه
 دیر و بقال بکر صناعه لثوبت تازه و طویل فاقه مناسنه الشرح حینیک کسر بله رولت شاد بدله کیم دوه
 دیر و بعدل لغتته صبح امورک قوراسنه و احسنه دیر الشرح حینیک کسر بله شیل حیدر المشاعه
 سیک خنی و یانک خیل برامره جدوسی ایتمکه دیر بقال صناع الیل اذاجدی الامر الاتامه هر نیک
 کسر بله مناهیا و سرب لغتته مشاعه و شاعه خدر مناسنه در بقال صناع ای حیدر و شاحت اعراض
 مناسنه دیر کلو بقال صناع یوجه ای اعراض و شاحتات قوررض صالیو و تمکه دیر بقال صناع
 قورس یزید اذله الشرح حینیک خیل غیر لک کسنه لعل و صلی اوزن حیدر و غالی اولد و حیدر
 شیان دیر لالشح کذک حینیک خیل شول فاقه درک سرعت اوزن و در المشیوعا یانک فی و یانک
 فی و فاک کسر بله شول پردک شعی یعنی ما و سن دیک لری اوی چی قورنور و مشیوعا برامره ده
 انشغال اوزن و لای بقال فی مشیوعا من لرم فی قبل الصاد الصبح طلی یاعلم فی غیر مناسنه الصبح
 صادق خیل کوندر مسالک یعنی کله نیک خدی و صبحا قورنه دیر بقال یوم الصبح الصبحه صادق
 خیل صبحا مناسنه دوا الصبح هر نیک کسر بله و الصبح علی وزن التکریم صبحا داخل اولی و داخل

بعض نسخ الصحاح الاحكام معنه داخل اولی بقا مع القوم لذات كذا صلت اموالهم عاهدتمو قفتم وعاهدت
 من ماله اياه اقامت معناه نعدو بالحدث لا يورذن ذوعا له على مسامحتهم من قولهم قد تركت تحت اوزن
 اوله بالحقه منك خيله وصادك فقبيله عمل تحت نقول السفر ميمه اصح والصحاح بالتحقيق صادق
 فقبيله بواج كنهه هر یس دور به الحلاق اولنور مكان مستوی معنسته الترهات الصحاح بالحقه ذك
 اولنور و تهات تانك خبی و رانك فقی وتشدد به به یهوده و لغوا و لان كلامه در لر و بولوب عیبه و ما فی در
 الترهات البانی دینگری دخی بود معنای در جهری ابتدی بولوب نشافته اولنور بن قفیه حسن در الصبح
 صادق فقی و دالک سکونتها و تانك بقا الصدح الدیک و القرب صبح لمن السبله تانك اذا صاح به و هت ذلک
 کسر به عروس معنسته در الصید ح صدك و ذالک فقبیل به و یانك سکونته بقا اولنور ات فرس متدد
 المبرت معنسته و صید ح ذی الرمه ذی کلهم و فی مامرنا الله سینک اسمی در الصدح صدك فقبیل
 و ذالک سکونته شولوب یجقدد اولنور کلمه جاله لغسون ایدر لر الصبح صدك فقی و رانك سکونته قصه در لر
 و هر یکه عالی اوله کسر ح در لر الصبر ح ختنه صبر ح لجمی الصبر ح صدك فقی و رانك سکونته بر یحکم
 اولان علی من الارض معنسته بولوب اولنور تسمی عرصه الدار معنسته الصبر ح صدك کسری و بولوب فقبیل
 چند بر صدك اسمی در الصبر ح فقبیل به هر نسنه تانك عالسته در لر الصبر ع شولوب سودد و ککبی کش اوله
 و هر صلی اولان نسنه بدخی صبر ع در لر بقا لجه بنویم صبر حه اذا اعمالهم غیرهم صبر ع بدی و حاصل النسب
 اولان کسنه بدخی در لر الصبر ح لجمی الصبر حه و الصبر حه صدك اوله فقی و یانیه خیله خلوص معنسته در
 بقا الصبر ح صر حه و صر حه من الباب الخلس صبر ح صدك فقی و رانك کسر به عر به ابرق اسمی در که
 نجده به معروف در لا صبر ح هر صر حه صدك کسر به ظاهر اولنور بقا انصر ح لجمی ان الصبر حه صدك
 خیله و رانك فقبیل به الصبر ح صدك کسر به لسان کسر بولوب صبر ع معنسته بقا شت فلاما صر حه
 و صر حه ای کفا ح او و صر حه و کفا ح و و روس و یکن در لر الصبر ح صدك خیله صر حه در لک کاره صدك معنسته
 و صر حه کز لک خالی معنسته ده کلور بقا کاس صر حه اذا لم یشب براج یعنی کاسه اولان شرا بر نسنه
 غلط اولنور صدك صبر ع غر بضاک ضد بدو که تری بر نسنه فی این سو بلام کبر الصبر ح صدك خبی و صدك
 فقی و تشدد به شولوب کوند که لکه بولوت اولیه بقا بوج صر ح ای بس فیه صاحب و صر ح ح حرکت کو پی
 کککد و نقول قصص ح من بعد تهاد و از باد یعنی حر صلی اولدی کو کر یو بکو یکن صر حه بدی صر حه
 و ظهور معنسته ده کلور بقا قصص ح فی نفسهای الظهر و ظهور معنسته ده کلور و فی المثل صر حه لجمی عن
 محضهای انکشف و زیاده متدد اولنور معنسته ده کلور بقا صر حه کل اذا اجبت و صارت صبر حه
 یعنی حکم که کافک فقبیل به و هه تانك سکونته قتلک علی دخی جلدی یعنی قتلک صر حه اوله و بولوب در لر
 اصحاب صدك خیله و رانك کسر به هر نسنه تانك عالسته در لر می زیاده در یابو عروس ح دخی و روایت
 اولنور شدد الله جوهری ابتدی ابو عرویک و یو و یانی روایت مخفوفه اکلان ز الصبر ح جفر و زنی و زنی ده زره
 در لر مكان مستوی معنسته الصبر ح صدك کسر به یمنه الصبح صدك فقبیل و تانك سکونته بر یشتک
 جلمی در و نسانك صغی یانیه در جینی معنسته و طانك صغی بصتام اولنور بدی صلیع معنسته
 و صغی امرض انیکه دخی در لر نقول صغیت عن فلان اذا عرضت عن ذنبه و نقول ضربت عنه صغی اذا عرضت
 ضربه و تکه و صغی نسنه در یشتک و زرنه کتو رمکه دخی در لر بقا ضغیت الا علی الخوض الا لمرها
 علیه و صغی سانی در انیکه دخی در لر نقول صغیت فلان اذا سألک فرددت و قلبک یعنی سبها و رغه دخی

صدح

صرح

صرح

صغی

انصاح در بر و انصاح ای منو را و بلفه در بر بقال انصاح القمر اذ السنار انصاح صادق کسر به اواز صوت
معنانه و صادق خمی دخی جائز در الصبح و الصبحه و الصبحه بانقرک بهانه بقالصاح یصبح صبحا و صبحه
و صبحا و صبحا و صبحا و صبحه عذره دخی در بر و بونک اصل جاغرم مناسندن ماغود و قولم لغیت
قبل کل صبح و تغرب صبح جاغرم و تغرب طاعن معنانه در که قبل طلوع الغیر دیک اولور که غلاتی بری برن
جاغرم به هر کس مصالحه کنک طلوع غرده اولور این السکیت ایندی غضب من غیر صبح ولاغرم در بر من غیر
قلیل ولا کثیر دیک غلظه انصاحه صبح خمی و بونک فضیله و انصاح تانک فقی و بونک فضیله خلق بری برن
جاغرم منصاح لقه فی النصح علی ملامر انفا بقالضبح البقل ای نصح النصح علی وزن التکریم و در حق
نصح منصاح بقال صبحته الرفع و الشمس مثل صوحته انصاح صادق فضیله بر جنس غرادر مدینه
خرم از ندر فصل الصاد الضبح صادق فقی و بونک سکونیه سیرا تانک بقالضبح لیل ضعیف الباب الثالث
و بابویه قولید غیر بل ایندی تضییع نعم معنانه و نعم نوله و حاه منهلله سکر در کنک تفنن اواز
و بونک معنانه و در وضع کوله دخی در بر غاکتر معنانه و انش و رسته بی تغییر ایتمکه دخی در بر بقال
ضبحته التاری غیر تومل خیال فیه یعنی فی الجملة تغییر ایلمسه الانصاح هر منک کسری و بونک سکونیه تغییر
معنانه در بقال انصاح لونه ای تغییرا لی السواد قلیلا انصاح صادق فضیله دکی اوازی صوت شلب معنانه
الضبحه صبح فضیله شول حقیق طاشیدر که باغش کی در و مضبوط بر جاکه اسیدر انصاح صادق
فضیله دبی قریب اولان سو قرب القمر معنانه الحضا و التضمین علی وزن الدر خمره و التدرج
سراب بالدرق لمان معنانه بقال ضمخ السراب و تخضع اذا فرق و فرق راین مهلتین ایله و لغاتین
ایلم معنانه در انضاح صادق کسر به کوش و فی الحقیقه لا یقعدن احد بین النعم و البطلان منقعد السخطان
و قولم جاهلان النعم و الرفع یعنی اوزرینه کوش طوغیر اوزرینه بل اسن کسندر ایله کاذبه مقصود
کنک استعاره و عامه نیک الضبح و الرفع و بونک باز یاده ایتمکه اصل یوقدر انضاح بر جابه ارمق بقال
شرح اذ انما جوده و شرح جرح ایتمکه دخی در بر نقول ضرح حنی شهادة القوم اذ اخرج حنا و لفتها عنک
شرح طامق معنانه ده کلو و شرح کی نقول ضرح حنا اذا حفره المصطرح میلم خمی و رانک فضیله
بر جابه ایلن نسته الانضاح هرزه نیک وضاد کسر به یعیالون بقال انضرح مابین القوم مثل انضرح
الانضاح هرزه نیک کسر به بعد فلی بقال انضرح عنک ای ابعده انضرح صادق فقی و رانک کسر به بعد
معنانه و شرح غیر کلو لونه رن شول ایتمکه دخی کلو رن جالین شول ایتمکه در انضرح صادق فضیله و رانک فضیله
شول اندر که دیک اولور نقول ضرح انضاح ایلمه اذ اخرجت و شول ایلمه دخی در بر کلو اوزر یاده سور و انضاح
صاد کسر به طوار دخی اولن انضاح صادق فضیله کوه بر او در که اکایت معمور در بر این صاس دن بو به
نقل و انشد انضرح میلم فقی و صادق سکونیه و رانک فقی و بونک تشدید به شول جاقدر که قنادی
اولور ایل و کاه اولور که فوک سید یعنی اولور سندی مشرقی در بر الضبح صادق فقی و بونک سکونیه
و انصاح صادق فقی و بونک تخفیف به شول یوقفه و در که اکایت معمور ایل اوله انضاح علی وزن التکریم سوده
سوداق بقال ضحت اللب شبعها اذ اخرجته علی صا صبا و انضبح ضح ایچر مکه دخی در بر وضع صو مانش
یوقفه سوده در تم که مرور ایندی نقول ضحت الرجل اذا اسقته الضبح فضل الماء بالی طانک فقی و خانک
تشدید به نسته فی باغک و کجه سیه سور ملک قال طحت الخ طحلت البلی الاول انضبطه و انضاح شرح
انک قال طحت الخ طحت و طحا حاذبدهم یعنی بری بر ندر نایر سه بو به در بر و طحله بر من معنانه ده کلو

صبح

نصح

شرح

طرح

طرح

بقالطرحست الشئ ای کسره و فرقتہ طرح طلائق فقی و رانک سکونہ رنسنہ فی الحق رمی معنسانہ بقال طرح حتی و بالئیر طرحا من الباب الثالث و بقال طرح النوی بغلان کل طرح اذ انات یعنی فرقت فی هر موضع لدی التفریح علی وزن التکریم جوق طرح ای ملک بقال طرحه تطر بعد اذ اکثر من طرحه و تطر یخرب فی زیاد و وزن ای تمکده فی دریلر بقال طرح ناه و تطر بعد اذ اولو لجد الطرحه یعنی بقال طرح ناه و زیاد علی اولو الطرحه ای طرح هره ناک کسری و طلائق کسری و تسدید به بعد ای ملک افتعال یا بند در طرح طلائق و رانک فقیلر بالاراق مکان الطرح و طلائق فقی و رانک خیمه طرح معنسانه و طرح فقیته به مکرر بیدید در علی مانر لافطرح شولر یا بدی در کاف و قدله دفع الیه بقال قوس طرح مثل شرح و طرح و طرح و طرح سر ما عاجنه درلر که انوک صافی صابر ی اوزون اولو الطر ای طلق خیمه شولر سیه درلر که مکن بیدید اولو بقال سیه طر ای بعد الطرحه صیمک فی و رانک فقیله ای کسره طرفیندن مناظر مسو و بقیه درلر الا طرح هره ناک کسره به دوه ناک و رکی اوزون اولی سننام طرح یخ درلر طویل معنسانو بوسیدن طرحا من حکیمه طرحا بدیلر طلائق کسره به ملسم اولدی ای مجون الطفوح خیمته یعنی طرلوق دو کل مرتبه سننه و راجع الی الطفاح و التطفیح علی وزن الا کرم و التکریم دو کل بقال طغست الا ناو و طغسته لطفی الطفاحه طلائق خیمه سیه رنسنه اوزونیه کلر سننه متلا جویک فیکر اوزونیه کلر کو بویکی الا طغس جویک کو بویکی المی بقول المطقست القندواقتملت و زنی اوزون اذا عذت طغساحتها الطغی و الطغس طلائق فقیله اولو خیمه ثانیه رنسنه طرلوق بقال طغی السکران من الباب الثالث اذ ملأه الشراب الطغ خیمه سیه رنسنه و لیر رنسنه یو قرو الوب لیکه دخی درلر بقال طغست المی القطنه و نحوها اذا سلطت بهو لیکه معنسانه کالو بقال طغی فی ای اذ صیا الطغ دیکتلو بویک افاعا لمره درلر الطغسه و احدى و طغ طلائق فقی و لا ملک سکونیه و طغ افاجندن بویجت بیکک بقال طلعت الابل من البلیار ایچ اذا استکت من المی الطغ و طغ طغعه لغت در و طلم دیو بچیکه و غیر مانک اول بچشنه درلر و دوه یو رولعه دخی طغ درلر بقال طغ البعیر اذا اعی الا طلاح هره ناک کسره به دوه یو رمی بقال الطغسه الی انتظام یعنی بقال طغسه اذا احسره و حسر حالبه و سیدله که مصلحتین در یو رمی معنسانه الطغ طلائق فقی و لا ملک کسره به بورلش دوه بقال ناقه طغی اسفار فی سفر لکوب و بورلش و ارقش دوه الطغ و الطلاح اولو خیمه ثانیه فقیله طغس جوی در و طغ کفید دخی و لیر الطلاح طلائق کسره به طغ معنسانه دیکتلو افاجندن عبارت اولعه الطلاح طلائق کسری و رانک تشدید به شولر دوه در کمال طغ اولو دوه دن غیر یزدخی الطلاق اولو و بونه مذکور و شتر بر اولو رالو الا طلاح هره ناک فقیله جوی در و طغ کفید دخی درلر الطغ طلائق فقی و لا ملک کسره به طغ اولو بویجت بچک دوه الطلاق طلائق فقیله و اچر نده لک بچسر به طغ اولو بویجت بچک دوه جویکی که جایی دخی بچر دخی اولو بویجت بچک دوه و دیو طغیه الطغسات طلمین بیدید فی جلی لیر ای و لایطلمین بیدید فی جلی که جیاجن در اولو نیم در و طلو طلائق خیمه رموضه کاسی در طغ فقیته نعمت معنسانه و یضیلر ایدی طغ رموضه کاسی در الطلاح طلائق فقیله صلاک ضدید و روضه قیل و لا الی طلمون لک الی طلمون الطغسات صیغه صید یوزون طلمین غیر بلد الی بیدید و رادری در الطغ طلائق و لا ملک فقیله ای دوش سننه عالی المرف معنسانه بقیلر ایدی طلائق تب بچکش کسره در الطغ رنسنه یوزی دیکه بقی بقال طغ بصره الی الشئ ای وزن و طغ بصر

طغ

طغ

طغ

[illegible]

فوج

فجر

فرض

五

قسم

م

فصل

فصیح دلائل ضعیفان بقال نفصیح فی کلامه و تقامع اذا تکلف الفصاحة لا فصاح هر نه کسر به فصیح
اولمه دیر بقال فصیح العجی اذا تکلم بالعریة وسود کاغوزی کسلوب خالص اولمه دخی دیر بقال فصحت
الشام اذا قطع لباً وها و غلس لبنا ولبا لامک کسر به اغوز ده دیر وافصح البین دخی دیر فتنکه سودک
اغوزی کیدوب خالص خالسه وتمام طکر ری اغولمه دخی دیر بقال فصیح الصبح اذ بد اضره و ففصاح
برنسنه دقرب ری اولمه دخی دیر و نصاری ففصحه داخل اولمه دخی دیر و ففصیح صید نصاری در بقال
فصیح النصاری اذ ادخلوا فیهم المصحیح میک خمی وصادک کسر به و ففصیح لولان نسنه ناول و رسه اولون
الفصیح فلان کسر به وصادک سکونیه نصاری میچون اولان صیدلری در الفصیح فلان ففصیح وصادک
سکونیه هوسای ایشک بقال ففصحه من الباب الثالث و طکر ری ظاهر اولمه دخی دیر بقال فصیح الصبح اذا
بدی الا ففصاح هر منک و فلان کسر به رسوی اولتی بقال ففتنم اذا انکشف صلاوی الضبیحة و الففصوح
فلان ففصیح اوله و خستنه فلانیه اسبل در رسوایک معنا سنه الا ففصاح کذلک صبح بلو و ملک بقال ففتنم
الصبح اذ بدی و غیر ماقرب معبایشلی میچون دخی دیر بقال فصیح البصر اذا بدت فیه حره الا ففصیح عولاق
نسنه درک شدید البیاض اولمه و ففصیح ارسلا ده دیر و کذلک دوه دخی دیر کیدوب نرفض لوندن
ما عوز در ففصیح نضیب به بضمیل ایدی الففصیح ففتننه شول بزوزنک درکا چوق اولوبو بی میکرزک
اولوبو غیرتی و کدرتی غالب اول ففصیح فلان ففی و طکرزک سکونیه برنسنه فی ایشلی فقی بقال ففصیح فلان
من الباب الثالث اذ جهر بض الففصیح علی وزن التکریم بمعناه المفضل میک خمی و طابانک تشدید به و ففصیح
ایشلی نسنه بقال اوس مفضل ای عربی الا ففصیح شول کشید در کباشی ایشلی اولمه دخی الرأس معنانه
التفصیح ففتننه و فافک خمی و تشدید به کل ایشلی بقال ففتحت الورد ففتحت الففصیح فلان خمی
و فلان تشدید به شول لوندن در کاک ایشلی به شلدقه ظاهر اولو و بقال علی فلان صله ففصاحه ای لون
وود حین هم ان ففتحت الففصاح فلان خمی و فافک تشدید به فخر میچی در و ذغریق دبدکر ایوت درک
ایوسی مک مشرفه بر الففصحه فلان ففصیح و فافک سکونیه حلقه دره دیر الففصاح فلان کسر به
ففتننه جعی در الففصاح فلان ففی و فافک شبیه لوقه لوقیو بر ملک بقال هم فتنافقون اذ اصولاً ظهورهم
الی ظهورهم کا بقال فتنابلون و فتنافقون الففصیح علی وزن التکریم کوبک یاوری سابتا کوزن جی بقال
ففتنم ابرو ففتنم اذ افتح عینه اول مایفتح فی المحدث و ففتننا و صاصاً کوزی اچلمردن اول ملک
یاوری برنسنه فی کور ملک اسمک الففصاح فلان ففی و لامک تخفیفیه برنسنه یار شک و ای اولتی و ففتنم بولنی
و ففصاح هر وقتنه بنی طعانه دخی دیر زراسو ملک بقاسی صحر لمدو فی المحدث حتی عفتان بقو تا الصور
و فافک علی الففصاح ای ضاها لا استفلاح هر منک فلان کسر به فور و ففصاح بولنی بقول لعل الامر لا تنفصاحی
بارک ای فوزی الففصیح بافتنن لفة فی الففصاح و ففصحه طودق یاوق اولمه دخی دیر الففصیح فلان ففی و لامک
سکونیه ری ایشلی بقال فافتت الارض ای ففتننها العرث الففصاح فلان ففی و لامک تشدید به ایشلی حرث
معنانه و ایشلی اولان کسنه کین میچون ری میچون و کینه ففصاح دهبدر الففصاح فلان کسر به ایشلی
ایشلی و قول المحدث بالحدث بفتح ای یشق و یقطع الففصاح فلان و لامک شبیه متقوق معنانه بقال فی رحل
فلان ففصاح ای متقوق جیلد دخی جائز در الا ففصیح هر منک ففصیح اشافی طودق ای یارک اولان بقال رحل افغ ای بین
لففصاحه ففتننه فلان الشق میچون اسم در قطعه کی ففتننه و عتره العسبیه ففصاحه دیوبل ففصیح لاری
طودق ای یارک اولتی جلدن و ففصاحه دبدکر ای متقومش اولد غننه بادر الففصاح فلان ففصیح صو فی میچوب
فلان بقال ففصیح الفرس من المادی شرب دون ریوری رانک ففی و کسر به فافک معنانه در الففصاح و الففصیح فلان
ففصیح ووا رک

وآنك سكوتله اچ اولان كسنه اتقي لامك فتي وآنك سكوتله وآنك سكوتله به مؤني بقال رجل لغمان وباراه
 اتقي اتقي لامك خييله وحيك سكوتله شول حوضدو كه قيونك دننه اولور وودونك دننه اغري طار
 ودي بول اولور الالاح ايرام ايتك بقال اتعليه بالمسئلة يعني اكارام ايندي سؤالده ولاح اولور ديك يغوري
 ذالما يغه دني ديور بقال اتعليه ادا دام مطرا سبي ايندي اتعليه السحاب بالمكن ديور اقام بمعنائه
 اتككي للمحاح ميك كسري ولامك سكوتله شول دوه بالايدوكه دودونك ارقه مني يا غرابدمو بقال
 ري لملاح علي ما لمعنه يعني دكسر منه لملاح ديكاري اوكتدي نسته به نظر ادر ولاح دوه حارون
 اولغه ديور ديور بقال اتعليه ادا حارن كقول في الناقه علات يعني حرت المعلة على وزن الناقه والتسليم
 على وزن التزامل يريده ثابت اولور بقال اتعليه القوم وتمعسو اذالم يبرحوا مكانهم اتعليه كوز قاني
 يري نه چياغه يا شيق بقال اتعليه ادا الصقته بالرض ورمس واعمه نك فضله كوزده اولان چياغه
 ديور واصل اولور نكه فعال كيري درضيب اليلدي نضيبو اظهرا بمكمله اللم لامك فضله نبي متصل
 اولونه ديور يمشق بمعنائه كل چيما عوددو بقال هرمن عي طاي لاصق النسب ولاح ولاحه حالت زرتنه
 منصوب ديور يا مطلق معرفه دوام قيلي نكره اولدوغي وفته هوان عي ددرسن كسر بلور اكه بونقدي برمه
 ملك صفتي اولور وارك اولكسمنز ياده قريبا وليوب عشرين دنه لسه هوان عي الكلاله واني عم كلاله ديورسن
 الالاح طار يور ديور مكن ضيق معنا سنه قبال مكن لاح ايضين الطلي لامك فتي ولمانك سكوتله ال باسيه
 ملاينه ارقيايو مقدر بقال لمعنه اليل الثالث اذ انضرب بالليل على الظهر ياطن الكف ورو او رفته دني
 ديور بقال لطم من الثالث ايضا اذ انضرب بالارض اللطم لامك فتي ممانك سكوتله ياقن احراق بمعنائه
 بقال لغته النار والسوم عر هالي حرقته اسمي ايندي هر قنقسن كه فضله صفتيله اولور دهر قنقسن
 كه فضله صفتيله اولور ددر ولفي قيله او رفته ديور فتي عفته او رله نقول لغته بالسيف لغته اذ انضرب نه
 ضربه خفيه للفتح لامك خييله شول نسته دركه في خور واول سر رفته اذ حياه نسته اولو والاقاح
 هرونك كسر به حامله ايتك بقال لغته الفيل الناقه وارع السحاب اللوغ بقال ارياح اللوغ ولا بقال للملاع
 وهومن النادر يعني اواف يوكولو اولان ناقه له ديور حوامل بمعنائه وارع هالي يوكولو فتي در يوكولو ابي
 دكلو ووسيدني لوغ ملقح جبي در نوادر دندر ديد بلر بعضل ايندي لوغ صلي او زين يوكولو بمعنائه در
 بواصطه اوله كوي كندي غير له يوكولو اوله بيه صفتي يوكولو فلي فتنكه صاحب خير يوكو اياظهور وانه اناك
 خير لاه اولان يوكو ارياحه اولان خير دنه اشي ولسدر يس واعتبار لاه ارياح لوغ وراعتبار له ملقحات اولور
 للغم والاقاح لامك فضله وفاقك سكوتله اوله وفتينه دني روايت ولسدر ناقه يوكولو اوقى حامله اوقى
 بمعنائه بقال لغته الناقه لغتها وفاقها من اليل اريم وفاق غر مفا جته يش ورسون ديو اصل نسته در
 كارك خرما عاجندن الرب ديشي خرمايه اصاور لملاح شول قيله به ديور كه بكيك نه مطيع اوليله
 يا عود زمان جاهيتنه انري سيرا ايتك وقع اوليه اللاف يوكولو اولان ناقه للاقاح لامك كسر به صاعن
 دوام در اللقح لامك فضله لقاچك مفرد ديور مثل قلوب وقلاص وقلوب قافه وصادمه ايله شول
 ناقه در كه كوا اياستلو اوليله ابو عريتي دوه طوغور دفته ابي اوچ ايدك لقوح ديور بدن صكره مابون
 ديور وعر بلر لقاچان اسودن ديكاري قطيمان ديكاري كي در كه قطيع قيون سور بسنه ديور زير اعر بلر
 لقاچ واحدة ديور ننه قطيع واحد وابل واحد ديور القسه لامك كسري وفاقك سكوتله نك اناك صاعن او
 دوه اللغم لامك كسري وفاقك فضله لغته نك جبي در صاعن او دوه بمعنائه قريه ايله قريه كبي وقره

لج

لج

لج

لج

لج

[illegible]

فقيهه والملك فقيهه كذلك خور تلهد شملك فقال هيا تاجران المسم ميم فقي وسينك سكوتيه برنسويه
 الخنور سكوتير بقال مسم براسه ومنع جماع انك معنسانه بقال مسم المرأة جامها وكسك معنسانه
 كاور بقال مسمه بالنسب اذا قطعه وسيع انك معنسانه مكلور بقال مسكت الابل يوهي سالت المسم
 فتعبدله وسينك ميم وتشديد به برنسويه برنسويه ووين انك انك المساحة ميم فقيهه وكسر به
 يرى انك بقال مسم الارض مساحه اى ذره المسم مسم ابدى غن ككه دونهك در سكته دونهك
 كوكسناه اولان كرهك بطرق طوقنوب دز سكي قناتسبر ملازير لوكا قناتسبه ماسم ديروكره كافينك
 كسر به لوهو انهميك سكوتيه شول دونهك سينه منده اولان دكرى سنه در كه جوكدى حنيه لوك
 لوزر ينه جوك المساه ميم فقي وسينك سكوتى والملك مذهب شول اوتسر دوز ردركه انوك اوطاجي
 طشارى وارودو مساه شول عورتقور كه صاغر مى ارق اولما لاسم مذكى بقال مكان لسم السهاوين
 مساهك خنبيه ميم بقال مروت بحريق من الارض بين مسهاوين پنى ايكى اوتسر طشارى لوك سينه باش
 به مرور ايتدم المسحه ميم فقيهه اى وطريق بقال على فلات مسحه من جبال اى اومنه المسحه ميم
 كسر به وسينك دنى سكوتيه شول صاغر در كه اكسبه دن اشغاف صاغر قور كسوه معنسانه المساج ميم
 فقيهه مسهك جى اكسبه صاغر ميم معنسانه المساه صاغر طريق وكلى زهين عورت مساه ميم معنسانه
 المسعه ميم فقيهه وسينك كسر به اى قوس معنسانه المسم كوش بان سى وسوولش الخه وعيسى
 هنولان الله عليه وسلم انك ميم المسم كذاب جال دبدكرى كسبه در كه لك غرو ميم لاسه اعتمد
 ومنع در عرق معنسانه المسم ميم كسر به وسينك سكوتيه بلاش الامساح والمسوح مسك جى
 بلاسر معنسانه المسم شول كسبه در كه بوركن اولمقر بن برى برنسويه المسم فقيهه بوركنى وبقاقر
 برى برنسوه ذلك بقال مسم لعل مساهن الباب الى المساح انك كسر به لوهو ميم سكوتيه رجائوك ادبدركه
 در ياده اولور معروف در كه اولور كه عمل ذك انسانه دنى اطلاق اولنور بقال لعل مساح كذاب المسوح
 كملك وسكسك بقال مسم الشى مصوحا اذا ذهب وانقطع واسكك معنسانه ده كاور بقال مسم التوب اخلق
 ودرس واقفك سكوتى از لوب كسككه دنى ديرو بقال مسم لى الناقه اى ولى وذهب خولى بور دندركه
 ديرو اولور ميم ميم متبر اولمغه دنى ديرو بقال مسم التوب اذا لوى لوز ميم وكوكه قصه اولمغه دنى ديرو
 بقال مسم الظل اى قصه وكاه اولور كبا ليه معنناى تعدي دنى مراد اولنور بقال مصمت بالشى اى ذهبت يواكل
 من الباب انك المسم ميم فقي وضاد سكوتيه عرضه عيسى ميم بقال ميم فلان عرضه الامساح هرهك
 كسر به بعننه بقال مسم عرضه ميم ميم عرضه جلال ووردى الميم كسر به كسكس به لوهو زوم كذا كسر
 ميم لوهو ضاع معنسانه دنى كاور و لوهو معنسانه بقال ميم الماهي ميم ولا بقال مالم الاق لغاره ديه و ميم
 شول اوتسر ديرو بقال ميم الميم ميم فقيهه ميم لوهو در لوز ميم معنسانه بقال ميم الغلان ولسا اى ارضناه
 و ميم يولمك مقدار ميم لوهو دنى ديرو بقال ميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم
 طوان لوهو ديهو در كه دنى ديرو بقال ميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم
 بو به دريس ويواول و قتل لوهو كه شعور لوتلوطى قدر تا وليوب انك ميم شول لوطى ديرو لوك
 من الباب الثالث الاملاخ هيرهك كسر به لوهو زى مقدار نند ز ياده قومعه ديرو بقال ميم الميم الميم
 اكثرت ميم الميم حتى فسدت و ملاح لوهو زو سويك ميم معنسانه ده كاور بقال ميم لابل الميم لابل الميم لابل
 الميم على وزن التكرم بعنه بقال ميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم
 الميم على وزن التكرم بعنه بقال ميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم الميم

البرور را دست و جز و رحمت فقیه بود غافل حق دود و علم شاعر شرم به و ملجئ تنه او را بکمال بقال علم
 الشاعر اذ فی سخن ملجئ الملح میك و لا ملجئ خبیله صولوز اولون بقال علم الماء علم ملوحا من البلب الاول الملوحة
 میك و لا ملجئ ذك خبیله معناه بقال علم الماء ملوحة من البلب الخامس و كوكبك اولون معنائه كد كور بقال
 علم ملوحة الخامسة میك كسر به طوز قو و حق التملوزان معنائه الملح استر اولون اوت بقال تنه ملجئ
 و حق دیو طعی طوز اولون اوت در الملاحه میك فقیه كوكبك اولون بقال علم ملاحه تنه حسن الماء میك
 فقی و لا ملجئ كسر به كوكبك اولون كسبه و طوز لوصو معنائه كد كور بقال قلب ملجئ اى ما و علم و قلب
 تخك فقیه قیو معنائه درو بقال ملجئ علم و لا بقال مال الملاح میك فقی و لا ملجئ تخفیفه ملجئ معنائه
 الاستلاح هیزمك و آنك كسر به و تنه ملجئ عدا میك بقال استباحه اى علم ملجئ الملاح میك كسر به
 ملجئ جی كوز الم معنائه الاملاح هیزمك فقیه كد كد ملجئ جی كسر بفولش فقی و املاح و موضعك
 امجد الملح طوز اولون بالی بقال ملجئ ملح ما ملجئ فعل فقیهك تصغیرى در كوز و لغضنه دینك علمه
 بقال ما امجد بذا الفعلین و فعل تصغیر او تماشدر الامذ كور و ردی الماحسنه الماخذه مین اولونك خبیله
 و لا ملجئ فقیه كسر به طوز آنك میك من كالم معنائه و سودك معنائه دك كور الم فقیهك طوز كور
 اكر معنائه بر شدر كوز باده مشتد اولونك فقیهك در الم معنائه و راهمهله و امجد الم المیه میك فقی
 و لا ملجئ سكوتك حدیثین و نود الم میك فقی و لا ملجئ فقیهك ملجئك جی و ملجئ كد كد شول
 ریاضد كك كلیه قار شه الامل هیزمك فقی و میك سكوتك ذكر اولونك لونه متلون اولون تنه بقال كسر الم
 و پس الم اذ كان شمره خلبسا و علبس غلامه معنائه فقی و لا ملجئ كسرى و سین مهله ابله شول فقی و كد كور
 قورس قار شول اوله قال بوذیان بعض الشیوخ الى الا فقی الامل الحسوا القسوا فقی هیزمك فقی و فاك سكوتك
 دبش صار اولون كسبه و حسو واهه ملجئك فقی و سین مهلهك فقیهك شول باى جوق اوجوب اكول اولون
 كسبه و فسوقك فقی و سین مهلهك فقیهك جوق بالین كسبه الاملاح فقیهك قله قمره شول اولون یق قیو اولون
 بقال الم لكس الملاحه اذ صار الم الملاح میك فقی و لا ملجئ سكوتك قیو ابله نذ بغضه لطلای اولون اوله
 قار یغوب اغار غندن و ترو ز را فقیهك كوكبك غلبت جوق اولوب ریاضه مائل اوله در الم بقال هو الم
 العینین فقیهك كوز لى زاده كوكك اولوب قه مائل اوله و كلیه ملجئ در شول عسكه كه راق دمور
 كیوبه قه مائل اوله و ملجئ الملاح مؤن در الملاح میك خبیله و لا ملجئ تخفیفه شول او ز و مه در ك انوك
 دلسته او ز شول اولوب كوكك اوله و ملاجی ملجئ ما غود و بعض اشعاره لا ملجئ تشدید به دخی ككشدر
 للشاعر میك فقی و لا ملجئ سكوتك الف مدوده ابله ارقهك او تر فقی در وسط الظلم معنائه كهلدن عبوه
 و زج كاهل ابی كوكبك او تر سید و عجزو قور قدر و ملجئ شول عسكه در ك انك كوز رطل سلك برق
 لوره سندن الملاح میك فقی و لا ملجئ تشدید به كى ضامی اولون كسبه صاحب السیفینه معنائه الملاحه
 میك فقی و لا ملجئ تشدید به كد كد طوز بتن ره در ملجئ معنائه الملاح میك خبیله و لا ملجئ تشدید به
 شول اولون در بعضه در ملجئ میك خبیله و لا ملجئ فقیهك صیغه یضغیر او زون رقیهك امجد الم الملاح
 فقی و نونك سكوتك صلا معنائه در بقال معنائه و معنای البلب الثاني و الثالث اذا اعطاه معنائه میك
 كسر به و نونك سكوتك لاس در عطفه معنائه النفعه میك فقی و نونك كسر به شول دوه ی با غود شول
 فقی و نونك كسر به و یاعنیه منتفع اولسون دیو یاه و رله ابو عنیه ایتدی عر بك دورت
 انی و ادر كك كى عاوت معنائه استعمال ایدر كك كك كى بری منیه بری عریه و بری افقاز كسر هیزم ابله

[illegible]

اولی در معنای سنه و بقال اضیع الخلیل یعنی در زمان جزین عسکره اوقاً توضیح دفع ایستکه در هر بقال ضیع
 از هر عمل بی نسیه ادا دفع عجز نمائیم و ضیع نکندند دفع ضیع را ایستکه در هر بقال ضیع ضیع منی فلان ایست
 عجز و دفع و ضیع انعامی که بر خوی جمعی چون بار سنه دخی در هر بقال ضیع الشعر انظر لخرج و روقین
 السمکتندی شعر منک و کو یوگ هر و بر سر سنه دخی در هر التضاع ناک فی و نونک سکولیه نه
 بقال ضیع العربی و لغایه شعاع و تضاع من الیالب الثالث ذرات و التضع حوض و ضیع من دخی در هر فی
 لغایه التضع ختینده بی التضع فقتیدله نونک حوض معنایه الاضاح هرونک فضیل حوی ای لا رمی
 ایستد حوضه شعید دیکاری دوه فی صول و شعید نونک التضع ضاح کسر یله شول دومد و کیکله صویدر
 قیونله الحجة من سیه معنایه التضاح نونک فی و ضاح کشدیدله شول کسند و کقیدون صو
 یکی دوه فی صول و شعید غارن صوان الاضاح صول حلی بقال ضیع علیم الله ای ترش التضع
 فقتیدله و ضاح حنی و تشدیدله رزنسنده صیلوبه عقیق بقال رسته فضیع مافری دای یقی و فصل سنه
 یعنی همت اولان سنه دخی خلاصی بولوب تهنید حلی فقتیدن حقلو کی صیلوبه بقیدی کتمل حلی
 ققتیدن حقه معنایه التضع نونک فی و ضاح کخیله لمیدن بز نوعدر التضاح نونک فضیل و ضاح
 تخفیلده مصدر و صویدر معنایه بقال ضیع العربی تضاع اذ تراعت التضع نونک فی و ملک
 سکولیه قوج و یوز به اوزمق بقال ضیع الککش بنطحه من الیالب الثاني اذا ضیع سقره یعنی قوج و یوز به
 اوزمه و ملح منابذ قود بز نونک امیدر که انتره قوالی در هر بی حلی ریحک ای یوز به تشبیه اوزر
 الاضاح هرونک و تانک کسیر یله قویمل ری ری و یوز به اوزمق التضاع تانک فی و ملک ضعیله معنایه بقال
 التضاع الککش و تاملت التضاح نونک فی و ملک تشبیدله راده و یوز به قوج بقال کیش طاح
 التضع و التضع نونک فضیل الله و یوگ فضیله تانیه صول طولور در سکه یوز به اوزمق هلاکوله
 و طبعه نونک تانی اسمیت غلبه اندکندن او زود فر سیه و اکله و ریمه کی فر سیه ری جانور یا نیش
 سنه به و اکله بنش و ریمه انشعور و یوگ سمکت غلبه ایستد و نونک معنای یو در کالان حدله منصف
 اولی مراد دکلور بلکه هلی حد معنای اولش ذات مراد التضع و التضاع جزل کردن و نونک امیدر نونک
 نطحه مر و زید و دخی شول او چن قوشعدر و باعد شول صید و حشیدر که او کندن کاهو و بوقیدر
 خلاصیدر قعیدر بویصاد ادرندن کلن صید در هر یوگ و یوگ مطلقا یوز به و نونک قیوندن و کسیدن
 و ریز سنه بقال مالح و لا یطای یعنی اوزمق غیور و کسیدن اولی داتومی اولو بوزر عد اولو واکر داتومی
 دوه در و یوگ شول ایدر که کاندله اوزمق کندی قلندن ایکی داتومی اولو بوزر عد اولو واکر داتومی
 اولو سکه اوزمق طایر و کر کعد اولو التضع ایستد و یوز به یوز به صالیه مالح ایستد و یوز به صالیه مالح
 معنایه بقال ضیع من الیالب الثالث الدهری ضیع ایدر ایدر نونک فی و ملک سکولیه ملک و حنی بیانی بقال ضیع
 ملک بنق من الیالب الثالث ضیع ری زایحه و ریمه و نغنی ایاغه دیکند دخی در هر بقال ضیع التضاع ای
 ضربت مره اوزمق قیون قیونله اوزمق دخی در هر بقال ضیع السیف اذا نالوه من یعد و ریمه و نونک دخی
 در هر بقال نغنه یعنی ایستد و بقال لا یزالان نغنه من العروف ایستکه در هر بقال ضیع غ
 اذات اسمی ایستد یعنی صوقی بقال ایستکه در هر بقال ضیع کلفی لام لام حوی بل ایستکه در هر و نغنه قوج و ریمه دخی
 در هر بقال نغنی العربی نغنه نغنه اذا زانته الم التضع زایحه بقال نغنه طبیعه و نغنه قطعه معنایه ده
 کاور بقال نغنه من العذاب ای قطعه متغایر نونک فی و ملک ضعیله شول تقدر که صاغدن

نظري

م

[illegible]

[illegible]

زنج ابریز من الباب الثاني الخ زانك في ولايت سكويه شول ردركه باش لولوب صيغين اولد غيرون
 لته ايلقر طانيوز راو ز بدو به روايت يندى مقام لم درل شه كم مقام زنج درل سكول لامله وجهه صيغين
 بر معناسلاروخ شول قيو ييزر كه لاش قيو رس طانيوز اولميين هر كم انه طلو رسه طانيوز و زنج كذا كه
 براو زانمند در غلوة السهم معناسله الزيلة زانك شى ولايت تشديد به قيوه وزى او ز رينه شول طانيوز
 ردركه توش او ز رنه او علايققر صيغين و ز قيوه قافاك شى و يانك فتي و تشديد به نونج قيوه رنككه
 جضندى الزنج ميمك كسر به يوكسك نسنه ساخ معناسله و بكمه معناسله ده كلور يقال زنج من الباب الثالث
 اى كبر الزنج زانك شى و ميمك فتي و تشديد به و ايمك جعيدر يقال الانوف الزنج بوكسك بونرل نكردن
 كابت در الزنج فتيه به باع متعيا و لم يقال زنج الدهن زنج من الباب الرابع الزنج زانك فتيه و نونك كسر به
 متعيا و لان باع فصيل السين السيفه سينك و يانك فتيه شور اولان طليق و يورق معناسله السباخ سينك
 كسرى و يانك فتيه به سخته نك جعيدر شور اولان طلو رقاقر معناسله السيفه سينك فتي و يانك كسر به
 چورق شور ندر بقالارض سيفه ذات سباخ يقال حقر و اما سيفه اولافلو السباخ السبيج سينك فتي و يانك
 كسر به قوشك و كان ملكي و سبيج شول ينييه در كه انلد قد نصكره قطعه قطعه ايدوب در در تا كه عورلر
 اكور يا ايد باه در السيفه انوك يا جدى ينى اكر مكبون حضار اولان ينيه ناكه قطعه سقويون ينى كيو كنه
 و ده بويكنه دى حال بو به در القسبي على وزن التكريم بلاى تخفيف نيكه درل يقال سبيج الله عاك الحسى
 در بر اى خفغه و افى الحديث انه عليه السلام قال لما بشه رضى الله عنها حين دعت على سارق سرقها لانسبى
 عنه بد عاك عليه اى تخفف عنه الله و تسبى اسبىك شندى ساكن اولمه دى درل فتور حر معناسله
 بقال سبيج المراد الفتور و تخفف و قوى اولان نوم دى ذير ابو عمر و ايندى سبج نوم و نومدنى و انوب خورق اولمه
 دى دى بر ته كم بعضيلر ان لك فى النهار سخطا طلو بلا قراوت ايتشال فراغا طلو بلا معناسله الصفاخ سينك
 فتيه حر لوق زانك اولان بر مندرل و سكره قيو رغن بره صوقوب يورطسمن كويكه دى درل بقال حخت
 الجردة فاغزرت ذنبها فى الارض السرج سينك فتي و رمه له نك سكويه و اما حركه نك دى فتيه شول
 بره درل كه واسع اوله السط سينك فتيه و لامك سكويه درى صويغه درل بقال ساخت جلد الشات السط
 و اسلم سخا غن الباب الاول و لثانك و سلم ابي اخر نيكه ده درل بقال ساخت الشرة الضبيته و صرت
 فى اخره لمسلوخ ميمك فتيه شول قيو ندرل كه دريس جقار لشلوله و سلم كيا سى جقار ميه دى درل بقال
 ساخت المراد قو صاى زفته السلاخ ميمك كسر به شول درل بدر كطو لردن جقار لكشور و ابلان لغو
 دى فى سلاخ درل و شول خرمالغا جنه درل كه قو رغن و كه الانسلاخ هر نه نك كسر به رنسته بر نسندين
 صيغيلوب يشفق يقال سبج الشهر من سنة و الزجل من ثياب و لمية من قشرها و انهلر من الليل السلاخ قره
 ابلان بقال اسود ساخ بلا ضافه ينى بوصف طر بقيه لكر او نور زنا فسطر بقيه لكر او نور زهر لكر دريس
 سلم ايتدن غالى و لوز مؤفنه اسوده ذير ز ساعه ابله صفتاننا و السيفه سينك فتي و لامك كسر به رمت
 و غرچ دى كلى يندرل كاكلمابل اولان برى كيدوب قو رى غالى يقال قد رمت ليه لكر او سايه قو رى زانك
 سينك كسرى و نونك سكويه بر نسنه نك اسلى و ديشك كوكى الانسلاخ جنى يقال ساخ الانسان اى صولها
 السنوخ سينك و نونك خيله علمه ثابت قدم اولمى يقال سبج فى العلم سنوخ غن الباب الثالث اذا رغن فيه
 و سنوخ يايم اربى فاسد اولمه دى درل بقال سبج الدهن من الباب الرابع بهو لعه دى زنج اذا فسد به ريمه
 و السعفة و الساعفة سينك فته اولده و كسر به نيندر بر رايحه يقال فته ستموسنا عاى و ايمه قيه السوخ

زنج
 زنج
 سبج
 سبج
 سبج
 سبج

سبک فنی و لوک سکونیه یا قهره بنی بقال ساخت قوامه فی الارض تسوخ و تسبخ من الباب الاول والثانی
 اذا عدلت فیها وغابت مثل ناخت بالثانی المثلثة السوانی سبک وغابک فضیلو الفک قصر بالثانی وزی
 لوزیه یزانی اولی بقال مطرا حتی صارت الارض سوانی یعنی یخنی یغوی وغوب بالحق و قوا و لسه فصل الشیخ
 الشدخ سبک فنی و بالک سکونیه ای بوش نسبه فی غائق الانشادخ هرنک کسر بله غائق بقال شدخ
 رأسه فشدخ التشدیج علی وزن التکریم کذا فک غائق بقال شدخ الروس شدد لکتر قال شدخ انک
 یوزنه اولانی که جمله یوزی احاطه انشی اوله و فعل فیصعدنی عبارت اولو و عازا بقال ركب الشادخ
 ای فعله قیصه الشارخ بکبت معنائه الشرخ سبک فنی و رانک سکونیه شارخ جی بکتر معنائه
 مثل صاحب و محب و فی المادیه قتلوا شیوخ المشرکین و استصوبوا شرخهم و شرخ بکنک لک و سائر نسبه نثولی
 و شرخ هر بله ظاهر اولان اولاد ایل و شرخ دومنک انصیبی یاروب جقمعه عدلی بقال شرخ ناب البعیر شرخا
 اذا حق البضعة و بضعه بانک فنی و ضاد مجعک سکونی و عین مهله ایهات بان سیدک بو مقامه و عین
 یتدی که مقصود در و شرخ متولد الحق در نمده یرل که هنوز صور الماش اوله و اوقه یکش اوله الشرخ
 سبک و رانک خبیه شرخ جی و امثال معنائه ده کلور که شرخ انک جمیدو مثلان معنائه بقال هم
 شرخ ای تراب یعنی یسند اسلر در و شرخ و یکت اولی معنائه ده کلور بقال شرخ الصبی شرخا شرخا
 الفوق سبک فنی و رانک سکونیه او کزینک ایکی جایی و فوق فاک خبیه او کزینده یرل که کرش یکدی
 بر در شرخا حل دوه بالانک او کزینک قاتیلر در قاشی و بو مقامه صاحب مهذب الشرخا کشادکی میان
 بالان متردیشدر و جامع الفقه صاحبی دخی کذلک و لکن غلط ایشلر در و یوق مؤید لور و صاحب
 لسانک بقال لایزال غلات بین شرخی رحله یدکی اذا کمل مسفار اعی له عنده و شرخا طرفیندر وسط
 دکلر کو یا که جوهر نیک شرخا حل آخرت و واسطه یدکی قولند غلط ایشلر در و حاله که بو مقامه
 واسطه مقدم معنائه در تنه کم واسطه انکو رد یرل مقدم لک و معنائه و کور در مراد کذلک دوه بالاندر
 الشرخا سبک فنی و رانک سکونیه ایکی نسبه کوری و ینه بکر یمثلان معنائه الشرخا سبک کسری
 و رانک سکونیه یا غی بیک اولان کسه که هم ایلو و هم ایزون له بقال رجل شرخا القدم ای علی القدم
 و صر بضه الشرخا سبک جمیدو بوجه معنائه الشیخ خبینه یوجه اولی بقال شیخ لیل شیوخا من
 الباب لک اذا شفق یعنی یوجه اوله و شیوخ نکیر معنائه ده کلور بقال شیخ الرجل بانفه ای نکیر الشیخ
 سبک فنی و میک فنی و شد بله زم و زنی اوز و سبک جی بقال انوف شیخ و زم دخی شیخ معنائه در
 تنه کبر و اندکی الشیخا من ضرار سبک فنی و میک شد بله بر شارک امید و الشرخا سبک کسری و میک
 سکونیه الشرخا سبک فنی و میک سکونیه خر ماسلقینک غا جرای اوزم سلقینک چو میه سبک در
 و شرخا طمع باشی رأس جبل معنائه و شرخا لک التله کی آقا قرد غره فرس معنائه اما شرخا
 سبک وقت الحلاق اولنور و کبه ابغعه اولوب بیرون دلیکری ارسنه دیک انوب طودافه داینبه و شرخا
 یوجه ایزونالی ای لایان دخی در لشر اخیه سبک کسر بله خوار جید و طائفه نک امیدر که عبدالله
 بن عمر اخک امجد و الشیخ سبک فنی و بانک سکونیه قوجه یر معنائه الانشادخ هرنه نک فضیه
 و الشیوخ سبک و بانک خبیه و الشیخ سبک کسر بله و الشیخا سبک کذلک کسر بله و الشیخه سبک
 و بانک فضیه و الشیخا سبک فضیه و الشیوخا سبک فضیه و سبک سکونیه بانک خبیه و الفک
 مدله بو تر جمله شیک جمیدر الشیخه مؤنث الشیخ سبک و بانک فضیه اصل اوزرینه مصدر در

شدخ

شرخ

شرخ

شیخ

شیخ

شیخ

فوجه من معانسه بقال شاخ الرجل رشح شخا الشخوخه مصدر در كذا لك قوجه من معانسه و بانك اصل
متر كسر را كلام بر بلاء فعلول بوقدر وشول كلاله كه بو وزن اوزن ككشدر كينونه وقيدوده و ديومه
و هيوعه كني بونرك اصلي نشد بد ابله ابدی صكره دن تحيف اولندی مثلا كينونك اصلي كينونه ابدی
واكر اصلي متدد اولیدی كينونه وقود و مديردی و بواعتبل را بانی اولاندره واجب ككدر بلكه هين يا
اصلند متر كس ابدی سكين اولندی حيك كفايت ابدن و كينونه اولیق وقيدوده بلك و ديومه دائم اولیق
و هيوعه قوجه من معانسه در قی كی الشخيم على وزن التكریم كذا لك قوجه من معانسه در بقال شخيم شخبعا
ای شاخ و شخيم بر كسنه یی با شخيم ناميله دعوت بلكه دخی در بقال شخبته ای دعوت شخا تفصيل یعنی كا
نظم ایچون شخيم ديدم الشخيم شخيك خيلوه یا اولينك فضيله شخيك نصفه بدر الشخيم شخيك كسر به
كذا لك نصفه در وشو یی د بلك جائز ككدر فصل الصاد الصاعه شول هاز در كه قولا فی صاعه ابله متدد
الص صاك فضيله جاعر من غابت شندله بقال سم الصوت لاذن بهر اناها من الالب الاول و بوسیدن
قیامته صاعه د بلك الصغه كذا لك صاك فضيله اواز بقال ضربت الصغرة بحجر فجمعت له صاعه الصراخ
صاك فضيله اواز صوت معانسه و صاد و ده صراخ مصدر در بانك سكدر دن معانسه دیش اعا عبارت
جوهر بدن فهم اولنن بودر كه اسم اوله الصرخه صاك فقی ورك سكونه جاعر من بقال صرخ صرخه من
الالب الاول الاصطراخ هره نك كسر به بمعناها الصرخ هفتندله ورك فقی و تشدیده نكف ابله اواز
و ريك بقال الصرخ سحق یعنی احسرق حفته تكلف ابله اواز عمار من جاقندر الصرخ سبك فقی و صاك
سكونه ورك كسر به فر ياده ارض كسبه المستصرخ سبك فقی ورك سكونی ورك كسر به مدد
طلب ابدی و رخر یا دین كسبه بقال استصرخ فی صرخته الصرخ صاك فقی ورك كسر به مدد طلب
ايدن كسبه نك وركی و صرخ مدده ارض كسبه دیر ورك مدد طلب ابدی دخی اطلاق وناغین اضا داذن در
الاصغ هره نك فقی و صاك سكونه شول صاعره دیر كه اصلانسه اشخبه بقال رجل اصلي ای بين الصغ
قال الفراء كان الكيت اسم اصلي الصغ بالفقتين صاعر لوق الصاخ صاك كسر به قولن ولیك سوراخ كوش
معانسه و سبله دخی لغت در بعضی ابدی صاخ قولا غك كند بدو صغفه كوش معانسه الصم صاك
فقی ورك سكونه قولا ذكینه اور من بقال صفت الرجل ای اصبت صاعه الصاخ و الصلوح صاك
اوله كسری و نابه خيله قولا قده اولان چرك و رخ لاذن معانسه الصاخ صاك فقی ابله شول سود در كه
قولنن ككش اوله الا صاعه هره نك كسر به اشبك معانسه بقال شاخ لای اسم فقی الصاد التضرع
فقتندله ورك فقی و تشدیده رنسنه یی سور نك بقال تضرع بالطيب ای تلطم به التضرع على وزن التكریم
رنسنه یی سور نك بقال شخبته انا شخبه فصل الطاء الطبخ طانك فقی و بانك سكونه بشوروك و ككاه ورك
طبخه مطبوخيت معانسه مراد اولنور تقول هذه خبزة جيد الطبخ الاطباخ هره نك كسر به بلك بقال
طبخت القدر و طم تلطم الطبخ ميم ورك فضيله بلك موضع الاطباخ هره نك كسری و طانك كسری
و تشدیده بلك حاضر لوق بن السكيتا يندى طباخ كاه اولور كه اقتدان و اختلید یی دیر و رخر بولكه
قوبه بختنه و یانی بلكه دیر بقل الطبخا لاقصر الطبخ ميم فقی و طانك فقی و تشدیده بلك موضع طخ
بقال هذا الصاخ القوم و مشو اهام و مشو اكباب جوز بلكه دیر الطبخ طانك فقی ورك فقی و تشدیده
بشور و بلك اولور طابخ كجی در كه اولور كه طبخه ملاكه عذاب مراد اولور الطباخه طبك فقی و بانك
تحفیه بلك شولوك و كدر كه جومك قایل كن اغزندن و كوكو لمبا حقه علمین الیاس بن متر كك القيد و

صخ
صرخ
صلح
صبح
صلح
صبح
طبخ

تکله باشعله ده درلر بقال فرخ الزرع نریغا الاستفراخ هیره نك و تانك كسیر به یاوری چقارون
 ایچون قوش بسلک بقال استفراخ الجام اذا لاخذته لفرأه الغری فانك شی و تانك فضله سیفیه نصیب
 اوزن بر ملاک سیدر که زیان جاهلیته لوق بوغله مهر و قدر و فرج کاه اولور که نعلنی ایچون نصیب اولور
 بقال فلان فرج قریض لفرسم فانك فقی و تانك سکونیه لون اکی بیک ادم و لاف سافیه درلر فرسك
 معنانه غلریسیدن تعرب اولوشد لفرخ ناریک فقی و تانك سکونیه بقله سجاد بدکری اوت سرکه صو
 اقتدیلر نکه برآ کافر فرخی درلر و فر فر سرلوت دبدکری اوت در الفس فانك فقی و سبک سکونیه
 یوزمق نقض ایلتک معنانه بقال فمع الی ای نقضه و الانفساخ بوزلق نقول فمض لیس و العرم و النکاح
 فنفسخ ای انتقض و بدی زواله ایلتک معنانه ده کلور بقال فمض به افحصها من الباب الثالث و فمع
 لوقه دن قفتلر رفقه دخی درلر بقال فمض عن ثوبی طر حته لتفسخ لختبیه و سبک شی و تشدد بده
 برنسه مشوب چاللق بقال فمض القان فی المای تقطعت و یوک مجل ایلتکه دخی درلر بقال نفسم
 الزرع تحت الحمل الثقیل و ذالک اذ لم یقطع و مع راسه لک شی و بانك فقی ایله جم دواتی بایسته اولان
 دوه لر ادد لفسم فانك فقی و سبک کسر به شول کسندره که حاجته طفر بولیه الافساح هیره نك
 کسر به اونونق بقال فمع الرجل القران ای نسبه کذا فی و رابه الفراء الفم فانك فقی و سبک
 سکونیه اوغلا فطر لوبولیه کذب ایدوب برینه ظلم ایلتک کذا فی بعض نسخ الصحاح الفم فانك
 فقی و ضاد سکونیه باشی یارمق بقال فمض راسه ای شدخته و شدخ سین مجیه و دل مهله الله باشی
 یارمه درلر و خر ما قورغ فاقعه دخی درلر الافساح هیره نك و تانك کسر به بعامه بقال فمض الفم
 فانك فقی و ضاد کسر به شول شرب که الکر خر ما قورغندلر ایدولر تشه کوسر مکسرن الافساح هیره نك
 و فانك کسر به دومنک و کی یارلق بقال فمع سنام البعیر ای اندخ الفم فانك فقی و تانك سکونیه
 قهر ایلتک و ذلیل ایلتک بقال فمض الامیرای قهر مودله التفنن علی وزن التکریم بعامه الفم مملک کسر به
 و تونک فضله شول کسندره که اعداسنه غالب اولو مبدلیل اهلیه و اکثر لعلله باشلرن یان الفوخ و الفم
 و ایحه طویه قورخ بقال فمض حنور طویه نفوخ و فمع من الباب الاول و الثاني کما بقال فاحت بالما المجله
 کذا فی وایه الاسمی وای عبید و لوبو بدایتی فاحت الی نفوخ درلر فمض انوک صوت لولیه الاغافه
 هیره نك کسر به انسان بانك بقال فمض الانسان فاعه و فی الحدیث کما یاله فمع یعنی اهر بول ایمن
 لاجرم بقور و ضر بن شیلر ایدی فمض انسان یا خور حیون نبول ایدونک فمض فاح درلر فصل الفم فمض
 و الفم فانك اوله فقی و تانک کسر به اورمق و لکن فمض اولما لا یاشه او رمقه استعمال اولور و یاخود
 برلی بوش بنسبه ی اورمق استعمال اولور و الفم و الفم فانك فقی و لامل سکونیه اوله و فانك فقی و لامل
 کسر به تانیه ایلتک اولمک بقال فمض الفصل فاضا و قاضا لهد و فر ابندی اصولک کتری فمض و زنی اوزن
 نا اولندی بقال هدر هد و اوصول صیلانوب نیضا و فمض فاضا قلاخ فانك فمض براسه کعبید و فصل
 الکف الکف کافک فقی و مملک سکونیه قوش صفیق و کتبر معنانه ده کلور بقال کیم بانه اذ الکبر الکف
 مملک فضله شول کسندره که فمض قورق لور غلریسیدن نری بولوشد و کیم یوزم طعندره که اکرماندرلر
 بر اعرابنک نونک نکه کیم
 یعنی اعرابنک کیم
 اهل نکبر اولور کاتور و مسمی الکوخ کافک فمض لهد و اودر که کیم و دلیکی یوقدر لاکوابع هیره نك

فرمخ

فرمخ

فمخ

فمخ

فمخ

فمخ

فوخ

فمخ

فمخ

کف

فقیله کوخک جمیدر طمش اولر معنا سنه فصل الام للبابیة لامک خیل و بانک تحفیله و بانک
تشدید به شول عورند که اعضاسی تام کاند اوله که اکه لسانه منسوبد و بانک قاله العنن ما عورند
شعر معنانه للبح لامک خیل و بانک فقیله و جنس اعاجدر جنار اعاجنه بکر للبح لامک فقیله کو ریاضی
موقی و بانک قال لغت عینده کثرد معنی الاغراض عارضین غلط معنانه بقال الخ علیه امر هر ای غلط
و اعاج صار مشغفه در بر بقال الخ العباد اللغی فی اوت جوق اولوب بری و بنه سار مشغله اللغ میک
خی و لامک سکوف و تانک فقیله عقل عارض اولان بقال سکران مرغ ای غلط عقله للامح میک شی
وامک فقی و طانک فقی و عانک تشدید به عقل عارض اولان کسنه اصل ملتد در علیه عرف بادوب
ملط در ارجا خایه لامرک فقی و تنیا اولینک سکونه سوراکلمی الخافان شول کسنه در کسور یکنایه
بقال الخ لانی اذ کنا بعض اللغی فقی و طانک سکونه بولاد شومر بقال طنه بکذ الخ فطنط و لطم
سوراکلمی در بر بقال الخ فلان بشرای ری و سور یا بهدی در بر بقال فی السماء لطم من حباب ای قلیل
الططم فقیته و طانک شی و تشدید به بولاشقی بقال طنه بکذ الخ فطنط ای لوله قتلوت فصل المیم
الم میک خیل سکونه اولان بلکدر الخنة و مقدو اولو ایو فی المثل شرما میجک ای خنه عرق و بر قوب
اویجه ده اولان سکیر در الخنة میک شی و عانک فقیله عک جمیدر الاغراض هنر منک کسر به لایکنک بقال
الخ طم جری فی الخ و دوه سر مکدی در بر بقال اغت الا بل اذ سننت فی المثل بین السعة و البغاة و منه می
اولینک شی و مع نایه ناک فقیله سر دیک اولور دته کفخاه عین مهلهنک فقی و میک سکونه ار و دیک اولور
الامعاض هنر منک اولان کسر به لایع فارقم بقال الخ فطنط لطم ای خنه لغت تنیا و بر لطم غاه
اولینک شی و تشدید به لایع بقال الخ فطنط لطم ای خنه لغت تنیا و بر لطم غاه
اولان ای تقاصت فی سه و اوقاص ترخیه در بر و ذال معجه ابلدی لغت در کذا فی بعض نسخ الصحاح المرخ
میک فقی و وانک سکونه بر اعاجدر که اندر اوجقه سر سر بهدرو فی المثل فی کل جعربو و اشجید المرخ
و العار و عفار عین مهلهنک فقیله و غابه و ورق و ده اولان اعاج درند معنانه و مرخ لشفه ده اولان اعاجدر
زند معنانه و مرخ زوسنه فی و منفعه در بر بقال مرخ جسدی بالدهن مرغان الملب ثلث الخ غ علی
وزن لکتر که کذک اوق بقال مرخ جسدی بالدهن الامراخ هنر منک کسری ابله زوسنه فی صولونک
نقول ای خنه الثوب اذ کتبت ماهه شی رقی و المروخ برک اذ بدر المرخ میک کسری و وانک کسری
و تشدید به شول اوزون و وقدر کانو که دو ورت بلکی اولو ووی اوزاغه انار و مرخ و معروف بلده در که
بشی خات کوکه در خستند در بی سیان اولی بلدر اندو لشم میک فقی و سبک سکونه بر صروق
لند فیم صورت و دندرم که در بر بقال مضاعفه قو داهی شی تعالی ناک و زنی میون صورت و دندرسون
السبح زوالند شول کسنه در که لکلا شی اولی و شول لند در که لکلا شی اولی و بقال فسخ کف فلهمه
ای اذ هیو فی المثل هواسم من خوم الحار و حار حاک شی و اوو و تحفیله ده و یوز سنده در که هنوز
سودار اوله الامعاض اوق اولی بقال بکره فی الفریس لفساخ حله و حلت حاه مهلهنک فقیله ناک بود در که
ناک بودی و وی اولی اجمیل شنده بر که اولور الماشی سبک کسری و لاک تشدید به لایع قواس معنانه
الماضات شول ابله در که ماضه ناه یا میجه منسوب در که از فقیله سندن معروف یا میجه الاضوغة
هره ناک شی و میل سکوف و ضاد میجک خیله عام و سی بهد بر یواش یا میجه نام و ملت معنک خیل
رضیف اعاجدر و سی و ناک فقی و صاد مهلهنک کسری لایع فی المثل الاضوغة هنر منک شی و میک سکونه
الامانیه هنر منک فقیله

[illegible]

الرابع اخرج التاود فقتله وواو ك غنى وتشد بدله كرى اولق يقالنا ودالنى اى توج ابو زيد ايدى لاود
 هرمنك فقي واولك سكوتله باب اولك تقبل اولق معناسته كلور يقال ادنى لنى اول المل بودى وادى اى تغلق
 الموده على وزن المثل ثقلت چكن كسنه بقالنا ك فقولى آبد بى شول نسفك سكا فكله بكادنى اى كور
 واپى برك معناسته كلور يقال آد بى جنه ووسطه واصلها واحد وميل ايتك معناسته ده كلور
 يقال دالنى اى مال بى اخشام صاوح اولغه يوز طوندى لايشاد هرمنك كسى بهلوم ايدى نونك سكوتله
 انفعال ووزاوشه اكلنا غناستنا ودهرمنك خيله يريده ورك ابد راود هرمنك فضيله ورك
 اسيد راود هرمنك فقي ويا نك سكوتله شد بد اولق يقال ادا ريل شيد ابد اى الباب الدنى اى استند وقرى
 وابد قوت دنى در لا ادهرمنك فضيله وسد به كذا ك قوت معناسته ورا ادا دهرمنك كسى به قوى فاني
 يقال آبدت على وزن فاعله المؤبد ميمك خنى ويا نك فقي وتشد بدله قوى قلن كسنه التايد على وزن
 التكرم قوى فاني يقال ابد تشيد اى قوت التايد ميمك خنى وقرى نك فقي ويا نك كسى و تشد بدله قوى
 فاني كسنه وشن بد كذا ك يانك كسى بهلوم بدك صغيرى معناسته دنى كلور التايد ناك فقي ويا نك خنى
 وتشد بدله قوى اولق يقال تشيد لنى اى تقوى لا ادهرمنك فقي ويا نك كسى و تشد بدله قوى اولان
 كسنه بقال ريل ابد اى قوى الا ادهرمنك كسى به شول طبر افه درل ك حوشك يا عود جادرك المرافقه
 يا كرك ك قوتله سوسك سوي يا عود جادره نيمو سنونق من بهلوم واد معد ذوقيله ناك اسيد رو عسرك
 صاع قرن لوصيله قولته دنى اياه درل المؤبد ميمك خنى وهرمنك سكوتى ويا نك تحفيله وكر بهلوم
 ووزاوشه امر عليه ويا درل فصل اياه الصود ناك وچيك خيله رده طومون اقامت معناسته بقال جدد
 يا ناك جود فاني ايا نك لا ادهرمنك فقي وچيك سكوتله وابد ناك خنى وچيك خيله ويا نك ايا نك
 يقال هو عالم جوده امركو بجه فرك اى يالمنو بجه علم معناسته كلور يقال عنه بجه داك اى علم
 داك ومنه قيل العالم بالنى للتقى انهم بن عبد الله الجاد ناك كسى به شول كابد كرو وخطلى اى لونه شكم عرب
 طائفة منك استعمال ايتدى كليل دنده سر وخذو ومنه ذوالجادرين واسمه عبد الله بالحقبة البتة فقتله
 ولبتند ادهرمنك كذا ك شول عورتد ورك كطير قلى وادلى اى ادهرمنك وانبندى كذا ك معانى م دور
 اوزن ووزاوشه ندم اولان يا سفرلى وونه للاق ايجون در سفر جل فقتله ابو اهد كلور ميوه واد ابد ناك
 فضيله ارمق يقال بده يهد ابد اى ابل اول اى هر قوتد يا ناك كرم ملو اود ورفه دنى درل بده فقتله
 يده ووزاوشه غر بطون فقتله جانا فقتلهما تحت الاية كذا ك ابراد غشيب العير بى ايجى خستان
 ياوسنك ايجى علم لدر وونه انا انا غشيب ناك لته قوتقه فافرا تسون ديوا ليد بدلى ووزاوشه
 نيمو ايتى ابل ابل ميمك خنى ودالنى فقي وتشد بدله آرش نشسته يقال شيل بديد وشيل شين ميمك
 فقي وويلك سكوتله خاله ديكش لولور ايتد ناك فاني ودالنى خنى وتشد بدله طامق نقرى معناسته
 البدي ناك كسى بهلوم فقي وتشد بدله قوت معناسته وصبب معناسته ده كلور ادا دهرمنك حصه من
 ورمك بقول منعا بغيرهم العلة اى اصلى كل واحد منهم بدتوق لحدت ابدىم قرعة بى هر ريو ريو عروما
 ووزاوشه لى لى لى ايتى ايهما نصيبين بى قور ورك هر رين ورك ايجون اكر ايكسنه وبقون
 كدات انما ايدى واد ادا لى ولفقه دنى درل يقال ابدىه الى الارض ادا دهرمنك اسيد اسنقل اولق يقال
 اسيد غفلان كذا كى نرد ادا ادا ناك فضيله او نر شحرر معناسته يقال اكل ايدى الما طاق اى اوارزاه
 رجل ورجل بى ريرا ورا غرا سطر طاقت كورن مرزدى ادا ادا ناك فقي ودال ناك كسى بهلوم ناسله

ايد

بجل

مجد

بد

بر کور که با قوم دیگر بقال فی الحرب بقوم بداد بدای ایلیا غنک رجل قرن و قرن غنک کسری و اولک سکریله
 مثل و مقارن معنایند و بداد نیک دلی کسرو زینا و لندی زرافعل امرک اسمیدز و فعل امره و معنی در
 بقتل ایستی مکتو و اولد غنک و حی بود که مقام مرده واقع اولد غیورن اخری سنان اولمغه اختلج
 سکن لازم کسورن دیو مکتور اولشدر و منه بقال بداد بقوم بتبادون اداخذ و اقراهم و بقال ایضا بقوا
 بدادم ای اعداد هم کلل رجل و بداد متبده معنایند فی کور بقال جابت انلیل بداد ای متبده
 و بداد فی کسرو زینا و لندی زرافعل بدورن معدول در کاول بددر و بقال نفق القوم بدلای
 مبتدعه و مصدورن معدول اولد غیورن مبنی اولد غنک و حی بود که بونده عدل و ثابت وصف جمع
 اولشدر ای سببه صرفدن منع اولتی اوج سببه مبنی اولتی لازم کور زینا منع صرفدن او تندان غیری
 حاکم بود و جوهر نیکو کلامی ظاهر بود که مذاب مختل و کادر الابتدایکی جاتی ظو محقق بقال السبحان
 یبتدان لرجل اذا التیام من جائیه و کذلک الرضیع یبتدان امه یاتی قوز بلر کابکی جابتن انرا زاسلر بوله
 دیر و لا تقبل بتد هابها و کنی بتد هابها بقال فی الرجال زید فلتبتداه الضرب ای ابتداء من ناحیه
 البید فقتله و المبادیه سببه و البدایه کسریله معارضه البسیع اید حاکم بقال یعنه بدال الخ و بداد
 طاعت معنایند و کور و بداد ارا کیر و دوه بالا غنک ای ارفع کان جلیلی که اکثر م قوز را البدایه بتدیه
 البدایه انیا نیک فضیله یمنها و حکمه معنایند و کور بقال البدایه انظر حاکم البدایه نیک ففی و یانک
 کسریله بدین جی کاکرم یوزی دیک اولو را لا بدعه مره نیک ففی و یانک کسریله ایضا جی البده نیک
 کسری و دال تشدید بده و البدایه نیک ففی و دال تشدید بده کذلک طاعت معنایند بقال مالک بر دوه
 و بدیهه طایفه الابد کده لحدن ابقار نیک اراسی و اسع اولان کسره و فرموده و هم اولان کسره یعنی دراز
 اول کسرتندی بددایکی و بلغک اراسی و اسع اولتی در دورتا یا قلو اولان در ده ایکی لاری نیک اراسی و اسع
 اولشدر بقال بدد تیار جل من الباب ارا لیم البده نیک فضیله و الف کسریله لیدک مؤنی بقال امره بد و خیره
 بدای و اسع ارا جلین و ضلیه کلین البدایه نیک تشدید بده و یانک نیک یوزی بدد بیک فضیله و دالک
 کسریله یوزل صحران و اسع معنایند و لا بد لافری معنایند بقال کذا فی لا تلوی و لا تفری و یقتلر
 بدو حی معنایند و بدد بیک البده نیک تشدید بده و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده
 و دالک فضیله بدک جی در سملر معنایند و لا بد و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده
 اولان قوز طر بقال طر ادا بدو طر یابد ای متفرق البده نیک ففی و یانک و سکریله صغری کاسبت
 قعالی در صغری معنایند و کور بقال سقشه سربه بد تشدید بده و دالک البده اول و بدو معنی
 اطلاق اولور قائله تکالیف بدو قوز فیما یزید و لا شرا با القبر و دالک تشدید بده و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده
 بقوله القی یورده من البده الخاس البرود تخمین بده صغریق بقال در بدو لمن الباب الاول و کالیه بدو
 کذلک فی دراز بقال و بدد بیک البده و کور و دالک تشدید بده و یانک تشدید بده و یانک تشدید بده
 بیزود ای کماله و ثبوت و وجوب معنایند و کور بقال مایر دالک علی طلاق ای بدو وجوب و اولک
 معنایند و کور بقال در قلا کذا امام الثیر بد علی و زینا کده کذلک صغری معنایند بقال در خبر بد
 و بقال بده الا فی اعدیه و منه قولهم لا یرد عن غلانی ای غلک فلا تشغف تعین من الله و جوهر بقال لا یرد
 اربطه خبر بد مشرق بده تعین و اربطه و کور بقال خبر بد مشرق بده تعین و اربطه و کور بقال خبر بد مشرق بده
 لازم در هر مدخل ایچو بدد بیک لا یراد و نیک و یانک کسریله یوزی و یانک کسریله یوزی و یانک کسریله یوزی

ای اغسلت لهما البارد و بورکی صفوقی ایچون صفوق صوابیکه دخی اینترادرال المبرده مملکت و رنک فقیده
 باعث پروت اولان نسنه اسعی ایتدی راعیه سؤالی ایتیم که سری قوشلق وقتند او یغور و محل ایدن ددر
 دبدیم ایتدی انا مبرده فی الصیف مسخنة فی الشتاء یعنی نومه یحما یازن صفوقله قوشن اسحاقله و سوله در
 المبرده مملکت کسر به و رنک فقیده که که اوکله دمور مقوله سنی اکثر از البراده بانک خبیله اگدن دوشن غردون
 البارد نیت اولان نسنه بقالی علیه انصار بار و بقال هجوم بار دای ثابت لا یزول البردن عصمرن معنسانکه
 صیاحله اخشامه درل ایردن بیضاها البرده فقیتنه تخمها و لوق فی الحدیث اصل کل داه البرده ایرده
 همره نلک و رنک کسر به معروف علت در پروند نورطو بدن ناشی اولوب جماعه فتور و پرو البرد فقیتنه
 ملوک کوسکن بهار بقالر دت الارض و یردن و فلان علی البناء السجول البرد بانک فقی و رنک کسر به ملوک
 یغدران دوات بقال صاحب ردا ایرد همره نلک و رنک فقیده بجنه یقالی صاحب ایردی ذور و ایرد دیو عول
 صخره دراز کوفی سیلها فی اولوب لا بجاول البرد بانک فقیده و رنک دخی خبیله صفوق معنسانه و صفوق
 معنسانه ده کلور برده البین معلوم اولان نسنه تقول هولیر دقتینی اذ کان معلوما مالک و غایب معنسانه
 کلور بقالی لک برده نفسهای غایب البرد بانک خشی و رنک سکونه یزادن برنوم در البرد خشیته
 و ایرد فقی همره نلک کسک کچی در و یرد اسما و رجلا لدن در بد البندب چکر کک لکی قنادی البرده عول
 چکر سیاه کلیدر که دورت کوسه لور دخی بر بلر کیر و فی حدیثین عمر برده قفلون و قفلون نلک فقیده سول
 برده یزدر که کوی کول و اغان لکی اوجیر بره تلویحیه البردی نلک خشی و بانک تشدید بهلر جنسی ابو غر مابر
 البردی بانک فقیده و بانک تشدید بهلر خشی یزدر یزدر لکی اوت در طلمر مود یزدر موزر البرد بانک فقی
 و رنک کسر بهلر معنسانه دیو و پدی ترجمه بخناد مطویله فی وطوله قاتری الیه تفسیر ایتشدر عابا
 یوم معنای جوهر نلک البرد یزدر یزدر لکی قولندنا غذا ایتشدر و لکن ظاهر بود که مریقبولان و یزدر و یزدر
 اولن ایتشدر نسنه که صاحب مغرب ایتشدر البرد البطل المرتبه فی الرابطة رب و بهلر دم معنی
 الرسول المحول علیهم سمیتهم لسانه بقال فلان علی البر بد و اولن لکی میل ره دخی بر یزدر و برده سوله
 دخی درل یزدر معنسانه و یرد فراتق معنسانه کلور و فراتق اکذیر که اهلر و اروب قور قور خیرل یزدر
 و یرد نلک خبیله فارسیدن خبر بولوشدر اصل پرواندن در ایرد یزدر کوندمک بقال برت لای الامر انا
 ارسل الیه البرد و ایرد و اعل اولغه دخی درل و صفوق صوابیکه دخی درل بقال برت لای الامر انا
 سقیمت ماباد البرد مملکت خشی و بانک سکونه لور کسر بهلر عول کسنه که برده مداعله اوله بقال جشک
 میرد یزدر یزدر لکی اولدی حینه البرد نلک فقیتنه لور موشک حمید البرد جید بانک خشی و رنک سکونه
 برین و رنک ایتشدر سول کایر که عول اوله البطل بانک خشی و صینل سکونه لور لوق بر کشد بد و بقال جید
 یزدر من الباطن البید اراج اولان نسنه بقال مالت منبید و ما اتم منبید یسوی فیه البرد لایم
 الابعاد همره نلک کسر بهلر اراج مملکت بقال لایم فیه البرد ابعاد که اراج مملکت بقال لایم و اراشون
 معنسانه کلور دیشر صیاحله و ایتشدر اراج مملکت بقال لایم ابعاد یزدر البید فقیتنه لایم جید و ابعاد
 خدم کی بعد هلاک دخی درل بقال بعد یزدر من الباطن و یزدر اراج و یزدر اراج معنسانه کلور و بقال مالت
 منبید و ما اتم منبید یسوی فیه البرد لایم و یزدر اراج و یزدر اراج معنسانه کلور و بقال مالت
 اولان کسنه و هلاک اولان معنسانه ده کلور و بقال نلک غیر ابعاد غیر بعد البطل ای غیر صاغر و صاغر دایله
 درل و بقال ایضا غیر یزدر ای کس قریب البعد بانک خشی و عینل سکونه لور قلی کس مسافه جهندن

اگر قرأت جهنمند قال جهنم ابعثای من جهنم السافه والقرابه الامبریاد مالوج لوان غنائ مناسه ده
 کاور بقال کالبه الامبرد لقيه بنی غنائ خدای تعالی غری و یوزی اوزن دوشور سون البعدنی بانک شی
 وینک سکونله بیدک جمیدور غیفه و غنائ کی و رغیف رامهله و غین مجبه ابله انکبذ نونو هور قال
 فلان من قرآن الامبروس بعد ان الا بعد قرأت جهنم نوان او لوان کسنه ارا تار بک ضدی ویدر صکره
 دیکدر قبل کله سنک مقابلیدر یونلر اکی اسملر در مضای اولد قاری جینه طرف اولور و یونلر ده
 اصل انصافند فیکه مضای الیه غایبک معلوم اولد و غیرن حذف اولنسه ضم اوزن سین اولور و یونلر
 نم اوزن اولد غنک و جی بودر که ایدامردن منی اولد قاری معلوم اولینر الراب حاله انلر رفوم اولور
 دکلر در غنائ اولور و نغود مبتدی لوجر اولور بلید بانک شی وینک غنیه بیدک تصغیر دور بعدت
 جی دور بقال ایته بعدت جین ای بیه فراتی و یونک اصلی بودر که یکسنه بر مقدار زمان یولداستدن
 مغروق اندکدن صکره ملاقات ادیب نه مغروق ایدر یوسلوب اوزن نجه کره مغروق اندکدن صکره
 و ایته بعدت بین درلر پس بعد ممکن اولین طرفی زمان دندر و عمر لک امایه دیکری فصل
 خطاب درین و کلامدن خارج اولوب کلام اخره باشموسیه واسون دیودر البود خمتنه لمقم اولی قال
 بلد المکل من البلب الاول ای تمام بالبد لمقم اولان کسنه البلد تانک فقی و لامک سکونله اولد خمتنه
 شهر و بلد ارمدنی درلر الابلاد هیزنک غنیه جی و بلد دوه قوشی و یونسده مدیرلر بقال هواندن یضه
 البلد یعنی شولر بر مرده دنا دل در که دوه قوشی اونی یوسته ترکا ایشد و یلدیه ارض مناسه و یلدیه
 منازل قردن و منزلت کسیدر که قوس بر چندندو قصر ایا لک شس اناکلر اولور و یلدیه کوکسده نی درلر
 صدر مناسه بقال فلان واسع البلد ای واسع الصد و یلدیه لکی تاشکاسی باک اولفه دخی درلر بقال
 و بل بلد ای لیس بقرون لما جین البلاد بانک کسری و البلد بانک شی و لامک سکونله هر بوراک
 جملری در البلاد بانک غنیه حاققت که زکاتک ضدیدر بقال بلد فلان من البلب لیس البلد بانک فقی
 و لاک کسری باحق اولان کسنه اقل بلد خمتنه و لامک شی و تشدید بله تکلف بله حاققت اتمک بقال تلد
 ای تکلف الابلاد و یلدیه حیزنک مترد اولفه دخی درلر بقال تلد ای ترد مضمر التیلید علی و نون التکریم کنیدی
 بر مومور بقال بلد تلید اذ لضر بنفسه الارض الابلاد هیزنک کسری به یو یا شمن و یکسنه نکل طواری
 کند اولی بقال تلد لرجل اذا کانت ایته یلدیه و صاحب مصادرک الابلاد خداوند ستور کند خدن دبدکی
 غافلا و لو را مالک دایک کسنه قبله یی یون لور من مباله کی که مباله میک خنیه و با موحه ابله و طاه
 مهله ابله لک ک قبله یی مناسه در الابلاد هیزنک غنیه و بانک سکونله شول کسنه درک عظیم الخلق
 اوله یعنی فرموده اولو البندی خمتنه و نونک سکونله و الف مقصود ابله ایلو یعنی مناسه البندی
 میک شی و بانک سکونله و لاک کسری به شول دوه در که بانک اولوب دخی اوله البندی بانک فقی و نونک سکونله
 یو کسری یو کسری علم کبر معنانه فارسیدن تعرب اولوشدو البید بانک فقی و بانک سکونله حالی بحر البید
 بانک کسری به بانک جی البید بانک فقی و بانک سکونله و البید خمتنه هلاک اولی بقال باد الشی سیدیدا
 و سودا ای هک الابلاد هلاک اتمک قال ایدم لهای اهلکم البیدیه بانک فقی و بانک سکونله بدنی مرکب
 یو بانک فقی و بانک سکونله و لاک فقی اوزن بناسیه غیر معنانه در بقال هر کسری لال بدنی فصل
 لال بالقدرة بانک کسری و حاکم سکونله کریمه دن که کشتیز دیکری اوت در التالد لامک کسری به شول
 مایدر کسرتو یانکده حاصل اولوب قدی ملک اوله و یومل طارک تقیضی در کلطی حلا میله و قباله

بلد

شد

بید

تقد

دلد

خادت اولان مالو التلاذ تانك كسر به و التلاذ همره نك فضيله كذلك مال قديم و تانك اصلي بونلده
واو ابدى رفي المحدث بن من لاي يمتي سون بر شول نسنه در كه قراى آندن اخبايتم قد يد تانلور
خهنتبه قد بدین حاصل اولي قال تلذ مال تلذو تلذو تلذو تلذو دامن الباب الاول والثاني و تلذو متقم اولمعدني
دبر بل قال تلذ فلان في فلان التلاذ فقم التلاذ همره نك كسر به مال بل بلفش قال تلذ اول جل تانخ ملا
التلاذ نك خمي و لاكم فضيله التلاذ تانك في و لاكم كسر به شول كسبه در كج و لا خننه شولش اوله
نصير كي حانف و لابت اسلامه كنور بلو بل اندي موش اوله و منه حديث شرعي في رجل سترى صابرة
و شربوا الهاموله فزعد و هائلته فزعه الهاموله فزعه التلاذ هو بالتي ولد عندك التلاذ همره نك فضيله
عبد القيس قبيله مسند بن رجمه بطنك اسيد در كه انك لثا بدرو و بركه نسبه اولو غل بهاعت قد بدین
انده ساكن اولد قرايچون در و مان سينك خمي و مچك تخف في ريمه كرا دابر فضل التلاذ انده تانك في
و همره نك سكونه ياش اولي ندی معانسه و صوغو اولي و كه اولور كخر بك اولوب فضيله تصيم
اولو و التلاذ تانك في و همره نك كسر به نك اولان و بر و تشد صوغو كسبه يده در بل و شول شول
مقر و التلاذ تانك في و همره نك سكون و تفك مدله جلوبه معانسه دردا تانكي قلب او زنه امرا
ناده و معانده دري خهنتبه حرف خلقن او تو و ابو عبدا يدي فراد غري و في خس كسبه بوقبر
و ان السكتا يتي كلامه بد فعله بوقدر مخر بكه لوقت مده و ده ايله الا ناه و لر و دى كه اولور
تسكين اولور جوهر غير من السكتا و كلاني سفلة كو در در اسجاده لي كه اولور كخر بكه كشد
كانلر قرا و جفاده در كه ابي موضعك اسلمه بدر التلاذ تانك في و انك سكونه فاقن كسر معانسه بقال
رود تلذ و ا ا كسر عا لير بد تانك في و انك كسر به غلش نك المزود بمعناه التلاذ تانك في و انك
سكونه زهد بمعانسه التلاذ همره نك كسر و تانك كسر و تشد مدله لي تربا تانك قال اردت الخبز
و بواسلنده التلاذ تانك في و انك سكونه و اني و بوقنا كخر غلري متقارب اولان حرف قرايچي حرف جم
اولوب غام و اجاب اولوبه و انك سكونه مهنوسه اولوبه تانك متات مجو را و لعين داغله تانك اولوبه
تاني تانك سكونه قلب اولوبه مثلي ايجده غام ايديلر و بر بدن تانك تانك تانك تانك تانك تانك تانك تانك
ايجين اورد بد بلر بوقدر مخر ظاهر اولان حرف اصلي اولو و تشد مدله لي و انك سكونه قلب اولوبه
صوغو جان كسر لير و بوقدر و بومني و التلاذ خهنتبه تلذو تلذو تلذو تلذو تلذو تلذو تلذو تلذو
سكونه جرمو و غلش و موشه عا لير ايدن التلاذ تانك في و انك كسر به كذلك سكونه تشد و احدى
و تشد مراه لوتدي في بولر بقال هذابل تشد مدله لكان خصا عا لير مده تشد مراه لير اولو و مسفل استعمال
او تانك امانع تانك في و انك سكونه استعمال او تشد و رخص و امانع نك في و عا مهنوسه نك
اول اولان تانك در و رخص عا مهنوسه في و عا مهنوسه تشد مدله تانك معانسه تشد تانك في و مچك
كسر به و مچك سكونه لي لغت در شول اولان اولان صودر كه مده سوني اصلي اولوبه التلاذ همره نك كسر
و تانك سكونه و التلاذ همره نك و تانك كسر و تانك تشد مدله لاصري مچك بقال تشد لير و تشد او در
الماء القليل التلاذ لير و انك سكونه شول صودر كه او زنه جوق كسبه جم اولوبه او تشد كخر في بابل
و مخرود شول كسبه و در كه انك شول او تشد لير و انك سكونه اولان مال تو تشد و تشد كسبه يدي در كه
كثرت جم انك مهنوسه قطع انك اوله تشد خهنتبه شول موضعك اسيد در كونه تشد و تشد مراه و تشد
التلاذ شول و تشد در كه او تشد مهنوسه و انك اوله تشد تانك فضيله در و تشد قديمه در كه لير صالحه تشد

کسر به و شول نسنه که و جنگ در واوله جمع مفتوح در الجاد و الجند بمک نمی و حیک کسر به جده ابدی
 مناسته جندی الامر و اجد فی الامر در لغتین و از ن الجاده می کشید به خصوصت ابد شک حلقه معنست
 بقال جاده فی الامر ای حلقه الجند بمک شید شول قیود که او فی چو ری رده اولو را بلند حیک شید به سر در
 دریا کنار نند و جدر یک ارقه سنه شول خطه در یک مر کل کشدی او ننه مخالف در و جده یو لدی
 در بار ما بقه مناسته الجند بمک نمی و دال اولینک فضیله جده شک جی طر بقار مناسته قال الله تعالی
 من الجبال جدد حیض و خر یعنی شول بولر که کی ای و کی قرمری بولوب واقع اولدی جبالک زنکته مخالف
 اولو رو جده ای مناسته که لور بقالرب فلان جده من الامر اذ لای فیها یا الجند بمک نمی و دالک
 فقی و تشدد به شول کامه در یک که انوک مختلف بولری و متنوع الایه زری اولو الجاد بمک نمی ایله که نه
 اولان زرم در بار سیدن تر به و تشدد اصله که داد ابدی و هر نسنه که ری و بنه بقلنه که اب قسی
 اولسون که تازه افاج بدانی اولسون اکامه در بار یضیل ایتدی جداد و یوا فاق اغایله دخی در بار صقل
 شعر مناسته الجند بمک نمی و دال اولینک سکونیه شول سیاه قورد جده که کجه اوله اتر چکر که
 تشدد در الجاد بمک نمی ایله جده شک جی که کجه ایله اوتو چکر در الجند بمک نمی و دال اولینک
 سکونیه و زو و حکم اولان زرم در بار الجده بمک کسر به بر نسنه بی اولن بقال بدانی جده من الامر
 الثانی ای صار جده الجند بمک فقی و حیک سکونیه کسلیس بکه جلاه در کاهدن کیش اوله الجند
 تانک و حیک فقی و دالک نمی و تشدد به بی اولن بقال جده دانی ای صار جده ابد و جده مناسته
 کسلک بقال جده لصرع ای ذهب لبته الی جده و الجند بمک ایصار جده بی خلق بقال بی بیت فلان فاجد
 بیتلمن شعر یعنی فلانک اوی که نه اولان قلدن بی و قلدی و بقال بی لبس الجند بمک بل و اجد اجد انکلی
 یعنی صاغلها سکت و بکلیری و کیدرنه جده ایله و اجد انکلی میو سنک قطی زما قر ب اولن
 بقال جده اصل ای مان له ن جده الا جده ن فتنه که کجه ایله کوندز بقال لافعله ما مختلف لاجد زای اللیل و النهار
 الجاد و الجاد بمک کسر به و فضیله غرما کسی مثل الصرام و الصرام و القطاف و القطاف و صرام مهملتن ایله
 افاج کسی و قطاف طاهیه ایله اوزم کسی پس فعاله فعاله مطر در هر شیده که تدریفه شک و قی بر داوله بی
 بونلر متعاقب و متوالد اوله ده اولن و اولن کله سنه مشاء اولمشلر در هر زه ناک مسور اولمش و مفتوح
 اولمش جاز اولقند و بوقوله یزده مصدر فعل و زنی و زکاور غنک فضیله مثل الجند و الصرام و القطاف
 الجده بمک نمی و دالک فقی و تشدد به صرورد بکری یا غله می سکسین نلقه بقال هذه ناقة
 جده قاله ای جده بمک فضیله و الفید و دایله می کو چک اولن صورت صغیرة الکی می مناسته
 و جده اصوم و حیک فقی و دالک فقی و تشدد به صرورد بکری یا غله می سکسین نلقه بقال هذه ناقة
 الکی سودی اوله شدت چکمکسرن و جده و موضعک اسیدر که انک کلاب ادو بر صو و ارد و اوله
 ضوتک و زنده ای که اوغرش اولمشلر که اوکی اوغرش ایزم جده و در یک بونلر ایچون واقع اولمشلر
 بکر که کمزور و اول نام کسنه ناک اوغرش بونلر ابد جده بمک فضیله جده و جده و جده و جده و جده
 جده و جده استعمال اولنور یک مصور در یک فقی و صادک خیل الجده بمک فضیله و الفک و الفک
 شول قیود ککک سودی کش اوله ریب عارض اولد غیور ایله و فتنه شول فساد که انک فاق
 اوله و جده بلاد تمیز موضعک اسیدر ایله و جده بمک فضیله و رانک کسر به شول بر دکانک اوله
 الا جده مناسته و دالک فضیله چناه بقال ارض جده و فضا جده الا جده هر منک فقی و رانک کسر به

جاد را جل باله بخود جود وجود جواد که جی در کلو رجور در معنایه مثل قول قول و کلامک لودی
 قضا معنایه جودده اولان و لوک شه سی تخفیف اولندی حرف حلق اولد غنه بناد جواد که جمع مؤنث
 کلو بر بقال نسو جود میل نوار و نوز و نوار نونک فضیله و راه مهله ابل نهشتن نواح اولان و رتا بلواد
 جیک و واک فضیله و تخفیفه خیر د اولان کسسه مؤنثه فی الحلق اولنور بقال امرأ جود و جواد بید
 معنایه دخی کلو بر بقال سراقبة جواد و عقبتین جوادین و عقبا جواد جود سیر دانه دخی در بل مذکره
 مؤنثه الحلق اولنور و الا جواد جواد که جی در سیر دانه معنایه و اجداد مکشفه بر طاعت ایدر
 شی طاعت سنک اتری ناه ملوزد شیون تنه سلامی ملوزد فی ره قضیقان در ارفاق شی و عین مهله ک
 فقی و قافیه سنک کسر به و نفع تانک شی و بیک فقی و تشدید به بن بکر ندن در جی نیامه کلا و الا جواد
 و الا جواد هیزه سنک فضیله و جیک اولد سکونی و واک قافیه کسر به جملدر رجور در معنایه بلواد و جیک
 شی و واک فقی و الفک مدله کذلک جواد که جی در اجداد جیک خمیه ات شرمر د اولن حدید القاب
 معنایه بقال جاد الفرس جود جود من البلب الاول اذا صار و ایا جود و رنسنه ابو الولفه دخی در بل بقال
 جاد الفی جود قای صار جود اوجوده جان و یومک دخی در بل بقال جاد بنفسه عند الموت جود جود الجواد
 جیک خمیه صوماسق عطش معنایه مقول منه جیدلر جل مجد علی البناء المسجول فی الضغبه العشر لودده
 جیک فضیله و رنسنه ابو اولن بقال جاد الفی جود و جود صومر اولفه دخی در بل بقال جید جاد جود
 ای عطش الجودی جیک شی و یانک تشدید به جز و طاعت لادن بر طاعت اسمی در که حضرت نوح
 صلوات الله علیه کسی اکتاملر ایوب انه قرار طو شد و اعش و استوت علی الجودی قرأ تائیدی یانک
 تخفیفه و یو جا ز در دفع ثقل ایچون یا عود الجودی امر حاضر کفر مؤنثندن مقول اولو بسفینیه
 جودی بدش اوله حلی کی بعد ملوز و رنه لاف داخل اولش اوله اجداده هیزه سنک کسر به بر اوات صاحبی
 اولن بقال اباد الر جل اذ اکلن معه فرس جواد و رنسنه فی ابی انکه دخی در بل بقال اجدت الفی جاد و کاه
 اولو رک اجودت الر جل در رننه الطال و الطول و احوال و الطیب و الان و الین در بل اعلال و عدم
 اعلال و زن و اجداد و ابوالنجه و رمکه دخی در بل بقال اجدد القدری اضبطته جواد الفهرید علی وزن التکریم کذلک
 ابو یوسف معنایه الجود مملک کسر به شول حاضر به در که شمری غالباً ابوالک لوزن اوله الاسجد
 بر رنسنه فی ابو عبد الله بقال استجبت لشی ای عده جید الجواد عومر ملک لید جیک بقال جاد تال جل
 من الجود کماله با جده من المجد المجد جیک کسر به یون حق معنایه الاجناد هیزه سنک فقی و جیک
 سکونیه جید کسیدر یونلر معنایه لید فتنه یون و زون اولوب کوزل اولن الاجیده هیزه سنک فقی
 و جیک سکونیه یون کوزل کسسه بقال جل اجداد جیک فقی و یانک سکونی و الفک مدله یون
 کوزل اولان و عورت بلو جیک خمیه جمع در کوزل یونلر معنایه المادی ذلک کسری و یانک تشدید به
 یزعفران دبد کری معریف اوت در فصل الخال الخلد و فتنه یون اولن بقال حدید المکان یحد حدود من البلب
 الفانی اذا قام مؤنثه المجد جیک فقی و یانک کسر به اصل معنایه بقال فلان من محد صدق یحیی
 اصلن در کاف بقال محض صدق و محض ملک فقی و یانک سکونیه و یانک کسر به کذلک اصل معنایه در
 الخلد فتنه شول یکنان در کسوی کسلیه المادی کسسه نیک بنده مانع اولان کسسه و مانع اولفه دخی
 در و جید رنسنه نیک لاجه سنه دخی در رنسنه معنایه معنایه دخی در رنسنه معنایه و شر اوله دخی
 و عدلانی در وحدت و غضب عارض اولفه دخی در بل بقال حدید حدس البلب الاول و جید رنسنه نیک معنایه

حتد

حد

و منتهاسن بلد رسکه دخی در بر بقال حدثت الذرا احد هاجد امن الباب الاول وجد حد سرخی اور سفه دخی
 ۵ بر و حاد حد بد کاری برایشی نکر اینه من مانع اولد غیورن در و حد عورت نیتند و حدان لال چمک
 زمی بیجات اند کدن صکره بقال حدث حداد القیدی ناک فقی و حانک سکونیه کذلک حدی بیان
 ایامک و یجانی سکین اینک الحدید حانک فقی و دالک کسریله دمور و هم صنوراوان نسنه بقال فلان
 حد بد فلان ذاکل ارضه الی جانب ارضه الحداد حانک فقی و دال و اینک تشدید بقی بجی و باب معناسنه
 و زدن فقی بدی حداد در بر محوسی مشره بقمه دمنع ایتد و کندن او تری و حد بد ابله معالیه ابد و ب قید
 ویند اند و کندن او تری الحد و دمیگ فقی و حانک سکونیه عمر مکدن و فقی بدن منع اولن الحد و فقیته
 مانع اولان نسنه منع کی فقیته بقال علی عن هذا امر حدای بد و حد حرام معناسنه ده کلور کا بقال
 معالیه قد حد الله ذلک عنا الاحاد هیره ناک کسری و حانک سکونیه عورت اری و فقی اند کدن صکره
 و زدن و حدان لال چمک و اسمی ایتدی بومعنا دمستعمل اولان باب افعالدر فلانیدن کامی معروف
 دکلور و یجانی سکین اینک دخی احاد در بر و دقت خطر بقمه دمنع دخی در بر بقال احد حدث النظر الی فلان الحد
 میگ فقی و حانک کسر بله زوی و حات اینکین ترک زنت بدن عورت الحاده میگ خیره و دالک تشدید بله
 مخالفت اینک و او زکره و واجب اولی منع اینک القاد ذلک فقی و دالک تشدید بله کذلک مخالفت اینک الحد بد
 دمور و دمور منع اولد غیورن حد بد بد کدن سکین معناسنه ده کلور الحد بد دمور یا سی الحد
 حانک فقی هیره ناک کسریله حد بد ناک جی دمور یا زلی معناسنه الحد حانک کسر بله و دالک تشدید بله
 کسینک بقال حد السیف بعد حده من الباب الاول ای صار حد او انسه عارض اولان غیب حالتیه
 دخی حد در بر بقول حدثت علی رجل احد حد من الباب الاول کسائی جزیه بله و لبت او نشدر الحداد
 حانک کسر بله حد بد جی کسینک معناسنه بقال سیوف حداد و السنه حداد و حد او ذلک سیاه ماتم
 لباسلر یم دخی در بر الحد حانک فقی و دال و اینک تشدید بله بومر و یجانی و زکره سکین معناسنه بقال
 سیف حداد مثل امر کبیر و کبار معالیه کبیر معناسنه در الا استفاد هیره ناک و ناک کسر بله یجانی سکین
 اینک و استفاد ماسن فلان تراشی ایتکد دخی در بر الاجتاد هیره ناک و ناک کسر بله حد کلک بقال احد
 فلان من الغیب الحذر میگ فقی و ناک فقیله و دالک تشدید بله غیبه کلک کسنه و محد علی او معناسنه ده
 کلور بقال الحد من محد لولامند ای حدان حانک فقی و دالک تشدید بله عر بدی و قبیلک اند بد حد در
 حانک فقی و دالک سکونی و ناک فقیله جعفر و زلی و زکره کسینک سمید و و نکلن غیری فقلع و زکره و زکره
 کلک فقی یوکلدی و زکره فقی و زکره اولدی و مضاعف اولدی زراعی الفعل و لام الفعل جنس واحد
 اولدی خالاکه مضاعفدن دکلدی الحد حانک فقی و ناک سکونیه قصد ایتک بقال حدی مجرد دمنع ایتک
 الثاني اذا قصد و تقول حدثت حر دیک ای قصدت قصدک الله تعالی و بعد و علی حد قد در زلی علی قصد
 و قبل علی منع من قولم حادثت لایل مراد اذا قلت لایها و حد غیبه معناسنه ده کلور بقال هو ما من غیبه
 حر و مراد حانک کسر بله قلن لیلین تنه الا ان مروا ایتدی و یلک بقاوری از اوله دخی در بر بقال حادثت
 السنه اذا قل مراد الحد و حانک فقی و ناک فقیله سودی از اولان ناقصه و دمنع بد کسنه قومندن عزت ابد و
 بشقه بره قنوب لال مراد الطاعه بمعامله بقال حر مجرد و دمنع ایتک بقال حدی از دمنع ایتک بقال حدی از دمنع ایتک
 بخاطرم حر و حر دیک جی در و حر دوه در شده در بر تنه کلور لمر بد حانک فقی و ناک کسر بله عزت بدن
 کسنه و هر قلیل نسنه کبر کنی بدنه با اعتبار او انسه اکا حر بد بر بقال کوکب حر بدی معتزلن الکوا کسین

محدرد

محدرد

[illegible]

زمانی قریب اولیٰ بقال احصد الزرع واستقصیٰ ای حان لان محصد واحصد ای حکم بولک بقال
احصدت الحبل ای خلتته واستقصیٰ اب حکم اولغه دخی در لر بقال استقصیٰ الحبل ای استقصیٰ حبلان جمع
اولغه ددر لر بقال استقصیٰ القوم ای اجتمعوا وتصافروا وتصافروا تصافروا معیه ایله و فایله اولمک معناسته در
لما صد ولما صد حانک فقی و کسر یله کین بیلدیک بقال هذازن المصاد والمصاد المحصد میک ضی و صادک
فقیله شول ایب در که حکم بولکس اوله بقال حل محصد ای حکم مغتول محصد ای دی در لر و ای قوی اولان
کسته یلغند حانک فقی و فیک سکونیه و لغند فقیته سرعته فیک تقول حقد البعیر و ظلم حقد
و حقد لمان الباب الثاني و هو تدلک السیر یعنی سرعته بدوب آدم نیر نیزاتی در و ظلم ظاهر معیه فقیله
دوه و هو حنک از کی الحقاد حانک فقی و فیک تشدید له سرعته بدوبی بقال بعیر حقد و بقال فی الدعاء
والیک نسی و یحقد الاحقاد هره نه کسر یله و حانک سکونیه سرعته فیک بقال یحقدت ای جمله
علی لغند و الاسراع بضمیر الاحقاد دخی اسراع معناسته کلور و پیشلر لغند فقیته معین و ظهر اولان
کسته لر لعوان و خدمه معناسته بضمیر حقد و ولد و لد معناسته کلور و پیشلر الحقاد حقد نه مغری
اوغل اولغی معناسته المحفود میک فقی و حانک سکونیه خدمت اولنل کسته فحد و معناسته الحفند
میک ضی و فیک کسر یله نیز کسبی قایم الحقد میک کسری و فیک فقیله شول چنانقدر که فیک کوهه برسنه
اولر از الحقد میک فقیله و فیک کسر یله برسنه فیک اصل و ابن الاعرابی یتدی محقد و و لر کینک اصل
اصل السنام معناسته و محقد و از اجسنه دخی در الحقد میک فقیله جعد و الاصله معناسته الحقد حانک
کسری و فیک سکونیه کین ضغن معناسته الاحقاد هره نه کسری و حانک سکونیه کین فقی بقال حقد
غیره و احقاد معدن در برسنه طلب ابدوب بولما مع دخی در لر جوهری یا بدر دو کوهی در بومعینم یزکایه
بولوب نقل یتیم اما معنانه مطلع اولما دم المحفود حانک فقی و فیک خیمه کین دار اولان کسته الحقد
حانک فقی و فیک سکونیه جعفر و ی او وزن فیل اولوب خلقی طار اولان کسته ابن اعرابی را و ابن
اوزیر احمد حانک فقی و میک سکونیه ذمک تقیضی در تقول جدت الرجل احمد جدان من الباب الرابع
الحمد میملر که فخر بلدیما حمد معناسته مصدر در الحمد حانک فقیله و الحمد و جد و انش کسته التقید
مبالغه ایله حمد انک و حمد کردن ام در زرا شکر مقابله نعمته مخصوص و الحمد میک ضی و حانک فقی
ویم و فیک فقی و تشدید له خصال حمیده می جو و اولان کسته الحمد جمع اولینک فقی و حانک صکونی ویم
ثانی فیک کسر یله حصلت حمد که ذمک مقابله در الاحقاد برسنه خود اولن بقال احمد الرجل اذا صار
امره الی الحمد برسنه فی خود بولن تقول انک موضع کذا لحمد ای احاد فقه خود اما و فیک فیک اذا صرحت
سکانه لومر عامه فی المثل الحمد احمد یعنی رجوع موافق در حمد حانک فقی و فیک کسری او وزن بناسیله
حمد انک معناسته بقال حمد فلان ای حمد الوشکر و التیابی علی الکسر لانه معدول عن المصدر التقید فیک
و حانک فقی و میک ضی و تشدید له منت انک بقال فلان یحمد علی ای یخنی و بقال من انفق ماله علی نفسه
فلا یحمد به علی الناس الحمد حانک ضی و میک فقیله هر شیء حمد بدوبی و هر شیء لوان حانکند حمدی
ز یاده ابدی می حمد فقیته اشک و الکلیسی اولری از احقاد ز یاده اسی اولن احدا ممل مقول فی در
بقال احمد المرای احترم جاد احانک خیمه و الفک قصر یله غایت معناسته و منه قولم جاد انک ان تعقل
سکنا ای غایتک الحمد میملر که فقی و حانک سکونیه از دقتیله سندن برجات خود میملر فقی و حانک
سکونیه قرآن عظیمه ذکر اولن فیک اسیدر الحمد و فقیته و الحیده حانک فقی و فیک سکونیه و الحیده و

حقد

حقد

حقد

حقد

حقد

حانك فتي و يانك سكوتى و دالک خيله بر نسندهن خوځك بقال حادى شى محمد جواد الخ و جود و دمنك
اصل جود و دلى فتنه يانك سكون اولندى ز اكلام مره فقولويو قدر صغرفوقل غيى و صغرفوق
يلمه دنو رجمانك ابد و هذير مره اوغرى ايله تفسير ايش و جود بيان كينكست بو يوزده اولان
يوري بوغنده درلر وجود خديك و جودك جدى دى كلر مرتفع رلر معناسته على ماسى جدى
جواد ايله حانك كسى و يانك فقيه به مره جدى جواد بدكلر يره جلد به دن ديك لولو رتمه
فقي فجاد بدكلرى و سفت او ز اول ديك در الحاديه ميم خيله و الحاد حانك كسى به بر نسندهن ارام
اولى بقال ماله عبادت و حيا الحيدى حانك و يانك فتي و يانك فقيه به تولر مكب درك سكوتك سندن
او كوسو بته به سلم لندى هر نسندهن عول ابدن مره در و مكر صفتلر فعلى و زنى او ز بوندن
غيرى كلش يوقدر الحيد حانك فتي و يانك سكوتك طالع كوسته اولان مرتفع در دو بو بنوده اولان
بوغنده مى مرتفع اولدغيون حيد در الحيد فتنه يانك و الحيد هر ميم فتي و حانك سكوتك حيد جدى در
طالع اولان يوري مرتفع رلر معناسته بقال جبل ذو جود و ذوا حيا اذ اكله حروف شاخصه فتي
لراضه لافى اعاليه شاخصه مرتفعه معناسته در و جود خيله نك دى جدى كلر بو بنوده اولان بوغ
معناسته الحيدان حانك فتي و يانك سكوتك سول افاق طالع درلر كلى بو و سكون ياغندن قالو
فصل الحاد حانك فقيه به و زده اولان بكان و عباد مرق معناسته مكلو رتى بى كماله عبادت ميم ملى الباب
الاول استقامه الله ان تنبيه ملى المتحدة ميم كسى به يلو عاتك فقيه بو زبدي مرق و عول ميمون دى
هولر كلكله يوري رلر الا عود هر ميم فتي و عاتك سكوتك يره و اولان اوزون باغده درلر مرق مستطيل
معناسته وضربه اند و دبر رسول او رمعه درلر ياروب شوا ايله فقيه حانك فتي و دالک تشديد به
ياروق خضره معناسته الحاد حانك كسى به يوزده اولان دام الحيد و دالعتش دوه الحيد ميم فتي
و دالک كسى و تشديد به ارق اولان دوه تشديد يانك فتي و حانك سكوتك و انخد فتنه يانك و دال
اولينك فتي و تشديد بهات بو زلوب چلك فتنه معناسته بقال عدد لجه و متحد ادا تشع اى بعضى
الحريه عاتك فتي و يانك كسى به حيا صاحب اولان عورت و دندك اجوع و يا كمره اولان قوه
دى مى عربده رلر اكر فتنه يانك فتي و عاتك فتي و تشديد به عربيه جدى صاحبه حليا
اولان عورتلر معناسته الحريه عاتك فقيه سول عورت كمره حيا لوه بقال جاريه عورت دى خضره
و عفره غلجه فتي و يانك كسى و راده ميم ايله لعل حيا اولان كسته الحيد حانك فتي و يانك
سكوتك افاج طالى مياجين كلك بقال خضدت العود الحيدى شينيه فتنه يانك فتي و كسى و خضد زاده ييكه
درلر اكلتدب معناسته و تازه نسنه فتي و يانك كسى و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي
ياسته در دبلر ايتدى خضده ينى كورك او يوب كلسى عوش اولدى د ريس تازه اولان نسنه فتي
كسى خضد رلر و خضد افاجك بكن كسى فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي
يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي
فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي
الحيا لولو و الحاد حانك فقيه به تولر و موش افاجك بدكلر اوليه الافخاد هر ميم كسى به يانك فتي
حامله كسى ستر مكر درلر حاكمه اوليه بقال خضدت النافه الحيد سول باغده درك كرو لندى صفتلر
اوله الحيد حانك فقيه به و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي و يانك فتي

سکونیه این اولان دووه قوشی اخلد خانک خیمه له لامک سکونیه برنسنه نلک بقاسی دایم اولوق و غلد کوز سر
 کو بلک دبدکری جانو رموش کو معنا سنه اخلود خمتنه دایم اولوق بقول غلد لاجل بخلد علود دامن
 الباب الاول لا غلد هره نلک کسر بلو تضید تانک فقی و غلک سکونیه دایم فقی بقال اخلد لاجل غلد هره
 تحلیل اولو اخلد لاجل اخلد دخی درلر قلم فقه عالی و نلکه اخلد لالی الارض و مقیم اولوق معنا سنه ده کلور و ملازمت
 اخلد دخی درلر بقال اخلد لاجل بضاخه اذ الزمه اخلو الد فقه تهنه شول قیادن اولان صاح ابقری دوک
 اور زائل اولوب یونلر **بطله** فی حاله صیون خوالد درلر اخلد میک منی و لامک فقی و تشدید بله یا سول
 اولوب قونجا بن کسنه اخلد فقه تهنه قلب کوکل معنا سنه بقال و فقه ذلک فی علدی ای فی قلبی اخلد لاجل
 اخلد لاجل کسنه نلک سمیز و کبری عالی بن نسله و بری عالی بن قیس در اخلد فقه تهنه اودک یا لکی ساکن
 اولوق بقال خت التار فقه خود دامن الباب الاول اذ اسکن لهما و لم یطفا جرها و بقال اخلد التار اذ لقی
 الجرو خود جامک حر اکی ساکن اولوق و مر بقنک عقلی کتوب و مات اخلد لاجل هره نلک کسر بله اودی
 ساکن فقی لاجل غلک فقی و عیال فقی و تشدید بله خود و فی اوزن شولر که اکتی بیه کومر ساکن اولون
 دیو لک اخلد فقی و نلک سکونیه شولر لاجل درک تلموز لک اخلد فقه تهنه خود فقی تازه جملی لک
 معنا سنه رماح الدن و زعمت کی لامک فقه منی و لغزوده قضیه و لدن ملازم اولان کوند درلر فصل
 الدال اذ ذلک قضیه و دال اثنائه نلک تشدید بله لعل و لغزوفی الحدیث ملازم ددو لال الدن یعنی لب و لعل
 نلک دکل وین لب و لغزوفی دکل و نلک اوج اکت وارد بری و کسر لولنق و بری دخی الداد اولو
 فقی و الفلک فقه بله الفلک و فی اوزن و زری دخی الدن دال اولنک و ماننک فقی ابله جملی لب و لعل
 معنا سنه دو و بعضی دره برنوشک اسیدر دبد بله **الد** فقه تهنه افزوده دینی اولوق اذ دره هره نلک
 فقی و ذلک سکونیه افزوده دینی اولون کسنه اخلد دال فقی و و نلک سکونی و الفلک عدله ادرک
 موثری افزوده دینی اولون هر زشت معنا سنه و فی الحدیث لمرت بالسرائک فقی خفت لادرن حدیث سر بقده
 خوفه نلک معنا سنه اذاده اولو تشدد و بر بطله نفسی نلکه بین مکین ورمکین بین جوابن کتوب بطلت
 لعل الله خیر درلر کتباء خفت کلمه سنن حکره جواب فقی لادرن بیو رلشد و درلر قوم بقننه دخی
 درلر بشته بلک معنا سنه ک بعضی استعاره کلدش و لدر دال کسری و و نلک سکونی و ذلک قضیه
 یا سول اقله دردم اصلنه در دال ایدی میر یادما و لندی تنه دلقاده دلق و قهاده دق درلر فلو زنی
 اوزن و دلقایر لکن دینی قرلنه درلر تنه دق فطیر اقله دخی درلر تراب معنا سنه الدردی دکل اولنک منی
 و ماننه نلک کسر بله و اخر نه اخلد تشدید بله برنسنه نلک بیه چون بری بقال هذا ردی لای بیا و لدر د
 دالک منی و نلک فقی و یا نلک سکونیه ادره کلمه نلک تصغیری درک **ترحم** اولو تشدد دالک فقی و عیال
 سکونیه برنوشک اسیدر منصرف و غیر منصرف استعمال اولو دره خود فقه تهنه و عدان فقه دال و سکون
 عیال کتب **محمده** و این اوزن جمی الدوده دالک منی و واک سکونیه قورنکه داندره و افا غلد حاصل
 اولور مثلا الدود جمی الدیدن دالک کسر بله جملک جمی الدوب دالک منی و واک فقیه تصغیری
 قورنکه جزم معنا سنه اما قیاس دوده کلا ایدی الدود فقه تهنه قوردد و شلک بقال داد الطعام و دامن
 الباب الرابع الا دانه هره نلک کسر بله و لند و بد تانک فقی و ذلک سکونیه کذلک قوردد و شلک معنا سنه
 بقال داد الطعام بد و دند و بد اذ اوقع فی السوس و سوس سین مهله نلک خیمه و سین خله قوردد
 معنا سنه در کذلک الدودان تم دال ابله برقیه نلک اباسی اسیدر اسد قیله سنن ایدر واد ذلک خیمه

[illegible]

غلی المارندا ایلطیقون تخمارلند میلم سخی وراثت سکونی ویا، مثلثه ناکس کسه به شول کسنده دریکه متاعلزن کوتوریکه خند اولالار و لکن جمیل ایدم جا شولاری موجود اولیه بقال ترکیب ن فلان مرتبین ماحملوا بعد یعنی متاعلزن ترتیب ایشلر غنی و لکن جمیل ایشلر درین لیلن السکیانندی مرتد میلم فنی وراثت سکونی وراثت فقهیه که بزرگه امجد و یومندان ما خود و زورند در اسلان اسمیل ننددر الزینه وراثت کسری وراثت سکونیه غلامقندن رجعت در کور و ده مقیم اولوب خیر و انتقال تجر الازاد هیرمنک کسه به وراثت سکونیه مقیم اولی بقال راند القوم ای قامولار نادق و قرتلر قوتلر غنی و نه قرب اولعهده در بر بقال خنفر القوم خیر اندی و بلغا الفزوی و فقهتیه ننگه طبعه ده در الازاد و تمکات علامتسانه بقال ارخند راه سای ایدلر غرود وراثت کسری و غنائت سکونی و وراثت کسنده به لولالوب ککری ملازم لولان کسنه بقال زجل رغود الشاب تاچه یعنی بکتلکه تازمو لولان کسنه الوجوده تازمو و لولان عورت لار وراثت فصلیلو در فقهتیه و نندمک صرفی معنسانه بقال رده و نه وجهه رده در دوسر دامن الباب الاول ای ضرغ و غایه تعالی غلامر ذله و یوسنه فی قبول اجمعم و تحطه تا میکه خی در دیر و کیر و منترنه کوندر سکه و جواب و سکه دده در بقال رده مالی مرزوله دایه جوب ای رنج و در بر معنسانده کلور ردی کی بقال شون ردی ایدی و بقال فی لسنرد ای حبه و فی و مهده دایه هم من شی لیل الازاد و کسری وراثت سکونیه و وراثت حلق و یربل عورت و رده و اوستریدی ای طلاق اولو و موسی معنسانه صابی اوور نیقه و نیکویر الوجود و معنسانه مسدوره و مخلوق کی و معقول کی مخلوف اندا اجمعم و معقول وراثت اجمعم معنسانه سخر و محضر معنسانه کلور و بقال رحل مردوخ حائز ای حقیر غایه اقمیه التزید و التدریج فی قول وراثت سکونیه رده در حق التزید فقهتیه و دال و لیلنک خیمه رده ددیمک بقال رده رده به اورداد افرده در وراثت کسری به و وراثت سکونیه رجوع اجمعم المرشدیندن رجوع ابدن کسنه لاسنرد و نرسنه نیکویر و لحنن طلب اجمعم بقال ستره دالشی ای سانه دالشی علیه التزید وراثت کسری و وراثت کسنده به حق و نیکویر بقال هیابنزدان النبی من اورد و اقمیه الازاد فقهتیه ننگه معنسانه بقال هذا الامر ذلیلیه ای اقمیه الازاد فقهتیه معنسانه بقال هذا الامر لاده ای لافنده و رجوع اورد و وراثت کسری به رده در حق مسدوره بقال رده در دامن الباب الاول و رده ندر بد اولعهده خی در اسلان راند اددن و وراثت معنسانه به طو لوسنه خمدیر طوغور من دایل الازاد هیرمنک و وراثت کسری به کسکله کسری و املق المرء جمیعاً یعنی وراثت کسری به عسی نیوک اولان قیون بقال ابدت الشاوغیر هافو مرزاد الصرعت و مرزوی دور و کراول کسنه یوهده در بقال خاقانل مرزالوجه غضبان و مرزاجامه خریض اولان کسنه مدین معنسانه ویر دخول دیکره در کومچی چوق اوله اشراف و وراثت فقهیه از غون اولمک خلاقی اشد و وراثت غنی و وراثت سکونی بلطوغری و یوله لنگه بقال سدر سدر سدر سدر دامن الباب الاول و وراثت غنی و وراثت سکونی بلطوغری یوله سوق اجمعم بقال ارشد الله المرشد اجمعم فنی و وراثت کسری به بلطوغری یوله حق یوله راقا صد طریق معنسانه الازاد سدر هیرمنک فنی و وراثت سکونیه بلطوغری یوله بقال هذا لمر یوسد کایقه لمر یق اقصی المرشد و وراثت کسری و وراثت سکونیه حلال زاده اولان کسنه بقال هوزنده کایقه هولرینوز و نیه وراثت کسری و وراثت سکونیه حرام زاده دیک اولور لمر راست غایه کتینی در هیرمنده ف حوسن المله واصل اولد غیور زینو و سدر وراثت کسری به عرب قبیله لاندن و مخصوص جماعتک ابدلر اصد و وراثت فنی و وراثت

وَجَدَ

وختی

دذ

وَقَدْ

رصيد

حَكُونِي

رقد

رقد

من الجش وارغاد طواری و تلافیه حالی اوزن رکا آتیک قال ارغد و امواشیم ای زکوها و سوسو مهال ارغید رنک
فتیه لغو غینا کسر به شول سود در که اوزن غا و خوکوب فارشدن بلوب اکل اولنو الارغید اهره رنک
کسری و رنک سکونه سود بری رنه خو شوب هنوز او بنی تمام اولمق بقال ارغاد اللین ارغید ای
اختلطه بضمیعی و لم تم خنویه بعدل ارغاد میک شی و رنک سکونی و دلاک تشد بد به شول کسنه در
کرا آینه رنک اوزن اولوب خیه ایسن بله نذک هر قش اولان کسنه یارغید در ار ار قدر رنک کسری به
و رنک سکونه حنا و بخشش ار قدر رنک فقی و فانک سکونه مصدر در بفتلی معنسانه بقال رفته ارفه
رقد امن البیل اللقی و ایدم رنک معنسانه دم کور بقال رقد ای اعتنه و قدور قدر رنک فقی و کسر به شول
قد حد کسری اوله ارغاد هر رنک کسری و رنک سکونه بخشش آتیک و ایدم آتیک ار قدر رنک میک شی ایله
و فانک فقیله معاوت آتیک التر اقد علی و زن التاعلم معاوت اید شک تماون معنسانه الاسترغاد هر رنک
و رنک کسر به ایدم طلب آتیک استعانت معنسانه الارغاد هر رنک کسری و رنک سکونه کسب معنسانه
التر فید علی و زن التکریم اولوق تسو بد معنسانه بقال رقد فلان ای سود و عظم الرفع میک کسری و رنک
سکونی و فانک فقیله شولیک قد حد که لیکه قرون غصیفات اولنو رقد معنسانه و رقد شول کسنه
دخی در که صاغر یسی اوزن عورت اوزن کله صاغر یسن بیوک ستر الرفع میک فقیله شول قبول در که
انلرک سودی یازده و قشده کسلیه افر قدر رنک فقیله و فانک خیمه شول اقد در که صاغر بیوک فقی
طولدن ارغاد رنک کسر به شول زبان سیدر که انوکله یان باغلر ار رگ بد معنسانه و ان دن غیر کسنه
یا غلد قنر دخی استعمال اولنو رقد اهره شول دومه بالاسه در رگه بالان اناج شک التنه قورور و رقد شول
کسنه در رگه زبان جاهلیت قش طائفی ماینلر ندر و مقدار مال بقروب انوکله طعام و قوری زم
الورادی که حجاج انجین حاضر بولور و رقد و سقیله بی هاشمه مخصوص ایدی و سدان و اوا بی عبدالن
مخصوص ایدی و سقیله حجامه و ورمک و سدان کسب قش بقعه عدم آتیک و لاکه بد مشرفه شک شفاغ
ندر لک انک در ار لغدان دجله ایلر افرات که مرفه نهر در ار و افر رنک فقیله طامه قورقلر ایاجلر خشب
شقف معنسانه شول اهره رنک فقی و رنک سکونه و فانک فقیله جشیدن شول طائفه در که رقص
ایدر ریدی که حدیث شریفه وارد اولشد رقیه رنک شی و فانک فقیله عریدن بطائفه در که انلر ا فیدل
در ار ارغاد رنک خیمه او نحو نوم معنسانه و او بوق معنسانه مصدر در ار قدر رنک فقی و فانک سکونه
و افرود مبتله او بوق نوم معنسانه بقال رقد رقد قبا و رقد ابر قادن البیل الاول افرود مبتله او بخوبه
ولون کسنلر بقال قوم رقد ار قدر رنک فقی و فانک فقی و تشد بد به معناه بقال قوم رقد ایضال رقد رنک فقی
و فانک سکونه و مقدار او بوق نوم معنسانه بقال رقد میک فقی و رنک سکونه او بوق نوم معنسانه
معنسانه الارغاد هر رنک کسر به و رنک سکونی و یوی بقال رقد ای لاهه وار قادی بر مدلوله و معنی دخی
در بقال رقد ای لک ان تمام بقال رقد میک فقی و فانک کسر به شول و ادر که انج کسنی او بو در قادن
رنک و فانک فقیله شول مجرمیه در که نشا طر شاد بدین اولور و مرکب او و غلنک مجرمی کی الارقداد
هر رنک کسری و رنک سکونی و فانک کسری ایله سر عا آتیک بقال ار قدر ایدای ای اسرم المرقدی میک
کسری و رنک سکونی و فانک کسری و دلاک تشد بد به لاک فکسر به امر عری و زنی و زن شول کسنه در
که مصلن ندر لک اتمه او بخوبه و لور و مر عری عین مهله و زاده و صبه و الف مقصوره ایله بی قبال رنک بدنه و
اوق قنر بدر افرود قنلک خیمه شول کویدر که اشقی سوزی اوله ادر به کی و ادر به هر رنک کسر به و دلاک

والا زاده هرنه فقی و زانک سکونیه زندگی چی در حق قلمر مناسنه شول کسکه برخصوصده سکا
 معاونت ابد ورت انک زادی دیلر و وری باغعدیرل المیزدیمک خبی و زانک فقی و ونوک فقی و تشدیدیه
 طار اولوب بخیل اولان کسکه مزند شول زمیزل که انی قیت اوله التیزند اسلنده ناقه نیک فری ایکی جائیند
 کوجوک خللر ایله خلالتوب انک صکره قلهبا غلنوب و رجح اولتقد و یوقی ناقه طوغر دقه اولان
 یانی شطره چخند و فی و کتاپ دیلر التیزد تانک و زانک فقی و ونوک فقی و تشدیدیه برسننه جول
 و ریمه دظار یلوب غصیه کلک درین در بدن بو یله رطبت اولتقد اولر هدر زانک فقی و هلاک سکونیه ریم
 ایتک کیمیک تشدیدیه رها دق زانک فقیله یمنه بقال زهدی الشی و عن الشی زهد زهدا و زهدا عن البلی
 الرابع و یاب تالش دخی لفت در التیزد تانک و زانک فقی و هانک تشدیدیه و خیله زاهدانک ایتک تشدید
 مناسنه بقال خلان بترهدای تشدیدیه تانک فقی و زانک سکونیه فرغت قلبه قدومن که تریدیه
 خدیدا رهدیمک خبی و زانک سکونی و هانک کسر یله قلیل المال اولان کسکه فی الحدیث افضل النین
 مؤمن مزهد اولر زانک فقی و هانک کسر یله اقلیل مناسنه بقال رحل زهد الاکلی اقلیل و و زهدیه
 ای قلیل الاعد لیا یمنی صوبی اولن دره اولر زانک فقی و هانک سکونیه مقدار مناسنه بقال خدر هدا
 بکشد ای عذر ما یکنیک و زهد غرما غلنوب اولان غرما فی نه کلور نقد بر ایتک بقال زهدت افضل زهدا
 من البلی لعل لا احرز و غر صفت و صاحب صراح و مقام زهدی بدن درخت خرما دشو سهولت شول
 بکر که حریت کلمس زانک فقی در حق مناسنه علی تشدیدیه اولر زهدا هرنه منک کسری و زانک سکونیه
 و زانک کسر یله قلیل عدا ایتک بقال خلان زهد صلاخلان ای یمنه زهد اقلیل رها دق زانک کسری و هانک
 تحقیقه شول یه دیلر که تشدیدیه ایتک زاده یمنور به یمنه اولر شول زانک کسری و زانک سکونیه
 التیزد تانک فقی و زانک سکونیه اولر قلندرمق التیزد فتنه و واولو خیل و تشدیدیه اولر قلنق المرد و منک
 کسر یله و زانک سکونیه و واولو فتنه شول خشنه که بو ییلر انک ایمنه لای قور ووع بلر جم طایفه سنه
 و غالب المارد و در لای مزنی اولر قلمر تنه ایلر زانک فقی و زانک سکونیه و زانک فقی و زانک سکونیه اولر قلمر
 مناسنه اولر و اذ قانک فقی و واولو کذلک فقی و تحقیقه لایمن مناسنه و یعقوب کاسی بدن بو یله قلمر
 ایتشدو بقال زانک فقی زهدی بدن بو یله و زانک فقی و زانک سکونیه اولر قلمر زانک فقی و زانک سکونیه
 نغول زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی زانک فقی
 المیزدیمک فقیله زاده مناسنه الاستر فتنه و زانک کسر یله برسننه فی قضیه عدا ایتک استقصا مناسنه
 بقال استرا دای استقصا التیزد فتنه و زانک فقی و تشدیدیه یالی اولن بقال زانک فقی ای غلا
 و زانک ستر زانک فقی دیلر و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 که جکر یانک اولر و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 دیلر و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 کول تریدن خلان بن حن بن الحنفی قضاغه در که بدت زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی و زانک فقی
 مناسنه یانک شول دیلر در که اولو اوزون قریضی یولاری و در که متر استر نه فی تان قلدی بو یله تشدیدیه
 ایدر الموده یمک فقیله شول منک در که ایکی در بدن دیکر اولن و یمنه بر دخی تم لیلر و وضع لوسون

زهد

زود

زبد

بخور حیات سکونی و راه مجتهد کسر به دوه یوغزایق و یومنسک عبادت ابدی جلیغ و مغرق یول از یوغز
 و مغرق یول دلتاقیری و منفعت علی دیک اولور و اما شول فعل که فعل بفعل دندرباب نایند جلس
 مجلس کی اندام زمان واسم مکان کسر و مصدر فضله کلور ایا کسندک بین فرقدن اور و بقول تزلزل
 بغیر ازای زلزله و اما معنایه و بقول هماغزله و تکرر الزام لایک تفرق الدار و یو برطر بقدر کسکه باب نشیه
 مخصوصد زبیر اسرار بلرده اگر موضع و اگر مصدر جمله سی فتح عینله کلور یو فرق زلزله و وقع اولامشدر یعنی
 بایده مکتوب اولی ایلرد و اولامشدر السجدان و کة مشرقه و مدینه منون مسجدی السجد سبک خنی و عینک
 سکنیله شول غلیظ و صبری صودر که ولادت عقیقه ظاهر اولور و فی الحقیقت فیض السجد علی وجهه
 السجد سبک خنی و عینک خنی و تشدید به تغیل و صولوی ذکر اولان کسندک بقال اصبع فلان مضراذا اصبع
 مضرا تخفیلان و رما و مورم ششمین نغنا سندر السجد سبک خنی صواب معنایه در بقال سدر
 من الباب الثاني ای صواب دیا و استقامت معنایه دخی کلور السجد علی و زن التکریم صواب بقول غلیظ
 و قوله و فضله مقصود اولان خسته یا رعاد ایا کسندک سبک خنی و دالک خنی و تشدید به شول کسندک
 که خیر و صواب سق و لشر لوله و سندر طوغریش کونند دخی در بر بقال مسدر رعدا اقوم و هو غلیظ
 مرشد که عرض کوتندی ار غری قومعه در السجد سبک خنی و دالک کسر به طوغری سو و قول صواب
 معنایه و فعل صواب معنایه در کلور الاسد هیز منک کسر به صواب سبک خنی بقال نه لیسدی فی الدوله
 کان یسبب السد ای القصد و اسداء طلب صواب دخی در بر بقال اسددت ما شدت اذ طلب السد
 و القصد و اسداء استقامت معنایه در کلور کمال الشاعر اعلاه نایه کل یوم فلا استساعه و رمانی
 ایندی استعویلیت و لایق مناسب دکلور و سبب معیه ایا السد فضیله سدد دن قصر لوتشدر صواب
 و استقامت معنایه السد سبک کسر به تشبیه اغزن بغلیظ نسته و سر حد رده کدک طوغر تاجی سبک
 سر حد کدکری دمه و الله طوغر و اما غر بلر کفیه سدد من عوزد بدکاری و اصیت سددان من عیش بدکاری
 قول نه فتح و کسر جاز و ولیکن کسر لضعف در عوز و فضیله احتیاج معنایه یعنی احتیاج کدکین سددان
 نسته السد سبک خنی لایق احتیاج ای کدک بقال سددت الثالثة و نحو هالسد هالسد من الباب الاول اذ احتیاج
 و او قتها و لطفه مثله لایق کدک معنایه در سبب معنایه در کدکری کی و سبب و سبب کدکری یعنی کدکری
 و سبب کدکری سبک کدکری الاسفه هیز منک خنی و سبک کسر به جی در عیب معنایه علی خلاف القیاس در
 و قیاس سدد کلک ایندی و سبب قهر لایق احتیاج عینک الاسفه یعنی قلبک طار لوب جواب و سبک ای
 دلیر و صغر عیب و رمنی کی و سبب کدک تشبیه در کدک جیو قلردن و دوزول بر تاج طایفه کلور السد
 سبک خنیله طایف و هر مانع اولان نسته حاجت معنایه الاستداده هیز منک کسری و سبک سکونی و تانک
 کسر به کدک تشبیه طوغر لوب لایق بقال صبت فی القرية ما فسدت عیونکم و هر غز عینک خنی
 و تانک فی ایه دکشدر بر بدز الاستداده یعنی السد سبک کسری و دالک فضیله شول دده اولان
 طشلر و قیامه در کدک لایق بقال لایق بها سدد و هی اودیة فیها حجارة و مخور یعنی المایه
 و اما السد سبک خنیله سدد منک مفردی مثل شجر و حجر و حجر دیکه در سوراخ معنایه سدد و سبب
 طوغر در بر بقال جانا جاد سعادی سدد الاق من کدک سدد قره بلوده دخی در السد و فضیله جیو در
 قره بلودر معنایه السد سبک خنیله بر مرد که یوننه عارض اولور نسیم ری منیع ابد و سده و کدک سبب
 دخی در بر بقول رایتة قاعد السد و فی الحقیقت السد السد فی السد و سبب سبک خنیله

سرد

سرد

سرد

السعد

بخاری تو را و اولی فقر اعلیٰ بالعدا من نفس سعد السلطان یق و یقده یق باد شاهلر قیوسنه و اولی
 للذ غالی اولی السداد سبک خیمه بمنها مثل الصداق و السلطان و صدق باش افرمه و عطا
 قهرمه و اولی السدی سبک خیمه مزبور انکیورن سدی دبدیلر زیر کوفه ضعیفی قیوسنه
 قیلر و صورتلر کاش او زلزلر نج ابدردی که سدی یوقیو و زلزلدن مکره قیونک باقی کالانری نغدر
 السدی و سبک خیمه بن معر بستنی خذ که ز سلانی چوق اولمه معر و قدر امی ایتدی بنی طرفه
 مسند و دیوسول ایتدی بن معر بستنی خذ که کاغذی بستن بن عسدر در جوهری یوم تیه مصر
 ایتدی کتب مکر صاحب حتموسلک السدیستان بن عسدر و هم الجوهری جدی تصانی ککدر السدی
 سبک خیم و زلزل سکونه ختین دکل و سر دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 دخی و زلزل و سوزی منتظم خولکدخی دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 تم تله سرد و دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 و سبک سکونه دکل دکل معانسه السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 و سبک خیم و سبک خیمه ایتدی دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 سردی حلقه زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 موتی سبک معانسه السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 اوله لاسرند، غالب اولی و عالی اولی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 سبک خیم و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 یغندخی دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 بن معانسه السدی و السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 و سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 السدی فلان یوم فلان ای عهده السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 از اربع السدی لعل سعادت اولان کسینه مثل سلیم من سلم السدی سبک سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 مسعود علی البناء السدی و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 یقال السدی السدی مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله
 السدی السدی مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله
 یقال السدی السدی مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله
 زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 الهور یغندخی دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل و زلزل سکونه دکل
 یقال السدی السدی مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله مسعود و یقال مسعود کام استغفر الله

مردم او را کادر مرادم بلکه حره اهل لیل در حره حاصمه و از همه آنکه فضا به سیاه طاعت او در روز
 المسوده میمکت خبی و طووک فضیه قرانعه یا خود او را بقاء و بکنه غالب اولی و بقاء مایه و فی فلان فسدت
 من سواد فلان و السواد جمعا یعنی یکی معناده فی استعمال او انور و مسوده سر له سو باشد که فی در
 بقاء مسوده مسوده ای سار و تاصیه ادا سواد که من سواده و هو الشخص سود البیون سبک سیمیه بانک
 و طانک سبک له ارق و لان طوار زدن عبارت بر بقاء یا فلان بکنه سود البیون و یا ما سبک انکی می مع ذیل
 و کلی کفک خبی و لامک فضیه بوکر کز دیک اولو و بوکر کز مریانی و لوقلدن کایت در السد سبک فقی
 و بویک سبک نیله کبعض شعاره واقع اولشدر قیس طاعلی در و سو سویر موضعش فی اسیدر السود سبک
 کسر به سر له سو لشمک بقاء سواد مسوده و سواد ای سار و تاصیه کبعضه لیتد بر من قومک ایلو سی من
 بیونین لیتد کایتدی قرب السواد و طول السواد یعنی زیاجت بونل در و سواد اولیکس یا بعد قعد در
 و سواد شخص شخصه قرب اولو کز لوسو لشمکه در لیتد کالان و وایتدی السید سبک کسر و یانک
 سبک کز قور در کز یی جانور دندو السید قموئی و کاه اولو که سیدر سلاتنی طلاق ایلو و لیتد سبک
 کسر به منتر دیکری او تکامل او انور که معنایه السهاد سبک فضیه او یا نقلی السود فقیته یعناه
 بقاء سهدار جل یسهد سهدان الباب الرابع السود فقیته لیل النوم اولان کسبه السهد علی وزن
 التکریم او یندو من بقاء سهدت السود میمکت خبی و هانک فقی و تشد بدله او یا بش کسبه السود سبک
 فقی و هانک سبک نیله اعلماد اولن امره در بقاء ما بشن فلان سهدت می لم اعلمد علی من کلام او غیر
 فعل الشین باشد بد سبک فقی و دالک کسر به لک سبک معنایه سبک میشتد بقی و یی الشده
 الشده سبک کسر به قایل الشده سبک فضیه لیل لیتد بقاء سبک علی فی لیتد سبک شمن الباب الاول
 ای حل علیه لاشد سبک فضیه سکر بک عد و معنایه بقاء سبک ای عد او شد ارفع معنایه کاور بقاء
 شد النهار ای ارفع و شد قوی خلق معنایه فی کاور بقاء شد عضده ای قواء شد معنایه معنایه
 کاور بقاء شنه ای و شنه و شنه و شنه من الباب الاول و الثاني و هو من النوادر فی شنه لیتد شنه لیتد
 و فی او زود مضاعفدن فعل لازم اولو سه مضاعفی مکسور الین در حقیقت و ایضاً کی بالکسر متعبدی
 اولو سه در حقیقت و معنایه کی مضاعفی فعل کاور مشهور البین الاوچ کلفاد واقع اولشدر که ری شنه
 و شنه و ری دخی علیه بعله علل کنه علل بکنی مرینه ده صوابه کبک در و ری دخی لم یتم و بقاء لیتد
 بهمه و غیر لیتدی شنه لیتد که بود کز اولشده مخالف کاور ایشیدین فعل دنا و لیتد لیتد در اصل شنه در الا هین
 بقاء سبک کاشدر ایشد شنه لیتد و لیتد سبک که اولشده معنایه لاشد قوی اولی بقاء لیتد لیتد ای قوی
 و لاشد سبک بک معنایه کاور بقاء لیتدی عد الشاده میمکت خبی و دالک تشد بدله و تشد لیتد لیتد
 میمکت خبی و دالک لیتد کسر میشتد بدله بقی معنایه لاشد بدی رستنی قوی لیتد کال لیتد لیتد
 ای قوام لاشد هرزه لیتد فقی و شنه لیتد قوت معنایه در و قوت لیتد لیتد بقاء لیتد ای قوت و هو ملین ثانی
 ضرر قالی البیون و لاشد لیتدی و مرقد در کج بنامی او زون کاشدر انکی و دالک الفک مدی و نونک خیمه
 قوشن معنایه و لاشد لیتد لیتدی و بقیو تعضیل لیتدی بقیو بقیو بقیو بقیو بقیو بقیو بقیو بقیو بقیو
 اسال بیا بیل و عباد بکی و ونا کبکی و اسال الفک مدله مشابه بقاء هو علی اسال من ابیاض شنه و لیتدی
 طبر مر و سبک و عباد بیلو کز جماعت معنایه و ونا کبک کز جماعت معنایه و ونا کبک کز جماعت معنایه و ونا کبک
 لیتد لیتدی و ونا کبک کز جماعت معنایه و ونا کبک کز جماعت معنایه و ونا کبک کز جماعت معنایه و ونا کبک

سید

سهد

شده

اولان و اما آن نمک جی در هر بزرگ یوم و بوس و یوم نیم دین کاری قول رندن ماغودر بهضیال اندی نام جمع
 جمدن قول نمک و نیم و نام و شول کسند که اندی استدی ولسدی شد در کلب و اکلی کی یاغود شد در ذنب
 و اندی کی بونلرک بوسوزی بجر د قیلر شدن که ابایاک و احدی ابول در دین بولر عیوله قیاسا غالا کونلرکلام
 مر بدن ایشدیش دگلسو الشدی شینک خنی و الفک قصیر به فعلی و زنی او زن شدت معنسانه بولر زبد
 و اونلر او زن الاشداد غیر منک کسر به بزرگ طوار صاحبی اولق بقال اشدال جل اذا کنتمعه دابه شدیده
 الشروید شینکله حاجق بقال شرد البیر یشر د شروید امن الباب الاول اذا نفر و شرد ففتح شینکله جی دخی
 کاور فخر معنسانه زبوره زری الشراد شینک کسر به بجنه الشار و نلک کسر به و الشروید شینکله ففی
 و رانک خیمه فخن دوه و شروید شول فخره دگره شفرده لمراف و لاینه سوبلنور الشرد ففتح شینکله جی مثل
 غادم و عدم و غاب و غیب الشرب بد نلک ففی و شینک سکونیه سور مکلمد معنسانه و منه قوله تعالی
 فشر دهم من خلفهم ای فرق و بدر جمع الشرب شینکله ففی و رانک کسر به سور مکلمد معنسانه الشرب بد
 نلک قیلر سکونیه سندن بر جماعتک اسیدر الشکد شینک خیمه و کفک سکونیه طلال الشکد شینک ففی و کفک
 سکونیه طلال معنسانه مضد و دوقال شکله شکله شکدان الباب الاول ای اسطه الشهادت شینک
 فخر به طلال معنسانه بقال شهدال جل علی کذا من الباب الرابع و کما و لور و کشهدال جل دخی در لزل هانک
 سکونیه فخر به طلال معنسانه بولر و اب و انشدر و بر بزرگ اشد بکند بزرگای حالف معنسانه در
 در و شهادت شهادت لئ انکده دخی در لزل بقال شهد لئ انکده شهادت لئ انکده من الشهادت شهادت فی سبیل
 الله شهد اولمده دخی در لزل الشاهد هانک کسر به شهادت شادی و شاهد شول قوی و ضویر لکه سور کبی
 اوغلا به کاور طوطو دخی خینک شاهد دله دخی در لزل لسانی معنسانه و شاهد ملکه دخی طلال و لور
 یاد شام معنسانه و صاحب صراح شاهد ملکه در دخی در فرشته معنسانه سهودر کوراک کلام جوهر به ملک
 عیاضی فخر به طلال معنسانه یاد شام معنسانه اولمده جوهر بیک ارا دیندی قول اعنی شاهد بولر
 محسنی کافر کفر تعد علی شادی یا شاهد به فاشهدی که شاهد اولدن مراد اسان در لزل معنسانه و شاهد
 ناندین مراد یاد شاه در علیقه الله معنسانه و شاهد بومنیار اولد و غنه مذهب الاسماءه دخی نصر بی انشدر
 الشهد شینکله ففی و هانک سکونیه شاهدک جی صاحب محب کی و سافر له سفر کی بهضیال بولر کتک ارا دیندی
 الشاهدیه میله خیمه و هانک فخر به طلال معنسانه کور مکلمد معنسانه الشهد و شینکله طلال بقال
 شید شولدی حاضر و شهود جمع معنسانه دخی کاور بقال شهود ای حضور و بولر لکنه معنسانه بولر
 شهدک دخی جی کاور و شهد فخر شین و سکون هانک شاهدک جی در صاحب محب کی و شهدک جی الاشهاد
 دخی کاور و هر منک فخر به طلال معنسانه فخر به طلال معنسانه فخر به طلال معنسانه فخر به طلال معنسانه
 و غیر بدین الشهد شینکله ففی و هانک فخر به طلال معنسانه کور مکلمد معنسانه الشهد و شینکله طلال بقال
 ففی و هانک کسر به شهادت ابدی و شهدی فی سبیل الله قتل اولنل کسندید دخی در لزل الشهد لشینک
 خنی و هانک ففی و الفک بعد به شینکله جی الاشهاد فخر منک کسر به شاهد طوطو بقال شاهد علی کذا
 فشهد علیه ای صابر شاهد علیه و حاضر فخر معنسانه دخی کاور بقال اشد فی ملاکای احضری و ملاک
 میله کسر به هم اولن نسنه و اشد مذی ظاهر اولمده دخی در لزل بقال اشدال جل اذا الذی و مذی میله
 ففی و ذلک سکونیه شول صویه در لزل که ملاحظه جائدها عودند کمر جائده لکه کاور و لشد میله
 خنی و شینک سکونی و هانک کسر به شول عورت در لزل میاندن کله هاسر استعمال و لور و معینه شول
 صورت و بزرگای غایب اوله و بولک استعمالی هانک در لزل استشهاد طلب شهادت شینک بقال شینک بدخلان

شرد

شکد

شهد

شید

مصد

صد

صد

سائنه بشهد المشهد ميمك وهانك فضيله علقك حاضر اولاجن ري محضر الناس معنائه ولسته ياد في
 سبل الله عيدا ولعه دني درل بقال اسنه فلان على البهاء الميول اي صار عيدا القشه بانك وينك
 فضيله وهانك خمي وتشهد بدله فزده تحية اوتور من لشهد سينك فتي وهانك سكونيله والشهد سينك
 شيله وهانك سكونيله موملى بال الشهد موملى بال الهان من الشهاد سينك كسر به شهدك جعي الشيد
 سينك كسر به هر نسنه دكانوكاه ديوارى صوارك كرك كج اولسون كرك مرارون اولسون الشيد سينك
 فضيله معدود رسوا من معنائه بقال شده يشهد سينك الا حصصه المشيد ميمك فتي وسينك كسر به
 صولش نسنه المشيد ميمك خمي وسينك فتي وانك فتي وتشهد بدله اوزون اولان نسنه مطول معنائه
 وكالى ايتدي مشيد ميمك فتي وسينك كسر به واحدا ميروند ومنه قوله تعالى وقصر مشيد ومشيد جمع
 ميروند ومنه قوله تعالى في روج مشيد الا شادة هره نك كسر به نسنه في اوزى رفع ايكلكه يعني صوت
 اعلامه چاغر من در بقال شاد بذكره اى رفع من قدره ولو عمر وصيد دن روات ابدوب ايتدي شادة
 تعريف معنائه كلور بقال شدت بالش اى مرقة فصل المباد الصد صادق فتي وعانك سكونيله كوز
 بيق بقال مصد الشمس بمعناه مصدا صابته واحرقه وكر كن او نسنه دني درل بقال مصدا صا اى صاح
 وكر كن ديكلى رقرم رجه قوتدر بيلدن بيوجك ومعنائه اولفه دني درل بقال مصدا لهار
 مصد مصدا اذا شتره المعنن صادق وعانك ذلك فضل به والسعود صادق فتي وانك سكوني
 وعانك خيله اى اولان كوز بقال يوم معدن ومعدن اى شيد بلر ورك قبليد دني مصد درل بقال معزة
 مصد اى شيد به الا مصدا لعل كسرى وصادك سكونيله نسنه قمر من بقاله مصدا لاه اذ اصلي عمر الشعر
 يعني كرت كلكه ونك اسبندن قسه وحر با حانك كسر به ورك سكونيله ستول كرتن كلكه درل كركوش
 هر نانبه ونسه اول دى بول چابنه دوز المود و شينته اهرام معنائه بقال صدغه بصد صدوا
 من الالب اولد العرض ومنع معنائه دني كلوز بقال صدغه عن الامر صدغه وصر فله الصادك ذلك منع
 معنائه بقال صدغه بمنع المصد بد چاغر من بقال صدغه من الالب اول وصدغه من الالب لاني في فتح
 وضمي دوه اغريوك الشنه چاغر منه درل وصدغه يان دن اولان ما رقيه ده درل كاهان دني تازيش اوله
 قوني اولوبلر كاهان بقال صا لرح اى صار فيه المدة ومنه ميمك كسر به ستول نسنه درل كاهان ده جمع
 اولور ارك كي مثلا الصد صادق فضيله وشيله طام جبل معنائه ايوغر ايتدي هر طافه صف درل وصد
 درل فضيله وشيله صد وصد ديكلى كي المصد صادق فضيله ورك سكونيله خالص معنائه بقال احبه
 جياصر داوينا صد وكتب صرد اى خالص ويند نونله ويا موحه وذل محبه بله صر ما شرينه درل وكتب
 كلفه فتي وذلك كسر به بلان اولان نسه وصد صادق كلفه فتي ورك سكونيله صفوق ردمعنائه
 فاز سيدن تعربو تشدر سيني صاده وند مكله المصد فتنه بركسنه نياوشيك بقال صرد ارحل صرد
 صرد من الالب اربع اذ اكلن عا ليد صر بالمصد صادق فتي ورك كسر به والمصد ارمك كسرى وصادك
 سكونيله زاموسون كسنه وركي لوقه دني صرد درل بقال سم صرد اى نافذ وصد قلب رنسنه دن
 فراغت ايكه دني درل بقال صرد قلبي عن الشاء التوق عنه ولفك كلفه فتي معنائه جكي كلور بقال المردسم
 عن الزمة اذ نافذ حله ورميه زامه ليلك فتي وميمك كسرى وانك تشهد به صيد معنائه دلا صرد
 هره نك كسرى وصادك سكونيله اوق كجورنك بقال صرد ارحل المصد ورك كسر به كلفه فتي معنائه
 بقال صرد اى نافذ بوالص ايد بزمه عرندز قوم ووالصرد صادق خمي ورك فضيله اركي لمرد درل
 نسنه المصد صادق خمي ورك فضيله بوقوتدر كاكبض برده كركن درل المصد دان صادق كسرى ورك

سكونيله صردك چي دره كر اولان قوشلر معنا سنه و صرد كذاك شول بياضه درك انك ارقه سنه اولور
 اوكل باغري نه الصرد اصادك خي ورك تشد بيله سول برفقه بلود درك انوك بشو وي وليه الصرد
 تانك فني وصادك سكونيله بر نه صولومدر كة طلق بر نه سنه وار ميه و صرد بد عطا دستمالا يافنه
 نقليل مراد اولو الصرد ميك خي ورك فني و تشد بيله از ايچين سنه يقال شراب بمصر داي مقلل
 و صرد كذاك از ايچر بلن واز عطا قلن كسنه يدي دير الصرد اصادك كسري و ميك كسري ورك كسري به
 شول ارقه يه درو كة سودي از اوله جوهر يلدن شو به طن ايدر نك سيمز ادا و اله الصرد عداك فني ورك
 سكونيله و غا ميجنه ك فضيله شول موضع درك اكل شراب صر خدي نسبت اولنو الصرد خهنته در بانه
 چقمق بقال صدي السلم صردا من الباب الابع التصعيد على وزن التكرير طائفة چقمق بقال صدي السلم
 و على الجبل تصعيد ابو ز بدا يندى بو بانه صرد كلوكي معلوم اولدى و تصعيد دره انكه دني دير
 بقال صدي الوادي تصعيدا اي محدرفه لاصه ادي سيرا يملك بقال صدي الوادي منى و سار و صردا
 دره يايكده دني دير بقال صدي الوادي اي محدرفه التصعيد فختنه و عينك خي و تشد بيله شول ورك
 بقال تصعيد الشى اى سن على الصرد فختنه شول بد معنا سنه بقال عدا صدي اى شيد بد الصرد اصادك
 فني و عينك خي به كسري و هو بولك مقابل در الصمائد فتح صاد له صردك جعيد الصرد خهنته كذاك
 صردك جعيد بو جره بر معنا سنه جوز و عطار و حجر كسي و صرد صرب بو قوشه دني دير ارقه كرو
 معنا سنه و صرد شول ارقه يه درو كة اقص الخلقه طوغور مغي كين بل طوغور دني و لصيل ايله تقول
 منه اصعدت لائقه و اصعدتها ادا كنها بالالف فراد جوبه و رواب اولتشو بعي باب لعل الدن لازم
 و متعدى كلور و صرد كذاك تصعيد دني چي كلور مثل طريق و طرق و صرد اوله صدي دني دير بقال هذا
 الثبات بعي صدي اى زاد طول الصرد اصادك فني و عينك كسري به طباق ثعلب ايدى صيدى بوز ندير
 بارك تعالى لينك بو قولندن او قو فتصير صيدى اقا الصعدا خهنته صيدك چي اولان صيدك جعيد
 طر يقك چي اولان طريق چي طر قات كدوكي صيد مصر بر كاديدر صعد اصادك خي به موضك
 اصيدر الصعد اصادك فني و عينك سكونيله شول كوندر اغلج درك دوز بترطو غر ثقفه و اصلاح ايمكه
 احتياجي و لما زيات صعدا بيان جزاى در الصاعدى عينك كسري و تانك تشد بيله ثبات صعد بعمسوب
 اولان نسيه بو نسبت على ملاي القياس الصعد اصادك خي و عينك فني و انك مدله شول نفسدر كة
 اوزون چكاش اوله نفسند و معنا سنه الصعد اصادك فني و انك سكونيله و غلوب حكم ايمكه بقال صعد
 بصفا صعدا من الباب لائق اى شوه و اوقه تصعيد تانك فني صدادك سكوني و انك كسري به بعته الصعد
 فختنه طامعنا سنه و صعدا غدد دني دير و تانك معنا سنه الا صداد هر نك كسري به عطا فني كرك اولور كة
 اولسون كرك قول باغشله اولسون الصعد اصادك كسري به شول نسيه درك انكه ليد بغلر كرك صرم
 اولسون كرك دم اولسون الا صداد هر نه نك فضيله چي بو عا غلر و ندير معنا سنه الصرد اصادك كسري
 و انك سكوني ورك كسري به شول قوشدر كة اكابو الملم دير و في المثل ايجن من صرد زاده قورق
 كسري حقه ضرر اولنو و لعل صدادك فني و لامك سكونيله زاده ريك نسيه بقال حجر صدي اى صلب لاس
 و ارض صلد و جين صلد و جين انه درل پشاني معنا سنه الصلود خهنته چقا طاشنك شر مر اوازي
 چقمق قال صلد ارنه بصلدن من الباب الثاني صلود ادا صود و لم عرج انا الا صلا هر نك كسري به چقمق
 طاشنك و ريه اورب اوزن جرمق بقال صلد ارجل اى صلد رنه الا صلا هر نه نك فني صدادك سكوني
 و لامك فضيله غيل معنا سنه الصلود اصادك فني و لامك خي به شول چو ملك درك كة قوشنر اوله و شول

صرد

صرد

صرد

صعد

صرد

صاد

منك وقلت اذهب عنا وبقومك اوز وبنه كلكه دخی در پل فقال لرد بن القوم اذا انت بعلم وجرتم ونظره
 اذ اولعه دور شك را واهل العبد معنائه المطر وود الطر بد طان فقی ورائك كسر بهو اوتش و سورش
 كسبه مطر بدشول واهل بهو كره ولد اخر دن سكر مطوئش اوله بس ثانی اولی طر دایش لیلو الاطر ادهر نهك
 كسری و طانك سكوتیله ركسبه نهك طرد نامرائك قال لرد تهای امرت بطرد هایش دوهی سورمه كسر
 ایتدم وبقال فلان طرد له السلطان اذ لم ياخر اجه من بله ابن السكيت ایتدی المراد ركسبه فی موجود
 انك بقال طرد نهك اصغر بطر واول طر بدعمر ماسلقنهك جو یتنه دخی در الطر بهد طانك فقی ورائك كسر بهو
 بهشول عكاز كره سور ووب ویتنه سخی اولنه مطر بهشول قصبه در كهك كسكین یتنه سخی وورد رانكه
 ايكرا واول طر ریش ایدر الطارده مبهك خبی ورائك فضله اوغر استه قوشیق ویتنه طارده قالا قری فی الحرب
 لدا جمل بعض علی بعض وقرن فاك كسر بهو ورائك سكوتیله اوغر سكه كشیدنهك هتاستنه در الطر املك
 كسر بهو اوغر سكه قوشیق بقالهم فرسان المراد وقرسان فاك خبی ورائك سكوتیله فاك كسر بهو در تلوز
 معنائه الاستعداد اوغر استه حيله ایدوب غریكی اولوب دیتنه طغر بولمان قصدا انك الاطر ادهر نهك
 وطانك كسر بهو وتشدد بهو بر قاج نسته بری برنه تابع اولی بقال طرد الهی ای تبع بعضه بعضا
 ویری ولسقات معنائه دهكوز بقال طرد الامرا الاستقام وجریان انك معنائه دهكوز بقال طرد
 الاطرا وجریری المراد میك كسری وطانك سكوتیله سوله قصبه كوتدر در كهك اوغر سكه ودر تلوز الطر وطانك
 فقی وواوك سكوتیله اولوطاعه در جبل طلع معنائه انتطو بدلی ورائك كرم طاعه در سهیه انك تلویف
 كی المراد میك فقی وطانك تخفیق وواوك كسر بهو سیرابه جگر مرطلوح معنائه فصل العین العبد معنائه
 فقی وینك سكوتیله كره حركه تقبی در العبد عینك فقی ورائك كسر بهو كلب وكنی بی وبقوله جمع
 كلامه به قلیل در الا عبدهر نهك فقی وینك سكوتی ورائك حمله كنك عیدك جمعی العباد عینك كسر بهو
 كنك عیدك جمعی وعباد یاری تعالی نك غاد خلی فی عبادی دیدی قولنهك بلوك معنائه در حرب كی العبدان
 عینك خبی ورائك سكوتیله كنك عیدك جمعی غر لمران كی العبدان عینك كسر بهو ورائك سكوتیله كنك
 عیدك جمعی مخنهك مخشان كی و مخشان مركب صیهل معنائه العبدان عینك وینك كسر بهو وود لك
 تشدد بهو وعباده كنك عینك كسری ورائك كسر بهو والف مبدوده والف مقصود اهل وعبودا مبهك
 فقی وینك سكوتیله والف مبدوده اهل بود كرا ورائك حمله عیدك جمعی در العبد مخنهك اغش ورائك كنك
 عیدك جمید رستقلك جمعی سفق كدوكی كی ووسیدن عبد الطاغوت قرأت ایتد بر اغشافه وبعضار
 عبد الطاغوت قرأت ایتدی عینك فقی ورائك خیله وضاقتله عدم طاغوت معنائه وعبد عینك فقی
 ورائك خیمه عیدك جمعی كاد در بدل ملكه فعل ورنی اوز بناتش اسمد خزره كی وعبس كی در افضل
 فقهینهك فعل ورنی اوزن جمی اوانا رض عینك وخر كوزی اچوق كسبه یتنه معنائه ویتنه سخی ورك طبع اونی
 كسبه العبودیه یتنه لوك كسری ورائك تشدد بهو واهل عبودیه یتنه لوك معنائه بقال عبیدین
 العبودیه وین العبودیه وعبودت علی خنوم وندل در التعبید ورائك فقی وینك سكوتیله كرم ورنی اوزن
 ذلیل فقی ویتنه بد قولا بد فكه دخی در ل الاستعجال والا اعتباد هیر نهك كسر بهو استعمال ویتنه لوك ورنی اوزن
 كنك قول لرائك وفی الحدیث رجل اعتبد عمر الا عباده كرم ورنی اوزن كنك قول لرائك التصد علی وزن
 التكرم معناه یتنه لوك فلان یتنه عبادت فقی یتنهك معنائه وكنك معنائه دهكوز بقال عبادنی
 وذل لك ای مالت العبد میك خبی وینك فضله ورائك فقی وتشدد بهو ذلیل قلتن نسه بقال طر بیعبد

طوبه

صیفا

ای مذل و جملہ نظر ان سرور شد و بعد ہی در پل بقال معبر معبد المعبود مشول کی در کہ غلاف تفتاش و رفت سرور ان
اولہ المعبود معینک کسر بہ طاعت مناسبتہ الایاد ہر نہ نک کسر بہ اکرام وزنی اوزن کسطنطنیہ از سر رفتی
بقال معبد بقلان علی البناء السیول اذا کلت راحلته اوصطبت یعنی یو رسد یا غور دھلا کا اولسہ المعبود معینک
غضب مناسبتہ المعبودہ کذا لک تختہ لاس در تفعہ کی بقال صید من الباب الای انک و لغض غضب انک
ابو عمر لندی اوی خلیلک و الاول المابین قولتہ عابدین غضب لوی بحیلر مناسبتہ در و بعد سرور ک و قوت
مناسبتہ در کلوز بقال ناقلہ ذات صیغہ ای ذات قوت و حسن و مالک انک صیغہ ای قوت و بعد بن اللیسیانک
منکونہ و علمت صیغہ بانک و عینک فقیہ المباد بہ صیغہ غلاب بقدر حول جاعتل در کہ ہر ہر
بر حیلہ کشلر در المابین صیغہ فقی و یاہ انیسک کسر بہ صابد بہ مناسبتہ در بقال صار القوم عابدہ
و جابہ المباد ہر عبادہ کسبی سہو یا ندری ہر درہ و اولنادی ز اصابہ ہر کس فردی یو قدر قیاس
بوز کو نوک فردی یا فعلول تم فاعلہ یا فعلیل و یا غور فعلال اولنادی کسر بہ المباد عینک فقی و بانک
تشدید ہر ہر را کتہ قبیلہ در و عرب طائفہ زند کہ سر ہر نام درہ نصرانی و لشلر دی و انتر و نسبت عبادی در
و قیل المبادی ای سلوک ہر شر قال ہذا ہم ہذا کو یا کہ بولام رئیس قبیلہ اہل خلوص حق بنیہ زدید
اولنادی اہل و صاحب ناموس صیغہ عینک کسر بہ در جو ہر ی فتنہ در دہد و ک غلط در دیش در جو ہر
بلادل ایشدر صیدان صیغہ ضمیر اوزن و یو ہر ہر اسیدر کہ تدریر بلان پیدا اولنادی اہل کتہ سلوک
اولنادی و ادم و لہ یعنی منع ایشدری المعبود صیغہ ضمیر اوزن صیغہ بن مراد اسکا انک اسیدر و بعد
نکالہ در کسبتہ انک اسیدر المعبود عینک فقیہ و یا بنیستہ عبد القیس منسوب اولان کسبتہ در و کہ
الموثر و عیسیٰ دخی در المعبود عینک فقی و بانک فقیہ در جاعتہ منسوب بدر بن عبد بن جناب بن قیسہ
قبیلہ سقن کہ انترہ بتولعید در لیتیم کہ نو الہذیل بنیستہ ہذا لی در المعبود عینک فقی و بانک سکونہ
بن قشیر قبیلہ سقن عبد اللہ بن قشیر و عبد اللہ بن سلمہ در المعبود بن عینک فقیہ و بانک کسر بہ صیغہ
بن نعمان بن قشیر و صیغہ بن عمرو بن مویدر العبادہ عینک فقی و مالک کسر بہ عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ
بن عمرو عبد اللہ بن عمرو بن عباس در صاحب ناموس ابن مسعود عابدہ دین دکلدر جوہر ی غلط ایشدر
دیشدر حالا کہ جوہر ی فتنہ زہد بن مسعود ترض اولنادی ایشدر المعبود عینک فقی و بانک کسر بہ حاضر
و مہیا مناسبتہ اعتقد بانک فقی و عینک سکونہ نکریم و زنی اوزن حاضر فقی بقال عدتہ اعتقد الاعتد
ہر نہ نک کسر بہ و عینک سکونہ حاضر فقی مناسبتہ کذا بقال اعتد اعتد ادا ای اعدہ لیوم و منہ قولہ
تعالی و اعتد لمن متکا اعدت فقتنہ و العتدہ عینک فقی و بانک کسر بہ مشولات در کہ سکر متکا ایچون
احضار اولنادی شرابن السکیتانیدی عتد و عتد فقلو کسر لغرمودہ و تام خلق اولان تدریر العتد عینک
فقیہ یزای و انت مناسبتہ در بقال اغذل لامر ہدۃ و عتادہ و کہ اولو کہ بیوک چتاغہ عتادہ در لالتود
عینک فقی و بانک طیلہ مشول و اغلا غر در کہ سکود لب قوی اولو باوزر بنہ بریل بخش اولہ العتدہ
ہر نہ نک فقی و عینک سکونی و بانک کسر بہ و العتد عینک کسری و مالک تشدید بہ عتودہ جی در
اوغلا قلمر مناسبتہ و عتد اصلتہ عتدان اہدی تابی دال ایچنہ دعام اہد و ب عتد بن دہد ل عتود عینک
کسری و بانک سکونی و بانک فقیہ در دینک لاسی در و سکلام عر بدہ فمول و زنی یو قدر ذکر اولنادی
و غر و عد غیری و غر و بد اچنہ بد کرایوت کہ نبات قمتدن در المعبود عینک فقی و بانک سکونی و عینک
خیمہ قور و لوز مذہب نوم در المعبود جعفر و زنی اوزن خفیف مناسبتہ فرالندی ہر دیمک فقی خیمہ لولک

ہند

عیند

مہر

ساعت الحاق اولنه وارش بلکه در رسته کملی افتنه تعرض آتش و یوند و دور لغت و اردوری ضد دور
ضاد که خیله وری دخی ضاد که کسر به در حنر له حذر کی و عضد در ضاد که سکونیه و عضد در حنر که
ضاد که سکونیه مثل ضعف و ضعف العضد عینک فقی وضاد که سکونیه معاوت آتیک بقال عضدیه اعضده
من الباب الاول ویرکس عینک قولنده که که دخی در وراغابی دخی که که در ورا بقال ضدت البصر اعضده من
الباب الثانی فی قطعه العضد العضد عینک کسری وضاد که فقیله بان ویدد کسری نسته که قوله بقال العضاد
عینک کسری به معناه العضد عینک کسری وضاد که فقیله به هر دو کسری الت که انکه اغاج کسری العضود
کسری اغاج العضد فقیله به معناه المعاضده عینک خیله وضاد که فقیله معاوت آتیک لا اعتضاد هر نه که
کسری عینک سکونی و تانک کسری به معاوت طلب آتیک بقال اعتضدت بغلان ای استعتت بر و نسته فی قول
اوز و نه قومه دخی در ورا بقال اعتضدت البانی جملته فی عضدی العاضدان شول ابکی صف خرما
فذلاری در کسری و نه مقابل دیکس که له العاضد ضاد که کسری به شول دوه در که تافق عینک قولنده یا شوب
تقیق یو کسری و العاضد عینک فقی وضاد که کسری به شول خرما علی در که انک الله ال یسه اسمی رواقی
اوز و عضدان عینک کسری به وضاد که سکونیه عضد که عینک کسری خرما لری معانسه و اسمی لری
لجکه خرما اغاج حان الله ال بشعسه اکا جیان دیر جیک فقی به تانک تشدید به و راهمه له ال اعضده
هر نه که فقی عینک سکونی وضاد که فقیله قوی نجبه کسینه و قیق العضد معانسه العضاد ی عینک خیل
و ذلک کسری و تانک تشدید به قوی یو کسینه عظیم العاضد معانسه العضدیه عینک فقی وضاد که کسری
البه قوی قبه لوان البقال بد عضده اذ اقصرت عضدها من السکتیدن بویهر و اب او تشد و اعضده
هر نه که فقی عینک سکونیه هر نسته نک لطف فیلین شی بان و غیر بد اعضده خوض دیر شول
طشله که حوضک صوری طاعسون دیو حوضک اطرافنه و بکر العضاد بان عینک کسری به قیونک ابکی
جانبند اول اغا جله در که قیونک ابکی جابین بعلسون دیو بد عضد فقیله بر ضرر که دوه نک
قولار نه عارض اولد قدمه قزلان یوزار بقال عضد البعیر من الباب الرابع العضد عینک خیله و عضد که
فقیله وضاد که تشدید به شول قفانی در که کین کسینه نک قوی و نه علی و اردی العضد نک لک عینک خیل
و عضد که فقیله وضاد که تشدید به شول دوه در که قولار نه د اغیری اوله العضاد عینک کسری به
شول اغه در که دوه نک قولنده بقال المعقبی عینک خیل وضاد که کسری و تشدید به شول خرما قور غیدر که
بر جانبند اوله و بشر البعضد تانک فقی عینک سکونی وضاد که کسری به راوت در که کاکم حشوق دیر
که بعضیل لری فقی الیه تفسیرا بمشی بعضیل لری مار و الله تفسیرا بمشدر کنا فی التری جان الطرد عینک
و لک فقی و و لک تشدید به لوزون طویل معانسه بقال يوم عطر دوشا و عطر دوشا و مشین مبهذ نک
فقی هر نه که سکونیه رسته نک غایبند دیر الطارد عینک خیل و و لک کسری به لرد که ا بدر خضدن
و غش خاکش می و نونک تشدید یو فقیله کیز لنی نسته در د کر اوانش بلدن ز کاه غروب دیکچون غش
دبیلر و طلرد نمیدن رجاعت ایدر که لار لری رجعت طلردی دیکله معروف کسینه نک قوی در الطلرد
فقیله و و لک فقی تشدید به سر عینک لوزون سیر و و لک خاصیه ملق و و لک مشد فقیله العید عینک فقی
و لک سکونیه بقی بقال عقدت الحبل و العهد فاقدم من الباب الثانی فی حروف حلقه اولما سندی فی عقد
دیر بقال عقد الی و غیره اذ اعط بونقدر به عقد بقیق معانسه و لوزون لا انعقاد هر نه که کسری و نونک
سکونیه بقیق فی العقد عینک فقی و تانک کسری به قوی و غلط اولن نسته و عقید بر نسته فی مقرر قلی

عضد

عطر

علا

عقد

معنایستند کلمه و بقال فلان عقید فکر و عقید الاوم یعنی احسانی و اسائی قی جیئی ثابت در الاعتقاد هر منک
 کسر به رنسنه قی قوی فقی بقال عقد ثانی التعمید یعنی بقال عقد التعمید کسائی بتدی هطرن مثال وده
 ورنه مثلاً وده عقد شئی تعقد در التعمید فختینله وفاق شئی و تشدید به قوی فقی و تعقد قوم بر و
 جمع ولوب بلغفه دخی در بر بقال تعقد الرمل و تلط و غیرها العقد عینک شئی وفاق سکونله و
 ری یعنی شولی که عقد اول و ثانی و اول و اول و بقال جرت به علی عقد قای علی عیم یعنی الدماولی صنای اوزرنه
 صری صاردی و عثم صنق وده بر و عقد شولی وده دراز که اغلی جوق اوله باخود خرمان اولوب خرما
 انجاری جوی اوله و فی المثل الفس غراب عقد یعنی کثیرا انجاری اولان و غرابند الدی زیاده در و الفس
 مدلهما اولو فرک معنایستند در انجاری جوی اولان و غرابی و جزم العقد عینک شئی وفاق فغضله عقید
 جی در غضب معنایستند استعمال اولنو و بقال لرجل اذا مکن غضبه قد محلت عقده و عقد کذاک شولی
 قوم و در اکریم و بغض اوله مفری العقد عینک فقی وفاق کسر به العقد عینک کسر به قلا ده کیون
 باغنه در اول العقد عمره نک فقی و عینک سکونله و العقد عینک فقی وفاق کسر به شولی کسنه در کدی
 رولی اولوب ملوثقون شوبله العقد فختینله ملوثقون اولی بقال عقد لسانه بعد عقد و عقد قوم
 بغلترنه دخی در اوله و احدی عقده در ابو عمرو و ابی اوزن العقد عینک شئی وفاق فقی و تشدید به شولی
 ابیلر و در اکریم برنه بغض اوله تشدید کثیرا جی در العقد کذاک عینک شئی وفاق فقی و تشدید به شولی
 کلامه در اکریم معنای و اتم اولیه اعتقاد هر منک کسری و عینک سکونی و تانک کسر به رنسنه حکم اولی
 بقال اعتقد الشی ای اعتقد و صل و اعتقاد رنسنه عقیده قرار و رمک بقال اعتقد کذا قلبه العقد و ای
 ثابت بقال لیس لمعقودای عقد رای الماقد عینک شئی وفاق فغضله عهد لشمک التماقد فختینله وفاق
 خیمه قول و قرار بد شیمه بقال تعقد القوم فیا بنهم و تعقد کلاک بری به بغلنه سی کارکی دیشیمه
 جمع اوله وده واقع اولو الماقد عینک فقی وفاق کسر به دکریم ری الماقد کذاک عینک فقی وفاق کسر به
 دکریم بری و غیر ملک هونم عقد الازار دبد کارکی قرب منزله دن کتابت و العقد عینک فقی وفاق
 سکونی وفاق عینک شولی قیونیه در اکریم و غی باغلوکی اوله الاعتقد هر منک فقی و عینک سکونله کب
 معنایستند قوی و غی اکثر باغلوکی اولد و غیره عقد اسمی کلبه استنار بولشد المعقود عینک شئی و نونک
 سکونی وفاق کذاک عینک اوزوم سلمی العناقد فختینله وفاق کسر به منقود کجی اوزم سلمی
 معنایستند العناقد عینک کسری و نونک سکونله کذاک سلم معنایستند و لغت و العقد وفاق کسر به شولی
 ناقده و کب لکی المی مقرر اوله و عقد بدیلز را قوی بغلوکی فالور حمله اولدغن بلد و کجی و عقد
 قیونک خرین و بطرافنه دخی در معقود القری در شولی ناقیه کار قسری و اولو قری وفاق فقی وفاق
 قصر به در العقد عینک فقی وفاق کسر به شولی و میه در اکریم و غی باغلوکی اوله برک عقد بد کسری
 قولاندر نما خود در و عیم اولینک شئی و لک تشدید به حکم معنایستند العقد فختینله وده دیک دی اصل
 اللسان معنایستند العقد عینک فقی وفاق سکونله هر منک بقال عقد الضب من الباب الرابع اذ من لعقد
 عینک فقی وفاق کسر به هر بر لولی کلر و عکده هر دو میه در بقال ناقه عکده ای سینه العکده عینک شئی
 و لامک کسر به قوی سود العکده عینک و لامک فغضله یعنی زیاده اللام فیه العکده عینک فقی و لامک
 سکونله و معنایستند بقال شی علی ای صلد و بیون سکونله دخی عدد در العندی فختینله و نونک سکونی
 وفاق کسر به هر رنسنه ناکه انهمیر العکده عینک فقی و نونک کسر به جیئی تان رنسنه معنایستند العندی

عقد

عقد

عقد

ملند

ملود

ملهد

عد

عرد

صف

عینک خیلده دخی و روت دارا اعلنه هره نك كسری و عینك سكوتی و لامك كسری و الفك مندله غلط
 و قوی اولن بقال اعلندی بلبل و گندنی ای غلط و امند المود عینك كسری و لامك سكوتیه و وواك فقی
 و دلك تشد بدله یوك كبر معناسنه قال ابو عبیده كن مجامع بن دارم علود العنق ای كبر الفقه العلویه
 عینك فقی و لامك سكوتیه او غلامك عداس خوب تلك بقال علهدت الصبی اذا احسنت غداه العود
 عینك فقی و میك خیلده او یوك سنون خاشمه معناسنه الا عده هره نك فقی و عینك سكوتی و میك كسری به
 ج قاتی و عود الصبح صباح و قننده افكلی یانی بقال سطح عود الصبح اذا ظهر و عود البان ارقه بنت
 معناسنه بقال حله علی عود بطنه ای علی ظهره و عود القوم سیدهم العمد خیلده ج كثری العمد فقیته
 ككركك ج و بولكسیلا قرأت اولندی یاری تعالی نك فی عده عده دهنكی قوی و عود بریمو ردن غناك
 اولمه و دو و او ری ج جروح اولمه و دیر علی ماسی تلك الممد دیرك و جادر غبا عاتك كسری و الفك مندله
 یوكن و الا ن چادر معده ميم اولك خنی ميم تلك فقی و تشد بدله دود العمد عینك كسری به یوكسك بنار مذكر
 و نك كاور الصاده ككركك عینك كسری به عاتك و احدی و فلال طول العمد دیرل یككك زار و توارنل منزلی
 معلوم و لسه العمد عینك فقی و میك سكوتیه قصد تلك قول عدت لكش اعد عداس البار الناق اذ قصبت
 لای تعدت بقال فسلت ذلك عدا علی عین و عد عین ای مجد و یقین و رنسته یی دیركه خالدرمه دخی
 دیر بقال عدت لكش ای اکتبه عدا بهند علیه و مرض ركسنه یی زبون تلك فقی و دیرل بقال هره لرض ای
 فدحه و اقله و بقال اعداس ككركك عینك و منه قول لی جهل اعداس سید قته قومه و تقول العرب اعداس
 كیل یحقی ای هل زاد علیه شیء التمد فقیته و میك خنی و تشد بدله عاتك فقی الا عده هره نك كسری به
 رنسته یی دیركه خالدرم الا عدا ككركك هره نك كسری یونك سكوتیه و بقال اعدت عدا العود
 ميم اولك فقی و تلك خیلده شول كسنه درك ای عشق زبون تلك عینك فقی و میك كسری به ككركك
 یشقن زبون اولان كسنه عید القوم یوقك اولوسی سید القوم معناسنه العمد عینك خنی و میك
 سكوتیه شول كسنه درك اكا عدا اولنه الا عدا هره نك كسری به سو یككك اكا معناسنه بقال غنبت علی لای
 ای ككیت و اعداسه فقیته دخی دیرل بقال اعدت علیه فی ككركك علیه العمد فقیته بریمو ردن غناك
 اولی بیر تبه دم كطیانی الله لب صقله بجمع اوله بقال عدلتری بعد عداس الباب الرابع اذ لیه المطر و عد
 دومكك او یوكی یلندن یملكه دخی دیرل حاله كطسره سو تلك كوزیو العمد عینك فقی و میك كسری به فقیته
 اولن یولور یی یهان دوم بقال بعد عدای منفعت السنام و نفضاخ قله و ضاد مجه ایل یملكه و ستام سبنك
 فقیله دوما و اركسنه دیرل العمد فقیته و رانك فقی و تشد بدله اوز و ن طول معناسنه بقال الفرس عرد
 و طریق عرد و سوا و عرد و سوا و سنین مجه و سكوتیه هره ایله برنسته نك غاشنه دیرل العمد فقیته عدول
 و رجوع معناسنه بقال عند عن الطریق بعد عود اسن الباب الاول اذا عدل و عتود حتی یلور كن علاف
تلك بقال عند یعد عود اسن الباب الثاني اذا غالف و رد لقی و هو يعرفه العمد عینك فقی و یونك خیلده
 عدول بدن كسنه و عتود شول ناقه یییز كركركار دما و نلیه العمد فقیته عتودك جی و عتودك جی حقه
 غاف ابدن كسنه معناسنه مثل رفیف و رفیف را مهله و غین مجه ایله یخرج تلك درو عتود
 لمر كككك دكككك بقال عند العرق اذ اسال ولم یرقا قاتد فانی دكككك طسره عاتد صاغول و لود و ككك
 معناسنه كمار عردكی یونك كسری به علی ماسی و یولدن طسره كیدن دوما و شول كسنه كحق یولور یی
 علاف ایشلیه العمد عینك خنی و یونك فقی و تشد بدله عاتك جی حقه غاف ابدن معناسنه الا عدا

هنرمه نك كسر به بری روی ارد نمجد قوسم بقال عند فی قسه ای تم بعضه بعضا عند فختندله جانب بقال عشی
 سبطا لاند العند العند عینک فقی و نونک کسر به حقل علافن اسلین کسنه العند ان نون اولک کسر به یکی
 در نك دینر المعانده عینک فقی و نونک فضله و المعناد عینک کسر به حقه مخالفه نك و مطلقا معا رصه
 انیکه دخی درل بقال علاقه معقلده و عناد العند عینک فقی و نونک کسر به اوله صاعلو و صواللور و نك بقال
 طعن عند اذ کان چنه و بسره عند عینک کسر و نونک سکونله بر سنسنگ حضور نه درل بقال فها
 ثلث لغات عند و عندو عند عینک کسر و فقی و غیله و جله سده نونک سکونله و عند طرف مکان و طرف
 زلفی یحون کلور بقال عند لحاط و عند اللیل الا که بر طرف غیر ممکن در مبتدا ولسی جائز کلور مثلا عندک
 و لسم دیک جا ازده کلور و حرف جلدن عند هیین کله من داخل اولور دند داخل اولدی بی قال الله تعالی
 رحمة من عندنا و قال من ادنا و لا بقال مضیت الی عندک و الی الدنک و کاه اولور که عند لیاغرا اولتو و تقول
 عندک ز بدای غنه العند عینک خیمله و نونک سکونی و دل اولک فضله علوم معانسنه در بقال مالی مند
 عند المعلنده و مینش عینک سکونی و لا ملک فقی و نونک سکونی و دل اولک فضله نك علوم معانسنه در
 بقال مالی مند معلند دای بدو کاه اولور ز کسبیل معانسنه ده کلور بقال ما و بدت الی کذا معلند دای سیلا
 العود و العوده عینک فقی و واولک سکونله رجموع معانسنه بقال عاد الیه بعد عوده و عود اذ رجم و فی المثل
 العود احد و بقال عادله بعد ما کان ای عرض منه و عود بشلور و عود دخی درل رشو بله کبار لادن و خلفه نیش
 ز یاد ما و یاز لیا و مو حله و زاء معجله سکریا شنه اولان دوه و خلف مینک فقی و لا ملک کسر به و غدا
 معینک مایندنه سکونله طقوز یا شنه اولان دوه که اونه بعیش اوله العوده عینک کسر و واولک فضله
 عودک بجی یا شلور و ل معانسنه و فی المثل ان جرح العود فزده و قرابتی یا شلور دوه چاغرد فقی و یكون
 ز یاد اوله العوده عینک فقی و واولک سکونله یا شلور تا فقه و بقال و اراج بعد اود یعنی محله مدم بیرل کتدیر به
 استعانت لیل ز یازیر رک ندییری بکلر حضور دندن خیر لور و عود اسکی یوله واسکی اولور و غه دخی درل
 طریق قنیه و خود قدیم معانسنه المعاد مینک فضله کیر و و اراج و معصیر و مرج معانسنه و اخرت معک
 خلق و علا بقال و اراج و ی اول غیون المعاد عینک کسر به خسنه خاطر ن صومق بقال عدت الریض
 اعوده عیاده العاده تور المعاد و المعادات جم الاعتیاد هر منک کسر به و التعود فختندله و واولک فقی
 و تشدد به حله حالت نقول عاده و اعتیاد موقوفه ای صا عاده له التعود علی و زن التکریم عادت ای نك بقال
 هو کلبه المصید فتعود و تقول یا شلور اولقه دخی درل بقال هو الدبیر تقول الاستعداد هزمه نك و نك
 کسر به برسته فیکر لرا مینک طلب ای نك لا عاده هزمه نك کسر به کیر و یا شلک بقال استعد الشی فاعاده
 بناء لکان فقهه ثابا المعید مینک فقی و عینک کسر به طاقث کتور بی کسنه بقال فخان معید لکان الامرای
 مطبق له و معید عول لک کتور لک فیکر مدیشی دوه و سور یسنه و از مش اوله المعاده مینک فقی و واولک فضله
 بر سنسنگ فیکر لرا بشلک کتور بقال الشیام معاود لاه لایل المراس یعنی دو و شنه دن ملات چکدو بقال عاوده
 لخی یخن استعترک یخن و بقال الشیام معاود له المساله لاه لاسا لمر قید اخری التعاود کس کندی قوته
 عودت یا نك بقال تعاود القوم فی الحرب و غیر هذاد اعد کل فریق الی صا حله العاده عینک خیمله شولطه مدرک
 هر که میدکن صکره کیر و کتور له عواد مینک فقی و دالک کسر ز رینسایله امر معانسنه در عینک مثل قول
 بیتی از لور و الفی اترک لعود عینک فضله شولسنه در که کول دبدل وکی اوله بقال عد نك عندنا عواد
 حسنای ما محبته شده هزمه نك کسر به فاند منفعت معانسنه بقال هذا الشی اعود علی کس کتول لیم

عند
 عند
 عود

و اما مرحت و شفقت معنسانه ده کار بقال فلان ذوصغ و عابد قای ذو عفو و مرحمه العود عینک خیمه
 افاج خشب معنسانه العبدان عینک کسر بله و الا عواد هیزمک فقیله و عینک سکونه عودک جملر بدر
 انا جملر معنسانه و عود جالتل سالقته دخی در زل و زخم شری مقدمه سنه عودی بر طبله تعمیرا بمشدر قیوز
 معنسانه و عود شول اغاجه دخی در زل که طبلر دندر انوکله جهور ابدلر عادی قبیله نک اسمی در که انلر هودک
 علیه اسلام قوی در المادی یانک تشه بدبله قدیم اولن نسته کو یانک عادی قومه منسو بدرو عود کام اولور
 غلی معنسانه ده کار بقال مالدی عادی غیر مصر و فی ای ای خلق هو العبد عینک کسر بله شولر نسته در
 کسکه مستاد اولر که قصه در واکر غیر پدر و عید برامه دخی در زل الا عباد هرمنک فقیله عینک جعی در یانک
 جم اولندی مالاکه اصلی و اوی در مفر قنده یا لازم اولر هیون جم طبلر اشدی عواد اوزن جم اولقادی خشبک
 ججه متلبس اولماسون دیوالتسید عیده حاضر اولق بقال عید و ای شهدا العید عادی یا ده الک کسری
 و فلک مدخله فاعلا و زفی اوزن بر جملک اسمی در که عادی یانک تقدیری فاعلا اولور رسه باب مستلذ اولور
 بل مستلذ کرا و لون شاه العبد قای العبدان عینک فقیله و یانک سکونه اوزن اولان غرام اغملری
 العبدیه کذا الک عینک فقیله عید انک واحدی اوزن غرام فاقی معنسانه و یوز کر اولنل نونر ابد اولدی
 تقدیر جهم واکرون اصلی اولوب فلان فلان و زفی اوزن اولور سه علی باب النون اولور الهدایان
 معنسانه وین معنسانه و یانک معنسانه و کمت معنسانه و وصیت معنسانه و سکونک معنسانه بقال
 عهدت الیه ای وصیه و منه استلق العهد الذی یکتب للولاة یعنی یونلن مشلق در بکار الحون یا ز بلن عهد نامه
 ده و شول علی عهد الله فاعلن کذا عهد شول منزه در که قوم هر جابه کنسه کر و انک کاه و عهد ملائکه
 معنسانه دخی کارون بقال عهدی بر ب و عهدت یکان کذا ای لقیته و عهد مودت معنسانه ده کار بقال
 ان کرم العهد من الاثنای عایه الموده و عهد شول بنسو در زل که بر بنسور که اردنجه اوله العهد عینک کسر بله
 العهد و عینک عهد جعی بنسور بله معنسانه بقال عهدت الارض ادا مروت المهوره مملک فقیله و عینک
 سکونیه و هانک شیل بنسو و بنسور العهد و المهوره مملک فقیله بله شول منزه در که مراحت بکولر
 و شول رده دخی در که انلر بنسونه عهدت بنسور اولسن العهد عینک خمی هانک سکونیه بنسونه هنوز و قوم
 بولامه در زل بقال فی الامر عهد قای لم محکم بعد و ضف معنسانه دخی کارون بقال فی فقیله عهدت ای ضف
 و د وفارک معنسانه ده کار بقال لا عهد قای لار حیده تقول لیسک الکسی لا عهد قای فلن و شفقت فلان جمع
 فی افسن سرعتل بیو یکنه و غلت بنسونه خلاص بولوب کنکه در زل پس بلان جمع سح اتمک معنسانه
 اولور و عهد شری کافیه دخی در زل و کفالت معنسانه ده کارون بقال عهدت علی فلان ای مالد و فقیله در که
 بکلامه علیه التهود فقیله و هانک خمی و تشه عیدی بله بنسونه صغفه در زل و عهدی بر بنسونه
 بکلمک در بقال تهودت فلان و تهودت نسیمی و ضمه ضاد معجمه نک فقی و یانک سکونه ازله معنسانه در
 و تهودت بنسور بولر برده اصغر در تهادت دنز و تهادت بنسور کرا اولور و تهودت مرضله اعتبار و بولمه دخی
 در زل بقال فلان بنسور مصر ای بجه ذقیه العهدان عینک کسری و هانک سکونیه عهد معنسانه در الماهد
 عمل خمی و هانک کسر بله خارج کذا اولان کسینه دخی معنسانه و هر کسکه کسکه عهد ابد بشه العهد
 عینک فقی و هانک کسر بله عهد ابدن کسینه العهد عینک فقی و هانک کسر بله شول کو بودک فقیلی اوله
 بقال قریه عهد قای قدحی فی علی عهد بلل العهد عینک فقی و هانک کسر بله شول کسینه در زل که جمع
 اسری و لابت بنسور عهد سنه اله فصل العین الغدی عینک خمی و دلاله فقیله بنسور کسری و بر جیمه

[illegible]

الْقُدُّوسُ

c. 33

فصل

24

فہم

فہم

يَقُولُ

تقول اعدت المال اذا علمته غيرك واتاده استفاده معنسانده كلور يقال اعدت لي استفادتي حتى اقدم
 الاستفادة هزمك وتارك كسر به فائده طلب ايمك وقبح ايمك القيد فانك فتي وانك سكوتيه
 صاتي يورثك يقال فاديفيد الي بغير والماث اولي يقال فاد المال فلان يفيد اي لم يورثه في
 استلحق معنسانده كلور يقال فاده يفده اذا دفعه يعني فذك انسه ودون دال مهملة اليه فاهله
 فذك ايمك درل وقيد شول قبله درل كه اذك طوطاغي اوزن بتروفيد مكه مشرفه يولنه بمنزلك
 اهدر فصل الثاني القند فضتهله دوه بالانشك اغلي الاقناد هزمك فقيهله والقندو شتهله قندك
 جي بالان اغلجري معنسانه القناد فافك فقيهله شول اغاجدو كلورك ديكلري وارود في المثل ومن
 دوه جرط القناد وخرط غاه مجبه وطامعهله يوقفه درل ويومثل نهايت مر تبده بودر بوندن
 لوتسي مشكلدر يك محله استعمال اولنور وبوذكر اولنه قناد اعظم درل لماقتاد صفر شولد بكنلو
 الحيدرك انك ميومسي نفاعد عشر اغلي ميومسي كني نفاعه نونك شني فنانك تشدبد به صويونزه
 اولان قبلر جغه درل وهر نسنه كه اكاشيه اوله كادني نفاعه درل القنده فافك فتي وتارك كسر به القند
 فضتهله والف مقصون به شولد ومارد كسه قناد جعدن تلزلي افر شول تته كرمته وملاقدر
 وريشورث ديكلري اوني اولنوي بكار فري ن دوه ييدر قناد لده فافك فقيهله بقرع بكنك اهدر القند فافك
 فقيهله جعفر وزني والقناد فافك شني وتارك كسر به والقند ميمك شني فافك سكوتري ورك كسر به
 قيقو وقوز بي جوني كسبه يقال رحل قند وقتلاد ومقتلاد اكن كثير الغنم والسمل ابو عيبدن به يورث
 اولش در القند فضتهله يلاتدن بر نسنه رعيان شيه درك عيلر يادرك درل القنده فضتهله وحا مهملة اليه
 دوه لور كجك دي القناد فافك كسر به فقيهله جي اويو جيلري معنسانه نراهله ناري القناد ميمك
 كسري وفافك سكوتيه شولد وويه درل كه اويو جيلري اوله لا فناد هزمك كسر به الا فناد اويو جيلري ورك اوني
 يقال فعدت الناقة القنده فافك فتي وتارك سكوتيه لور كي قوري اوني باقهو بواسلنه فقيهله ادي حلك
 كسر به تسكين ولندي مثل عشرة وعشرة القند وفافك وميمك فتي وحا مهملة نك سكوتري ودالك خيله
 ميم ز ياد ما تنهله اشك ارنه درل القناد فافك فتي وحا نك كسر به فسدونك جي قفال معنسانه القند
 فافك فتي ودالك تشدبد به بر نسنه في طولار ارمق تقول قندت السير وغيره قند من الباب الاول وقد
 سافر قلم مسافه ايمك في درل يقال قند سافر لمسافه اذا قلمها او قند كي اغلاني در سنده في درل الا قد
 هزمك فتي وفافك خيله جمع قاني دوبر معنسانه وقندك دني جي فافك كسر به فافك كسر به فافك كسر به
 القند فافك كسر به جمع كزني ابن السكيت دز بولهر وابتا وانشدرو في المثل ما جمل قد كالي اديك
 يعني ارايش جوق ايمك با شمدور وقد بر نسنهك بو ينده في الملاق اولنور قنمت معنسانه واندازه به
 دني فقيهله درل يقال قد فلان قد السيف اي جعل حسن التقطيع وقطيع فافله ولاء مسهلهله اندازه به
 درل الاقناد هزمك كسر به ونونك سكوتيه يارلق القند فافك كسر به شول قايشه درل كه خام
 دز بدن كسلور القنده كذلك فافك كسر به فافك كسر به سوقد مطر يقته وغلان يقدن بركلور درل كه
 هر يرك هولسي ارك هواسنه علفا ولفال ايدتالي كناسر اين قد دلو قد دز اولان قناتني في درل يقال
 ماله قد ولا فقيهله نفعانجه دز اولن قله درل القند فافك فتي ودالك كسر به قور بدني اذير لوراسي زده دني
 درل القند فضتهله ودالك شني وتشدبد بهط اغلاني نقر معنسانه يقال القند القوم اذ كفر قوا الاقناد
 هزمك كسري وفافك سكوتيه ند بجا ايمك يقال القند فلان الامور اذا درها ويزها قند فافك شني
 ودالك فقيهله تصغر وزني اوزن برصونك اهدر مجازده القند فافك خيله بر مرشدرك بطنه عارض

فيد

قند

قند

قند

قند

قصه

قند

بِقَالَ نَمُ الْقَعْدَ هَذَا الْقَعْدَ قَافَلَكُ فَعَيَّ وَعَيْنُكَ خَيْلَهُ شَوْلُ دَوَّهْ دَرَكُهُ بِلَسْكَه قَابِلُ اُولُو وَبِلَسْكَه قَابِلُ اُولُنْكَ
 اَدْنِ مَرْتَبَهُ سِیَ اَبِی بِلْدَرِ قَوْلَنْ دِشْ رَاغْبِیْدُ كُنْ قَعْدُ دِرْ لَرِ قَدْ قَدْ نَسْكَرَهُ جَلِ دِرْ لَرِ وَدِشْ دَوَّهْ نَكْ
 تَزَهْ سَنَهْ دِزْ دِرْ قُلُوسِ دِرْ قَافَلَكُ فَعَيَّ لَبُوعَبِدِ رَوْنِ اَوْ زَنْ قَعْدُ شَوْلُ دَوَّهْ دَرَكُهُ اِیْ جَوَابَنْ
 هَر حَاجَتِ اِیْ جَوْنِ قَوْلَنْ كَهْ اَكَا لَسَانِ فَرْسِیَه رَخْتِ دِرْ لَرِ وَنُورِ كِیَهْ یَشُونُكُ دِرْ لَرِ وَبُولُكُ تَقْصِیْرُ بِلَهْ كَا شَدُورْ
 شَوْلُ مِثْلَكُ دِشْ دِرْ اَتَخْتَوَهْ قَعْدُ لِمَاجَاتِ اَدَا مَتْنِ اَلْجَلِ فِی حَوَاجِیْمِ بَعْنِ یَكْسَنَهْ فِی جَوْنِ اسْتِخْدَامِ
 اِیْمَلُ لَرِ الْقَعْدِ مِثْلَكُ فَعَيَّ عِلْقَاكُ اَوْرَهْ جِی رِزِی صَوْ قَقْلَرِ دَهْ وَجَارِ شَوْلُ دَهْ مَقْعَدُ لِقَابِلَهْ قَرِیْبُ عِلَاقَرِ
 بِقَالَ هَوْمِیْ مَقْعَدُ لِقَابِلَهْ مِثْلَكُ وَعَيْنُكَ فَعَيَّ وَدَالَكُ نَصِیْبَهْ اِذَا لَمِیْقِ بَیْنِ بَدِیْ بَعْنِ اَكَا كُوبُ مَطُورِ سَهْ
 وَ قَابِلَهْ قَافَلَهْ وَ بَاهْ مَوْجَهْ اِلَهْ اَهْ دِیْدَكُ رِیْ عَوْرَتِكُ وَ لَادَتْ حَیْثَهْ خَدَمَتْ اَبْدَرِ الْقَعْدِ لَتِ قَافَلَكُ خَمِیْ
 وَعَيْنُكَ فَعَيَّ وَ یَانْ كُ سَوْنِیْلَهْ كَرُ وِیْ اَلَا نَلَرِ الْقَعْدِ قَافَلَكُ فَعَيَّ وَعَيْنُكَ كَسْرُ بِلَهْ هَدَمْ مَقَاعِدُ مَعْنَا سَنَهْ وَ بَارِیْ
 تَعَالِیْكَ عِیْنِ اَلْبَیْنِ وَ عَنِ اِسْتِعْمَالِ قَعْدِ بَدُوْیْ قَوْلِ قَعْدِ اَنْ مَعْنَا سَنَهْ دِرْ رِیْ اَفْعِلْ وَ فَعْلُ وَ اَسَدُ وَ تَشَبِیْ
 وَ جَمْعُ رِیْ لَوُزْ كَقَوْلَهْ تَعَالِیْ اَلْاَرْسُولُ رِبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ قَوْلَهْ تَعَالِیْ اَلْمَلَائِكَةُ بَعْدُ ذَلِكُ طَلِیْعُ قَعْدِ شَوْلُ كِهْ كَرْدُ
 اَكَا وَ كَفَادِیْ هُنُوْزِ رِیْ اَوْلَمَاشْدَرِ قَعْدِ شَوْلُ حَبِیْبَهْ دِرْ كِهْ صَادِكُ اَرْدَنْدَنْ كِهْ طَلِیْعُ مَقَابِلِیْ دِرْ وَ طَلِیْعُ
 نَوَازِ خَیْلَهْ وَ طَلِیْعُ مِثْلَكُ كَسْرِیْلَهْ دِرْ وَ قَعْدِ كِهْ لَاتِیْكُ وَ قَعْدِ كِهْ اِلَهْ لَاتِیْكُ دِرْ لَرِ بَوْنَلَرِ عَرَبِ بَیْنَهْ عِیْنِ
 اُولُو وَ غَنَهْ بِنَا بَوْنَلَرِ كِهْ كِیْمِیْ دِیْ مَعْدِرْ دِرْ فَعْلُ مَقْدَرِ اِلَهْ مَعْنَوِیْ اِسْتِعْمَالِ اَوْنَشْدَرِ وَ مَعْنِیْ بَصَاحِكُ
 اَلْقِیْ وَ صَاحِبُ كُلِّ كِیْمِیْ دِیْ كِهْ كِهْ بَعْنِ سَنَكُ هِدْمُكُ حَقِیْ كِهْ جَمِیْعُ اَسْرَا نِ وَ اَقْعَدُ كِهْ مَرَادُ حَقِیْ تَعَالِیْ دِرْ
 نَتَهْ كِهْ شَدُ نَكْتَهْ دِرْ لَرِ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ مَعْنَا سَنَهْ الْقَعْدِ قَافَلَكُ كَسْرِیْ وَعَيْنُكَ كُوبِیْلَهْ قَعْدِ مَعْنَا سَنَهْ دِرْ قَسْمِ
 اُولُقَهْ بِقَالَ لَاتِیْكُ قَعْدُكُ وَ لَاتِیْكُ قَعْدُكُ اِلَهْ مِثْلُ اَمَرِ الْقَعْدِ قَافَلَكُ فَعَيَّ وَعَيْنُكَ كَسْرِیْلَهْ غَرَارِ اِلَیْجَهْ
 مَتَاعُ قُورْ وَ قَعْبَهْ شَوْلُ قَوْمَهْ دِرْ لَرِ كِهْ لَوُزْ اُولِیْهْ وَ قَعْبَهْ اَلْجَلِ رِیْ كِهْ عَوْرِیْ دِرْ كِهْ هَدَمْ مَعْنَا سَنَدَنْ
 مَا عَوْدُ دِرْ اَلْقَعْدِ قَافَلَكُ خَیْلَهْ كَسْرُكُ رِیْ عَوْرَتَهْ دِرْ لَرِ كِهْ زَوْجَهْ مَعْنَا سَنَهْ دِرْ وَ قَعْدُ كُوبِیْلَهْ كِهْ دِیْ
 دِرْ لَرِ بِقَالَ مَنِ اَصَابَكَ هَذَا الْقَعْدُ اَلْمَقْعَدُ مِثْلَكُ خَمِیْ وَ قَافَلَكُ كَسْرِیْ وَعَيْنُكَ فَعَيَّ اَقْسَقُ لَنَكُ مَعْنَا سَنَهْ
 نَقُولُ مِنْهُ اَقْعَدُ اَلْجَلِ عَلِیْ اَلْبَنَاءِ اَلْمُجْهُولُ وَ مَقْعَدُ شَوْلُ مَعْنِیْ دِرْ لَرِ كِهْ دِهْ دَوْنِ مَتَاعَهْ یَا تَشُ اُولِیْهْ وَ صَاحِبُ
 صِرَاحُكُ مَعْدُ یَسْتَنْ فَرُ وِیْسَتَهْ دِیْدُیْ مَطَابِقُ ذِكَا لَرِ فَرُ وَ نَشِیْ سَتَهْ كَسْرُكُ وَ غَلَا بَاصِیْفُ اَوْنَشْدَرِ
 الْقَعْدُ قَافَلَكُ خَمِیْ وَعَيْنُكَ كُوبِیْلَهْ وَ دَلَالِیْكَ فَعَيَّ لَو الْقَعْدُ قَافَلَكُ خَیْلَهْ وَعَيْنُكَ كُوبِیْلَهْ وَ دَالَكُ خَیْلَهْ
 جَدِ اَكْبَرِ قَرِیْبُ اَلَا بَوَالِیْ كَسَنَهْ بَعْنِ اَبَا اَزِیْ مَعْمُرُ اُولُیْلَهْ جَدَا عَلِیْ اِیْمَلُ سَطَهْ سِیْ اُولُو عِبْدُ الصَّمْدِ عِیْنِ عَلِیْ بِنِ عِبْدِ
 بِنِ عِبَا سَهْ قَعْدِ بَعْنِ هَاشِمُ دِرْ لَرِ رِجْهَتَنْ دِیْجَ اَعْتِبَارِ اَبْدَرِ لَازِ اَلْوَلَاةُ لَكَبِرُ وَ رِجْهَتَنْ دَمِ اَعْتِبَارِ اُولُو
 قَهْ جَهْ كَسَنَهْ اَوْعِلُ اُولُیْلَهْ مَصْعُوقُ خَالِیْ اُولُو فِیْ عَوْنِ رَاقُوجَهْ اَوْعِلُ اُولُنْ لَرِ ضَعْفَهْ نَسِیْبُ اُولُو كُشْدَرِ
 اَلْاَفْعَدُ هَمَزَهْ نَكْ فَعَيَّ وَ قَافَلَكُ كُوبِیْلَهْ مِثْلُ كَسَنَهْ دِرْ كِهْ عَوْمَلُ نَكْ اَوِیْجَهْ بَوُورِ اَوِیْجَهْ رِیْ وَ بَشْشَرِ
 اَوِیْلُو رِجْهَتَنْ شَوْلُ خِیَوَانِ دِرْ كِهْ بِلَكْ لَرِیْ كَلِیْمُوبُ طَرِیْمِیْنَكُ وَ جِیْ رِیْصَهْ بِقَالَ فَرْسِ اَقْعَدَا بِنِ اَلْقَعْدِ
 بَعْنِ اَسْكَانِ طَرِیْقِ اَوْجِنِ بَعْصِیْهِ وَ یَوْعِیْبُ یَدِیْ جَدِ اُولُنْ رَاوِیْ عِبْدُ اَبْدِیْ قَعْدِ اَبَا قَعْدِ عِیْرِیْ رِیْ دَهْ اَوِیْلُو اَسْمِیْ
 اَبْدِیْ قَعْدِ وَ هَلَا اَلْاَبْنُ نَكْ عِیْ اَعُوْذُ اَبْقُرُ نَكْ عِیْ اَنْسِیْ جَابِنَهْ سِیْ اَمِیْ یَوْزَهْ مَالِیْ اُولُقَدَرِ بِقَالَ قَعْدُ هَوُ
 اَقْعَدُ اَوْ اَكْرَجَابُ وَ خَشِیْ بَعْنِ مَطْرَهْ یِهْ مَالِیْ اُولُو رِیْصَهْ اَلْكَاصِفُ دِرْ لَرِ وَ قَعْدُ رِجْهَتَنْ دِلْبَنْدِ صَارِغَهْ
 دِرْ لَرِ بِقَالَ اَعْمُ الْقَعْدِ بَعْنِ اَوْجِنِ صَالِیْوُ رِیْصَهْ اَلْقَعْدُ اَنْ قَعْدِ نَهْ اَعْمَارُكَ مَتَاعُ قُودِیْ سَنَهْ خَرِیْلَهْ عَطَارُ
 مَعْنَا سَنَهْ فَارِسیْ مَعْرِیْرُ اَلْقَلَادَهْ قَافَلَكُ كَسْرُ بِلَهْ شَوْلُ سَنَهْ دِرْ كِهْ یَوْزَهْ بَعْلَرُ اَلْتَقْلِیْدِ عَلِیْ وَ زَنْ اَتَكْرِیْ قَلَادَهْ

قعد

قعد

بلی السیرا ولو رکتبدا کافک فضیله والک مدبه شول عور شد که اور عانی فرمود ماوله وکیدا شول یاج
 در که قضیه سی ابله ال ای سی طوله الکبد ففتنه تالقی شدت معناسنه تالقه تالی اقد غلقتا انسان
 فیکد الکابده حیک همی ویا نک فضیله برنسنه نک تالقیلن یکمک بقال کایدت الامراة تاسیت شدته
 الکباد کافک فضیله بکر افرسی و فی الحدیث الکباد من الصوب عین مهله نک فقی ویا نک تشدد به دل صولی
 چوکوب اغزله انجیکد رسته که علم حیوانتک حالی بودر سودا کباد ایدر رسته که اید به صهب السبال
 دخی در روصب شول قله در که قورمال اوله اگر چه حدانته انلرک جکری قره و بیقری قورمال کلسه
 دخی واعدای صهب السبال دبکری استکریا بک عداوق ورمه اولوب روصه صهب السبال چوق
 الدوغنه نادرسته کمر ورا تشددی کباد الابل و دمنک بوکوزی بقال فلان بفرمایه بکباد الابل ای رحل
 الیه فی طلب العلم و غیره الکتد ففتنه و الکتد کافک فقی ویا نک کسر به لوموز لار قه نک ماسنی و کتد ففتنه
 برلدن کاد بدیر الکتد کافک فقی ویا نک تشدد به برایشه زحمت یکمک و کسبه دور عتک بقال کد دت الفی
 من الباب الاول الذی منه ویر مقارله اشارت بکنه ده در رسته که سالی اولانلر وقت سوله اشارت ایدر زو کد
 شول نسنه به در که ایدر کافک فقی ویا نک تشدد به برایشه زحمت یکمک و کسبه دور عتک بقال کد دت الفی
 ان طریقه و کتد اوله الکتد کافک فقی ویا نک تشدد به برایشه زحمت یکمک و کسبه دور عتک بقال کد دت الفی
 کافک فضیله برنسنه نک دینه چوک برمری دره در معناسنه و چولکله قالی شور و اسو ککنه دخی در
 الکتد کافک فقی ویا نک سکونیه برک نسنه به برنسنه فی او مددن حاصل اولن اواری حکایت دیو کد کتد
 یخ سکر بکنه دخی در و صولی معناسنه واسعی آیدی لا کد اهره نک فضیله سرت ایدر بکسر معناسنه ده
 کاور بقال قوم اکد ایدر سراس سبک کسر به سربک جوی و الکباد کافک فضیله شولر کد کمر به
 در که کاسا بر کبر نسبت و اضافت اولوب بنات کد ایدر لکر د کافک فقی ویا نک سکونیه بیون عتق
 معناسنه طوسی معرب در و کرد برنسنه فی منع بکنه دخی در بقال فلان بکر القوم بکنه بد فقه و بطرد هم
 انکاره سبک فقی ویا نک فضیله منع ایدر بکنه سطراره معناسنه لکر د کافک فقی ویا نک سکونیه طایفه
 سر و فعدا لکر د اهره نک فضیله کد جمید و لکر د کافک کسری ویا نک سکونیه و لکر د کافک فقی ویا نک سکونیه
 شول خرما دکر چو انک بو حلقه نک قالی ایدر لکر د کد بکنه جمید و سواله فی قالی خرما معناسنه
 الکباد کافک فضیله برنسنه فی اعتبار اولقی بقال کسد الفی کسباد من الباب الاول الکسد کساده و ازان
 انصافه بال لعه کاسیده و سوسی کاسد بلا هانو سلمه سبک کسر به متاع معناسنه در و سوسی سبک فضیله
 بازار معناسنه الکسید کافک فقی ویا نک کسر به کاسد معناسنه الا کساد هره نک کسر به بازار کساد اولقی
 بقال کسد ای رحل ای کسد سوقه الکد ففتنه لکر د در که اوقن طاشلری ولیه الکدده ففتنه کد لکر د
 یزدن بر قطعه الکدی ففتنه و نونک سکونیه و الفک قصیر بلل کد و سبک فقی ویا نک کسری و لامل فضیله
 ویا نک کسر به لکر د الکد کافک فقی ویا نک سکونیه کرا و زن بقال کسد ای رحل کد اکر خرما الکد کافک
 فقی ویا نک کسر به لکر د الکد کافک فقی ویا نک کسر به ویدی ایدر خرما کسبه الکد کافک فقی ویا نک
 سکونیه لوز متغی اولقی الا کاد اهره نک کسری و کافک سکونیه قصار یزی پاک ایدر الکد الکد نک
 فقی ویا نک سکونیه برنسنه صر مغلر برضوی اسبق الکباد کافک کسر به بینه و فی اغنی الکباد احبال
 من الکی برضوی صر مغلر اسبق خیلر و در و کن اورمان انکود ففتنه کفر نعت اولقی بقال کسد
 کنود من الباب الاول الکد کافک فقی ویا نک فضیله کفر نعت اولان کسبه بملل رحل کنود و امر انکود
 بلاه و کنود شول بره در که اصلا برنسنه بنو میه الکتد ففتنه کنود کنی در کفر نعت اولان کسبه

کف

کف

کره

کسد

کسد

کسد

کسد

اور اشارت الیہ لامک فقی و بانک کسریہ کو چک چوال کا ایجنہ قرہ قور التلبہ فختنبہ و بانک خنی
 و تشدد بہ بلہ رنسنہ یہ یا شمن بقال تلبد ہا ای لصق و تلبد قوش و اور ز ہنہ کو کسن اور وب یا بق بقال
 تلبد الطائر الارض ای جنم علیہا و رلصا ناغہ خنی دروز بقال تلبدت الارض یا لطر الا لتباد ہرہ نک کسری
 و لامک سکونہ بلہ بقلری برینہ و الا شمن بقال التبدل و ز ای تلبد ہضہ علی بعض و التبدت للبحرہ اکثر
 اور لہ التلبید علی وزن التکریم ری صاف بقال لبدت لتدی الارض وندی فختنبہ و الفسقصو بلہ چہ
 دروز کہ صغر و قنہ ہار و تلبد عزم اولن کسنہ باخنہ صخ سور مکدر و احرام زمانہ تاکہ قاری برہ جمع
 اولہ و پریشان اولوب طاغیہ البید لامک خنی و بانک فضیلہ برہ جمع اولش سنہ و اہلک مال الابدابو
 معناید یعنی جادیکدرو و بقال ایضا الناس لبدای مجھون و یونین لازم کلن بود کہ لبد جمع معنایستہ دہ
 استعمال و انہ ولید شول کسنہ بدخی دروز کہ مسافر تکیوب پروردہ قرابو تہ ولید شول کہ کسر لک اخری
 در کفمانہ منسوب ابد ہلر ولید لفظی لا تصرف دکلدوز رآمد و دکلد و عرب طافسی شولہ و ہوا ت
 ابدوز کہ لقمان شول کسنہ در کہ ماد قوی فی ایلیر بلہ حرہ کوندر مشردی تاکہ اند کند و از ایچون دھا
 ابدوب و اسلقتا ابد ہار و وقتکہ ماد قوی ہلاک اولدی لقمان غیر قلندی کند بلہ بدی صغر باقی تاملی پیننہ
 کا اول صغرل صور و از سر طاعہ اولار و بدی کرکس باقی خلق پیننہ کہ کلد کہ ری ہلاک اولسہ برینہ ری
 دخی کہ لقمان کرکی اختیار لیدی کا اول کہ کسر لک اخری لبد بلہ نسیمہ و انشد و یومنین جوہری کلام
 مسیح الہمیر ایدوب لیدی غیر لقمان بین لقاء سبع بقرات حرمین للبحر فی جبل و علیہا التظرو بقاء
 سبعمہ انسر کا لک انسر خلف جمہ نرماختار النور و کلن اخر نسوہی لبدوس امریک جمید قرہ
 یاغر معنایستہ و اغلب نلیک جمید راہوز معنایستہ مقصود بقراتی اہل و تشبہ دو صغر شولہ و ہر دروز کہ
 بو بقی قصہ اولوب چندان سکریمہ و وری و غشین معنایستہ در لیل و شام کہ جمید بری عامر قبیلہ سندن
 الامداد ہرہ نک کسری و لامک سکونہ عدول اتمک بقال لمدی وین لکھای حاد عنہ و عدل و الحاد حرہ
 ظلم اتمک معنایستہ و یونک اصلہ اری تمالینک قولندن ما خود درو من ردقہ بلہ بظلم و ظلم کہ باز بددر
 و الحاد قہر بر جاتین یار مقہ دخی دروز بقال لمدت القہر یعنی لمدتہ اللہ لامک فقی و حاکم سکونہ قہر کہ
 بر جاتینی اور یوب یار مقدر تقول لمدت القہر لمدان من لایاب الثالث اللہ لامک خیلہ خدم معنایستہ لغت در
 الہد میک خنی و حاکم فضیلہ یار لش قہر اللہ میک خنی و لامک سکونی و تانک و حاکم فضیلہ صغیر
 کسنہ و ملحد دہد کابر نہایت صغیر کسنہ کلیل اشدکی ایچوند اللہ بدان لامک فقی و تانک کسری بلہ
 درہ نک ہی جانی و لد بدان یونک ہی جاننہ دخی دروز و عر بلکہ اللہ و دہد کبری لامک فقی و تانک خیلہ
 یونین ما خود در و لد و شولہ ولید روز کہ افک بر جاتینہ و سکر لوقی المثل جری منہ بحر اللہ و ولید و
 خصوصت لبدی کسنہ بہ دخی دروز الادۃ ہرہ نک فقی و لامک کسری و تانک تشدد بلہ لدود کہ
 جی در افک بر طرفتہ و کلن دو لڑ معنایستہ بقال الدال جل علی البناء الفعل لافرتہ و ادو کدی معنایستہ و اللہ
 یون جابلر بنہ دخی دروز اللہ و میک فقی و لامک سکونی و تانک خیلہ دوا و انسر کسنہ الامداد ہرہ نک
 کسری و لامک سکونہ دوا و انسر کسنہ الامداد ہرہ نک کسری و لامک سکونی و تانک کسری بلہ و تانک بقال اللہ
 نا و قنہ اللہ بلہ لامک فقی و تانک کسری بلہ کذلک افک بر جاتینہ دو کلن د و لدود معنایستہ التلبہ فختنبہ
 و تانک خنی و تشدد بلہ صاغہ و صولہ و تانک بقال فلان تلبد ای یقلب یستول و الا الادۃ ہرہ نک و لامک
 فضیلہ و تانک تشدد بلہ شدہ و تصومت لان کسنہ اللہ لامک خیلہ لک جی شدہ تصومت اولن کسنہ
 معنایستہ یقال قوم لد و لد شامہ بر و کد ابدہر اللہ لامک فضیلہ چوال معنایستہ ککہ ایجنہ متاع قور

حد

لد

[illegible]

ماجدله اياه متقدمون في الشرف **والن السكت** بندي حسب وكرم كشكند كند وذا تيه قاتم اولوزا كره
 توك باساي چون شرف اولماز اسده **التاجد تانك فتي** وحك فقيهه رنجه كسندل رير نه اولوق صانق
 بقال تاجد القوم فيلهم **التاجد** به ملك فقيهه رير نه شكلك اولوزا صانق بقال ماده فقيهه مائه اى غلبته
 البديعي باب مغالبه در الجود فقيهه ده **لوه طوئق** بقال مجدت الابل مجود اى انتمن تلاقير يامن
 الشيع وخلاخاء معجفك فقيهه زماوت التسييد على وزن التكرم دويه زماوت اولوا تقي بقال معن لوه
 تيدو بضمير ايندي تسييد طوئق ابارى طو رومدر بقال مجدها تسييدا اى علفتها نصف بطنهو تسييد
 رير كسندى اولو لوه نسبت ايتكمرو في المثل قل في غير نار واستعبد لارح والفقواي استكرامنها كانه اعدا
 الن نارهاو حسب ما بهي عفار لمخ اشترى **رمدهر** عتيد ر **يو جهند** نل شولم كى اولان كسندى تشديه
 اولوشدركه عطاو **رمدهر** عتيد ر **يو جند** حصيل ايتكمرو نيو عتيد مك فقيهه ريعى عامر بن مصعبه نل
 اولوا اولادير **و عتيد الوار** نك اسيدركه نل **الوار** نه نسبت اولوشد رولد چكك بقال مددت النى نلند
 ومدمملت ورمكه دنى درل بقال مدله نره وسدى غيبه اى مدهلى غين مجهه ايه ضلالت مناستند
 اولوشدركه كوندن تام ابلع اولوب كوشى **يو كسلكدنى** **درل** نه ايت مناسته ده كور بقال **هنگ** قله در
 قروم البصرى مدى البصر وغايته الاستعداد چكك اللده شولن يادمدر كسندل وله اللد بى مك فتي
 اولوا لك كسره اولوزا ن طو بى مناسته بقال نل مد بى القامه اى طو بى القامه مومد مددت لابل قولند
 اسم دنى كوشن اكاهه مخلوطه الدين **يچور** سلك المدميم اولك اى ميم ثابته نك اى فتي تشديه
 ابارى چككش خيمه طارلى عمد اى عمدو بالاطنل ولا تشديه اولوندى سابعده دن اوزى وطرف
 طامه هلك كسره مستعين اولان خمره در اللد فقيهته اولك خمى تشديه بى كك حلى مناسته
 اللد بى مك فقيهه اولك تشديه بى نروع كيله درك اولوزا نل رطل دراهل حجار قنده وبارى رطل دراهل
 عراق قنده ورمص دور تد والده بى مك خمى ابلز مادن وبارى بى شولم ركه دنى درل درك اولوزا نه
 نلن اولوا لده بى مك فقيهه رير كيه چكك لثول مددت النى مده اللده بى مك كسره نل شول نسنعدركه ايد جمع
 اولوزا رير مقول سندن الماد **بى مك كسره** ركه كى لوكه يازى نلوزو اللد بى مك فقيهه اولوا لده رير مك
 كسره ده وكمه رير قومن بقال مددت الدات وامتدتها ايضا وامتدركسندى قله ركه ورمكه دنى درل
 بقال لهدت لال اى اى علفته مدعتنم وعسكر ماردو ركه دنى درل بقال امدهت بلش بدو مياردم
 اولعه دنى درل بقال مدده القوم اى حرامندالم وامتدناهم بغير نايى انرغير بارلر مددو ركه ومنه
 امتدناهم بفاكه وامتد ايان ريك بفاقه دنى درل بقال المرح اذا صارت فيمده وامتد اى فقه دى
 دكك لاجانصو يور كيه دنى درل بقال المدمج فاذا جرى اللاقى عوده وامتد امتداد صولوزا نه لونه
 صاحب ر دويه **يچور** ركه دنى درل تقول مددت لابل وامتدتها فاذا نرت على الماشي من الدين وجموه
 فقيتها الاستعداد مد طلب ايتك الامدان هير مك و بى مك كسره بيهو لك تشديه بيهو زاده طوئق اولوزا ن
 صوبقال مامدان اى شيد الملوحه وهو فاعلان اى ميم فتي ورك كسندى مسوك اعاجنكيشى كناه
 اولو ورمدي صوبه اصلت مناسته ده كور بقال مراد رير دمه مراد من الداب الاول اى ماضى بلين
 وموت اوستله ايه ريسندى صوبه رير دى درومر اولوزا نه سنك همس اموب بوشه فني دنى درل بقال
 مراد صوبى ندى **ممر** در الراده بى مك فتي ورك كسندى ولفك مده شول قومدر كى لوكه اوقى اوليه بقال
 رله نر دالامرد شول بى دى در كيه رى اوليه بقال غصن اى ردى لاووق جليعورس اى ردا لاهر على شمت

ملی

مرکز

العهود و نك فقيه و حيك تشديد به بساط دوشين كسنه فراش معناسنه و بعد قارده كن كسنه القيد و نك
 خني و نك فتي و حيك تشديد به و فقيه به و معناسنه به و جل معناد الال لملله و الال العجهه جمعا
 اي عرب بقال بجهه الدهر اذ اعرب و عرف مجد نونك فتي و حيك سكويه بلا عر بدن غو و لك فاني دركه
 تهاه در و هر يكه مر نفع اوله تهاه دن ارض عراقه و روجه الكجد در و روجه مذكر در الاتحاد هره و نك كسر به
 بلا بجهه حقيق و ال المثل اجد من ذاي حضاين بق حجه بقتر حضي كوزن و حضي فقته به بطا عا كسي در
 و اجد در صوفيه و ب و صوت ايك بقال بجهه فلا ن الدعوة و اعانت ايك بقال بجهه تاي اعنته الاستجد
 اعانت طلب ايك بقال استجد في بجهه تاي اسعان في اعنته و استجد ضعفن صكره قوي و اعنته في در
 و عرا تشديد حله تكمه دني در و ررض مهلكن صكره العده نونك فتي و حيك سكويه شعاع معناسنه
 تقول منه بجهه جل من الباب الخامس و بجهه قوت و قدر دني در و ر بقال بجل ذ و بجهه تاي ذ و ابي و عده
 دني در بقال لاق فلان بجهه لى شدة البجهه نونك فتي و حيك كسر به بهادر جماع معناسنه البجهه نونك
 فتي و حيك كسر به بهانه و بجهه دني در و ر دوش كسنه دني در الاتحاد هره و نك فقيه عجمي بهادر
 معناسنه مثل بقط و ليا طاق البجهه نونك فقيه و حيك سكويه بجهه جميد كذا ك بهادر معناسنه
 و بجهه دني عجمي كلور بيان حماري معناسنه البجهه نونك خني و حيك فتي و الف ك بهادر جميد كسي در
 كذا ك البنا بجهه خني و حيك فقيه اعانتا ايك بقال تاجد تهاه من عايد الف المناجد كسر البجهه قتال البني كسنه
 مقالي البجهه فقته به ذو لك بقال بجل جل من الباب الرابع بجهه عجمي اى حرق من عل او كرب و كرب كلك فتي
 و نك سكويه عجمي و روجه در و ر بجهه ميك فقيه و نونك سكويه عجمي و بلايه دوش كسنه بقال بجهه بجهه
 فهو بجهه البجهه نونك فتي و حيك فقيه بيق حماري كسي در كسيه و بجهه لار ايتي شول بيان حماري دركه
 او ز و اولوب و كسك اوله عاصي بن ابي البجهه نونك فقيه قرادون كسنه نك بهادر البجهه نونك كسري
 و حيك تخفيفه فلي باغي جابل السيف معناسنه النامو و حيك خيله كلفور و ز و ن هر قلب كه كاشرا
 قونو در كه جناح اولسون كز كغيري اولسون البجهه نونك فقيه عجمي و بجهه دني در و صنف دركه لار بجهه عامر
 الحنفى بجهه در الندي و نك فقيه و النك نونك كسر به و الندي و نونك و نك خيله بجهه بجهه نك معناسنه بقال
 نك البجهه بيه كالح و انقرو ذ به على نونقه شاردا و شرو ذ بجهه لار اتي به نك و نك شول و بيه در كه بار
 نونك لار شول اوله يوكسك كسكيد و نك برون طينه فير املسنه عجمي و كاسر يوم العدا تانك فقيه و نك
 تشديد به لار اتي كوفي نونك كسر به مثل و ظير معناسنه الندي و نك فتي و نك كسر به نك كذا ك
 مثل و ظير معناسنه التشديد تشهير ايك و اشدرم بقال نك اى شهره و جمع بالشد نونك كسري
 و شهنك سكويه التشديد نونك كسر به و شهنك سكويه كذا ك لار اتي طلب ايك بقال بجهه خدمت البجهه
 انشد ها شند فونش لار اتي لار اتي و نك طلبها شند كسك كسكيد به نك كسكيد نك كسكيد معناسنه بقال
 شند فلا تهاه و افلتنه شند لار اتي تهاه لار اتي نك باه نك كذا ك ذكر اياه فتنه اى نك الانشاء هره نك
 كسر به بلانك و شمر و حق التناصح سؤالا بجهه كسك الامتشاف هره نك كسر به و شهنك سكويه عجمي
 اوف و ماسن طلب ايك بقال استشدت فلا اخره و فقدينه التشديد نونك فقيه و شهنك كسر به شول
 شمر دركه علق البجهه و اوف و اوف و اوف و نونك فتي و ضاد كسكويه تريب ايك بقال بجهه متاعه بجهه نك
 من الباب الثاني اى وضع بجهه على بعض التفتيح على و نك التكرم معناه حداد البجلدي و وضعه من اصف
 و تراصف صق تريب ايك در و ر النك فتهه شول و اسبابي دركه برى اوز ريه بشار اوله الانشاء

كه

فقد

نك

هر منك فضيله نقدك حتى بختن اسبابل معناسته ونقد شول تحتفه درك اوز ونه اسباب بقوب تربل
 لپول انصدا الجبال طاعره اولان شول طاسلر درك بری بری اوز ونه تربل و نقتد و انصدا اصحاب دخی
 شول بلونله درك بری بری اوز ونه اوله انصدا الرجل كشك شول عیلم نه ضایطلر بنه درك شرفه
 مقدم اولار انصدا نونك فضيله برسنه دوكنك بقال نقد الشی نقاداسن الباب الرابع اذ نقی الانقاد هره نك
 كسری ونونك سكونیه دوكنك بقال انقد لا و قومك مالی دوكنك دخی درل بقال انقد القوم اذ اذ بهت
 اموالهم وقولهم اذ انصدا هره كسری وسپنك سكونیه قدرتن جله صرف ایك درل بقال اسنقد
 وسعه ای كسفر عه المناقد نيك خنی وقلك كسر بهل شول خضبرك خضومتله مقدورن صرف ایلوه فی
 الحدیث ان افاقدتم بافدوك وروی القلی علی معنی ان افاقتهم انقد صایق بقال نقد الدرام ونقدتله
 الدرام من الباب الاول اذ اسنقه وبقا یویدی درل بقال درهم نقدا یوزن جید الانقاد هره نك كسری
 ونونك سكونیه قضی ایك بقال نقدتله افاقتد های قضیه ورسنقه متمیل بقوب طور مفعده درل
 بقال ما زال فلان یخفق بصرمالی الشی اذ المزل نظر الی المناقده میك خنی وقلك فضيله حساب صومك
 بقال افاقتد فلان اذ افاقتنه فی الامر وسنقشه حسا بلقیفه درل النقد فقیته برجنس قیونه درك ابقاری
 قصه وروی چركن اولور و یو جنس قیون عمرن جابنده اولور والنقد فقیته كذا نقدك واحدی
 بقال دل من النقد وامنیتی ایدی اجود الصوفی خضوف النقد یعنی طولو طر بلرنك یوسى نقدتوی در
 ونقد طولو طر نفی صوبق ویدیشلری ذیبرك ذر نقول نقد لما فر من الباب الرابع ونقد سنله اخترى كاك
 لسنای كسرك سنله نقضیر ایتمشور غلط ذر النقدونك فقی وقلك كسر بهل جور اولوب یو بوسین اولان
 النقد ونونك فضيله یوزن نقضیر وریك ایدر نقد هره نك وقلك فضيله كری دبدك كری جانور و بولط
 مدعه ونه كرسنله ماسله ذر طم خنسن اولق اوزن ونه قوالم بات فلان لیل نقدی كری كیه سبله
 كیه لدی زریا كری كیه ایلوه یوزماز النك فقیته مضایقه اوزن اولوب مشغلا وبقی بقال نك فیشم سبك
 نك من الباب الرابع وقیونك سنقزی از اوله دخی درل بقال نك تاركیه ای قل ما واه النك ونونك فقی وقلك
 كسر بهل چن كسعه معناسته بقال رخل نككای خسر الانكاد هره نك فقی ونونك سكونیه نكك جی چن
 كسعه معناسته بقال قوم لكاد المناكید میك فقی وقلك كسر بهل كذا جی المناكده میك خنیه وقلك
 فضيله مختلفه بقال لكاد فلان المناك تارك فقی وقلك خنیه كذا كری بری بهل چنك ایك بقال هبا
 یفكك ان اذ اسنق لا لكاد هره نك فقی ونونك سكونیه مشهور اولان كسعه النك لا نونك فقی وقلك سكونی
 وقلك مدله شول افاقد ك انوك ولدی طو برمین سودی چوق اوله یاو زین امرم كیون الانكاد
 هره نك فقی ونونك سكونیه زمانین مالكین عروینیم وریویم من خطله دركسه مریور افاقتنه
 ذر بشدر الانكاد مازن وریویم هالذا الیوم لشر جموع النعوز خنیه شول تازه قرمسی دركسه
 هنوز یوم نفعه بشلیه بقال نك الی العد ونه من الباب الثالث اذ انهن یمنی عین عدوله خصومتلور سه
 ونه درك فقی وقلك فقیه درل بقال نك ندی الجاریه نهد نهدا من الباب الاول اذ اشرف وكتب النقد بد
 لفة فی كسبه یو قهار یجیع نسف موجوده ذه صیغه نذر كیر اوزن ذر الناهد هانك كسر بهل والنهاده معنی
 قاندر قرائن نهد نونك فقی وهانك سكونیه شول لك فرموده و یوكسك اوله نقول منه فالفرس نهدا
 من الباب الخامس ونهد عالی نضفر مباشرت ایدر كسعه ونهد چند نر قیبه نك ایدی ذر النهد نونك فقی
 وهانك سكونیه یوكسك قوم المناهده نيك خنیه وقلك فضيله چنك ایك قیام كوستر نك ونهانه

نقد

نقد

نك

نهد

واو کسری و داک نشد بده به محبت معنسانه تقول لمنه بودی ان بکون کذا و دوست معنسانه ده کاو و اوک
 و اوک فضیله محبت معنسانه و بطاغت السید و بر تنک حیدر کون حقیم و کونک ایدی صکر کاب قبله سواد
 اولدی و دوستا جندل دیکاری صخرده محفوظ ابدی و صید و دام کسند و بدن اوتر و توبه اولتشدر
 و الموده ملک و اوک فضیله کونک محبت معنسانه در الاود هر نکا فنی و اوک فضیله و کج حیدر قدح
 اقدح و ذیله ادب کب الودبدن کونک دوست معنسانه الاود هر نکا فنی و اوک کسر به و بدب کج
 و ستر معنسانه التواد تانک فضیله سوختک الود و اوک فنی و داک فضیله محبت معنسانه لورد و اوک
 فضیله و داک فنی و الفک مدله دوستل معنسانه بقال رجا و دده بستوی فیه المذکر و المؤنث کوبه
 و صفاداعلاخی وصف البیافه الورد و خنتینه حاضر املق بقال و رد فغان و و اذا حضر الیرا و هر نکا
 کسر به حاضر فاق بقال و ده غیرهای اجضره الا سیراد کونک حاضر فاق معنسانه بقال استورده الورد
 و اوک کسر به حرح معنسانه بقال فرت و ری و یورد و صوی ککله دخی در در صرد کما علی در و و دوداد
 معنسانه دخی کاور صی به کجیلر معنسانه الیرا و اوک فضیله و انک تشدید به سول کسند در کس و کاور
 و ورد دخی طوبی دخی کوبه دخی در در قزل و رده الحی اذا غنق تلو قاتل و ورد بمک فنی و انک فضیله
 طوبی کسند بر افری کسند به ایضی طار افرای المور و دخی اسند لو کسند کونک لافقنه علامتدیر
 ایندی ارضنا حی در کله هر و ادلا زین به زنی اوچ و زان لان کسند بقال فلان و ادلا زین انا کونک
 طول و اینه هر نکا فضیله و انک سکونیه و انک یوشن زینه در راتو در فختینه و انک حیدر لورک
 بلوک کاک بقال تور دلیل البلد تانی غلغله قلیل قلیل قلیله قطعه حبل الورد و اوک فنی و انک کسر به
 بر سدر رکعب طایفه سی و پنجد حردی و بر ایدر و وین شطیر دیکاری طیر در کس و انک ایکی جلده
 اولان قالی طیر در دال و و اوک فنی و انک سکونیه کونک دیکاری معروف چچکدر الورد کونک اوک فنی
 و انک سکونیه لورد و ایضی در کونک معنسانه و کونک کسند کونک ایچون ارسلاندخی و در در زول و لور
 اولان تشدی و در در زکال طوری ایلها ستر پنجه اولان رنگد و ورده مؤننه اطلاق لولور و الورد اوک
 حیدر لور کجی در دخی غیور و خون و جون افه و سیاه اطلاق اولور و اضا دند الورد اوک کسر به
 کونک جی الورد و اوک و انک فضیله استور دیکار اولون بقال و در الفرس یورد و روده من لبالب الخلس
 ایضی لورد الورد و اوک فنی و و انک سکونیه سولندر کد کطوری ایل ایل پنجه لولوغسه و ستر دخی
 و پنجه و پنجه و فنی و فنی لولور و کونک اولقدح عاکسری معنسانه الیرا و بداد استور در کونک اولون
 بقال اراد الفرس کچولر ادهام و اکت و یواصله و اوردادی و او یاقبل اولندی سکن اولوب ماهلی
 منکس و اوک غیور الورد ملک فنی و و انک فنی تشدید کونک و انک اولان نسبه بقال حی مور و اذا صبح
 علی الورد و زود و بر ستر چ اولوندا من و در مخرج ضاد حجه ایل و حجه کونک زکند قو فی اولندر الورد و انک
 کسر به یوزل معنسانه دطر بنی طلی در دمنک فنی و انک کسر به کونک طریق معنسانه الیرا و انک
 خنتی و اوک فنی و و انک سکونیه خلیفه لغه سی دیکار یلمدر و سر بدعامه زامورد در الورد
 اوک کسر به یوزل نصیخی الواسده و یفاه الواسد اوک فضیله جی در بعد قل معنسانه الواسد و منی
 و منک سکونیه کونک جی در بعد قل معنسانه الواسد ناک فنی و اوک سکونیه یصدی قوم قونق و سد
 فختینه و منک فنی و تشدید به یصدی به یصدی بقال و سد تالی فخنو سد اجلته خنوسه الیرا
 کای افره منقور و سد انکب اذ فتر به الید نحو اسد الواسده اوک فنی و صاد کسر به اوک

259

وَعَمَلِي

54

وجہ

لوکی

وطلد

وعد

اولی فناد لمعناسته الا بصاده هه منك كسر بله قیومی بغلق نقول لصده اذ العلقته واوصد الباب علی لفظ
 مالم یسم فاعله الموصد مینک نمی وصادك فقیله بغلق قیومی بقال اوصد فهو موصد مثل اوجح فهو موصج قاله
 تالی انما علیهم مؤصدة قالوا بطیفة یعنی قیاباشدر اوصیده واولك فقی وصادك كسر بله مثل اعل در كه مال
 حنطی ایچون ایدر عظیمه کی نهات عظیمه اغاجدن و اغاجد اقل ندن جوران اعل در ووصیده طاشدن
 چورانی در الا نسته صاد هه منك و تانك كسر بله اعل طویق نقول استو صدت فی الجبل اذ اتخذت فیه الوصید
 واولك فقی وصادك كسر بله کوکری بری رشفه بر بیتن اوت الوطد واولك فقی وطانك سکونیه بر نشسته فی
 طوزنق و تقیل فلق بقال وطلدت انی المطد وطلدت انی وسایمك معناسته کاور بقال وطلدت علی
 الما لمار الصخر اذ اسدتمه ونضدته علیه ووطد بر نسدی بره صقیفه فی درار مثل هسه وخره وهصح اذ
 بهله واولك فقی وخر غین وزام مجتنبه بر نشسته فی صقین التوطید علی وزن التکریم معناه نقول وطلد نه توطیدا
 اذ اجنته وقلعت التوطید فقتنبه وطانك نمی و تشد بدیده ثاب اوتی المبطد همك كسر بله مثل اغاجد در كه
 دلهك التانك که طویل را سی الملقب معناسته الوطد واولك فقیله یا پورنی قیو اذ بین معناسته
 اولك ثاب معناسته الطادی كذا لك ثاب معناسته در واطدك مقلوبی در واولك فقی وعبنك
 سکونیه خیره و سرده استعمال اولنو وقل الفراه بقال وعد تمخیر او وعد نه شرا وبقی خیری وشریری
 بر نذ فقی ایتمك استسبه لخریده و وعد وعة در وشره مایعاد و وعد در پس عا استسبه وعبادی ها
 وایضه عرض اولشدو العدات عبنك كسر بله عا لك فقی و عا ل معناسته و وعد جی گار و عا لك فقی
 عدی در ونة زنی بدیگری کی وای ردای بر شهاده ردای دگر کی اما فرایدوی و زوزی بر مجبوی
 بدیگری کی وای ردای بکله وگاه اولو و عده نك اضافه نك هاس لسا قاط ایدوب عد الامر در عد الامر
 معناسته العده عبنك كسر بله احسان ایتمی بو فنه المی در الا یعاد همز منك كسر بله و الوید واولك فقی
 وعبنك كسر بله نه متایتد و سکنی خبر ویرمك فچكه شر پت ایدوب با حرقیله استعمال ایسه الفه
 استعمال ایدر بل بقال او عدی باسمین المیعاد همك كسر بله و عا ایتمك و و عا زمانی و و عا مکنی الموعده
 ایتمك فقی وعبنك كسر بله كذا لك مصدر معناسته و اسم زمان و اسم مكن معناسته ده کاور و و بر مجلین در
 هر قعل كه انو فی اولی و او یاخورد یا اولوب مستقبلیه دوشمن اوله بدو یزید و یب و یض و یمل کی صغنیق
 معناسته مستقبله عین الفعلی مكسور و المین انوك مصدری و اسم زمانی و اسم مكالی دخی مكسور و المین
 کاور و واسطه اولد قدن صكره مضارعك عین الفعلی مكسور و اولد فغه و مفتوح اولد فغه اعتباری ووقد
 الا وراج كلفك ندن له كشد در كه انلر معدوم و موقر و اسم رجلكه و موكل در اسم موضعه یاخورد رجلكه استسبه
 و موزن در اسم موضعه كه بوزن رجله معاد و قیاسی بود در كه كسر بله كاهل و كر مضارعك عین الفعلی مفتوح
 اولوب و اوائت اولو رسه و بول کی قورقن معناسته و بوجع کی اغرقن معناسته و بوس کی امر غنیق
 مضارعك عین الفعلی اسم زمانه و اسم مكانه مكسور و اولوب مصدر نه مفتوح اولو و موجه موجه کی
 و انرا و اولی حرف علت اولد و غندن غیره ایخری دخی حرف علت اولو رسه مفعل و زنی مفتوح العین
 کاور ك اولدنه و واسطه اولسون كرك او لاسون می کی مؤقایی و موی کی تلی دن قریه معناسته موی دن
 و غنمناسته و یج ندن ك معناسته التواعد تانك فقی وعبنك حیلله و عا یدمك بقال تراود القوم ای و و عد
 بعین بعضیایر غیره استعمال اولنسدن اما شدر ما تعد و ایدر الا تعد و نه مر نشسته یتمك ایشرونی خبر
 و عدت و اتعاد و عا قبول ایتمك دخی در ویرنك صلی و تعد ایدری و لو تابه قلب اولنوب اذ غام اولندی

ورمطاعه اخذ یا ند فهو متعذر در هر هره ابله تنه کما تسر در لیسار جزوده و جزو رحمت فقی و را
 معجته نك خبيله بوغرلن دوه وایسلو ذکر لولان دوه نك اعضاسن دوله نك التوعده فخبته و عینلشی
 و تشدید به و بعدد منتهی لولان الواعد خبری یقال یوم واعداد اوعد اوله بحر یعنی سخن ابتدا استماعی
 علامتی بلورسو و یقال لاری واعداد خبری غیرها من التبع و بعد الفعل رکع حروک اواری سخن جمله
 قلده جافرسه الوعد و اوله فخبته و عینک سکونیه خدمت انک تقول و عدت القوم انهم من الالب
 الثاني اذا خدمتهم و وعد شول کمنه در رکع بوغری طوقلغنه خدمت ابله تقول منه و عدل رجل من الالب
 الخامس و وعد مسر اولر ندر اوقه زکانه نصیبی بود و مپسر مپک فقی و سنک کسر به قارو بی در
 الواعد مپک نمی و عینک فخبته مواضع کنی در روزنه و معناده و مواضع ضاد و عاده و عینکله رفیقکله در
 سیر انکدر اسمی ابتدا مواضع کاه لولور که بر آفاده نك سیرنه دخی اولور بوداش سیرن اعتبار انکله سیرن
 ز را اول ناه نك برالی و رایغی اولر بر نه موافقت با سیر حاکمه الوعد و اوله فقی و نك سکونیه کرسنه
 اوزر به الحاکمه نك یقال و قد فلان علی الامراء اورد و سولا و افد کچی دخی کار و صاحب کچی و وعد
 طاعک وقر و سینه اولن قوم که بخش اوله الواعد فاک کسر به ایل اولان کسسه و و افد و مسور پسند
 بلور کیدن دوم در اول و افد هرمنه فخبته و فک جمید و و افد عربدن رقوم در الوعد فخبته
 کذالك و فک کچی در لیلر معناسه الوافده و اوله کسر به اسمدر ایلک معناسه الاباده هرمنه کسر به
 ایل کوندر مپک یقال و فده انالی لا میری لوستنه و ابفاده نسنه اوزر به جقوب حواله اولفد دخی
 در لیلر یقال فرس ماحسن مالف و حار ککه یعنی نك لوموزی پوسک اولسه بو به در لیلر و غارک حواله
 معناسه ابله انک لوموز به در لیلر و افد سرعت انک در لیلر و افد انکافه طلم چیز کنی بومی اولان بر لور که
 استازاده بشول اولفده لیلر غلبه لولور لا استیفا در کون تومق که اولایام اوزنه و تومق در در لیلر الوعد
 فخبته اودا لکننق الوعد و اوله فقی و فک سکونیه بمعناه القده فاک کسری بولک تخفیفه کذالك
 بمعناه الوعد فخبته بمعناه ايضا الوعدان فخبته بمعناه کذالك یقال و قد نال الوعد الخ التوقد فخبته
 و فاک نمی و تشدید به بمعناه یقال و قد نال الوعدان و توقد الاباده هرمنه کسر به و الاستیفا هرمنه
 و نال کسر به بالکنندرمق یقال و قد نالنا و استوقدنا ايضا الاتقاد هرمنه کسری و نال کسری
 و تشدید به بالکننق توقد معناسه الوعد و اوله فخبته و فک خبیل اودون هیزم معناسه و فخبته
 مصدر در اودا لکننق معناسه تنه کم و رپندی یعقوب ابتدا و نال ذات الوعد دخی قرابت اولندی
 فخبته الوعد مپک فقی و فاک کسر به اودا لکنندرمق راسم مکنندرمق کبی الوعد و اوله فخبته
 و فاک سکونیه زیاده اسمی اولن کونلر که اوز سکوندر یا خود لیلر بش سکوندر ایا بخو و معناسه
 التوکید و نسنه فخبته یقال و کنت العهد و السرج توکید لوانکده تا کید ایمنی و بالواضع الا بکابر نسنه
 بخلق یقال اوله و انک ايجاد ابغی انکسند دخی مصدری بر در الوعد و اوله فقی و فاک سکونیه قصد
 معناسه یقال و کونک ای قصد قبه الوعد و اوله کسر به شول لیلر که انکله یعنی صغر کنی بغلر اولد
 فخبته حاصل اولان و لیلر معناسه و جمع معناسه استعمال اولنر الوعد و اوله فخبته و لیلر سکونیه
 و لیلر معناسه درین استیک منظر ندر در توکه و لیلر من هم عینک در لیلر و اول کون و فخبته حاصل اولور
 و کاه اولور که ولدی و لیلر کچی قیلور لیلر اسدله اسد کبی الوعد و اوله کسر به و لیلر افد در و لیلر فخبته
 و عربلر که مادری اولد الرجل هو ذکری یعنی قوله کسسه در دیک علته اولور الولد و اوله فخبته

وعد

وعد

وعد

وعد

وعد

ولامك كسر به صبي معنسانه و بعد معنسانه ده كلور و بر بلركه في امر لا ينادى وليه ديدك ريات
 مكره من ما خود در قبح استجاياك و لسه چاغر مدني دخی سكر در انجیلرك عاقل دوات ز ياده سكر تسون
 ديو چاغر ز بناء علی ذلك هر لم عظیم ده و هر شئ كنیده بولام سو بلنور اولدی قبح حصولی مكن اولسه
 اولدان و انك كسر به لولا ملك سكونيه وليدك جی در الولاده كذلك و او ك كسری و لامك سكونيه وليدك
 جی در الولاده و او ك فتي و لامك كسر به وليدك موثني در صديده و جار به معنسانه الولائد و او ك فتي و هر هرك
 كسر به وليدك جی در الولاد و او ك كسر به لولا ك كذلك و او ك كسر به طوغور من قبال و ادت المراء اذا
 حنت و لاده اللولند فقتنله و لامك خيله بری ریدن طوغو و چوق اولن قبال تولد و ای كثر و او ولد
 بعضهم بعضا الولد لامك كسر به لایا پدر معنسانه و حامله اولان قیون دخی و لد در ل قبال شاة و الدای
 حامل ابن السكيت دن بويله و ایتا و لندي الولاده كذلك لامك كسر به انما در معنسانه الولدان لامك
 كسر به لایا لایا به ابا قبال همال و الدان تولد فقتنله و لامك خي و تشديد به طوغو قبال تولد الی من لای
 الولاد جملك كسر به ركسنمك طوغو دخی وقت المولد میك فتي و لامك كسر به ركسنمك طوغو دخی بر
 التولید علی وزن التكرم طوغور من قبال ولد الرجل فقتنله و لایا قبال نتج ابله قبال الولاده میك خي و لامك
 فتي تشديد به خالمر لایین قبال عربیه مولیده للولد كذلك میك خي و لامك فتي و تشديد به صرف عرب
 اولین قبال رجل مولدی عرب غیر محض للده لامك كسری و دلك تخفیفه ركسنمك نایا شادش هم
 سنی معنسانه لخرنه اولان هالولندن ككیدن و اودن عوض در ز اولاد ندن مشتق در قبال هالولدن
 اقلات لامك كسر به جی در اللدون كذلك لامك كسر به و دلك خيله جی یا عد اشمل معنسانه الود
 فقتنله و الوده كذلك فقتنله كچه نك ز ياده لای اولسی قبال و مد تلیك تنان الی الی الی و بعد ركسنم
 فضیه كلوب قرقه دخی در ل قبال و مدال جل و هر لقی و بدای غضب می الوده و او ك فضیه و هلك
 سكونيه جقور رة در ال و هاد و او ك كسر به جقور ز معنسانه فصل لایا الهید هانك فتي و نك كسر به
 حنظل خمی و حنظل حامیه نك فتي و نونك سكونی و نطام معنك فضیه قرقه دو كای ديدك كری نسنه
 كذا كالجوجل قونی دخی در ال التهید فقتنله و بانك خي و تشديد به حنظل صوب نختی الی قبال قطع هو
 بنهید اذا مخرج ذلك لایا كله و نطام نطام معنك فضیه دوه قوشنك رككند در ال اهتداد هره نك كسری
 و هانك فضیه حنظل خمی قو و بد قد نصكره دیو مشك جعتا فی رة قیوب رنجه كونا و زو بنصود كوب
 لوم من رنجه كره اجسی كید نجه دیو به ابدوب بعد دكوب بشوز ملك هید و هانك فتي و بانك خي و تشديد به
 بنیم و لای نهم رك ادبر الهیود خمتنله التهید فقتنله و جملك خي و تشديد به اوبق قبال هید و بعد
 الی نول لایا و نطام معنسانه دخی در ل قبال هیو و نهید ای سهر و هو من الاضداد التهید دلتی و هانك
 سكونيه اوبق قبال هیدنی ای نونی الا هیاد هره نك كسری و هانك سكونيه دوه بوننی رة قو من قبال
 اهید البیر الی جرانه بالارض و جرنك جملك كسر به دوه بوننك ایچ یوزی لای هانك فتي و لای نطام
 الی نطام ضعیف التاك بر حنیته كه یقملو اوله قبال هد لایا بهده هدا اذا كسره و وضعفه
 و هدة الحمیه ای او هنتر ككنه یعنی مصیبت بر جانی خرب ایلنه و منه قو لم ماهده كذا ای
 ما كسره اصبی ایتدی هد رجل ضعیف معنسانه ده كلور قبح ركسنمك ركسنمك یو عید ایلنه ای لای
 هدد یعنی بنی قبیض فكلم در و مدح و لایق معنسانه ده كلور قبال فلا نهد علی المریسم فاعله
 لایق علیها جلد و القوة و جلد جملك و لامك فضیه رككك معنسانه در تقول مررت برجل هك
 من رجل معناه انك وصف محاسنه و یوننه ای افت اولی در كه هك كلسنی بعضیلر مصدر بحر اسنه

و مد

و هه

هید

هده

جاری قلعین بنشیند و جمع آید بمل و تا پست صیغه می آوزن کتور مدبلر و بعضی فعل قلوب نشیند و جمع
 و تا پست محمود لرن رعایت آید بملر تقول مرورت برجل هدنگ من رجل و امرأة هدنگ من امرأة و رجلین
 هدنگ و رجال هدنگ و یام آئین هدنگ و نسو ته دنگ و لصر آید بندی هدنگ که چه و رجل جولده
 دیر و هدنگ دیو حال خفتن حاصل اولن اولده دیر بقال هدنگ من الباب الثاني الهدنگ هانک فقی و دالک
 کسر به دیو بقال قه اولو و رمل بقال هدنگ بدو اولن بنقائسند فقی هدنگ بدو اولن آید ادر منک
 کسر به نو نیک سکونیه انکسار معنایست در بقال آید لیل ای انکسار الهدنگ هانک کسر به قور قق کسند
 رجل جیل معنایست الهادی اواز در که در یادن پیدا اولورانی در یا کانه اولن کسر لاشیدر که انو کسند
 اولو کی بنقو تاسی اولور و پرو زنه و که اولور که اندک زله دخی بید اولور و الهدنگ هانک فقی و دالک
 سکونیه کو کرمین اواز بنک بنقو تاسی و بقال فعل بید هدنگ هدنگ هدنگ الهدنگ هانک فقی و دالک
 هدنگ هدنگ جی اواز بنقو تاسی معنایست و هدنگ عورت او غلاتی بحر ملک ای که دخی در لرتا کا و غری
 و ان آید بید جی وزن التکریم قور و فقی بنقو تاسی معنایست آید فقی و دالک فقی و نشید بید قور قق
 الهدنگ هانک فقی و دالک سکونیه و معروف قوشک اید الهدنگ هانک فقی و دالک فقی و زبور
 قوشل معنایست الهدنگ هانک فقی و بک کسر به زیاده قور اولان سونکه او پیش اوله الهدنگ هانک
 فقی و دالک فقی و کسند هدنگ هانک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 دخی در بر عیش معنایست بقال بعینه هدنگ عیش و بقال لایمه و دالک هدنگ مثل القلای من سنام و کید
 و قلای قلعین جی در قارون معنایست سنام دوم او رکنه حاصل اولان فقی و کید بکر در سن قرقو
 اولان کسند بید درن ابو علاج بود قدر و آن کلمه اولان فقی و غنکله در زراست اعلی اولور سوزن
 رنده اولان الهدنگ هانک فقی و رانک سکونیه اقرار فقی و شو رمل بقال هدنگ هانک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 ای ایضه حتی آخر او تقسم و عر ضه و بقال هدنگ هانک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 بفرست التوب ای شقته التهر بد علی و وزن التکریم معنایست عدد الی الی فقی زیاده مار فقی و شو رمل الهدنگ
 هانک کسری و رانک سکونیه و الف کسر به بزوع او تدر که انکه صاری بو یار المهر و میم فقی و هانک
 سکونیه شول در که کراولان بو یار صاری بو پیش اوله الهدنگ هانک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 هود من الباب اوله ادا لغت و ذهت البتة و هود بزرگ که دخی در لرتا کشته اولن معنایست بقال هدنگ هانک فقی و دالک فقی
 بید هود ادا علی الهدنگ هانک فقی و میم سکونیه ایسر اولن سکونیه معنایست الاهد هود هانک کسر به
 و هانک سکونیه پرورد طو و متواتر معنایست بقال هدنگ فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 دیر بقال هدنگ السیر السیر فقی و من الاضد الی الهدنگ هانک کسر به قور ری کواقی اولیه و هانک قوری
 او تدر دیر زیات ایسر معنایست الهدنگ هانک فقی و میم سکونیه چندر بقیه نیک ایدر هدنگ عورت
 ایدر منصرف اولی و غیر منصرف اولی جائز در اکر هدنگ جمع نکسری اوزن جمع اولو فقی و دالک فقی و دالک فقی
 دیر سن خستیده و اگر جمع سلامت جمع اولو فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 ایچ دیر بکسند هانک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 التکریم بکسند نیک کوکلن المی بقال هدنگ فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی و دالک فقی
 دوست ایله لطیفه ایدوب مصاحبت ایچ نته کیم تیش عاشق قلندر المهد میم فقی و دالک فقی و دالک فقی

و نشید بید

تخفیف یحیی و اکثر کلام سندن و امر کلمه سندن و بولنه شیهه اولنلر دن امر بوسالو بیاوزن کاوروع برک
 خذ عکذ یکدی کز غذ ما قول و دم عکذ شاک و لاله مناسنه در و مر امیک کسر بله شیهه معنانه در
 و يقال خذ اعطام و خذ اعطام یعنی ای الله و یا سر و معنی استعمال اولنر و عظام خذ معنی عکذ کسر بله
 و طام معنی بله بولنر معنانه در کجه طوری لکنه بدولر نجوم الا خذ هره نک فقی و عکاذ سکونیه
 منازل قره درلر زیر افر کجه لکن دن برین منزل طور الواعده امیک نمی و عکاذ فقیهه برکسنه فی طوب
 عقاب امیک قال اخذ به بنیهما خذ و عامه و اخذه دیور الا اخذ هره اولی نک کسری و هره ثانیه نک
 سکونیه بری برینه یا بشق قال اخذ و فی القتل بهرین ای اخذ بعضهم بعضا الا اخذ هره نک کسری
 و ثانیه کسری و تشدید بله فتعالید لخذدن هره ثلین اولنوب تالی قلب اولنشد و صکره و قتلک
 اخذ اخذ لفعال وزی اوزن استعمالی جوی اولنیز یای حرف اصلی توهم ایدوب اندن فطر بنقل بلر
 و خذ بنذ بلر بلر یا بر ابعذو یوسیدن لخذت علیه اجر ایتا بتد بلر و برک اخذ نک کذا دیکری
 تشدید تابه دالی تالی قلب یا یلوب ادغام التکرار بنه بنامدر و یضمر ذلی اظهار ایدر لکن یوقیل در
 الاخذ هره نک فقی و عکاذ کسر بله طویش کسنه اسیر معنانه الاخذ کذا کذا هره نک فقیهه مؤتی در
 اسیر و لشی عورت معنانه الاخذ هره نک نمی و عکاذ سکونیه افسون صحر معنانه و شولر بوجه
 ذیر که لوزه عورنلر لکه افسون یا بدولر الاخذ علی وزن التکریم افسون بلک الاخذ فقیهه دوه یا بری
 سودن تخفیه اولتی امتلا معنانه یقال اخذ الفصیل یا غذا خذ من الباب لرفع اذا تخم من الین الاخذ
 هره نک فقی و عکاذ کسر بله کوزی افر بر کسنه الاخذ خذنه جنب و وزی اوزن کوزا فر بری قال یعنی
 اخذ افر و عده و اخذ جوبلر معنانه ده کاور علی ماسمی الاستاذ هره نک کسری و و سبل سکونیه
 بعض لکنه اخذ معنانه کاور بر در و لینی اوزن بهر قال استخذ فلان را ضیعی تخذ بس اعدا فقیهه
 بدولر ایدر نته کست کلمه صریح خذ و دندر و و اژدر که استخذ بله صیغه استعمالی قصد یا بش اولر
 خذ خذ دن یا بش خذاتی خذ یا بش اولر تخفیه لکنه طالت حد ملکت دیور المستاذ امیک نمی و سبل
 سکونی و عکاذ کسر بله کوزا فر یسندن یا عود غیر افر بدنا و تو باشن اشقه طویش کسنه و اسیمو به اخذ
 لئلا عاذ نک فقی و هره نک سکونیه فعال وزی اوزن الملق معنانه در اخذ دن مشتق در الاخذ
 هره نک کسر بله برسنه در کانه حوض کمی محارده صواب کلا و الاخذ هره نک کسر بله اخذ نک جوی در
 الاخذ خذنه عاده جوی در کتابه کتب کی و کاه اولر که خلی ساکن قلعه تخفیف ایدر و فی حدیث مسروق
 بن الاعمش قال ما شیت و محلب عبد الا اخذ نک الاخذ ال اک و نک الاخذ ال اکین و نک الاخذ
 الفاعل من الناس یعنی محلب رسول کولر مکرر کجه بعضی واد معنی اری بعضی و جماعت کفایت ایدر و اخذ
 جنب و یوزن کوزا فر بسته دی درلر یقال یعنی خذای رمد و عاده شولر رمدی در کشتی تبصیر یا یزود
 سلطان ایزنر خطه لیلیه اذ بر کله در که کیش زمانه دالات ایدر و کله اذ شولر مدر که سکون اوزن معنر
 و نونک فقی جله مضائق اولقدر تقول جنتک اذ علم یذ و اذ یذنا عم و اذ یذ بقوم و جنتک مضایق اولیه
 سون قللور سن اذ فی درلر نون بر ایلله جیشدن معنانه نته حکم یومئذ و لیلتند در و اذ کلمات شرطدن
 اولر و جنر یا بله استعمال اولنوب اذ ما دیسه ل تقول اذ ما تانی لک کما تقول ان تانی و قاتل و کاه اولر
 کجه بری ایزنر اولر و کجه سن رحالت اوزن لیکن کاور است کاور سن یوقند برجه فی فعلدن
 غیری نسته و لی ایزنر تقول یسنا الا کذا اذ جاء یذ ففعل الباء الباء انک فقی و ذلک تشدید بله شیهه امیک

بنذ

[illegible]

حره در زک اعرى ساکن اوله اخذ حاذ حنك فتي وذلک سکونيله حنك وزنى اوزن متول سیه درل
که سرعته اوله بقال قرب حاذ و قرب فقتينله تلم رکبه یو ر یوب صو یا امکه درل و حنك اولک
ادب الحذ حانک فتي و نونک سکونيله قیونی تنورده بران ایدوب بشو رملک بقال حذت النساء الحنذها
حنذ من الباب فی وحنذ قیوی کرم سکونیه کو تفر شو در لسون دیوار و زبیه چل و لورک فتي درلسه
کبر الفرس درل بقال حذت الفرس الحنذ حذ الم الحضره شو طما الوشو طین ثم تطاهر علیه الجلال
فی الشمس یمرق الحنذ مملک فتي و حانک سکونی و نونک غمیل ذکر اولن ان وجه اوزن درلدن ان الحنذ
حانک فتي و نونک کسری و مدبله یعنه و ریان اولش قیو سنخی درل و یوندن ما خود در عر بلک بشو قیولی
که اذا سمعت فاحذ درل یمنی حتی حالته شرب اوزن بران صودک الحنذ فقتینله ن یاد سید درل شدت
حر معانسه بقال حذت الشمس ای سر قته حنذ برک ادی در مدینه منوره قر بنه الحوذ حانک فقیله
و واک سکونيله سرعته سورمکه درل سو ق سریع معانسه بقول حذت لابل احوذها حوذ الاحوذ
همه نلک کسری و حانک سکونيله سکونیه سرعته سورمکه درل بقول احوذت لابل احوذ الاحوذی
همه نلک فتي و حانک سکونی و بانک تشدید یله رنسنه ده حذ لقی اولوب سرعته لوزن لولان کسنه اسمی
ابتدی احوذی شول کسنه درک و قم اولانامورده بصیرت اوزن و اولوب طوندی نسنه نلک حنذین کله
والندن نسنه قور کله حاذ المتن حال المتن بی اتلر قسنه نکلی طور دخی و یوفی لحدب شومن عقیق لملادی
ای عقیق الطیر الحاذان لمللو بلنی اردن نله قویخی دکنکی برل الحاذ بر اوت در الحاذله واحدی در
الحوذان حانک فتي و واک سکونيله بر اوت در کچه چمکی صاریعرا لاسقواذ همه نلک کسری و سبک
سکونيله غالب لولن بقال اسقواذ علیه الشيطان ای غلبه و بکله و اوله کلشدر اصل اوزن زعرب
طایفه صی اصحاب درل و استصوب درل و استجوب درل و بوع برل قتنه قیاس طبع ددر
و باری تعالی نلک الم اسقواذ علیکم دبدو کی الم یغلب علی امورکم و یستول علی مودکم معانسه در فصل
انفا لکنذب حانک کسری و نونک سکونی و ذلک کسری و مدبله یوجه طایم بشیدر و حنذب اقره ده
درل نخل معانسه و غایلی جفتشده درل نخلی معانسه اضدادن در الحاذذب حانک فقیله اوللر
معانسه در اقرس حیادکی کرک اقر لولسون کرک لائخ لولسون بوحینه اضداد مرینه سندن چقش
اولو و ام اولمانعین ابو صیدر و ابی اوزن الحاذله مملک خمی و واک فقیله رنسنه غلظت لملک بقال بنو فایز
حاو ذوالالی الما الحوذ حانک کسری به اسنه نلک و قشعر معلومه کلسی فصل الدال لاد یاو ذ ذلک کسری
و ا و موحه نلک فقیله بر جسر ذک کتبه بنه ایشلنور و نونک کسری به شول اعاجبه درل کاوز رنه بر طغور
کوا یا کبود بیه کچی در فیلوزنی اوزن ابو صیدر یندی یونک اصلی عاری سانشده دورد در کاه اولو
که یوفی لایع معه ابله تعرب یا درل فصل الزله فی ذه و انک کسری و بانک سکونيله شول بک یان سی در
که اتو که دوه یقاران سورول کذلک رینه دیو شول یان سنه درل که اتو که ایشلکلری ذک انلر بنه جلا
درل فی ذه فقتینله رینه معانسه لغت در و رینه کذلک متول موضعه درل که ابوذ الفعاری نله دفن
اولنشدو بنو غفار غین معه نلک کسری و حانک تخفیف یله شول قیله در کابوذر غفاری المرن در و رینه
کذلک متول نلک میر یو که درل کدوه نلک یو بنه صالزل فی ذه فقتینله رینه نلک جی در دوه یو بنه صلو بوکام
معانسه ابو صیدر و انلخه نوادر فعله شویله و اقم اولشدو که رینه تیده بالانفاح بر ذرین ادور باب راعد
نجن که بر کسنه نلک الی شرو لوب صنعتنده ماهر اولسه الز بذه و انک فتي و بانک کسری به یو رنسنه خفیف
القوا یح اولان کسنه و سکونیه کلامنه جوق سقطالی ولان کسنه الز باده و انک فتي و انک کسری به و بانک

حنذ

حوذ

حنذ

دبذ

وینذ

تخفیف یله

طرمذ

عوف

غزذ

سفر من هذا في ايزن ريك سكره دبر بل قال سكر طبر ذبال الالجمعة وطبر ذبال الالجمعة وطبر ذبال الالجمعة
 اعابت مع ربات كبر زدن منقول لوجاهة طغفه محتاج اوله وغبون نبر ذدر الالجمعة على وزن درجعة
 برسوني سويلوب ايشلا فكه دبر لوطر مده لعل ياديكلا مندن دكلدر المظرمذ ميك خي طمانك في ميم
 نائيك كسر بله لاف اوروب ايشله وكن سويلين كستدر فصل العين العوذ عينك في وواوك سكوتيه
 برنسينه صغيق بنام ايدك معنسانه قال عذت بفلان ويقال عوذ طبريك يعني اعوذ بالله منك لا استعاذة
 بهزه ناك كسري وسبك سكوتيه كذلك صغيق معنسانه يقال استعذت بر اي بات اليه العباد عينك
 كسر بله صغيق رمليا معنسانه يقال هو عبادي اي ملين عباد اهلك يا عوذ يا قفك تاز طوغوروسى
 يقال في عباد هاي بعد دن تاجها وحد بان فتنيله تاز لك معنسانه الا عاذة هزه ناك كسر بله
 صغيق ومن يقال عذت غيري بالتمويز على وزن التكريم عتاهم قال عوذت بهنوم صغيق معنسانه دكلور
 عوذك الماذميك فضيله صغيق وعبر بك معاذ له ديد كرى اعوذ بالله معاذ معنسانه در مصدرى فغلدن
 بدال قيل من اكر حفيظ له استعمالا واقد به سبحانه الله كى ويقال معاذة الله ومعاذة الله وهو مثل الخي
 والجنحة والما فى والما فاة ومعنسانه معنسانه كلام معنسانه وما فى وما فاة ومعنسانه در تقول ايت الامر
 من ما تلتهم من وجهه العوذة عينك خييله والمعاذة عينك فضيله صغيق معنسانه معوذ الغرس ميك خي
 وواوك في تشديد بله لك فلاة در مى يقال جارة المعوذ تشبى اية موضع فلاة در مى صغيق در
 ككه ديشل در نالون سكره اوره واردر المعوذان ميك خي وواوك كسرى وتشديد بله قل اعوذ ب
 الفلق وقل اعوذ ب الناس سورى المعوذ عينك خي ايله تاز طوغورونلر حديثات اللتاج معنسانه اهر دن
 اولسون الفلقين يا عوذ دومل دن اولسون العائد عوذة واحدى در حائل اهل حول كى وحائل قصر تان
 ناقه دبر حاكم تشديد المعوذان عينك خييله واخر دن نونله كذلك عائذك جى در تاز طوغورالير
 معنسانه مثل راج ورجان و حار و حو و نولوى چوانه و حار و صابر كجيك ر جمع ما معنسانه العوذة
 عينك خييله فحوت و نولوى تاز طوغورونلر قول مى عائذة العوذة و بواول وقت اولو ككه
 طوغور قد نكره اون ككون كجه يا عوذ اونيش ككون كجاونيش ككون ككدن ككره عائذ
 دهر لمطل دبر ميك خي وطامه لاله واهل المعوذ عينك خي وواوك في تشديد بله شول اون دكر
 دهر كچيننه بخر اوله يا عوذ صرب رده بنس اوله كاكطورار رشميه وشول لندي در كسكوك بل شمش
 اوله بله طاب لجم عوذة المعوذ هفتندله والمواذ عينك فضيله كراهت معنسانه يقال ما تركت فلانا الا عوذا
 مده و هو اذ لم يتركه كراهة وعوذ كوجه خلاص اوله دخی در بله قال فلت منه فلان عوذا اذ لم يتركه ولم
 بصر به لومر بر بدقتهم لم يفته وفلات ففهم و تاسمته خلاص بولق معنسانه در عذله عينك في
 وشلك كسرى وتشديد بله بر قبيله ناك دى در بله هوم بن عذله ولا تقن عائذ له وعيد جودى دخی
 دبر و جودى ميك خي و ذلك كسرى و يانك تشديد بله شول طماغدر موصل قرننه ك حضرت خورك
 عليه السلام كسى طوفن زمانته انه قرا لى تشديد عائذ به بر حاصك باباسى ادبدر رضى قبيله سندن ك
 اول عائذ به بن ملك بن رضى در فصل العين العوذ يذ قصارى صبر ورك كجر احده لولور بل عذله لمرح
 لمدة وبغفته ومده ممل كسرى و ذلك تشديد بله سارى صوغفته غين معبدك في و تاسمته ناك
 كسرى ومده و تاسمته لمرح اولان ارك العوذ عينك في و ذلك تشديد بله ارك اقق بله عذله لمرح
 غلنن لبال اللتى اذ اسال ذلك منه ودونه ناك ياغرى اوكلوب فى امله بشار اوله كذلك غذالير درلر

وبقال

[illegible]

مکونہ

سكونيله الله يرسته في الحق يقول بنذ الغنى بلذنه من الباب مثل انا القشيه من يدك وينذ حروى سنه
معنائه كور بالذهب الملوحي منتمين بلوح كذا بضم الما من كلاء وفيه اسما بضم شيب واصاب
الارض بنم ملأ حتى يسير التفتيش له من التكرم بعنائه دلك التكره للنسوة ميك ففي ونونك سكونيله
شول او غلندرك له سويله ونشدر للباذنه ميك منى وبانك فضيله منى استكنا بانك البذنه نونك ففي
وبانك سكونيله والنذ قنك خيله وعلجا به معنائه الانذار جابه لك بالذنه فلان اذا هاجد
ينذ نونك فضيله وبانك كسرى ومدهله شول سر لدر كمر ما ياخود قورى او زوى صويه سقيه اولور
بالا بنذ تسيد اذا التفتة الاذنه هزمتك سله ينذ طونق معنائه قنك ان فضيله والنذ نونك
فضيله حركت يك تلو لنذ الرقى فاذا الذمرك وبونى العرق معنائه لغدر المتبذنه ميك كسرى
ونونك سكونيله يصدق وساده معنائه الناجى نى يشر بك اعزى النوايذ ناجى جى دور هزمتك
دور وناجى اولور دشر بك نك ناهنغنى دشر لن صكره اولور ناجد صكرس لظم درر عد البلوغ
بتد وتكنند او ورو صرس شاد معنائه كسرى لهدانى دشغو لم حاسمه لك عاقله عاقل والاح اوله
درر بالتحك حتى بدت نواجمه فتنك تحك زاده اولمى اسفر لساو تسبه بده درر وكه اولور كذا ناجد
الكاغنى دشغه دى استعمال وناو دوه قمنك اسننه تاب وصال طر قنلور كاضب سوه دى دى كرى
كى النض ميك منى وحيك ففي وشهد بده شول كسندر كاسو لى نجر براتكك استكمك بولش ويخته
لوش اولمى النفاذ نونك فضيله والنضو خيبتك حاك بقا نفل السهم الرمة ونفاذ الكتاب الى فلان ورميه
راك ففي وبانك تشعب بده صيد معنائه النفاذ هزمتك كسرى ونونك سكونيله كى ريك والنض
نفاذ معنائه النفاذ فلك كسرى الى كيجي بالدرجل نفاذى امره اى ماض اولره نفاذى طماع لنفاذ
فتنيله حقيق ومنفذ معنائه سوه قوام لى نفاذ لى نفاذى الخارج من سوه نك عله سندن يقدى
ونفاذ نك معنائه دى كلور يقال طمنه لنفاذى نفاذ الاقناضه نك كسرى ونونك سكونيله خلاص
اتبع قال النفاذ من فلان الاستفاد والنض فتنيله وقافك حتى وشهد بده نك خلاص خلق معنائه
بقال استفذه منه ونفذ معنائه اذ لجمو لى صال نفاذ فتنيله شول سندر كاسو خلاص اهدر من ك
فعل ولى او زى زدر مفعول معنائه نض حتى منفوض معنائه وقش حتى مقبوض معنائه ونض نونه
بياه وضاد معنائه يرسته فى سلكتك دوش سنه ونفاذ نونك ففي وهزمتك نك شول اتلدر
كبحو لنذ النض اوله النضيه نونك ففي وقافك كسرى ومدهله عدو لنذ النض نفاذ نك مفردى در
منفذ ميك منى وقافك كسرى بالدرج لدر كسندك ادى رفض الالو الوجز او وكه ففي وحيك سكونيله
بشول نك كركه طلع نك لى لى صا ريكولر والوجز او وكه كسرى بالدرج جوى صا ريكند بلى اولان
دلىكر معنائه الوقذ او وكه ففي وقافك سكونيله شو بولور مقدر كاضامى كوشوب اولور مقرب اوله
وقفا وخريله ايته دى درر بقال الوقذ النض اذ لجمو نونك خيله وعين مدهله النض غنور
الوقذ ميك فى بولوك سكونيله شول قيندر ك لاهج اولدر لوش اوله بقال شاة موقوده الموقذه ميك
خيله وقافك فضيله اسى ايتى شول نفاذ درر كسرو لك مسنه تا نيرادوب مروح ايتى اوله وصار
جاده مدهله كسرى ناهقه نك سته بعلد قلر ايبدر ولى امه سون ديوو بمقام صحر احب صراحت
موقفاقه كى كيند ووشيدن بسلاو بسلاو واكرده متعدد دى كى جى لور الوفيد ووكه ففي فلك
كسرى بده شول كسند كرقوى اوله بقال رحل وقفاى اسطرط وطرق طائلك كسرى وورلك سكونيله

هند

هر بند

هند

هوذ

ایر

ایر

قوت و نعم و علم و عبادتی موقوفه شود تا که در کانی ولدی امه و میه می یو و کالمان از سون جقره
 و میه می آمدن و چکه دن شش کین می رض اوله فصل الهاء هذک فقیله قطعه سرعت ای تیک و قرابت
 ایتمده سرعت ای تیک بقال هو بهن لقرن هذا و بهن الحدب هذامن الیاب الاول اذ کان یسرده یعنی کلان یزی
 بر نه اولشدر و بسرعت ایتمده هذک فقیله شول مجاعه در زک زاده کسبی اوله بقال سکین هذو
 ای قطاع اصعی ایندی هذادیک درول هذک فقیله علنی بر نسنه دن منغ ای تیک دپاسلر بقال هجیا بیک
 و هذادیک علی صیغه التثنیه یعنی هذایند هذای انطاعا بمن لقطاع کالو لی لیک و سده یک و هجیا بیک
 دخی هذک فقیله هذادیک معنسانه درالا هذادهمز نک کسر بهلر نسته فی تیز سک بقال هذند تخی
 لقطعه بسرعه الهز بد هانک کسری و رانک سکونی و نیک کسر بهلر بحوس طائفه سنک عبادت ایندی
 اتسه خدمت ایدن کسینه الهز اینه هانک فقی و یانک کسر بهلر هر بند جی اتش خدمت کارای معنسانه
 فار سیدن تر بسیار نشدر الهز بده سرعتله سیرایمکدیر که خبیعدن لانی اوله و عیب بلکه در زک عامه هجیا بیک
 و یانک فقیله الهز بنی هانک و یانک کسر بهلر و الف کسر بهلر جابیلوزن و یوریک بقال عدلی لاله بنی
 ای فی شق یعنی دو و رجایی اوزن یا نین سکندی شه کباب الضاد فصل العین ده عرض سنک شفا تیه
 ایتمده العرضه من یعنی معارضه و بقال هو یعنی العرضه و یعنی المرضی بالاف المقصوده لادامی
 مشیه فی منق فیها یعنی من شاطله صاحب صراحت و مقامه هز بنی اکثر مشیه تسمیه فی الهز اینه و چشمه
 شیعو تا مل اولنه الهز ای هذک فقیله و اغرنه یانک تشدید بهلر تیز یورین دو و سیرج السیر معنسانه و اقیق
 دخی هذای دیر لاهات سروه هذای المریضه ت سطره دیر ابو عیدر و ابی اوزن هوده هانک فقی و یو لیک
 سکونیه لغو زلق دیکاری قوش قطعه معنسانه و هوهه و رجک اسمی در باب الرمن ترجمه الصحاح فی اللغة
 فصل الالف الایره هز نک کسری و یانک سکونیه کشفه انو کله دیکس دیکر ل و ایره الذراع قوالک ایچیه
 دیر مستقیم الذراع معنسانه الایره هز نک کسری و یانک فقیله ایره نک جی کنده معنسانه الایره هز نک
 فقی و یانک سکونیه کلمه هانک ایچیکا کله بدو نک بقال ایت من الیاب للخطی اذ لقطعه الایره فی لیمو ایرخما
 اعاجی اصلاح ایچب ایرک خرما و ایرمکده دیر و ایرعرب کنه من اورهغه دیر لاله بورا کنه پیش کسینه
 و فی الحدب المؤمن کانکلب المأبوز المأبوزه اصلاح او نش نسمنه سکه ما بوره و سکه سبنک کسر بهلر
 تازه خرما فقیله نه دیر لاله الفرس مافی مرق و یه یعنی ایتان انک و کنه سنه اولی سورن سنه لره دیر
 التا بیر تانک فقی و هز نک سکونیه تکریم و زنی اوزن خرما غنای اصلاح ای تیک لوره میک نمی و هز نک
 فقیله و یانک فقی و تشدید بهلر اصلاح او نش اعاج مایور کی الایار هز نک کسر بهلر ایچیه اصلاح
 معنسانه التا بر هز نک و یانک نمی و تشدید بهلر لاری قبول ای تیک یعنی اصلاح قبول ای تیک بقال تا بر لقیل
 اذ قبل الا و یقبل انک فقیله هذان نهال معنسانه الایبار غرما غنای کنک بهلر کسینه دن اصلاح
 ایچسن کلایا نک نقول تانیرت لاسالت غیر کانتا بر عکس لیمو و عکس لیمو ایچیه هز نک کسینه اصلاح
 و زنی اوزن شول قوغو جلقطر در کله کی عدل اولو کسینه نک مایچن افساد ایلر البیره میله کسری و هز نک
 سکونی و یانک فقیله ما یوفه مفردی در قوغو فقیلی نمیه معنسانه الایره هز نک فقی و یانک سکونیه کباب
 یوزنده اولان جوهر و اوحده ت و ولایت میکده دخی دیر نقول ایت الحدب ت من الیاب الاول اذ کان تیز سیر
 المأبوز مافی و هز نک سکونیه شول خدیصه که لانی خلف سلفدن نقل ایچمن اولر و مأبوز شول فقیله
 دخی دیر لانی جن ایش اوله پس مأبوز اوردن دکندر جوهر لوق معنسانه الایره فاعل و زنی اوزن غیر

نقل این کسند و حدیث نبیه صلی الله علیه و سلم وارد او شد که امیر المؤمنین عمری با من است و بعد سخن
 ایشید و بنی اشد که عمر اید می فرماست بعد از آنکه او را یعنی رسول نمی اندکند مگر اصلاحی دیوان
 اجمید و بنی و خود غیر بنی نقل ایدوب فلان کسند و این را افضل گذاهدی و یو عیور و مردم و ذکر اکر
 دبدی او بنی و بعد نکر اتمک معنایند دکل در بلکه نکل اتمک معنایند در نقول ذکر فلان حدیث
 گذاهد او را اول معنایند ده کور و منه قولم افضل هذا لما و ایدی ایشی اول کل شیء الا اهره و نکل خنی
 و نکل سکونیه شول سلامت در که بان و کلد قدن مکره باقی قلو و کاه و لو و نای دخی منوم ایدر و سر له
 عسری و بعضی شرد و ناسدن بعضی کسند آری خشتند فلی جوهری ابله تقسیر ایدنی و اتر کذا کد و نکل
 طبانیه در له نشان ایتکدر تا که باوی قلند قدن معلوم اوله المشره مکره کسری و نکل فضیله شول دمو رکه
 لولک و ده طبانیه نشان حکر لولور و نکل خنی و هر و نکل سکونی و نکل کذا کد خنبه تقمول و نکل و نکل و نکل
 لمانیه الشرح غیر مهوز و مسبره مکره کسریله شول نسنده در که اکر او زینه قول را که بن کسندی
 اجمیون دیو الا تره و نکل کسری و نکل سکونیه باغک صاف می و نکل معنایند و نکل معنایند و
 کور بقال خرجت فی آره ای فی آره الا تره خشتند شول علامت در که نسنده در نای قلند و قلم با نسنده در لر
 و رسول صلی الله علیه و سلم نسنده دخی اتر و در الا تره و نکل خنی و مبدله اتر کسجی در سنت ل معنایند
 الا بتلور هر و نکل کسری و سنجک سکونیه استقلال معنایند بقال استا تر فلان بالشی اتمید بعد اختیار
 معنایند ده کور و بقال استا تر فلان اذ امانت و نکل الفریق الا تره خشتند لاسم در استقلال معنایند الا تر
 هر و نکل خنی و نکل خنبه لیسکت و اینه شول کسندیدر که اتر لوزن بعضی اعلا و افضل حسنه
 لختیر قلیلا آره مکره خنی و هر و نکل سکونی و نکل دخی فضیله و لولق مکرمت معنایند الا تره مکره خنی
 و نکل خنبه کذا کد اولولق معنایند دوی مکرمت کی لظا و من ذی ایدو مقوله او اوله و اصل اولان کسند نکل
 منافی ذکر اولور و غلف سلفدن نقل اتمکله الا بتلور اختیار اتمک بقال اتر فلان علی نفسی ای اختیر الا تر
 هر و نکل خنی و نکل کسریله سر داش معنایند بقال فلان امیری ای خلصتی و غلصتی غانک خنی و لاملک
 سکونیه خلصت دوسته دیر و اتر کاه اولور کثیره اتمکله استعمال و نکل مستقل معنایند استعمال و نکل بقال شی
 کثیر اتمیر تیر کی که بشر دخی اتمکله کولور کثیر بشر دیر الا تره شول طو در که برده یا غنی یا خود طو رانی
 زیاده اتمیر ابله الا تره هر و نکل فضیله و کسندیدر که جماعت کسری اوله بقیه معنایند بقال آره من علم
 ای بقیه معنایند و بقال منت لابل علی آره ای علی بقیه نسم کل قبل التا تیر علی و نکل تکریم رنسنده نکل رنسنده اتر
 بالظن الا جر هر و نکل خنی و جمک سکونیه لولاب معنایند بقال آره اتمکله جر و اجر ماجر لمن الباب الاول
 و لانی و رنسنده رنسنده ثواب لولغه دخی دیر و بقال جر فلان خمسة من لانی ای موقوف اتمکله و اجر مکرمت
 لولک و ده دیر و اجر منشی کسریله صافه دخی دیر و بقال اتر بدی علی بنه اتمکله ای جبر الا جر و نکل خشتند
 صنی کک او کانی بقال اجر العظم یا اجر اجر او جر و لمن الباب الاول اذ ای الامار اجر و مکرمت بقال آره اتمکله
 اتمکله الا جر هر و نکل خنی و جمک سکونیه که اتمکله کور و الاستیجار اجر شلو بنی قول استا جر اتر لرجل
 اتمکله اجر جانی ای جم ای تمیز اجمیری و جمک عاتک کسری و جمک فضیله ایدر و یکدر الا جر هر و نکل خنی و جمک
 کسری مبدله اجر شلو بنی کسند الا اتمکله هر و نکل کسری و هر و نکل سکونیه اتمکله اتمکله اتمکله اتمکله
 اتمکله یکدر اتمکله الا جر و نکل عدا ای تعالی جبر تفصل اتمکله بقال اتمکله اتمکله اتمکله اتمکله اتمکله
 مبدله نکل خنی و نکل نکل سکونیه صنی صافه دیر و من جر و اوی کرایه و مکرمت دخی دیر و بقال اتر

الادراى كى نه او معا جى در اول اچار هر منك كسى و حشك تشديد به علم سطح معناسته ذال شام
و اهل سجاد لغتته ابو عبیدر و ابی ورن اولن اچار خیزه فقهیده امارك جی در الا جابره كذلك جی در سطوح
معنائه الا جهر منك فقی به ذیل و حشك فقی و ارنك تشدید به كمد در كه اولك به ابیر (قر معناسته
الا جهر منك دى و حشك فقی و ارنك تخفیفه عاقل و رقی اولن كرم معناسته لغت در ا جهر منك
فقی و مدله و حشك فقهیده اسماعیل بفسرك و الله سنك اسمى در ملات اسمطه و سلامه لغت فقی ورن
التكریم صركه قونم ارنك فقهیده و عاقل فقی و تشدید به صركه قانق بقال ارنك فقهیده الاستحسان كلك
منك كلك قانق بقال استخرم مل ارنك الا جهر منك فقی و مدله و عاقل كسر به حول سنه در كه اولن صركه
اولو بو صفت در بقال جا ارنك اخی ارنك فقی و رقی و عاقل كسر به حول سنه در كه اولن صركه
و عاقل كسر به جی در صركه قانق معناسته الا جهر منك فقی و مدله و عاقل كسر به حول سنه در كه اولن
بو عبیدر الا جهر منك فقی و عاقل كسر و الف كسر به ارنك فقی و قود و ارنك فقی و مدله و عاقل كسر به
معناسته و ارنك فقی و عاقل كسر و الف كسر به ارنك فقی و قود و ارنك فقی و مدله و عاقل كسر به
معناسته و ارنك فقی و عاقل كسر و الف كسر به ارنك فقی و قود و ارنك فقی و مدله و عاقل كسر به
ای ارنك فقی و عاقل كسر و الف كسر به ارنك فقی و قود و ارنك فقی و مدله و عاقل كسر به
كذلك صركه معناسته بقانق الف ششم اسمع الله الا حصر كى كسون عاقله الا جهر منك فقی و قسر به
و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
قسر به صركه و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
بقال شق و برا ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
اولو رنه ك مقدم العین علی ذلك الوزن ايضا كوز بكوز در كه ورن جابنه اولو بقال نظر العین جریه
و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
ارذ قانق كد و مبین كسبه كاصف و ارنك فقی و تشدید به رنسنه كد و رسی سبیه
مقدم كسبه فقی و بقال ضرب مقدمه سه و موزع ارنك فقی و تشدید به رنسنه كد و رسی سبیه
اولو عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
انصرف در قال ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
قنقازنك ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
دخا ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
و ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
صرا ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
مضای ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
زرا ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
و ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
جی در كجك ارنك فقی و عاقل كسر به و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به
بجیون تشدید به رنسنه كد و رسی سبیه معناسته بقال صفت عاقله و سطره ای سبیه الا جهر منك فقی و قسر به

أدب

بسر

لطر

افر

تقر

اکر

امر

انخسته به شمل المشار بمک کسری و هره نک سکونیه اناج کجک الت یحقی معنائه الاشره هره نک هقی
 و مدله و شینک کسر به کشتن ماشون معنائه عیشه راضیه کی مرضیه معنائه الاصر هره نک هقی
 و صاد سکونیه حبس اتک یقل اصر ما هره اصر اذا حبسه و اموی یتدی اصر فائق معنائه ده کور
 بقال اصر التی اصر اذا کسر تالاصره هره نک هقی و مدله و صاد کسر به شول نسنه در کسری کسنه
 میل اندن قرابت خسته و قرابت صهریه کی یا غودانغام و لحسان کی بقال ما یا صری علی فلان اصر تالی
 یعطی قرابه و لامنه الما اصر میک هقی و صاد کسری و فضله الم مکان المشار بمک و هره نک هقی و مدله
 مساجد و زنی اوزن جی و عامه فاصر در لاصر لهره نک کسری و صاد سکونیه عهد معنائه سکونه
 ذنب معنائه و افران یقل معنائه الاصلار هره نک کسری الیه و الا اصر هره نک هقی و بانک سکونیه شول
 قصبه الیه در لک خسته نک شغه سنبقر ل تازغه بند استکیون و اصل و تدی در لرحش هره نک هقی
 خسته نک اصر لک جی الا اصر علی وزن المساجد اصر جی در الما اصر حور کوشیدر کز داده قر بیسار بقال
 هو جازی و ماسری ای اصر یتله الی جنب اصر یی و اصر جادر لکنه و لان قصبه الیه در لرحش لک ان یکدی
 الا اصر هره نک هقی و بانک سکونیه اوت حش هره نک معنائه بقال لفلان عمن لا یجز اصره ای لا یقطع
 حش اصر نک هقی و بانک هره نک هقی و مدله قو کشی اولان کسنه بقال تمی تا صر و نای
 متجاوز و نای اصر هره نک هقی و صاد کسر به متقارب معنائه الاطر هره نک هقی و طلائک سکونیه یی
 اکوب قورن بقول طرقت القوس طرها طرین البای التالی اذا حشته و اطر او کت کینه سکر اصره در ل
 بقال طرقت السهم طر التلطر فحشته و طلائک هقی و تشدیده به مقیم اولی بقال طرقت تا طر اذا قات فیها
 و طر کونیدر لکنه کدی در لک بقال طر الخ ای تالی الاطر هره نک کسر به بانک هقی خسته اقل معنائه
 و طر لطر فحش لطره در لک لک طر فی اوزن دورا یسجد و طر لطر الشغه تدی و ندن ما غود و افر
 لطر افته و لان قفر معنائه و بالجه هره نک کسری و تشدیده به مقیم اولی بقال طرقت تا طر اذا قات فیها
 سکونیه شول سکیر در ک اوق کر نک التنه صار و در لرسون دیو و طره شول علاجه در لک کلی فاقه
 فار و سدوب جنای فاقن اتوکله اصلاح ایدر الاطر هره نک هقی و طلائک کسری و مدله کناه ذنب معنائه
 بقال اندز بالمر غیری الا اصر هره نک هقی و بانک سکونیه دوز حش یکوب اقل قدن صکره میرمک بقال
 افر بعیرا افر افران البای اربع الا افران هره نک هقی و بانک سکونیه لظندر کاشره تبعته استعمال اولون
 بقال جل اشران افران ای بطریقی حرون در الا فو و خسته نک زاده سکر نک بقال افر افر و افران البای
 التالی اذا اندز احنار و احضار ما مهله و صاد جبهه الیه فاق سکر نک و فو و عد متیما یک و لمد هقی
 در لک بقال افر لجل اذا خضقی للدمه البیفر میک کسر به شول کسنه در کخند متیما یک لوله افر خسته
 بزرگ ایدر الا کره فحشته اکبر جی در کواکه تقدیر اکر جی در هره نک مدله الا اکر هره نک هقی و کفک
 تشدیده به اکی بندر ک معنائه الا کره هره نک هقی و کفک سکونیه چور حفره معنائه بقال کتر کتر اکر
 حفر حفر الما اکر میک خسته لمر لطر بقیه ک کسنه به یوزمک غایره معنائه الا اکر هره نک هقی
 و میک سکونیه امورک مفهوی در حال معنائه بقال افر فلان مسقیم و لون سقیمه و امر بیورق
 معنائه ده کور و بقول امر تیکذا الم الاطر فحشته لمرک جی در و امر بر سنسبی جوق ایتک الما و رده جوق
 اولش نسنه و فلبش خیر الما مهر قما موره و سکده ما بوره و مهره میک خسته به یی قول کره اسباده
 معنائه و ما مورن اولادی و نسلی جوق دیکدر و سکده سین مهله نک کسر به تازره دیکش خرما فانی

[illegible]

بشیر ایلان کسند از معانسه و قلم اخفت البک بنعیری و مجری یعنی چله عیبی سکا کشایدند و عیبر
 یشک خیله قرنی بو کولی و قرنیو کولان کسندل عیبر کجی در بزرگ شک و شکم بزرگ معانسه و فی المثل
 میر مجیر جرمی مجیر غیره یعنی عیلول کسند عین اوید باهری قندی و بعضیل ایتدی مجیر کمر و ذکر
 اولدی بکی کسندک امیدوار مجیر مالک خمی و حشک سکونیه و کسندک امیدوار کطایف و لایق شرب
 مفصله معرقدن حلا معانسه البصر مالک فنی و مالک سکونیه در دگر که مقابلید بعضیل ایتدی عجم مجیر
 بیلر واسع اولوب دین اولدو حیون کدر که ماخذ استغنیای شق معانسه در البصر هره فنی و مالک
 سکونی و مالک خیله عجم کجید و ذکر معانسه البصر مالک کسر بله کذلک عجم کجید البصر شنبته کذلک
 عجم کجید و هره علیه بحرا طایق اولورو بو کسر کذلک فنی در مجر در فرس و لسع الحری معانسه
 و حدیث شریف و الحسد کذلک فرس حقدند ان و عدان عجم ایرو لشد و ما بحری را اوصو معانسه الی الحار
 هره نکسر سی و مالک سکونیه صوابی اولی و مالک عجم الماده ای بخار کدر سفرن ایتمکدی دین در بقال عجم
 اصل اذ اک البصر نبات عجم شول یوقه بلوتر در که یا ایلمار ندن مقدمه طو و لبوب بو کسک طور و ما
 مبله و ما عجمه البه استعمال اولورو البصر مالک فنی و مالک سکونیه معر علیه معانسه بقال هره عجم تائی
 ارضوا عجمه اشکان معانسه دین کلو و بقال لغتیه عجمه بحره ای بار زایلین بی و ونه شش و عجمه صاد
 مبله کذلک فنی و ما مبله نک سکونیه در دمه و معانسه در عجمه و عجمه اکبیکدی دین لا نصر فلردو عجمه بار من
 و رقیق معانسه دکلور بقال عجم از ان الناقه اذا شققتا و عجمه تانم الباب الثالث و عجمه کذلک معانسه دین
 در الباس شول قاندر که قرقر بلنی غالی اوله و احرا حق معانسه دین کلو و البصر مالک فنی و مالک
 سکونی و مالک تشدید بله بقال دما حار مجرانی و مجرانی و شعره منسوب اولوند در که اک کجی در در زیدی
 لندی قیاس بواید که عجمی بیار و لکن عجمه مسته مشبه اولسوند و مجرانی بد بدل البصر مالک فنی
 و مالک کسر بله شول نقد در که قولانی علامت بیچون کسش اوله و اوله شول ناقه در که سابع مالک یا و سوری در
 و سابع شول ناقه در که اولدو دفعه طوغو رمش اوله و اوتی دینی طوغون کیو مقوله دی و ه زمان
 حاصله از ایداد و ب قولنزدی و عجمه انک صکره طوغون یا و سوری کذلک فنی ای لاسی کی از ایداد زدی البصر
 فقیته و مالک خمی و تشدید بله علامه و غیره خصوصه در اولو البصر فقیته در نسنده غوغ و لبوب
 عجمه و لایق و مجر زاده خصوصه دین در ریحینه ککسور فنی عجمه فانی بقال عجم لایق عجم الباب الرابع
 از عجمه لایق و بقال عجم ایضا از استد عجمه فنی و رومن الماده و عجمه کذلک عجمه شول در که و ه غوغ اولور
 بقال عجمه لایق البصر مالک خیله و مالک سکونیه حسته به حدت اولان تقیر در که طیب اولاندر استعمال
 بدور بقولون هادیوم مجرانی بالاضافه الباصوری کذلک عجم معانسه استعمال اولورو بقال هادیوم
 باحوری علی غیر القیس ککوزا کما حوز نسبت اولورو الباصوری علی و زن العبا و الباصوری علی وزن
 العاشور و الباقی الالف المد و قنور و الباصوری غایتی کوز دور و بونلک جمله سی کلام مولد البصر مالک
 عجمه و مالک سکونیه و مالک خیله فلفل و زنی از وزن قصیر اولو باعضای ری بری بقال هادیوم و حتره
 دینی در زحیرت مجتره دین قلب اولف و مجتره و قبیله نک باسی او نه دین در کطی قبیله سفند در و اول
 مجتره عجمه دین عجمی بن سلامان بن ثعلب بن عروین العوش بن جله بن دین بی در البصر علی و زن البصر حره
 ایمن عجمه معانسه البصر علی وزن البصر حراج طاطاق و اولی و بقال عجمه تائی فقهتای و بد فقیته در
 و فی لندی عجمه لایق البصر مالک فنی و مالک سکونیه در اذ فقه قلب بعضه علی یعنی ری و ری از وزن

بعضی

بَطْنِي

بشارت فانی و کوئی خاک و زوید و مدبر را بقال مختاب بشری از جبل و مار آفشنده و واقف بشیر و تابش از آن میمک خشی و شهنش کسری و تشدید به شول بلر در که به یو و بنیه سندن مشتاق خبر نکشور و لر یقال هذو و یاج مشرات البشارة بانك فقیهه جلال معنائه سندر التشر بانك خشی و بانك فقی و شهنش کسری و تشدید به یو و یوقش اسمری در که کاصفا به در لر بهضلر شول قوم سندر که اغایتند اسلور دی و اوردیشلر الصبر فقیتهه کورمک ایچون و اولان قوت که کوزده علی و لرتشدر حاسه بصیر به معنائه صبر بانك معنائه سندر که کورمک و عامی بقال بصیرت الی الی ای بنه البصیر بانك فقی و صادق کسر به کورمک خشی کسنضر و کف معالی و بر وضر رضاد ایجه ناک فقی و و امهله ایله کوزی کورمک کسنو صبر عالم معنائه سندر که کورمک و الباصیر به بانك فقی و صادق فقیهه بر سننه به اولقندن نظر ادب و بحق البصارة بانك فقیهه بر خصوصه اهل نظر اولو البصیر علی و فذا التکریم بر سننه فی بلدر و باضاح ایلتک و بصیریه تککه دی در لر یقال بصیر القوم بصیر اذ صابوا فی البصره البصیر علی وزن التکریم بر سننه فی فکره بلك تامل معنائه البصره به بانك خشی و بانك سکونیه و صادق کسر به کورمک و بیضیه معنائه و منه قوله تعالی فلما بانهم فی البصیره قال الاغثنی اله البصیر هم ای تجعلهم بصیرا للبصره به بانك و صادق فقیهه حجت معنائه البصره بانك فقی و صادق سکونیه شول ملاطع طاشلردر که بیانشه مائل اوله و بیانی اولیه و بوجهتدن بصیر به بصیر و دبیدلر و هر کایه اسقاط لبدر سلاک بصیر در سن بانك کسر به البصران بانك بصیر ماله کوفه شهری البصیره بانك فقی و صادق کسری و مدله حجت و بر سننه و دقت نظر به حق عالم البصیر الی الی الانسان علی نفسه بصیر و قال الاغثنی حله هذو البصیر و کا بقال هر حال را نتخمت علی نفسک ابوز بد ابتد بصیره شول تغیر در که بره و کلشی اوله و بد به شول تاه در که حسمه بولاشش اوله اصعب ابتد بصیره شول تاه در که انکه کاصید از نور و بر و خشی بول به دیشدر البصر بانك فقی و صادق سکونیه و سستیانی و رختیان اولوز قوب دیکک که تکرکبکی جانین دهر لر بری اوزورنه قوماغه البصره دقت نظر صاحی اولان و منه قولم را بنه اسباب صرا ای نظر ایخذ بق شدید و یونک بناسی نسبت ایچون در و این و تارمک صاحبین و صاحب تر معنائه تنه ک موت مائت در لر ماله ایچون کویا کالو کسنه کندی نفسی شدت نظر له کورمک و البصیر بانك کسری و یونانک سکونیه و صادق مله ناک کسر به صبر عومق و یانته اولان و من البصیر بانك فقیهه و صادق کسر به بصیر کجی البصر بانك خشی و صادق سکونیه بر سننه ناک جانی طرف معنائه و فی الحدیث بصیر کل سماء بصیره کذکر لاهر کویکک قائلش یازنه و بصیری بانك خشی و صادق سکونی و الفک قصر به شام شریف قریزه بر و کادی در که کافیهلر نسبت اولوزو رسیوف بصیری در لر البصر فقیتهه حرون اولقنه ق کون اولق یقال بصیر من البصیر الی البصیر الی و عاقل نظر بوشک ایقال و سندن لر کین بصیرتکتنی منظم قلک و بطر حیرت معنائه و کورمک و بانك فقی و ملک سکونیه ایله معنائه کورمک و بطر بشارت الی و البصر البصره بانك کسر به حرن قلن قتل البصر و المال و البصره قیلفه دی در لر و اطاران یکسنه قیلفه نر زاده سننه تکلیف ایتمکد میرلر یقال البصر فلان ذره اذ کلفته اکثر من ملو قه و ذرم ذال هجه وین موهله ایله اصلنده قول معنائه در کسردن ملاطع معنائه استعمال اولندی البصیر بانك فقی و بانك سکونیه تا اغثنه من اولر کسنه البصر علی وزن الدر حجه به بطاران معنی لبشکک البصیر بانك خشی و بانك فقیهه و ملو ناک کسر به بطاران اسبابی البصر بانك کسری و بانك فقیهه هر روزی ازین ببطار معنائه و هر اسلار در لر البصر بانك کسری و طنانک سکونیه هد و معنائه بقال

عن يده التبر فقتله وقاطع خبي وتشهد به عليه و ماله واسم اولي محمد بن علي بن حسين علي بن ابي طالب رضي الله عنهم بعد باقر ديد بقر عليه وسحق اولاد و عجوبن البقرة قاطع كسر بها چي و واسع قبيبي بوجهدن فتنه باقرة كداء البطن ديزل و داه بطن دشمراد شول صاري صودره بطن خراب با ديز البقيع و البقيع بانك فقي و قاطع كسر به شول كوكلكه ديزل كه توك بكزي يو قدرا كتر باي نسلها بغيبي كيعوب بقم شول كه ديزل كه ولدندناو تو غل في بارش اوله و بقم صفر سور سمنه خي ديزل البقيع بانك خبي و قاطع فقي تشهد به عليه و الفلك قصير به بر نوع او يو ندر كه او غلا مختار او بنار ملط افر بنار و چو رسنه چري چري واه و زو بنه صو چير و اول طير اغلا چينه بر قل كزيوب به ماغله دورا ديزل اول كزيو قايي و اول چيون و يو يو به لسق فرسه كه هامون ديزل التبيق على وزن التكرم بغيبي او يون اوتق بقال بقر و اعلجوا البقيع البقرة على وزن الحرجة كذا لك عاجز اولي بقال بيقر الكلب اذا راى البقر فحضر فيقال غزل اذا راى الغزال فلى اى ترك و يقر مو كسنة بايه ده قومي ترك ايدوب شهر ده ساكن اوله ده خي ديزل و سر سته يوركي باش اشقه طو بجمعد خي ديزل البكر بانك كسر به قير او غل و بكر شول عودت ديزل سكه يوزان طوغور مش اوله و ولدنه خي بكر ديزل كرك مذكر و كرك مؤنث اولسون و بكر ناقه نك طوقر طوغور نانه دقي ديزل و بكر كره او مغل كسوب ايرمه ده خي ديزل بقلضه به بكر و في الحديث كذبت شير بانك على ايكارا لافا على قد و اذا اعترض قط يعني ده ده او رسه ابي بن ابيردى و لوقري اوردن ابي يوزدي ايكار هزنه نك فقه به بكر چي كرك قراو غل معنائه اولسون كرك كسوب ايرمن معنائه اولسون ايكارة بلك فقه به كره اولسون البكر بانك فقي و كافت سكونيه دوسك جوانا و لننه ديزل و بكر رقيه نك بالاسي ايدوبه بكر يوزان ابن قاسم در البكرة مؤنث تازه ناقه معنائه البكر بانك كسر به بكر چي بكد دوزل معنائه فرخه فراح كي ك فرخ يا و ديزل البقرة بانك كسر به كند البكر چي غله خانكي كه خيل به و حاد مهله ديزل و كره باله دودن بكر بن ايدمن خي منزله سنه در و بكره فقا بمنزله سنه دو و قلو ص بار و ستره سنه در قاطع فقه و صاد مهله فلهو بغير لسان منزله سنه در و جل منزله سنه در و واقه مرأه منزله سنه در الا بكر هزنه خي و كافت خيله بكر جمع قلبي جوان دوزل معنائه و ايكري را بزم شاعر باله نوله جمع ايدوب صيفه تصغير اوزن ايكري بن يشد و بكره مقبولوزن تصغير حكيكيون اولان نسنه ديزل كه عامه نجر يفايد و بقر ديزل البكر فقتله بكره نك چي در و بوشه اولان جملر دند زلفه و زني فعل اوزن جمع اولن الا راج كلله حلقه باله خلق و حاد باله حاد و بكره البكر كي و حاد حاد مهله باله قوه باله ديزل البكرات فقتله بكره نك چي قيو بر خري معنائه و بكره بر حاجت روزه جمع اولي معنائه ده خي استعمال اولن و بقال حاوا على بكره ابيم اذا حاوا معا ولم يتخلف منهم احد و يوكلاي مراد و حاد معنائه و يوكلاي حلقه اوله بقره يو غيسه دالبكر فقتله صباح و فقي معنائه ده خي كوزن صر ابي بقال سير على فرسك بكر ابو بكر اعلام زجالدن در و خليفه رسول الله اسمي در رضی الله عنه و يو سكه نيت اولنسه بكری ديزل اسم اولي حنف الله باله و هر اسم كه اب الله ابن الله معنادر اولوب كنت اوله انك نسنه اسم اول حنف اولن و البقرة بانك خبي و سكه فلك سكونيه صباح و فقي يقول البته بكره اي باسكه و صحر يوم معنك صباي مراد اولسه البته بكره دوزن غير منصرفي اولي اوزن و بطر و ف غير ممكنه در دقي لا ينصرف اولان طر و فدين در البكر و خيتمه صباح و فتنه داخل اولي بقال بكره تا بكر بكون لمن الباب الاول التبيق على وزن التكرم و الابكار كسر الهزرة و الابكار

بكر الهرة وسكون الباكوس التاء والمباكرة من الميم وفتح الكاف كلها جنى صباح وقتنه داخل اولفرد
وبكر علفته فلفك تشدد به بكره بتركافك كسر يله بابرا بعدن وبكر دى بتركافك خيله باب غلستان
وايون بابتدى بركت على اول وديكلا اديز وانكرت القدا اديز وانكرت غيرى ديز وانكر الرجل ديز رجن
ذومزى جوى بركك كاه صباغده داخل اولسه وانكره نسته سرعوت بدارت بركه دى ديز وديمنه
ببكر دى استمال اولنور بقال اكراليه وبكر اى فى وقت كان بقال بكر والصلاة المغرب اى صلوا هاند
سقوط طاقص ومنته قوله بقال بالمشى والاكار وبكار رفل دركه معناتى وقتنه دلالت ايدركه اول بكر در
تنه كيار رتغى نك بالغبو والا سال قولنه غدو برصدد دركه غدا اوزن دلالت ليدركه نك فى كلفك
كسر يله شول كسند دركه ايشه اركندز نياشرت اليه صاحب بكر رعتاسنه وكافك سكوتى دى كاشدر
خند يله خندركى الباكورة كافك خيله فاروى اوزن نكاهه نك اولى تورفته معناتنه لانتكار هر ملك
وانك كسر يله تورفته ابر شعل بقال ابتكرت القى اذا استولت على با كورة تنه ابتكار صباح وقتنه
داخل اولفرد دى ديز على مروفى حديث الجمعه من بكر وانكر بى كسند جمعه مياشرت اليه وعطيه نك
اولنهار شسه البكر وانك فى كافك خيله شول غر مافدى دركه اولبار شته البكر فانك فى كافك كسرى
ومندله ببنه البكر خبته جمعى غر مافدى نك معناتنه ليو ر نك خيله شول كسند دركه فاسد وهالك
اولوب الله غير اوليه ومنوته دى الحلاق اولنور بقال ريل بور وارم اة بور ايو عيه وراى اوزن وبارك
جوى دى كلور فلك معناتنه بقال قوم بوراى هلكى مال الله تعالى وكنتم قوم ابو رامل حائل وسول حائل
شول ناقه دى ديز ككه يوكو اوليه حاملك مقابلى درواخشى بضيفيل دركه كابت ابدوب ابتدى بور جم
معناتنه لغت دى بارك جوى دكدرت كمت بشروا نتم بشر ديز الوان نك فقيه هلاك اوانى بقال دافلان
من اليب الاول اى هلك ويور كعاد دى ديز بقال بالتمن اذا كسد ويقال نعمو ذلهم نوار الام وليم طول
هو ربه يور يور اعل فاسد اولفرد دى ديز بقال بار على اى سطل ومنته قوله تعالى ومكر اولك هو بور الاية
هرم نك كسر يله هلاك ايه نك بقال اارة الله تعالى اى اهلكه الباكوس خيرا وان كسند بقال رجل حائر بار
اذلم بجه لى بى برنسه بوجع ايد غسه بى يا شخار ما بعا دككر اولنور اولو والبور نك فى واولك
سكونته نجر ما نك بقال اديز بى بره ولتغيره وتقول برناله ناقه يور هابور او هوان غرضها على الفصل نظر
الاقهر لم لا بى ناقه فى استنظام ايدك شول ايدرو بلو الفصل ناقه دى ديز رجنك فصل ناقه نك يوكى
لولد غن وايلد اذس لمكيون استنظام اليه ومنته قولهم بولى ما عند فلان بى بن ايجون نجر به قل فلانك
سكونك كانه واور وديز شول دى ديز ركز راعت اولنور اوله وفى الحديث اننا ضاحية من البعل والبور
والعاني والاغفال ضاحية ضاحجه وحله مهله ايه شول دى ديز كى كون دككو بعل فتح بابها وعين
مهله نك سكونته شول دى ديز ككافغو وار شيه ونملى فتح مهله وحين مهله ايه شول دى ديز ككافار
غارت اوليه واغفال هره نك فقيه وحين بجه نك سكونته ونايله ارض مولك احيا اولنور اوله لا يله
غرض نك كسرى ونايك سكونته نجر به ايفك امتحان معناتنه الباكور اناك كسر يله والبور يا نك خيله
شول خمبر دركه تشدد اوزن رز اعجبى ابتدى بوز يا غار سيد رعى بى البورى البورى دور يشد ايد الباه
فيه اوكندك الباكور بى دوزن خالص غر ييدر خمبر معناتنه الباكور نك فى وهانك سكونته مغلوب اوق
ومر تكون ولى وغلبه قل بقال فرم ربه اى غلبه ومبرصو لفته دى ديز بقال هره ملل بهره بهر لى ايل

اخیله فرد واحد معنسانه دو کذاک بقال مبالدار تو میری احد و مانا پستومر یا الحسن معنای مرآت
 مریو بدن احسن مخلوق کوردم و بقال ایضا مارا پستومر یا الحسن منه للرجل التیبر علی وزن التکریم فی
 و غیر مای قورق یعنی هر برین قورق مراد اولور نحن یعنی انا و غیره التیبر ديسلر الاثر هره منک کسر به
 لیلک من وزن و وزن اولی و مستدلولی بقال انا و التیبر مثل لیلک و انا لکه بونلر دخی انا و معنسانه در
 التور تانک فقی و تانک نمی و تشدد به شول نسنه در که انا تانک بشور در و قوله تعالی و غار التور قال
 علی کرم لیسوجه و هو جعلا الارض یعنی نو بدن مراد میری و خولت و تانک فقی و و اوله سکونیه شول جنادر
 کانه کله صولیر و تور شول کسنیه در (که قومک کسنیه اچلی اوله و سول معنسانه این دو بد پندی و تور مرعی
 خالصه و تور دور و معنسانه دخی استعمال و تور و اوبور و و و اینه بقال فلان بنار علی ان یو غنای بد لر علی ان
 یو غنای التیار تانک فقی و انا تشدد به موج معنسانه در و تانک فقی نسنه دخی تیار در لر بقال قطع عرفا
 نیل انا قمره معنسانه بقال فعل ذلک تارة بعد تارة ای مرة بعد مرة تارات و تانک کسری و انا تشدد
 فقیله تانک فقی و و تیر تار دن مقصود در تنه فقی قیام بدن مقصود در زرا قامة تانک کسنیه در قیاس
 قامة و قیام ایکن قامة و فقی دبدیل حرف علت لیه یون تغییر یا تانک کولری رسیه کله سنک کسنیه
 و حاب دبدیل و رجب دبدیل و رجب فضا معنسانه در تار که اولور که تار قن تانی حذف ایدوب تار
 دبدیل التیور تانک فقی و انا تشدد به و هانک خیله شول قومک انا سیل رعش اوله و یو مقامه
 صاحب صراحت نیور و الفتح و یک توده بدوکی سهوا و لدی ظاهر اولور که توده به یک دیک اولور
 و زم لاسدن عشر بنک نیور من ازل هو الی بنهار و لایفاسک بدی تانک دبدیل کویا که صاحب صراح
 جوهر بنک خیله مال جرف بدوکی حاد میده ایله زم ایشدد و نحن یکسنیه ایض کس اوله بشیه نیور
 در لر و تیه تانک معنسانه مباله ایله از من دیک اولور و ایله فصل الناء التانک فقی و هره منک سکونیه
 و التور تانک فقی و هره منک سکونیه انتقام المی بقال تار ت القیتل تار لو توارای قتلت قاتله و بقال
 تار یک بکذای ادر کتبه تار امانک یعنی اندن سنک انتقامک الدم و تار شول کسنیه دخی در لر کد و سنک
 اولدیرش اوله التارات جعی و منه قولهم یا تارات فلان ای قاتله فلان لانا و اللیم میم نمی و تانک کسر به شول
 انتقام در که انا کمالی انا واصل اولد فقه و لحتا و لوب و یو و ان التار شول کسنیه در که برسنه در قار
 البیضا یکسنیه دن انتقام البیضا لانا و هره منک کسری و انا تشدد به و هره تانک فقی و تانک فقی دخی بدله
 انتقام المی بقال تار ت من فلان ای در کتبا ری منه و انا واصلنه انتار ایدی افتحاک تانک تانک یمنقلب اولور
 تانک ایچده ادغمل اولدی لاسلنا و علی وزن لاسلنا انتقام المقصود مدد طلب قل بقال اسلنا و فلان ای
 اسلنا تانک فقی و یقولوا لایعبر هره منک کسری و انا تشدد به و انا تشدد به و انا تشدد به و انا تشدد به
 میم نمی و انا تشدد به و یسنه به مشغول و لایعبر تانک فقی و انا تشدد به و انا تشدد به و انا تشدد به
 بشیه من البلب الاول تیر ای حسنه و بقال ما تبرک عن حاجتک التیر تانک فقی و انا تشدد به و انا تشدد به
 بقال لغت الخلة التیر من الارض یعنی دوزره واقع اوله و تیر شول جقون در لر که برده اوله و تیر
 کذاک بر موضعی اسمی در تیر بر طاعک اسمی در که مکة مشرفة و واقع اولشدد و تیر شول تیر تیر تیر
 یعنی یایی یسن مشرق اوله تانک فقی و سر تانک ووز بولامی حجاج سولر منادن رجوع انا تشدد به و انا تشدد به
 تانک مشرق حینه و غیره تیر مجها ایله شرح معنسانه در التیور و تیر تیر هلاک و غیره ان معنسانه در
 التیر میم فقیله مجلس میری اوزره شول در که عورت لنده وضع حمل لیلیه و انا تشدد به و انا تشدد به

[illegible]

یسوی چوق یلوت بقال غیث جورای صلات کتر المظالم جور جیک کسری وواوک فقی و تشدد بده
 بودن مسکره ذکر اولنورن شاه اسماعیل المجر جیک فقی و بانک سکونیه برکسنه بی فقی لکن غنی خلق و صحت
 سکون صرامه دخی جبر دیر بقال جبر التسلط جبر او سیر قدرک مقابلند دخی دیر ابو عبیده دندی و کلام
 مولد در المپور خمتنقه صق صارلمه دیر بقال جبر التسلط نفسه جبر رای المجر الا جبر و الا جبر فقی
 غنی اتمک بقال جبر له فلا حاجت بر او المجر ای سد مقاره بی فقر دیر بن سدا دندی المظالم انک نان معنسانه
 بقول العرب المجر هو مارین حبه ابو جاز کذلک انک کنبی در جاز انک طلاق اولتجه قیاس و اولدی کابو جاز
 بقولید نلیدی الا جبر هزمه ناکسریله اگر امانک بقال جبر علی الامر ای که هتله و ایچار جبره منج
 از تنک دخی دیر بقال جبر تالی نسبتته الی المجر کما بقال اکثرته اذ استتته الی الکفر المظالم جیک خیمه هدر و شایع
 معنسانه بقال ذهب دمه جبار الی هدر اوفی الحدیث المحدث جبار یعنی تخن معدن اشکبارک او زور نه معدن
 بقبله دمی هدر اولور مستأجره نسته لادم المظالم و جبار لکن کونک ایدی دوعر بارک اسماعیل دیمه سنق در
 المظالم جیک فقی و بانک تشدد بده متول غرما اغلی در که کال ایرتیز اوله بقال تخله جبار و تاقه جبار تالی
 ظلمه سینه و جبار متول کسنه دیر که غضبه کلد که قتل ایدر اوله المجر ممک غنی و بانک کسری
 و تشدد بده متول کسنه در که صق صره المجر علی وزن التکریم متکر اولن بقال المجر ای جل الیک و غیر اوت
 بر که متدن مسکره و تمکه دیر بقال المجر التبت اذ انت جمد الاصل المجره فقتنله و بانک تشدد بده
 قدر ینک علاق در دیمه بر دخی دیر بانک سکونیه المجره و بانک فضل بده و بانک غنی وواوک تشدد بده
 و المجر و فقتنله و بانک خیمه و المپور جیک فقی و بانک غنی و تشدد بده فروجه و زاف و زونلر
 جملی کبر معنسانه در المجر کسرتنله و بانک تشدد بده و فقی و فقی و زاف و زونلر زیاده متکر اولان کسنه
 المجره جیک فقی و بانک کسریله و المپار جیک کسریله صاری یعنی فاق قول باقی و متول اغماجر که انکله
 صق صر اولو جبریل و اسد در که برکب در جبرک ابله اضافتله و یونک و یصه لغت و اردوی جبریل در مثل
 جبریل هزمه ابله و هزمه سر جازد روی دخی جبریل در جیک کسریله و روی دخی جبریل در هزمه ناک
 قصر بده جبرعل کی روی جبر بن در نوله المجر جیک غنی و حاکم سکونیه یوه بن معنسانه کرک فان یواسی
 اولسون کرک غنی اولسون المجره جیک کسری و حاکم فقیله و الا حجاز هزمه ناک فقیله مخرک جی الا حجاز
 هزمه ناکسریله یوه کبر مکف مضطر اتمک بقال المجره ای المظالم غل حزمه الا حجاز هزمه ناکسریله المجره
 مطاوی بقال المجره المظالم المجره ناک و بانک کسریله ای بانک بقال جعفر لنفسه المجره ای المظالم و المجره
 جیک خیمه و حاکم سکونیه المجر معنسانه در که الان مرو و لیدی و یونک نظری در حجت فی عقب الشجر
 و عقبانوفی المظالم اذ احانت المظالم المجره کمر ادر جبر له حرام اولور دیکدر المجره جیک فقیله قتلن
 اولان بل سنه شدیده معنسانه المجره جیک فقی و حاکم سکونیه و بانک فضل طلاق و غنی و بر اولن
 سنی خلق معنسانه مین زیاده او تشدد المجر جیک فقی و حاکم سکونیه کوز المجر و جی بقال جبر تینه
 ای غارت و تآخر معنسانه دکلوز بقال المجر فلان ای تآخر المپار ممک فقیله کیز لک دیر بقال المجر
 المقوم کلکمنهم المپار جیک فقیله اینکو کیزلو برره کبر کیر لنان نسته المجر علی وزن جعفر قصر
 اولان کسنه و جبر برکسنه اسمی در بطر فقتنله قیونک ای یوک اولن اتسام بی معنسانه بقال المجر
 جوف البی من الباب الایع ای اتسع المجر علی وزن التکریم قوی و واسع خلق توسع البی معنسانه المجر جیک
 فقی و مالک سکونیه و المظالم جیک کسریله دیوار ما بط معنسانه و جبر یونک اولن اسمی در و جبر مریک

مجر

مجدد

مجدد

جدو

جندو

جأزو

جذر

جرو

يؤينه اولان وديرو ناسي در الجدر ختنبه جدارك جي المذران جيڪ غمي وداك سكونه جدر ك جي دور
جدار معنسانه مثل بطن و بطنان الاجدار هزمه نك كسر به جدر ديكلمه عروق اولان اوت نيك به قال
المذر المكن اذ انبت فيه ذلك المذران جيڪ غمي وداك سكونه جدر ديكلمه عروق اولان اوت نيك به قال
زحى دلس اوله المذري جيڪ غمي وداك غمي وداك تشديد به و الجدرى فختنبه وياك تشديد به اليكسى
دخالت در جيڪ ديكلمه مرض معنسانه الجدر على وزن التكرم جيڪ جقرم به قال جدر راجل
على البناء السهول المذري جيڪ غمي وداك تشديد به و الجدرى فختنبه وياك تشديد به اليكسى
ولكن هرو بدن و صاحب صراحتن نقل اولنك جدر در ميم غمي وداك غمي و تشديد به و قامو سده اليكسى
يا زاوله اشارت اولنك تشديد المذري جيڪ وداك فضيله جيڪ مرضى چوق اولن و بقال ارض مجدرة اى
ذات جدرى و المجدرة لايق معنسانه دغى كاور و بقال هذا الامر مجدرة لذلك الامر اى جرات المذري حقه يق
معنسانه در بقال فلان جدر يكتدى حقيق و انت جدر يان تفعل كذا المذرو مجدرك جي المذريون كذاك
ججى جدر كذاك شوليه و در كذاك لطفى ديوار بالشى اوله و قان كسلان غلده خي جدر و در راجل جدر فختنبه شام
شريف قرحه يقر ينك غمي وداك كجمر نسبت اولن و المجدرة فختنبه شول اور در كذاك انسانك و فنه جقر
و جدر كذاك اذ دندن و جافتك اسمى در بعضيل ليدى كسبه مشرفه نك ديوار بنى انظر يا عشار ايدى اكنام
الظلمه جدر و دبيل المجدرة على وزن الدرجه كتابك محمولان و رنه قلم يورنك به قال جندرت لكتك ادا
محررت الظلم على مدارس من غلبيتين و يونك كى و فخرى نك نقشى يوزلد فقه اعاده اليك صاحب الكتاب
جوهري يدر بنى ظن ايدو مكيو معرب اوله المذود بنم الميم و الذال و الموذور يفتح اللال الفتان فى اوله البقرة
الوحشية الجا على وزن المساجد جي المذري جيڪ غمي وداك سكونه اصل معنسانه در المذري جيڪ
كسر به اسمى و رينه كذاك اصل معنسانه در ولى للميت ان الامانة لطفى جذر قلوب الرجال و ضرب
حسانه عشره ما نك جذر بدر ليدى على وزن التكرم رننه نك كوكى كيمك به قال جذرت التى غمي
متا صلتها المذري جيڪ غمي وداك غمي و تشديد به قصير معنسانه در المذري جيڪ وداك فضيله جدر
وزن او زن مجز معنسانه در كذاك قصير جيڪ اولو على مامر لفظ المذمو و جيڪ و ميم شيله و المذمار جيڪ
كسر به يودق ديبى كذاك لطفى باقى قلوب كذاك كذاك صكر ميم ز ادها و تشديد المذامير جيڪ فضيله جدارك
ججى قال غدت التى بميميره اذا غدت كذاك كسانى و لطفى او زره المذره جيڪ فضيله و ذلك تشديد به
دغى كوز معنسانه لجر و الجرا جيڪ اوله غمي و ثنيه كسر به جرمك ججى دسيلر معنسانه و طام دغه
دغى جدر و راجل جبل معنسانه المذره جيڪ كسر به شول نسنه در كى دوه در و نسنه اعاده ايدوب
صافر متنه جيمر كاكوش در راجل الاجتر او هزمه نك كسر به و كوش كنورمك و نسنه قويم لطفى ذلك
ما غتلف المذرو القدرة و دوه دالك كسر به دوه سككوشنك اعطاني در شته كجره يورق ججى در المذري
كسر به وياك تشديد به اليك تشديد بوم در كى لان بالى ديكلمه و قدر المذره كذاك كسر به قوش
قورسى موصله معنسانه المذره جيڪ خيل لراشون مقدارى رانجيدركا و جند دغى و او رننه اسمى
و اود لكلمه او انور و لطفى المثل ناسي لراشون ساهلها نواسه نونه و صاد ميمه ايله لوست معنسانه در يونك
و ججى يودركا هوز لغه و شته غلامى الميم و زوم مقدار مضطرب لوب و بقر ناسته سمى ايدو خلاصون
نوبد او بيق سكتى لوبو ريمو مثل شول كسبه حقه ضرب اولن وركه ابتدا مخالفت الميمو صكره تاچار
موقت ايله المذرو جيڪ فضيله و ذلك خيله مثلان در كذاك كليه به قال غرسى جرو و اذ انك جمع القيد

ان درك اني قورت قوش يسون ديوقوش اولال بقال تركوم جزردا قتلوم وجزر و كسورده دني درلر
 هواج معناسنه الجوزة واحدی وجزر و سمر اولان قیونده دني درلر بوش دني واسدی جردن دلا جزر هر ملك
 كسر بله كسنيه بوغر بقیق قیون و رملك بقال اجزرت القوم اذا الطیتم شاة بذعونه انچه او كشا او سنا
 یني كرك مذكر كرك مؤنث كرك قیون كرك كشی اولسون و اجزرا قیون كسنيه استعمال اولنو و اجزرتهم نافع
 دینوز رتلاقه كثر بودركه بوغر انق ایچون اولماز و اجزرا خرما غا جاشكیشی درلكه قریب اولسی بقال اجزرا
 افضل ای صرم و اجزاد و منك بوغر انچه قریب اولسی بقال اجزرا البعیرای حن له ان تجرب بعضی بكتل قوجه
 كسنيه اجزرت یاشم دپسل اول دني ئی بی و تخمضرون دیر یعنی سرد دني یاز ملك حائنه اولكه حاضر سر
 ذروا و اختصار غاه و معجابه لكین تازه لكین چمكه درلو و بعضیلر اجزرت روایت قلدی زاین معجین بله یعنی
 اجزرت یاشم ذروا دبدی اجزرا در ناخذ اولنغه قین بعد ايك درلسی قریب اولسه الجوز حرك كسره
 و زلك فضله كل اولو تخمضرون صفقنان طولوا فرایندی جردن فقتنبه و جردن حرك كسره بله كل ایچون اولان
 طولوا الحلق اولنو و اما جردن فقتنبه قیون نوعه مخصوص و الجوزة حرك فقی و زلك كسره بله دیا ایچنه
 اولان اسله جردن دبدیلر قردن منقطع اولدغندن اوتر و الجوزا جردن رونه جی و جردن رونه مخصوص ركه
 ایدی دركه دجه بله فراتك مابین دراماجره عرب ابو عبیده لندی حفرای موسی دن اقصای بنه و ارضه در
 طول جقتند و رملیردن منقطع سماوات و ارضه در عرض جقتند الجوز حرك فقی و زلك سكوتنه
 ایچون دیشی قطع آتاك معناسنه نقول جردن زلت افضل لجر زمره زرا من الباب الثاني اذا صرتم و صرم صاه
 معجابه لیش كسكه درلو و طولوا بوغر انق معناسنه كاه و بقال جردن الجوز و اجزرا من الباب الاول اذا
 نخرنا و جلدنا و تجلده دونه در یسن جردنغه درلر الجوز حرك فقی و زلك كسره بله دوه بوغر لدر قاری
 و فی الخشب عن ركه و هذه الميزان لها ضر اوة كضرا و اطر و ضر اوة ضاد معجابه معناد اولق معناسنه در
 اصی ایدی جردن مرد ابو حدیث شرفه جمع یاسدور زرا جردن و جمع ناس اولو و غالب الجوز حرك فقی و زلك
 سكوتنه صویر مطالعه دني درلر قلا جردن و الماء جردن و جردن من الباب الاول والثاني اذا نصب و وضوب
 ضاد معجابه صویر دامل اولدور و جزر و صویر و انچه دني درلر تكم مدبلر و انقدور و حات بعض
 صوره مخصوص دركه كاه لبر و افر و كاه كیر و افر الجوز حرك كسری و سبكنك سكوتنه و الجوز حرك فقیه
 كوری دركه اوزرندن مرد و ابدور و جزر حرك فقیه دونه و ضغیر كیونكه دني درلر لسة مؤنث
 الجوز حرك فقیه جردن لمتا آتاك بقال صر علی كذا لیسر حسارة من الباب الاول الجوز حرك تانك فقی و سبكنك
 خیمه اقدام آتاك بقال الجوز حرك فقیه علی های اقدام الجوز حرك فقیه و سبكنك خیمه زیاده اقدام اولان كسنيه
 الجوز حرك و سبكنك خیمه صم و قی ایچون بقال جردن صم الجوز حرك جردن من الباب الاول اذا انقلب
 الجوزة سبكنك كسره بله و تانك تشد دبدیلر صباح و قی ایچون و یوندن فعل نصف اولماز و كاه اولو دركه
 جاشه بله رومین قیلده دبلر زنه كی بعضی اشعارده و قی اولمشدر الجوز حرك فقیه بله انچه انچه مایونب
 لونه كالمك بقال صم نیوفلان جردن اذ كاتو لیستون مكانهم فی الاول لاجرمون الی یونهم كذا مل جردن
 ذرلر شول طویل كمانه كودلوی اوه كلیه و جردن دكر كنانه اولان یا قی قور و یوب طیش كی اولق بقال
 جردن الساحل جردن جردن من الباب الرابع و جردن سودك لکوی سوددن كیر اولغه دني درلر الجوز حرك
 فقی و سبكنك كسره بله كیر اولان دیرلر و مع معناسنه الجوز حرك فقی و سبكنك سكوتنه طواری اولنغه
 جردن من بطر بقیه كاه و اذ انچه ایچون بقال جردن و انچه جردن من الباب الاول ایچون جردن ارض

جزر

جزر

جهر

جهر

جهر

جهر

جهر

ولابرج البشرة ميمك خني وشهك فقي وتشهد به شولات سوربي درگاه اولاغه جقاره بهقال خيل
 بجشرة بالمي اي مرعيه المجر جيمك خني وشهك سكوتيله او كسر كسعال معناسه وكوكسه اولان اربك
 خشوت صدر معناسه المشور وشول دودره اترك قوري او كسري اوله نقال بيعي جشور لي به سال
 جاني نقال جشور جشور على المي رسم غايله المشر جيمك فقي وشهك كسري وميله يوك جوالدر اركا كاجنه
 متاع قورول ودوبدن اولان تركشده دوزك اركا كاجنه اوق قورول المجر جيمك فقي وشهك سكوتيله هر يري
 جاتور كك خياني نقال جهر جهر من الباب اناك المجر ميمك فقي وجيمك سكوتيله وشهك فقيله ديك مخرج
 نجاشندو جمار جيمك فقي ورك كسري اوز ريتاسيله صرلان ديك كري ياليالي قوردك اسمي دركه معار
 ديك كري جهر يني نجاشي چوق اولد جيون در كسراوز رينه ميني اولديز ياربونكه عدل و تانت و صفت
 غايله جم اولدي وصفت غايله دن مراد بودر كه موصوفي اوز رينه غالب اولمشدر ريجيتله كه موصوفي
 اناك كيه بيلنور اولمشدر اميله بلندوكي كجي و بوتامع قدن معدول در نچنكه ابي سيله اسم صرفدن منع
 اولنديسه اوج سيله ميني اولسي لازم اولدي ز رلنم صرفدن صكره لازم كان حالت جناد و بو اختيار
 جوهر ي دروز رلسا رفته ناسباب منع صرف لوج اوليق اولوچدن زياده اوليق موجب ناكدر و خلقيده
 دجي حال بو بدن و سلاق حله مهله ايله متيفك يني موك خني در الجمار تان خنر كاردنه اولان ابي
 خط بدول اولانك قوري ايله اورد خي ريز در و اسمي ايني حاعر تان اناك يالچي اناك اولانك اوز رينه اولان
 ايو مي در لري ندو به قضاير جاهر حلقه در در ديد المجر جيمك كسره وشهك خنجه شول ابد دركه
 قيو به ايتن كسته اني مانه بغليوب يروجن رقاظه بغلر كه قيو به دوخيمه الجهر هفتنه وشهك خني
 وتشهد به قيو باين كسته نك وجهه موز اوز ريلنه ليه غلطي تقول جهرت محموداي شي قوري الجهر و
 جلي وزن الصقور رخر مذك يرمي المجر على وزن جهر قصير القامه اولوب غلطي اولان كسته الجهره مؤنث
 الجهر على وزن الجهرى قالي وكويد اولان كسته المظارة جيمك كسره كه كذلك قالي وكويد اولان
 كسبه در اين السكت و اناك المجر جيمك فقي وعينه سكوتيله وشهك فقيله كوك اناك نهر صفر معناسه
 وجهر عامر دن رقيه نك باهاسنك اسمي دركه اول جهر ين كلاب ين ريعه ين علم در كيو نلر جعفره دوز
 المجر جيمك فقي وشهك سكوتيله شول جكي يا و رسته در كدور دني ايداعل اولوب اناك رقيه قيهه بلسيه
 ولو قله معناد اولوب اسندن كسيله الجهره مؤنثي جهر شول قيو به دوزك واسع اولوب اي بايلمش اوله
 بهر الهاء جيمك فقيله بر در عطفان ولا ننده كانه صولر كور و بوقلمه صاحب ضراح جهره
 الهاء عي اركين معروف ايله تفسير ايشندو يار كين جهور صوبي اركان رهر در و صارت جوهر ين فم
 اولنك مطلقه اركان ردر الجهره جيمك خني وفلك سكوتيله يوك واسع اولوب دكرمي اولسي الجلي جيمك
 كسره جلي رمه ايله اركي و رمه ايله فوه نك خنيله طلس جومك معناسه دن بوسيدن الجهر و
 واسع اولان رهر جهره ديدلر الجهر ميمك خني وفلك كسره بلور تالي چوق اولان ات اولسون و اكر غيري
 اولسون نقال خري جهر ونا قد جهر جلي عظم الوصل الجمار جيمك كسره بله نجه ولا نده روضه ركني نيه
 نسبت اولنور كوروم الجمار ديك كري بوندم نخره دوز الجهر جيمك فقي وفلك كسري وميله اوي قوريجي
 نسبه كنه كي و لكن جهر كنه ندني واسع الجهره خنيله اركا تشيه چوق وارمندن بونديست جوج
 ايمك نقال جهر الفصل من الجهر ليمجر بالتم جهور ولس الباب لا ولا اناك لصر ليمتي جسر و قطع و عدل
 صنه و هي قهر نه وارمندن عامر اولسدر رهر دوز جهر ديزر الجهره ميمك وفلك فقيله عمل قلم معناسه در

جعفر

جر

و منه قيل الصود عفره للنجاح يعني صوم جماعه مقطوع در بعضی جای قاطع در الجفر و مع اولی بقال جعفر
 جنابهای انصاح الا جعفر همزه نك كسر بانه ترك ايمك بقال اجفرت ما كنت ههه اي ركنه و يقال اجفرت خلانا
 فلفته و تركت و يار بلمر جيك فني و ميك سكوتيه جره نك ججي در كه اتشك كوزي ديك اولو و جره النار
 مناسنه ليله و واحد و جره نيك اثلو يعني در بل بقال جره كالجره يعني يك اثلو كسنه كه اتشك در دست نه
 و بالجره هر قبيله كه قبيله آخر ايله و كويك كال اتحاد كسب ليلسل ليله جره ميرل غيره مخالفت ايمك ايله و ابو صيد
 ايندي جرات عرب ابو دمر بنو صيد كه ضيفه ادا و قلى درو نولار ادر كه حارت كبا و قلى درو نويمر در كه غير
 طار او قلى در نوئلر دن ابي جره سو نوب جره نك كن خروج ايندي اولاضيه سو ندي و يا ميا مخالفت
 ايندي كيون نه ايانو امارت سو ندي مذ ججه مخالفت ايندي كيون هين غير باقي قلدي ز رانير كسنيه
 مخالفت ايندي و بعضيلر ايندي جرات عيس در و حارت در وضيه در نوئلر لاملر در و نوئلر ياني بودو
 كه يفتند ز عورت ككورد كه واقعه سنه فرجندن او جره طيلو و ايندي پس يفتند و كسنيه به تزوج
 ايندي ادر حارت من كس بن عبد المذان توان ايدر كه انلر بن و لا يلك اشرافي در اندن صكره في بعض ندرت
 تزوج ايندي عيس قول ايدر كه نوئلر عرب طائفه سنك سلاح شورري اكوب ادر صكره في ادر تزوج
 ايدر كسكه ادرن شبهه توان ايدر پس ابي جره مضردنو و جره يفتند اولو و جره مناسك محمدن اولان
 جراتك واحدی در كه اول اوج جره در كه ريزي عقبيه اتارل اوا جاق طاشلر له و جره اوا جاق طاشدني
 در بل ايلر جيك كسر بلي خي ليله جره ميك كسري و جيك سكوتی و ميم ناييك فضيله شولنسنه در كه نوئلر
 و نوئلر دوز و با چنه اتش قيو ب انوكه بخور بقارل انبار ججي ايلر ميك كسري و جيك سكوتی و ميم
 كيميك فضيله كندك شولنسنه در كه ذكر اولنك و سه او زن انچه اشر يقرل ايلر ميك خي و ميم ناييك
 فضيله شولنسنه در كه في مجرده يقرل عودا عايي كي مثلا و مجر و ك طراغ يقرل بقال حافر مجر الاجار همزه نك
 ايلر به اتشعه هو در قيق بقال اجرت النار مجر ايلر جيك خي و ميك تشديد به شم حنظل ديد كلري نسته
 كلبا قننه سر و ه در اكر نسته شم قنل و قنل اولشدر صوابقر ب اولان دني بودو اول شولنسنه در
 كه عودا عايي كس لوجه بتر كه كالخر ماكو بي در ل الصير على وزن التكريم خر ماكو كن كسك شقول بتر لاطله
 لاطلعت ايلر او بخر كندك جره انچه در ل و بخر ايلس مسكري عدو لا ينفه حس ايدوب سرحد بوغان ادرن
 كهو و ملك و بخر سر دني بوندن در كه صايي جم ايدوب ادرنن بخلفدو بقال جرات المرأة شعر هاذاجمه
 و ضدتق قضا فلولم ترسله و في الحديث الضافر والمليد و لمريم عليهم الخلق و ضافر ضاد مجهه و فلولم و را مهله
 ايله صايلر ايلنلار وزن كسنه و ملبد صاچنه مع سورن كسنه طاشلر سون ديوته اكر م اولانلر ايدر الصير
 ففتند و ميك خي و تشديد به جس اولن بقال بخر و اي محبوس الا لاجار سروده سرعت ايمك بقال ايلر
 الصير ايسر و لا بقال ايلر بالواي و اجار اجتماعه دني در بل بقال ايلر القوم على الشئ اي اجتماع عليه ايلر جيك
 فني و ميك كسري و ميم له خلقت جم اولدني ر جمع معنانه بقال هذاجير القوم اي مجتمه ايلر كندك
 جيك فني و ميك كسر به كيمه ايله كوندن اطلاق اولنو و انلر دما اجتماع واقع اولد غيبون ايلر ايدوب كلري
 كه ايلر در واقع اولد غيبون و سر ففتند كه كانه در بل جيك فني و ميك كسري و ميم له قركيمه
 ايله و ميم معنانه الا سجيل همزه نك كسر به طاشلر لاطلعا ايمك الصير ميك خي و جيك فضيله نصير
 صيه مني او وزن يطاع اسي و ليله على وزن الدرجه حلو كندني نفسن جم ايمك در و بسنه في
 ايلر ميمون الجهر و جيك و هانك خيله شول قومدر كه جم لولوب طرافته حواله اولش اوله موسى ابن

الطاسعدن روايت اولتور كه يكسنة نك ذفتنه حاضر اولد قده ايندى جهر واقبه جهره اى اجمعوا عليه التراب
ولا تلبثوه و جهر و درل حلقك خطينه البهيرة على وزن الدرحة عبرية جاتين سوبلو بوجانين كتم اتمك
يقال جهرت عليه البهيرة الحيرة بطرف و كنت الذى تر يد الجور جحك فتي وواوك سكوتيه طوري يورلوق
يقع قدر يقال جهر عن الطريق ومار عليه في الحكم الصور على وزن التكرير يكسنة في جهر نسيك اتمك يقال جهر
عجور اى نسيك الى الجور و عجور يكسنة في اوروب و دوشو رسكه دى درل بقا ضربه جهوره مثلكون
و تكوير يكسنة في جم ابدوب رفق الصور على وزن التكرير او زرينه دوشيك تجويرك مطاوعى دى بقا
بون قهور جهر جهر يكسنة خيله ر شهر كاسى دى مذكروث استعما لوالخو ر الجور قو كشي هسيك معنائه ومار
شول يكسنة يدرل كه نوكه هر يادينه اوشتر اوله سن رطا المظلم ابدركن و جاور طالمدن خلاص ابد دى درل
بقا لله جارك كنالى اساس المجاورة يملك خي وواوك فضيلة قو كاشيخ يقال حاورته مجاوره و جهور او مجاوره
معصده معصك و لغه دى درل و فى الحديث كان مجاور فى النضر الا و اخر الجور حيك كسر به معناه و الجور حيك
خيله كذا لك و كسر اخيم الجاور تلك فتي وواوك خيله ر طراح يكسنة برى به قو كشلوق اتمك يقال مجاور القوم
الاجتور هم منك و تلك كسر ايه تجاور معنائه درل يقال اجتور القوم او اعلال لوتندى ز و اجتور تجاور
معنائه درل و تجاورده اعلال و تندى ماقبل ساكن اولد عيون و اكر اجتور تجاور معنائه اولسه ابد اعلال
اولتور دى الجارة على وزن العادق و جة يقال اوجه الرحيل جالته الا سجارة هم منك و تلك كسر به يكسنة
مدد طلب اتمك الا جارة هم منك كسكس به مدد اتمك يقال استجار من فلان فاجاره منه و اجار خلاص
معنائه دى كلور يقال اجار الله من الغنا بى انقذه و انتقذه و قلله و ذال مجه ابله خلاص اتمك معنائه الجور
جهر كسرى وواوك فتي و رلك شديده به هيف و زفا و زور و عدا و اذ بك عحكى يقال غيث جو و عكم
اولزل يوت و بازل جور عكم لواز لودوه معنائه و هيف ثقيل يكسنة يدرل الجهر فاشكان اولق يقال اياه
جهره و كلته جهر طاهر قو ياك اتمك يقال جهرت البير جهر من الباب الثالث و جهر يو زنه بلا مشور و سبر
اتمك يدرل يقال جهره الارض اى سلكتها من غير معرفة و رطا يه نك اوز و نه على الغله و لومغدى دى درل
يقال جهرنا بى فلان اى صغناهم على غرة و لوى سود له جلقق باخى ظهور و نسون ديو و جهر رفع صوتا عكده
درل يقال جهر بالقول اذ رفع بصوته و يكسنة كحوز و ك عظيم كور فكه دى درل تقول جهرت الرحيل
و جهرت الجسر اذ عظم و كثر فى صملك حين زائيم الاجتهار هم منك و تلك كسر به معناه يقال اجتورت البهيرة
تقيتها و اخرت معافها من الحماة و اجتهار يكسنة كور فكه دى درل يقال اجتهرته اذ اذنه عظيم
المرأة و كذلك الجهر اذ كثر و فى صملك البهيرة ميلة فضله ياك اولش قبر اخفش ايندى عرب جهره فاكيد درل
تجر صوفى بارلغن ستر ايسه ياك ايدلوب صوفى صافى قلند قده و منه قوله تعالى حين الله جهره اى صلا
بكشف ما بينا و نه الا جهر هم منك و هلك فتي و ما بينه و حيك سكوتيه كوشه كور مين يكسنة الجهر اجمك
فتي و الفلك مدله مؤنث يقال كيش جهر و نه جهره الجهر شول سود درك اكاصو قلو شامش اوله و جهر شول
كسنة يدرل دى درل كحس منظر صامى اوله الجهره مؤنث يقال رحل جهر و مرة جهره اى دى منظر البهيرة على
وزن الدر حو فم صوتا اتمك الجهورى الصوت اوازى بلند اولان يكسنة جهر الصوت بمعناه يقال منه جهر
الرجل من الباب الخامس الاجهار كلامى اشكان فى البهر ميلم كسرى و حيك سكوتيه و هلك فضيلة بكسرى
چاغرى سوبلين كسنة المجاهرة العداوة عدواق اشكاره قلن الجهره حيك خيله و هلك سكوتيه
هينه و منظر يقال ما حسن جهر فلان اى ما جهر من هينه و حسن منظره الجهر اجمك فتي و هلك سكوتى
و الفلك مدله جماعت معنائه يقال كيف جهر اى جماعتكم لپوه على وزن جور سبام عرب دو

فبتی الماش معنا سنه وعرضك مقابلته دخ استعمال اولنو و الجوهرة واحدی المرفی الجهور و جاهل نحو
 قتلان طغوز مرفوف درك انكری جمع ایدر نلل قور بیضی لذر اجنه مطیع حرفی و یونله مجهول و بد بیلر
 زید یونلر ك تلفظ حالته عجز جمله نه اعتمادی اشباع وزن در جبر حیك فقی و بانك سكونی و بانك كسری
 اوزن بناسیله عرب قتلته بین در حق معنا سنه در الجیار حیك فقی و بانك تشدیدیه نو عجز نه معنا سنه
 یونلر سول حراره تدور لك كوكس پیدا اولو ویا یلقندن یاف ضبدن لماز كذلك ذكر اولان حرارت
 معنا سنه در فصل الماء الخبر حاك كسری و بانك سكونیله مركب كائنوكله یازی یزلر و حیر اژه دخ یزل
 الجیور جمعی یقاله جیورای اثار و سرور معنا سنه ده كاور و جبر لویه دخی اطلاق اولنو و فی المحدث یخرج
 یعل من النار قد ذهب جبره و سیریه فی الندی جبر لون معنا سنه در و سیریه حیشه معنا سنه در اسمی ابتدی
 جبر و سیر جمال و بها معنا سنه در جبر یهودیك عالمه ده یزل كب الاحبار یونله ما خود در
 فقهی لغت در و لكن كسكس اضعف در زرا جبر جیوروزنی اوزن جمع اولادی حیال و زنی اوزن
 جمع اولندی اكرام مفتوح اولقی فصیح اولسه جیوروزنی اوزن دخی جمع اولنو و دی الحیرة میك كسری
 و بانك سكونی و بانك فضیله مركب قور قاری عمل الاحبار هیزه نك كسریله ارقوب كلك یقال جبریه
 یزكرا البیر حاك فقی و بانك سكونیله مصدر در حسن و جمال صاحبی اولقی معنا سنه پس حاك كسریله
 اسم اولور فضیله مصدر اولور كن من قولم جبر ته حیر لاذ احسنه و جبر كلك سرور معنا سنه ده كاور و یونم
 فقی معنا سنه ده كاور یقال جبره و جبره بالضم جبر او جبره و قال الله تعالی فیه فی روضة یجورزی یمنون
 و یكوزن و یسرون و جبر یهودیك عالمه دخی یزل كب الاحبار یونله ما خود در بعضی روایه العجیر
 علی یونلر كك كوزن لا یك كك خلی كك شری كك غمی خسته فی جبر میك فقی و بانك كسریله و تشدیدیه
 یقال ما هلیت تعلیله یونلر جمعی ایدی شری كوزن لهدو كیون انصوب بانك فقی و بانك سكونی و بانك فضیله
 یفعل یونلر اوزن سرور اولان كسنة الاحبار هیزه نك فضیله جبر ك جمعی كك حاك فضیله كك كسریله و كب
 الاحبار كب الاحبار دبدك بانك و جمعی ابو عبیدة روایتی اوزن یودر كه احبار مركب معنا سنه اولان جبر دن
 ما خود در در امر بو ركب متعده صاحبی ایدی و ابو عبیدة یدی محدثون روایتی اوزن احبار جبر ك جمعی در
 حاك فضیله و جبر شول عالمه در لك كلامی محبیر و محسین یلم الاحبار حاك فقی و بانك تحفیضیه له معنا سنه در
 غیر ان كذلك حاك فضیله جبر لك جمعی در انر معنا سنه الجبر علی یونلر كك دوه نك اغر ندان قن یكدر
 و جبر یلومده یز یز و یكی زده دیزل یقال ثوب جبر ای جدید الجیار میك كسریله میك یز دیزل كا و یك یون
 و یك یونلر و لا للمیرة حاك كسری و بانك فضیله عنیه یزی اوزن رد جائیه وراك معروف قاسمدر زلیبر حاك
 كسری و بانك فضیله جمعی الخبر انكلك جمعی در لبره حاك كسریله ییشلر دینله و لا نصر و لا قی معنا سنه
 نك كك حاد قیغ نسیمی و روایتی شد و لبر كسریله جبر نك جمعی هالی اخر نه طرح ایكجه نك قیاس
 یودر لبر فقهیه له دیشری یی صرمق یقال خبر تاسنله عجز جبر امر الباب الرابع من تل بانب تمامه یقاحت
 یجیران تازه نكده دخی دیزل یقال جبر المرح خبر ای یكسر و كسانی یدی بان اوكلوب یز و یق تلفظه دیزل
 و سیرت یونله دخی دیزل نك یك كلامه واقع اولشدر المدهه الذی اصلی لبر دیشلر كحیر ما خود در
 عر بل كحیری هذا الامر جبر الا مننذ و یامر بك او تشد و صلفه ساكن ایكی لبر حاك و بانك كسریله یهودیك
 تشدیدیه شمر لك اسمی در الجابور علی یونلر كك فور فسقه مجلسنه دیزل یلبولی حاك فضیله و اخر نه الف
 مقصوره یله طوی جدید كاری قوش بذكره و مؤننه للاق اولنو یونلر و كك واحدی و جمعی یكسند در الجیار یات

جی کلورا کر جمع انک دیر سگ و فی المثل کل شیء بحسب اوله حتی الجباری و حیدر بله مثل ضرب اوله باعث
 جباری حقیقته مثل اوله و غنه بنادر یعنی جباری یو قدر حقیقتله ولدینه میل ایدر واکا طبعی اوکر در سائر
 حیوانات قنده قالدی و یونک الی تا نبث ایچون دکادر و لخلق ایچون دخی دکادر بلکه اسم مذکور الف
 مزبور اوله بنالوشدن نفس کله دن سکی دیومصرف اولماز نه تعریف حاله یونخوردنکیک حاله یون
 منون اولماز و لکن جوهر بنک الف جباری تا نبث ایچون دکادر دیدوکی عقله و نقله مخالف در امانه
 مخالفی زو رکله مزبور بنک لا ینصرف لستعائنه الف تا نبثدن غیری وجه ظاهر دکادر و امانتله مخالف
 زو را شرح رضیه اخبار انک الی الف تا نبث اولدوغنه تصدیح اولوشدو بحث تا نبثه نظر اولدو یونک
 توفیق عن قرب کلو و رتاج سطره نصکره ان شاء الله تعالی الحیر و حانک و بانک فضله سفر جل و فو
 اوزور رکله در کماله بنسبه یونک حلقه حلقه استعمال اولدو و یقال صاحب منه حیر و اولانبر اولو حیر
 ای صاحب منه شوا و یقاله الی الی محمد ثناء حیر رای شیء الحیر علی وزن جعفر قصیه القامه اولان
 کسبه بحر کی بانک و تانک خصله بله که بحر دخی قصیه دیک اولو الحیر حانک کسری و بانک فقی و حیک سکونیه
 قال اولن بنسبه غلبه معنایه الاحیاء و هره بله کسری و حانک سکونی و بانک دخی کذک کسر بله غصبه
 شیک یقال احیاء ای انتفی من الغضب لیکو کر علی وزن السفر جل و فو حیر درک مسافر اولانر کاه
 اوار و حیر کلا بلا دخی دیر لیکو کر ای الغصه مقصور بله معناه الم یو کر کذک الف مقصور بله غلبه
 دیک اولو و عظم و وهی دخی دیر یقال حیر کسری و یونک الی الف لیه در کله بانک و زربنه بنالوشدن
 تا نبث ایچون دکادر زو لوشدو حیر کدر دیر و هر الف کاه تا نبث ایچون اوله کاه تا نبث داخل اولو حیر
 اولماز و یونک الی الف الحاق دخی دکادر زو رالو اولدن یونک مثالی یو قدر تا کاه کالماق اولدو یو کر اولوشدن
 فهم اولانر یو درک جباری دخی حیرانه کله کنه بناء الف تا نبث دکادر دیر اوله و لکن رضیدن نقل اولنه
 مخالف اولور نه کم مزور لندی حیر که اهل الف حقیقت کله و جوهر حروفه نظر ایدر اهل مخصوص
 کله و نظر ایدر دیو توفیق اولنه الف حیر حانک کسری بله و تانک سکونیه از بخشش علیه بنسبه معنایه الحیر
 حانک فقی و تانک سکونیه مصدر از بخشش انک معنایه تقول حیرت له شیا حیرت من الباب الف
 و حیر حانک فقی و تانک سکونیه شبه انکری رد یو و اولدو برده امین یقال حیرت الیت حیر اوله
 اذ انتم اسفل الکباء عن الارض فوصیک بمسرا و حیر بنسبه طایفه دخی دیر یقال حیرت الیوم مثلاً
 ما ذقت الا حیر هزلک کسری بله و حانک سکونیه کذک کاه و یوم اسمی ایتدی فیکه نقل و حیر دیر
 هر بله دیر اولو حیرت فقی و یونک بحر انک الحیر حانک کسری بله قول غلغله و می و هر بنسبه کسری
 الحیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 و تانک سکونیه بنسبه حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 یقال حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 و وضع معنایه یو مقوله صاحب فیر حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 رضه و یسینه نظر ایدر میکنه حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 ذوق معنایه کلو و لک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 خرج فیها حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی
 الحیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی و یونک حیرت فقی

حیر

حیر

حیر

حیر

حیر

حیر

و بنده زنده خشفه معنسانه لوار حانك فني و ناك كسر به عبد القيس قبيله سندن و جماعت الحذارة
 ملك اسميله همان يواني خرده ، كه معنسانه و بو حانك لده رفت در حانك له حاهمه ملك خيمه كذ لك و بنده ناك
 بخرد سنده و بر بنده راز الاحتر هزمه ناك كسرى و حانك سكويه له حاهمه ملك خيمه و به ي كالن بولادن
 قتل يار بولوب دلمسى حشرات كى اولين هنوز برك اولمادن اول بقال احتر افضل اذا تشقق طلفه و كفن جبه
 كذبت ان الصغار قبل ان يصير حصلا و حشرات كوزده عقال حبه در راز كامر انفا و حصل حانك و صاد لكه
 مهلتين در خرمايه در قورق اولمادن اول اجر هفتندله طلف الا حمار هزمه ناك قبيله جمع قاني اچار حانك
 كسر و اچار حانك كسر كذ لك بولنك ايكسى دنى جمع كثر در كفتوك جبل و جماله و ذكر و ذكره و قتل و زنى
 بوسيله و نوز جمع اوتق ادر و در و حمر اسم و رجل دنى بولور بوندن در اوس بن حجر كه شمر اى م بر بندر اچار
 القون و كو مشدر ذهب و فضه معنسانه اجر حانك فني و حانك سكويه له نصر فدن منع انك و منه قولاك
 حجر عليه القانين حجر جران الباب الاول و مختار و حاهمه و باه قطع بدكى حجر دكلدر و حجر جامه حقه سنانك
 ليدنمدر و مؤنث استعمال اولنور و حجر انسانك قوجاني كلور دم معنسانه كسر به دنى لغت در و حجر حرام
 معنسانه دكلور و لكن كسر افصدر و بارى تعالينك حجر بدكى قول شريق و بقول المشركون يوم القيمة
 انار اولمنا كه العذاب حجر النحر و ايبور دنى قول شريق كه حرام حجر معنسانه در فضله و كبر لقوات اولن شند
 و حجر مجي و زنديكل بنك اصل بود كه اكل دباده خوف ايتد كرى كسندى في الشهر لرام در در ايتد شهر
 حرمه مقاتله اولدغه سنانك خرنده دنى بولنك نغى بولور صنور در دنى اچار حانك فني و حانك سكويه
 نابعه دار و في اللؤلؤ بعض حجر قورق و سطر بوسه و حاهمه و صاد معنسانه حركوب اوتر رسعه در بى
 لمر افند ياتور و لكن او براده او تر اجر حانك فني و حانك سكويه و اچار حانك فني و حانك سكويه نابعه له معنسانه
 جرة و حجر و حرات كى و حجره مال و سنانك معنسانه دكلور و حجر ركنه ناك مالى جوى اولسه قدا نشرت
 حجر در راز اجر حانك فني و حانك سكويه دفع معنسانه طائفه عرب بنسندى في كرى كور سار حجر ايتد رازى
 دفعا كاول كرى كور دكلور ايم در ناستعاذه اولور و حجر كذ لك جالندى كسنگه ادى در كاول حجر الكندى در
 اكل المرار لم يق و حجر بن عيساك دنى ادى خور كاول الا در حانك ملب حرو يونه ضم عين دنى جايزدر
 صر له سركى و حجر حرامه فى اطلاق اولنور اجر حانك فني و حانك سكويه دوه اغلنه در راز و حجر تانان
 بنسندى خود در الاستقبال هزمه ناك كسرى و هلك سكويه حجره ايدنك بقال صغيرت حجره اى تختها انجر
 حانك فني و حانك قبيله حجره ناك جى غره فله عرف كى اجر حانك كسر به و حانك سكويه انسانك قوجاني
 كلور دم معنسانه كمر و ايتد و حجر كنه و اول حانك فني و حانك سكويه اولد فنى روى در كاهت شتر بوندن و حانك
 جالنده و هر بنسندى كد يور قلنه كا حجر در راز و حجر نابعه شامه و ادى القرى قور بنسنا ناول نموده دنى در راز
 قائله بولنك و تعالى كذب اصحاب اجر المصلين و حجر مؤنث اولن دنى اطلاق اولنور و حاجر و لاجر و على وزن
 الكاف و شارد و كاه بدر كصوفى اساك اديوب بسانا افقه قومه پس بوا فاعول اولور حجر دك من معنسانه در
 اجر حانك فني و حانك سكويه حانك جى در حانك جى حوران و سنانك شبان كادى كى و حانك حاه
 مهله ايه صومع اولدخى در راز اجر على وزن المجلس باغى حديق معنسانه و حجر كذ لك نكابه كوز كور حانك
 مقدارى دكلدر كد بارع به نقاب بوجه اوز و اولور اجر حانك فني و حانك قبيله قور بنسنا ناول و منه حاجر اقبال
 ايمر بنى بن بكل بنك قور بلى كه هر بنك بر مقدار قور و سى اولد كى كند و به مخصوص اكيع بر و حانك
 ايزدى و اقبال قبيله جى دو قافله و اى مقاتله ايمر معنسانه و حجر كذ لك حجر دنى در راز حانك كسر به

الحدود مؤثر الحضر حانك فتي وصاد مهملتك سكونيله برنسه بی طار انك واطاعه انك بقال حضره
 بمحضه حضره ای ضیق علیه واطاعه بوحضر عدو بطاغیه فی احاطه ابدوب تصبیق انكده فی دیر بر قال
 حضره العبد و محضه واذ اضيقوا علیه واطاعوا بوحضر حسن انكده فی دیر بر قال حضره تامل فرمل و محضه و
 ای حستد انكده حانك فتي وصادك كسری و مدله بمجله و محضر بوریایدی فی دیر بر تنك مشهور و دوحضر یان
 معنسانده كاور جنبكی اسمی ایتدی محضر شول طبرك ما بین درك انك و دونهك تنه ارقری ظاهر
 اولور یان نهایت بولد و بی زهدك و محضر بادشاهه فی دیر بر وری جماده اولد یغیور و محضر حسن
 بخانه دیر بر قال الله تعالی و جعلنا جهنم لكافرا فی محضر او محضر غر باود قاری زهده فی دیر بر لمصلح حانك
 كسری ایل شول یاهدنه دیر كه دونهك اوز رنه رغوب مؤخرن یوكسك ایدر اردوه سمر بنك ارد قاش
 حكي و مقدم دخی یوكسك ایدر سمر كه اوك قاش حكي و حصار عدو و حسی احاطه انكده فی دیر بر قال
 حاصره حاصره و حصار الا حصار و دونهك اوز رنه بوجه اوز رنه صدق قومی بقال ان حضرت السمر انصر
 فقتنه یورلوب عاجز اولق بقال حضر الرجل محضر حصار مثل تعب تمبا و محضر كوكس طرا لفته
 دخی دیر بر قال حضرت صدور هم ای شاقتمو لما یاری تعالی انك او شاك حضرت صدو هم بیور دخی قول
 شرفنه انكش و كوفیون حضرت جمله سنك حال و لاسن جائز كوردلر اكر جعفر فعل ماشی و سیدوب
 كلفه قدس جائز كلدوبوب حضرت جمله من دعائیه یحل ایتدی و محضر یحل معنسانده كاور بقال
 شرب القوم محضر علیهم فلان ای یحل و هر كسنگه برنسه دن امتام ایدوب اكادار اولسه حضر عنده و
 یوسیدن حضرت انكده دیر بر و محضر من اهل دیر اهلله جم اولیاسه الحضر حانك فتي وصادك كسری بله سرف
 زباده صفاین كسبه الحضر حانك فتي وصادك خیله صوبولی طار اولان ذاقه ضیقه الا حلیل معنسانه
 حضرت النافه دیر بر وصادك فقیه و محضر عورنله جماع ایتنه دخی دیر بر و محضر یحل اولان كسینده دخی
 دیر بر محضر كی الحضر حانك فتي وصادك سكونيله فلون یغانق اعتقال البطن معنسانه و منه بقال حضر الرجل
 و احضر علی البنا السجود فیها الا حصار منع انك فلان السكت احصره المرض اذا منع من السرا و من
 حاجه یزده حال الله تعالی فان حضر یكشی كندی نفسی تصبیق انكده فی دیر بر بقال حضر یولی و احضر فی
 مرضی ای جعلی احضر نفسی الحضر حانك فتي وصادك سكونيله برنسه نك قری و جوری و منه بقال
 كنه بحضرة فلان یشهد منه الحضر حانك فتي وصادك سكونيله كذلك و شرك ادى در مسكن دیکه
 معروف اولان و مقابله سنه كه مسكن كافك كسری بله كوفه قری بنه بر ك ادى در الحضر میك وصادك
 فتي ایل حضور و قرب معنسانه بقال كنه بمضر فلان ای یشهد منه و محضر یحل معنسانده كاور
 و صوب و رجوع ایل جكیره دخی محضر دیر بر و فلان حسن الحضر دیسه ل غایب اولی خیر لیا دیر دیک
 اولو الحضر فقتنه محضر معنسانده و دوحضر كسكلك شهده لولوك بدوك مقابل دیر الحضر حانك فتي
 وصادك سكونيله سكرتك عدو معنسانده حاضر قلعه دخی دیر بر قال حضر و غیره الا حصار هرنك كسری بله
 سكرتك بقال حضر الفرس احضار اولان لا حصار یعناه بقال حضر الفرس ای عدا الاستصار سكرتك و صدك بقال
 اشقضر تالی عده یك الحضر میك كسری و حانك سكونی وصادك كسری و مدله بقال هذا فرس محضر و عده
 فرس محضر ای كی الد و اولان بقال محضر و هو من التول و عدو عین مهملتك فتي و ذلك سكونيله سكرتك
 الحاضر وصادك كسری بله شهده ساكن اولان كه یادنهك مقابلیدر یادیده ساكن اولان معنسانه و حاضر
 اجاعت ككیره یوزر بر قال حاضر طی بس یومنی جم اولو رنه كم سمان سمر و محاجه حاج دیر

حضر

و سار سن میده ابله حکایت ایدر چی معنا سنه در بقال فلان حاضر بوضع کذا ای مقیم به انحضار
 حاله شی وضادک تشدید به حاضر چی مقبل معنا سنه حاضر میک فقی وضادک کسر به حاضر چی
 وضاضه با لغتین کذلک حاضر چی مثل کافر و کفره الحاضره باده نیک یعنی بابانک مقابل که اثر مظهر
 و کو برادر بقال فلان من اهل الحاضره و فلان من اهل الباده الحضر فی فضتنبه و بیک تشدید به حاضر ده
 ساکن ابله کسنه در بر زنه کبدوی باده ده ساکن اولان کسنه در بر حضار حاله فقی و رانک کسری اوزن
 ایسیده بادرک اسیدر بقال حضار و الوزن مغلغان یعنی حضار ادلو بلند و وزن ادلو بلند بونر که اچکی
 نوز اچیکه باعث اویسیدر روز بونر سهل ادلو بلند مشابا اولد و عیون کورن بوسهل در دیو چین ایدر
 القیوه حاله فقی وضادک کسری و میده دورت بشر نفر کسنه در کفر لیر عم ایدر الحاضرات حاله فقی
 و هر متاکسر به حاضر متاکسری و حضیه کذلک شولر ابریکه در لکه جر احتلا جمع اولور و شول صاری صویه
 ایدر کولدر همه حاصل اولور بقال لقت اثاثه حضیه نه اهر و هه بالقبه بعد الولد من السخو القذی و مضد
 سبک خیمه و غلک سکویه شول صاری صودر که ولده ظهور کور و قذی غلک خیمه و ذال و جیه و لاف
 مقصور ابله شول قوی ریاض نسنه در که قیون قوز بلکن ظهور کور و الحاضره میک شی وضادک فضیله در
 بدرا و قوز من بقال حاضر تای چاپته عند السلطان و بوباب خفا بیدن و کا و دند و در عاخره سکر دشمکه
 دخی در بر بقال حاضر ای عدوت معه الحاضرات کسر به بونر میس و سکر میس کوز لا و لاند و ده بونک
 واحدی و چی و ایدر و حضار کذلک سکر دشمک معنا سنه ده کلورته آلاان مر و لک می و حضار شول مقیم
 در بر کوی اوله و یوزک اوله بقال اذاجعت قوه و وحله و وحله و حله و حله جودت سیمه در بر
 الحاضره حاله کسر به سیمه در مقیم اولن الحاضره باقی و لایه الا شی و الحضور فضیله غیتنک
 مقابلدر بقال حضر ال رجل حضور من الباب الاول و فرایندی حضر دخیافت در ضادک کسر به فضیله غیتنک
 قاضی امر اوله و لیکن حضار عنه حضر کلور رس مانیمس کسر عینله اولن شکل اولور و قسوات حاصل اولده
 دخی حضره الم در بر الحضر حاله فقی وضادک کسر به شول کسنه در که سفره و ایه الحضر میک شی وضادک
 کسر به شول کسنه در که حضره کله یعنی باده بی ترک ابله الا حضار هیزه نیک و نیک کسر به قسوات کذلک
 الحضر فضیله و وضادک شی و تشدید به هه بنام الحضر میک شی وضادک فضیله و الحضور میک فقی وضادک
 خیمه کثیر الا فیه معنا سنه در بقال لاین محضر و محضور ای فیه اذ فیه کثیره و لاین محضره و بقال لاین محضر
 فقط اذ یعنی سود قود غلک طرفی ستر ابله و انکف محصوره یعنی ادب علمه محل حضر در قلله تعالی و اعوذ
 بکران محضر و نای ان یصیبنی الشیاطین بسو الحضور خیمه حاضر چی بقال قوم حضور ای حاضر و ن
 و بولسنه مصدر ایدر چی جمع معنا سنه استعمال اولندی حضور حاله فقی وضادک خیمه چند بونر که ایدر
 حضر موت حاله فقی وضادک سکویه بر شکر ایدی در و بقیه نیک دخی ایدی در حضر ابله موت ایدی
 لم در که اسم واحد قانشد اکر دبلر سگ شمس اولی فتح اوزن صیق قیلر سن یلم نانی لا نصرف اعر ابله عرب
 فیلوب هذا حضر موت در سن و لکر دبلر سگ اولی نایضا اضافت ایدر بونر هذا حضر موت در سگ یعنی حضری
 عرب فیلوب موتی عجر و ایدر سن حال بوبله در سام ابرسه و ارام هر میده و ماورس جسد و سام ابرس کرتن
 کلیدر بر ارام هر مزره و بر شکر ایدی در و ماورس حبس اسماء محمد در الحضر ای حاله فقی وضادک سکویه و نیک
 تشدید به حضر موت منسوب اولان کسنه حضر موت تصغیر بدل الحاضره جیدر بقال فلان من الحاضره
 حضار صر نلان دیکاری جانور که بر تجمل در و بعضی دیار ده اکالیا بقوت دخی در و مز یون حضار
 دبلر تازی عظیم اولد عیون و بوسر قهر منصرف اولان معرفه لکی حاله و نکره لکی حاله زیا

حضر

و میبکسر بهلوالاحمر هیزه ناک کسری و میبک کسری و میبده قزومق و اجار ناک ادغای جاز اولد و غنک
 و جی بودر که ماسق و کلدور واکر و ابعیه بونک امثال اولیدی ادغای جاز اولمزدی اهنسک ادغای جاز
 اولدی کی احر نیم لفظنه ماسق اولد و غیورن لآخر هیزه ناک فقی و حاک سکونیه قمری لونه متصف
 اولان نسته بقالرجل احر و احر عیم طائفه سنعدنی درلر بقالاقی کلسود منهم و احر و ابقال ایض معناه
 جمع الناس عریم و عیم و احر و قدر بن سالف لقی در سکه صالح نینک صلوات الله علیه ناه سن
 اول سکیرش ایدی الا حمر هیزه ناک فقی و میبک کسری ایله جی و غنکه قمری و نکلیو یان نسنه دباسک
 کذاک احر دیوسن و لکن یونک جی لمر کور حاک غمی و میبک سکونیه لمر احنک فقی و میبک سکونیه
 و احنک مد یلعیم طایفه سیدر که برک مقالی در زر اترک اکثری اشقر اللون در و حمر ارنسنه ناک یکسنه
 دخی درلر بقالوطا حمر امانه از معناسنه و طاقده یاسکی ارنسنه در و ده دالهمه ایله ناک سیاه
 دیکالو و روسنه حمره قتلز یلنه دخی درلر بقالسنه حمره ای شعیده الاحمره هیزه ناک فقی و میبک
 کسری یلعیم طائفه سندن یزوم در که کوفده مقیم اولمشلر دی مضر لمره درلر مضر نفس اولنلو اولسه
 و احره و سرتلر و سرتلر و سرتلر دخی درلر لآخرن هیزه ناک فقیه و نونک کسری بهلله نجرن عبارت در بقال
 اهلک لرجال لآخرن لیم و لمر و غنکه اهلک لرجال الاحمره دینسلر صیفه جمع اوزن خرو لم و زعفران را
 لور که زعفرانیه طایفه نازیده معتبر در طایفه عرب فتنه الموت لآخرن زاده سید اولان لوم و منه
 لنبیت نناذ احر الباسر اتقینا رسول الله ایذا اشتد احتمال الهلاک البأس الی الفالج حاک کسری بهلخر دیکری
 حیون عیر معناسنه عین مهله ناک فقیه لمر حاک فقی و میبک کسری و میبده و الحیره شولاق نایشه درلر که
 اوزری صیر یلشد اترک کله اکر لکین یزکدر و لمر حاک غمی و میبک سکونیه و لمر خنبتله و لمرات کذاک
 خنبتله و لمره هیزه ناک فقی و حاک سکونی و میبک کسری یلده یو جلدی حاک جی درلر یل حاک غمی
 و اناک کسری و نشد بدیهه صغیر زفی اوزن و جلدن و کسنه ناک فقی در العصور اناک فقی و حاک سکونی و میبک
 خنبتله یلناشکی جال و حشر معناسنه لماره جال و موئی و جال و شول طاشلره درلر که حوضک اطرافنه دیکر
 ناکه صوفی یلناشقیه و کذاک صیدک لور کاهه اولان و بنک لمر افنه دیکر کسری طاشلره دخی جاره درلر احر
 قیان حاک کسری بهلوه طاقه فقیه و بانک تشدید بهلر یو جلد که بکر که شکلیه اولور و احمور و اوزون
 و قنقلری یو قدر واکلشن و لاشله دومه جلد در لول لوان حاک کسری بهل شول لکی طاشلره کله یو بکول قری
 اوزدیه و طاش قورلر ناکه اوزدیه کشت قور و یلر اول طاشله علاقه درلر عین مهله ناک فقیه جال حاک کسری بهل
 عاد قنقندن و کسنلک دی در لور کاهه اولادی وفات ایتکین العیاذ بالله تعالی کسفر حلیه کفر اولوب لاشله هر که
 اوغرا دسه لقی کفره عوت ابدوری اگر اجابت ایزه سه قتل ابدوری خنقرب مثل اولوب کفر من جارد بهل لمر
 ناک فقی و میبک فقی و تشدید بهلر یا شقر قمری و شقیه در کاهیه قوشی درلر سرجه میسینه در لمر و لاشدی
 لمر و لمره حاک غمی و میبک فقی و خنبتله یلناشکی ابن لسان لمره عرب خلیلر نند و بنک نقیدر کادی
 عبداللین حلین در لمر حاک فقی و میبک تشدید بهلر لاشک صاحب اولانلر در که سفر ده یو کور و زور لمره
 کذاک ناک فقیه و میبک تشدید بهلر و لاشکی دومه ی معناسنه و بقال کسری قاری معناسنه
 الحمره و سم اولک غمی و اناک کسری و تشدید بهلر غمریه دن و طاشله در که لمر میسینه ناک غنقلید و میسینه دخی
 یلشد دینه ناک کسری بهلر و صاد میجه لاله لمر کی و طاشقه من جال قنقله حاک فقی و اناک تشدید بهلر ناکونک
 اسیدر و یقنط طاقه فقی و اناک سکونیه و طاشقه میجه لاله لمر کی و یلر صیف حننسنه و کاه اولور کسفر ورت
 مفر ایچون رانی خنبتله یلناشکی جال حاک فقی و بنک تشدید بهلر جی اصح میر طایفه سنک لقی اوزن نکلم اناک

بجانبه ایستاد خبری و خاک فتنی و بانگ سکونی و الفک مدیده شولد و زو ملائم اولان در حقه کله سدر بدگری
 اعاج نیز تباری خاک و رانگ فضله و الباری خاک فتنی و رانگ کسریله بحاری و بحاری که جمع لبر اوت خاک
 فتنی و بانگ سکونیله کذلک جمع لبر خاک فتنی و بانگ سکونیله رسد و رنم بقال خبر الارض من الباب
 الرابع الخ خاک فتنی و بانگ کسریله شولد در که سدر بتون لبرلر خاک فتنی و بانگ سکونی و الفک مدیده
 بجانبه ایستاد خبری و خاک فتنی و بانگ سکونیله در که حشرات دلکری جوق اوله لبر خاک فتنی و بانگ سکونیله
 بانگ معنسانه بقال خبر غیر من الباب الرابع و بقال من این خبرت هذا امر و غیر تحریر و احسن معنسانه
 کولر بقول خبر تاخده خبر او غیره بقال کسری و بانگ سکونیله عالم معنسانه و انکی کار معنسانه و غیر اوتدی
 اجماع علی ما مر انما تلجیر خاک فتنی و بانگ کسری و مدیده بلخی عالم معنسانه و انکی کار معنسانه و غیر اوتدی
 در اینات معنسانه و فی المذهب مستحب تلجیر و یا کله و استعلا غامجه الله قطع معنسانه ای قطع نبات
 و یا کله و غیره و ده و کنه دخی در رول و یو عیدله دخی خبریه و اغزنه اولان کو بکدر اخباره میخ شمی و بانگ
 فضله بدن حاصل اولان نسبه نکه بعضی اوزن عقده مر اریستاد و بانگ سکونیله کله این کله لبر خاک کسری
 و بانگ سکونیله کذلک مشرکتان زراعت اجماع لبا و رول و یو عیدله در که لبر شام شریفه غامجه سده
 غیر خاک فتنی و بانگ سکونی و بانگ کسری و مدیده بلخی عالم معنسانه و انکی کار معنسانه و غیر اوتدی
 فضته جراحته در رول و یو عیدله در که لبر شام شریفه غامجه سده و بانگ سکونیله سده که حین
 قیمته لخد اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور
 فذبح و اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور
 تشدد بدله غایت ظلم اهل عدلی معنسانه لختی و خاک فتنی و بانگ سکونی و بانگ کسری و مدیده بلخی
 نسبه در که انوک برقر و حالی و یو عیدله در که لبر شام شریفه غامجه سده و بانگ سکونیله سده که حین
 اور مجاری کی و کرک یوز ندن اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور
 بر نسبه نکه سیدی و غفار شول نسبه در که طعام بدگری سینی اوزن نه باقی تا لبر اوله لختی و خاک فتنی
 و بانگ کسریله حقه بر نسبه در که خاک معنسانه دخی قلوب یو کارن یو کلدن در نه طنور و خیمته غلیظ اولور که
 رقت مقابله در بقال خبر اللین مجر من الباب الاول و غیر الندی خبر دخی در رول یاب غامسن و کله لخت
 و کسل حذر دخی و ایتندی کسریله و یو عیدله در که لبر شام شریفه غامجه سده و بانگ سکونیله سده که حین
 و اقامت معنسانه در که لبر شام شریفه غامجه سده و بانگ سکونیله سده که حین
 سکونیله کن المی و مقام معنسانه و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور
 فتنی و الفک مدیده عارک جی مختلط اولان معنسانه بقال قوم خشر الانفس لختی و خاک فتنی و بانگ سکونی
 و الفک صهر کله نیک جمد مختلط معنسانه الاختار هر نه کسریله باقی مختلط اوزن ترک ابد و لبر خاک فتنی
 لختی لبر بد کرکته عار و لاده اذالم ندر و فی المثل بلدی لختی لبر بد کرکته عار و لاده اذالم ندر و فی المثل
 بدده ستر معنسانه لختی و خاک فتنی و بانگ سکونی و بانگ کسری و مدیده بلخی عالم معنسانه و انکی کار
 ارمیت لختی و لاده اذالم ندر و فی المثل بلدی لختی لبر بد کرکته عار و لاده اذالم ندر و فی المثل
 تاغ ابدندی مشهود و عادی شول کسریله در که کسل اوزن اولور و کرک غم به اولور و کرک غم به اولور
 کسریله لبر لاده اذالم ندر و فی المثل بلدی لختی لبر بد کرکته عار و لاده اذالم ندر و فی المثل
 اولوب لختی و لاده اذالم ندر و فی المثل بلدی لختی لبر بد کرکته عار و لاده اذالم ندر و فی المثل

ختر

ختر

ختر

ختر

دیر بقالا خدر القوم اذا قطعهم المطر ولطال طاء مهله ابله بغور جه ملك خدر غانك خمي و دالك سكونيله
نصاودن و رجاعت در كه ابو سعيد خدری تلردن در الخداری غانك خمي و يانك تشديد بله قوه كو كجهليل خالم
معنائه و قهر بلوت صحاب اسود معنائه الخداری غانك خمي و يانك كذالك تشديد بله عقاب دكاری
قوس لونی سیاه اولدو غصون خدری دیر بقال بغیر خدری یی شد بد السود و ناقة خدری یی تلدر فختنبه
پنسته فخور ملك و او یوشق بقال خدرت رحلی و خدرت خطای یعنی فخر این او یشو و ككتره فخور كه
یو بله دیر و غصون دخی خدر دیر الخدر غانك خمي و دالك كسره شول كوندر كه الله بغور سپهر اولدو تلدره
موتی بقال یدم خدر و لیله خدره الا خدری هر منك و دالك خمي و يانك تشديد بله یانك شی حمل و حی
معنائه تلدر غانك خمي و دالك سكونيله اهو سور یسندن اربلق بقال خدر الطی من الباب الاول و لك تخلف
عن القطع تلدر غانك خمي و دالك كسری و مدهله صوجا ملق بقال خدر الماء خدر جر من الباب الثاني و خدر معل
دوز یو دیر كه اچك یو كسره رك پننه اوله الا خدره ناه خمي و غانك كسری و دالك تشديد بله خدر كه جی
دوز یو معنائه تلدره غانك خمي و دالك تشديد بله جاعلی بكار بقال عین خدره و تلور فختنبه دوشك
و صابیه و ارمه بقال خدره ساجد خدر و من الباب الم یوزی سقط الا خدر هر منك كسره لاد و شرمك
بقال ضرب بله فخرها ای سقطه الفرخرة علی وزن الزلزله او یو یی كسینه نك و بوغلن كسینه تلور خدر لسی
و ثلاثین دخی كاور بقال خدر عند النوم و خدر یمنی الفخر علی وزن التزلزل قاون در شك و مضطر بولق
زاده عظمتیدن و ترو لول حاكك خمي و دالك تشديد بله دكر منك بوغری كه اند بدهای و دكاور تلور فختنبه
كوز كوچك و لقی الا خدره نك فضیله و غانك سكوله و دالك فضیله كوزی كوچوك اولان كسینه بعضیلر
تلدی خدر كسینه كوزی قهر و غیله بقری اولقد تلور غانك خمي و دالك سكونيله برطاعدهو الخدر تلک خمي
و دالك خمیه دقت غلر لیچون كوز قباغ مسقطد رتلمی و مجاهلی كی كذا ثناء و لین نسته لی طاهر اولور تلروره
غانك خمي و دالك فضیله هر منك یی رمر صدرك فقره طهر ده یعنی ارقه ككته طاهر اولور تلور رولزرة خلك خمي
و دالك كسری و مدهله خدر دما تلور یون چولككه صود تمام بشو رب یوزنه او ند و ككله اولان طامه دیر
و اگر انداءات و انزاسه مجرد اوله طبع اولنور سو عصبیه دیر الخدر غانك كسره و دالك كسری و مدهله
معروف جانور دالخان یی خلك فضیله جی و خندان رمر و رمضه دخی دیر كه بیونه طهور ایدن چاباندر
و خنر رمر و منك لسمیدن ته كیض استعاده كشدو تلور و ان حاكك خمي و يانك سكونی و زاء معجه نك
خمیه رمر و منك لاجدركه كاعروق قله دیر و خنر زانامشه دخی دیر لیان غانك خمي و دالك كسره
خنر دلك جی تلر زاء خلك فضیله و دلك خمیه كذالك كیه ساكن اولان كسندر تلرری غانك خمي و يانك
سكونی و دلك خمي و الفاك خمیه دله و تلورزی خلك خمي و یولو سكونی و الفاك قسره بله رجس یو ریكدو
شكه اندوه غم تفكك بلور دخی تلور ان حلق و انكرن طاعدهو یو ریك الحسره خمي و سبنك سكونيله
و الفسری كذالك خلك خمي و سبنك سكونيله ضررا تلک یی و شراده یس یو فرقه فریق كسی دو
معنای فرقه بقال خسرفی البیع خسرفی الباب الرابع الحسره خلك خمي و سبنك سكونيله اكسلن نصی
معنائه بقال خسرت الفی من الباب الثاني اذا نقصته و قال الله تعالی هل لنبكم بالا خسرفی اعمالا اخفش
تلدی خسرفك واحدی انصردوا كبركی الفسیر علی وزن التكریم هلاك اتمك الناسیم بجلایه فضیله
علی وزن القنادیل هلاك معنائه در واحدی یوقدر الفسیر و الحسرفی خلك خمیه بجلایه دخی
و الفسری خلك خمي و يانك سكونی و سبنك خمي و الفاك خمیه بله هلاك اولق و از منق معنائه لشاره

خرو

خسر

خسر

غلامه معنا سنه و برده معنی اولفده دخی دیرل بقال خامر ال جل المکان ای لومه و خامره کونک معنی سنه ده
 کار بقال الضبع غامری لم عامری ای سنی و یون محله ارم معنی سنه اولف دخی غملمدو که صیدار نوکلمای صر نای
 هلمک دیرل تا که حرکت ایتمه و لم عامر صر نلک اسید و صر نلان یا لیلو قوروت دبدکاری جان و دو الاستوار
 هر مکن و نلک کسر به قول دینوب ذیل ایلک بقال سغیر فلان غلام ای استعدده و منه حدیث معانی سغیر
 قوما اولم احرا را خدیم قور اولک علیهم عین کثیر اندی بوزر کلامدو که بزم فائزده معروفدر یعنی
 بلاغنه مشهور در دیورلود دخی تکلم اولتاز یا خراجانک فقی و الفک کسر بهله ایدم دخی ضحک لاسی در که ابراهیم
 بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم قبر شریفی اندم لم غملمدو غامک فقی و نلک کسری
 قشد بدیده شور و زوزن صر نلان دبدکاری بقی جا نور دیرل غملمدو بلاغ دخی دیرل و ایدم معنی سنه اخیر
 غامک و حیک فقی و ما پندم نلک سکونیه معروف و اقندر و جهری سکین کبریا به نفسیه ایشدو و جهری
 غامک و حیک فقی و ما پندم نلک سکونیه شول فقه در که سودی پیوق اولم غامک فقی و حیک کسر بهله
 اخیر کسری جوی سولود و ول معنانه شور غور کسری چقور بره دیرل کلمای یو کسک برک دینه بلوله و جهری و جوی نلک
 در ناورد معنی دخی دیرل بقال طعننه غار خورای صلب خورای و غورای بزرگ صفتنه نفسیه اولم و لور لور غامک
 فقی و یو کسک کسری حیواندن مجاست چقد و فی رلور غامک فقی و واور کسک فقی صر چافرق بقال خور لور
 غور خورای صام و منه قوله تعالی و اخرج لهم جلا خداله خور لور و ضعیف و لوب منکسر اولم بقال غار
 ال جل غور خورده من البلب الاول اذ اضف و انکسر الاستغارة هیره نلک و نلک کسری به طلب شفقت ایتمک
 انعطاف معنی سنه بمضیل اندی امتحان خورادن و صوت معنی سنه و یونک کسری بودر که صیدان فقی اهو
 یاور یمن اهو تاغند بولسه قولان یور چافرس دیو تا کاوازان شیدوبله من کلوب بدو افغود معنی
 و امتحان دالی دخی کلور علی ماسی الاغارة هیره نلک کسر بهله صرف ایدم دخی و بندر مک بقال اغرا الما یالی
 موضع کذا اخیرها اغارة صر فناها و عطفناها لور فقه نلک ضعیف و لوق لور غامک فقی و واور کسک بدیده
 و اغارة کسک فقی و تشدد بدیده ضعیف اولان کسری بقال رمل غور و یوم غور و لوسی خورده
 و سودی چوق اولان بقه به دخی غورای دیرل غور غامک فقی و جمیدو ضعیف لور و سودی چوق
 بقه به معنانه لوب غامک فقی و یونک سکونیه شول نسنه در که شرک مقابلی در بقال غرت لور رمل
 و غیر و زوزن فقی معنانه دخی استعمال اولنور بقال غلامه لک و مال معنی سنه ده ککلور قال الله
 تعالی ان ترک خیرا ای مالا الخایر خیر لول اولان کسری بقال انت خایر الخیار غامک کسری به جمع در
 انحرار مقابلی در و خیر اسم دخی ککلور اختیار معنانه و خیر افتا معنانه ده کلور که معروف
 بیه زدن در دخی دکلدر اخیر غامک فقی و یونک کسری و تشدد بدیده خیر له متصف اولان کسری یابی
 تحفیض دخی ایتمک جائز در میت و میت کی بقال امرأة خیرة و غیره و غیره فضل و زیاده معنی سنه دخی
 لور قال الله تعالی اولک لم لکیرات ای المویات الفاضلة و الدرجات العالیة و قال الله تعالی فین خیرات
 حسن بوابت کریمه ده نفس اندی وقتا که خیر له برسنه صفتلنسه سایر صفتنه تشبیه اولنور اخیر نه
 هادیا بکمال لور اولنور فعل و فضیل معنای مراد اولان اما فقی که یونکله فعل و فضیل معنای مراد اولنور فلامه
 غیر الناس دیرل خیره الناس دیرل و فلان خیر الناس دیرل اخیر الناس دیرل و افعول معنی سنه اولنور و یون
 نسنه و جمع اولنور اخیر غامک کسری و مد به کرم معنی سنه در اخیر غامک کسری و مد به اسجد
 غلامه لک قولندن خدا خیر و یوسون معنانه لیره غامک کسری و یونک فضیل صنف و زوزن اسجد

خبر

خبر

خبر

خبر

اختیار معنا سنه اخذله الله قولین ما بخود در مختار معنا سنه ده کاور بقال عبد خیرة الله من خلقه
 وخیرة الله بدلت فی جا زدر اختیار معنی به الا اختیار هیزه کسر به و غلظت سکونه اولوند بآنک مسطفا
 معنا سنه اختیار علی وزن الفکر هیزه الا اختیار هیزه کسر به و غلظت سکونه اولوند بآنک مسطفا
 تا حذف اولفتن جریه در اول و لغز و غصین و الف یابدلی اولفتن در اصلند یادن مقول اولوند و غصین
 حالت تکبیر و الا سقاره هیزه کسر به و غلظت سکونه اولوند بآنک مسطفا
 طلیات تا یک سخن بوله من اختیار علی وزن الفکر ایکن سنه کسینه کسینه غیر فنی لکری خالک کسینه و می
 و آخره طلیات تا یک سخن بوله من اختیار علی وزن الفکر ایکن سنه کسینه کسینه غیر فنی لکری خالک کسینه و می
 الدال الدیر و الله فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 جمهره که واحد یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 بوسیدند که علمت یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 ازنی دور که علمت یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 کلامند لغز یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 کسر به و غلظت سکونه اولوند بآنک مسطفا
 فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 و الدیر و الله فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 قلند یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 ویرد کسینه و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 معنا سنه در یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 و الا الدیر و الله فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 قبله و لا دره ایلم بقدر بجهل امره و بقال لیس لاه الامر قبله و لا دره ایلم بقدر بجهل امره و بقال لیس لاه الامر قبله
 اشار کسینه اولان یوقدر الدیر و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 اشجار کی و در یا غر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 طواری و غر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 و الا الدیر و الله فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 معانی و الا الدیر و الله فنی و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور
 اقبال مقابله علی مامر انفا الدیری فقیته و آخره بآنک تشدید به و بقال شرازی الدیری وهو الذی
 یصح بحر اعد فو تلخا جی و یبانی ذی خلاق لایصلی الملو الا دریا در یقین اغر و قنده قلعه و محدث
 دریا در یقین فقیته و یبانی ذی خلاق لایصلی الملو الا دریا در یقین اغر و قنده قلعه و محدث
 نایب در اغر الم معنا سنه و الا انفس فی ادمک و کجه می او ستند اولان سکر و دایره الطایر قوس
 بانکر اولان رمی که بر سنه فی انکله طویر و لایه الحافر طویر که بلیک لودنه لول سکر در دایره کورس
 طویر قنده بر جض بدمه در الدایر بآنک کسر به و نام معنا سنه در دایر شول اوقه در که
 نشانی دایره و بآنک سکونه بالذری و غول تعبیر اولنور جماعت معنا سنه در اسمعی ازنی دور

خنی معنسانه در الدفر دلاک فقی ابله و نالک سکونیه قو حق بدو راجحه بفلق معنسانه بقال دفر حقشایمانه
 و یومندان دنیله لم دفر بد بلر الدفر و ام دفر بلا یمنی الملاق او نو رداهی معنسانه دفا دلاک فقی
 و نالک کسری اوزن بناسیله قطام کی بر اسمو عمل شفته استعمال اولور دفر معنسانه بقال الملامه
 یادما و الدفر دلاک فقی و نالک کسر بله بر راجحه لو کسسه و امیر المؤمنین عرق و اذفر ادم بدی قول یونون در
 و انشان معنسانه دفر دفر زیاد بر راجحه معنسانه استعمال اولور بقال دفر اذفر المایحی به فلاتی اشنا
 و یو کلام بر کسسه نکایشی بخصوصه نقیصه او بنق عجلنه سو بلنو الد فتر دلاک فقی و نالک کونیه جعفر
 و زنی او بن جزو کتب معنسانه در الد ما رد دلاک فقی و نالک کسر بله جعی الدفر دلاک کسر بله و فاک
 سکونیه بلا داهی معنسانه و دفر قره قو یحیی معنسانه ده کلور نام کی بقال زجل دفر اذفر ای غلم الدفر
 و الدفر اذفر هاله و هاسر غنا که یا غه کیر الد فتر دلاک فضیله دفر انیک جعی دور مر زلفر معنسانه بقال غلان
 بقری الد تار و رای الا حادث و الغیض الدقری دلاک فضیله و نالک قصیر بله بر راجحه نک اسیدر الد مار
 دلاک فضیله هلاک معنسانه در الد تمیم علی زنا التکریم هلاک انیک بقا لدم یمندمیرا و بقال دمر علیه ایضا
 بجنه و ندیم صیاد صید کاهله اولان غانه دوم تو بن دوستی انیک دتا که صید ادم راجحه سن الوب
 اور که الد مور شنبته بر به بلا اذن داخل اولیق بقال دمر بد مردمو از البلب الاول اذ داخل بقی اذن
 ندمر نالک فقی و دلاک سکونی و میک خیل بر شمر که اذی در شام شریفه الدمر یقانا فضیله کز لک و اغر نه
 یانک تشدید بله عرب طلوشانی دیکری جانور در بر بوع معنسانه که صغیر اوله و قصیر اوله الد بنار دلاک
 کسری و صید بله التز اصل دلو ابدی نونک تشدید بله حرف تصغیر کی بری یا یمن بدل اولندی تا که فعال و زنی
 اوزن اولان معدن ملتبسی اولیه کتوله تعالی و کذبو یا یا ناکنا الا اغر نه هاد داخل اوله که بودغه اصل
 اوزر بنه جاری اولور و التباسن ملین اولد غیرن حسان و دنامه کی حسان صادمهله و راهمهله اب
 اگر دکر یانک باشنده در او اس مغر لم معنسانه و دنامه دالهله قصبه اولان خینه المذر میک خمی و نونک فقی
 و تشدید بله سولات در که انوک بنکری اوله بر شدن زیاد مالدارا مؤثت سمعی دولکن مذكر لعتبار اولندی
 و لنم دار المنقیا بتکریم سنه متوی و موضع تا و بله کماله خیم الثواب و حسن تر بقا لمان التائب غبه
 نظر الی المنی الا دور همز نالک فقی و دلاک سکونی و همز نالک خیمه افضل دزنی اوزن جمع خلق دو همزه و اوزن
 دو همزه همزه سر استعمال انیک دخی جا زرد الد یارد دلاک کسر بله جمع کثرتی در جمله اجیل و جبال کی الدور
 دلاک خمی و واک سکونیه کذلک جمع کثرت در سده لسی کی الداره اخص در دزدن اودیک اولور ها و حذت
 ایچون اولد غنه بناد و راه ای اغل هاله فر معنسانه الدور ی والد یارد دلاک اوله خمی و واک کسری و یانک
 تشدید بله و دلاک تائید فقی و یانک تشدید بله احد معنسانه در بقال بله دوری و مهاد برای احد و دیار
 فیهال صیغه سیدر درت کلمه سندن ما خودر که بونک اصلی دیوار در خیزه ساکنند صکره و ام و یق
 اولسه و مقبل مفتوح اولسه یا قلب اولوب اذ غلم اولور ایام و قیام کی که قیام قیوم معنسانه در الدور
 دلاک فضیله و واک سکونیه و نالک بقال الد شی بدور دور الدوران فتنه بله بجنه ایضا بقال در بدور
 ده را الداره همز نالک کسر بله دوندن مک بقال دوزبه و ندو بکنده بر سنه بدی دور قلعه
 باز جل الدور و علی زنا التکریم کذلک دوندن مک بقال دوزبه و ندو بکنده بر سنه بدی دور قلعه
 دخی درل الداره همز نالک خمی و واک فضیله معالجه معنسانه در الد واری دلاک فقی و واک
 تشدید بله و اخر نه یا شد ده ابله دهر معنسانه در که انسانی دور لودر لواحوله دوندن

الداری بلك تشدید به علو معناستند دروینا به منسوبید که در این رساله ذکر می شود و بنا به ادب و بازار
 و در که بخورند چنانند نافه مسکی اکابر و در و فی الدبیت مثل الجلیس الصالح مثل الدوینان لم یجدك
 من طهر علق من ریح یعنی صاحب بولدا شك مثل عطار کی در ارسکا مسکنند و یرمز سها ری سنها
 راعی من قلو وواحد احاسیل وذل مجیه ابله اعط المعناستند و داری نعمت صاحب اولان کسته دیخی در
 داری دیدن بکری نه باعث بود که در دهم معین علی هذان نسبت و انشد و الدایرة شول چری در که
 تو کسر کردن میخونه چکن خطار بر اوله یری بدن متفاوت اولیه الدوا و جی یقال فی العرس غای عشر
 دایرة و دایره عسکر صنفه بر حریت معناستند قال الله تعالی علیهم دایرة اسوء المدارة میك شیء و انك
 قضیه شول سختیان در که مدور کسلوب قوفه اسلوب بشه بکلو یا تو کله قیودن صو چکلور دواز دالک
 غیبه بر صنف ادی درود و از کذاک باش چکر نمکه در بر یقال در بال جل علی البناء فیهو لال در دالک فقی
 و انك سکونیه معبد نصاری اصلی و او ی در الدایره هره نك قضیه در کجی الدیر لال دالک فقی و انك
 سکونی بر ایام خیره لك تشدید به صاحب دیرو اولان کستند اس الدیر شول کسته در کجا بنه بر پس ابله
 الدهر دالک قضیه و اوله کسکونیه زمان و حدیث شر بقه کلا تسو الدهر فان الدهر هو اله بیور لشدر
 و جی بود که نواز لخدای تعالی به مضای فکن دهر انما فتا بدر پس انك فاعلنه سب الوتسودن که
 حقیقتنه فاعلی الله در دیک و لور و دهر عادت معناستند و کلو و یقال ما ذک به دهری و همت معناستند
 کلو و یقال ما دهری بکدای هنی الدهر و ختیند به دهر کجی در و بعضی بار دهر اید معناستند در دبدی دهر
 ظاهر بر که در که اید اباد معناستند در دهر دهر دالک فصری و انک کسز بله زمان شدید
 معناستند و ابله لیلانهار و دهر و یوم و سابعه سو عایدی کدی کجی دهر الدهر بن راه انک کسری به
 اید اباد چکر الدهری دالک شیء و انك تشدید به باشلو کسته من معناستند الدهری دالک قضیه اسد
 معناستند ثعلب ابتدی دهری و دهری غیبه و فقهله دهر منسوبید چک اولوز که اولوز که عرب طائفه سی
 نسبت به تعبیر کله ایدر مثل اسلی در لرسینک غیبه سهله نسبت اولند قه کسهل دوزر دیک اولوز رسین
 بهله نك قضیه الدهر و دالک فقی و هانك سکونی و و اولک قضیه بر نسبی جمع اید و بچو و نر به انک یقال
 دهر و تالک اذ انجمنتم قذفته فی مهوای و مهوای دهر و انک لای طاعنک لاسن دوزر دیک اولوز رسین
 باکیرها و انک لای شیء و انك قضیه فیه کجی در فصل الدال الاذ لره هره نك کسری و دالک سکونیه
 قنبر بخر یک انك یقال ذرت لال جل بضا حیه اذ لال حرشته و اولفته به و تحرش حاسمه و ایه بهله
 و شین مجیه ابله قنبر مق الذرة ال مجیه نك فقی و هره نك سکونیه بر نسبه به حریص اولوز سجات انك
 یقال ذریع من البلب الی حی فی الحدیث و النساء علی لزا حین و کراهت معناستند کلو و یقال ذریع کره
 و تصرف عنه و اعتیاده معناستند کلو و یقال ذریع فی الضریع به و اعتاد و ضراره ضاده مجیه ابله اعتبار
 معناستند در اصعبی ابتدی دوزر کستنی نفرن و نشرن و لیسرا ن دیک و بر بلک امر ذل در دیکاری دخی
 یونند و فاعل سیفیه می اوزر علایک نیت سز الذرة ذلک فقی و هره نك کسری بهله کجی به معناستند و یقال
 ان شولک ان یقال انک شیء و هره نك کسری بهله شول اقه در کولدن وضع ابتدی حین طعن غرت بایله
 بضرل ابتدی من ایز شول اقه در که و لک بوزنی و اوجهه سوء یعنی عین دوزنی اولیه الذریع و انک شیء و انک
 سکونیه از مقدار کتابت معناستند ز کبی یقال ذرت کتابت بر مواد به من البلب الاول و الثاني الذی حیه ذلک
 فقی و انك کسری و مدله جمع اولوب حین اولان نسنه الذی بخا بر جی یقال ذرت الشیء اخره

دهر

دان

زیر

دختر

ارجعوا لغيره انما هو ارجعوا اليه اوله فيكون واذ فرما يعقوب واولاده شول عسكره دیرلر کد موروی
 کیش بهمنش اولوب بوزواجه بخش اوله ذکر هفتینده مؤنثک مقابل دورک معنائه الذکور
 ختینده والذکران ذلک خمی وکفک سکونیه والذکره ذالک عکسر به جملہ حمان کی یو نرک اوچی دخی
 ذکر چی درمذکر معنا سنه و ذکر عضو مخصوصه دخی درلر که الت رجاله والذکر التجماع معنائه
 اولان ذکر جمیع علی خلاف القیاس کویا کاراکه معنائه اولان ذکر لالت معنائه اولان ذکر کصیغه
 جمعه بیلنن فرق انشدر داخشی ایندی یو برجمد که یو نرک واحدی یو قدر عبادت وایلیلی وعبادت
 ناسدن فرق مختلفه به درلر یا بیل معروف قوشلردن و ذکر دمورک سرینده دخی اطلاق اولونور وینا اندن
 علیا اولوب اخیلغه ما بل اولنه دخی ذکر دیرلر شول قلیبه دخی درلر که دموری براتی اولوب کایله
 سوارلش اوله وایو عیبه ایندی عذکر شول قلیبه درلر که انوک یوزی بولاددن اولوب اوقه سی قره دمور
 اولوب وایو عیبه ایندی عوام ناسی بو مقوله قلیبه عل جن درد برلر الذکر میک خمی وکاف فعی و تشدد به
 کذالک شول قلیبه درلر که دموری اوله سیف ذکر معنائه الذکره میک خمی وکفک فعی و تشدد به
 شول اقدور که هائنه و جنبشند لکه دومه به شیه اوله الذکره ذالک خیله وکفک سکونیه کینیک
 حدت معنائه بقا لذهب ذکره السیف و ذکره الرجل ای حدت نماوی الحدیث انما کان یطوف فی ابله
 علی شانه ویتسل من کل واحدة منهن خلافاً لثقل من ذالک فقال له لک ای احد الذکور ختینده
 کسبیه بقا لسیف و ذکره ای سام الذکر ذلک فعی وکفک کسری وید به یاد امتی و حنفی خوب
 اولان کسنه الذکر علی وزن التکریم یا نیک خلافید والذکر ذالک کسری وکفک سکونیه والذکر ذالک
 کسری وکفک سکونی والکف کسر به نسیه نیک نسی ذالک کسری وکفک سکونیه کذالک
 ختینده مقابل دور و ذکر صیت وصدید و مدح و شای دخی درلر قاله تعالی ص والقران ذی الذکر ای لشری
 بقول ذکر ته ذکر یمنوعان العرف و ذکره کامل و دمور معنائه کون بقول ذالک من بلدی الذکور
 الذکر ذلک خیله وکفک سکونیه کذالک عالمده مطوب و نائم بقا لکرت به بلسانی و بقای الذکر
 هفتینده وکفک خمی و تشدد به اکن یاد ایتک معنائه بقا لکرت به لالا کارهزه نیک کسری و ذالک
 سکونیه کدوم بقا لکرت به لالا کارهزه دمور بقا لکرت لالا ای و لکرت ذکر الذکر علی وزن
 الکریم کدوم بقا لکرت به لالا کارهزه دمور بقا لکرت لالا کارهزه نیک کسری و تشدد به اکن
 اصلی اذکر ایدی و اذکر بعدا به ای بعدنسیان و جوهر نیک بو تعبیر نین غم اولنان بودر که امده هر نیک
 خیله نسیان معنائه کله و لکن حال یوبله دکلدر بلکه امه بتمز بوده حین معنائه در نسیان به نفسیر
 لازیه تقسیر و الذکر ذالک فعی ذالک سکونی وکفک کسری به شول نسنه در کانونک وسیله سیله مقصود
 اولان نسنه ذکر اولونور لک ان میک کسری و ذالک سکونیه شول عورت دکلدر مدح مطور غم معنائه اوله
 بذکر لک فعی وکفک خیله ریمه قلیبه سننن رجعت در الذمر ذلک کسری و میک سکونیه بهادر شعل
 معنائه و یوننه دورت لفت ولور دمر علی مام و دمر بفتح الذال و کسر المم مثل کید و کید و کید باغ و دیرلر ته
 معروف در الذم و میاوی حتی لفت ذمیر ذالک فعی و میک کسری و میله الذمر دور دخی لفت ذمیر ذالک و میک
 کسری و نیک تشدد به لک فعی بولفظ لک جله سی تجماع معنائه در و فلر اتشه ابن جواهر من منفصل
 اولان فضیلا ندر الاذمار هر نیک خیله ذمیر و ذکر کذالک الذمر ذلک فضیله دخی میک سکونیه
 قدیم و حق معنائه بقا لکرت به لالا کارهزه ذمیر من الباب الاول و دمر لوسلان کر مغه دخی درلر بقا لکرت

ذکر

ذمر

الاسد من الباب المذكور والندام تانك فتي وبيك خيله خلق ريدين قند رمن بقال تانام القوم اي ح
 بضمهم بعضا و لك فالحرب الندام ذلك كسر به كذلك قند رمن معنا سنه و بصيبل ايدي
 ذما و شول نسته در كه اتسانه حطلي لازم اولور عرض و ناموس كي و قولهم فلان جاي الندام
 اي اذا مر غضب جى و يقال فلان غنغ ذمارا من فلان پس معنای اوله نظر حراميك ذمان اضافي
 ميازي اولور و ذما ذما و ذيل نرزا ذما و لهلنه ذما و الحزن خندولن واجب و نته كم حامي الحقيقه
 ذيد بله اهلند نكشي ان دفع لظك و ايب اولد فيچون التذمر كشي ندي نفسى لوم لظك و نسته فوت
 اولد غنغن اولور و بر كسته يك فعلنه لكار ايدوب نحويف لظك يقال نطل تذمر على فلان اذا نكر عليه
 له و اوعيه التذمر بر كسته ان يا قمنك خرجنه ادخال ايه در و لدی مذكري مؤنث مبدردر بلك ايجون
 التذمر مع اولك غنى و منغ تانك فتي و تشبه بده لوموز او رة مى و سين و ماحولى ما قولى و بيلر بنه
 و ارنجه مذمر دير زرا ندميه ايدوب قند زن و موملك اكثر يا قسيه يورال بنه اولور و بد رور التذمر
 على وزن التكره قمنك فعلن و دوجنا ستيله ملوث لظك ذرا و رسي امسون ديرو و تدبير ديشل قمر ميم
 ذخي دير بقا لذيقه ندي بر على البتله فيسبول اذا اسودت لسانه فصل الزا و الزا نكسرى و مد به
 و الزا و لك فتي و بانك سكونيه و الزا و لك فضيله خول ايك در كه طورك اولد قند نر ييش نسا و لوش اوله
 غنغ نك معنا سنه فر و ايلي اوزن لا و رة نسته نك كسر يليا ايكى ضعيفا لظك يقال الزا ليه منه اي جعله
 رقيتا فصل الزا الى الزا و لك فتي و غنغ نك سكونيه و الزا و نر على وزن التكره و سلان و اوزن كسلانك
 سينه سنه و ايدوب بقا لوز و زرا و لوز شيلن الباب الثاني الزا و رة نك كسر به لكا رخي اسلان
 شير غنغ معنا سنه و يقال ايضا لوز الاسد من الباب الرابع الزا و لك فتي و غنغ نك سكونيه على وزن التكره
 و ارنه معنا سنه در كه الان مرو و ليشق التزور على وزن التكره لوسلان اكرمق يقال زرا و الاسد الزا و رة
 فضيله لوسلان ساكن اولد و غنى ميهش بوزك معنا سنه يقال ابوالموارث مرزبان الزا و رة ابوالموارث لوسلانك
 كنهن در و رز بن يملك فتي و و لك خيله و بس معنا سنه و الزا و رة و لك فتي و بانك سكونيه و مدور باس
 الزا و لك خيله و بانك فضيله جى قاله تعالى آتوني ز المدينا الزا و بالستين جمع ايضا جنها و قال
 ا هه تعالى فنتطعموا مرهم بنهم زرا اي طعام الزا و رة و انك غنى و بانك سكونيه لبيك كورك ان سى كاهل
 معنا سنه يقال رجل از و رة مولهكي بلغه و مد و ير كه انرا اسد بر جنگ اموز لى كى در قرائه نازل
 اولور الاز ايكى كوك و نك ان سوينوك و فرموده مولانا كسته ضلع الزا و رة معنا سنه و زرا و اسد فتي
 بو د ن ما غوز دوللر و اى بلك فتي و و انك سكونى و بانك ذخي كذ لك فضيله اوموز فرموده اولان
 اسلان يقال اسد من ران اى غنغ الزا و رة ارمزانك فضيله و بانك سكونى و الفلك مد به بر جان ييك
 اسيد ركاحن فيفسك جار يسي ايدى سلبطه ينى دلان الزا و لمين فضيله كذ لك احنق قد هابت
 ز براد يرايدى بنه حل ذلك مثل اولدى يو هابت يا ككندى و يكد و الزا و رة نك فتي و بانك سكونيه
 ز مرود من معنا سنه يقال زره زره و رمن الباب الاول اذا انتهره اي و ده و رة و عقه ذخي دير يقال ماله
 زواى عقل و عاكس و بولصنه و ممد و ايدى بوز كذ لك قيو في طاشله او مكدو يقال بقر موب و رزور كذ لك
 كتابته ذخي دير يقال زره زره و رمن الباب الاول والثاني و الزا و لك كسرى و بانك سكونيه خط معنا سنه
 قال الاصمعي سمعت اريا يقول انما امر قنذرى اي غطى و كتابنى الزا و لك كسرى و بانك سكونيه كتاب
 معنا سنه در الزا و رة خمتنه و يرك جى در قندله قد و ركى و بوجهتدن بصيبل و ايند اولوز بورا و قديلا

فتر

فتر

فتر

فتر

[illegible]

۳۳

زمر

زمرہ

۱۰

[illegible]

او ذاك سكوتى ويوك كسر به زوارك جى ذكر اولنك ايلر معنائه الزور زانك كسرى وياوك فنى ورائك
 تشد به هجف وزى اوزن الزهر قزانك فنى وهانك سكوتيه دنيلك حسنى وتازه لى مراد اولور
 ازهره الدنيا ديسر واولنك تازه لى چيچكلىسى مراد اولور ازهره النبات ديسر الزهره فتنه به عناها
 الزهره قزانك فنى وهانك سكوتيه ياض معنائه در يعقوب دن زيات اولنك اوزن الزهره هره نك فقيه
 اقلنى وتازه لى ظاهر اولان سنه بقال ازهرين الزهره قزوهره غالى ياض معنائه در عن قريب كلور
 وازهره زورلوسى دنى ديرل بقال قراهر الازهران هره نك وهانك فقه بقال به كوشه ديرل وريان
 صغينه دنى ازهره ديرل الزهره قزانك فنى وهانك سكوتيه ياض غالى وزهره كذاك قرش قيه سندن
 يوجاعت ذكره اول كلاب مرنه بن كعب بن لوى بن غالب فرك زوجه سنك اميد و زهره نك ولى كندى
 نسبت اولمشدر و يودكر اولنك ثينك مى الله عليه وسلم طاب ريد الزهره نك فقيه وهانك سكوتيه
 والفك سده ازهره موني وريان صغينه دنى ازهره زورلوسى وهانك فنى وهانك فنى
 ليلو بلدر كاسى و الزهره فتنه اتى شيوا يرمك بقال زهرت انار زهور لمن الباب الثالث اى اضافت
 الازهره هره نك كسر به اتى شوقلندرم بقال زهرت بك نرى اى قوت بك وكثرت مثل وبتيك
 زندى وورى جقق او دوطقت و زانك جى وحق معنائه وازهاروت چيچكلى كندى دنى ديرل بقال
 ازهره نك اى ظهر زهره الزهره ميم كسرى وهانك فقيه عودك ساز قميند در ربط معنائه الازدهار
 هره نك كسرى به حفظ اتمك وفى الحديث اوسى باقتاده بالانما غدى توش منه فقال ازهره به فنان
 شائى احتفظ به لا تقصيه فصل السين السور سينك خيله وهره نك سكوتيه اوزن كبر سنه فى كل حروب
 اينك درونك قلو بقال سوار الفاره وسوار هره و غيرهما الاسا هره نك فقيه افعال زفا و زسورك
 جى الاسا هره نك كسر به بر سنه فى كل ابدى بيقدر اليعقوب بقال اذا شربت طائراى ابن شيان
 لشرب فى هرا لانا السور سينك فنى وهره نك تشد به اسار كندى در على غلى القياس زير قياس
 مسرده چيكي و يوزك نظير اجدرك نبي جبارك و السبر سينك فنى و بانك سكوتيه ريسيل افعال
 اينك درونك بليكون بقال سرت الفرج اسره من الباب الاول انما ظرت ما غوز و سبر امتحان اينكه دنى
 ديرل بقال سيرة من الباب المذكور السبر ميم كسرى وسينك سكوتيه غول ميل درك اوكه ياره نك
 دى نك بوقلر السبر سينك كسرى و بانك تخفيفه بيقناه الاسا هره نك كسرى وسينك سكوتيه
 غره اتمك سبر معنائه بقال جدت سبيرة وغيره بغير اوك حضوره وغيتنه حجاب زه سيرة
 سينك فنى و بانك سكوتيه صغوق اولان صبا حذر السبر ات فتنه جى وفى الحديث اسام الوضوء فى
 السبر السبر سينك كسرى و بانك سكوتيه هت معنائه بقال فلان حسن السبر والحبر لكان جلا
 حسن الهيئة من الامر لى لى ابدى بو زياد كلابى مرو ديد و يعنى اديس جوع ليدك اهل اديه نك بعضى
 ليدى الماسر فخرى و اما لسان غدى وى السارى نك كسرى و نك تشد به بلير نوع و درك غابت اجمه در
 وفى المثل عرض ساوى بنوى بر كسره سويل كاكبر سنه عرض اولنه و نك ميايله اولونيه و ساوى بزرگ
 اعلا سيدر ادى عرضه كاكربيتا و نوز و ساوى كندى عر منك اعلا سينه ديرل بقال اجودتر الكوفة
 الرسيان و السارى و نوسيان نوك كسرى و راه ميه نك سكوتيه وسينك كذاك كسر به يوزم عر ما در
 الاسبر ازهره نك و بانك كسر به يان اوزنه و اتوبى و زنى بقال اسبر اى اسطبع و امتد اسبر سينك
 كسرى و لمانك سكوتيه هره و زنى اوزن شولر سلا درك چهره دنى و فتنه اوزنه اسبر لى كذاك شولر و راه

ساده

سج

سطر

سبکر

شتر

مهر

در زر که بره بخت اولوب او زن اوله یعنی ستلک اولیه یقال جمال سبرات ای طول اعلی وعه الارض و تاتام
 بچون دکلور بلکه سمات و رسالات دیدکاری قولانه اولان تا کی در اسبیر سینک و بانک فقی و بانک
 سکونی و کذلک طانک فقیه عیث کی بره بختی او زن قوستدر که اکثر یادی بختی اولان صوره اولور اک
 ابوالبردی کینت اشملر دین مهنه فقی اوله وزه معجه نک فقیه وراه مهنه اوله و عیث عین مهنه نک
 فقیه و یا عیث اوله و تاه مثله اوله اسلان معنانه در اسبکر لهره نک کسر بله استقامت واعتدال صاحب
 اولوق یقال اسبکر طیلار به اذ استقامت واعتدال واسبکر لرجل اذ اضطیع وامتد مثل اسبیر و ابو زید
 الکلاخی ابتدی المسبک سمک ضمی و سینک سکونیه و بانک فقی و کافک کسر بله شول بکت در که معتدل القامه
 تام الخلفه اوله و مسبکر او رله مشرقه دخی در زر یقال شعر مسبکر ای مسبتر سل الستر سینک کسری و تانک
 سکونیه برده الستور و ختینه و الاستار هر منک فقی و سینک سکونیه کذلک جی الستر سینک ضمی و تانک
 سکونیه شول خسنه در که اوله برنسته ستر اولور الستاره سینک کسر بله معناه الستار جی و شول ستانکه
 بعض اشعاره واقع اولشد اول لکی طاعدن عبارت دوا الستر سینک فقیه و تانک سکونیه معدود
 او رتک معنانه یقال ستر لقی الستره اذ اضبطه الاستار هر منک و تاه اولک کسری و سینک سکونیه
 و الستر فقیه و تانک ضمی و تشدید بله لکینه کر تانک معنانه در یقال ستر لقی مسبتر هو و ستر ای
 نفلی الستره سمک ضمی و تانک فقی و تشدید بله مستور نحن معنانه و باری تعالی نک مجابا مستورا
 یور دخی قول شریفی مجاباتی حجاب الاول مستور بالثانی معنانه در ویرا کثافت مجاباتی در زری
 انار کقلیل ندر و دل و قولقرینه نقلت حاصل اولوب بله دن و اشفه دن هر دم و اشلر در و بهضیل ابتدی
 مستور کله می بره و دل که فاعل معنانه کلشد و کله تعالی انک و اما تبا ای السستور و منک فقی
 و سینک سکونی و تانک خیل و الستر سینک فقی و تانک کسری و مدبله صالح کسنه عیف معنانه الستره
 مؤنی الاستار هر منک کسر بله و سینک سکونیه لحدادن دورت در و بله معنانه و دورت یحی متعالم
 و زتنه دخی استار در الاستار هر منک فقیه و تانک کسر بله و مدبله جی السیر سینک فقی و حیمک سکونیه
 فردم یقال حیرت التو و اسره مهر اذ الحیثه و طول درمق معنانه ده کلو و یقال حیرت النهر ملأه
 و یقال حیرت الخاد اذا ملأ من المطر و تانک کسر بله اولان صول و در زری ماه قلیل معنانه و حیردوه
 ولدن اوز و لیدنوب چاغرمق یقال حیرت النافقه مهر امین الیاب الاول السیره سینک ضمی و حیمک سکونیه
 طولن سودر السیر سینک ضمی و حیمک فقیه جی السیر و منک فقی و سینک سکونیه طولن هر و منه
 السیر السیر و مسور شول سوده در زری که انوک صوفی زاده اوله و دیش صاحب السیر و مدیر یقال کالو
 السیر و السیر و سینک فقی و حیمک خیل و توتق که انکه سوری علوندور السیر سینک فقی و حیمک
 کسری و مدبله دوست خلیل و صدیق معنانه در السیر سینک ضمی و حیمک فقی و الفک مدبله جی
 دوستلر معنانه الساجر حیمک کسر بله شول ره در زری که اکسیر کلوب طولد و مشول اوله الساجر و علی وزن
 الکافور و شول اغیرد که کلک بو فقه طغرل یقال کلب مسوجر و ساجر و رموضک امی دالاسوجر
 هر منک و واک کسر بله کلک بو فقه افاج طعن السیر سینک ضمی و واک و حیمک فقیه و تانک تشدید بله
 بو فقه افاج طعن کلب السیر و ختینه نافه نک و لیدن اوز و ابوب چاغرمق یقال حیرت النافقه مسورا
 اذ لعت حینها و حین حامه مهنه نک فقیه و تون اولک کسری و مدبله شوق و وز و اوله ایکلد مک السراج
 سینک فقی و حیمک سکونی و الفک مدبله شول کوزدر که انوک یا ضنه حیرت فلو شه الاجهر هر منک و حیمک

فقه

فقیله ستول کولدر که باطنی پاک اولمغدر بحر الطین معنایه السمر میک خنی ونونیک سکونیه ستول صابحه
 دراز که صافه دلش اوله واسمازه و مل و یوی اردجه کتسنه دخی درلر بقال اسمرت لابل فی السیه اذا تابت
 اسمازه سبک خیمه و جمک تخفیفه بر موضک اسیدر السمر میک خنی وسبک سکونی وهکله کسری
 ورتک تشدید بله ای ایض معنایه السمر سبک خیمه واهمه لیک سکونیه وایکن حکم معنایه الاسمازه
 هره که فضیه جمی ردله ارا دکی واسمازه سمرک دخی جمی کا و وقتیه صابح معنایه علی سامی السمر
 سبک خیمه وعلک سکونیه کذلک او بکن معنایه السمر جمی مثل فلس وفلس وکاه اولور که
 سمرک اولوب سمر دخی درلر نه لاله هرکی وسبک خرف حلق اولدغندن اوتوریکه لایان قهاتنم سمره
 ومنه بقال لازبنا لقطعه الاسمازه والقطعه السمر وولقطعه النیاط یعنی طوطیانه قطعه الاسمازه درلر
 نخل اولوب وجهه تسبیح اولمغله صید اولمغانسین رحا بدلر ومنتاخر نیند بعض کسینه قطعه واپ قلدی طلک
 کسر بله کما کوطوشان غلبت سمر عدتن جکرین یانلر ویا طتوک کسر بله صلاه مهله ابله برطر در کسغه
 قلمه در تخن منقطع اولسه صاحب هلاک اولور السمر وقتیه صعدن وبله اولان زمانه بقول لقیته سمر یا
 هذین اول کیمه ک سمر خرا اولسه لای نصرف اولور ز راسع اللام دن معدول اولور ز راسع بو
 حینه سمره اولور نه دکلو اضا فتنن ولام تفر بقدن مجرد ایسته کاین الز بربانان بیردن بینه غلبه ایتشدن
 من اگر سمر علی هرک سمر یا فنی دسک مرقوع دخی تیر سن زریه اوی طرف غیر منکی اولور واکر سمره مطلقا
 بکره معنایه دلسک منصرف قیلر سن نه یاری تعالی پورشدن لال لوط بجیناهم سمر واکر سمره
 بکسینه علم وضع اولسک یاغود فی تصفیه ابلک منصرف قیلر سن زریه معدول و زنی اولور نه دکدر
 لغزکی هر مه مک وعلک فضیه بقول سمر علی فرسک صیر اولمغانسین رفقه لان تصفیه لم بدخل فی الطریق المکنه
 کاه غله فی الاسمازه المنصرفه السمر سبک خیمه اول سمر سمر اعلی معنایه بقال یته سمر و سمره لاسمازه
 هره مک کسر بله سمر وقتیه سیر ایتک یعنی یوریک و سمر و قصه داخل اولیق بقال سمر ای سمرنی وقت
 لاسمازه سمر یا ایضا ای سمر نافی السمر الاسمازه غریس سمر وقتیه اولمک بقال اسمر الدیک ای صاحب فی ذلک
 الوقت السمر سبک خیمه ستول طعاند که سمر وقتیه کل اولنور اتسمر وقتیه وعلک خنی و تشدید بله
 سمر وقتیه کل ایتک السمر سبک کسری وعلک سکونیه لافسون اغذیه معنایه سمره نسنه مک کما عذی
 اظیف اولوب دقیق اوله اکادی سمر درلر بقال سمره و سمره سمر امن الیل الثالث و سمر الدغه دخی درلر
 بقال سمره یعنی عذوه برنسنه دن متسلی وطرغ قلمه دخی درلر تعلیل وناهی معنایه السمازه حاک
 کسکر بله علم سمری بلنی کسینه التصحیر علی وزن التکریم کذلک سمر ایتک معنایه قال الله تعالی اغاثت من
 السمرین و یعمل ایتدی سمر شول کسینه در کلو بکن صاحب اوله یعنی من غلق ذامر بو تقد ربه معنای
 آشفانت بشریک اولور و یضیل ایتدی من اللعین معنایه در معنای تعلیل لان مرور ایتدی لاصفا
 هره کسری وسبک سکونیه بکری اولیق واسع الکلام معنایه بقال اصغر الرجل فی خطبه اذ امنی
 واتسبع کلامه اصغر منک خنی وسبک سکونی وعلک کسر بله بول سمره درلر بقال بلد مصغر ای واسع
 السمر وقتیه ولسمر میک وعلک فضیه ولسمره سبک خنی وعلک سکونیه ولسمر وقتیه جمله سمر
 معنایه و سمره بلنی دیک اولور بقال سمرت منه اصغر سمر الخ من الیل الرابع واپوز بد سمرت وروایت
 ایتدی و یوالجیم اللغتن در و لافش ایتدی سمرت منه و سمرت و یوحکمت منه و یوحکمت به و هر بیت منه درلر
 اسمریه سبک خنی وعلک سکونی و ایتک تشدید بله اسمر سمر طلق معنایه السمری سبک خنی

بلوق فی الحدیث ثقی اسار یو وجه و سر جمعه دخی الملاق اولنو و سر ذکر معنائه ده کل و ونسب غالی
 معنائه ده کل و رفان سر التسب محضه و اضفله و سر الوادی درمک ایویر نه درل الاسره هیزه نه فنی
 و سبک کسر به جمعه ایویر معنائه مثل فن و آفته و سره سر رک دخی جی کل و سبک فنی و راد اولک
 فضله کو بکر معنائه و اسره سر رک دخی جی کل و تختلر معنائه و سر رک دخی جی کل و سبک کسری
 اولک فضله خطله معنائه السر اسبک فضله مصدر دن نسب غالی اولی معنائه و سر رفته الوادی
 آنک دنک ایویر نه درل السر اسبک فضله جی و سر اولک آخر کجه سنه ده درل السر اسبک کسر به
 آنک ایضا کجه سی و هو مشتق من قولم اسنسر القماری خفی لیله السرار و لیله سرار که اولو و ریکه
 لیلو و که اولو و ریکی کجه اولو و السر یه سبک فنی و ورنک کسری و مدله کذلک کرلو و لان نسبه در سر
 معنائه السر اسبک فنی و هیزه کسر به سر رک جی السر سبک خیمه مثل نسبه کاف ای و اولان
 لوغل طوغ دخی خیمه کسر بل قال عرفه ذلک قبل ان یقطع سرک و لا تقبل سر تک لان السره لا تقطع افغی
 للوضع الذی قطع منه السر السر و فتنبله و السر سبک کسری و ورنک فضله لغت در سبک خیمه اولان
 سر معنائه بقال قطع سر الوابی و سر و فتنبله ایضا کجه سنه درل نه کسر سبک کسر به و ورنک
 فضله منتر او و نه و اولان نسبه درل کرک منتر کاف ای و لسون کرک یا یشتن یلین اولسون و سر اله و النده
 اولان چر بله درل خطوط الکتاب و خطوط الجیه معنائه السر سبک خیمه کو بک کجه مضمر و فنی
 و ورنک ایویر نه دخی درل السر و فتنبله و السر اسبک خیمه جی کو بکر معنائه و عین الفی سر انک
 نحرک ایویر سا یزده نحرک ابتکار ی حکمی مدغم اولد غنه ناه و سر سر رک دخی جی کل و تختلر
 معنائه قال لعلته علی سر و متقابلین و یضیلر تصمیه اجماع فتنبنی کر یو ووب حرف تصمیه
 اولی بو مقوله یزده مفتوح قلوب سر رک جیمه سر و ذلک جیمه ذلل درل السر سبک فضله کو بک
 کسک تقول سر و تلمبی اسره سر امن الباب الاول اذا هلمت سر سر کو بک و ورنک دخی درل بقال سره
 ای غلنه فی سر و سر جقی جالعه دخی درل بقال سر تالز سر سره سر انما جعل فی طرفه عیوید اند غل فی قلته
 لتقدح و قلت فافک فنی و لا ملک سکوت لیله ذلک سو و انخ معنائه و هو بدعو ک تصغیر یو دای معنائه
 و بقال ریل بر سر ایویر و سر و قوم یرون سر و سر سبک کسری و ورنک فضله بر موضع در ورت
 سبلی مکه مشرفه دن او اقدوننده نیلر ک کو بی کسلو کیون سر و دیشلر دسر یه سبک فنی و ورنک
 تشدید و کسر به و انک دخی تشدید به شول جل و یدر کانه به فنیون منزل احضار اولنه و بو فعلیه و ورنی
 اوز نه در سره منسوبدر کسر جامع و اخفا معنائه در ویر انسان اکثر یاو مقوله جل یه فی زوجه سندن
 اخفا و سر و مکه سینی مخوم قلندی ز رانار که اولو و نسبه تغیر یولنو و خاصه سه کدره نه سنده
 دهری و بدیلر هلاک خیمه و لوض سولیه نه سندنه سعلی دبدیلر السر لوی سبک فنی و ورنک کسر به
 سر سبک جیمه و اغش اندی سر یه سر و رذن مشتق در و یاو مقوله جل یه لیله غالب اولد کسر و
 حاصل اولو و السر و فتنبله و ورنک فنی و تشدید به و السر ی فتنبله و ورنک کسری و تشدید یه لیله و طه
 یچون جار یه حقیق بقال کسرت جل یه سر لوزر بت جل یه سر یامل تظنت و ظنبت السر و ورنک فنی
 حزنک مقابل ک سو لک معنائه المسره میلک و سبک فضله کذلک سو لک معنائه بقال سر فی فلان
 مسره و سره علی المایم قاله یعنی سوندی دیک غلنه سر و رصیقه مجهول او و رالسر و سبک فنی
 و ورنک کسری و مدله تحت معنائه در و یونیکش طور دخی سر یزده و که اولو و کملدن

و نمندن دخی سر بره تعبیر بدل السرا سبک کسر به سر رده لغتنامه و انوار و ان خطره معنایه فکرم
 مروی اندی لاسر فتنه ای بونی نسبه اجوف معنایه بقال سر دنگ یعنی جقین فتنه ای بونی
 ادعای ایت فتنه ایدان اجوف السرا سبک کسر فقی و الفک مدله مؤتی بقال فتنه سر ای جوفه فتنه سر
 و اسر دخیل معنایه دخی کلو و ودخیل اول کسند که یک کسند که امور تار شوب سارینه و افلاوه
 و اسر شول دومین در که کوسر سینه جراحی اولو که کره کافک کسر به دهنک دوشنه در که چو کوب
 اوتور دقه او زنه لو زور و سر اشد بلفه دخی در که خرنک مقابل لاسر هر مکر کسر به برسنه
 کیر لکه در و اشکایا بیکه ده در بقال سر ت الشی ای کشته و اعنته فقه من الافساد و یومعاز کسبه
 دخی یاری تمایک بقول شریفی تفصیل و تشدد و سر و الدامه المار و العذاب و عیروا لشد و فقه دخی در
 بقال اسر الیه حد بنای افغنی و سر ت الیه لود و لود ای اعنته و اخبر به السرا سبک کسر به
 سبک کسر به قولافه فسلد مک بقال ساره فقه مساره و سر لالتان تانک فقیه بر بجه کسند بر بجه
 کیر لوسو بلفم بقال سار و ای تاجوا لسه سبک کسر به شول بوف سینه در که بر کسند عر کیر لافه
 قوبانوله کیر لوعیم سو بلش و غیر بلر ایغنا سون دیو اسر سون سبک کسر و رانک سکونی و سین تانک
 کتک فقیه شول علم در که زیر کولون تصرف امور قادر لوله السرا سبک کسر به معنایه بقال سبک کسر
 و غرس سطر و سطر خطه و کتابته دخی در و یوسلنه ممبر در السرا فقیه بجه السرا هر مکر
 فقیه جی سبک اسباب کی الاساطیر جمک جی و اساطیر لایله دخی در و الاسطوره هر مکر سبک
 و الاسطوره هر مکر کسر به لایله معنایه اولان اساطیر و واحدی السرا هر مکر فقی و سبک سکونیه
 و طاک دخی خیل و السطو و خیل و بولر کسب سکون عینا و ان سطر کسب جمل در دقله افلس
 و قوس کی بقال سطر سطر من الباب الاول ای کتب سطر بمعنی معنایه کلو و بقال سطر ای
 سرعه الاستطار علی وزن الاخر و معنایه سطر استطراد کتب السطر و المصیطر میک شمی و مباد دخی
 و طاک کسر به برسنه کلو و زنه مسلط و ان کسند که اکثرا لولوب تونک لحواله متکفل اولوب جان
 زنه پس بونک اصلی سطر نه مغرود زنه کتابت سطر در و کتابی ایجاد بدن مسطر و طاک کسر به
 بقال سطر علینا و تل تعالی است علیهم بسطر السطر میک کسر به بزوع شراید که تدر فی الجله تشرک
 و ارد و صاد مهله لای دخی لغت در السر سبک کسر فقی و سبک سکونیه تدر بالکلمه مق بقال سر ت المار
 و لرب من الباب الثالث ای هیئتها و الیهتها و قرئ و الداعج سر ت و سر ت بالقصیف و لشد بد البلیغه
 و سر اندو و یا جفنه دخی در بقال سر نام بالنیل ای اسر قنهم و بقال ضرب هر مکر و نرو سمر
 و هب ت قور بی و در فقه در و اسوسه لهر ت قور بی و ان در و یککه در و نوله و نامنه و سر شرح جنته
 و سحر و یککه دخی در بقال سمر مثر ای او سحر و لا بقال سمر و سحر جقی بستر و دهل شرح
 اسر لفظن اراد اید کچیز لاسر میک کسر یوسبک سکونیه و عینک فقیه و المسار میک کسر به شول
 اوز و ان فقه در که اتوکله اش و پلر و و یوسبک عرب طافه می لاسر الحرب در شول کسندیکه
 لو غری او بر و سمر کتک اوز و نوبی و ان کسندیکه در یوسبک سمرین کدما که بعد تدر در
 سمر دهلر اما احداث کتک کسب فقیه سمر دیکلری و انو کمالی اولوب سمر نامیه مسی اولوله
 سمر دیکلری میک فقیه نفا لدر یعنی دخی اوز لاسر یوم التذکره بنادر المسار میک فقی و عینک
 کسر به دهنک فقیه در یو فتنه کیری و بولری نهایت بولدی و لکی الاستعارة هر مکر و تانک کسر به

سبک

هر

برض قولتدن مقبس ورنه خلق بقال استر الحری فی البحر لا ابتداء بمساعره واستعاره وافر لقد مرعت
 اینکه در روز بقال استر المصوم کانهم استعلوا یعنی کویا که اثر شعله سی کی بدل بر سرعتش الاستعمال علی
 وزن الاستعمال علی السمر ففتنه و عینک نمی و تشدید به اودیا نکلتی بقال استمرت النار و تسمرت
 فی تودت السمر سبک فقی و عینک کسری و مقبله اودا تیس معنایه و برتک دخی سیدر که عزه
 قیللنه مخصوص ابدی و مع مسور معنایه ده کلورنه که اخفش ابدی مسامری تعالی ملک کوئی
 بجهت مسامری و فی قول شرفه مسور معنایه در دهن مدھون و صریح مصرع معنایه اولدغی
 بجز راست فقی مسورة در السمار سبک خیمه تشک السیمی حر النار و معنایه و زیاد ابلغه دخی
 در السمر فتنه صلب ز جتنه در فرار و ابلغه کباری تعالی ناک الحری من فی ضلال و سر قولنه واقع
 لولشدر و سر نکلک جنوبه دخی در السورة مجنونه اولان دوه بقال ناقه مسورة لی مجنونه السورة
 سبک فقی و عینک سکونیه طوق اتمک معنایه بقال سمرت الیوم فی حاجتی سمره ای طفت السمره
 سبک کسری به و عینک سکونیه شولخسته در که کونش کورنو که اکان در السمر سبک کسری به و عینک
 سکونیه رخ کباز از ده جلای الیوم از السمار هیزمک فضیله جی التسمیر علی وزن التکریم رخ تقدیر اتمک
 البستور به و عینک سبک فقی و سبک سکونیه و تلمک فضیله بر مستعک اسمی در ته بعض اشعاره واقع
 لولشدر و بعضیلر ابدی غیر کسری انیدر السور سبک فضیله سام لی و درش کسره بقال سمر الرحل علی البیاء
 السور لوهو مسور از سمره السور و سبک سبک فقی و سبک سکونیه سلم لی دیک کسری بدلر که بعد اسر السورة
 سبک فقی و عینک سکونیه بر تکرر که قریما بدلر السمر سبک فقی و عینک سکونیه و تلمک فضیله یا تندن
 و اوند که کاکیک او فی در بعضیلر کتب طبعی صادقان بدلر که متعبره ملتبس اولیمه ترکام حالیه
 السمر فتنه مسلفه قطع اینکه در السمار هیزمک فضیله سمرک جی و سمر کنگدک فی نهان دخی
 الخلاق اولنو و السمره فتنه یاز عیلمر کتبه کی وزنا و معنی اعظم ابدی سفره یاز جی در کابل کتبه
 و کافله کفره کی السمر سبک کسری و تلمک سکونیه کتاب معنایه در السمار هیزمک فضیله جی در
 قاله عتلی الکمل الجرمیل اسفار السمره سبک خیمه تنو لطمه مدر که مسافر ایچون اتخا اولنو و سمره
 سمره جی کسری در معنایه مأخوذ در السمر سبک فقی و تلمک کسری و معنایه انجمن دوش پر اقد و بیک
 سمره جی کسری در روز کانی سیور دی ایچون در زرافسرم مسور که در و سفیدرسوله دخی در و رقوم
 بنی اصلاح ابدی در السمر اسفیک جی فقیله فقه کی السفارة سبک کسری به اصلاح اتمک بقال
 سمر تبین القوم اسفر سفارة من الباب الثاني ای اصلت السفرة سبک کسری و تلمک فضیله سیور که در
 نکسته معنایه بقول سمر تبین البت اذا نکسته السفارة سبک خیمه سویندی نکسته معنایه السفارة
 سبک خیمه و تلمک فضیله و السمار سبک کسری به سفر اتمک بقال سمر تبین البت اذا نکسته السفارة و سفار و سفار
 شولمورد که دونه بورنی وزن قورن و کاه الیورانی دخی بورنی لوزر شملولشدر و اقبس بولا اولور
 السمر سبک خیمه جی ثول سمر تبین البت ای جملک السفارة علی نقه و سفار من مزابل معنایه ده کلور و بقال
 اراج مسافر مضما مضما یعنی و احک بنی بنی الی قیلورو بعضی ایقا بدی زرافسما بی دیور که چور کسری
 لاه و سمر تبین البت ای جملک سبک کسری و بورن کسری بر نه نسبی ارش و لوج نسبی کی اولد بیچون السمر
 سبک فقی و تلمک سکونیه یاز یازم بقال سمر تبین البت ای جملک سبک کسری و سمر من الباب الثاني و یوزم
 معنایه ده کلور و بقال سمر تبین البت ای جملک سبک کسری و سمر من الباب الثاني و یوزم

سفر

سفر

كسنة المسافر منك فخبيله يوزده اچلن ريز السفر سبنك فتي وفتك سكونيله مسافر معنسانه اولان سافر
جمي صاحبله محب كي السفر سبنك خبي وفتك تشد بده كذاك جني ر كبله ركاب كي و مقام كثر نه السفره
دني دير بقال كرت السافرة يوضع كذاي المسافر ون السفر رختينيله مسافرت ايك بقال سفره
سفر وامن الباب التقي اذا خرجت الي السفر المسافر منك كسرى وفتك فخبيله سفره قوي اولن وه السفره
ميك كذاك كسرى بله موقي الاسفار هره نك كسرى بله ملك ريز اذار مي بقال اسفر الصبح اى اضافه في الحديث
اسفر والافعه فله اعظم للاجر اى صلو اسفر ين ويعضيل ايتدى اسفارك معنلى حديث شريفه صباح
فلان اولان صبح ياده افاغجه حيكدر واسفار يوز يراق ونورلى اولمه ده دير بقال اسفر وجهه حسنا
اشرق الان اسفار هره نك كسرى ونونك سكونيله انكشلى معنسانه در بقال اسفر مقدم اسفن الشرع
انكشلى وانحسر سفار سبنك فتي ورتك كسرى بله قهلم كي ريقونك سميدر السفر سبنك كسرى بله وفتك
سكونى وسين اكر دى سكك كسرى بله لسان قلمس اوزن حيسار معنسانه در ولى السكيت ايتدى
سفير يكدر ريز كه اول يولايتدن يولايتنه ياده سكر دن كسنة در السفرات فختينيله كوشك ياده تاثير
ايمى بقال سفر نه الشمس اذ اوحتا لمسفر منك خبي ومنك سكونى وفتك كسرى بله ورتك تشد بده
ز ياده امي اولان كوز السفر فختينيله جهنم اتشك سملر ندن ريز ذالسكران سبنك فتي وكافك سكونى
بله سر خوش اولان كسنة مست معنسانه السكرى سبنك فخبيله وكافك سكونيله وفتك قصير بله
والسكرى سبنك فتي وفتك قصير بله والسكرى سبنك فخبيله وفتك كذاك قصير بله بونلر اوى دى
سكر لك جعيدر السكرى سبنك فتي وكافك سكونى وفتك قصير بله سكر لك موئى وبن لى لغته موئى
السكرانه كلو بقال سكر يسكر سكرامن الباب الرابع مثل بطر بطر السكر سبنك فخبيله اسم در مستك
معنسانه الاسكار هره نك كسرى بله وسبنك سكونيله مست ايك بقال اسكره الشراب السكرى سبنك كسرى بله
وسبنك سكونى وكافك كسرى وميد بده السكر اولان كسنة يي ز ياده سر خوش اولان كسنة السكر
سبنك كسرى وكافك كسرى وتشد بده دائم السكر اولان السكر كذاك فتي وكافك فخبيله مستك اظهار
ايك مستد كلن السكر فختينيله عر ملر لي نيدعير معنسانه وفي التتر بل اخضر منمسكر اولو السكر سبنك
فتي وكافك تشد بده نيدعير من كسنة سكره الموت سبنك فتي وكافك سكونيله عدت فوت معنسانه
السكر سبنك فتي وكافك سكونيله نهر ك صوبن خلق بقال سكرت لهر اسكره سكرامن الباب الاول اذا
سدت له السكر سبنك كسرى بله صوندى عرم معنسانه السكر رختينيله بل اسركن مكن اولن بقال سكرت لرح
تسكر سكر وامن الباب الاول اذا سكنت بعد الهبوب السكره ساكن اولان كيه السكره على وزن التكرىم وبغنى
بقال سكره تسكر اى خفته وبقال البحر يسكر لهر بذر اعصم يكاد يقتله وتسكر كوز ظردن منع اولمه دى
خيزر قال الله تعالى سكرت اصهارا اى حسنت عن الطر وخيرت وابوهر وين الملايتدى بوبك معنلى غلظت
وغلظت يكدر مقصود كوز زده لول اولقدرو حسن تخفيفه قرايت دى وى صهرت بله نفس ايتدى صهره
كوز خلق معنسانه السكر ميك خبي ومنك فتي وكافك فتي وتشد بده بحور معنسانه در السكر سبنك
خبي وكافك فتي وتشد بده لهر وفرو قلمس عرب در السكره ولدى السفر فختينيله مسافر معنسانه
ايك معنسانه كل ماسي عقينه المسافر قسم لوليك خبي وميم رايك فخبيله كبله بله حكايت ومثل ايك
بقال لهر ميمر من الباب الاول المسافر ميك كسرى بله مثل ايدن كسنة ومامر مثل ايدن جماعتى دى ووز حياجه
ساجد بذكر اى كى الحار سبنك خبي وميك تشد بده سامر ك جني اينا ميمر لايك فخبيله مى اولوب ميمره

مسفر

سفر

سكر

سهر

[illegible]

اول سر تايل شهرى دوالسوار سينك كسر به ياراك كذناطما بفسى قولونه طقارالاسورة همزه مكه ففى
وسينك سكوتى وواوك كسر به جمى ياراك معناسنه الاسورة جمعك جعيدر وقرى فالاولا اى عليه لسورة
من ذهاب الاساور همزه مكه ففى وواوك كسر به كذاك اسورنه جمى در قال الله تعالى حملون فيها من اساور
من ذهاب بعر وبنى لعل ايتدى اساورك واحدى اساور در همزه مكه كسر به وخيله واساور ت بندين كسنه لاه
دنى درل بعنيلر اتينكلر ورجيشلر واساور هم طافه سندن رجا عندركه قد بين بصرمده نزول ايتيشلر در
احلرم طافه بفسى كوفه ده نزول ايتدى كى السور على وزن التكرم ياراك طاقى يقال سورتى السنته
السور قسور السور على وزن التكرم ياراك كيك وتسور ديولوزن جقمغه دنى درلر يقال تسور طافا
اى تسلفه السور سينك خمى وهيمه ناك دنى خمى ومدله مجرمه مق يقال ساله بسور سوروبل اواب
المسورة سينك خمى وولوك فضيله هم ليقن يقال سايون اى وابه السورة سينك ففى وواوك سكوتيه هم مجرمه
يقال ان فضيله السورة السوار سينك ففى وواوك تشد بدهل مجرمه بى غوغا بدهل كسنه وسر ابل سور
باشه مجرمه مى در عر ب رحمتك باشه مقسور ديومقامه صاحب صراح جوهر نيك سور طلفه ديدكى
جمان صوب نيزى نيبه نفسرا تشد حالا كجه حاك خمى وسبك تخفيفه زهر مقرب معناسند
وسور باد شاهك قهره وغيبه خسته دنى درلر اساور همزه مكه كسرى وخيله وسينك سكوتى بلهات بدن
كسنه لاهى اساور كونه كم مرو زبندى وابوعيد ايتدى اساورات اوزونه قورى اولنلر ديولوك سورلر
معناسنه وهلا دن عر ب دوز رايلى اساور ايتدى نته كزاد قنك اصلى نادى ايتدى اخفش دن بومه
اوزون روات ايتشدلر السور فضيله اولتقلقد راز معناسنه يقال سهر سهر سمران اليل الابع الساهر هانك
سكسر به اوانق كسنه السهرن سينك ففى وهانك سكوتيه كذاك اوانق اولان كسنه الاساور همزه مكه
كسر به وسينك سكوتيه لوانندرمق يقال اسره غيره السره سينك خمى وهانك فضيله همزه مكى اوانق
چوق اولان كسنه بقويمن بوبله روات ايتشدلر الساور على وزن الكافور شول نسنه در كى م رلاكا
غلاى قردر كاول اى طولندنى وقت كوزن قر القدر وبعنيلر ايتدى ساهور ساهور مكه كوكه سيدرك
سكهر بوزونه درلر ومنه قوله تعالى فذاهم بالساهر قال سهران همزه مكه فضيله جاروك بوزونه سول ايتى سدر
كاهلر دن صوابه رجن كيكين اولسه السير سينك ففى وياك سكوتيه والمسير مكه ففى وسينك كسرى
ومدله التسيار تانك ففى وسينك سكوتيه لوى دنى مصدر در كرمك معناسنه يقال باروك فى مسير كى اى
سير كوهو شاذ لان قياس المصدر من فعل يفعل بالفتح يقال سارت الدابة وسارها صاحب ايتدى
ولايتدى وقولهم فى اللل سرعك اى تغافل واسخيل يس يونك فعل مقدر اعتيلا اولنوكه نغدر ركلام
سر دهم عتك لاه بالشك بى يورى شك وسينه قلبك دن تركبات وسير شول قابشه درلر در بدن
دهلر لسير وسينه جمى قابشلر معناسنه السيره سينك كسرى ومدى ابله طر بقت معناسندو يقال سار
بهم سيرة حسنة وسيره بغدليه دنى درلر هم معناسنه الاستيوار همزه مكه وتانك كسر به بقدى يوكى
چيك كاتما يركى المسيرة ميمك خمى وتانك فضيله بركسنه لاه كزوب سير ليد شيك يقال سارمى جارول مجارله
برا كزومكدر سير بطريقه التسيار تانك ففى وياك خميه كذاك سير ليد شيك يقال ساره قفسار المسيرة
ميمك ففى وسينك كسرى ومدى ابله سير ايتك يقال بهما مسيرة يوم التسيير على وزن التكرم اخراج
معناسنه يقال سهر من لاه اى اخرجه واجلاه وزع ايدوب كيدر مكه دنى درلر يقال سيرت الليل عن ظهر
الذابه اى نرسته عنه المسير ميمك خمى وتانك ففى تشد بدهلر متول بذكر انه بول يول خطرا اوله قابشلر كى ك

صهر

صير

کسری قاشه ده دیرل تنه کرواربتدی السیار شبنک فتی و نیک تشدیدله قاشه معناسنه وعر بارک
 اسم منی سیاره دبدکنده ابوسیلوه کسنفک کنی درک اول ابوسیار قلعده فی درک کتوک عادی ایدی
 خلفه مجادل لید و ساندلی دفع نیک ایچون قرقریل جاردن یندی و بوسلوبه زره کیندی السیار اسبنک
 کسری و نیک فتی و لک مدله شول لاجه قاشدرکه انده صاری خطر و اودر السیار کورتی خلق یقال سار
 لاسلی جمیعهم السار لافه فی السار یقال سار الشی ای سار موعر یلک یا من مخصوصه اولان امثالند در
 یکه ایدرل سار الیوم و قدیرال الظهر یعنی وزماندن حکم یا من حاصل اولدی زراحی اولان کسنه
 یله دن اولمیش تایدولوله عود مروا یمنشدر پس یا من کلمشدر غریب شمس حالده یا من کلدکی
 فصل الشین السیر شبنک کسری و نیک سکونیه قارش کرمقاری جفته رنسنه و لرل الاشبار هره نیک
 افقیه و شبنک سکونیه جی خار شلر معناسنه و عر ده محله دخی استعمال اونوب رحل قصیر السیر
 دیرمقا رب الخلق معناسنه غنی اعضا می بری برنه قریب اولسه السیر شبنک فتی و نیک سکونیه
 معنرد و خلر خلق معناسنه یقال سیرت الثوب اشبه و شیره من الباب الاول و الثانی پس یومشدر دن
 ما عودرتنه دیمتد در قوی لخدم معناسنه ام دنا غناید بی و شبرحق نکاحه دخی دیر یقال اعطیت
 اللز شیره ای حق النکاح و جاء النبی عن شبر الفصل و هو کرا الضرب و مطلقا اعطع معناسنه ده کلور ابن
 السکندر و اینده یقال سیرت غلانا مال الاوسیقاذا اعطیتنه و یونک معنردی سیر در سکونیه لایعجاب نام
 متاعر یکر یلید و یلحدله لای علی السیر دیشدر و یا که علی الطیفة معناسن قصد یمنشدر الاشبار
 هره نیک حکسره سیر معناسنه لغت درقول اشیر تهذا الصطیفة التشارت نیک فتی و نیک ضیله بری
 پینه یقین کلمه کوی که بنلر ده برقرش و تالمشدر یقال تشار الفرفر بقان لاذنقار یا فی الحرب کانه صا و بینهما
 شبر اومد کل واحد منهما الی صاحبه السیر الشی و شبنک فتی و نیک خفی و تشدید یله نورو زنی اوزن
 یور و یزغیر معناسنه و بعضیلر یومر یبردیدی السیر فقیه کوز قیافی دور ملک در الاشبار هره نیک
 یونانک ضیله حول کسنه در که کوز نیک قیافی دور لیس اوله یقال شلر الرجل من الباب الرابع و یقال شلر ایضا علی
 لیناه الی فعل مثل افن وافن و افن نیک فقیه ضعیف ایدرل و شلر تعدی کلور کوز قیافی دور دم معناسنه
 الاشبار مالک نام کسنه در اوغلی در الاشبار هره نیک کسره کوز قیافی دور ملک الاشبار هره نیک
 کسری و نیک سکونیه کوز قیافی دور ملک یقال اششرت عینه الشیر علی وزنا لکرم قییب نیک یقال
 شلر یفلان شلر لاذنقمتنه و عینه الشیر شبنک و نیک فتی و مایند نیک سکونیه برحق معناسنه
 یقال شلر فی رأی مرقة الشار شبنک فتی و نیک کسره برمقار اصبع معناسنه و کو به معناسنه دخی کلور
 لعل فی لعل لوزن کوسول کی الشیر شبنک خفی و نیک سکونی و نیک ضیله شلر کواحدی و ذو شلر
 ملک یمنی و ملک امیدر بضیلر ایدی ذو شلر کویله رصاحی دیک اولور الشیر فقیه و نیک الشیر
 لک کلمات ارضدن بالدر اوزن طلوزن در ساق اوزن قائم معناسنه الشیر شبنک فتی و نیک کسری
 و مدله و الشیر شبنک فتی و نیک سکونی و نیک مدله اغلی و قد یقال لرض شبر و شبر ای کثیره الاشبار
 و یقال و شبر و لا یقال واد شبر و شبر انشاحی خبره در و ج قسنه بو کلملر کله شندر لایعاج کله که
 لک قسبه و قسبه و طر فیه و طراف و حلقه و حلقه درو بو نلر کهریری راغا جک سمیدر و اسمی حلقه نیک
 مفرده ن حلقه فیدر ایدی لایک کسره سار اعوانه مخالف و سبب یلندی خبر اواحد و ج کلور قسبه و طراف

شیر

شیر

شیر

شیر

وحالها کاند که بی الشجرة میله فقی و شبنک سکونی و حیک کذلک فضیله اعلیٰ چو قیو بهقال ارض
 مشعر فالانجر همره ناک فقی و شبنک سکونیه و حیک کذلک فضیله اعلیٰ زیاده اولنی و بهقال هغه
 الارض انجر من هذه ای کنز شعرا الشعر میله کسر به و حیک فضیله شول اغا چدر که انوار و زینه
 قفنا نیا خود زیوا غور لالشاجر میله فضیله و حیک کسر به هغه اغا چدری و و ابو عمر ابتدی هغه دن
 کیمراک اوسنی یوقدر نسنه در هغه کی الشعر خمتنه شاجر معنا سنه در بعض روایتها الشعر شبنک
 کسر به واحدی و شجار کذلک شول اغا هغه ویراکه انی قیو اردن قور لسان فارسیه اسکا کمرس و در و کذلک
 شول اغا هغه دن شجار و در لک اول تخنک التنه قور استقام ایچون و شجار قیو اغا هغه دن در و خشک الییر
 معنا سنه و دوه دلفر ندن بر جنس دلفه دن در و الشعر شبنک فقی و حیک کسر به غریب معنا سنه
 کرک انساندن اولسون کرک دوه دن اولسون و حیک مئو لاقه ویراکه کندی اغا چندن اولیان اولقار که
 لرا سنه و حش اوله الشعر شبنک فقی و حیک سکونیه لکی حکه ناک ری بر نه تاوشن روی و شعر معنا سنه
 در و بهقال الشعر هغه ای ماصرف کثنه و بهقال حشرتی هغه الشو اجر ای صرفتی الصورف و دور و کذلک
 معنا سنه و کور و بهقال شعر مای علی ملنه و شعر اومد و کذلک کثنه دن در و بهقال شعر بیتنه ای هغه معوده
 و خلک جنبه باختلاف و شکست در و بهقال شعر بین القوم اذا اختلاف بینهم و نسنه شعر اوزینه
 بر هغه دن در و شعر شول اوزینه سباب اسد قری اغا چدر تهتم الان مر و ابتدی الاستقبال و الشاجر
 همره ناک کسر به لزم بد حیک بهقال الشعر القوم و شاجر و ای ننا زمو او شاجر دور و شبنک معنا سنه
 کور بهقال شاجر و بار مای ای طاصو او شعر لکسنه ای کنی التنه قوم هغه دن در و بهقال شعر لریل اذا
 وضع بدت شعره علی حکنه المشاجر میله فقی و حیک فضیله ایکی کسنه نزام لید حیک و طوار قتی لوقم
 اولیوب نسنه قلید قه اغاج اولیوب هغه دن در و بهقال شاجر المال ادری العشب و البقل فلم یبق منها شیء
 فصلا زالی الشعر و هاه الشعر میله فقی و حیک فقی و تشدید به شول قاصد که نقشی اغاج هیتی اوز و لاقه
 الشعر شبنک فقی و حاکمه لک سکونیه و الشعر شبنک کسر به سکونیه حاکمه عدن بیتنه اولان صاحب و
 و حاکم عینک فقی و حیک تخفیف به ویراکه بدو الشعر شبنک فقی معناه مجبه ناک کسر و بد به ککر دن کن
 اوازنی قاصد و معه در و رفع صوت معنا سنه بهقال شعر لمر و شعر شعر لمن الباب اثانی الشعر شبنک کسر
 و حاکم کسر و تشدید به اعلام جالدن حرو و فسیق و زنی اوزن در و ز فاعیل ملک فقی و عینک کسر
 و تشدید به و فاعیل ملک خیمه کذلک کلام هر به یوقدر الشجر شبنک فضیله و ذلک سکونیه شول خدایه
 التون در که معنی به بولنو و معنی ندن بقا نطاشی لریحکسن التذره ذکر اولان التو لکه برهان می
 و شد زاجو ناک و فاعیل ملک فقی و در و سفا لاولو معنا سنه شجر و مدر فضیله شجر و مدر شبنک کسر
 و ذلک فضیله طار لطان دیک حاکمه لستمال اولنو و بهقال شعر قواشدر و مدر و شد و مدر و اذا هوا
 فی کلوجه التذره و فعتنه و ذلک فقی و تشدید به انسان را دکن ایکی یاغی لرا سنه لوب قواشغه
 صوفی حیوان قوی برض ایکی بولمی لرا سنه لغه در و و تشدر اوغراشه حاضر لقی و اوغرش مند
 اولغه دن در و بهقال تشدر القوم فی الحرب اذا طاولوا تماردندن بیکه دن در و بهقال تشدر و رفیع
 ای ریکمن و وانه و تشدر قور و حیرن و ورمکه دن در و وید معنا سنه الشو در شبنک فقی و ویراکه
 سکونیه چار شجر و مسلفه معنا سنه و نونک فارسیه اصل جاد در الشعر شبنک فقی و وانه تشدید به
 حیکر مقالی در سکه رمز لقی لشررت یار جل من الباب الایع و شررت من الباب الاول لعتاق به

شعر

شعر

شعر

شعر

شطر

شطر

شطر

جو کشته دیشدر که او یاور بسنه ملا در طاه مهله نك فقیه اندن صکره خشخ در راه میوه نك
 کسری و متن میجه نك سکونیه فقی شاخلری بلورسه شادن در رشین میجه و دال مهله ابله و فقی قوی
 اولوب حرکت ایدر اولسه شمر در ر هفتینله اقدن صکره چندم در ر کذک فقیه نبله اندن صکره تی در ر
 نك فقی و نك کسری و نك کشیدیدیه و لغو فقی اوله دن خالی اولما تا اولوبجه دکی بنی نك
 اوزرینه اسم آخرن یاده اولماز الشطر شبنك فقی و طاه نك سکونیه نصف معنا سنه درو فی المثل احلب حلبا
 لك شطره یعنی سودی صانع یاریسی سنوك اولسون الا شطره هره نك فقی و شبنك سکونیه و طاه نك خبیه
 جی فیضلر معنا سنه و منه قولهم فلان حلب الدهر اشطره یعنی دهر که هر جا بن صافدی و خیر و شر نوردی
 و یونك اصلی ناهمه سندن ماخوذر که انوك دورت باشی وارد ر اېکسی اېلر و و اېکسی کر و دهر اېکسنه
 بر غلف در و شطره نك بر مقدارن صافو بیر مقدارن ایقو مغه دخی در ر نقول شطرتا فقی و شاقی اشطر ها
 شطر اذا حلیت شطرا و ترکت له شطرا آخر و شطر جانب معنا سنه ده کلور بقال قصدت شطره ای عوم و منه
 قوله تعالى قول وجهك عطر المسجد الحرام المشطره و نك شعی و طاه نك فقیه یاری و لو شمتا نصفه معنا سنه
 نقول شطرت فلان مالی اذا لافسته لا شطری علی وزن التکریم ناهمه مسمی یا شطر نك اېکسن یا غلنی
 بقال شطرت نفاق شطری اذا لافست علفین من اغلافها الشطور و شبنك فقی و طاه نك خبیه شول قیو ندر که
 اوزر که سنک بری اوزون وری قصه اوله کذک نك مبه سنک بری قوی یا نه دخی در و و شطر شول ناهمه دخی
 ذیل که مبه سنک یا شبنك اېکسی قوروش اولمز ر ناهمه نك مبه سنک باشی دور و در الشطره شبنك کسری
 و طاه نك سکونیه یاری اوزر که دخی طو فقی بقال ولد فلان شطره ای نصف ذکر و نصف ان الشطور
 خبینه سکا نظر ایدر کن سنوك غیر که نظر ایدر کی اولتی بقال شطر بصره به شطر عطر رامن الباب الاول
 و صاحب صراح مکه شطر و شوی کر دخی بدی صول دکاد و زواجوهری شوی کر دن معنا سنه
 کلن شطارت در دیشدر و الشطر طاه نك کسری و و اېکسنه در که خیا تنله اهلی عاجر قومش اولمال شطارة
 شبنك فقیه مصدر دو کستاعلی نك معنا سنه بقال شطر من الباب الاول و شطر من الخاسر الشطران
 شبنك فقی و طاه نك سکونیه یاریسی طو لشن یقن بقال قدح عطران ای نصفان الشطر شبنك فقی و طاه نك
 کسری و مبدیه بعد معنا سنه در اصمعی و و اېکسنه بقال بلد شطری ای بعد و بقال شطر فی فلان ای مای فی
 الشطر شبنك شعی و طاه نك سکونیه بعد معنا سنه در بقال نوی شطر ای بعد و فقی نونك فقیه
 مسافر قصد ایدر کی چته در ر مؤث استعمال اولنور الشطریه شبنك کسری و نونك سکونی و طاه نك
 کسری و مبدیه و الشطره کذک شول کسنه و در که بدخو اوله می الخلق معنا سنه پس مغلظه
 مذکره دخی اطلاق اولنور و که اولور که شبنك ره دخی در ر ذال میجه ابله ذال طایه قریب اولد غیور
 یا لفت اوله یا غود لغت اوله یعنی د بلندن بعضی افق اولنور ک نکلی اوله شطر شبنك فقی و شبنك
 سکونیه انسانه بن و سایر حیوا نك بن قیل ذو الشعور خبینه و الا شاعر و هره نك فقیه
 جی الشطره شبنك فقی و شبنك سکونیه و احدى بر قیل معنا سنه و شعره ابله کاه اولور ان
 قل مراد اولور و حقوق و واهی اوزن بقال لرای فلان الشطره اذا رای الشب و لکن بو تعین قیو ندر دن
 حاصل اولتی احتمالی و لرد و الفلام عهد ایچون اولتی کی مثلا کر چه جوهری تعرض ایشدر و الا شطر
 هره نك فقیه بد نك قیل جوق کشته الشطر شبنك شعی و عینک سکونیه اشکره جی بقال قوم شمر
 و عید الله بن یزاده اشمر و کدر دی کوس قیل اولد و غیور و یک یا موه نك فقیه و و نك سکونی مصدر

معنا سنه درو اشعار نكش طرا غنيك طر افنده بن قلمر ده در لالا شاعر هره نك فضيله وعينك كسر به
 جي طر افنده نك فرينك طر افنده دخی در لالا شاعر سر بنده احسن اولنده دخی در لالا اگر چه مشهور اولان
 شاعر بنده احسن اولان در تنه ككت اليوم اشعر من ليد دنلشدر بقال مارا بت قصيد اشعر جماعتها
 و اشعر بنده بر قبيله با با سادی دخی كالور اول اشعر بن سجادو كه جد اعلامی خطان حرو عرب طر افندی
 با نك الاشعر دخی در نسبت اسن حذ ف ابتكله اشعر شينك كسر به عورت طر افنده سنك تاسی قلی در
 غلبه طر افنده سنه طر افندی و انما اشعر شينك فقی وعينك كسری ومد به لاله كه حویات قسمن در
 قصير كذ لك شينك فضيله وعينك كسری به واحدی وشعره شولدمور در كه بجا غاك صابی نهات بولدخی
 برده ولور صابی دموری طو تسون دیوكا كاپر زواندر پر وشعره قرانلق دوه یی دخی در لالا شاعر شينك
 فقی وشعره نك كسر به اعمال حجه در هر سنه كه حقی تعالی نك طاعتنه علامت قلنه اكا شعور در كه
 مغردی وشعره دوهو بعضی لمغردی شان در دبه لمر شاعر میك فضيله مناسك پر بدو شعر الحرام میك
 وعينك فضيله حجه اولان مشاعر پر میك كسری دخی لغت در و مشاعر حواسه دخی در كه حوسلی
 ادر كالت اولان سنه در جمع کی بهر کی اشعار شينك كسر به شول لیا سدر كه جسده انوك بنده اشعر لیس
 اولیو وشعار شول سنه دخی در كه قوم فی حالت مر به علامت قیلور زتا كه بعضی بعضی به اشعار
 عینك فضيله اعا جود شعر معنانه بقال ارض كثره اشعار و الاشاعر هره نك كسری وشينك سكونه قر باء
 قر بان اولدغن بلكیو علامت قومقدو بقال اشعر الهدی اداطن فی سنه لاین حنی تسیل منه ادم لیعلم
 انه هدی یسوی و كینك صام جائن دور زتا كه اتان تا نمن انوك قر بان اولدوغن طر افندی لشد اشعر امیر
 المؤمنین ای شینك به مجاز من الحنی الاول و اشعار سنه ویر سنه یا بشدر معغه دخی در پر بقال اشعر لاجل هما
 ای ارق یكك اشعار من الشیاب بالجسد یعنی غصه اكالام قلندی شعار بدنه ملازم و ملاصق قلندی یكی
 و اشعار بجاغه برز و انقلعه ده در پر بقال اشعر السکین ای بجاغه شهرة و بلدرمكه دخی در پر بقال اشعر ته
 فشر لاد بر ته فدری وشعار كیدرمكه ده در پر بقال اشعر ته ای البسته اشعار و بقال اشعره فلان شرا
 ای غشیه و اشعر الحب مر ضو قارنوه اولان جنین قلانغه دخی در پر بقال اشعر الجنین فی الحدیث كا الجنین ذکا
 لمعاذ اشعر اشعر فقتیلوه وعينك ضمی و تشدید به كذ لك جنین قلانق اشعر شينك كسر به یرسنه فی بلك
 بقال اشعر الشیء اشعر شمر لن الباب الال ای فطنت له ومنه قولهم لبیت شعری به ای لیتی علمته و سبویه
 ابتد یو نك اصلی اشعر فایدی لكی دوندن هلی حذ ف ابتدا بر ته كذ به بعدر هاو هو ابو عذر ها قولنده
 حذ ف ابتدا بر و عذر اصلنه عذرة ایدی عینك فضيله بكارت معنانه وشعر كلام منظومه دخی اطلاق
 اولنور لالا شاعر هره نك فضيله جی الشاعر شعر دین كسنة اشعر آء شينك ضمی وعينك فضيله جی در
 علی خلاف القیاس لغضش ابتدی شاعر لاین تا مر کی در یعنی شعر صافی دیك اولور و بو كه شاعر دبه لمر
 عقل فطنتی اولدغندن او تر و شعر دبه كچون دكل وشاعر اولی معنانه ده كالور تنه كور و ابتدی بقال اشعر
 بشعر من الباب الخامس للشاعر میك ضمی وعينك كسر به شاعر لك صنف كسنة هالاك شاعر اولیو الاشاعر
 میك ضمی وعينك فضيله شعر اید شمه و باب مغالبه دن شاعر ته فشر ته اشعره كالور عینك فضيله بن كاشعر
 دیده غاب كادم معنانه وشاعر مایك كسنة كوكاك به باغه ده در پر بقال شاعر ته ای تا ومنه فی شعار
 واحد لالا شاعر خو فی كبر لك مقال اشعر فلان خو فای اشعره الشعری شينك كسری وعينك سكوفی
 و افك قصیر به پر بلدر در كه جوزان صكره طوغرو بونك طلووی شدت حرده اولور و شعری لکی بلدر در

پی شری المودر که اول جزاده دوری شری العیصلدر که اول ذراعه در عرب طائفه می شود و زم
 اندر که بولر که لیکسی سوله اختاری اولر الشعراء شبنک فقی و عینک سکونی و الفک مدله مفتلر
 د بکری میوه ناک قسمی در واحدی و جی را بر در شعراء بر سنکه دخی در لکه اکنه سی و اولدو شر بلای
 دخی اطلاق اولنور یقال داهیه شعراء و داهیه و بر او ویر لاه مو حله و راه مهله ابله و بر دن ما غودر توی
 معنا سنه کنی که شعراء دن و ور لدن کمال مراد اولور توی حیوانانه کالی مستلزم اولد غیون و فحن بر کسنه بر سنه
 سو یلسه و کالکرا ایشله جیت بها شعراء ذات و بر در شعراء جوی اغایله ده در ل ابو عبیدو ایشله
 و موصله بطلمی وارد ااکشمران در را ابو عمر و ابتد ااکشمران د بکری اغا چری جوی اولد غندن او و بر
 الشعراء بر شبنک فقی و رانک کسر بله خیار کلاغنه در ل صفا و القتا معنا سنه الشعراء شبنک خمی و عینک
 سکونی و رانک خیله واحدی و شعراء بر لوی و نودخی در ل مغر دی یوقدر یقال لعینا الشعراء و هذا الشعراء
 و شعراء بر فقی و عینک دخی استعمال اولنور یقال ذهب القوم شعراء بری تفر قوا الخفش ابتد یونک واحدی
 یوقدر لشو بر صغفه تمصیر و وزن محمد بن حران الحفینک لغی در الشعر شبنک فقی و عینک سکونیه
 کاب افشانی در کز ایغن فالدر من یقال شعر الکلب بشعر من الباب الثالث اذ ارفع احدی رجلیه لیسو لشو
 خالی قلمعه دخی در ل یقال شعر البلد اذ اخل من الناس و شعر بر کسنه بی بر دن جفر مغه دخی در ل یقال
 شعر ت بنی فلان من موضع کذا ای شعر جهم الشاعر قشول شعره در لکه هر کس ای غارت لجنکه قادر اوله یقال
 بلدنا غره قز جله اولد الی اذ لم ینتج من غارة احد و رجل تمبیری غایت سهو لئ اشعار و ایچندر الاشعار
 هیزه کسر بله صواد یولدن صبه اولن یقال اشعر المنهل اذ اصار فی ناحیه من الحجة و بحیه طر بقدر ل
 الاشتعار هیزه ناک و ناک کسر بله عدد جو غل یقال اشتر العدای کثرت و اشعار حساب
 بصیرت و وزن یولما من یقال اشتر حل فلان حساب اذ لم یقتلوا و اشعار حرامه او زغه دخی در ل یقال
 اشتر فی الفلاة اذ ابعدها فیها الشعر ناک و شبنک فقی و عینک خمی و تشدیدی به سر ده مقدور دن
 ایما ملک در ابو عبید و روایتی و زن یقال اشتر البعیر اذ لم یدم جهدا فی سبه الشعر شبنک کسر بله زمان
 جا هلیتله اولان نکا حار دن در که بر کسنه بر سنک یکاری یاخود قز قز نداشکی چفتلند و نودخی
 اول مقابله ده سکا قری یاخود قز قز ند اشکی چفتلند و غما بیهنده مهر هدین بو اولسون در ردی
 و فی الحدیث الاشعار فی الاسلام شعر بر هفتنله لیک کلمه در که بلفظ قلموب طارطعان عینک استعمال
 ابتدا بلر اعزلن فحق و وزن مبنی قلوبن یقال تفر قوا شعر بر ای کل ناحیه الشعر شبنک فقی و عینک
 سکونیه یونک بجای سکین عظیم معنا سنه و فی المثل اصغر القوم شعر تهم ای غادم القوم شعر تهم بنی
 شعره خدمتکار اصغر مثابه سنه در و صا حب صراح بو مقامه جوهر نیک مران اذعا نایب یونوب
 شعره بی غادم معنا سنه در زغم ابتد و ابتد شعره کارد و تشکر ده و بزی مشیر و غادم و فی المثل
 اصغر القوم شعر تهم ای غادمهم انتهى و بشمعینک عینک دخی شعره در لکه اولنور عینک سکونیه
 ای در و قلبک سکونیه بنه دخی در ل الشعر کذک شبنک فقی و عینک سکونیه احد معنا سنه کور یقال
 ما بالذو شعراء احد کسانیدن بو به روایت اولندی الشعر شبنک خمی و عینک سکونیه کوز قباغنه
 کز یک بند کز لری و شعر المرحل کناری و هر سنه ناک کناره شعر در ل الشعر شبنک فقی
 و فاک کسری و مدله کذک لک کز یک بند کز رویت الشافرانک کسر بله کذک و رحل کناری
 الشغری شبنک خمی و فاک تشدیدی به عرب طو شانی در که قولی قلی اوله للشعر مین

شعر

شعر

کسر به و شینک سکونی و فاکه فقیله دوه طوداغنه دیرلر شنه کی جمنله جیک و فاکه فقیله و مایه حاد
 مایه لک سکونیه آت طوداغنه دیرلر المشافر میله فقی و فاکه کسر به جی و مشافر لبی بوئند لیسان
 او تشدر یعنی جشی طوداغنه مشفر دیشلردن شیبها و فی المثل اراک بفرما الحور مشفر بفرمن مرادنا هر
 اعضا در و اماردن مراد نکل و رد جوا بدرو حاصل منی ظاهر حاله کیفیت با لکن منی در جیک اولور
 بو ذکر اولان جوهری عبارندن فهم اولانند و مخلصو که منی بنی بنی ایدرم نکل ایند جکه مایه لک
 وقف دکلم بشره بنی باغود سبع مین دیک اوله الشفری شینک و فاکه فقی و الفک قصر به بر شاعر
 میچید که از قبیل سندن در و یو فنی یوزفا و زرد و یونک حقه مثل ضرب اولوب اعدی من الشفری
 دیشلردن رازم یو رعداوقی غالب اولانلردن ایدی الاستفرا و هرزه لک و فاکه کسری و شینک و فاکه
 سکونیه تفرق معنا سنه و یو کلمه لک افضل اولانلردن و زنی اولانلر بنا سنه تا مل اولنه الشفره شینک خنی و فاکه
 سکونیه اشقرده اولانلردن و انسان اولان شقرت قیلری صافی قرمز اولوب بشره منی بیاض اولور
 و فاکه قرنی صافی قرمز اولوب بیاض و قوی قرنی قرمز اولور و لک بیاض و قوی قرنی سیاه اولور و کاک
 دیرلر که طوری دیک اولور و دوه اشقر اولدر که حکم قرمز اوله الشفره شینک فقی و فاکه کسری و الفک
 مایه لک اراک اسیدر که طوغور دخی قولی دپوب اولدر مشدر الشفره شینک فقی و فاکه کسری لک حقایق
 نشند بدکری چه کند که اکا فک جیک دیرلر شفره شینک فقی و فاکه کسری به بنی به دهره رقیبه لک
 امیدر چنکه اکانسب اولور سنه تا فی مفتوح اولوب شفری دیر سنه الا شفره هرزه لک فقی و فاکه کسری به
 بنیدن رقیبه لک بدو الشفره شینک خنی و فاکه فقی و تشدد بدله و قدی حصار ایدر که بنی به دهره لک
 شینک حایه من سنه در به قال اخیر ته بشقوری کمال افضیت الیه بعیری و مجری یعنی فقیله هرزه لک
 و لایسه کافر ضای ایدرم و اصحی شین مفتوح در دیدی ابو عبیده ضم اسیدر دیدی زو اشقور شینک
 متصل اولوب معوم اولان امور در که واحدی شفره و شقور و شینک فقیله نعت معنسنه در الاشقاری شینک
 خنی و فاکه تشدد بدی و الفک قصر به براونک اسیدر الشکر شینک خنی و فاکه سکونیه احسان ایدرم
 کسنه مدح بکنک احسانی مقابله سنه بقال شکر و شکر لک لکن لامه لستعالی لغصم در و شکر مرآه
 لیاقت اولوب شکر مرآه دیسلر فری مراد اولور الشکر و شینک شکر کجی بر دله بر دکی و مصدردی کاور
 قولی و باری تعالی نکل لا یرید منک جزاه و لا شکو و لایو ردخی قول شریفی جمیعته و مصدردی غمیل در
 الشکران شینک خنی و فاکه سکونیه کفر لک بخلافیدر الشکر فقیله و فاکه خنی و تشدد بدله یعنی الشکر
 بقال شکر لک ای شکر لک الشکر و شینک فقی و فاکه خنیله از غلغه استغافلدن حیواندر استغافلده مرآت
 کسری و شینک سکونیه به و حکم بقی بقال شکر لک السماء ای اشدر و قیله سوده طولمه دخی دیرلر
 بقال الشکر الضرع ای امتلا لک الشکر فقیله به سوده طولی بقال شکر لک الناقه تشکر شکر امن الباب
 لری اذ المتلاضرها الا شکار هرزه لک کسری و شینک سکونیه سودی طولی اولان فقه فی صافی بقال الشکر
 القوی ای محلیون شکر الشکر شینک فقی و فاکه کسری به معنی سودی طولی اولان فقه الشکره شینک
 فقی و فاکه سکونیه به ده سودی و ابی الشکاری شینک فقیله و الفک قصر به مفردی بقال هده ضره شکر
 بقال ای ابل شکاری و غنم شکاری الشکر شینک فقی و الفک قصر به مفردی بقال هده ضره شکر
 اذ کان منی من اللبب الشکر شینک فقی و فاکه کسری و مد بشول فدلندر که اعیاجک اطرافه کو کندن بر
 بقال شکر الثیرة یشکر شکر امن الباب الرابع ای عرج منها الشکر و کاه اولور که ضعیف اولان فقیله دخی

شینر

شفر

شکر

جنبك خبي و الفك قصر به و المشورة ميمك فتي و جنبك خبيله دانشق المشورة ميمك خبي و وولك فتيه
 و الاشارة همره نك كسرى و جنبك سكونيه يو نك جله مئى رمعنايو درواستان دومه ميمك خبي
 ديزل بقال استار البعيرى من المستشير من دوه و مستشير حيوانن من لاركة ديزل كرك ديشنك
 يوكل اولد غن به المشورة جنبك خبيله و واولك سكونيه صورت معناسنه در اين اسكيت و ولينده بمقال
 رجل حسن الصوره و المشورة الشهره جنبك فتي و هانك سكوني يانك فتيه شهر به كين زياده يا علو
 اولان قولى صحوز كبيره معناسنه الشهر جنبك فتي ابله راي معناسنه و مشهور قلغه دى ديزل بقال
 شهرت الامر شهره شهر امن الباب الثالث اى جلته مشهور و لقلج صيرمغه ده ديزل بقال شهر سيقه شهره
 شهر اى سله الشهر رختينه جى الاشهار همره نك كسرى به راي كجيك بقال اشهر ناي اى علينا
 شهر و بومعاده اختلاى بيشتر در اين السكيت ابتداى اشهر ناي هذا المكان ديزل اخفايه شهر معناسنه
 قبل ابتداى اشهر اخفايه ديزل دخلنا فى الشهر معناسنه الاشهر ميمك خبي و هانك فتيه له كسبه در
 صابونه كسبه اولد خبي الشهر جنبك خبي و هانك سكونيه ريسنه سكان اولان الاشهار همره نك
 كسرى و جنبك سكونيه واضح اولق بقال شهر تغا شهر و اشكان بولغه دى ديزل بقال الله لان فتيه
 لشهره الناس القشه على وزن التكرم واضح قلقي بقال شهره تشهيرا لشهارة جنبك كسرى و هانك
 سكونيه فاحى معناسنه در بقال رجل شهرة على فاحى داله و داله لغت در معا فصل الصاد الصبر
 صادق فتي و يانك سكونيه بلا وقتنه نفسى فريادن تنوع اولقد ريقال صبر فلان عندا المبيد صبر
 صبر من الباب الثانى و اعترسته فى منع انكده ديزل يعنى لازم و متمدى كلور بقال صبره اناى حسنه
 قباله تبالى و صبر نفسك مع الذى يدعونهم و فى الحديث فى رجل امسك رجلا فقتله اغرقوا الغافل
 و صبر و الصبر اى جيسو الذى جيسه لوت حتى يوت و صبر الرجل ديزل ريقال بد نجيح جيس اولتسه
 ياخود قتل اوجيه دك جيس اولتسه قتل فلان صبر اوجيه صبر لعلته الا صبر اوجيه نك كسرى
 و صادق سكونيه بمعناه بقال اصبر الرجل المصيرة ميمك فتي و صادق سكوني و يانك خبيله شول جين در
 كه اتوك لوز و ربه جيس اولتشد و شول مصبون كه اتد نهي اولتشد اول اوجيه جيس اولتسه در شول
 دى و حوالان ريسنه كد ريك جيس اولتشد نك صكر موى اولتشد قتل اولنه انوك خفته قتل صرد بنور
 التمبر فتيه و يانك خبي و تشدد به نكفله صبر ليلك الاصطبار همره نك كسرى كد لك صبر ليلك بقال
 اصطبر و لا بقال طبرت لان الصباد لا تدغم فى الطاء فقلت لا دغام قلت الطاء صباد و قلت صبرت لا صبار
 همره نك كسرى و صادق كسرى و تشدد به كد لك صبر ليلك معناسنه الصبر صادق فتي و يانك كسرى
 و تشدد به بكفيل معناسنه بقال صبرت اصبر صبر من الباب الاول و صبر شول اقل بودم ديزل كد انور
 باغدر ميه و اصبح ابتداى صبر شول بلوند كه بعضى اوز رنه اوله در جه ابله الصبار صادق
 فتيه كد لك باب اولد ناصد رد بقال صبرت صبار اى كفت به و كفيل و ريمك معناسنه ده
 كلور بقال صبري يا رجل اى عطى كفيلا الصبر صادق فتي و يانك كسرى به شول اى دوا دك
 اكا ز و اى ديزل و يانك سكوني ايشد له مشدرا الا ضرورت شعرده الاصبار همره نك فتيه
 شول اى بلو داره ديزل كه برى اوزر ندي اوله الصبر صادق كسرى و يانك سكونيه و الصبر
 صادق خبي و يانك سكونيه اصبارك و احدى در يعقوب فرادى و ابت ابتداى اوزن و اصبار و يانك
 المرافقه دمدر بقال اخذها اصبارها اى آمة يجمعها يو نك دى و احدى صبر كلور صادق خبي و يانك

شهر

شهره

صبر

سکونیه بلاد هفت کائنات با صبار هابا حمارهای لاشها و اسمعی اندی غن رکسته کماله شدته و غرسه
 انچه با صبار هادور و صبر غساندن رجاعتک احبدر و صبر کذلک بمهر ک مقلو بیدر که بمهر رنسانه ک طرفه
 و التلغه دیر و صبر شول بره دیر که انچه اوقط طاشلر اوله و برک اولمه بوسیدن ام صبار صادق فقی و بانک
 تشدید بله طاشلر بره دیر ام صبور صادق فقی و بانک خنی تشدید بله امر شد بد بقال وقع القوم فم صبور
 ای فی اعظم فی الشدة الصبره صادق فقی و بانک تشدید بله شدت معنساندر بقال صبار اوله تشنه شده
 برده الصبر صادق فقی و بانک سکونیه پت دبد کمری سننه درک ایچنه بقدای قور الصبر صادق فقی
 و بانک فقیله صبره کجی و صبره کوزی دیک مقانسه دخی استعمال اولنور نقول اشترت الذی صبره
 ای بلا وزن و لا کیل الصبره صادق فقی و بانک سکونیه طاشلر الصبار صادق فقیله صبره کجی الصبره
 کذلک صادق فقیله و غیله دخی اقتدر صبار کجی و هاجم جم اولد غنه بنه داخل اولمشدر الصبور صادق
 فقی و ونونک سکونیه و بانک فقی و مدبله شول خرما غلبی درک بالکر قلوب اشغابی مغلوب قلی صوابش
 اوله و صبور رجالدن شول کسنه دیر که بالکر قاله ولدی و قراندش اولمه و حوضک غاسه اولوغنه دخی
 دیر ابو عبیدو یا شننده و دمور دن و فلا بدن اولان قابلر ک صواب حکم کیهون اولان امر پکشد دیر الصبره
 صادق فقی و ونونک سکونیه و بانک فقیله خرما غلبی و حه مذکور وزن اولوق بقال صبره سفل الفقه الصبور
 صادق فقی و ونونک سکونیه و بانک فقیله و اغابک امیدر که اول کونرا غایب دور بعض برده کایم
 فستی دیر و بفضل صنوبریشنک امیدر دبدی الصبار صادق فقیله و بانک کسر بله فقیله شدت فشدت
 متانسانسه الصبر صادق کسری و ونونک فقی و تشدید و بانک کسر بله کذلک شدت متانسانسه الصبر
 صادق کسری و ونونک فقی و تشدید و بانک سکونیه برده جو کونلر نینر کونک اولدیر و محملر که صبره
 صبره کجی بر معنایه اولوق بانک غری ضرورت غری ایچون اوله الحرام صادق فقی و بانک سکونیه و بانک
 مدبله بره معنسانسه در غیر متصرف در الحرام صبره کذلک در رسن محرمه فی رسن زانن نینر و نایب
 تا تشدید و بشری ده دخی حال بوبله در پس محرمه اولسه در رسن محرمه فی رسن زانن نینر و نایب
 داخل اولوق لازم اولور و محرمه شول دبدی بر که دخی دیر کوننده محرمه بله یعنی باشنه حرمه اوله الحرامی
 صادق فقی و ونونک فقیله کجی الحرام صادق فقی و بانک سکونیه کذلک کجی و هر فعله بانک کجی
 بوبله اولور افعل صیغه سنک مؤنث اولسه عذراه و خبره و ور قایم و جل اولد غنه تاشنه کم عذرا
 بکر معنسانسه و خبره انچه و یامو حله بله سدر لغاجن تورن بر معنسانسه دور و محارم ک صلی محارمی ابدی
 بانک تشدید بله بعض اشعار ده یای مشدده بله دخی کاشدور بر رسن محرمه ایچم ابلشک حال بله رانک پشته
 بر لغتد غال ابدی برانی مکسور ابدی رسن سائر الف جملر که ما بدمی مکسور اولد دخی کی مساجد کجی و جعفر
 کی مثلا پس و لن صکر ما اولان الف اولای یاه قلب ابدی رسن ماقبل مکسور اولد غندن اوتون نینر ایچون
 اولان الف ثانیه دخی یاه قلب ابدی رسن ماقبل مکسور اولد غندن اوتون نینر ایچون
 یاه اولای حذف ایچوب یاه ثانیه فی الفه قلب ابدی رسن محارمی دبدیلر رانک فقیله تا کالف حذفدن سالم
 شون داخل اولدخی حینه و یوفی الفه نینر متقلب اولان یاه الف تا نینر متقلب اولان یاه بانک پشته
 فرق ایچون ابدی بر مری و مری کی مثلا ایچون یوفی الفه نینر متقلب اولان یاه الف تا نینر متقلب اولان یاه بانک پشته
 ایچوب یاه ثانیه حذف ابدی و رانک کسر بله الحرامی دیر و هذه محارم دیر زنه الحرامی و جود ابدی
 و جوهر نیک و نیکر ندن فهم اولنان بودر که محارمی کله سنه و امکسو اولور سه متصرف اوله الف تا نینر

صبر

صبور

صبر

کندند و ترو مفتوح اولو رسته لا نصر فی اوله الفتحا نه بدشیدل اولان حرفتا نه بدشیدل غندن او ترو الاصحاح
 امره ملک کسر به حمله داخل اولیق یقال اصحر الرجل اذا خرج الی الصحراء الصحر تصادف خیمه و حانک سکونیه
 الحانور بینه اچق قلان و الصحر صادق خیمه و حانک فقیه جعی و صحره و صحرا و اولان له در اول اصحر
 هر ملک فقیه شول حیون در که انوک باشند اشقرق اوله یقال حار اصحر فی حره فالاصحیر لولیت قوی اولوب
 قوت لوزن و یوریکه در لوزن یقال اصحر النبات اصحر ای هاج حمره صاده فقی و حانک سکونی و تانک فقی
 لوزن نه سیله اشکار دیک اولو بقول فقیته صحر صحیره اذارا یتولیس بینک و بینه ساتر المصاحیر ملک نمی
 و ملک کسر به شول کسینه در که خیمه همراهه مقاتله ادوب حله و خدعه ایتمه اصحیر صادق فقی
 و ملک کسری و مدله شول سود در که انوک لوزن نه قرقن طاش رغوور قینسون در یواندن صکره
 اوزر نه یام و کورده یجر و کله اولو رکها انوک اوزر نه اون دو کر دخی یجر اصحر فقیته ذکر اولنل طریق
 لوزر سود بشور ملک یقال صحر التین اصحر حمران الباب الثالث ابو لغوث یتدی مضیره عامه معجمه لیل در
 مغزن ما عود اولو لغاه قیامعنا سنه فیه مه فهد ما عود اولو لدی کی کفه فک کسر به ال اصحه صفان طاشه
 در یغیره شول سود در که ذکر اولن طاش قردوب اصحه رغوور قینسون دیو صحرا صادق خیمه حانک
 طانن جابه اولان قصبه سید و تو لم تانک خیمه ساحل دن جابه اولان قصبه سید و صحرا عبد القیس دن
 یز ملک اصحیر صحر صادق نمی و حانک سکونیه بر عورتک ابد در که احسان اولیق مقابل سنه عقاب
 لوتشدر بنا علی ذلک مثل ضرب لوتوب مالی ذب الاذنب صحر بدبل اصحر صادق فقی و حانک سکونیه
 فی المعصور خیمته جمع اصحر فقیته یمنه اصحر صادق فقی و حانک سکونیه و اصحر صادق و حانک فقیه
 مغزک واحدی در صحر بن بر وین الشر بد صادق فقی و حانک سکونیه خنسلک قرد سید و خنساغذک
 فقیه بر عورتک اصحیر الماعز عرقانک کسر به طویر قین اولان جنق کاسه سفالین معانسه الصحر
 صادق فقی و ذلک سکونیه کوکس سینه معانسه الصحر و صحر جعی کوکسر معانسه و صحر مدکر هو
 بعض اشعار و موشکلی تا و به بناء در و صحر اوله دخی در لوزر و صحر و قش یار یسندن لشعه بجه بر نه
 و رجه در لوزر یقال قد ماول جانی مقدم اولو و صحر و یسندن بر بلوک در لوزر و صحر و صحر دخی کور
 رجوع معانسه یقال صحر یصدر صحر ایا صحر نه قصدرای رجعت فرج المصحر ملک فقیه اسم
 مکندر و مصحر لفعال دخی یوند و الصحره صادق نمی و ذلک سکونیه اتساک کوکسک یوقر و سی
 و یوسیدن کوکسک دبد کلری لبسه دخی صحر دبد بلر المصحر و صحر فقیه شول کسینه در که کوکسی
 زحلوله المصحر ذلک کسر به شول طر بقدر که اهلی صودن دوند که اولو طر یقند دوز المصحر صادق
 کسر به شول کوچک کوکسک در که تن لوزر نه کیلو روی المثل کل ذات صحر خاله من حق الرجل ان یغار
 علی کل امرأه کا یغار علی امره المصحر صادق کسری و ذلک فقیه و جنس علامت در که دوما کوکسی اوزر نه
 اولو المصحر فقیته اسم در صودن یا خود مشهر دن و فیه معانسه بقول صحر نه الما و عن البلاد و فی
 اللزرتکه علی مثل لیل المصحر یعنی حین صدر الناس من جمهم المصحر یملک نمی و ذلک فقیه بر کسینه
 لکر ایملک یقال صحره علی کذا التصدر علی وزن التکریم ات کوکس اور و ب سائر اللزرتن ابلر و یک
 و سید بر نسنه ایچون صحر قلمه دمنور یقال صحر کتابای جعل المصحر یعنی بر نسنه فی کاصدر قلدی کا
 یقال صحر کتابای سبله و الماده و بر کسینه فی تقدیم ایتمکده در لوزر یقال صحره فی الجلس قصدر و صحر
 قلاء دخی در که اتک سینه سنه بغلر و تصدر بر حقک غیر در که حقب حاهمه و غله ذکر جاتندن

مغز

صحر

[illegible]

معمود

و غینک خیمه حقیر کورنگ بقال تصاغرت الیه نفسه ای تجاوزت الصفر اصداک خبی و غینک فضله
 صفرک جی و لکن استمالی بعضی شماره واقع اولشدر الصفری صا د ک خبی و غینک سکونی و غینک قصر به
 اصفرک مؤنذ در الا صفر هزمه مک فقی و صا د ک سکونی و غینک فضله کیمک الصفر صا د ک خبی و غینک
 فضله صرناک جی سپو ریاندی نسوة صفر دیز و قوم اصاغر دیز الالف لام ابله زرار بر طایفه سی
 استندم که الا صفر درل و اسکر درل سک جمعدن الا صفر و درن الصفر صا د ک فضله مذک و ظم
 معنساند در الصفر صا د ک خبی و غینک سکونیه بمعناه الصفر فقتنه صدودر نو و ردلیل اولی معنساند
 بقال صفر الزمل و انکسر صفر لمن الباب الرابع و بقال تم علی صفرک و صفرک اصاغر غینک کسر به طایفه وانی
 ولان کسبه الصفر واه میک فقی و غینک خبی و غینک مذک معنساند در صفا رکب الصفره میک
 خبی و صا د ک سکونیه و غینک کسر به سول ردکه اونی کورک اوله بقال ارض مصغره ای ذنبا صفر
 لم یجل ابن السکت یوبله روایت آتشدر الصفره صا د ک خبی و غینک سکونیه شول رنگدر که صر
 و نکلو اولان نسنه ابله قائم در و صفرت کله اولو و جنودنی درل بقال اندلی صفره لذی پتری الجنوز
 فقی عقلی کیده جاک کوندره اولسفر یا اول کونده ای زعفرانه مسر ایدر الا صفر زهره مک و غینک
 سکسر به و مایند صا د ک سکونیه و الا صفر ایدر ن صکره یاه ساکنه ابله صر من بقال اصفر الی
 و اصفاغای صا د ک اصفر التصفی علی و زن الکتر پر نسنه فی صاری قلب بقال صفره غیره الا صفر هزمه مک
 فضله صار و نکلو اولان نسنه الا صفران ثنیهی و التون و زعفران معنساند دخی کلو ر بعفیل
 و رسته زعفراندر دبدل و ورس بر نسنه در که انوکله صلو و یو یارل و اصفر شول صاری له درل که
 لسان قارنده اکازده درل اصفر ایدنی صفر دیز تاتاک پلسی و قوری صاری و ابیجده و الا صفر
 روم طایفه سی و عرب طایفه سی کاه اولو و مسوده اصفر اطلاق ایدر الا صفر صا د ک خبی و غینک
 سکونیه توح که اندن معنی ویشی ایشلر و ابوعیبه کسر له دخی و ابیت آتشدر و صفر خالیه دخی
 درل بقال بیت صفر عن الختام ای غل عنه و بقال رمل صفر الیدین الا صفر هزمه مک فضله سکیر و
 عالی معنساند در و فی الحدیث ان اصفر البیوت من الخیر البیت للصفر من کتاب الله تعالی الصفر فقتنه
 خالی اولی بقال صفر یصفر من الباب الرابع بقال نعوذ بالله من صفر الایام و بوندن مراد طول هلاک اولقدر
 که حیوانات هلاک اولیق طعام قابلری بوش اولور و صفر و یک ایدر که عرم ایندن صکره کلو و صفر
 شول یلاه درل که حرب طایفه سی زعم ایندی اوزن اسلک تازنده پید اولوب ابجد فقه اسر و
 و انوک ابصر مسندن حاصل اولان اجیه لدغ درل و فی الحدیث الا صفر و لاهامه ظاهر بودر که هلمه
 میک تشدید به هوا مک مفردی در حشرات معنساند در و صفر نقسه و قلبه دخی اطلاق اولور و بقال
 لا یلتطأ هذا یصفری ای لا یلرق فی التباطط طاهمه ابله عبت آیمک و تعلق آیمک در الا صفر هزمه مک
 فضله صفرک جی صفر ابلری معنساند الصفران شول لکی ای در که انوک بر نه عرم دیزادو و مشردو
 زمان اسلامه الصفری فقتنه و یانک تشدید به شول دلد که قبلی دن صکر مطوغه و قلی طافه
 و یاه مشناه مختلله و طله مهله ابله سهیل یلدری طوغر دن اول حاصل اولاندر و صفری شول یغور
 درل که کوز اینک اولانده یفر الصفریه فقتنه و یانک تشدید به برلوت در که کوز اینک اولانده یفر الصفر
 صا د ک فقی و غینک کسر به صعلق جالقی بقال صفر الطایر صفر صغیرا من الباب الثانی الصاغر صلق
 ایدی قوش ومنه قولهم اجین من صاغر و صاغر احد معنساند ده کلو و بقال ما صاغری احد الا صفر

هربك فتي ابه زياته صقلق ابدن كسنه يقال هو اصغر من بلبل والنسر اصغر ونسر نونك فضيله
 كرس معنسانه در الصقلق صادق خبي ويا نك تشديد به بر قوشك ابدن ومهذبك صاري سرجه نك
 ابي در ديش الصقلق صادق خيله كذلك صغير معنسانه كه صقلق ديك اولور وفرلش واپي بودر
 كك كلاه صفار درل شاه كلامنده صقلقه شبيه نسنه اولسه وصقلق قازنه صار صو جمع اولغه
 دني درل ككه اكا ناط ديدكاري طبري قطع اتمكه علاج ابدن وناط نونله وهربه ابله ارقدهه
 بطردر الصقلق صادق فضيله بهي ديدكاري اوتك يابسي دو بهي نونك خبي والفق قمبره بلبله جعفر
 ديك ديدكاري اوت در المصغر ميمك خبي ويا نك كسري وتشديد به صقلق ورو ديري ومنه قولهم
 ال شنب فلان مصغراسته ووصفودن دو صغرن دن دكلور يعني درندن لعراج وچ ابدن چي در الصغره
 صادق فضيله والفق مدبه نباتان دن يرلوند وياه دني صغره درل قوس معنسانه الصغره
 صادق خبي ويا نك سكوتيه ويا نك تشديد به غوراجدن برطافنك ابدن كه زيادن اصغره
 نيت اولند بلر كه رطسلي در و بر قوم شوبه زع اينديلر كه نسبت اولند قاري كسنه عدل
 الصغر اوله وصغر يصادك كسره ابله الصغر صادق فضيله ويا نك سكوتيه شول طوغي درلك ابلان
 درل ويا قهره دني صغر درل زير موالى هم صغري چرغله تفسير ايشلردو وچرغسه بلبله ويا قهره
 اطلاق اولور وصغر زياته اكثي سوده دني درل يقال جانا بصغره تروى الوجه يفرى وزي و دستور
 زياته اكشلكدن تنه كسره به دني درل بومعنه على مامر وصغر بزمه دني درل اهل مدینه يانده
 صغر ككولونكه طاش قلعه ده درل بقول صغر تا جارة صغر اذكر نها بالصا قور ويا صغر ككولونكه
 درل تنه كلور وصغر وصغره كونسك زياته تاثيره درل يقال صغرة الشمس الصغر صادق فتي
 ويا نك كسره به بر اولغه صالح اولان نسته يقال الربط صغر الذي يسلح الدبس المصغر ميمك خبي ويا نك
 فتي وتشديد به شول غرمدار كه زياته بر اولد غندن او زرينه تجرد وكل ملائم اولسون ديوبه وبيش
 قننه سنبله دني استعمال اولور زير عرب ملائمه صادي سنبه جوق قلب ابدن لجن ركله ده
 فتي باطالعين يا عاه واقع اولسه عمل المبدع والتماخ والصرط والبصاق والعصب صدم شق اتمكه
 ويا نك قولغه ويا صاق اغزيار ينه وصف عوده درل الصفاق رعي وزن الكافور ابو عر ايندي بوشول
 برك كلامه در ككه اوك ابله باشي اولدر طاش كسكيون استعمال ابدن و اكمل اولدني درل ميمك
 كسري وواوك فضيله اصمعيك دني واپي ابو عر واپي كي در الصغري صادق خيله ويا نك تشديد به خرج
 نجات در معنسانه الصغر فضيله بر مزاجه تن معنسانه الصغر صادق فتي ويا نك كسره به يقال بدني
 من الميمك حمرة الصغر صادق خيله ويا نك سكوتيه جانب معنسانه الاسمار هربك فضيله جبي يقال
 لوهفت لكاس الى الصبارها واصبارهاى جوليها وادها قى طولدر من معنسانه در الصغره صادق فتي ويا نك
 كسري ومدله فتي كيكه يا بشن ادم كاندن ترخوسى كلور الصنارة صادق كسري ونونك تشديد به لرك
 بشيدر رأس مغزل معنسانه وصناره قلقلق قولينه دني درل واهل بن قولغه صنان درل الصور صادق
 خيله وواوك سكوتيه بو يوز ومنه قوله تعالى يوم ينفع في الصور كاي ايندي لا دري المصور يعني
 نيزم كصور نيه درل بدني ويا صغرا ايندي صور ورتك جبي در بصره بصره كاي ينفع في صور المولى
 اذ راجع الصور صادق خبي وواوك فضيله صورتك جبي وحسن يوم ينفع في الصور قراوت ايندي الصور
 صادق كسري وواوك فضيله كذلك صورتك جبي ورو صوره لغت در صادق خبي وواوك فضيله

صغر

صغره

صغري

صور

الصوار صادق كسر به او كوز سور سی قطع بقر معنائه الصبر ان صادق كسری و مدله جی سور بلر
معنائه و صوار شك تجنه دخی دیر و هاء السكت معنائه الصبر صادق كسر به صوره لفت دیر
و صوارك تفسیری لان مروا بتدی المصور صادق فقی و واو كسكونیه شول خرما اغباری دركه خرده
فدائری اوله بو جمع دیر و اخدی یوقند و صون باعده اولان كیفك معنائه ده كلور بقال فی اجدق
راسی سورة ای حكة صان برطاكك ادبدز بغضیر ایتدی صان اغاچلری جوق یره دیر ارض ذات
شبر معنائه المصور فقتنه مبل معنائه در الاصور هرزهك و واو ك فقیله مبل اشكان اولان
كسینه بقال دیرل لصور بین المورای مائل مشتاق الاشارة هرزهك كسیر به مائل خلق الانسینای
هرزهك كسری و ونوك كسونه مائل اولم بقال اشارة فانصارای اماله فمال التصویر علی وزن التكریم
سورنلو خلق التصویر علی وزن التكریم سورنلو خلق بقال صون الله تعالى سورة حسنة فتصویر و وزن التكریم
فكر ایتك بقال تصویرت انشی ای تو هت سورته و تصویر و شمكه مبل ایتكده دیر بقال لعنه فتصویر
ای مائل ای السقوط الصبر صادق فقی و یاك كسری و تشدیده كوزل سورنلو اولان كسینه بقال
رجل صیر شیرای حسن الصورة كذا نقل من الفره و شان هبته و قیا فنه دیرل المصور صادق فقی
و واو ك كسونه مائل خلق بقال صان مصوره و صبره ای اماله و قری ضمیرن الیك بضم الصاد و كسرها
قال الاعشى یعنی وجهن بقال صرالی و صر وجهك الی ای قبل علی و قطع معنائه ده كاور بقال صرت
اللی ای قطعته شول كسینه كات كیفده صرهن اقلطن معنائه در دبدی لازم كور كه تلم سرفقه
تقدم و تا خیر اعتبار ایلیه كویا كخذ الیك اربعة من الطیر فصرهن تقدیرنه اوله المصور صادق فقی
و واو ك تشدیده دعوت ایدآه وارن سرجهیه دیرل بقال صفویر سورنلادی مجیب اذنی الاصول
هرزهك فقیله صورتك اهل یزید غلبان نزلت اولتشدر كه عربدن بعضی ایتدی الصبر صادق
كسری و هلك كسونه اجماع واختنا ما طلاق اولنور و اجاز وجهك باسانه و لسانه اطلاق اولنور
و اختنا كویا كور ما طلاق اولنور المصاهرة میك شی و هلك فقیله رقومدن قزالمی بقول لصاهر تالیم
اذا تزوجت فیم الاصول هرزهك كسیر به و صادق كسونه كسینه نسب و تزوج و چور جهتندن
اتصال اوزن اولم بقال صهرت بهم اذا اتصلت بهم و حرمت بچوار و نسب او تزوج الصبر صادق فقی
و هلك كسونه ارمك الاصول هرزهك كسیر به اریك بقال صهرت الی قصیر ای اقبته فذاب
الصبر صادق فقی و هلك كسری و مدله اریجی نسبه پس عربلك لاصهرتك بینه صرة دبدكزی
ارمك معنائه راجع در الاصول اریلدن بقی بقال اصهار لری باای لا لا نلهم من سدة الحرة و حرا
كسرت كلیه دیرل حاء مهلك فقی و الفك معمله المصاهرة صادق شبی ابله سیر و باغلی اولم بقال ما
بالعیر مصارة ای طرقت و طرق طامعه لك كسیر به حرلت باغنه دیرل ضم معنائه الصبر صادق كسری
و هلك كسونه و یاك تشدیده صر مع معنائه لفت در و صیر مع حوض مثاله اولان قیودكه
ایچنه صولوكسون دیو پیلرل الصبر صادق فقی و یاك كسونه الصبر ورة صادق فقی و یاك كسونی
و راك خیه معصودرل در اولم معنائه بقال صار الشی كذا صیر صیرا و صیرورة و صیر كلیه معنائه ده
كاور بقال صان صیر و هرو لقیه یصون ای قطع و كذا اماله الصبر میك فقیله و صادق كسیر بهلر دوج
معنائه بقال صرت الی فلان صیر اقوله تعالی و الی الله الصبر و یوشاد در قیاس مصار ابدی معانی
الصبر علی وزن التكریم خلق بقال صیرنه ازا كذا ای خصلته صیر و صادق فقی و یاك شی و تشدیده

صبر

صبر

اینست تا آخری و راجع اولاً چون سنه سی و یوسف و لوز فی اوز ره دروز ای و عقل معنایه ده کلور بقال
 مالم صبور ای ری و عقل التعمیر فقتنبه و یانک خبی و تشدید بله رکنه یا یسنه بکرم بقال تبصیر
 فلان لاه الصبر صادق کسری و مدله برسنه تحمیل اولفه قرب اولن بقال فلان علی سر لمر اذ کان
 علی شراف من قضا به یعنی ای لوز زوالسه و صبر کذلک محنته دروز و محنته صادق کسری و ماله مهله ک
 سکونیه برنوع طعا مدر بالقدر ابدل و حدیث شر بقده واقع اولشدر که سالم بن عبدالله یاسن و
 کسندر و رایتدی که انوک فتنده صبر و ارادی سالم بر و صبر دن طلب بونی به وسیع ابد رس بدی
 ولوب حدیث صبری و حدیثه ذکر اولن طعانه تفسیر ایتدی و صبر قیواری بقده دخی درل شق
 قلب معنایه و فی الحدیث من نظم من صبر باب ففتحت عینه فهو هیدر و بو حدیث شر بقده صبر شق
 معنایه تفسیر اولشدر و ابو سعید ایتدی بو کلامی بو معنایه یعنی بو حدیثه استند الصبره صادق
 کسری و مدله دوما علی در عطیره البصر معنایه الصبر صادق کسری و یانک فقیه جی اغار معنایه
 صبر بله صبر کبی فصل الضاد الصبر ضادک فقی و یانک سکونیه بیان جوزی که زاده برک اولور
 و یو بیان زانه اطلاق اولفاز که کا صبر دخیل منط درل طامعه لاه و صاحب صراحت بو مقامه صبر جار
 من و ثار دخی بدی کلام جوهریه مخالف اولدی یعنی دکلدر و صبر غازیلر جماعته دخی اطلاق
 اولور و صبر برسنه ک لوز رنه قیواری که دخی درل بقال صبر علیه الصبر یضیره ایضه و کا غدی
 بره جم ادوب بغلفه دخی درل بقال صبرت الکتب اصبر هاضیر لاجعلته الصبره فاین السکیت دن بو بله
 رویت اولشدر الصبره ضادک فقی و یانک تحفیه اصضاسی فرموده اولوب حکم اولن بقال فلان
 دضباره ایهموئن الخلق یات دور تا یافن جم ادوب بحر مغه دخی درل بقال صبر لغرس اذ اجمع قوا
 یه و یوب و علم بن صباره رکنه ک اسجد الصبر ضادک و یانک کسر بله و رنک تشدید بله بحر جی بابک
 لک دیک اولور طر و زنی او زره و طر دخی طامعه لاه ذکر اولن معنایه در الاضباره هر منک
 کسری و ضادک سکونیه ستول نامه ل یا خود ستول کا غدر در که بره بقال اخیامه صکی بقال جاهلان
 باضباره من کتب الاضبار هر منک فقیه و یانک کسری و مدله جی الضبط ضادک کسر بله و یانک فقیه
 هر یکی متعدد معنایه در الصبر فقتنبه غمد طار اولوب اضطراب حکم بقال صبر خبر این لب
 اربع و دوه جافر مغه در بقال صبر البصر اذ اکثر و غاو و زغار و مهله ک خیل و غین مجهله دوه
 اوز در و کاه اولور که خبر ناک و در ناک عین الفضل ساکن قلنو و افعال یمنه فخرک عین الفضل ساکن قلند دخی
 کبی لهما یمنه الصبر ضادک فقی و جمیع کسر بله غلو کسره الصبر کذلک غله مضطرب و لان کسره الاخبار
 هر منک کسر بله غو و مکه مضطرب فقی الصبر جمک خیل و جمک کسر بله غو و مکه مضطرب فقی
 کسره المضاجر جمک فقیه و جمک کسر بله و المضاجر جمک فقی و جمک کسری و مدله جی الصبر ضادک فقی
 و رنک تشدید بله زان ک نفع مقابلی در الضرر استند مضرت معنایه و طار معنایه ده کلور بقال
 مکان و ضرر ای ضیق و بقال لا ضرر علیک الصاروره علی وزن القار و ده یعنی الضرر بقال لا ضرر علیک
 بلا ضرر و در ضرر معنایه دخی کلور و بقال رجل و ضرر و ده ای ضرر و الضره ناک فقی و ضادک
 کسری و رنک تشدید بله معناه ایضا بقال لا ضرر علیک و لا ضرر الضرر و رضادک فقی و رنک خیل حاجت
 معنایه در بقال رجل و ضرر و قای حاجه لا ضرر له هر منک کسر بله ناجار اولن بقال اضطر الیه ای
 الیه المضاره جمک فقی و رنک تشدید بله کذلک ضرر معنایه بقال ضرر و ضار یعنی و احسن السکیت ایتدی

صبر

ضبط

صبر

ضرر

اینست که آخری و راجع اولاً جتنسته می و یو فی فعل و ز ف او ز ره در و ز ای و وصل معنایست ده کاور بقال
 یالم سیر و ز ای رای و عقل التصریر فقتنبله و یانک نمی و تشدید بله یکسینه یا سینه بکرمک بقال تبصیر
 فلان لاه العیر صادق کسری و مدیده برنسته تحصیل اولفقه قریب اولن بقال فلان علی صیر لمر اذا کان
 علی شراف من قضا به یعنی ایلمی او ز را و لسه و صیر کذلک محتاجه در و ز و حنا صدک کسری و معامه بله
 سکونیه برنوع طعاً مدر بالقدر لیدر و وحدت شر بنده واقع اولشدر که سالم بن عبدالله یاندر و
 کسینه و رایتدی که انوک فتنده صیر و ز لیدی سالم بز بوز صیر من طلب بونی بیهیم لیدرس دبدی
 و لیا ب حدیث صیری بوحید بنده ذکر اولان طعامه تفسیر یاندری و صیر قیو یار یقنه دخی درل شق
 الباب معنایست و فی الحدیث من نظم من صیر باب ففقیته سینه فهو هدر و یو حدیث شر یغله صیر شق
 مناسبه تفسیر اولشدر و ابو سعید یاندری بولگی بومعنا یحقین بوحید بنده استندم الصیریه صادق
 کسری و مدیده دوما علی در خطیره العیر معنایست العیر صادق کسری و یانک فقیه جی اغار معنایست
 سیر بله سیر کی فصل الضاد الضیر صادق فقی و یانک سکونیه یان جوزی که ز یاده برک اولور
 و یو یان زانه اطلاق اولان که کا ضیر دخیل منط دیرل طامعجه لاه و صاحب صراحت و مقاصد ضیر جار
 مغر و لادشنی دبدی کلام جوهر یه غلاف اولدنی غنی دکلدر و ضیر غازیلر جماعته دخی اطلاق
 لولور و ضیر برنسته ناک لوز نه قیاد زیمکه دخی درل بقال ضیر علیه الضیر ضیره ایضاً و ک غدی
 بر جمع لادوب و ضیر دخی درل بقال ضیرت الکب الضیر حاضر الزاج طه الضیرة ابن السکیت دن بوبله
 و لیت اولشدر الضیرة صادق فقی و یانک تحفیفه اعضاضی فرموده اولوب عکر اولن بقال فلان
 فیضارة ای هوئی تنقلیات دورت یا ضی جمادوب بحر معفه دخی درل بقال ضیر الفرس از اجم قوا چه
 یو و علم بن ضیر به یکسینه ناک حیدر الضیر صادق و یانک کسر بله و یانک تشدید بله بحر و یی چایک
 ن دیک اولور طر و زنی او ز ره و طر دخی طامعجه لاه ذکر اولان معنایه در الاضارة همر منک
 نری و صادق سکونیه متول نامهل یا غود متول کا غدر در که بر ر مغر از اسماء سکبی بقال جلفان
 الضارة کنب الاضایر همر منک فقیه و یانک کسری و مدیده جی الضیطر صادق کسر بله و یانک فقیه
 مز برکی مشهد معنایست در الضیر فقتنبله غدن طار لوب اضطراب چیک بقال خبر خبر ابن البلب
 الراج و دوه چاغر معفه درل بقال خبر البیر لاکثر و غاو و غار یا معنایست خیمه و غین معجه لاه دوه
 لوز درل و کاه اولور که خبر ناک و در ناک عین الفعل ساکن قلنو افعال یبنده غز که عین الفعل ساکن قلندنی
 یی لیا یبنده الضیر صادق فقی و چیک کسر بله غلو کسینه الضیر کذلک غله مضطرب اولان کسینه الانحجار
 همر منک کسر بله غو و ر مکله مضطرب علی الضیر میک ضیله و چیک کسر بله غو و ر مکله مضطرب قلی
 کسینه الضایر میک فقیه و چیک کسر بله و الحنا جیر میک فقی و چیک کسری و مدیده جی الضیر صادق فقی
 و یانک تشدید بله ز یان کسینه نفاک مقابل در الضیر سندر مضرت معنایست و طار معنایست ده کاور بقال
 مکله و ضرر ای ضیق و بقال لاضر رعلیک الماز ورة علی و زن القل ورة یعنی الضیر بقال لاضر رعلیک
 و الاضر و قوض ورة معنایست دخی کلور و بقال رجل دوضار ورة ای ضرورة القنطرة تلک فقی و یانک
 کسری و و یانک تشدید بله یعنا ایضاً بقال لاضر رعلیک و الاضر ورة القنطرة تلک فقی و یانک ضیر حاجت
 معنایست در بقال رجل دوضار ورة ای حاجه الاضرار همر منک کسر بله ناچار اولن بقال اضطر الیه الی
 لیه الاضرارة میک نمی و یانک تشدید بله کذلک ضرر معنایست بقال ضرر و ضان یعنی لعلین السکیت یاندری

ضیر

ضیطر

ضجر

ضرر

نظم

نظم

نظم

سکونی و بآنک تخفیفه طریقی در بیان معنای اولمه د یاله و بآله بر معنایه در العسرة علی وزن
 الدحرجة صوبه مصطفی بلولدم من یقال لمسرت السقای ملاءمه و یا یکر شکله دخی دراز بقال لمسرت
 القوس ای وزنه العسرة و العسرة یرة طلائع فقی و حاکم سکونی ابله بلوت معنایه در ان السکت ریلقی
 اوزن بقال معالی السماء لمسرة و لمسرة رتای من غیم کذاک حاکمه و عابله لغت و الطیر و طلائع فقی
 و عاتک سکونیه و رتای خبیه لمسرو کی در وزنا و منی و لمسرو بلوت پامسی دتکدر شتم مر و رتای
 اطفال یو طلائع فقیه جی و طلائع را جناس مختلفه دن اولان خلق و منه قولم جانی الطیر ای اشیاء یحی
 الناس متفرقون و اشیاء هزیه ناک خبیه شریدن دراختلاف معنایه و ابو عبیدن یو بله و بلوت و انشع
 که طرور طلائع و رتای خبیه شول رجاو ککمه معجل اوله و یخلیط اوله الطیر طلائع خبیه و رتای
 تشدد ببله یکه یحضر حاتی کف الثوب معنایه و هم تسنه ناک طر فنه طر در بلر بقال طر التیر و طر اوله
 اشغیر و شغیر شین معجه ابله و قیاله جابه دراز الطر طلائع فقی و رتای خبیه جی الا طر و هر ماک فقی
 و طلائع سکونیه طراف معنایه و بقال طر ارا البلاد طرافها و طر افن قلنه دخی دراز ناسیه معنایه
 الطر تان کذاک طلائع خبیه مرکب اوموز ناک اکی جانبته و اولان خطرت و ولود و بی بیان صغیر
 اوموزنه اولان خطره دخی اطلاق اولتور جدیدی و لوقه سنه اولان خطه طر طلائع دراز طر بقال
 معنایه و یومعانه و یومر فتن السحاب بدکازی طر طلائع خبیه و رتای تصبیه جی معنایه در الطر
 خبیه اوت بک بقال طر التی طر و رتای الباب الاول فانیت و طر و تاز و بکد بقی بکد دخی
 بقال طر شارب اللام الطار رتای تشدد ببله شول یکه یهتوز بشار ابله طر طلائع فقی و رتای کسکذاک
 تشدد ببله کومری سکین ایامک محمد السنان معنایه و کاه اولور که طرشق و قطع معنایه دخی
 استعمال اولتور و طر دوه ای طر مایکه دخی دراز مثل معنایه بقال طر ت الابل ای طر دقا و خبیه طر
 نوا حیا و یعقوب یندی طر ت الابل دراز فتن ائو کیر جابندن یو و یوب اندن سکره جانب لغت و ندن یو و یو
 تا که فی طوغر لاسن و بر کسکذاک الی اورو یمن منقطع اولمه دخی دراز بقال طر تیه مثل توت ادا سطل
 الا طر اهرمه ناک کسری و طلائع سکونیه الی اورو و شرمت بقال طر یه طر بهای قطعه اولتور و طر
 ناز لغت دخی دراز بقال طر ای ادل و فی المثل طری غناک ناعله ابن السکت یندی یومعنه معنای طری
 علیه نعلین و یومثل ضرب اولتور و موزنته و مذکرده و اثنین و صمه و لغت تانیت اوزن و ارد اولمش و رتای
 یومثل اصله یعورته خطاب اولمشدر پس ائو ک اوزر نه جاری اولمش و عالمشدر و ابو عبید یندی یو
 معنای اوزک الامر غناک فقی علیه دیکد و لندی یومعنه اصل یو و دکر بر حاکم جو بی اولان عورقی و ره یک
 دوز رد طولوی رهی ایدوب سرب برده ترک ایدر اکلندی طری یعنی دره ناک طر ن طوت کاول دره ناک
 اطرافی در زراسنوک لیا فکده نعلینر و ارد ابو عبید یندی یمن طن ایدرم که نعلینر ادر ایا فکده و یمن
 طان اولسی و طر ارنستیه قندرمعه دخی دراز ابو ز بدر و ابی اوزن الطرمیم فقی و طلائع کسری به
 تا عمل اولان غیب در اسمی یندی طر شول کسینه در که نازی اولوب کردن کس اوله بقال جافلان طر
 مستحیلا لال الطر و طلائع فقی و رتای کسری و معجله و جیه اولان کسینه الطر و طرائع کسری به و رتای
 مایه نده سکونیه اینه و اوزن اولان کسینه قال جل طر طرای دقیق طولی و طر و طر عرب بقال فقی
 برجش تقیه در که اوزن و یاش اینه اولو و الطر طلائع فقی و رتای سکونیه بحر من و شبه معنایه بقال
 طر یه طر طر و من الباب الثانی الطور و خبیه یوقر بحر من بقال طر الفرس و الاغیل یطر فی طریقه

[illegible]

طورو

[illegible]

بکسر النون واجر ابتدی بک لفتنه بین الظاهر ان بد بکری دونک معناسی فی الیومین دچنگر یاخود
 فی ایام دیندروم ابتدی بین الظاهر بدنی در بر یو عید و یا بدنی یا بتا بد وکی اوزن الظاهر طانک خیمه
 و هانک سکونین و الذین صکره ای لان یقتدر و منه مناه الظاهر بالظهور طانک ففی هانک کسری و و یله
 او له ایسی بقال انته حد الظهور و حین قلمه ثم الظهور ای وقت شدنها الظهور طانک ففی و هانک کسری
 و منه یارودم بدنی معین معناسه و منه قوله تعالى و الملائکه بعد ذلک ظهیر و ظهیر بوايت کیده جمع
 اولاد کیر یا قیبل و فقول کاه اولور که یونلر ده مذکروئت و شنبه و جمع بر اولور رتته کخدا ی تعالی لارسول
 رب العالمین یومرشد دره ظهیر قوی معناسه کاه و یقال بعین ظهیر ای بین الظهور ان کاه قوا و انا قه ظهیر
 الظهور طانک کسری و هانک سکونین یلک تشدید یله متولد و در ککه احتیاج اولد قه استعمال
 اولور عیون صقلنه الظهور طانک ففی و انک تشدید یله جمع در لاینصر فیزر و احد یانه نسبت
 نایند و و ظهیر ی تولد یسنه بدنی در بر ککته فی و را و ظهیر ده ترک ایدوب اولور سن و منه قوله تعالی
 و انخذ جمعه و را و ظهیر یا الظهور طانک کسری و هانک سکونین کذلک یردم معناسه یقال فلان ظهیر فی علی
 هذا الامر و لا ظهیر ک علی هذا الامر ای عونک الظاهر هانک کسری یه باطنک مقابل در الظاهر مؤن شول
 کوزه در که مقهر می بیوک اوله و مقهر بمعنی خیمه و قافک سکونین کوزک اغیل قراسنک مجموعنه در بر
 و ظهیر انل معناسه کاه و یقال هذا البر ظاهر عینک عان ای انل و منه قو لهم ظهیر فلان بحاجی ادا استخفوا
 و جعلها بظهر ککله از اله و لم یلتفت الیها و جعلها لظهره ای خاف ظهیر و ظاهره دوه صوارمه ده
 اکادر که دوه فی نصفین یارده صواده کتور لظواهر ظهیر نک جی و ظواهره برده بتا بتا بدنی در بر
 یقال حاجت ظواهر الارض ادا یسی بقال یی یا تات قور یغه باشلسه بویه در بر و بواسی و یانی در
 و اسعی ابتدی ظهیر اشراف ارضیه دنی الملاق اولنور و قبیله قریش ظواهر در بر ظهیر مکده زول
 لبتدکار مجون الطوره ففتینله اولسابق متام یقت معناسه و ظهیر قومه و قهر باید الملاق اولنور و یقال جاء
 فلان فی ظهیر ته ای فی قومه و نهاضته و نهاضه فوله و ضاد معجه ایله باها جابندن اولان اقر باید در بر الظهور
 ففتینله کذلک ارقه افر یسنه در بر یقال ظهیر الرجل یظهر ظهرا من الباب اربع ادا اشتکی ظهیر الظهور
 طانک ففی هانک کسری یه ارقه ای برین کسسه الظهور و ففتینله رسته اسکان اولنور یقال ظهیر الشی ظهورا
 من الباب الثالث اذ یبین و غلبه معناسه کاه و تقول ظهرت علی رجل اذ اغلبته و ونسنه ناک و زرنه
 جشویه دنی در بر تقول ظهرت لیت اذ علوة الاظهار هیزه نک کسری یه عالی فقی معناسه تقول ظهرت
 بفلان ای عیبت و وغالب فقی معناسه کاه و یقال ظهیر الله تعالی علی عدوه و اظهار ظهیر و قتنه داخل
 اولمعنی دنی در بر یقال ظهیر ای سرنا فی وقت الظهور لظاهره بمعنی خیمه و هانک ففتینله معناسه
 و مظاهره بوزی استان و و یکره به تطبیق انکه دنی در بر یقال ظهیر بین و بین ای طلق و بین بواسطی و زوج
 زوج معناسه ظهیر انکه دنی در بر یقال ظهیر من امر اذ انا ظلت علی کلمی تعالی الله تعالی و الذین یظاهرون
 من نسا ثم الظاهر طانک ففی و هانک خیمه تعاون معناسه و ظهیر ارقه افر قیو و یکدی دنی در بر یقال بظهور
 القوم ایضاد و ا و ککله بولی کل حدیظهره الی صاحبجه لاستظهار هیزه نک و انک کسری یه استعانت
 معناسه کاه و یقال سنجهرهای سیمه ان و سنجهرهای سیمه ان و سنجهرهای سیمه ان و سنجهرهای سیمه ان و سنجهرهای سیمه ان
 ظهیر الظاهر طانک خیمه بلکله او خیمه اولان استحقاق ظهیر نه نندن ایشیل و یلکی در که اوله بلکله
 تقیعه یانی در الظهور ان طانک خیمه و هانک سکونین یلک مقابل در و یلک طانک خیمه بلکله اوزنه

جانبه در بقاورش سبک بظهورش ولا ترشه بطنش و ظاهر از ظهر کجی در بطنش بطنش جی او اندوخی
کی و ضعیف جی فعلان کلوز عبه له عدان کی الطهارة طلائک کسری به یوز بطله نیک مقابل که بطا است و دیک
اولو الطهارة کذلک طلائک کسری به زوج و وجه سته لت علی ظهر بی دیک قنطویه علی وزن التکریم و تظهر
فقتنه و هانک خمی و تشدید به زوج و وجه سته طهار بیک بقال تظهر من امراته و ظلم من امراته تظهر
الطهر مکن خمی و هانک خمی و تشدید به زوج سرقوی و لان کسینه شد بد الطهر معنائه الطهر مکن خمی و هانک
کسری و تشدید به زوج الدنر کسینه کسری و سید و مظهر او به وقتنه ایش ایش لینه دخی دروز اصی و اولیفته
بقال تافلان مظهر ای بی وقت الطهارة اصی لندی کسینه مظهر دیو و رد کسری یوسید ندر ابو عبید
بندی اسمعید غیر ای تافلان مظهر اروایت فتلش در هانک تخفیفه وجه دخی تخفیف ایله اولقدر
دیدی فصل العین العبره عینک کسری و بانک سکونیه احمد را عبادن و عبره بکثر نسبه را اعتبار بانک
الاعتبار او کست الخ و انتقال بانک بقال اعتبار فلان ای قنط و اعتبار جل ای لتقل العبره عینک فقیه
یکسینه کو زایش دو کندر تقول عبر اجل یعی عبر لیس البلیب الرابع العابر کو زایش دو کسینه مذکره
و وثیقه اطلاق اولنو و کاه اولو که کو زه دخی اسناد اولنوب عبرت عینه دروز و عابر تخفیف دخی دروز بقال
رجل عابر سبیل ای ما طار یق لا اعتبار هیزه نیک و تانک کسری به کو زایش دو کسینه بقال استعرت عینه
لا نعمت العبران عینک خمی و بانک سکونیه کو زایش دو کسینه باکی معنائه العبره فقیه که زده او ان
حرارت در که کاغلق ترتیب اولور العبر عینک خمی و بانک سکونیه بعناه بقال لاه العبره العبره و ای فلان
عبر عینه و عبر جانب معنائه ده کلوز بقال هذا عبر التهر ای سطره و عابیه و بخصوصه دلم و وزن اوله
دخی دروز بقال جل عبر اسفار و جمال عبر اسفار و نقة عبر اسفار یسنوی فیه الواحد و الجمع و اثر مثل
الحاک ای لایزال یسافر علیها و کذلک عبر اسفار و الکسر و عبر کذلک خمیه کثر معنائه کلوز ابو عبید اسمعید
روایت لندی اوزن العبر عینک خمی و بانک سکونی و بانک تشدید به شول سدر اغای در کهنه کار زده
بتوب لاه یو یو یو یو یو العبر عینک خمی و بانک سکونی و بانک تشدید به و العبر ای عینک کذلک
کسری و بانک سکونیه و بانک ذوقن صکره تشدید به و طایفه سنک لقی در العبر و عینک خمی و بانک
خمیه شعر بین دیکه معروف بلدن دیری که اولوز بانک تخلفنه در کاه عبور و بدیلز را عر مدنی که کشاندن
مرو و بد العبر مکن کسری و عینک سکونیه شول نسبه در که لوق اوز نندن کجول و کز کفطره اولسون
کر که ای اولسون غن کبلی ریز برینه بظلیوب کسری و یسافر و ابو عبید لندی عبر شولمر که در که لوق اوز نندن
عبور اولنو و یعنی طائفه انجودن ترکیب اولنند و العبر و عینک خمی و بانک سکونیه کجک کز
صودن کجا اولسون که عیودن اولسون اصی لندی عبرت الکتاب عبره عبر ادولر غن من ان کند و نفسکه
فکر لایوب دفع صوت بانک العبارة عینک کسری به دوش یو موقت تغییر معنائه تقول عبرت الرویا
عبره هابوله اذ عبرتها طایفه تهالی ان کنت ملال جامعادر ای عبارة بانک کسری به اسعانی جائز اولن امت بقال لاه عبارة ای
نقوت ملال چون نسبه ان کنت ملال جامعادر ای عبارة بانک کسری به اسعانی جائز اولن امت بقال لاه عبارة ای
جایزه لا استعمال الا عباه هیزه نیک کسری به قیودی ریل ترک لید و بر قانق بقال عبرت الغن اذ ترکها لایله
لا عبره الحبره مکن خمی و بانک فضیله قرطاش قویون بقال عبرت الشاة فقیه مبره و معبر سنت و اوجان
اولغلا دخی دروز بقال غلام معبر اذ لم یحتن و باره مبره اذ لم یحتن و خضض خطه معبره و ضاد معبره ایله

ابله ناساطفه سن سنت ابله کدو بلکی قر قلوب بلکی وافر اولان اوقه دخی دیر بقل سهم معبرای موف
 الریش التبعیر علی وزن التکریم دوش یورمق تقول عبرة لروا التبعیر افسرها ویرکسندن خبر ویرمکده دخی
 دیر تقول عبرت عن فلان اذ نکلت عنه وبقال السان یعبر عا فی الضمیرای عبر عنه وقصیر بمقدار الخاف
 ابرو او کورد کند نسکر بره جمع ابد و صوز نه شک دخی دیر الاستعبار هم رنگ و نلک کسریله یرکسند دوش
 قه یرابد و تبیین طلب ابلک بقال استعبرت فلان وای ای قصصته اعلیه یعبرها العبر عینک فقی
 ویا نلک کسری و مدله ریخه اجزاد که زعفرانه جمع ایدر اسمیدن بویله روايت اولندی و یو صیدلندی صید
 عند العرب یالکر زعفران اطلاق الونور و فی المذهب انهر احدی ان اخذ ثوبین ثم نلستهما بمعبر و زعفران
 و یوجد تب شریفه دلات واردر یالکر زعفران غیر الملاقا وادغه و توم و نلک خیله یض معنا سندر
 العیون عینک فقی و نلک و نلک کذلک فضله و ما یله و اولک سکونیه بر عوب رایحه لو اولک اسیدر
 و یونه دورت لمت واردر یری ذکر اولنق و یری دخی عبور ان در عینک و نلک فضله و نلک خیله و یری دخی
 صیر اندر عینک فقی و نلک کسری و مدله و نلک دخی فضله و یری دخی صیر ان در نلک خیله البسور
 عینک خبی و نلک سکونی و سننک دخی خیله و مدله شولناقه در که سرع لوله العبر عینک و نلک فقی
 و ما یله نلک سکونیه بر در که عرب ساطفه سانی موضع حن در دوزخ پدرا اکناه هر سنه که اتوک
 حادته و صنعتنه یا خود و نلک نلک اولسه کانت ایدر المعبری عینک فقی و نلک سکونی و آخر نه نلک
 تشدید به صنعت نه یونه و نلک جمع اولور البقره یه مؤنث بقال ثیاب عقریه و فی المذهب نه کان
 یسجد علی معبری دخی شول ساط اولوز صله ایدر که انده الوان مختلفه و نقوش متنوعه واریدی و بقال
 هذا ظلم عبقری یی عیب و قری معنا سنده کلور بقال هذا عبقری قوم الرجل لقوی یوفی لندی ظلم لریعرب یا
 یفری غریه پس خدای تعالی طایفه عرب مخاطب ایدوب ایندی عبقری حسان بعقلر حاکم قرات
 ایندی کندی قتل نه متعارف اولان لغتله و لکن یو خطا در را منسوب نسبتی اوزن جمع اولنما البقره
 عینک فقی و نلک سکونیه در حجه و زنی اوزن یلدر من بقال عبقرا السراب اذ اللأ و سراب سین ممله
 ابله شول نسنه در که اسی هواده یریلده صوبی کورینور العبر هفتینله و نلک خیله و نلک تشدید بیلده
 اصلی عبقرد بعض اشعارده ضرورت و زنا مجون یا عریک اولنق لازم کلد که حقی منجم قلندی تا که مثلی
 کلین بنا و زنا و لیه پس الملق اولندی متول بلیک مثنله واردا و لشد که اولدر بلک ایدر من عبقرد کلر بدر
 و حقد دخی روایت اولنور کویا که یونلر اصلنه ای کله ایدی رکه قلندی زرا ابو عمر وین العلما یرد من عبقر
 روایت قلور که عبق شول صوق قدر که عبقله نازل اولور یعنی طلوا ایلنا نزل اولور پس عین حادن مبدل
 اولور و نلک خیله صوق معنا سنده در دخی العبر عینک فقی و نلک سکونیه جعفر و زنی اوزن در سنه
 طلوا اولان کسند بقللیر جل عبرای تمثلی الجسم و امره صبر و عبره و یا نلک قبضه سی طلوا اولنقه دخی دیر بقال
 قوس صبری اذ یسکن تمثلی الجسم و جسم عین ممله ابله و سین ممله ایله یا قبضه سنه دیر العبر عینک
 کسری و نلک سکونیه اصل معنا سنده و فی المثل عادت لغت را الملس و یا پس سین ممله ابله بر جال سنک اسیدر
 و یونلر ضرب و طنور شول کسند حقتنه که کذلک علقه عودت لیه و عتر کذلک را و ندر که انوکله و
 اولنور مرز عجوش کی حیرت عجوش بر عوب اولنور بعضی چکد چکد چکد در دیشا و فی المذهب لا سی الحرم
 انهن اوی بالسننا و العبر و یو صید ایندی عتر کولک اغیار در عتر شول قیوند دخی دیر کطلایه عرب
 مشرک اولان کسند لربا بنه فی الهمز یحور یو غا زاز لغتیه بمعناه مثل دچ و ذمه یقال عتر لرجل یترعتر

عبور

عبور

عبور

عبور

عبور

مش

عبر

بالفهم من الباب الثاني اذا دمج العترة ويقال هنه ايام ترجيب وتنتال يعني رجبا ننه قرانك اياك وسابدر العترة
 عينك كسرى وبتك سكونيه عتره وحدى وعتره شول قلاصيده درل كه مسكه و عوب رايحه لونسه لاله
 يورر و عتره نسله و يقين خصه و قومه دخی طلاق اولنو ريقال هم عتره الرجل ای نسله و هم طه الادنون
 وعتره ديشك سكسكنه دخی درل و نسج جوهر يده كه عتره الانسانكه واقع اولمشدر طاهر بودر كه صيف
 كتابد عتره الا سنان كه كدر سبك تقدنيه و عتره قبل دمور بنگا و زر بنه قد قلی رقری غاچه درل كه بانه
 بر قلن كسناه كه اوز بنه اياغ سمنه قرا العتر صينك فتي و تلاك سكونيه رجبا ننه قرانك سكسكه شنه كم و در
 لندی وعتره كوند در تمكه دخی درل ريقال مترالاح بعتره من الباب الثاني ايضا الضارب واهتر العتران
 فقتينه ككذلك كوند ترك معناسنه ريقال عترالاح عترالاح العترة عينك فتي و تلاك سكونيه طابنق زلات
 معناسنه العتار عينك كسر بله ككذلك طابنق معناسنه قبل عتری نو پيمتر شلوات سور حكه دخی درل
 بقل عتره بخره فسقط يعني اق سور جدى واول دخی قلدی العتر عينك فتي و تلاك سكونيه هر نسنه في
 طويق و تلاك عتور خمتينه معناسنه بقل عتره عتر او عتور الى طلم عليه الاعشار هم ترك كسر بله و عينك
 سكونيه بلدو ملك طلم قلن معناسنه بقل عتره عليه غيره ومنه قوله تعالى وكنك لعاشرنا عليهم التبر فقتينه
 و تلاك خمي و تشديد بله دل سو بلر كن سر مشوب سر بلن ريقال عتره لسانه اذ انعم المائو و على و نزل كافر
 شول جوقد در كه لوسلان و سائر جانور صيدا تتكهيون تاز و ر و فتي ركسكه و پور طه و دوشه و قم
 في عاتر و شر در و عافور و شره درل قاله يا لفت مستقه اولها يحو دلشقه اوله يعني بعض اسائه لكتك اولافن
 اولو اسبي ابتداي لقت منه عاتر واد در لقت منه شده ديك محلفه و وقع القوم في عاتر و شر درل في حده
 ديك محلفه العتر عينك كسرى و تلاك سكرفي و تلاك فضله نور غبار معناسنه و عشر ديز عينك فضله و زكلام
 صر بله فصيل و زنی بوقدر ضيه ددن خیری وضيه ممنوع در لفت اصليه دكلور و معناسي شديد و صلب
 ديكدر العتر عينك فتي و تلاك سكونی و تلاك فضله غيبه و زنی اوز و معناسنه در بقال ماريت لهم انا
 ولا عتره عتر عينك فتي و تلاك سكونيه بن ولا ينده بر شره اديدر عتر عينك فتي و تلاك تشديد بله و فضله
 موضعك ليمدر العتر فقتينه و لغره بلك تشديد بله شول كين در كه اي يغور صو بندن خیری نسنه
 صور مر العتره عينك خمي و حيك سكونيه شول دو كومدر كه انچه يا عود جسدده اولان ع و قله اولو عجره ككذلك
 عينك خمي و حيك سكونيه رجبا ننه و كسكه ناك اديدر و كعب عجره حجاب در دن روشي الله تعالى عنهم العتره عينك
 كسرى و حيك سكونيه رجس و وليند كيكدر بقال فلان حسن العتره العتره فقتينه حجه و ارتقاء درل الا عجر
 هره و تلاك حيك فضله قري بيوك كسكه بقال رجل اعجری بين العتره عظيم البطن و كسكه طلو و لغه دخی درل
 بقال هين اعجری متلی و فرموده معناسنه دخی كلور بقال فلان اعجری اجم العتر فقتينه لثانوب عجر اوله درل
 بقل عجر لرجل بجر عجر امن الباب الرابع ای غلط و من العتر عينك فتي و حيك كسر بله و العتر عينك فتي و حيك فضله
 فلان ابعك معناسنه در بقال و طيف عجر و عجر بكسر الجيم و ضمها هي غليظ التبر فقتينه و حيك خمي و تشديد بله
 تازن بيوك اولن العتر ميلك كسر بله و حيك فضله شول نسنه در كه نساها افسس يا مثل بنه بقل امتديل
 معناسنه الا عجر هم ترك و تلاك كسر بله عوده باشن غلق و اعتبار باشده وليند هار لغه دخی درل العتر عينك
 فتي و حيك سكونيه لغو و غي كيو سونه او زني سكر در كن لند صكره سر عتله سكر كه طلاق اولندی بقال
 مر القوم بجر عجر القوم مر اسر بها و عجر قلن غلغه دخی درل بقال عجر عليه السيف اي شد عليه و بنون ككده دخی
 درل بقال عجر غنه بجر هاجر امن الباب الثاني اي شاه العجران فقتينه و دو سيلوب رجبا ننه توجه اياك امتد كده

دو کندی او کورای جانینه چکوب رجوع آیمک یقال عذر به بعیر غیر لا کله اواندن یک سوچه بفر جمع به
قبل الاذه واهله مثل عکر بولای هر ملک خمی ولامک تشدد بدله مالوفلر معنسانه در العفوة عینک
وچیک فقی ومانندند نونک سکونیه طودانی او زود بخو رمک یقال عذر الرجل اذا مد شقیفه وقلبهما
ویدیشلدر که عفره طولقطعه اعتدال اولوروشه کز عجره زامجه وژون وچیلد بر مقدمه استعمال له انور
العینیه عینک فقی وچیک کسری ویدیه هورله جماعه قدری اولین کسره وانی مجمله دخی بدت در العفوة
عینک خمی و نونک سکونیه وچیک کذاک خمی و مدله تشدد فانی غلاف فانون معنسانه الاعتذار هر مرک
واتاک کسریله کلهدن عذر دتاک واعتذار رجل الی ابرهم الصی فقال قد عذرتک غیر معتذر الی العاذر
یشو بهالکذجه یعنی کسره ابرهم تخمیر عزی الله عنه اعتذار ایتدکله زنی بفر اعتذار معذور طو تر زو
اعتذار کذبند عالی اولاز دبدی واعتذار عذر مقبول اولفه دخی دیر بقلاعتذار صایر اعتذار اعتذار
دار عذر اولفه دیر در دوسر معنسانه ویکر بکارتن زاله ایتدک دخی دیر اعتراض معنسانه العذر عینک
لحق و ذالک کسری و مدله عذر قبولیدن کسره و منه قولم عذرک من فلان ای هلم من بهد کرمه من بلومه
ولا بلومک یعنی شول کسره ولکه خصمی اوم ابد و بسن معذور طو و عذر شول حالت دیر که کشی
طلب اید معذور بانه اید تمکینون العذرة عینک خمی و ذالک سکونیه یوشلوا فریسی درک تفتدن اولور و اول
تان جمع اولان یه دخی عذر دیر که اولد لچک دیکری عضو قریساولان در و عذر شول قله در که
اتاکموز نه بتر شول کاهانه بن کسره اکا یا پشردخی بتر صاحبصر ارج بومقامه عذر موی پشانی اسب
دبد کسری سهود زریسهری ماعلی المنع من الشعر دیشدر منیع خود لوسو زرائی دکلدلر العذر عینک
خمی و ذالک فضیله جی واسمی ایتدی عذر یریلوک صاحبدر و عذر عینه برقیله ایدی در و عذر شول اوفق
بلد زدر که کشتلک ایلغرنه اولور که اول بشی بلد زدر و عذر بکارتن دخی دیر العذر عینک فقی و ذالک
سکونیه و الفک مدله بکر اولان قریه دیر العذاری عینک فقی و الفک قصر به و العذرا و اتاکک عینک فقی
و ذالک سکونیه جی ننه کیمجاری ده ذکر اولندی ابو عذر عینک خمی و ذالک سکونیه بکر بکارتن زایل قلی
کسره بقال فلان ابو عذر ها اذ کان هو الذی یغتر بها و اقتضاه و لغتر ام فائله و عین مهله ایه و اقتضاه
و ضاده معجه بله فلان لوز دردی عذر یعناه بقال مانت بدی عذر هذا الکلام ای استجابه من اقتضاه بعدره
عینک فقی و ذالک کسریله اولوی فناء دار معنسانه و فناء دن عذر بدیکلری عیاضت بودر که اکثر عذر بی یعنی
غیاسی انه القادر العذر عینک خمی و ذالک سکونیه و العذر خمتنه معذور طو یق بقال عذرة فیما صنع
اعذر عذرا و عذرا من البهائم لثانی و عذرک جی دخی ککلو و عذر شول حالت دیر که تکه ویر و بانه
اولوشی مر اولوروشه کمر و ایتدی العذرة عینک فقی و عینک سکونیه و ذالک کسریله اسم در عذر
معنسانه و العذری عینک خمی و ذالک سکونی و الفک قصر به کذاک اسمدر معذرت معنسانه العذرة
کذاک عینک کسری و ذالک سکونیه بومعنا در رکبه و جلسه کی العاذر عینک فقی و ذالک کسری و مدله
معذرتک جی قیل مجاهد قوله تعالی بل الانسان علی نفسه بصيرة ولو القى معاذیرهای و لو جادل عنایهی
ولو جادل فی حق نفسه العذرا عینک کسریله طوارک یوزنه اولان یولا و باشقی و رجاله دخی عذر
شول قله دیر که عذر موضعه بتر یعنی یوز که کارنه بتر و عذر شول داغه دیر که طوارک یوزنه یولا
باشقی طرد دخی خود ماله و فساد و ضلالت از غی اولان کسره به غلم عذر دیر و عذر این که صیغه
تخمینا و زومدی فی الفک قریانه و اقی اولمشدر لکی طاعتدن عیارت در که اوزون طاهر در و مضطر

طر بقدرن صارت در دیش العذر جنبك فقی وذللك سكوتیه طوره و یولاولو رمق یقال عذرت الفرس
 بالعذر اعذر واعذر من الباب الاول والثانی اذا قدمت عذر واعذرت البكك دخی درل یقال عذر العلام اذا
 ختنه و یوبعید ابندی و غلام و قزده استعذرا و یقال عذرت العلام و الجارية عذرها عذر امن الباب
 الثاني اذا ختنها ما و اما ما یهدده خفض استعذالی كثر در عاهه و ضاده و صاده ابله یقال خفضت الجارية و عذر
 یو غار عرس در میكه دخی درل یقال عذره الله فعذر ای حاج موجب ثلق من الدم و یو عذر ثمن مأثود در
 صنبه و عذر عیب جوق و لطفه دخی درل یقال عذرفلان ای كثر عیبو با الا عذر هزمك كسر بیه بنامه
 یقال عذرت و اعذر است البكك دخی درل یقال عذرت العلام و الجارية و الا كثر خفضت الجارية علی مكر و اعذر
 صاحب عیب و لطفه دخی درل و فی الحديث ان یهلك الناس حتی یهذروا من انفسهم ای كثر ذنوبهم و عیبو بهم
 و یوبعید ابندی عذر عذر ذریعنی للرقع و تهستق اولولر بر مرئیه كه كثره عقاب ابدن معذرو اولولر
 و اعذر ارجر احسنه ترك البكك دخی درل یقال عذر بای تركه و عذر او بر عصبه و جد و انعام البكك دخی درل
 یقال عذری الامر ای العقیه و هلاكه قریب و لطفه دخی درل یقال ضرب فلان عذری اشرقی علی الهلا و عذر
 مهملات جوق و لطفه دخی درل یقال عذرت الداری كثر فیها العذرة و صاحب عذرا و لطفه دخی درل یقال عذر
 الرجل اذا صار عذری فی المثل عذر من انذروا عذر و قبول البكك دخی درل و اعذر است و كتنه و الا نسطعاه
 دخی درل التذیر علی وزن التكریم بر خصوصه تفصیر البكك و نجاسته بولش در مغه دخی درل یقال عذر
 تذر ای لطفه العذرة و عذر البكك دخی درل عذره تعالی و المعذون من الارباب تشدید بیه و تخفیفه
 قرات اولشدر و ما تشدید بیه اولان كام اولور كه عذرتك حق اولور كام اولور غیر حق اولور حق اولور معتذر
 معانسه اولور تا ذالیه قبل اولوب داغام اولور و قد حرقی ما قبلته و لم كلفته كیخصمون دما و ابشدر عذرك
 فقیه و عینك كسری دخی جائز در اجتماع سائین دن و توروبی دخی جائز در همه تابع قلوبن و اما حق اولوب
 معذرو اولور مغل ذنوب و زین و زین بر من و مقصر در عذاری بغیر عذر اولوفین و بن جالس رنیه و عذر او جاء
 المعذون قرات ابندی تخفیفه و ابندی و الله هكذا ازات عذر دن و هم ابندی لعن الله المعذون كویا
 كه معذر تشدید بیه لطفه عذرها اید تدریدی و طوان داغ اولوب علامت قلفه دخی درل یقال عذری بن
 بعیرك ای همه بغیر همه بعیری لستعار فی الجملة العذرة ذاللك كسر بیه یا ناری در ارجح معانسه و عذر استغافه
 طریقه دخی درل عرق الاستغافه دبد كاری كی عادل معانسه دخی درل یقال عذری اولوب یقی افت لسان اوله
 العذرة كذللك ارجر حد و است و كتنه بشن طعاهه دخی درل العذری علی وزن الكفور و ش معانسه كی عیرك
 مقابله اسمی و ابندی یقال اقیب منه عذری ای مر او عذرت و ده لغت و باغ و لغت و یقی افت لسان و
 و عذر و دافع دخی درل عذرك طوان اولور لعل و عذر كی ذاللك كسری بیه بیه حق العذر فقیه ذاللك
 شمی تشدید بیه رسته مشكل و لطف یقال عذری عیله الامر لا تقصر و تذر مهلات بولشغه دخی درل عذرت دن
 مشق اولوب یقال عذری یعنی لطفی و تذر عذر البكك دخی درل یقال تذر بیما اعتذر و متج لنفسه و رسم
 یقول مندرس اولوفه دخی درل یقال تذر الرسم ای درس المعذر میك شمی و ذاللك كسری
 و تخفیفه شول كسره در ككه انوك عذری اولو و یومنین ابن جالس و جاء المعذون قرات
 ابندی ذاللك كسری و تخفیفه و مشده اولان وجه تانی بیان اولندی كه اول معذر معتذر
 معانسه اولوفه اصله معتذر اولوفه المعذر میك شمی و ذاللك فقی و تشدید بیه یولاری
 كه طورك یوزنك ابی جانبی در العذرة و فقیه و و او ك شمی و تشدید بیه بر عیلى كسره

سایه خلقی معنایه المذافر عینک نمی و فیک کسر به عظیم و مشید اولان دوه بقال جل عذرا العذافرة
 مؤتی بقالا فعد لفره عذاف کذلک عینک نمی و فیک کسر به بر جک سمیدر ولو سلاته دخی عذافر دیر
 الر عینک فقی و زانک تشدید باها و یوز دبدکری بر ضدو جرب معنایه نقول منه عرت الابل تمن الابل
 لثانی و بر کسنه بر مران ارشد رنکده دخی دیر بقال هو بر قومه ای دخل عظیم مکر و باها شهم برور
 کورمه لکده دخی دیر القاسر جین معنایه بقال عراضه برهای سیدها و سید سین و دال معنایه بقال به بر
 کورمه لکده دخی دیر النمر بر علی و زانکرم کذلک بری کورمه لک العارة و یوز اولان دوه لاهر هنک و عینک
 فضله و العار یونلرک اکیسی دخی و یوز اولان طوار معنایه در ابو عبید و بانده بقال جل عرا و عاری
 جرب لاهر عینک فضله شول فر حل در که دوه و نک و دقلرنده و یا اقلرنده بقر قوبا کی و لادن صاری هو
 اقلر پس دوه لک جمیع اوللری داغلنور تا کسه مریض اوللرک مرغی انلره دخی سرابت انیه بقال
 عرت الابل علی صیغه المجهول شته کافیهو شمرنه اشارت لبتدی خلقتی ذنبه کسری العریکی
 غیه و هو راع این در بدابتدی هر کعری فضله و لیت قلدی اول غلط لبتدی زرا فضله اولان جرب
 معنایه در جرب خود داغلنر و قوبا فیک کسری دبدکری نسنه در که بدنته چر باها و واکانر یاز به
 علاج لیدر لاهر و عرت عینک فقی و زانک نمی و مدیده ذکر اولان مرضه مبتلا اولان دوه العرة عینک نمی
 و زانک تشدید به جنون بقال عرة و هو ما اعتراف من الجنون و عره دوه نجاسنه دخی دیر طوار ترسنه
 و وحوش نجسنه دخی دبدکری کی عره قرش نجاست القانکده دخی دیر بقال عراطیم بر عرة سلخ و عره
 کذلک نجاستلو معنایه کور العار و بر علی و زانک کف و کذلک نجاستلو معنایه و العار و رقبته انیه
 الارواح نجاستلو اولی بقال عرا تالدار فی بعض النعم عرت الداه العرة میک و عینک فضله کسناه اتم
 معنایه الاستعرا همنک و زانک کسری و عینک سکونیه بر نسنه یا بلق بقال استعرا هم الجربای فشا
 فیم العرا عینک فضله اوکو زکوزی دبدکری چک کسانت بدن در طیب الایحه در واکانیدیلر بهار دیر
 العرا عینک کسریله و قرش او کده دیر بقال عرا طایم بهار عرا او هو صوته و بضمیل ثلاثین دخی کاور
 دبدکری بقال عرا طایم بر عرا عینک فقی و راه نانه کسری اوزن بناسیه بر صرک اسمی دخی و فی المنل
 بابت عرا بکسل و عرا و کل کافک فقی و جاء مهله نک سکونیه لکی صفر در که بری به طوطه شوباکسی دخی
 هلاک اولمشدر و بر مثل لکی نسنه بری به بر لیر اولدی دیک عخلده استعمال اولنور و بابت بو دن در سوا
 معنایه العارة عینک فضله بدخا اولتی سوء خلق معنایه و زانک دخی سمیدر و اولو لغده دخی دیر بقال
 هو عرا غیری فی اصل خبر و عرا شدت معنایه دخی کاور اسمی و بانده لعتار تانک فقی لیه او بخون
 چهره یوب چاغر می بقال عرا جل من اللیل لذهب من نوم مع صوته لاهر عینک فقی و زانک سکونیه سرو
 اغای و بر موشک دخی سمیدر لاهر عرة علی و زانک لاله بر لویوندر که او غلا خجلر او بنر و بنشمنک اغرند اولان
 قیاض مقومع دخی دیر بقال عرا س القار ورة اذا سقرت مماها و عرض حاجت فیکده دخی دیر بقال
 عرا عرتبک حاجتی از لته بهار عرا عینک فضله و زانک کسری لوز بناسیه کذلک ذکر اولان او یونلر سمیدر
 کس لوز بنال و لندی عره دن مدلول و ادیغین تر مارکی که قرقره دن مد و لدر و عرا و دیر چاغر مقعد مدیر
 نته که بوشدر و اقل اولمشدر بدعو و لیدهم بهار عرا فقی صی او نغاه اقران و امثال بولسه و از نالدر و بر
 عرا و دیر چاغر تا کسه انوک اواز نیشندر که هر بری بقرب اولی یونی و بنیه لاهر عرة عینک نمی و زانک
 سکونیه قلع و زنی اوزن طاعنک دخی املاهی جبل معنایه و د و اور بکنک یوکسک بری و یوزانک دخی

یوکنشیر مد عر لا تضد زول وعلق بر افنه دخی در بر بقالوبک عر عر لاساء علقه کابل ر کبر اسه
 للعر و مکن کسر به و عینک سکونه شول خر ما عاجدر که پیش روم و توروب ایلق خر مری اوله العر بر
 صینک فقی و رانک کسری و مدبله شول حد بندر که غریب اوله و حدیث غریب کادر ل که اولر سوله متصل
 اوله و لکن راونسی یا تا بعیندن یا تا بعیندن اوله لاهر هره نلک و عینک فقیله شول دوه در کسکه نلک
 اورکی اولیه بقول مندر اع لاهر ایعیر المعتر جمعی و عینک سکونه شول کسنده که احتیاج کور سوره و رسنه
 طلب ایجه العر عر عینک ابتداده خمی و بعد کسر به معر مسموعا سنه بقال جره و عر ای حینه و جوره
 جیم فقیله و نه و عینک خیله بوغان لعیون اولان دوه و موضعک دخی اسمندر العر ای عین اولک کذک
 خیله و اخر نه یا نلک تشدید به شول طوز د که موضع مذکور منسوب اولور بقال عر ای و عر اولور
 دخی در بر سید معانسه العر عر عین اولک فقیله جی و عر اعر دوه و رکنک اطرافنه دخی در بر لکن بر اولور
 عظم و توقیر معانسه و تیر بر تا دبه دخی در بر یوسیدن شول ضرب کحد شتر عیند ادا و اوله کاتر بر در
 و تیر بر طوان یوک اورمه دخی در بر بقال عزرت الحار اذا وقرت العر عر عینک فقی و یا نلک سکونه بر اعاجیک
 اسمندر و اولو العر زور و یوزون قوشک کتینی در که اکثر بالاولان صولاره اولور و اکسیطری دخی در بر
 عینک خمی و رانک فقیله اسماء و جالدن دو و منصرف اولور و غفتدن او تر و اگر چه اسم ایجی در نوع کنی و لوط
 کی ز بر اعر و ک تصغیر بدر و عزر خود ساکنی الوسطدر العر عینک خمی و سننک سکونه یسر مقالی در
 عسری نر ایندی هرسم که اوج حرف اوزن اولوب اولی مضموم و وسطی ساکن اولسه عرب طایفه سندن
 بعضی ان شتر ل ابدوب و سطن مضموم ابلو و بعضی تخفیف ابدوب و سطن ساکن ابلو و عر و عر در سننک
 سکونه و عینک مرم و رحم و لم و لم در کذک سکونه و مرم جاهه بله ابلو حتم معانسه در بقال عر الامر
 یسر من الباب لاسر عر فوه عر العر عینک فقی و سننک کسری و مدبله مشکل سنه العر عینک
 فقی و سننک کسر به مجاز زولوب شلن سنه اکثک لازم کل انش قال عر علیه الامر یسر عر من الباب
 ارام اذا التفت و التفت تا بمثلک ابله اکثک معانسه در عر شول ناقه دخی در کد باش بلیه العر فقیله
 عزرتک لوه مسموعا بلایق معانسه بقال عر تالرا فاذا عر و لادته العر ان فقیله کذک دوه قورغن
 قلد مرق قال عر تالناقه بذنه عر اتمثل ضرب یسر بر ما اذا شاکت یوشول شین مجهر ابله قلد مرق
 معانسه در العر عینک فقی و سننک سکونه عر تالناقه دخی در طلب ایتمک و کسنه به صول جاندن
 کله دخی در بر بقال عر قلات ای جاه علی یساری الاصر هره نلک فقیله صولات اولان کسنه که هره
 ایشلر سه صول الیه ایشلر و اصر شول کوکر چنه در که قتاد بنک صول جاندن میان ای و اصر یسر هره نلک
 و سننک و یا نلک فقیله ابله ایشلین کسنه بقال حمل عر یسر و لا تعلق اصر یسر و کان عر بن لطلب
 رنای علی معنا عر یسر العر ابعینک فقی و سننک سکونی و الفک مدبله شول طوشیل و یکلمه و ی
 قوشدر که صول جاندن ابله یسوق اوله صانع جاندن نسبت و هم عر اصر شول طوشیل در که قتاد بنک
 لوجنه اولان بکلری ای اوله الاصر هره نلک کسری و عینک سکونه بر کسنه نلک ای طار اولوب فقی اولور
 للعاسره مکن خمی و سننک فقیله میاسره نلک مقابیلدر بر قاج کسنه ابله صر بلشوب حتمشک لک تاسر
 یاسر ک مقابیلدر بر قاج کسنه بر به صر بلشوق معنا سنه العس و مکن فقی و عینک سکونه بلشوب و
 مقالی در یوکسی دخی مصدر در دالاسم یو یا یندی یونر صفتلر در زراسیمو یقته مصدر مفعول و ی
 اوزن کاک یا بر کله و عر بلر ک و عدالی میسون و لی معسور دبد و قی سیمو به تا و یل ابدوب دعه

عر

عر

الى امر يوسر فيه والى امر يوسر فيه معنائه جل بل ومقول لفظي تا ويل ابدوب ما يعقل فيه معنائه
 جل ابدوب مني ما يعنونه معنائه العسري عينك مني وسينك سكوتي والفاك قصير بله يسر لك ما قبل درك
 بسري سلتان ديك اولور اكر جهار باب نفسه ك لا منند تادو ابدوب بودر ك بسري اسان معنائه اوله
 تنه ك فسنيسه بله بسري نفسه نده اشارت تيشل در العسرة فتنينه شول ات بلكر در ك تادك ابلر وسنه
 اولور العسرة عينك فتي وسينك كسري ومدينه شول آفة در ك بل كجه وكر اوليه العسري عينك فتي وسينك
 كسري به شول آفة در ك باش عليه الا عسار هز منك كسري وعينك سكوتيه باش بلين آفة به نيك تقول
 اعطسره اذ كرا قبل ان تراض واعسار ركش او غلنك مالنند المعهده در اوفلي انوك مال اذ وغ كره
 كوروكي بقال اعسار ارجل من مال وله اذ اخذ من ماله وهو كان العوسرانية عينك فتي وواوك سكوتي وسينك
 كذلك فضيله ويا نك تشد بدينه شول آفة در ك باش او ك فتنين بلش اوله بقال آفة عوسرانية وجل عوسراني
 اذ ارك قبل ان يراض العسبلو عينك كسري به صرلان ديدكاري جانور ك ياورسي در ك قورودن حاصل اوله
 دونه مذكر وموش را بردر العسجور عينك فتي ويا نك سكوتيه وسينك فضيله وجميلة مني ومدينه شول آفة در
 كره اوله العسك جعفر وزي اوزن لشكر معنائه در العسك ان ك ذلك عينك فضيله عرفه ابله مني ديدكاري
 معروف موضع در كلام جوهر به عرفه واقع اولشدر وكن عرفه عرفه فطلا عرفي مضمون كادر كلام موله
 حبيبه رتبه ك كاسه كركدر العسكة على وزن الحرجة عدت معنائه در لشكر يسامق معنائه دني كاور
 بقال عسك ارجل العسك ميمك مني وكافك كسري به عسك ياسين كسبه العسك ميمك مني وكلك فضيله عسك
 يسامق رتبه مقلعه صاحب عسك العسكة لشكري شدن مرد ديدوكي سهودري زرا عسكه عسك
 يسامق در عسك طابغه سندن اولي دكادر ويومعني صاحب مصادرك العسكة لشكر ساختن ديدوكي
 كلامي تا يدايدو العشرة عينك فتي وسينك سكوتيه اعدادون اون عدد معنائه موضوع در بقال عشرة
 رجال وعشرة نسوة عكس تا چشاوزن وكن السكيتي عري طابغه سندن بعض كسبه عيني ماكن قلوب
 احد عشر در تسعة عشر كله سنة دك التي عشر دن ماعد اسنه زراعتي اتني عشر دمسكان اوزان الفاك اخود
 يانك سكون نندن اوترو واخفش ليتدي عينك تسكيني اسماء طول وكثرت حركات اولد غنه بانه در ك ذلك
 دهلر سلك احدى عشر قاهر اعدرس شينك كسري به دهلر سلك شين ماكن قيلارس تسع عشرة كله سنة
 وارجحه كسري اهل بجهيك وتسكين اهل جهاز كدر امام ذكر اعجون هين احد عشر در رس شينك فضيله غير يسي
 جائد كادر المشرون عينك كسري وسينك سكوتيه اسم مفرد در بكرى عدد اعجون موضوع در عشرة
 كله سنك جكي دكادر زير اجمع اولد غنه دليل يوقدر فجن مشرون كل من مضاي ايسك عشر ك وعشري
 در رس وادي ياه قلبا تمكله ما بعد نده يالود وفندن اوترو والعشر عينك مني وسينك سكوتيه عشرة نك
 اجز سندن بر جزي در وعشر كذلك خله مائة عشر نك لعه دني در رتقول عشرت القوم اعشر هم عشرا
 من الباب الاول اذ اخذت عشر الماهم ويوتفر رذن طاهر اولور ك صاحب عسك عشر باق معدن معنائه
 كرفتن ديدوكي جوهر نك كلامنه مخالف اولور العشير عينك فتي وسينك كسري ومدينه بانه الا عشره
 هز منك فتي وعينك سكوتي وسينك كسري به عشير كجي نصيبه انهم باكي وفي الحديث تسعة عشر اذ ارق
 في العبرة بعمر ذك طقوز بلوكي تهاوناه در المشا ميمك كسري وعينك سكوتيه كذلك عشر معنائه
 عشر دن غير يرمه استعمال ويا نك العاشر عشر بل كسبه عشرت القوم دن ما خورده وعاشر اوتجبه دني در ر
 العاشر عينك فتي وسينك تشديد به كذلك عشر الي كسبه عاشر معنائه العشر عينك فتي وسينك
 سكوتيه رجا نك تجمعه اوتني كسبه اولي يقال عشرت القوم اعشر هم عشرا من الباب الثاني اذ صرت عشرهم

ضرب

صغير

عسكر

عشر

العشر عينك كسرى وشيدك سكونك ده وفي ابي صول منك مدق كسركون اولو روني كونه صول وروم
 صول وروم كونه زده واقع اولان كسر لدر دج كي خمس كي وعشر دن صكره صومر قيصون اسم اسماح اولون شدر
 الاكر مكي كونه كبر مكي كونه صوبه كذلكه طشوهاش ران درل عينك كسر به كه اولن سكركون اولور وقتكه
 بكرى كوني بجار قيله اولون كيون مخصوص نسيه يوقدر كن اول مقولا لانله جوازى درل حيله جانجه ايله
 وهره ايله الا عشر اهزمه نك سكر به وعينك سكونك ده وسماون كونه رهو ايجر اولون يقال عشر
 الرمل اوردت ايله عشر اوشاراوان اولغه دنى درل يقال عشر القوم اذ اصاروا عشر فالوا عشر عينك فحق
 وشيدك كسر به شول دوه در كه اون كونه رهو يه وار رالمعاشره عينك خمي وشيدك فضيله عا العشر
 ابي كسره يور به فارشوب محبت انك در التعاشر شيدك خميله كذلكه عا طله معنا سنه العشره عينك
 كسرى وشيدك سكونك له اسدر راجع لاط معنا سنه العشره عينك خمي وشيدك فضيله يوقدر كن اولون
 مكي واردر اولون قناده اناجي كي خمي منتفح در قناده يشنده اولان انتفاخ كي العشر عينك خمي وشيدك فضيله
 والعشر عينك كذلك مكي وشيدك فضيله يوقدر كن ايكسى دنى جمد در اولان اناجى معنا سنه والعشر
 كيه لزند اوج كيه سنه امللاي اولنور كه انلر سمع صكره واقع اولان كيه واردر و اوبويه تسع وعشرى
 انلاي اوب كلام مرده وقوعه انكار ايدى الار تاج كله نك قوعه تا بل اولد كه علفه بيان اولن شدر در
 اوبعبد اوبعبد دن نوجوه اولن يروايت الحمد روم عاشورا اخر نك الفلك مد بهلور يوم العشره عينك
 فحق وشيدك خمي والفلك مد بهلور كذلك محرم انك ونبي كوني المعاشر مكي فحق وشيدك كسر به رنج جات العشر
 مكي وشيدك فضيله معاشره واحدى العشر عينك فحق وشيدك كسرى ومد بهلور فضيله معنا سنه در وعشر
 معاشره دنى درلرم محبت معنا سنه يوسيدل عشر مروج معنا سنه كلور وى الحديث لكن يكثرن اللحن
 ويكثرن العشر يعنى الروح لانه باعشرها وبعاشره وقال الله تعالى انفس المولى والنفس العشره سعد العشره
 رقيه لانه باسارى دى و توندن كه اولمعدين مذبح در معاشر عينك خميله عشره كله سندن مدول در يقال
 حاء القوم عشر اى عشره عشر فابوعبد ايدى احواد و تانا و ثلاث و رباعدا كثرى سيم اولامشدر
 الاكيت ايام شاعر نك شعر نك كلسدر العشارى عينك خمي و يلك تشديد بهلور شول نسنه در كا و زنى اونا ر شون
 اوله العشار عينك كسر به جى در اوان بلان حلى اولان دوه معنا سنه انلر دن يوقدر رجه نماز اسمى زليل
 اولور وانلر دن عشار اسمى زليل اولان تا ولدن وضع ابد نجيده و وضع اندكفن صكره دنى عشار درل العشار
 عينك خمي وشيدك فضيله والفلك مد بهلور مشارك واحدى لوز رندن اوناى كچى يوكلى دوه معنا سنه سوا عشر
 كذلك عينك خمي وشيدك فضيله بنى قران دن رقومك اسمى در العشر اوان عشره نك تنبيه سى العشار اوجى
 يقال ناقتن عشار اوان ونوق عشر اولت هزمه تايي ووه قلب ايمكله التعشير على وزن التكريم ناقه عشر
 اولن بنى اوان بلان يوكلو اولن يقال عشرت الناقه تعشير اى صارت عشره ومهشر بيه عشر ايام
 وتعشير جارك روم فاهان كره جاغرمسى درالا عشار هزمه نك فحق وعينك سكونك نصيبيل معنا سنه در يقال
 العشار لوز لانسبايه و بان نشن چو ملكه دنى درل يقال رمة العشار اذ انكسرت قطعا و رباعدا موحده
 خمي وراه ممله نك سكونك چو ملكه درل و يقال قلب العشار بنى بان قلب يقال قافك فضيله يورك
 ديكارى عضو و خيله يلك معنا سنه در بونلر جم صيفه سى اوزن كادى جاز العشار نك تنه روع قصاد
 درل باران نش كوندن وعشار قوش قناده مقدم اولان بلكر بنه دنى درل تعشار نك كسر بهلور موضعك
 اسيد العشر و فضيله ونونك سكونك بهلور حكم سعيده معنا سنه العشره مونتى العشر عينك فحق وصادك

مشرد

صبر

سکونله زمانه در معنا سنه و بونه ایکی لغت دخی وارد ری عصر عینک خمی و صادق سکونله ویری دخی
عصر فختینله عسرله عسرکی المصبر فختینله عصر کجی العصرن کجه بله کوندر معنا سنه کلور اولونلار
لتره یاز معناسنه دخی کاور رفته و عینی کی و صلوة عصره یوسیدن صلوة عصر دیشلدر و کسان ایندی
عصر بطر معناسنه دخی کلور یقاله جافلان عصر ای طبعیا کساندن ابو عبید یوجا ووزن و ربات ایشدر
و عصر صقغه دخی درل یقاله عصرت العینب من اللیل الثانی قال الله تعالی فیه یقات الناس و فیه بعض من قال
ابو عبید عصر و نای یضون و هی من العصر و هی العیافو قال ابو الفوت یستقلون و هو من عصر العینب و منه قولهم
لا فله مادام لاریت عصر ای بالعصر فختینله علیا و بناء معناسنه دو عصر کذلک توزه درل یقاله معناسنه
و فی الجب شرت بنالمرأة متطیبة الذی لها عصر یوسع فختینله کذلک عبد القیس قبله سندن یقول ملک دبر
مرجوم العصری فختینله و یانک تشدید بله ذکر اولنا یقومدن در العصر عینک خمی و صادق سکونله علیا
و بناء و عصر کذلک اتصاله درل یقاله و لاه و لاهنا عصر قای دینه د لاهمه لک کسری و یونک سکونله
قریه و اتصاله درل الا اتصال هره نلک کسری و عینک سکونله صغیق معناسنه یقاله اعصرت یفلان ای
العیات قاله و اسفر ارج معناسنه دخی کلور یقاله اعصرت مالهاذا اسفر جته من یاه و فی الحديث یعصر الوالد
علی دله فی مالیه ای یضه لیا و محبسه عنه و اعصار اوزم صقغه دخی درل یقاله اعصر العینب و اعصار شیره
طریقه دخی درل یقاله اعصرت عصر ای یخذ عوا و اتصال از اصول یحکمد دخی درل یوزان طویر طعی هضم
انکیزن الاتصال فختینله و صادق خمی یثبده کذلک صغیق معناسنه در العینکی و اوزم صقغه دخی درل
یقاله عصر العینب الاتصال المعصر میلک فقی و عینک سکونی و صادق کسر بله شول کسنه در کزنه یثبوت
یرمقداله الاتصال اوزم صقعلق یقاله عصرت العینب فاختصر و تعصر العمارة عینک خیله صقغه افان
شیره و یاقی فلان یجوندی یه دخی درل نقل معناسنه المعصره میلک کسری و عینک سکونله و صادق خیله
شول نسنه در که انوکله اوزم صقر کریم المعصر میلک و صادق فقی و مایندنه عینک سکونله شول کسنه در که
سوال و قخته کریم اوله المعصر میلک خمی و صادق کسر بله شول قز در که هنوز با لغا اولوب حیض کورمش اوله
یقاله عصرت کانه د غلت عصر شبیهه او بلغته المعاصر میلک فقی و صادق کسر بله جی بلوغه ایشمش قزل
معناسنه و یضیلر لندی معصر شول قز در که بلوغه ایشمه و لکن قریب اوله زراچار یهده اعصار غلامه
مر اهقه کی در که مر اقی بلوغه قریب اولان اوغلاندرل جوهری یبدر ابو الفوت الاعرابی دن یوله انعام ایتیم
المعصرات میلک خمی و صادق کسر بله شول بلونلر در که یغور بله صقلور الاعصار هره نلک کسری و عینک
سکونله صقیق و بلوت یغغه قریب اولق و اعصار شول بله در که توزی صاوروب یون کو که در که یقالور
قال الله تعالی خاصها اعصار فیمار یضیلر لندی یوشول بلور که رعد و برق صاحب اولان بلودی سوزور
کنور زواله یصبر اناک فقی و صادق خیله و عصر هره نلک فقی و صادق خیله یونلر یجلاک امجدلر لاصغر فخر
ز یلو یقتل و قتل کی در و یو یوقبله نلک یاسی در که اهل انلر دن در و اهل عورتک امجدلر المعصر عینک
و صادق خمی و مایندنه یونک سکونله و المعصر عینک خمی و صادق خیله یونلر که لکسی دخی اصل و حسب
معناسنه المعصر عینک و فلق خمی و صادق مایندنه سکونله یو یادر که قشر یاقی صاری و یو اوزی قمری
یو یار المعصره علی یوز الدخر جیه ترسنه فی عصره یو یاقی یقاله صغیرت القوب المعصره علی یوز الدخر
عصره لوب یاقی یقاله صغیرت القوب فتعصر المعصر و عینک خمی و فلق خمی و مدی و صادق مایندنه
سکونله سر جده بد کازی قوسعدن المعصره قوسعدن و عصره یو یوسک کونلر لک الله و اول ایکی ککدر که

عصر

عصر

صافه وصوله المراءه صفوان در و عصفور ما غایر بان سنه در و کده ما غدن منفصل کی در که یک سنه
 ان سنه در و کده و ارد المصاف عصفور کجی دره عصفایر القتب دومه بالانک جو یار بنه در که انلر اصله
 عاصیف در قلیا بد و عصفایر در و ولر شول جو یار در که سیکر له بفلو در یا غود دوه در سه بفلو در
 اولد و درت جو بدو سمر افانک فاشنه اولور هر سمر فاشنه اکی جو یار ولر و عصفور الکف سمر ک
 هر صوفنه در که انک مقلوب و لوقوز بنه و یوشول افانج بان سیدر که سمر ک افک فاشنه اکی جانک ان
 بنه مشدود در و فی الحدیث قد حرمت المبدنه ان تعضدا و تحیط الالعصفور قنبیا و مسد محله اوصاف
 حدیده یعنی مبدنه منوره کجاری و اوراقی منع اولنشد مکرر بالان افانج یا غود بکره ای و یا لانه و اکاشیه
 انلر ک صافی ایچون اوله و عصفایر المنذر بکار فاشنه عصفایر و لنان اعلاد و هر در حسان بن ثابت ایتدی نایفه
 نام شاعر ایتدی که حدیسی را حله الی عدم شول حینه که نعمان بن منذر کا عصفایر دن یوز دوه و کومش جام
 و اوائی عطاقلدی الطر عینک کسری و طنانک سکونله کوز لر اجه و نسنه طیب معنا سنه الطر فاشنه
 کوز لر اجه استعمال انک بقال طرط المرأه تطرط المرأه من الباب الزام الطرأه عینک فقی و طنانک کسری
 کوز لر اجه استعمال ابدن عورت و عطره کوز لر دوه یعنی در یار بقال ناقه طرأه ای که انطره سیمک
 و طنانک کسری و تشدید به بمعناها المحیط سیمک کسری و عینک سکونله و طنانک کسری و مد به کثیر الطر
 اولان رحل و ارمیه دخی اطلاق اولنور للطار سیمک کسری و عینک سکونله کذلک کثیر الطر اولان کسنه
 بقال امرأه تطرط و مطار و مطار کوز لر دوه یعنی در یار بقال ناقه معطر ای که المطرات سیمک فقی و طنانک
 فقی و تشدید به شول کوز لر دوه در که کو یاتوی اوزر حنا و لشد و المعرف فاشنه طر اقد زل معنای سنه
 و عرف کذلک ای لثنا صومعه دخی در المعرف عینک فقی و طنانک سکونله در سنه فی طیر لغه سوزمک بقال عفره
 فی التراب بعفره عفر من الباب الثاني التفریع علی وزن التکریم بمعناه بقال عفره تعفیر الذمعه و تعفیر عورت
 به سنه طیراق سوزمکه دخی در یار اوغلان لغدن نفرت ابد و بهدن کسلون دیو بعضیلر ایتدی خطامه
 اولان تعفیر یعنی بهدن کسمک معنای سنه اولان تعفیر سمر یار ک لغت فلان عفر دخی قولندن ما غود و
 و عن عفر عینک خیمه بعد شهر معنای سنه در یار وضع اولن بهدن کسمک دبلد کله برکی کونلر و مرصیف
 تیر با تمکین و تعفیر لای قوم اوزر نه کونه فارغ سوزم و قور و مقدر و تعفیر بیاض قلفه دخی در یار
 تمیض معنای سنه و فی الحدیث ان امرأه تنک لایه ان مالها لایکو فقال مالونها قالت سود قال عفری ای استبدلی
 لغنا بیاض افان البرکة فیها المعفیر عینک فقی و طنانک کسری و مد به ذکر اولان ترک اسیدر و عفر شول عورته
 در که هسلر لایر نه رنسنه هدیه عفر و عفر شول سو بقه در که تقدر قور شول اوله ان لغنا عفر عینک کسری به
 و نونک سکونله طر اقلین بقال انفر الی ای ترب و الاعتقار کذلک هیزه نک کسری و عینک سکونله
 طر اقلین معنای سنه در بقال اعتر الی و اعتقار و سلان ریمه دخی در یار بقال اعتره الاسد اذ فرسه الا عفر
 هر منک فضل قرمز اولان قوم مل احر معنای سنه و عفر بیاض اولان سنه بهد در یار قلی بیاض اولان حق
 عفر اوعینک فقی و طنانک سکونی و الفک دبله شول قیوندر که بیاضنه حرت غالب اولور بقال شاة عفره و عفر الیک
 اولنر حی که سنه در یار حجاج نه لایله نلک عفر اقم اولنشد مشهور موافق اولان نلک عشر در
 المعفر عینک فقی و طنانک سکونله شول اهور در که بیاضنه حرت غالب اولور قهیمر الاعتاق اولان و یوقوله
 لولانلر اهور ک سمر که جهنم دن ضعیف اولی در که یوکسلر زده و صرب موضع لر دوه اولور المعفوره
 محک فقی و عینک سکونله شول و در که انو ک اوقی نیش اوله المعفوره و عینک سکونی و طنانک خیمه

طر

عفر

و مدیده شول اهر باور بسو در که هنوز قوت بولش وله و بر وحشی و لسته دخی در الیه تفریحی و بعضی
 ایندی بعافه اهاونک ایر ککری در یعفر نیک فقی و فنانک خیمه اسم ر جلد و واسو دین یعفر بر شاعر کسمیدر
 اگر یعفر داولان بانی مفتوح قیلر سگ لا نصیرف قیلر سن ذرا ابو بقتل کی اولو ریونس ایندی یو و مدیکله
 معروف شاعری ایندیم که یعفر در پندی نیک خیمه یونقد درجه منصرف اولوروز راسبه فعل زائل اولور
 العفار عینک فقیله شول اغاچدر که اندن اود قجارو فی المل فی کل غیر نار و استمید المرخ و العفار یعنی هر
 اغاچدن نسنه الصاق ایچکدر بقال کنافی العفار و هو الغاء استمرته بالقاف و عفار کذلک قفاوه لغت
 در که قفار قلعسر لکدر العفر عینک کسر به یعنی جانور دن طکوز بد کمری جانورک ارکی در خنری
 معناسته و عفر و رحل خبیثه دخی در العفره کذلک عینک کسر به خبیثه اولان عورت العفرت عینک کسری
 و فنانک سکونی ورنک کسری و مدیده هر سنه ده مبالغوز ن اولان کسنه در ابو عیده و ابی اوزن بقال فلان
 عفرت عفرت و عفریه و عفریه دخی در ر باحتیال ک فضا به شرمه و بی اوزن و فی الدیث لایعنی لایعنی
 العفریه الشفریه الذی لازمه فی اهل الالام عفریه اصل صحیح در نغریه بنیعتله ذکر اولونه در وحدت شر بعد رز
 راه مده و زامجه ابه نقصان معناسته در العفار به عینک فقی ورنانک کسری و فنانک فقیله عفرت کی در
 ابو عیده و لایعنی و یومر در جم کلد و علل ایندی عطان عفریه و عفرت در زوهم العفاریه و العفاریت
 در ر باحتیالیه فی مفتوح ایندی کسری عینه هاه تا بته استعمال ایدر و سانی قلد قمری حینه هاه تا به قلب
 ایدر و عفریه دله یه دخی در ر بلا و لغت معناسته العفره عینک فقی و فنانک سکونیه اولانک کسنه
 اولان قمری در و عفر و سگ و غیر حیوانک کسه سنه اولان شول توفی در که جنک حالت به باشی اوز رنه
 کتور العفریه عینک کسری و بانی محتال ک فقیله بنده االعفار عینک کسری و فنانک سکونیه بنده االعفار
 بنده اعلان فاشاع عفر بنده ااجامه غضبان و نقش نوله و فقیله و شین مجده ابه طافیق معناسته در العفار عینک فقی
 و فنانک کسری به شول کسنه در که اهل هنر اولو بایشه قادر اولان کسنه ره یولدش اولو بیلر زخملن
 کسنایه العفار عینک فقی و فنانک کسری به همدان دن رقیله کسمیدر لا نصیرف در کمر مکی و معرفه کی حالت
 ذرا لا نصیرف اولان جم صیغه سی اوزن کلدشور العفار به عینک فقی و فنانک کسری ورنک تشدید به شول
 یزد که ذکر اولان قبایه منسوبدر تقول شوب عافری فتمصرفه لایک ادخلت علیه باه النسبه ولم یکن فی الواحد
 العفری عینک فنانک فقی ورنانک سکونیه و الف کافر به فغانی ورنی اوزن اولانک لاسد معناسته و اولان
 یونکله نسیمه اولندی شدق اولد غیور و دیش اولانک دخی الحلاق اولنور بقال لبوه عفری ولبوه لامک
 فقی ورنانک فقی و مدیده دیش اولانک عفری کلمه سنون ابه الفسفر جل ورنه الحاق ایچوندر العفریه
 تاه تا بته ورنم زبور اوزن بقال ناقة عفریه ای شیده قویه العافور علی وزن الکافور کذلک شدت
 معناسته در بقال وقع القوم فی عافور و هو لایعنی عافور شرابی فی شدة العفره عینک و فنانک خیمه ورنانک
 تشدید به شدت معناسته در بقال جاعلان فی عفره و هو لایعنی عفره فی افره لمر و عینک فقیله دخی لغت در کنفی
 و ابی اوزن بقال جاء فی عفره لمر و بعضی ایندی عفره لمر اول حر معنا سنه در العفرین عینک و فنانک کسری
 ورنانک کسری و تشدید به و مدیده اولانک چوقر ما سنه معنا سنه بعضی ایندی هر ضابط قویلیت
 عفرین زیر و ابی ایندی عفرین شهر کسمیدر العفر عینک فقی و فنانک سکونیه اوزن جرح معنا سنه
 و سکر لکده دخی در ر بقال عفره من الابل لان فی الذابرحه او قطع عرقه بوخر ما اغاچانک شایخ عرمانو یکبله

وانه قنار باغ اولمده دیرلر بقال عقره السرح قاتعقر الاعقار هره نك كسرى وعينك سكوتيله كذالك دغر
 اولن بقال عقره قاتعقر المقع عينك فغتي وقافك كسرى وميدله سكوتلن طلوا العقرى عينك فغتي وقافك
 سكوتى والاك قمر بله مونى بقال فرس عقرى وعيل عقرى العاقر قافك كسرى بله شول قمر بله بنى دركه هم رسته
 شورميه وعافر شول عوزت دركه اول حامله اوليه وعافر شول ان دنى درك انوك ولدى حاصل اوليه العقر
 عينك خمى وقافك سكوتيله عورت وسا رحيوان غورم المنى بقال قفص الناقه عن عقر بنى طوغورمده دن
 قانده قنن سكوه حامله اولدى بقال عقرت المرأة يعقر عقر المني البلب الحمار اذا صارت عقر امتل حست
 حست ابو زبدرو اتى اوزن وعقر كذالك عوزت ك مفر بنه دنى درلر بن شنبه اوزن وط اولسو مبيضة العقر
 كذالك عر بلر ك نغم ايتدو كى اوزن خروس يومر ده سى درز راخروس غر قير كره يومر در ولتوك يومر ده سى
 برجنس يومر ده دركه كپير كند اوزن بخلغه مابل در بيهضه العقر ديكار ينماعت بودر كه برك كيكارنى انوكه تجرم
 اولنوبو نندن ما عود در عر بلر ك كاتيهضه العقر ديكار شول انعام حقتنه كره كره ولقم اوله بعضبلر ايتدى
 ييهضه العقر عر بلر كيهضه الانوق والابلن العقوى ديكار كى كى دركه بو عمار ميهضه سولان نسنه دستمال
 اولنور ولتوك هره نك فغتي ونك شيله ك كسرى ديكار كى قورستدر كه بوجه طاعغر ده صرب بلر ده يومر دلخين
 يومر ده سنه كسنه طغر ديلايز والبلن شول ارككات دركه لوفى اوق بله سياه قارشق اوله وعقور عينك فغتي
 وقافك شيله حامله ديكدر ارككات حامله اولن عود محالدر وعقر لتار اتشك او شيرى ومعلمى وعقر
 الخوض حوضك مخر اولن بى دركه دوه مصادره ورد قده انقرا اولر عقر وعقر درلر قافك سكوتى وشيله
 عسر له عسر كى وعقر دلدردو دارك مصلته دنى درلر اهل مدينه لوزن الاعقار هره نك فغتي وعينك سكوتيله
 عقر كيهضه العقره عينك فغتي وقافك كسرى بله شول قافه دركه جوض اوزن كذالك عقر دن غيرى يوره انجه
 يعنى حوضك مونى خردن انجه شنگ از يهوضه سو كد كى رذن انجن باقه درلر العقر عينك خمى ونوك
 سكوتيله وقافك شيله قاشق كوى بقال عقر القصب زياده النون وبقال عقر ارجل العنصره وعنصر عينك
 ومصادره شيله اصل وجب معناسته العنصر عينك خمى ونوك سكوتى وقافك فغتي وقافك كسرى وميدله
 افتو بلا داهيه معنا سنه بقال عقر تالدو لى اذ اهلكته العكر عينك فغتي وقافك سكوتيله ميل در عطف
 معناسته بقال عكر يعكر عكر المني البلب الثاني العكره عينك فغتي وقافك سكوتيله كذالك مراه درو كره
 ميل اتمك معناسته وفى الحديث قلنا يا رسول الله نحن القراون قل بل اتم المكارون لافقه السليبن وعكر
 ذوه غلبه ابد وبرا كنى الوب مكانه ابلكه دنى درلر بقال عكره يعير مثل حجره اذ اعطى بالى اهله وغلبه
 الاعقار هره نك كسرى وعينك سكوتيله ظلت قار شوب اجماله درلر بقال اعكر الظلام اعطاك كره بعضه
 على بعض من سبطه وانجلاؤه واعطاك بعمور جوى رصفه دنى درلر بقال اعكر المطر اذا كثر التمارك تارك فغتي وقافك
 خمى بله اعتلاط معناسته وبقال تمارك القوم اى اعتلطوا العكر فقتنلهم زيت يا عنان عوفرك دردى بنى
 چوكنديس وعكر چوكندى جم المفعه دنى درلر بقال عكر تالسرجه يعكر عكر اذا اخضع فيها الدى وجونك
 وشرا بلن يا عيك عكر لى عوفو يسه وبقال عكر الشرب وعكر عكره كلسك جويدو عكر مدوشور سنه
 درلر تملكور العكر عينك فغتي وقافك كسرى بله عول شرايدر كوفى اوله الا عكار هره نك كسرى بله شرا بوقو فغتي
 قافك انجه دور قانقه بقال عكر تال واماكلا ومسور سنه مالك اولمده درلر بقال عكر ارجل اذا كان عطف
 عكره العكر ميمك خمى وقافك كسرى بله سوي صلبى اولان كسنه التعكر على بون التكره بيهنا بقال عكره
 فغتي اذا جعلت فيه العكر العكره فقتنلهم دوه مسور سندن قطعه عود وابو عيه ايتدى عكره الى دوه
 ابله يوزد ونك ما بين دروا معى ايتدى عكره الى دوه التشر دوه به تشر دوه يوزد عكره ديك دبه دنى درلر

عقر

عقر

عكر

دو بلند ولسون كرك نقيه كرك تاج ولسون كرك بونلردن غيمى ولسون ولسون عيناك فضيله شولور عمن درك
 انوكله مجلس شرب تربين اولنور ولسون فرسها كامپورين درلر چي ركسته ذكر اولنان مجلس اهل اوزن
 داخل ولسون لر چي ائندن رنستمنصونوب نوكله طير ابدور الاستعمار حيوه و عرو ورمك و سكني فاني قلعه
 تعالى باستمنص كفيهاى جعلكم عارها تصديق على وزن التكرار اوزون عرو ورمك يقال عر الله تعالى تعمير اى
 طول عر العمار عينك خمي و ميگفتند بدله بر ريد قر ابدن كسنلر چي طابقه سندن بقال عار البيوت
 لسكاهانن البن المصير ميگرك فقي و ماينده عينك سكونته شول منزل درك صو جهتندن و اولاق چيتندن
 واسع و يكم بصير يكه فقي و عينك سكوني و ميگفتند فضيله بر ريدك اسميدر لا ينصر فدرن ريد هب مثلودر العيران
 عينك خمي و ميگفتند فضيله ابو بكر و عرو در عي الله عنه افر او اى اوزن و مومله هر البتدى عر مراد عر بن الحالب
 و عر بن عبدالعزى دكلدن راعمان عر بن الله عنه نسك سيقه العر بن بدبلر حاله اول زمانه عر بن عبدالعزى
 و جردن كاماشدى و اسمعى قتاده دن رو ايت ابد و يابى عر بن يون امهات اولادك عتقندن سوال اولند قاده
 اعق العرمان فاقينهاى خلفا امهات الا و لا دد بدى پس قتاده كوكلامنه عر نله مراد عر بن الخطاب و عر بن
 عبدالعزى دوزير ابو بكر له عر پشته خلفا مر و احمشر العرمان عينك فقي و ميگفتند سكونته عرو بن عمار بن
 هلال بن فزان و بدون عرو بن جوي بن فزان در العمار يكه فقي و ميگفتند سكونته عرو بن عمار بن
 معنانه و قيونك كبر كلرى العصور ياك فقي و ميگفتند خمي و مديله باميرك مفر دى و غلق و قوزى معنا سته
 عامر ميگفتند سكونته باميرك باسى ابدرك اول عمار بن صمصام عر بن بكن بن هوزن درام عمار سرتان
 دبلر ميرك كتنى در العماران ميگفتند كك كسره عمار بن مالك بن جعفر و عمار بن طفيل بن مالك بن
 جعفر در العنبر عينك فقي و نوبك سكوني و ياك فضيله بر جنى طب بدرك موفد و عر بن تميم بن فضيله
 اسميدرك اول عنبر بن عرو بن عيم در بلعبر يكه فقي و لا امك سكوني ابله بنوا العنبر معنا سته در نون حنق
 لوتشدر رته باب الشاده بمرث كلسه سته ذكر اولنشد العنبر على وزن العنبر بر جنى كوك سسندك ذباب
 ازوق معنا سته عنتره بر ريدك اسميدرك اول عنتره بن معويه بن شداد العيسى در سيبويه ايندى عنتره يكه نونى
 را ابله دكلر العورده عينك فقي و واوك سكونته انسانك اوزرى در وهر سته كاندن حيا و لوق لازم اوله
 اك عور بن حذر الزورات واوك سكونته جى فعله وزنك الله تابه جمنه حرف ثاني تحريك و ايتن و اوزن خودك
 اولمدى ريد اولور و بصير عورت النساد و واوك فضيله دى قرا تابدبلر و عورت هر غلله دى اطلاق
 اولنور كانه عرق ايتنه كرك سر حد رده اولان در نيل ولسون كرك حالت مر به ولسون و طافه اولان يارقاره
 دى عورت الببال در و مشرقه و مفر دى عورتى الشسر در و عورت اسميدرك موم و لوق معنا سته الا عور
 هر مذك و واوك فقي و ماينده عينك سكونته عيبل و مزموم اولان نسته بلامور شول كسنه بدرك
 مزموم اولوب ريقبول كسنه علف و له و كاها و لور علف اورد دى در و عور يك چشمه دى در و شول
 كسنه مديركه حاجتندن منع اولنه العور فضيلته ركوز لاولق يك چشم معنا سته بقال عار العن تار
 من الببال ارج و عورت عينه دى در و او اى حالى و وزن بقا ابدوب الفه قلب تيمكه اسلنه هج اولدغه
 بنا كاول عورت در و العور و واوك ماقبل سكن در اكانه هج اولشدر پس حرف و ابد حنق اولوب
 تند بديرفع اولنه عور قالمشدر و عور يكه اصلى عور اولسنه دليل سا راعروا دى درك انا لاسود يسود و اخر
 يحم درو الاله بو زدن غيرى مستعمل دكلر و عيو بد دى قياس ارج و اجمي ايندى عرج و عي علفه
 و لكن معوج و الماشدر و عر عينا عور هاد دى در ازمندى كك اوزن العوراه عينك فقي و واوك سكوني

عنبر

عنتر

عور

للمارش والعامر اعلم ان عينك كسرى وهالك سكونه بسدر زنا نيك معانسه العاهره هالك كسر بار
ايدى عورت الماهره ميم كسى وهالك كسر به كذا لمعناهاو العاهره عينك فمى وهالك كسر به كذا لمعناها
التعير عفتنه له وياك سكون وهالك خيله فاسق وعاجر اولمى قال تعير لاجل اذ كان فاجر العير عينك فمى
وياك سكونه جار معانسه درو حشيشه واهلبسه لطلماق اولنو العيره كذا لك عينك فمى وياك سكونه
موتى ابا عاهره وهالك فمى وعينك سكونه والصورا واهلبه فمى وعينك سكونى والفاك مبدله والصوره عفتنه
فلمه خوات كى بولر كا وى حيدر جار معانسه صبر العين كذا قباغه درو ومعا قولم فعات ذاك قبل
صبر ما جرى كى قبل خط العين ابو عين ابدى فعت درو افعل ديزر وبقال مادى كى من ضرب العير هوى
اى الناس هو فكونك ضرب العين كى عنافى عن الناس وعير قولم اولوسنه دى درو بل يقال به القوم سينه
ومنه قولم صبر عير و زاده عسرة و يوكى يانى درو كجنى نى اميه ديزر عايغه وفات السوسر به نكه كل عايغه
عسرك وطلا فغنه اولو فمى ترى پردى رضى عايغه علفه سقايل درو ان فمى فغنه سله و صبر فارغدى دى درو
و صبر معانسه و صبر مبدله منور و صبر طابك اسيد روى الى مبدله حرم ما بين عير الى ثور و عير النصل خرمان
اور تسيه ولى يومى روى و كوره كذا دى اور تزيه اولان يومى رى بنعيم الكعبه درو ابا غا اوز زنه اولان
يوكى رى بنعيم القدم درو و قولم لاغ ايجنه اولان يومى رى به و عير الاذن درو واكغد كا ورت سنه اولان
خطه صبر الور قد درو و كوكى جنبين درو قوشه صبر الس اقد درو وشولر دكه كغير اولو كيه كوفى العير درو زنا
عير جار معانسه درو و جار كى جوفندن انتفاع اولنو نسنه و بقدر فضيل ابدى وناك اسلى حلى من جوف
الحار ديدكلى قولم ايدى صبر و بمقايله طبل معانسه درو و عير ريو زنه كيكده دى درو بل يقال
لارى الارض من الباب اثنتى اذ انقبى فى الارض و عير اتاو كايو بكسر ككدر مخرندن بقال العرب
الثلث و ذبه هالها و هالها من رحو عير روى افساد كيكده دى درو بل يقال علار لى القوم يضر بهم
مثل عات العار مشهور معانسه و بقال قصيده عايره اى ساره و بقال بضمالات العرب بنا العير من كذا
اناس و عايره شولر ناقيه درو كذا كندى سور رسندن لى روى اخر سور به اعل اولو كركه و به لم حشيشه كندى
اور و اعل شولر كركه دوه درو كى قوب اخرا قه و بول بل يقال لى جار اذ كان مترك الشول لى اخرى وشول
قوبى قالد رنعه درو صبر حله عينك فمى وياك فغله عايره ايدى ابلور بل يقال فلان عير و حله اذ كان
مع عايره حسن و به روى دوه مراع كلام اولو و كركه درو كركه عينك سكونه و به شيعه شيعه ديدكارى
كى شينك كسر به و عير دهن زنه كى شوع ديزر الا عاهره هرك كسر به او كركه و قايوم من يقال عايره
العار ميم خيله او كركش طوار العاير عينك فمى وياك تشد به اولو جانيه و جنبه شاطن درو عايره بن كركه
بى رى عفتنه عير ميه و راسه دى عيار درو شكازن طلب لى عايره اولو جانيه و جنبه كايو كندى كيون تملو
ناك كسر به رى طابك اسيد و جمل معانسه التعير على وزن التكرير عايره قى قى رى زنه معانسه بقال عير كذا
و عامه بقول ميم رى طابك اسيد و كلسا و اولان صفت و به بقال عاهره لى اعلبه الميم ميم عايره وياك كسر به
دعاب معانسه الصاير كذا فمى وياك عايره يزن عيبك بقال صاير القوم اذ قلنا بيا العاير عينك كى و به
كلايه و راز و عاير اناك عايرت الكايل و الما و زنى بل يقال عايرت على مامرو بقول لى و ابلو
مكايلك و موراينك و هراغوا علان العاير و الاقل و لى الماير ميم كى به لى عايره معانسه درو عاير
كسرى اى اعل فغله لى و اقل و كاد و بولر و اعل معانسه لى عايره كى وياك سكونه ستاره اقصود عايره
بعضى جار و حشيه تشبيه اولنو رسر عتته و نشاطه العير عينك كى و ميم به شولر دوه درو كركه و زنه درو
قنبل ابلو اعايرت عينك كسرى و ميم به عايره اى اعل مامرو حوهر بنگ و تعيرن فمى ابلو بودركه

ذکر اولیٰ

اولاً من عده مسوخی اولیه با خود قیامی اولدغنه اشارت اوله فصل الفین الفیار غینک خبیله تور لغیره
فقیهله یعناه الفیره غینک خبی وینک سکونیه تور منسبه اولان غیر از هر مملکت کسر به و غینک
سکونیه تور زنکده اولن قال اغیر الشی اغیر الایغر لغیر غینک فقی و بانک سکونی و الفک مدله ر ارض
نحسانسونا ناندن نونعه دخی غیر اولر بنو لغیر اکنک غینک فقی و الفک مدله فقیر ر الوطه لغیر
بوران زوطه سودا کی که و طه سودا دخی و اولان ازه دیور و غیر اقیس بن زهر العینک انک سیدر
الغیر غینک خبی و بانک فقی و بانک سکونی و الفک مدله لکده بدکار میوه سجد معناسه و غیر اشل
نیزه دیور که حشر علی یغسی فی طلو بدن ادر سکرکات قبیلندن دروقی الحدیث ایام و العیر اده نجر العالم
الغیر غینک خبی و بانک فقی و بشد مدله فقه و بانک فلان سود بقال بهایر من این ایام الناقه وین کال و صاحب
مذهب بانک سکونیه ضبط انشراح الایکسی دخی افتد رسته کلمه سده فیم اولنور و لکن این کالک مطلق
سود لغیر سیری مناسب اولان الاغیر هر مملکت فقی و غینک سکونیه جی و غیر الملی حیضدن بانک فلان
فسه و غیر المرض شک قیاسی دره غیر الیل دخی کیفینک خایا سنه اطلاق اولنور و لغیر و خیمه بانک فلان
قال غیر الشی یغیر من البیاب الی ان قال یکن نسبه ما فی معناسه و بانک قلنه دخی اطلاق اولنور یس
لغیر ادر قبیلندن اولو لغیر فقیهله بانک علم یس لیدن او کلوب نکر از حلق لغیره الفیر شول بلاد که وصفه
قال اولیه العرق لغیر غینک فقی و بانک کسر به تانی طور من طر الاغیر هر مملکت کسر به حاجتک سلطنه
جدو اهتنام بانک قال اغیر الی جل فی طلب الحاجه اذ طلبها و یغیر و حکم اولن قال اغیرت السماء ایدو صفا
و شدت و توز و سوا و عده دخی دیور بقول اغیرت اذ اثرت المیار لغیر علی وزن التکریم کذلک توز و سوا و مرق
غیرت تغیر التغیر علی وزن التکریم بانک فلان نسبه فی المرق قال تغیرت من المراءه و لدو و لبت اولنور و کبر کسه
پاخال و عورت القوه الدعه عورت اخلو در دبدلر ایدی علی تغیر منها یعنی ایدوم که اولاد دن بانک
نسبه ایدم ایدم یس اولو ایدی حاصل له القه ادر فی غیر قهر دیر غینک خبی و بانک فقیهله غروزی لوزن
الاغیر هر مملکت فقی و غینک سکونی و بانک دخی کذلک فقیهله اغیره قریحور دخی تور زنکده قریب اولان
نسبه و صوامع اولان بوسنه ده اغیر دیور و اغیر ادر کسه یعدی دیور الفیره غینک فقی و بانک سکونیه
شول تور زنکده کسه یا شله ما بل اوله الفراء مؤتی الفیر غینک خبی و بانک سکونیه اذ فی اولان
کسفر سطح الناس معناسه واحدی اغیر دتیم مرو و لندی احره حر و سوده سود ضعی الفیره
غینک فقی و بانک سکونی و بانک دخی فقیهله کذلک ادر فی معناسه کلور و حدیث شر به کرمه غره و لغیر
اولشدر فقیهله کوا که غیر مملکتی حذقی و شد و و عام و بانک فقیهله و عینن مهلتن لکن کذلک اولان
معناسه دوو غیره کذلک خلق یرون چکیوبی املق درومنه قولیم کات بین اقوم غیره شددیده
ای مد اوسه بعضهم بعضا فی القتال لغیره مملکت فقی و غینک سکونی و بانک کذلک خبیله شول نسبه در که
غرض و شای کند و دین شیع ایدو اراج ایدو سم مملکتی علی لکن ایدو اکل اولنور و لکن راجع بر یغسی
وارد و عر فط عینه و طامه مهلتن لکن بهر دیکلو اغاجک ایدو و ر مشد و نه مهله ناک کسری و ناممشت لکن
مرعی لکن اولان دیکلر دندر لغیر مملکت کسری و غینک سکونیه معشوره لغیر دکر اولان مع معناسه
بغیر مملکتی ایزن لغیر مملکت فقی و غینک فقی و بانک مملکت ناک سکونی و مملکت کسر به شول ایدی زود که
بر طو قمنی اوله العیر غینک فقی و بانک سکونیه و لغیر اولن بانک بقال غدره من البیاب لکن فی القادر و ک
و بانک کسه الفیر غینک خبی و بانک فقیهله یعناه و حالت شینه ندایم فقیهله استعمال اولان
غدر و و فی طلو بیت ادر دالت لسی فی غدر ناک و غدره بناء مره در غینک فقیهله و علی جمعه یا ل
غدر دیور العیر فقیهله کجه قریک اولن بقال غدرت الیله قدر غدر من البیاب اربع اذ اطلقت و غدر ناکه

غیر

شتر

غدر

الفرة معنائه وغره اسم دخی کلور سوال بل ملک معنائه وغره غفلت معنائه صکارو الفرة غینک فقیه
 سوال بل ملک بقال غره بغرارة من الباب لثانی بقول کان ذلك في غراروق وحداثی ای فی غراروق الفرة غینک
 فقیه غره جی غینک کسر به تنه کمزور بتدی الاغراهه نه غنی وغینک کسر به غره جی الفرة غینک
 کسه غافل معنائه الاغترار همرنک کسر به الدفق بقول اغتررت با رجل واغتره ای تاه علی غرة منه یعنی کا
 لندی وبقال اغتر بالشیء علی صفة السهل ای خدع به الفرة فقیه غره خطر معنائه در وهی ورسول الله
 علی الله علیه وسلم عن سبع الفرو وهو مثل سبع السمک فی الماء والطیر فی الهواء والفرو غینک فقیه ورائک خیمه
 ویدله شیطان معنائه در وسنه قوله تعالی ولا یغترک بالله الفرو وغره وکذلك شول وادوکة کانه غره
 اولنورلد وولعوق ووسعوط بدکاری کی لدود لا ملام فقیه ووالین مهملته شول وادوکة کانه غره جی
 وکولور ولعوق لا ملام فقیه وبعین مهملته نک خیمه شول وادوکة کله بلانور ووسعوط سین مهملته نک فقیه وبعین
 مهملته نک خیمه وطاء مهملته ایله شول وادوکة بورع استشاق اولنور الفرو غینک کسر به از او غنوروم قلیل
 معنائه وغره مقدار معنائه دخی کلور بقال لث فلان غرار شمر اذ امکت مقدار شهر وغره اذ اقله نک سودی
 اولنورلد دخی در ورفی الحدیث لا غرار فی سلوة وهوان لا یغترکوها ووجودها الفرة غینک ای جانی درایی
 جانی دخی سکین ولفوق و باله هرنسنه کسکین اوله کسکین اولان یغترک غراری اولو لا غره هره نک
 فقیه وغینک کسر به جی وغره غره دخی در ورفی بقال انما علی غراری علی غره واسمی ابتدی غرار طر بقته دخی در
 بقال ویت ثلاثه اسم علی غرار واحدای علی طریقه واحدة وولدت فلاله ثلثة بنین علی غراری بعضهم
 بهلف بعض وین القوم یومهم علی غرار وولد وغرار شول غنیه در کاه ورفی انوکة لوزر بنیشلور وبقال ضرب
 الحمال علی غرار وبقال لیتا لیلوم غرار شهرای مثال شهر فی الطول وغرار قوش یاور یسنه اغزله طلم ورمکه
 ویر بقال غرار لما یفرغه یفره غرار اذ اذقه ووقی له معیه ایله اغزله طلم ورمکه در ویر غرار باب معافا هلدن
 نکله سودا زاولی بقال غارت الناقة انی غترت غرفت الدرة فی المثل سین در نه غران یعنی سودی ورسنه منی
 صبقتا ابتدی وغرار بازار کاسدا اوله ده در ویر بقال غارت السوق تفاو غرار کسدت ودرت درة دخی در بقال غرفت
 معنائه اولور کوه وای دخی اولور لغار سیک خیمه شول اذقه در کوه سودی از اوله لغار سیک فقیه سودی از
 اولان اقله بقال انی فی غرار الفرة غینک کسر به طروق قسمندن غرار که لیجده معنی قولر جوهری ایدرین غرار
 ایدرم که بر معر باول الفرة غینک فقیه هره نک کسر به جی الفرة علی وزن التکریم نفسی غرن حل الیمک یعنی
 غطره الفاعل نک بقال غرن بنفسه نفر بالنفرة نک فقیه وغینک کسری ورائک تشدید به بمعناه بقال غرن بنفسه
 نفر راوتره کانه بقال حال تحلیلا وتحلة وعلل تعلیلا وتعللة وترف رصینک لیک دیشلری ظهور الیمکه دخی در ویر
 بقال غرت ثنیت الفلام اذ اطلمت اول ما اطلمت الفرة غینک فقیه وایبینه ورائک سکونیه وولک بوغازده
 زود انیسی در وبقال ای یفرغ بصوبه ای در ده فی حلقه الفرة غینک فقیه وایبینه ورائک سکونیه
 صوبت بوغازده ودد الیمک بقال یفرغ صوبه فی حلقه ای بتد الفرة غینک کسری وایبینه ورائک سکونیه
 ورائک تاوغی حاجری معنائه بعضل حیث تاوغی در دیش الفرة غره واحدی الفرة غینک فقیه ورائک سکونی
 وغینک فقیه نکله انک لث لث واولان غره سیدور وشریفا ورائک کسه یده در ویر بقال رجل غره تاه لی
 شرق الفرة غره غینک فقیه کثر معنائه در بقال غره الدی یفرغ من الباب الخمس الفرة غینک فقیه ورائک کسری
 ویدله جوق واولان سنه کثر معنائه بقال غره ورف احسان کثر معنائه الفرة غینک فقیه ورائک کسری
 ویدله سودی جوق وده بقال غرت الناقة غرارة من الباب الخمس ایضا ذکر لث لث الفرة غینک کسر به غره ورائک
 جی الفرة غینک فقیه ورائک سکونیه امدر ضرب مثانه جوق فقیه معنائه الفرة غینک فقیه ورائک سکونیه

احد و گاهت فهم كثره و بعضى ستمه هين چنگه فير الجاه الغفير واقع اولمشد و ماعدا مذكور دكدر و ظاهر
 بود كه نيازى اولم و زيارت يمينه محدوده اشارت اولمشد فقط و الجاه الغفير كلسه سى اسيد فضل دكدر لکن
 منصوب اولور كثره دلا و الا من مصدر لکى كقولك بما و نرى جمعا و طلبة و طرا و كافه و جديده الصلام داخل
 قللم بل عركه كلسه ستمه داخل قلند قارى كى كى بود و هاله ارك ديد كزى قولر نه و عركه جمعا بمناسنه دود و ي
 صويه تودر بلر جمعا ديك اولور الغفيرة غينك فتي و عاله كسرى و مديله و لقم طليخى يقال ماقيم غفيرة
 اى لا يغفر و نذبا لاجد الغفار غينك كسرى بله شول بزبان سيدن كه عورنلر باشنه اورتر لى اعدن
 صندقلر بچون كه يك ديد كزى ارك التمه اولور الغفارة غينك كسرى بله شول بلود در كه اخر بلود در و نده
 اولور و غفران شول مستحيل بآن سيدن كه ياك طوحنه وضع ابدور كبر شه ضرر انفسون ديو بنو غفر غينك
 كسرى و يك تحفه بيله كنه دن رفوم در كه ابدور غفار بنك جماعت بدور لغفور مياك خي و غينك سكوفى و يك
 كنه خيله شول سمع كى نسنه در كه ديكلو انجيدن ظاهر اولور و لى لذب اولور غيرون كل ابدور و اكا مفسور
 دنى درلر غين سمع و نامشده ايله المغفر مياك كسرى و غينك سكوفى و غارك فضيله بمنه كالمشترى روايه
 الكساى لا غفار هزمه يك كسرى بله ديكلو افلاج سمع و يرمكش قل اغفر لمت اذ لفر جتصا فبره مئى مئى
 ظهور اتسوم و مياك كه لهورى كوز ايامنه و مياك بئر لى صير مفاصله قل لور و لور يقال ما حسن مفاير هذا
 لمت التفر فقتنله و غينك سكوفى و يك خيله و التفر فقتنله و يك خي و تشدد بيله بونلر ايكسسه
 مغفور ديو شرمك بمناسنه در شول كسسه كه مغفور استعمال ايتدى فعلنه مخفرد بدي و شول كسسه كه
 مغفر استعمال ايتدى يك كسرى بله فعلنه تغفر بدي و كمال اولور كه مغفور عشرينه و يك و سلمه و سلمه
 و بونلر دن غيرى انجيدنه دنى اولور الفير غينك فتي و مياك سكوفيه و قوصيه درلر يقال غلاما بغير من الباب
 الاول اذا علا و منه قيل لرجل غره القوم اذا علا و شرفا و غرايتم دنى درلر حواد مناسنه و غرايتم درلر غاه
 مجبه بيله و غرايتم درلر مئى مناسنه و محرم عظيم مناسنه ده كلور الغفار غينك كسرى بله و الغفور خمتنله
 جمل در احيا مناسنه يقال هومن قوم غار و غور عظيم الما و الا نجر مناسنه ده كلور يقال بجر غار و غور
 الغفوره خمتنله كثره مناسنه در قاله الشد غفوره هذا لفر الفير غينك فتي و مياك سكوفيه و قويلوشدت
 مناسنه و غره صونك و غلقلان دخانه دنى درلر الغفار غينك كسرى بله از دام مناسنه اولان غرمك
 جيميدو يقال دخلت في غار الناس اى في كثرهم غينك كسرى بله و خيله لغت در الفير غينك خي و مياك فضيله
 كنه غره يك جئى شدلر مناسنه نوبله نوب كبر القمرا فقتنله جيميدو كنه شاد بدمناسنه يقال
 غرات الموت اى شاد بدمناسنه و مياك فضيله كبرك قدح التفر فقتنله و مياك خي و تشدد بيله
 طوبى لجمعا لفر دن ما عود در قدح صغيره مناسنه الفير غينك خي و مياك سكوفيه و مياك خيله دنى
 لغت در شول كسسه در كه امورى بجر با انا مش اوله يقال رجل غر و غرا لا غار هزمه يك فضيله غرك جئى الفير
 غينك خيله مئى امورى بجر با انا مش اوله يقال رجل غر و غرا لا غار هزمه يك فضيله غرك جئى الفير
 غلزون الباب الما سى لفر ميم اولك خي و ميم ثانيه يك فتي و تشدد بيله كنه امورى بجر با انا مش اوله
 مع اولك خي و ثابتنك فضيله اولوى ماربوب مقالله و جنك ايتيك يقال غارم اذا باشنه و قاله
 ولم يبال لثوب و بطش طامه بيله و شين ميم بيله قولنه بله بلفه درلر الما ميم اولك خي و ميم ثانيه يك
 كسرى بله شول كسسه در كه محل مهلكه داخل اوله الفير غينك خي و مياك سكوفيه و شول
 ملا در كه و رسدن اتحاد اولور و روس زعفران درلر و رصاى بوايه دنى درلر التفر على وزن التكرم ذكر
 اولان ملا لى سر و يك يقال غرت المرأة وجهها تميز اى طليخه و وجهها ليسمغولونها التفر فقتنله و مياك

بقال قوم مضطرون الغاطير ميمك فتي وطلانك كسری ومده كذاك جی بقال قوم مغاطير مثل موسر
 وبياسر وموسر فتي معنسانه در الفطر فانك فتي وطلانك خيله والفطوري كذاك فتي واخره باله
 تشبه به شول نسنه در كاتوكا ورج امارلر واخره يا نسبت داخل قلدلر كوا كه شي كندی نفسنه
 نسبت قلدلر الفطر فانك خيله وطلانك سكوتيه خيم كاليه يوغر لماق بقال فطرت المرأه بعين حنا اسبان
 فيه الفطر ككذالك برجنس منتر در كيبوك اولوب بياض اولور الفطر ككذالك فانك فتي وطلانك
 سكوتيه واحدى الفطر فانك كسرى وطلانك سكوتيه براد لشدر الفطر فانك فتي وطلانك سكوتيه
 يفتي بقال فطره يضره فطر اذا لعن من الباب اول و فطر ينسني يارمغه دخی درلر و فطر يارنسني
 ابتلادن عباد ايمكده درلر ابن عيلى ايندى خاطر السموات والارض معناني اهدوكن علم تا كه ايكى
 اعز لي محسوت اهدوكن كذاكده برى ايندى الفطر نهاينى في ايندين ايندم غيرى ايندى بدي و فطر واقف باش
 بعينه وشهادت برميده صاغتي و فطر خيم كلان بولمغه توقا ايمك تقول فطرت البعير فطره فطر اذا
 ايجلغه من ادر اكا الانظار هم منك كسرى ونونك سكوتيه اولان بقال فطر تنقطر ونسقه ولم فطر اذا
 البعير اذ لمع الفطر وطلانك كسرى به شول در مدر كاهن يسي يار مشاره بقال بعير فطر الفطر فتنه وطلانك
 فتي وشده به يارلن بقال فطر الفتي اذا تشق الفطر فانك خيله قبايه اولان يارق بقال سيفه فطر
 اي تشق الفطر فانك فتي وطلانك كسرى ومده خيم كلان بولمب خيم اولمق يس فطر خيم كذاك معناني
 اولور وهر نسنه در كاتوكا اير مسنه توقا لوتيه اول فطر اولور بقال اياك والزي الفطير وفطير تازه
 معنانه دكلور تقول عندي خيم خيم وحبس فطر اى طرى وحبس مامه مده واه مشاة مختانيله وسين
 ماله اهر برطماندو كخر ماله وكره ياغيله وكشكه اولور والفقر فانك فتي وغينك سكوتيه اغري اچيق بقال
 فقر لعن الباب الثلث اى فقه واخر اچلغه دخی درلر بقال فقر فوه اى فقير يندى ولا يندى الا فطر هم منك
 كسرى به فانك سكوتيه تر بالدرى يوكسك كورنك بقال فقر الفهم و بوفس كونلر نه اولور زوا و سطر عليه
 كاد كذا كاتر ابدن كسره اغزن اچار الفاقه غينك كسرى به طيب قسمندن در كه اول يلو فرهندي كوك در
 الانظار هم منك كسرى ونونك سكوتيه اچيك اچلي بقال فقر النور اذا انغم ونونك فضيله وواوك
 سكوتيه اچيك معنانه در الفقرة ميمك فتي وفانك سكوتيه وغينك كذاك فضيله واسم اولان بر بقال
 هذه مقفرة اى ارض واسعة الفقرة فانك فضيله ارقه كيكك بر دانسي الفقار فانك فضيله كذاك ارقه ككلرى
 اوكونه معنانه در الفقار فانك فضيله نينك صلى الله عليه وسلم قلعتك اسيدر الفقرة فانك كسرى
 وفانك سكوتيه فقاره معنانه در ككه ارقه كيكى ديك اولور والفقر انك كسرى وفانك سكوتيه
 والفقر انك كسرى وفانك فضيله والفقر انك كسرى ونونك فضيله وواوك كسرى وفانك سكوتيه
 فقر منك جيجر در و بر قصيده نك ايجنده اولان اياك احسنه فقره درلر ارقه ككه تشبه اذكدر به ناه
 الفقر فانك فتي وفانك كسرى به شول كسند در كه ارقه مى ككلرى اغري بقال ريل فقر اذا الشقي فقار الفاقرة
 فانك كسرى لغت داهيه معنانه الفقر فانك فتي وفانك سكوتيه مالم مالك اولمق وفانك خيله دخی
 لت در ضعه فضله صفي كى وارقه كيكى معني بقال فقر ته الفاقرة اذا كسرت فقار طهره وفقر دومك بوزن
 رالبوب واكار برش طاقوب ويلا ورنى اول كر يشه بعلوب بدمكدر تا كسر كشكندن فر لغت ادوب رام
 اوله تقول فقرت نصف البعير اذا حزن ته محبده تم جعلت على موضع الخراج ريو عليه ورموى لتذلل وجر بر
 حيله دو مبدجك لبه درلر ومنه فطر لم قد على الفاقرة الفقير فانك فتي وفانك كسرى ومده مالى اوليان

فقر

فقر

کسته ابن السکیت ایندی فقیر اول کسند درگاه انورک فی الجمله وجه معاش اوله و مسکین اول کسند درگاه انورک
اصل انسنه سی اولیه و اسمعی ایندی مسکین فقیر دن مالی اجسن اولن درو یونس ایندی فقیر مسکیندن
حال احسن اولن در یونسک استدلالی یونکلده درگاه فقیر و فقیر انت دیشر لاله بل مسکین دیو یونس
و یرش ز یاد مرض احتیاج جلننه و بنی الامر فی ایندی فقیر اول کسند درگاه اصلا رنسنه قادیله و فقیر
کونکن صوفی قنری رمدخی دیرل و فقیر شیل چوقون دیرل که عمر مفاد نکلد بنه نماز رار دیکل کی حینه
و فقیر ارقه سی کی صن کسنه بدخی دیرل التفکر علی وزن التکریم عمر مفاد نکلد دینه چوقور نماز قنری بقال
فقرت تللو دینه فقیر اوله و اوک فقی و بانک تشدد بدله عمر مفاد نکلد دیرل و یو یحیی دلکه دخی دیرل تقول
فقرت تللو زادت فتنه الفقر میک شی و فکک فقی و تشدد بدله شول قلب درگاه رنسنه کدکاری اوله بقال
سیف مقرای فی منته حوز و سحر زای مجده ابله قطع مناسنه در و صاحب صرامک یوز قلمه سفری
شمیر در سنه تفسیری ظاهر کلام جوهریه مخالف اولو را کرد سن سین مهله ابله اولو رسه و اگر مجده
اوله اولو رسه تفسیر مفسر مساوی مطابق اولو انکر که ضعیف نسخ اولوب در شدند تحریر اولو
اوله لا افکار هر منک کسری و فکک سکونیه صید سکا رنسنه و یرمک در و مننه قولم افکر الصید ای
امکنک من فکاره فارمه یعنی فرستد درری ابله و فقیر عار بنی و یرمک بدخی دیرل بقال فقرت خلا نانی ای فقره
ضار هالیر که با و افکار فقر انیک منسنه ده کلور بقال فقره لکه فقری فکک شی و فکک سکونیه و فکک
قصر بهاسم در با قادی عازبت و یرمک منسنه الفکار میک فضیله و فکک کسریله و جوه فقول اولو
نسنل بقال سدا له منقره ای اغناه و سد و جوه فقره فقره فقل نبج در فقر دن مالفانه کی غنادی
ولکن یونلک لکسی دخی شاد در و یونلک فکاری فقر واستغنی در یس یونلر دن فعل نبج بنی سنی
دکدر و التفکر فتنه و فکک فقی و تشدد بدله بر نسنه تا ملی انیک الفکر فکک کسری و کافک سکونیه و فکک
ککک فکک کسری و کفک سکونیه اسلم در فقر منسنه الفکر فکک فقی و کافک سکونیه مسد در فقر
منسنه ککک یل یعقوب ایندی فکر حاجت منسنه ده کلور بقال بس لی فی هذا الامر فکر ای بس لی فیه
حاجه و الفکار من الکسر الافکار هر منک کسریله و التفکر علی وزن التکریم و التفکر علی وزن التکریم جمله سی
یرمنا بدخی بقال افکر فی الشی و فکر فیه و فکر اذا تأمل فی فکک فکک کسری و فکک دخی کسری
و تشدد بدله بسیق و زنی اوزن کثیر التفکر منسنه در الفکر فکک فقی و و اوک سکونیه و الفکران فتنه
تاینن بقال غلات القدر نور و نور اذ اجاشت و جش جمه و شین مجده ابله چومک فتنه در و مننه
قولم ذهبت فی حاجه تم ایت فلا نامن قورای قبل ای اسکن الفایر هر منک کسریله غضب منسنه در بقال غار
فایر اذ اجاش غضبه یعنی غضبی فتنه و یونلر تا یرمه افتد الفوره فکک فقی و و اوک سکونیه شدت
منسنه در فوره و الفکار فکک فتنی منسنه در فوره الفکار فکک فتنی که شفق غایب اولوب
ز یاد قوراکر اولوب در فکک فکک فتنی و مدله اهل منسنه در جمد لفظندن مفردی یوقدر بقال
لا یفعل کذا الا لآلات القورای صیبت اذ تابها و صیبت صادی من مملتن ابله قورای صالفه در و زدن
ذال مجده ابله و فکک فتنه قورای منسنه در الفکار فکک فقی و و اوک تشدد بدله اومه دبدکاری ککک
دلیکی ککه جان کیکدو بقال فوره الورك الفکار فکک فتنی و و اوک تخفیفه چومک ککک ز یاد قورای
فکک مسد الفکار فکک کسریله شول دمو رودر که تر از و دینک لکسی جائنه اولو و الفکار فکک کسریله و اوک
سکونیه شول طاعت درگاه الهه فکک ایه سن طاولدن نکریم و تاینن جائدر و فقر فکک فتنه با یس

فکر

فکر

فکر

اولدن جمع وتصغير بناوا نماز حتى و باعده واولتا بضعه مكره حرف رابع حرف مداوله اسطوله وحاتوت
 كي القتر قافك وتلك فطر به تو زغيرا معنائه القتره قافك وتاك كذلك فطر به قتره كه واحد يريان
 تو زمعناسته ومنه قوله تعالى ترهقها قتر وهو قتر ستر ايكمه در القتر قافك خمي وتاك سكويه جاب
 معنائه اولان قتر ده لغت در القتره فكذلك قافك خمي وتلك سكويه صياد كوكو ملته سي كك لاجادن
 جاتوب ايچنه كريب كيرلنو وناموس صياد معنائه القتر قافك كسري وتلك سكويه برونو قتر ندر كرمات
 قميندن در ورمات ميگ كسري به نشان او قتره درل وقتره كو چوك او قتره دي درل اين قتره قافك كسري
 وتاك سكويه بر جنس خبيث كو چك بلاتر غالباوق يلاقي دبدي كروي درو قتر لفظي اين قتره اسمنه معرفه
 ولا يصرفدر القاتر تلك كسر به شولر بلا ندر كه ده ومنك او قتره يا غرا يمز بقال رجل قاتري واني لا يصفر
 ظهر البحر وقتره ووزن او زيا اولان قلعانده دي درل بقال جوب قاتري حسن التقدير وجوب جيمك فخي
 وواو سكويه قلعنه درل وقتر بشر كن رايمحس يقرن اتمدرل بقال لم قاتر القتره قميندن وتاك خمي
 وتشديد به او غراسته حاضر فنيق درنقطر كي بقال قتر فلان اذا نجا للقتال يلقا بقال قتر القتر قافك فخي
 وتاك كسري ومدهلر زهرده اولان اكسر بك باشلر بدرووس المساميه معنائه وقتر به ندر كه دي درل
 شيب معنائه القتر قافك خميه يريان رايمحس ري الشوا معنائه بقال قتر ايم بقتر من الباب الثاني اذا
 ارتفع قتان وقتر ايم دي لغت در تلك كسر به باب رايعدن ابو عمرو واني او زو وقتره عود رايمحس عده
 درل القتر قافك فخي وتاك سكويه والقتر خمينه نغفه عبالده تقصير اتمك بقال قتر على عبالده قتر
 وقتره من الباب الاول وبقتر من الباب الثاني اذا نسيك عليهم في النغفه التقصير على وزن التكرير والاقتر
 همره لكسر به يونر ك او جي دي لغت در معناده وقتر لك رايمحس نعيم اتمك بقول قترت للاسنان
 وضعت لالحاق الزبيح قتان يوزنهم راوسكونر اموحله به صياد ايچون بنايتوكي او فسق در
 ليقتر رايمحس عود استعمال ايمك وقتر اولي معنائه ده كلور بقال قتر المرأ اذا غزت بالموء وقتر المرأ
 اذا افتقر القتر ميمك خمي وقافك فضيله وتلك تشديد به رايمحس لونسنه بقال كماء مقتر وكاء كفاك كسري
 والغك مدهلر عودا فاجانك برونوي المقتره ميمك خمي وقافك سكويه وتلك كسر به رايمحس عود استعمال ايندن
 عورت بقال قتر المرأ فخي مقتره اذا غزت بالموء القصر قافك فخي وحاتك سكويه نر باده قتره جابوب
 صعياب اولان كسره ويا تلودوه به دي قتر درل ومزنتنه تلر درل وشاوق درل قتره درل اما بصنلر قتره
 دي درل القدر قافك فخي وذلك سكويه بر نسيته تلك بلفغه درل وقدر تقدوم معنائه ده كلور بقال قدرت
 الشيء اقدر واقدن قدا من الباب الثاني والاولي قدره واكل معنائه ده كلور وفي الحديث اذا غيظك
 اهلل اقدر والهايتو الا لابين وقدر بر نسيته تقصير او زنا ايكمه درل بقال قدر على صباه مثل قتر وقدر
 على الانسان رزق قدر امثل قتر وحق تعالى بك قدرى وقدرى ذلك سكويه وفضيله عطنى معنائه در
 وناموسنه مصدر دوقال الله تعالى وماقدروا الله حق قدره اى ما عظموه حق تعظيمه وقدر به قدر حق
 تعالى بك تقدير ايندكي فضله دي درل المقدره ميمك فخي وقافك سكويه وذلك خميه والمقدره ميمك وذلك
 فضيله قدرت معنائه در بقال على عليه مقدرة ومقدرة اى قدره ومنه قوله المقدرة ذهب لفظه
 ودينيله غضب معنائه در القدره بر نسيته بقادر اولي القدر ان قافك خمي وذلك سكويه ندر كه قدر اولي
 بقال قدرت على الشيء اقدر وقدره وقدر من الباب الثاني وقدرت عليه من الباب الرابع لعمه فيها ايضا على يديه
 ابن السكيت وقدرت غنا معنائه ده كلور بقال رجل في وقدره اى ذو يسار والاقدر همره منك كسري

بونك سكونيله برسننه تقدیر اولننه موافق سكمك بقال قدرت على الشوب قدرها تقدیرای
 یا علی القدر القادره قدرت خاصه وقر به معنایه دمکلو وبقال بین لوشك واراض فلان ليله قادره
 وکتابينه سمیع مثل ماسدو واقعه یقونند وابت اولنن اوزن تقدیر علی وزن التکریم برسننه
 برالقی بقال قدرت الشی تقدیر الاستدلال هرزه کسری ابله طلب قدره بقال استدلال غیر تقدیر
 فتنه و دلاله شی و تشدید به برسننه حاضر لقی بقال تقدیر له الشی ای نهیا الا قدر هرزه کسری
 وفاق سكونيله برسننه قادر اولن و اقتدر طامی چو ملکه بشور مکده دخی درل بقال قدر القوم اذ اجنوا
 فی قیوم بقال اقتدرون لم تشتتوا وشتوا یا ان یتمکد برل قدر چو ملکه بشن سنه مطبوخ فی القدر
 سکنه بقول منه قدر و اقتدر مثل طبع و طبع القدر فافک کسری و دالک سكونيله چو ملکه دیک معنایه
 منتهی نهی دالما تصغیر ی قدر کور بلاهه علی خلاف القیاس القدر فافک شی و دالک تخفیف به
 دخیقیل حیر معنایه بهضیل طباغ و دخی قدر ی سلف کاکا حیر دیر صلیح نینک ناکه من
 کیر این در الا قدر هرزه و دالک فنی و ما یمنه فافک سكونيله جالند قصیر اولان کسنه و قدر شول
 بیدر که یورکن قیوم ای وک یا غندنا یل و یسه قدر فتنه فتنه فافک سكونيله کنا یا اولی معنای
 البور القدر فافک فنی و دالک کسر بهنا یا ک اولان سنه القادره فافک فتنه کذ لکنا یا کاک و کیر کور مک
 فنی درل بقال قدرت الشی من الباب الرابع اذ هرزه القدر فتنه و دالک شی و تشدید به کذ لک کیر به
 کور مک الاستدلال هرزه کسری و سکنه سكونيله کذ لک کیر به کور مک بقال قدر تهو استقدر تهو ادا
 ارضه القدر فافک فنی و دالک خیه سلسلا یمنه سندن شول کسنه در که سکنه درن اجتناب اوزن اوله
 قدر و ابو عبیده و این اوزن شول ناکه به درل کدوه سور یسکنه کنار نه یا توب ادر نازق اوله و توف
 فنی بو مقول ناکه به درل الا کسوف لرای رده یا تر قدره فافک شی و دالک فتنه هرزه و فی اوزن
 عل کسنه در که ملامت لازم کنی برل دیر هرزه اوزن باوله القادره و علی وزن القار و تود و القادره و سکنه
 کسنه در که کسنه ابله و سکنه ایمنه و کسنه ابله اختلاط ایمنه قالو جل جلاله و ذوقا ذوقای لا یخالط
 لیس القدر یملک فنی و فافک کسری و دالک کذ لک فتنه شول کسنه در که علی اند اجتناب ابله ابله القدر
 جک شی و فافک کسری و دالک فنی و حنک کسری و ورنک تشدید به دو کو شک و سو کو شک حاضر اولان
 کسنه کدک ایالی غصبه کلش کسنه کی کور من ابو عبیده بولکله ال جمعه و دال مهله ابله لغت و دخی
 و سدر دخی بونک کی و لغتا و سمن اسمی ایدنی خلفا حردن مقدح که معنای سنال ایدک و بر محسوس
 لفظه تفسیر ایمنه یملک طریقه کوب دنه اولان سنو متوحشی بلر یمن مقدح که معنای بودر
 دخی و سنو سکنه کسری و ورنک فنی و تشدید به یسی معنایه در القار فافک فتنه لرام یمک و ارام
 ابله کیر یا سمنی ایدنی قرا و قرا بر نوج قیوم که بقاری قصه و شکلی قصیر القار فافک فنی امر نیک و ابله
 تشدید به در زی غیاط معنایه القار فافک فتنه مدو و اولان دوزیر بن هنوار معنایه القار فافک
 فتنه برسننه در که اوله یا لان یمنه در کاکا حال برنسا بر ابو عبیدن ما جیداسی قریفه در دبل هرزه
 معنایه و قرا و قیوم یا و برسننه دخی درل فر وجه معنایه و قرومه صوغوق اولان سنه معنایه دمکلو
 بلایوم قریله قرا ی باده و قرومه بلایسون دیو صود و ککه دخی درل بقال قدرت القدر و قرا هادا
 صیت فیه القار فافک فتنه قرا و قرا فافک فتنه چو ملکه و کول صود و قرومه بر کسنه کاشنه صود و ککه دخی
 درل بقال قدرت علی ا سده دلوامن ما جیداسی صیت بر کسنه کاشنه فافک فتنه خبر سو بلکه دخی درل بقال
 فزید فنی بقره کله سه فیه القار صوغوق سنه قال یوم عمل القار یوم بقال ليله قرا یوم القار کذ

قدر

قرو

[illegible]

قشر

صوبلرب چقق بقال انقشر العودونقشر یعنی القاشرة شبنك كسر به شول بقشور دركه ريو ز نسويه
 وقاشرة باش يار يغلك لوقى تر به سنده درل هين درنى صو بهاته وككه تاثير ايد كيون القشر قافك
 فتحى وشبنك كسر به قافى جوق اولان سنه بهال عر قشراى كثير القشر فقشندلن ز ياده جرت القشر
 هزم لك فتحى وقافك سكوتى وشبنك فقشيلن ز ياده جرت صامى اولان كسبه بهال رجل اقشر القاشور على
 وزن لكافور عول اتدرك يارش كلر ينك لك صو كنده كاه واكفصكل دنى درل قفاك كسرى وشبنك سكوتيه
 وسكيت دنى درل سين مهلك خمى وكفلك فتحى و يلك سكوتيه وقشور رشوم اولان سنه بهه درل
 القاشورة على وزن القارورة لحط اولان يلدو بهال سنه قاشورة قشيره قافك خمى وشبنك فتحى و يلك
 سكوتيه وقيله نك يامى ادى دركه قشيه بن كج بن زيحه بن علم بن صهصه بن معاويه بن بكر بن هوزان در
 قاشر شبنك كسر بهلر لك دو ملك لهدو كنو هانه بن سعد بن زبده ناهين قفلك ابدى كابلر قو منك دوى
 لك طوغردى پس اولر لك دوى علق بن القبلر تاكه كندولر قافك زنده اشوب ديشى طوغر بهلر سملارى
 ونسارى قوما هلاك لولمغنى اشام بن قاشر اعجل ناصحل اولدى قشبار قافك كسرى وشبنك سكوتيه عشن
 لوبوب ناهوار اولان عصا القشور لوقى زورى طوزمق ودر ترمك بهال قشور جلد ارجل اقشر القشور
 مملك خمى وقافك سكوتى وشبنك كسرى و يلك قشيد بهلر تو يورى طوزن كسبه القشور قافك فقيله
 وعينك كسر بهلر مقشور كجى قو ميم حدى اولندى ز اهل اولدغه بنا القشور بره قافك خمى وشبنك فتحى
 وعينك سكوتى و يلك كسرى وميله كوده قارنجكوب تو يورى يرك القصر قافك فقيله وصادك سكوتيه
 سرى وقصر كجه معناسنده كلور علق كجى بهال البته قشور الى شيا وقصر غابت معناسنده كلور بهال
 قصر ك ان قفل كذاى قافك وقصر عيسى معناسنده كلور بهال قصرت الشى قصره امن الباب الاوى
 اذا حسنه وقصر اعشاملق معناسنده كلور بهال قصر ناهين لسينا ورنسبه فى صالىور مكدده درل
 بهال قصرت السرا اذا رخينه ورنسبه نك بمقدارن تركا تمكده درل بهال قصرت من الملوقة قصر
 قصر امن الباب الاول ووريشى رنسبه به مخصوص اتمكده درل بهال قصرت الشى على كذا الم تخاوزه
 الى غير موقا قصرت القصة على فرسى اذا جعلت درهاله بنى قافك سودن به مخصوص قسلك وقصه
 لامك كسرى وقافك سكوتيه سودى صاغلن دوه وقصر بى دو كوب باغلقه دنى درل بقول قصرت الثوب
 اقصره قصر من الباب الاول ايضا اذا دققته القصور خيمجهل جعى سر ابلر معناسنه وقصر القلام كسبه نك
 كوندنم اختلا لحنه درل لك لشام ارجه من صبارت درو قصور ورنسبه من عاجر اولفقه درل بقول قصرت
 عن الشى قصور اذا هجرت عنه ولم يلقه لوقى شاندى زوى قلغه درل بهال قصر السهم عن الهدى وهدى
 فقشيله ونايله نكلك اوقى انقصون ديكرك المقصر مملك فتحى وقافك سكوتيه وصادك فقيله كذا لك مملك
 كوندنم قارعه ميمى در القاص مملك فتحى وصادك كسر بهلر مقصر مملك جعى القصار قافك خمى و يلك قصر بهلر
 ناهيت معناسنده والقصار قافك خيمه بلا الف بعناها والقصار قافك فقيله بعناها ايضا بهال قسلاك
 ان تفعل كذا وقصار ك ان تفعل كذا وقصار ك ان تفعل كذاى غايتك واخر امر ك وما اقصرت عليه القصر ميم
 فتحى مصادك كسر بهلر ادق اولان نسنه بهال رضى فلان يقصر ممكان محال لى بد وزن مكان يطلب القصر قافك
 خمى مصادك سكوتيه قريب معناسنه بهال هولين عمقصره اى دنيا ووقى دالك خيمه و كسر بهلر و يلك
 سكوتيه بهلر معناسنده در المقصون ميم فتحى مصادك خمى ايله بعناها بهال هولين عمقصره وقومقصره
 الجامع مصادك بكونه سيدرك مستقل اوله ووقصرت الشى دن ما غودر جيت معناسنه وقصر ن شول

قشر

قصر

[illegible]

قطران دبد کاری معروف سنه المظفر میاک فضیله و تافک سکونیه قطر انش دوه المظفر میاک می
 و تافک فقی و راندی فضیله کنک قطر انش دوه معنا سنه درونی اصل حرف منزله سنه تنزل انکه
 الاقطار هر مک کسر به ونسه طلقه قری سایلوق قال قطر النی الدقاق لان بقطر المظفر خمتنه کنک
 بقال قطری الاضی قطور اذا ذهب القاطر ملک کسر به شول دومیه درلر که بولی دایم بقطر دن خالی اولیه
 بقال بعیر قطر القطر تافک می و ملک سکونیه ناحیه جانب معنا سنه الاقطار هر مک فقی و تافک
 سکونیه قطرک جی در جانب معنا سنه و قطر و قطر ملک سکونی و ضیله عسرله عسر کس می شول
 عود درک انوکله تجور اولنو المظفر میاک کسری و تافک سکونی و ملک فضیله شول التدر که انوک
 ایچنه عود بقارل بجره معنا سنه و مقطره شول اغاجه درلر که انوک کسری و اوردر عجوب سرلک ایان
 انوک ایچنه قورلر تورمق معنا سنه القطر تافک کسری و ملک سکونیه مجلس دوبر معنا سنه و سنه
 قوله تعالى من قطر ان و قطر کنک بجنس رود در کا قطر یه درلر الاقطار تافک کسر به قطرک جی در
 یسور معنا سنه و قطار دوه قطاره دخی درلر القطر خمتنه و القطر ان کنک خمتنه قطارک جی القطره
 تافک ضیله شول نسنه درک کو بدن و کوبک امثال لندن طبلر التظار تافک فقی و ملک ضیله بلوک
 بلوک کلک بقال تظار القوم اذا باوا الرسالا وهو مأخوذ من قطار الابل التظار خمتنه و ملک می
 و تشدید به قتاله عاصر اولوق پس بو قتر معنا سنه لغت در التظیر علی وزن التکریم رجایی و زن رفقی
 بقال طمنه قطره تقطیر ای القله علی احد قطره و هاسا مایه و قطر رجایی و زن و تشدید درلر بقال قطره
 فتقطر اذا قام علی احد جائیه و تقطر یسنه فی قطره قطره افتناغه دخی درلر و تقطیر الابل دوه بی
 قطار لطفه دخی درلر فی المثل النفاض تقطر للملح یعنی تجن قومک ازنی فلما سه دوه بی قطار دویب
 قطار قطار بیع انکه کتور و نفاض فوک ضیله و ابیه و اخر نه ضاد مجیه ابه ازنی توکن
 کسنه لدر الاقطار هر مک کسر به و تافک سکونیه و ملک کسری و مدله ابه قورینه بشلن
 بقال القطار التت اقطار اذا نهیا للییس قطری خمتنه و لغز نه بلک تشدید به قطری فی بخده المازن
 نام کسنه ناک اسمید و یضیلر میله زیم تدبیلر ککه اصلی اسم قطری التعالدن مأخوذ اوله
 و قطری قطره منسوب اولاندر و قطر خمتنه قطره عان پننه برشهرک اسمید و تعال کسر نوله
 این قاطری معنا سنه و القطره تافک فقی و نونک سکونی و ملک فضیله کسری جسر معنا سنه
 القطر تافک کسری و نونک سکونی و ملک کک کسر به لغت دله معنا سنه القطر تافک کسری
 و نونک سکونیه یسنه در ککه انوکله وزن و عیار ایدرلر و معادن جیلدن روایت درک قطار سیک اکیوز
 و قیه اوله و یضیلر ایدی یوز بکری رطل درک هر رطل نصف من درون ابی یوز التدر هر دود و یضیلر
 ابتد یصر در سطلو التویه قطار درلر یوندن غیر دخی قطارک تفسیر نه جوق کلمات اولشور
 و لهاعالم المقطره میاک می و تافک فقی و ملک دخی کنک فضیله شول قطار درک تمام العیار اوله و منه قولم
 قاطر مقطره القطر تافک کسری و ملک سکونی و میاک کسری و مدله شول لغه قاتن درک
 جرک درلر و زن اولو و یضیلر ایدی عرما جرک ککینک طهر ناعا و لان ایچنه سنه در خرما غلی اندن
 بتر القاطر تافک می و ملک کسر به و التیطر تافک فقی و میاک سکونی و ملک فضیله یونلر که ابکسه
 شد بد معنا سنه در بقال یوم قاطر و یوم قطر و اذ کن شد بد الاقطار هر مک کسری و تافک سکونیه
 شد بد اولوق بقال قاطر یومناذا الشد القطر میاک می و تافک سکونی و ملک کسری و نونک تشدید به جم
 اولوق کسنه یمنع معنا سنه و قال القطر العرب اذا صفت ذنبها و جمعت نفسها و ابو عبید و وائی دو

قطر

قطر

قطر

بقل قرت، جل فرامان البلبانی اذا لایسته فعلیته و باب اولدن دخی کور مغالیه قصد اولندن بقل
 خمره فقیرته اقره قرا قارده رکسته ینال کاسک بوبله درس الحود القماری قافک فقی و اخرنه ینک
 تشد بده شول عوداغا جعفر کلا دهنندن موضع منسوب بد و القمری قافک خمی و مملک سکونی و ینک
 تشد بده بر معری قوشک اسیدر قمره منسوب خو که قرا قافک خمی و مملک کذلک سکونیه ذکر اولنلر
 قوشلر دن عیواندن و القمری کجی اولنه امله حله کر کی یا خود قرا قری ینک جی اولنه روی ابله روی کی و ینک ابله
 نغ کی القمری قافک خمی و مملک کذلک سکونیه موئی تذکر ینک سمی سانی خردو القماری قافک فضله
 قمر ینک جی در لای صرف در لای قمره ینک فقیله ایضی معنایسته بقال صاحب قرا و حار القمر قافک فقی
 و مملک سکونی و الفک مدبله ایدنلر اولان کجه بقال لیله قرا ای مضیده الا قمره ینک کسر بده و قافک
 سکونیه ای ایدن اولن بقال افر تلیست اذا ضامت و قار بر نسته ینک اوزر ینه ای طو غفقه مدور بقال
 افر اذا طلع علیته القمری و قار عرمالی صوغق اوزرغه ده در بقال افر افر اذا صره البرد فذهب
 حلاوته قبل ان یضم القمری ینک خمی و قافک فقی و مملک کسر بده یا جی قوس معنایسته فارسی دن
 عرب دو القنور فقتبله و واک فقی و تشد بده باش بیوک اولان حیون بقال بصر قنور اذا کسل
 ضم الرأس و یضیل ابدی هر نسته ینک بدخوی اولوب صبح اولانه قنور در لای القنور علی وزن
 التکریم مدور کجک بقال قنور اذا قطعه مدور الا قنور هر ینک کسری و قافک سکونیه کذلک
 مدور کجک معنایسته بقال قنور و لقنار اذا قطعه مدور القنور قافک خمی و واک تحفیفه در کی
 کسینلر پان ومنه قنور القمیس که ککوکک بقاسندن جقل در کی پان در ومنه قنور الطیخ
 قانودن ابتدا کسینلر در کی پان در القنور قافک فقی و واک سکونی و الفک مدبله و سم معنایسته
 بقال دار قنور اذا کسکات واسعة الا قنور ین هر ینک فقی و قافک سکونی و واک فضله و در لای کسری
 و مدبله فتلر دولی معنایسته و الا قنور یات ینه و واک فقی و ینک تشد بده بمعنه بقال لیل
 منه الا قنور ین بکسر الراء و الا قنور یات ین دواقی الضام الا قنور هر ینک کسری ابله دری بر نسته
 و یوست اوزن اولن ککه اکثر بیلر عارض اولور بقال قنور لیل القنور اذا تشغ القنور
 مملک خمی و قافک سکونی و واک فقی و در لای تشد بده شول لیل القنور ککه بیل ابله اوله القنور یوکس
 اولان ینه و قنور دخی اویه دخی در لای غرس ماده معنایسته و قیبله ینک دخی اسیدر و قنور دبد کر ینه
 باعبر بره جم اولد قنور یچون در و یونلر ایلغله معروف طایفه در و فی لیل قنور نصف القنور من
 رانها القنور ینک تشد بده قنور قیبله سنه منسوب اولان کسینه القنور جی و قار قمره صفره دخی در لای قنور
 معنایسته و قنور و یچون در لای ایلغله ینک قنور یوکس لیلی در که یوز زادلو پادشاه ین شیان اوزر ینه غری
 کلا ککلی ین شیان کاکخاب اولدی غری ینک جی اوزر ینه غالب یلسنک ابتدا سی اول کونیه و قنور اولدی و القنور
 قافک خمی و مدبله کذلک جی دبه بکسر معنایسته الا قنور هر ینک کسر بده قیو بقال انقار تلبر اذا
 لقنور قنور قافک فقی و واک سکونیه یا غل و ینک اوزر ینه یوکس یوکس لیلی اوزر ینه اشدلسون دیو بقال قنور
 القنور شول کسینه در که یا غل و ینک اوزر ینه یوکس یوکس لیلی اوزر ینه یوکس یوکس لیلی اوزر ینه یوکس
 اذا غلله الا قنور هر ینک کسری و قافک سکونیه قنور یوکس بقال قنور اذا محد متقه قنور اوقهر لیل ایتام
 ایتکده در بقال قنور علی البینه فیهول اذا اخذت النار وصال ماؤه القنور قافک خمی و واک سکونیه
 اضطرر بمعنایسته بقال اخذ قنور قنور اضطرر الا قنور قافک فقی و واک سکونی و قافک ینک فقی و واک
 قنور بده بر جنس و ینک رفاذات رجعت القنور ینک قنور رجعت ال جوم الی یعرف بهذا الاسم

قنور

قنور

قنور

قنور

ان لا تغیری ضرب من الرجوع القهقری فافک ففی هذک سکونی وفاق بانک ففی وذلک تشدید به رک طاش
 سنک تحت معنائه القهقری فافک ففی وذلک سکونی وذلک تشدید به کذلک رک طاش معنائه وذهبن
 ابعین مجری واتی به آخر فافک کسری و بعد به قمر صافز فت معنائه التفتیر علی وزن التکریم برسنه فی
 فافک ففی قهرت السفینه لافطیحتها لافقار فافک ففی وذلک تشدید به بدو ذک اسیدر کسه اول
 صحن من الخواص نام کسنه کدو سیدر به الله فافک ففی وذلک تشدید به کسری وذلک فضیله یشلو اولی
 من معنائه بقال کبر الراجل بکر کیرا من البلب الرابع اذ السی وکر کذلک الراجل ذو عظیم اولی معنائه کبر
 بقال کبر بکر من الباب الخامس اذ اعظم الکبر معک ففی وکفک سکونی وذلک کسری به مصدر کذلک یشلو
 اولی معنائه بقال کبر الراجل مکیر او بقال علاه الکبر التکریم فافک ففی وذلک سکونی لاسیدر یشلو اولی
 حلتنه بقال علت فلا کبر فافک ففی وذلک کسری و بعد به اولی اولی کسنه لافک فافک کسری
 ففی وذلک تخفیفه بمعناه الذکر فافک ففی وذلک تشدید به بمعناه کبر اولی کسنه الذکر فافک کسری
 وذلک سکونی حلت معنائه درو کبر برسنه کدو اولی معنائه دنی در زلاله تعالی و الذی ولی کبر الذکر به
 فافک کسری وذلک سکونی وذلک کسری وذلک مد به کذلک حلت معنائه در کبر فافک کسری
 وذلک سکونی بر کسنه کدو اولی کسنه کبر و لاداب به اذ کاف اخرهم بستوی فیه
 الواحد والجمع والمؤنث والمذكر یلندی برلر یقولونهم عجزه ولاداب به بدکر کی در الذکر فافک ففی وذلک
 سکونی نسبه اقوی اولی کسنه فی الحدیث الولاء الکبر وذلک معنائه یؤدره برکسنه وفات ابواب وغلان
 واولی وغلان ترک انسه واولی یحزن در اوی واولی یحزن کدو وطلان یاده ک معنائه ده کدو
 بقال کبر سیاسة الناس فی الحال وسیاسة حکومت معنائه در الاکبر هزم کسری وکفک سکونی
 وذلک ففی وذلک تشدید به بمعناه بقال فلان اکبر قومه لی کبر قومه بستوی فیه الواحد والجمع والمؤنث
 الذکر ففتنه کبر به بدکر یسنه در کبیانات فتمنن در فاسیدن تهریب اولی الذکر اکبر هزم کسری
 وکفک سکونی وذلک ففی فقیل یز یاده اولی اولی کسنه التکریم فافک ففی وذلک سکونی وذلک قمر به
 اکبر فمونی در التکریم فافک ففی وذلک فضیله کبر لک جی در الاکبر هزم کسری وذلک کسری به کبر جی
 الاکبر و هزم کسری وکفک سکونی کذلک اکبر جی و یوبک جینه کبر دیزل لجره جی بدکر کی
 ز و ابو مقوله جمع کفک فسته مخصوص در لجر کی و اسودی واکبر له خود برشی صفت لجر صفت لجر ففی هذا
 رجل اکبر دیزل جی من کلسی الیه ارا دایسته یه یا خود الفلام اخل فافک ففی وذلک مد به
 اولی کبر معنائه الذکر کسری به کبر معنائه بقال توارنوا الحمد کبر اعرن کبری کبر اعرن کبر فی العز
 والشرف الاکبر هزم کسری به یوبک عایتم بقال کبر تالی اذ الاستطیة واکبر لوسی فوطی فکده
 دیز بقال اکبر المعنی اذ الفوط هو کنایه یعنی اکبر لفظی فوطی لجر اونس فیورن کلم اولی التکریم علی
 یون التکریم کسنه اولی در فطیم معنائه التکریم ففتنه وذلک ففی وذلک تشدید به اولی معنائه
 لاستکبار هزم کسری به بمعناه الذکر بکافک وذلک کسری یوما یذک بک سکونی معروف در وقرولم اعز
 من الذکر بکافک ففی لجر کولم اعز من یض الانوق وانی هزم کفک ففی وذلک تشدید به اولی معنائه
 لجر یوم در فطیم یومر ده من کسنه کدو وکر بکفک معنائه کدو وذلک کبر بکافک ففی وذلک تشدید به اولی معنائه
 فافک کسری وذلک سکونی دوه لورجی کوهن اشتر معنائه سمی لندی کتر لفظی برینه استماع
 لندی غیره رده استماع لندی ففتنه کذلک دوه لورجی معنائه در لکتره فافک ففی
 وذلک سکونی جرفلن کجه قلنک مقالی در وکره دیناسون ککافک کسری به زیر الفت رده در
 فکفک سکونی ففی وذلک کسری و بعد به جوق معنائه بقال کسر لشی من الباب الخامس

قوله فان اوله بكره اوله بلكه در اوله انكي وسق در هر حق الشيعه مع اوله الكركه كسر به كركه جي قول اوله
يه نه اني جي قول اوله بلكه معنائه انكه كافه انكي اوله شل چو شش در وقتي در كه اوله بلكه در معنائه حسن
له الكركه كافه فضيله بكره معنائه الكركه كافه فضيله كذلك جي اكر ان بلكه اوله بلكه فضيله ونيك كسر به
ليكونه كسر معنائه در يعقوب وياي ورو بوقره تانده فخر در خانه اني بلكه فخر و اوله تشديد به كيه
وكونه معنائه در انكر مي خي و كلافه كسر به بشوالت در كه جنگه اوله كلافه جدا بلكه صالح اوله انكر جنگ
كلافه فضيله اوغراش وري موضع حرب معنائه كركه كافه فخر و رواه خبر منكه كسر وني ووزن بيايه قطام يي
برو بلكه حيدر كفساده اعيان كلافه فسون بدو سحره اولان كسعيه باكر كريد بلكه الكركه كافيته كسري
اوله بلكه سكونيه در هوك سكه حسن اولان كسري سنده در كه دو چو كسكي حينه انوك اوله كركه قرار بدر
ويوشول سنده كسري در كه دو چو كسكه كلافه اوله كركه سنده چو كسكي كلافه كسري به علماء الهند يي كسكه
ابيدركه اول اوله بلكه عروين كركه در فكر كلافه فضيله رجوع معنائه در بقال كره وكر بنسبه بنعدى
ولا بنعدى الكركه كافه فخر ونيك كسري و مديله وعلني كسكه اولان اوزي اوزي اولان اوزي بقال كركه بكر كركه روا
من ابائنا الثاني اذ صوت صوت الضوق وكر حزين موده اولان عرليدي در كركه حاك نغمه اولان باند حادو
اوله انكر به ليون انكر و انكر اركا فخر و كلافه سكونيه و بنسبه يي مكره فخر و بقال كركه ليون انكر و انكر
ابو سعيد الغري رابتي يي و معنائه صالحه چنينه بفرق ندر دهم يي تا كسرو اوله سكه مفتوح اوله سكه
فرق سوزان بديكه ابتدئي نفعه انكه كسر به اسم در و نفعه انكه فضيله مصدر جو انكر كسري ليون انكر اول
زود دايك بقال كركه ليون انكر اوله زود الكركه كلافه كسري و روا اوله سكه ليون انكر اوله كركه كلافه كسري
بنسبه قرقه كيه كركه در خي و معنائه افتد و كركه نيل بلودي شيعه اجماعه طالع قدن سكه چي
بلكه و كركه تا فخر جي مصداق و باجر مفيد يي در قول كركه كركه اجماعه طالع قدن سكه چي بنسبه يي دفع
انكه در در قول كركه فخر و نفعه و در دته انكر و كلافه بلكه فخر و مديله بلكه سكونيه كسري
ديكاري اويسر كسري معنائه كسكه حوايج ملحدن در وقت ياد يي جا ز در جوهر يي ايدر
بزرگ ايدو بلكه بولفت معر يي اوله انكر كلافه فخر و سكه سكونيه فخر و انكر سكه فخر و انكر سكه فخر
فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
صاد مجتبه فخر و معنائه انكر فضيله و سكه فخر و تشديد به انكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
كسري معنائه كسري ليون انكر كسري زاده فخر و بقال كسري شدد ليل الباعه و انكره كسري كافه فخر
و سكه سكونيه و مديله فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
اوله سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
چي و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
انكر كلافه كسر به و سكه سكونيه و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
شولكه در اوله سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
در و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
كسري و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر
انكر كلافه كسري و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر و سكه فخر

کریو

کسب

والجمله هر سنه که برسنه في ستر ايسه قد كفره در روزين السبكت ابتداي كافر كافر ديد كاري حق تعالى كه
نصرتن ستر ايند كيوي ندر وكفر عمر معناسنه ده كاور كنش ستر ابتداي كيويون حالت غروبك وظهر ضميمه ده
دروز وكفر ايجي معنا سنه ده كاور زام كي تحس طيعايله اوريند كيويون الكفار كلك ضمي وملك تشديد بله
كفر كججي وكندراكيبيل معناسنه ده كاور زام كي تنه كم مرو ابتداي الكفره كلك وملك غفيله كذا ككفر ك
ججي الكفر كلك كسري وملك غفيله كذا كك ججي جايه جايه كمي وملك ينام كي وجامع ايج كسند ديكنر
كر سنه معناسنه الكافره موني الكافر كلك غفي وملك سكونه كافر ملك ججي الكفر كلك غفي وملك سكونه
اور ملك ستر معناسنه قال كفر ابشي كافر كفر امن البلب الثاني انا ستره وكفر كويده دني در روزي معناسنه
وفي الحديث يخبركم الروم منها كافر الكفر اي من قري الشام وكفر كوي معناسنه اولدو غيرن كفتو تا وكفر تعقاب
دروز شام شرمنا حيه سنه اولان كه بله ك بعضنه كه تو تاو تعقاب اسماء رجالدن در ذكر اولان كوي بله ناره
نسبت اولنوز وكفر طالت ليله دني در روز المكفور وميل غفي وملك سكوني وملك غفيله اوريند كسند معناسنه
مكفور واسفت ارج التراب عليه حتى غطته يعني كولي طراق صا جيله ستر ايسه الكفر كلك كسري وملك
سكونه طلت ليل معناسنه در غفيله دني افتد ننه كم مرو ابتداي وكفر اولوطاغه دني در روز جيل سليم
معناسنه ابو عبيد كرفان لكرو ايتي اوزن الكفر ميل غفي وملك كسري وتشديد بله سلاح اوريند كسند
سلاح يوش معناسنه الكافر هزه نك كسر بله ركسند في كفه نسبتا يملك يعني كفراولدي ديك قول
انقرت ارجل اداو ككفراو وقال الكفر احدان اهل قبلتك اي لا تسبهم الي الكفر انك كسري على وزن الكفر
ركسند يا لياقون كو ستر يي خضوع وعشوع ايملك ننه كم كفه وعتك كوكه قور يوب سياهيل بنه
خضوع وخشوع ايدورونكغير غفيله كذا نك لازم كاي ايشلكده در روز وكغير كنش ستر يوش ايا ايشلكده
دروز ننه كم تو ايا ايشلكده باطل در روز الكفور خرمانك ابتداي ظهور ايدن يوه سي يور ولفقرو ايتي يوزن واسمي
ابتداي كافور در اولان ميوه نك طاهر دره كافور طيب قسمندن معروف كسند در الكفر كلك ضمي وملك
غفي وملك تشديد بله وملك قصر بله خرما اعاجيك ابتداي ظهور ايدن يوه سنك خلق الكفور هر سنه
كسر بله يوزن وملك يوقا بله مكهف الوجه اي حبوس الوجه وملك الكفور ارجل ادا عيس وعتبس يوز
ايشلكده در روز وملك قولين مسعود اذ القيت لك كافر فاقه بوجه مكهف يعني غن كافر ملاق ولسك كول يوز ملاق
اوله و الكفور ايرسنه يوز نكه مابل اولقه دني در روز يقال فلان مكهف اللون اذ اخبر بونه الي العير ومع العاقل
الكفر ميل غفي وملك سكونه شول ملبوت در كسياه وغليظ اولوب ري يري اوزن بنش اوله الكفر مفتحندله
ذكر باشي الكفر كذا كك مفتحندله واحد يلكور ميل غفي وملك سكونه شول كسند در كسني ذكر نك
باشنضر رايشدره شاوله الكفر كس تپنه ورك تشديد يوك وملك قصر بله يكي كي ذكر باشي يوك اولان
كسند وزي ناي معجه ايله وملك تشديد بله قوشك قور غفي يندي كراين السراج روايتي اوزن الماكبره مع اومك
نور و نيك مفتحندله كرمه موصونه مباحثايد وي غلبه يمه در يوقا كفه فكر تا كره ادا غلبه بظلم لكفه
الكفره كلك غفي وملك سكونه يوزن يوكه ادم ري يرنه قري يوقا كره كره كره دني خرق يوقا يوقا
غفيله ايله اولان كسند كس كس سنه در روز قري كراغزن مفتحند دني در روز الكفره يوقا يوقا ككفر كلك
موي وملك سكوني وملك كذا كك غفيله قصه به بلو اولان كسند كك كك كك غفي وملك كسر بله معناسنه ايشلكد
وكك كك على امار كند و كند اود غي قصه به بلو معناسنه در حروف نينبل وانا غل الكفر كك كك غفي وملك غفي
وتشديد بله وناه مثله نك سكوني وملك قصر بله لمرود ديد كاري معروف ميوه ك ايدن در الكفر

كفر

كفر

كفر

كفر

كفر

فالمدة وكما ولو رك متر له جاعدن كناية اولنو و متر قوش نجاستن انفعده درل صغقن معنا صنفه بقال منتر
 بهلعل بر مابنه كمتم دخی بو معنیه كلور و سلع سین و حابهلین ابله قوش نجاستن درو متر بتر ده لغت دخی
 فلع معنسانه یعنی متر كسك معنسانه ده كلور البیر میك فقی و حیل كسكوله بوق اولان لشكر صكوكظیم
 معنسانه و بحر رسنه سبج اولان قدر اشبو اقهك قزنه اولن ولدیه بدلیقو الحدیث له نهی عن الجور و بحر صقله دخی
 درل بقال له بحر ای عقل الایجار هنك كسری و میك كسكوله قزنه اولن ولدیه رسنه صغقن بقال اجرت
 فی البیع ایجار و ایجار قیونك قزنه اولان ولدی بیومكه دخی درل بقال اجرت الشاة اذا ضل ما فی بطنها
 من الولد و تكون فی مزرولة لا تغدر علی النعوض یعنی ارق لغتدن ایاج اوزن طوریز اولسه البیر میك ضمی
 و حیل كسكوله قازنده ولدی سوك اولان قیون البحر فقتنله استعز قیون قزنه ولد بیوك اولیق
 معنسانه و بحر صور سلق معنا سنده كلور و بحر كی تنه كنون میه تبدل اولیق شامخ در نخت الدالو ابله نخت
 لا لوكی كج و بحر معنیه درك اول قیو ایجنه قرضه فی در تكمدر طولسون در ایجاره میك فقی و حیل كسكوله
 كك قزنه ولدی بیوك اولان قیونك ایاج اوزره طوریجه یعقوب روایتی اوزن اسمی ایتدی صكوك صكوك
 دیکلری بو معنادن در یعنی تقتل اولد غیورن درون لسان الحزمه عرب صغاسندن پر كسنددر لالتن قیون
 اسر بسك حالی سو اولوندقه ایتدی مال صغق قریه لاجی با اذا افلتحت من بحر تباه یعنی قیون برنال
 بحر دركه خوب هو اولن قریه بیکر و بحر لکی شدنن علی اولسه بری شدت در و بری شدت سباع و بعض
 سنده من بحر تباه بدله من بحر تباه واقع اولشد و بحر و حیل كسكوله و لالتن شدت بدله اجم معنا سنده دركه
 نوكه صیده لالتن و بحر بلور البحر میك فقی و غناك كسكوله كی در یاده بوركن صوفی اوله ارمق در بقال غرت
 لیسنه بحر غراس الباب الثالث و منتر من الباب الاول اذا برت حش لاله مع صوت و منه قوله تعالى و ترى
 لملك ما وخر قریه ای جوارى و بحر یره صو صالو یرمكه ده درل بقال غرت الارض ای ارسلته فیها الماء
 النور و حیلله مصدر و كی صوفی اوله ارمق معنسانه نلت بحر میك فقی و غناك كسكوله شول بلونظر دركه
 ایام صغقن اولكلور كه انلر یوقفه بلونظر در حركت ابقار الاستغلو هنر منك و تانك كسریله بلدن بلباقه
 نوجه تمك بقول استغمرت الراج اذا استقبلها ابانقلك الامطار هنر منك كسری و میك كسكوله بقله
 و الحدیث اذا راذا احد البول فلبس من الراج من بحر اهل اهل تستقبله ایلا بتره علیه البول و امتقار اكون و تلویب
 سبكه دخی درل بقول استغرت القوم اذا التقت عیابهم و حیلله الفرة میك كسری و غناك كسكوله
 و الفرة میك خیلله اوكون و تلویب اختیار اولن رسنه اوزن و بدو و ابی اوزن الماعور علی وزن القل و فاسقلر
 تحت ایتدی بکی و بحر فتناسق معنسانه ابقار و رانك فقی و میك كسكولی و غناك فقی و مدله اوزن و بل
 معنسانه الفرة و فقتنله كسكول ح معنسانه صرطا بقه سی قریه بعد درل بقال اهل المدروا و بلو اهل
بودن مازكوبر علی دخیله یره یوه یوكند اولد غیورن كدور فقتنله ایه و موله ابله و میك معنسانه دخی
 مدو فقتنله كك كسكوله یره قریه نك ایدر و منه لان المدری المدریه فقتنله شول كودن در كه یونوزی
 كسكول ایدو بکی رسنه مور كیره بنه وضع ایدر المدریه میك فقی و دك كسكوله حوشنی یا یوب احتلال
 ایل قول مدوت طویض امدن اذا استلسته بالمدر و لالتن دك كسریله پر كسنددر لالتن غلظت
 صغقه قبله سندن كك كسكوله و دخی لالتن غلظت من مادر زوال كسنددر حوشندن دوشن سولونه قلدن
 سوكو حوشك دخیه صقلیل قلدن قلدن غلظت غلظت ایدو و نوكه حوشن سولونه ای تاكه كسنددر اول حوشنه
 بالاقلا صوفی و بحر المدروا اهل دك فقتنله شول و دك كك كسكولی التوب سولك مرمتنه بحر قرا لور

بحر

مدو

طاشرك از قلری سدا و تاغلا لامدر هزمك فقی و میك سكوبله شول كسنه در كه جیتی منتض
اوله یعنی زاتری قبالوله و امدر شول یالو قورده درلر كه مجاسندن جسدنه بر مقدار سنه اوله
بعضیلا ایندی لوفی اوله اوله سندر منر میك فقی و ذاك سكوبله هر جابه طاشغدی ديك حلقه استعمال
ولونور یقال خرقه تابه شدر منر اذا تفرقت فی كل وجه و شهنك و میك كسری دخی ایت در و منن كلسی
شذن كله سنه اتجام اولور المذر میك فقی و ذاك سكوبله یومره بدین اولوق یقال منرت البیض من الیاب
الربع الا فسدت و منر ماله نسل اوله فدی دیرلر یقال منرت سمنه اذا فسدت الا مذر هرنك ناك سمنه
یومره بدین بدین اینك یقال منر نه الدجاجة اذا فسدت الا مذر هرنك فقی و میك سكوفی ذاك
دخی فضیله شول كسنه در كه ادجابه جوق وان القدر فضیله و ذاك خنی و تشدید یله كوكل دروك
یقال رایت بیضه منرة فذرت نفسی ای حیثا لمذقر میك خنی و ذاك فقی و قافك كسری و رلك
تشدید یله منتض اولان سود یقال مذقر الرأب مذقر اذا انقطع و صار للین باحیه و المان باحیه و راب
وراء مهمله یله هرنه یله و باحو حله ایله یونر متعاسنه و فی حدیث عبدالله بن خباب حین قتلته
الخور علی جم شامی نهر فسالده فی الماء فامذقر اسمی ایندی یعنی عبداللّك فقی سوده یجمع اولدی
حیثیله كه قان ریجابه و صور ریثیه كیه بلكه قتل سو قار شوب معاصر بان یلدی المرأة میك فضیله اجلیق
كه حلا و نك مقابل در و مرارة شول ظرفه در كه صفرا یعنی اود اتوك ایچند اولور كه اول جكره متصل اولان
نسند در و اول جم حیوانكه وارد و مكروده و مودوه قور سنه اولیه المرمك خیمه ای ایلی نسند لامر هرنك
فضیله ایله جمی و ایلمر كه تابه نام شاعر ك شعر نه واقع اولشد رایج و مر متعاسنه المرمك خنی ایله نباتات
قصدنن ایكی جنس اوت در كه تار كیر شیخ درلر شهنك كسری یله و حامیه ایله و یرنه لاد در هرنك
فضیله و مد یله یقال روی بنی فلان المراتن ای الا لامر الشیخ الامر فضیله زاده ای اولان سنه یقال هذ المرم
كنا و امر شول بفر سقدن كانه نجاست جم اولو و الامر بن جم نوله افتر معناسنه ابوز بدر و ابی اوزن
یقال لغیت منه الامر بن ای الدواهی و امر زاده محكم معناسنه ده كلور یقال فلان امر عقدا من فلان ای محكم
امر و نه وافی ذمه الامر ان الفقر و الهرم و هرن فضیله و راهمهله ایله زاده ببر اولمقدن المرمك خنی و رلك
تشدید و الفاك قمر یله امر ك مؤنی قات امرأ من العرب صفرا هلم راها المار و علی و زن القار و رة یلی
داندر كه بعد ای ایچند اولو رالمز را میك خنی و رلك فضیله و بانك سكوفی و الفاك مد یله یعنا هرنك
خیمه امك یاسی در كه مر بن ادین طایفه بن الیاس بن مضر در مره میك خیمه قریشدن قریبه امك یاسی در كه
مره بن كعب بن اوی بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر در مره كه ذاك قیس عیلان قریبه سندن و قریبه
یاسی در كه اول مره بن عوف بن سعد بن ذیل بن یغیث بن و یث بن صلفان بن سعد بن قیس عیلان و
المرمك خنی و رلك كسری و تشدید و بانك دخی تشدید یله ترخاناش دیدكاری طعما در لكه
معناسنه ایچله میلی اولد غیون مری دیشلر در و عامه محقق استعمال بدرلر ابومره البیك كینن در
المزمك خنی و رلك تخفیض یله و ای ایچا امید در كه دوهانی یدكده طودانی دیوشلر و بره كلور المرأة
كذلك میك خیمه مرارك و احدی و منه بنوكل المار و هم قوم من العرب المرمك فضیله ایب حبل معناسنه
و مر یككه و ككه دخی درلر یقال مر علیه یر مران الباب الاول ای اجتناب و مر یر مایعی ذهب المرمك و خیمه
كذلك ذهاب معناسنه در یطن مرمك كذلك فضیله مكه مشرفه دن روقنی یرده یرموضك امید و
المرمك فضیله یركره ديك اولور المرمك فضیله و المرات كذلك میك فضیله و المزمك كسری مره نك

جی بیا فلا منعه وقت را و ای صدمه هر را و بدعه از لمر میرک فقیه معریف طایف لمر ماره منک
 طعی بر ناکسوفی ایله طول عورت در که معاده اولو بر ناک اولد و غنه بنایو و رکن اعصابی دره امر موره
 منک فقیه یغناها اقرم فقیه نه و ناکسوف و عیمک فقیه دره منک اهتر از معنسته الماره منک کسر به
 صفر در که دورت طبععتک بری در و مره قوت دخی در و روسته عقله دخی در لمر بر منک فقی و ناک کسر به
 قری معنسته در بقال و جل مر و ای ذوق و مر و مر و عیزت معنسته کاور و مر و دخی شول ایبه
 دیر که ازوزن و لطیف اولو ابیو بوکلش ایله المار بر منک فقی و هر منک کسر به جی المرو و منک فقیه شول
 گمنه در که کافرا غالی و له امر مع اولک خمی و مع ناک کسر به بر جک اسید و شرقی القضا یی زندی بیم
 اشو خطری یا حدیث ایدنی طعی فقیه سند و قاج کسنه در که مر مر و انر کیری در که سکول و طعی و زیدی
 و ای جاد که سنک هر و یله و یغنه ادو و مرشدی کا مجد دخی اخرینه و لرحم سکول که در الا ستر او هدره نک
 کسر به کلک حلق هلب معنسته و اسمر ل استکامه دخی در لمر بقال اسمر مر و اذ اسقم عزمه اسمر طعی خمی
 و سنک سکوفی و مع ناک فقیه عزم و ناکسنه و منه قولم تجد فلان الوی بعد اسمر یی خصوصیت
 قوی دیو رسن و الوی هر منک فقیه سرکش اولو ابی اینه متفرده اولن کسنه بیدر لمر منک فقیه
 یک جلع و ناک معنسته ده کاور لمر هر منک کسر به ای و لقی بقال امر الی اذنا صومر او امر الیجرتیکه ده
 دیر بقال امر الی و مره و امر او ابی حکم بو ککده دخی در لمر بقال امر لرحم لیل فهو مر اذ افتتله فغلا شدیدا
 و لمر او ابی و ناک معنسته ده کاور و منه قولم مالم فلان و ما احتلی یا ما قال مر و اعلو الماره و مع لولک
 خمی و ناک شدیدا یله معالجه معنسته در که ایب بوکلک معنستدن منشعب در و منه قولم ما و لفلان یی
 فلان و یان ایجا و یله و یلقوی علیه لیصره یی بصوب مغلوب یفکده در و منه حاله کنگو المرن
 منک خمی ایله کوندر اعاجی در غیر الامح معنسته و بوکلک تشبیل یاب فونک کوزن شامله تعالی در
 اخر نه اولن نوز و اید کادر فعال و زنی او وزن لمر بر منک فقی و ناک کسری معنیه بهاد و شدید بقلب
 اولن کسنه ابو عبید روایی او وزن الماره منک فقیه بهاد و یلق بقال مر و فلان مزاره من البین الخلس
 لمر و هر منک فقیه زاده بهاد و اولن کسنه بقال فلان امر و منه الاماز جی فیل ایله فایلی کی و فیل
 کوجک و معنسته در لمر و منک کسری و ناک سکونیه شر لیل در و نوم در و یو عبید ایتی بن مر و فیه
 بهادر شر لیل ای تقصیر اید و میا بندی تبع با موسه منک کسری و ناک سکونیه و عین مهله ایله فیحصل در
 بعد جیک کسری ایله و عین مهله ایله نیز شعیر در و روز رطلو یذ اولان در و سکر من مهله ناک و کلک
 فقیه که مراد اولن در و خمر یاش او زدن اولان در و اماسکر که شنبته و ناک سکونیه جشی
 طایفه منک جری در ابو موسای اشری ایتی سکر کطا و بدن اولو و لکاس قرق دخی در بر سبک
 و فقیه منک فقیه و عین مهله ایله کویا که سقرق سکر کنگ مر بی در که سکر که جشی اسفا او وزن در و دور بر حق
 اولن کسنه دخی در لمر و منک فقی و ناک سکونیه و رسنه ناک جلیتین کور مکین و بلایق اقرم فقیه
 بوکلک خمی و شدیدا یله بر سنه فی از ایجک در و نقل و زور لشر ایا فشرته قلیلا قلیلا لشره فقیه
 دیر و زنی بقال الحسن مشرقه الارض ای شرتها و یالها و مشرقه الارض شبنک تسکینیلدخی جاز در الا مشاو
 غر منک کسر به و منک سکونیه و یسانا فی اظهار انک بقال لشر شالارض اذ اخر جشبه و او شرت لصفه
 اذ اخر جت او و رقی اغصلی التشر علی و ز ناک کرم یعنه بقال مشرقه الضمه و تشر لوضعه عین مهله ناک
 کسر به و مناد معیه ایلد یکنو اناج معنسته و شعیر بر سنه فی طایفه دخی در لمر قری معنسته تقبل

مر

شر

بناظره بمكره السائقين اذا كانت عدلا وعل لا حلك فقبله وال همه اذ يطو بقل ويملك اولى عورت
الورثه لثقي وولوك سكوتله حركت ايدي كايوبك بلك بالخال الى يوم مران اذ حرك وجاه وذهب ككفا
الغله الجديده وانكفوسا فقتدر وعيدنا عين مهنه لك فقي ويا لك سكوتله او زون حراما عي درومو راقق
مناسده كلو وبقال المدم على وجه الارض ترد يدك بمعانده كلو يقال معي رصفه اذ ارد
في عرض جنبه وروجع ايتك مناسده كلو يقال لادري اغانم اراي على العولم دارو ومع الى عبد
وغور ويجوز رفا ديدو لا مارتعز منك كسر يله فقي بقل مان غيره القور فقتنله وولوك شي وتشديد يله
معناه وقوله تعالى يوم يوم السجاء مور انا انك تخرج من جوا قال ابو عبيد ككفا والاخشب مثله وانكفوسا
ياش اشاعه قبا فقتدر ر المائزات هره نك كسر يله اهي سندر در موازله اليه كفي وواوك تشديد يله
شول: فقتدر كسر يله اوله الميرمك فقي وسديل يله اولان زون غار مع الى عمعانسه المواره ميمك خيله
مركب توفى كره خندند دكولور القور فقتنله وواوك شي وتشديد يله مركب تون دوكال بقال القور
على المازنيله لاسقط عنه ايام ال بيع ونسيل تونك فقتله وكن قبله در المازنه نك تشديد يله صريح
اولان نسبه يقال قطاه ماره اذ كن سلسا وقطاه قافك فقتله وطا، مهنه ايله ات سصري دري در صاحب
صراح وفساد قطاي مرفوق اولان دوش معانسه حمل ايديب قطاه مار سينك خوان زم دش تاين
قتندر بعد عتي ككدر ماسر جرم اسمر ندر عدد تني ابي اسمر كره فقتندر الميرمك فقتله وهلك
شكوتله عورت ايجون وويلن كاين القجاسي صدق معانسه وذكر اولان ايجي تعينده دني درل يقال
مهرت الما فامر هامر الا ماهوز من كسر يله كك مهورمك معانسه وفي المثل كالهوره احدى خدمتها
وعده فقتنله اياق بلاز كزاي فخلت معانسه المهوره ميمك فقي وهلك كسرى ومديل اراه اولان كسره
معانسه المهوره ميمك فقتله استاد اولي فاخت معانسه بقال مهرت لشي مهوره مري حيدان ميمك فقي
وهلك سكوتله رقبه نك باسدر الميرمك فقتله وهلك سكوتله وياك تشديد يله وده دكه زبون
منسوب در الماهري ميمك فقتله وياك تشديد يله جي مهر منسوب وول معانسه وافي ديلر سك تخفيف
ايد ويا الماهري جي سكر الميرمك شي وهلك سكوتله اتقويل ولد فرس معانسه ومير لك كوتل ايسر اولان
ككه دني در اول الماهر هره نك فقتله والميرمك كسر يله والمهاره كك ميمك كسر يله بونارك اوي دني
مهر كجي در اتقويل نري معانسه المهره ميمك شي وهلك سكوتله اتقويل نك ديشي سي الميرمك شي
وهلك فقتله مهر نك جي الميرمك ميمك شي وهلك سكوتله كك مهر نك جي الميرمك شي وهلك
كسر يله شولت در كقولوي واردو يقال فرس مهر يله زهر الميره ميمك كسرى ومديل شولت كره دكويك
كنوز در اليمك فقي وياك سكوتله نك كنوزمك بقال الماهر جيم مهر منونه قولم معانسه عيله لا مولايتيار
هرمك كسر يله كك كنوزمك المازن كك نوري الميرمك شي وياك تشديد يله جي كك كنوزمك
معانسه المياره ميمك فقي وياك تشديد يله كك جي رجالة كسي ويا الميرمك جي در ييلر معانسه
يقال نحن كختر ميان نوبار تا فصل النون النير تونك فقي وياك سكوتله قال الموق رفع معانسه قول
بثرت لشي الثيرة نير امي الابل الكافي اذ فوخته النير ميمك كسرى وياك فقتله شولر ترتم مكان در
جاسلر دهكه او زونك خبطه او قنور ورتقاع معانسدن ما خود زه النيره تونك فقي وياك سكوتله
منق اولان كسره اولزن اشعه يودهده ايكن يوتار و قال الموق در نيره حر كت اهنكه د درل يقال نير
السلام اذ ترعرع مهر من مهنه ايله بوي كجوب حر كت ايتك معانسدن الثيرة تونك
فقي وياك سكوتله هره معانسدن رقتول نير شلر خبر او بقال نيرش لا تنبراي لاهور و قيل لاهر اي نير

للغاري

دیر لک کسیدن و محرکوند زک انداسنه ده در اول نهال معناسنه و محرک کسه قرب برده بوغرلق در دیم
 بوغزده اولدی قی و محرک بکسمنک کسینه اورمغه ده در انتهم محرک کس اوزر بنه بقیغه در لغول عورت
 الرجل اذا السبت قی مع و محرته اذ اسرت قی مخره لغرمیق و حلق فضیله کذا کلا ده برنده زو و محر قربان
 و قربانک بغیری بوغز لد قاری و النصار میل کسر به جوق قربان کسبی کسینه له انصار در بکسینه قی محابه
 و مصافحه مبالغه انصار عرب طایفه سنک کلامندن در کلام انصار بوا بکاه در بوا یلک بایه موحنه کفتی
 و هر مملک کسر به جزدوه در دیکدر الضیر تونک فقی و حانک کسری و مدهله ایلک خرکوندر و ابو الفوت
 لیدی ایلک کفه سید کونیه بل زرا کندی سنکره کان ائی اولخر را کاکسینه حقیق معناسنه یا کاکسینه
 اور مق معناسنه یس بحیره نادر معناسنه اولوب فعیل یعنی فاعل اولور و النصار تونک فقی و حانک کسر به
 نادر مملک جمیدر النصار حانک کسر به ایلمدر ایلک کسینه دایره النصار شول طمر در مزلک لک
 مذبحندن صدر و صودر نداسنه وارنجیه اولور و الا نهار هره نک و ناک کسر به برکسینه کندی نفس
 بوغزده در بقال انصار لجل دایره نفس و فی المثل سر السارقه نحر یعنی بوغز بدن اوغز لدی الا بوغز لدن قد
 کندی نفس بوغز لدی غالباً بوئل ذی حق اولان صبر لیدی و لیلین لیدی محله استعمال و لنور و انصار
 بر قاج کسینه رنسنه یس اولوب بری بر بنه خیمک بلیکده قی در بر بقال انصار القوم علی الی اذا تلاحوا علی
 حرص النصار بقال فقی و حانک خیمه بر قاج کسینه بری برن بوغز لغه در بر بقال نادر القوم فی القتال انصار
 فقیته در رنسنه چور یوب طاعن بقال نحر قی من الباب الی ان اذلی و ففت الضیر تونک فقی و حانک کسر به
 چور یوب طاعن رنسنه بقال عظم نحره الضیر تونک خیم و حانک سکونیه بل زیاده اسمک انحره تونک فقی
 و حانک سکونیه کذا کبل قی اسمک انحره تونک خیم و حانک فضیله هر روزی و نوز لک و حانک و خنر یز
 بوونک لیل و سی در مقدم الانف معناسنه بقال هش نحر ته ای نکسر انصار انصار میل فقی و حانک کسر به بوون
 دلیکی قبال الانف معناسنه و انصار میل و حانک کسر به بمعناه میل حرکت حانک حرکت تان قبال بار نتم
 متن کله سنه میل حرکت تان قبال قلوب متن دبدیلر یونلر ایکسیه نادر در زامفل ایلمک و حانک کسر به
 کلام عرب به جاری اولان بنار دن دکادر انصار ایلمک و حانک خیمه لغت در معز معناسنه انصار تونک فقی
 و حانک خیمه شول اقه در کور دنه اور و بنجه سون صاغر در معنیبل لیدی یور نتم رمن اذ خال انصبه
 صاغر در انصار یونک فقی و حانک خیم و اخر نتم لک تشدید به شول کسینه در کانونک افشانی یولی و لیسع
 اوله انصار یونک فقی و حانک کسر به بوونیه چاغر مقدر صوت بالانف معناسنه نقول نتم نحر نخر من الباب
 الاول و نخر من الباب لانی نحره انصار حانک کسر به شول ککدر کانونک لیکنه بل کبر بقد قده خیمه به
 یعنی اوله بقیه و اخر احد معناسنه قی استعمال اولور بقال ما یل انحر ای ما یل احد یعقوبک اهلین
 اندک در ولت اوزن اندر تونک فقی و دالک سکونیه ساقط اولوب شاذ اولق معناسنه کلور بقال اندر الی بندر
 ندر اذ اسقط و شاذ انوار دنونک فقی و دالک سکسر به بو معنادن مأخوذ یعنی شاذ و قیاسدن ساقط
 معناسنه در انصار هر مملک کسر به ساقط قلی معناسنه بقال ندن غیره اذ اسقط و بقال ندن در الحساب
 کذا ای اسقط و بقال ضرب به السیف فقدر های اسقطه اندره تونک فقی و دالک سکونیه و اندره فقیته
 یونلر ایکسیه کونلر اراسی دیکدر مابین الايام معناسنه بقال لقیته فی الندره و اندر قی فقیان الايام
 اندر قی فقیته و لفظ قصیر به بمعناه بقول لقیته فی الندری و اگر دبلر سک لقیته ندی در سن الف لامس
 الاند و هر مملک فضیله و تونک سکونی و دالک فقیته نخر من بری کاهل زراعت فقیته هر و قدر یس معناسنه

نحر

ند

نصر

نظر

نظر

کای قریه نصاری نسبت لولونوو بعضیل انوک اودی ناصره در دبدی النصاری نونک فقی و الفک قسره به
نصرانک و نصرانک جی در نیکی کی که ندمنک و ندمنانک جی در و لکن نصران استعمال لولنا دی
لازه نسبتله زراجل نصران و امرآه نصرانیة دبدرال تنصیر علی وزن التکریم نصرانی فقی بقال نصیره
لایله نصرانی فقی الحدیث فایواه یهود و نصرانیه النصر نونک فقی وضاد سکونیه التون ذهب معناسته
النصر همزه نونک فقی وضادک خیمه جی و نصر قریش فیه سنک باسی در که نصرین کسان فقی خیمه
بن مدرک بن الیاس بن مضر و النصران نونک فقی وضادک تخفیفیه کذلک التون معناسته در و نصرار
عز قدحه در زرکه القون اغاجندن اولوب درین و قرمز رنگر اولو و قدح نصار و ول و قدح نصار در زر
و بهزیه نصار شمشاد اغاج در دیش یعنی اراج اغاجی بو نقد برجه معنای اضافت ظاهر اولو و النصیر نونک
فقی وضادک کسر به و مدله یمنه ایضا و بعضیل ایدی نصار هر سنه مک عالمه در و یمنه النصیر خیمه
یهدی رندن بر قبیله در کرب طایفه سنده اعل و ایشل در حال کاتار نسبل نه مونی مک قر نشتی هارونه
علیه السلام نسبت اوون در زر النضره نونک فقی وضادک سکونیه حین و وون بقال نصیر وجهه
نصر نضره من البلب الاول اذ احسن و بقال نصیر له وجهه و لا تعدی النصارة نونک فقی ایه کذلک
حسن معناسته و قال نصیر نصارة من البلب الخامس و یونیه لغت ثالثة ده وارد کول و نصر در باب و بعدن
النصیر علی وزن التکریم کوزلا تمک بقال نصیر له تعالی وجهه و نصیر یمن فقی معناسته ده کور بقال
نصیر له امرأ ای نعمه و فی الحدیث نصیر له امرأ مع مقاتلی فو اعلم الا نصار همزه مک کسر به یمنه
قال نصیر له تعالی وجهه ای جمله حسنا النصیر ضادک کسر به قوی یاسل دیک علمنه استعمال اولونو
اسیر معنایسته و قال اخضر نصیر کولم اصغر فاقع و ایضی ناصع الناطر طانک کسر به و الناطل و علی وزن
کافور یاغ یکپیسی حافظ الکرم معناسته الناطلیم نونک فقی و طانک کسری و مدله جی الناطرون کذلک
طانک کسر به شام شر بهفای و یزادی درو یونک امرأ فی نصیب بن امرأ کی در کبه باب باده
ذکر اولت و شو النظر فقهتینه بر سنه فی یاقوب فکر الیک و النظران فقهتینه کذلک یمنه بقال نصیر له
النشی من البلب الاول و نظر النظار معناسته ده کور و نظر فوک شلیق علمنه دخی استعمال اولونو و قال جی
حلال و نظر یعنی یمنه اولو یوی یمنه مقابل قو کنی دروی یمن کورو و بقال دری نظری دار غلق و مقابله
معناسته دخی کور و بقال اذ العذت فی طریق و نظر الیک الجبل تخذهن یمنه و عن یسار و نظر یوز کوزله
بشقه ده در و بقال نظر الدهر فی فلان فاهلکم التناظر تا نک فقی و طانک خیمه لوی یوی یمنه مقابل
لوقی بقال در و تانای نظری تعالی النظره نونک فقی و طانک سکونیه یوز کوز عین جن معناسته بقال
و علی وجه نظره ای شعوب و شعوب شین مجبه ایه و جاء ممله ایه بر کسته نک جسمی متغیر لوقی الناطر
طانک کسر به کوز مکله سنده مشول کوزک سیاه مدرکوز بیکنه در و تا نظر حافظ معناسته ده
کوز الناطر ان طانک کسر به یونک ابی جانینه ابی طبر در که کوز یاشی اثرک اوز نمن آثار یعقوب
در لوی وزن النظره نونک فقی و طانک کسر به و الا نظار همزه مک کسر به تا غیر معنایسته و قول النظره
لذا خیرة الاستطال همزه نک کسری و سبک سکونیه مهل طلبا یمک التناظر فقهتینه و طانک فقی
و تشدیده به ملت و یمک بقال نظره اذ التناظر فی مهله نظار نونک فقی و لک کسری یوز سناسیه قطام کی منظر
لول معناسته در و منه قولیم نظار ای النظر المناظرة یمک فقی و طانک فقی ایه بحث اید تمک بقال
نظره اذ ادا لغت مع النظره یمک و طانک فضیه نظر اید جک یمرقبه معناسته بقال منظره خبر

عیما فعل بك التفرغ ان نونك مكسری وغینك سكونیه جعی صردله صردان كی و صردكر كن
 دیکاری قوش التفرغ نونك فتحی وغینك سكونیه خشیه كلك قال نون الرجل من الباب الرابع اذا اعتنا طو
 انیاط غینله وظاه مجع ایل غیظندن درخشم مناسنه اسمعی ایتدی نفر شول كسنه درك خشیه كلكه
 اسنه سی قینیه و فی حدیث علی رضی الله عنه انراة جاء نه فذكرت ان زوجها یطأ بار یها قال ان كنت صادقة
 رجعتی ان كنت كاذبه یطأ ناك فقاتلته و فی اهل غیری نفرة وغیری غینك فضیله واخر نه الفصصون
 ایل غینلو صورت مناسنه دو بی تی غیریم وغیظله ایل غینك ونفر جومك قهینه ده دیلر بقال نفرت القدر
 لا غایت التفرغ خشیته وغینك غنی وتشدد بیل غشیم ایتك مناسنه در این السكیت وانی اوزون بقال غیل
 فلان بنفر علی فلان ای تندمر علیه ونمر دال مهله ورامهله ایل خشیه كلكه دیلر الا انظار هره نك كسر به
 لغاره لغت در و امغار اشی دیکاری بو یاله قرمز یو یقدر المنغار میك كسر میونك سكونیه شول
 قیندر كه صاغر و كن قان یحقیق مادی اوله نغار كی تنه كمرو ایتدی بقال ثاة منغار یكقال بقال المنغار
 نونك فضیله یاجمق و التفرغ خشیته یمنه بقال نفرت الدایه تنفر نغار من الباب الثاني و تنفر نفو و من الباب
 الاول و تنفر رجعت اوركوب طشره یحققه ده دیلر بقال نفرت القوم فی الامر نفو و التفرغ نونك فتحی و ناك
 كسر به ذكر اولنل جماعتندن ایلر و یحقق كسنه ل النفرة نونك فتحی و ناك كسر یل یمنه بقال جات نفرة
 بی فلان و تنفر یمن ای جماعتهم الذین بنفرون فی الامر و نفره نفر مناسنه ككرو و نفر ك خشیته تفسیر یمن
 فرب كلور ان شابه تعالی المنغار نونك كسر به ایتدی یحقق و مناسنه بقال فی الدایه خوار مثل الخان و حرن
 حایه یل نك كسر به حارنلق دكونك مناسنه ل نفرت نونك فتحی و ناك سكونیه حجاج سجنند كوكجه
 دیلر اكل و دایعك ایل كخی كوتنه اولو و بقال نغار الخاج من بی نفر لوفتر نفر مناسنه دكرو و كتر اوجین
 لونه و یجما و لان جماعت در علی ماسیحی الا انظار هره نك كسر به و التفرغ علی و زن التكریم و الاستغفار
 هره نك و ناك كسر به یونلرك اوجیه اوركك مناسنه در و تنفر و انظار علیه ایل حکم ایتك مناسنه ده
 كاور بقال نفر علیه تنفر الذاقنی له علیه بالعلمه و كذلك انفره علیه و تنفر لقب قومه ده دیلر بقال نفر
 عنه ای یق لبقا كانه عندهم تنفر یمن و العین عنه و قال اصرای لما ولدت قبل لای نفر عنه فسمای قفنا
 و كذا ای ایلاده و قفند كر بیه دیلر و نطر طایغلق مناسنه ده ككرو بقال لغتیه قبل كل صبح و نطر ای قبل
 الغیر علی ماری باب لاه و نطر شمشك مناسنه ده ككرو بقال نفر حله اذ اورم و فی الحدیث یحلل دیلر بالقمب
 نفر قهای ورم و یو یبید ایتدی یو من نغار الی من الشیء ما خود در یمن ری بنذراغ اولسار و استغفار
 اوركك مناسنه ده ككرو قال نفرت یمن الشیء و نطر و استغفره عنه و استغفر عنه و یمنه بقول تعالی خرمستغفره
 بكس الغدالی انفر قومه مستغفره یمن الغدالی مذ عور و مذ عور ذل مجع و عین مهله ایل قور و خود دایر مناسنه
 نطر خشیته یمنه یخرج كسنه در جالدن اوجیدن اونه و ارنجه و قال انفر اضره الرجل و نطر موهطه یمن نونك
 سكونیه خلق مناهن كوجدی كون كاه اولیوم القردن صكره اولو و لیله النفر كذا لك منادن كوج زمان مراد اولو و
 و كایوم النفر دخی دیلر خشیته یمن یوم النفر و خشیته یمن یوم النفر نونك فقیله و ناك كسر یومد به كذا لك منادن
 كوج كونی مناسنه در المناظره میك خشی و ناك فضیله حسبك عكاه اید غشه یمن میاحشو مجاه اید غشه بقال
 نافر و نطره نطره الغم لا غیری علیه یمن یلب مغالبه ادا ولد قه یو یل یمنور المنفور و میل فضیله مغلوب و لان
 كسنه النفر نونك كسر به غالب و لان كسنه النفر نونك و ناك كسر به و مد به یلكه درك خشیته
 نبیه ذكر اولنل و تا سكید الا نقر نونك فتحی و ناك سكونیه قوش منقل به دله ككرو و ناك قال نفر
 لایا لایله ینفره نغار من الباب الاول و نطر یمنه فی دلكه دخی دیلر و نطر لوفو و مكه دخی دیلر بقال

بقال نقر فی الناقوری فی الصور و نقر بر کسنه فی تعیب الجفکه در ل نقر ل نقر الرجل نقر اذا صنه
 قات لمرأه لزوجها فی علی بن قری و لا تفری علی بنک نقری ای مر علی الرجال الذین بنظرون ولا یه فی
 علی النساء اللواتی یمن من مر یمن نقر دله ما فکمه یا بشدر یجمعه اغزک جملہ صادر اولان صوته دخی
 در لک طوری سوزد یک ایچون بدور ل نقر ل نقر الفرس نقر اذا صفت لسلک محکک نقر نقر و نقر شول
 اولد دیر لک باش و معی او نقره یمنه اولد مقدن حاصل اولور ل نقر لک کسر بله شول لک تدیر لک یحار اولو کله بر سنه
 در ل و منقل قوش یور ننه دخی در ل ل نقر لک فقی و قافل کسری و مد بله جی النقره نو نل فقی و قافل
 سکونیه هم سنه دیک اولور یقال ما انا بک نقره ای ما عطا ک شیأ و بوصورت نفیه مخصوص کله در
 لک استعمال اولور ل نقر قافل کسری بله شول او قدر ک نشانه واصل اوله و نشانه واصل اولو لیا نه نقر
 دیر ل نقری نو نل و قافل فضله و الفک قصر بله یار کله دیک اولور یقال دعوتهم نقری ای دعوه خاصه
 و هو ان ندعو بعضنا بعضا و فی الانتظار هیه نل کسری بله ذکر اولان دعوت مناسبه در کله بمضیل لندی
 یونک اصل نقر الطیر دن ما خود در قش قوش یور دن اولور دن دله دیوش سه ل نقره نو نل خمی و قافل سکونیه
 سبک اولان کو مش یمنه برده اولان کو چک جقون دخی در ل و نقره القفاد دخی یون دن ما خود در کله کسه ده
 لولن جوقور در النقر نو نل فضله و قافل کسری و مد بله شول جوقور در کله چکر دک اولو رقه سنه اولور و فدان
 اند دیر و تعیر شول اغامه در ل کله لوب ایچنه نید قور ل غایت قورنلو اولد غیون و اولور کله حقنه یمنی و زد
 اولد نر نیدی شدد اولد غنه بنه و تعیر حقیره لیا ایچون دخی استعمال اولور و یقال حقیر تعیر و تعیر اصله
 دخی در ل یقال فلان کرم النقری کرم ل اصل النقره نو نل خمی و قافل فضله هیز موزی او زن بر مر صدک
 قیونه عوض اولور ل نقره ایو کر ندر عوض اولو بشار و لند او یلو قور نلک عیوزی شوشب اقصه بشار
 کذا فی بعض نسخ اصحاب النقر نو نل و قافل فضله قیون ذکر اولان مر ضه مبتلا اولی یقال نقر ل شاف نقر نقر
 من الباب الرابع النقره نو نل فقی و قافل کسری بله ذکر اولان مر ضه مبتلا اولان قیون یقال شاف نقره و با نقره
 النقر نو نل فقی و قافل کسری بله غضبه اولان کسنه یقال نقر یمن نقر من الباب الرابع کذلک النقر میک و قافل
 ضعیله و تأییده نو نل سکونیه شول لغزی طلو کو مو قیود و کو یو کسل و و رده ایدر ل صوی چکسلون دبو
 المناقر میک فقی و قافل کسری بله جی المنقر میک کسری یونک سکونیه و قافل فضله شول بیل دبد کری
 ال در کله اولو کله رقرور کسنه مناسبه و منقر کذلک بر قیله نل یا نامی ایدر تم دیک اولد منقر بن عبید بن
 الحارث بن کعب بن عد بن عد بن مائ بن تم در النقره علی وزن النکریم بر سنه فی صور و منقر نقر ایملک و منقر یسقلق
 او رقه دخی در ل ل انتظار هیه نل کسری بله منع مناسبه دخی یقال نقره ادا کف و قال یمن عیلس ما کان الله
 تعالی یمنقر من قائل المؤمن ای کل الله لک سنه دخی یملک نقره هیز نل فقی و نو نل سکونی و قافل کسری بله
 و مد لیا بنه موعده کله رقه و ارد و جوقور مناسبه اولان نقره دخی جی انقره کور و رغیله ارغه
 کی و رغیله مهله و یمن معجه ابله کرده دیک لری لک نقره نو نل فقی و قافل کسری بله عمر فنه نل
 معانی در النکر نو نل فقی و قافل سکونیه و لک و خمتیه انکار ایملک نقر لکرت الرجل من الباب الاول
 اذا النکره الا انکار هیزه نل کسری بله الاستنکار هیزه نل و انک کسری و سبک سکونیه کذلک
 انکار ایملک مناسبه و انکار و منکر اولان سنه فی تعیب ایملک مناسبه ده کاور لک نکر علی وزن
 النکریم بر سنه فی محول قلی مناسبه در النکر فتنه و قافل خمی و تشد بله محول اولی یقال
 نکر فتنکر ای غیره فتنکر ای محول لک نکر میمل خمی و نو نل سکونی و کافل فضله لک اولان سنه

نکر

[illegible]

و جا لدن ر كسنه نك اسى در النور نونك خيله وواوك مديله ضيا مناسنه دوونوزوك دى جى كاور
 الانوار هزمنك فضيله جى و چيكل مناسنهده كلوزنوك جى اولقه فتح نونه نور زاده نور اوون
 اولان اهرامه دى در اول وعل تهنتن تجوب ز يدمه هيز اوون اولان عورنره ده در اول پس نور كسى نور
 اولور خيبتنه قذالنه قذلكى و قذال تافله و ذال جيه ايله باشك اردى در پس سرمناسته و قذال كى
 اولسك و جهى بودر مكيه نونك دى و احدى نور درخى نسا طابقه مستند بهضنه نور ديوسيه
 ايدر اولور يقال فرس وديق نواز ادا استودقت هوى تر يد الفصل و فى ذلك عنها ضعف رب صولته يعنى
 اولك طلب ايتك مالتا صوت جامعتن خوف و پر هيز اوون اولسه و نور تا بر من مناسنهده كلور
 و مستقن افاضنه دى در اول النور نونك فضيله وواوك سكويه و النوار نونك كسريله برسنه دن كاجى
 يقال رت من الشى نور و نور اوون اولان اذ انتفرت عنه و تا بر من مناسنه ده كلور تقول رت غير اذ انتفرت
 و نور چيكله در اول انارة هزمنك كسريله ضياتى الاستنارة كلك هزمنك كسرى و سبنك سكويه
 پمتنا يقال انار الشى و استنور افاضه و انان افاج چيكله كسكهده در اول التنوير على وزن التكرم طاعه
 افرق و شير افاج چيكله كسكهده در اول يذ الشجرة اذا طلعت نورها و نور اكنه ايله دوكى قفاده
 در اول يقال نور فواحه اذ افردا باره مجز عنها النور و نور نونك فضيله و هزمنك خيله دوكى باشل
 ايسون ديو سور دكلى ايدو ديم در اول نته ك كلور ن ساطع النوار من مناسنه موت سماى در ولوى در
 زير القسيه يذ نيرة كلور النور هزمنك هقى و نونك سكوى ووك خيله جى التيران نونك كسرى
 و مديله كلك جى در ولوى هقى قلب اولشدر ماقبل مكسو و اولد خيرون و اعلام قابل مناسنهده كسرى
 و منه قولهم ما نرى هقه لثا قى ماسمتها و من سبنك كسرى و مكيه فضيله نشان مناسنه و فى المثل
 عجاها نارا نى ناهه بك نى علامتيدر النور و هزمنك خيله وواوك خى و تشديد بلى اشر ارا قدين كورمك
 تقول شير و نشان من مبدل النور بها و تنور و غر زمه سور و ككه ده در اول يقال شير و اول اطلال النور
 و اطلال ملاذ سر و نونك مناسنهده النور و نور نونك هقى و هزمنك خيله و مديله خيم باغى بشاره حاصل
 اولان ايس در كاتوكه امكنه ايله اولان دوكنه علاج ايدر اول باشل اولسون ديو و بو نور ووك هزمنك
 و اودن مقول اول دى تقديرمه در النوار نونك خى وواوك تشديد بلى افاج كچيكي در نور و الشير
 مناسنه النوار كلك نونك خى وواوك تشديد بلى و احدى المنارة مكيه فضيله بول او ز ربه قوين
 علامت و اطلال مكيه فضيله ملوك جندن و ملكه لطفى در كادى ايله بن الحارث الراش در اكا ذوالنار
 ديدك نونك رجعى بو فكر طر بقه ابتداع لطفى اول وضع انشيدى واقع اولان غر زنه تا كه مو دتد كلكه
 بولى باوى قليمه ز و نشان نونك و نونك اذنى او قوما غيرون يابد قلى يوكسك ريمده در اول و نشان دخول
 يوكسك نسته يدمه در كركه او ز نونك براغ بقدر پس مناسنهده وزى اوون اولور مكيه فضيله استنار نونك
 ما غر ذال اولور و نشان مكيه هقى وواوك كسريله جى در و ايله كلك كلى بولدر كورن در ما غر ذال و اكنه كك
 بولك جمنه المنار ايدى هزمنك خيله حرقى صلى بى حرقى ايله تشبيه ايلدى بنه ك مصا ايدنه تشبيه اولشدر
 زراصا ايشك صلى مصاوب د ر لنها كوز ندر كك كيه نك مقابل در و جمع اولماز نته ك غدا و سراب جمع اولماز
 و اكر جمع اولماز اولسك جمع قلشده ايدر درس و كز نته نهر درس خيبتنه و نهار طوى قوشنك اركنه ده در اول
 كتابه رقه اصمى بولبه ذكر كندى نهارين توسعه و بشاره ك اسيد ريم قبيله سندن التهرن نونك هقى و هزمنك
 سكويه و النور هزمنك ارمى الانهار هزمنك فضيله جى هل الله تعالى فى جنات و نهارى انهار و نونك و جى

و

و

برنسنده ده دخی استعمال اولنوز غیر به استعمال اولتا زده دی واول نسنه بی راوی اولان ابو عبید
 تعین ایندی حفظ ایندی چهندن و ابو عبید دخی ایندی اولیری و به د بکری جانور در که و به ناک
 عادی بود که طلب اولند قلع و یک به پیر و ناکازی بلور میوب طلب اولانلر بولیه و توبیر به مدت برده
 اقامت ایکنده در بر بقال و راجل فی منزله اقامه جینا لایح الو تر و او ک کسر به ناک اولان نسنه در
 فر دمعنا سنه الو تر و او ک فقی و تانک سکونه کینه معناسنه لعل عالیله لئی اوز دغا ماهر مجازانی اوز دغا ماهر
 بالکسر در یعنی فر دمعنا سنه فضیله و کینه معناسنه کسر به در و اما تمم قننه لکبسنه دخی یعنی فرد
 معناسنه ده و کینه معناسنه ده کسر له در و وتر فضله مال دن انتقام الناعه دخی در بر بقال و تره یتره و ترا
 و حتی ناقص قلعه ده در و ونه قوله تعالی و لن یترککم ای ان یتقصم فی انما لکم کما تقول و غلب البشائر
 تانک کسر به ناک کذا قلین انتقام الیامق بقال و تره یتره ترغالو تر فضیله یای کریشی ز معناسنه الاوار
 همزه ناک فضیله جی الو تره فضیله ذکر باشنک لکنه اولان طمرد و و وتره الاضایکی بورون دلیکن
 اور نسنه اولان در مد و هر نسنه ناک حزانه و تر مد بر الو تره و او ک فقی و تانک کسری و مد به و تره الاض
 معناسنه در و طریقت معناسنه ده کلور بقال مازال علی و نیة واحدة و ونیه فتره دخی در بر بقال مافی لعله
 و نیة ای فتره و بقال سیل بس فی و نیة ای فتور و ونیه بول معناسنه ده کلور و اق کل معناسنه ده کلور و و
 ابیض کی و ونیه شول حلقه در سیکر دن که انوکله کوندر لو بنی اوز کونر و اوز کادر شد دخی در بر الو تر
 میله فقی و تانک فضیله شول کسنه در که انوکله یکسنه سی قتل اولنه و انتقام الیامق بولیه الا بهار همزه ناک
 کسری و مد به بر نسنه یرو و رایش لک بقال و تره ای فقه و لغذا ذ مایله و ذال معجه ایله اسلنه قیون
 بر و طوغ و ونه در و بر نسنه فی کاش لکمه ده در بر بقال و تر صلات و یای کرش اور معنه ده در بر بقال و
 قوسه التیر علی وزن التکرع معناه و فی المثل ابیاض بنیقو تیر و ابیاض کرش شکوب تیر و مسالیر و مکر
 اوز و رسون دیو و بومل بر نسنه و قنندن اول مفید اولد فی چون استعمال اولنر الو تره میله شنی و ناک
 فضیله نبات معناسنه دیو بر عجمه شی بننه و اما لافترت واقع اولد قد نصره اولو و ک فترت
 واقع اولسه اکامدار که و مواصله در بر الو تره الصوم بر کون اوج طوب بر کون یاخو دایکی کون افطار لکمه در
 و هر کون طوبغه مو تره در بر زیر مو تره و تر دن در ناک معناسنه مو تره مکتوبی بری بری اوز دغا کوندر مکده
 در بر بقال و تر التکتب فتو اترت ای جابت یضنه فی اریض الو تره میله شنی و تانک کسر به شول اقه در که
 چو کر کن ایدر دیزیره قویوب معناه غریزیه و یا کسنی معنایه اوز زنده اولان کسنه زحمت و بر مکینون
 تنزیل ای اوله فقی و تانک کسری و الفک کسر به بر و بر معناسنه در تنو بنه و تنو بنسر لغت در علقی
 شول کسنه کانی معر فله کسانده لای نصرف قلدی الفی الفی بناعتبار ایندی حسن دخی بود و بولک اصلی
 و تر ای دی و تر دن فر دمعنا سنه قال تعالی ثم لسنان سلسلتی ای واحد ابید و شول کسنه کثر بی
 منین قلدی ای الفی و قلدی الو تره و او ک فقی و تانک کسری و مد به ملا ثم اولان و شول کسنه ز معناسنه
 الو تره و او ک کسری و تانک سکونه معناسنه الو تره و او ک کسر به بنام ایضا بقال ما معنه و و و و الو تره و او ک فقی
 و تانک کسری و مد به شول عورت در کسه سبز لوله ملحه معناسنه الو تره و او ک فضیله و شکله بجی
 طلوب ملا ثم اولن بقال و تر الفی و تره من البلب الخلس ای و طو و ابو زید ایندی و تره کثرت
 شعبه در بر شد و ما به کثرت لجه در بر قال القطای و کانا استنیل النضیع بعله لایل زید و تره و لیلان
 الو تره و او ک فقی و تانک سکونه ار کک ماسی ناهه ناک حننه جم اولوب و کلور و اما فی بقال و تره الغسل یتره

[illegible]

وہ

ومصر

وغير

1.

55

مالمكبر ورنسنة تام ومكمل اولين بقال وفرت الشئ فخرا ووفر ووفرت بررك اوى مكمل اولوب هنوز
 نالمك دنى درز الفتح كسر به عمو زنى اوز نكذلك بررك اوى مكمل اولين الوفرة واوك فتي وملك
 فغله شول پردكه اوقى نيمش اوله وفرة شول قر به درز كه تام در بدن اولوب در بدن رنسنة قطع
 اولمش اوله الا وفرة هرك وملك فغله ذكر اولنن وهاوزن اولان مشك بقال سقا ووفر الوفرة شول
 صاحبه درز كه خصه اذندك نازل اوله بى قولك كى يوشق اتمه دك ارشه لادن اشاغ نازل اولوب اوموزاره
 ارنسنة جعفر جيلك خيله اوشور سه لمر درز لامك كسر به وبعيلك تشد به الوفرة واوك فتي وملك
 سكونيه رنسنة تام ومكمل اولين بقال وفرت الشئ وفرا للمفور وملك فتي وملك خيله تام وكامل اولان
 نسته الوفرة خبته رنسنة جوفى اولين بقال وفرت الشئ وفرا ليس متعدى ولازم كلور ووعيلك توفرو محمد
 اوك كرى وفرت عرضه وملكه دك كرى قولر ندماعود در وفرا اعدى نجن بومثل استعمال اولنن لازم
 كلسه توفرو محمد درسن تور درسن و بومثل شول رده استعمال اولنو وكمه وكنه وكنه احسان
 انسه اولدى احسان قبول ايدوب كبر وصاحبنه دله بلسه مضبو ولقمسن عمن ايله توفرو محمد درز
 التوفير على وزن التكرم رنسنة بى وفرة فتي وملك سكونيه فغله الاستيفار هرك وملك كسر به
 نسته بى ملك الين بقال استوفره اى استوفاه التوفير فغته وملك خنى وتشد به رنسنة نك مرتن
 تمام رعيات ايمك بقال توفرو عليه اى حرماته المتوافرين بى رنه فالفه جوفى اولان كسفلر بقال
 هم متوافرين اى هم كثير الوفرة واوك فتي وملك سكونيه قولنن اولى نقل اذن معنا سة بقال وفرت
 اذنه توفرو قمرن الباب الرابع وكن كل القياس فى مصدر الفتح ووفر قولنن صاغر فتي معنا سة ده كلور بقال
 وفرة اذنه توفرو ها وقرن الباب الثانى وبقال الهم قراذنه ووفر اذنه على ما لم يسم فاعله فتي موقر ووفر كك
 بارمعدنى درز تقول وفرت علم افرم ووفر اذنه صاعته الوفرة واوك كسى وملك سكونيه بوى حل معنا سة
 بقال عاذه لان بمل وفرة لا يافره هرك كسى ومده بوى بونك بقال اوفر بعيره واكرا باقرا تورم سكب
 يركنه ووفر استعمال اولنو رده وويوكه وسق استعمال اولنو روا يافره عاذه عاذه عاذه عاذه عاذه عاذه
 دنى درز بمل وفرت الفة اذ كثر جملها وابقا اناك طرناض مجروح ايمكه دنى درز بقال اوفر هاله تعالى
 كس فذ ذلن اوزن وهر من ايله اهر كى واهاس واوصا مهنلته كذ لك ان طرناض مجروح ايمكه ووفر الوفرة
 مملعنى وملك فغله حل تقبل اولان صورت بقال افرام ووفر اذنه جلا تقبلا وبقال فغله موقر ووفر
 وكمى موقر ايضا هو على غير القياس لان الفعل ليس فغله واغا قبل موقر بكسر القاف على قياس قول امرأة
 حامل لان حل لتعبر مشبه بمحل النساء واما موقر بفتح القاف فشايد بى موقر فاك فغله فغله فغلى
 اولدى مبدننه حقيقته انوه خود تشبيهه طلق قبيلندن اولفه جمال اولوب ترك انايت شاد اولدى اما
 موقر كس فغله انوك علاجه كه بوفعل فغله والمعين امر ايتشيه ولفق واسطه سيله شاد اولدى ولكن جوهرى
 لمر افرام ووفر استعمال فاك كسر به بجم والمسنه ترضى ايمدى كوا كافر نغمه ماله فغله ووفر تفر بدن
 بحال الصاح صاحبك وكسر القاف على غير القياس لان الفعل ليس فغله اذنه دك سهوا ولفق ظاهر
 اولوز بى على خلاف القياس اولان موقر در فغله موقر دكلر الوفرة واوك فتي وملك سكونيه ايله
 طرناضه طاش ياخود طاشندن غيرى نسته دكوب مجروح ايمك تقول وفرت الدابة من الباب الرابع ووفر
 مضم صبيته صبره دنى استعمال اولنو وبقال كانه وفرة فى حفرة بى صبيته بمل شول مرتبده در
 اكر نسته لك فياه ايمى بى بايسه مبيدك دنى كانه ايمى ايله ووفر واوك فغله رنسنة طرناض

وفر

ع

اولوب اغر اولقدر يقال وقر ال رجل يقر وقلواو بارى تعالى نك ملكم لا ترجون الله وقلواو ردى حق تعالى نك
عقلندن بيون خوف تهرسن جيكدو لغشى ووايتى اوزن القرة قافك كسر به عله وزي اوزن بمعناه
وبقال وقر بقر قرة وقره جو قى قيوه دى درلر وقيكي يتك من قري بيكلور الو قورواوك فتي وخلق خى
ومدله ستيك وحليم اولان كسنه قال الله تعالى وقرنى بيونك سز لول بركه مسكون وقلواون اولوك
وبعضيل قرن بيونك قرات بتديلر قافك فضيله بو قند برجه قراون اولوك اسلى قرن در راماوى
تحفيف ايجون علفى اولوب فضه سى قافه وركه هك هيز منك مابعدى مضرك اولوب هيز من استغنا
حاصل اولعين استغنا اولندى وكسر له قراتن به نك دى قراى قرن دن اولد غنيما اياوى دى مختلدر
تتهم قظلم نككون اينده طانك فضيله وكسر به قراتن اولتشدر وبعذا اولان تخففلر دن در التوقير
على وزن التكرع تظيم ايبوب اغر لى المور ملى كسر به وخلق فتي وتشد بده عرب اولان كسنه يقال رجل
مورق اى عرب التيقوز نك فتي وركه سكرفه قافك خيله وقره معنا سنده ونيقور اسلى ونيقور ايدى
واوى تاي قلاب ايدى نيقور وديدلر الو قيوواوك فتي وقافك كسرى ومده طافه اولان تظيم دك ونيقور
لفظى كمالو ورفقير مضينه ذكر اولنور ومنه قولم فقير ونيقور ونيقور ايدى بونك معنا سى فقير مديون
دجيكدو وقير او قرة الدين دن ما عود دزدن كاتقلت ويردى معنا سنده ونيقور ونيقور قيوه دى درلر الوكر
واوك فتي وكفك سكرويه يوه اشين معنا سنده الو كور مضينه و الاوكا هيز منك فضيله جي يوملر معنا سنده
ابو يوسف ايدى ابو عرو دن اسنام ايدى كه ايدى وكسر مطلقا طير جنسك يادى خى يوه سى در هر قنده
اولور سركه كسطاع اوزن نه اولسون كرك افاج اوزن نه اولسون وكر يوه يه داخل اولغه دى درلر يقال وكر
الطائر بركو كراذاعل وكره ووكرا قفك بركس سكر سى دركه كده بركم ياردر وركه دى بوسلوب اوزن
سركه سنده اطلاق اولنور ووكر مشك طولدمه دى درلر نقول وكرت السقاء وكر اذاملا لى كركى مضينه
والغك قصر بده ذكر اولنر وبعه اوزن سركمك وكرى قصيره اولان اذاملا دى درلر التوكير بوزن التكرع كركه
مشك طولدمى نقول وكرت السقاء توكير اذاملا وقره يرايكة دى درلر بقال وكر فلان سنده وتوكير بى
اولدك ضيفاتند دى درلر الا بكلا هيز منك كسرى ومده كركه تارفى رايكك معنا سنده التوكير مضينه
وكافك خى وتشد بده قومك قورصان طوطى يقال توكير الطائر اذاملا متلث حوصله فصل الهاء الهير هلك
فتي وركه كسر اهدوز اولان راضى مضينه معنا سنده الهير هلك فتي وركه سكرويه بمعناه الهير وضمينه جي
دوز رى معنا سنده وعضيل ايتدى هير سول دوز الا كركه كركه كركه دى بيلر لوسنده واقم اولشدر وصرح صاحب
عظيم قبال دركه كركه كركه طاهر لوسنده واقم اولشدر ديو نفس بيشدر وبعه اختلاف محلك سغله و مختلف
اولد غنيما يه وبعض سغده وبعض سغده مضور واقم اولشدر وكن اسم اولى درز راضى معنا سى
سارفتند ونيقور وهم صاحب سركه بومقوله سكه ايزرك بيشته ايدى صحاحه مخالفه لى خى
دكلدر راجوهرى بين ال ولى ديشدر على ال ولى ديشدر الهيرة هلك فتي وركه سكرويه اسنام سى قطلم
معنا سنده بقال هيت لمن اجم هيرة على قطعه الهيرة مضينه دوه سركه بقال هيز ليل بهير ليل البلب
الزاج الهير هلك فتي وركه كسر بده واله هيز منك وركه سكرويه سز اولان دوه كركه لى معنا سنده الهيرة هلك
فتي وركه كسر بده واله هيز هلك فتي وركه سكرويه وركه مدله سز اولان ناهه الهير هلك فتي وركه
سكرويه وركه فضيله شول ميمون دركه يادماق اوله كسكير الشعر معنا سنده وحيلا كى بونقير يه
صاحب ميوه نك كفتار بسيار موه نفسى مخالف اولور زيرا كفتار بالوقورده ويرا الهير هلك

وكر

هيز

هارده هره ناك ايكن هاري اولوب رايح اولمشدالتهور بر علي وزن التكرم بر يري او برقم التهور فقتبه
 وواو ك خني وتشديد به اولوب رايح الا تهاير هنر فلتش هانك كسر به كذا لك اولوب رايح هور فقتور وانهو
 اي اندم وتهور بر نسته به وفتح اولغه دخي دير ز قلته مبالا ت سبيله بقال فلان تهور اي لايال قيا واقع
 وتهور فقتك اكثر ي كيو به طلق اكمل كه دمخير لخال هنر واليل اذا متي كتره وانكسر غلامه وفتشك
 شدني كيو به رود تشتمن كلكه دخي دير بقال تهور لشتا اذا ذهب اكشتره وكنسر برده وصاحب صراح
 تهور توره ميني به تفسيرا بشدو حق وكذا رايح الا تهاير هنر فلتش هانك كسر به هلا فاولق بقال اهتور
 الشي اذا هلك التهور ناك فتي ويا ناك سكوي وهانك خيله شوليو كسك قومندو كسيل بمجكدن قاش اولو
 التغير على وزن التكرم سبل مجكدن قلن ياري قشق التهور فقتبه ليو يا ناك خني وتشديد به بختي بقال
 هيت الحرف فغير فعي لغافي هور ته فتهو رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكويه شمال يني وهانك كسر به
 دخي لغت دور فر اي تدي هير و هير له ايدم لغت دور محال يني معناسته رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك كسر به
 سكوي وياي فقتك فتي ورتك تشديد به طلق ديدك ري كيكلو لغامك خني درو ورتك وزي بصل درو
 ن راي فاعل وزني هر بار ك كلاتنده يوقندو واهو اي تدي هر بار ك طاشه دير لوز طلك سبند دخي بهير
 ديدك ري كيكلو ديموندو وياي السراج اي تدي كاه اولو ويونك لغت فقتبه ليو يا ناك خني وتشديد به بختي بقال
 باطله لالتهاير اسم لحن درو عير طر كاكيب من التهور ديدك ري كيكلو لغت فقتبه ليو يا ناك خني وتشديد به بختي بقال
 صوبي كور بنو ر فاعل اليه بهير يني ناك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 دير لوز يونك امراي باب باد فقصي بين كله سنده مرور ايشدو الير فقتبه ليو يا ناك خني وتشديد به بختي بقال
 معناسته لير فقتبه ورتك تشديد به رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 قريجه ناك يا غنك ارن كور ورتك طلق اوز رنه الير يا ناك خني ويا ناك تشديد به رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به
 كه خار كله سنده بختي بقال ورتك تشديد به رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 تا بعد رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 دخي فختينه عسر وزني اوزن ديكور لوان معناني يذرو سرحا دلور ده يني بر بومه منسوب بر يويونك
 اسيدو كه قديم قبول دندو المسور يني ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 يا ناك خني والفك قمر به اسلق التفسير على وزن التكرم اسان ايمك وتوفيق ورمك بقال يسره لاسيري
 اي وفتقه لاي حق تعالى كاسر بولي توفيق ايلسون وبسيتو يني كسودي ونسلي بولي اولق بقال يسر
 الغم اذا كثر البانها ونسلي المسر يني ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 سكوي بختي بقال قعد فلان يسره فاذا قعد شامة وشامه شين معجه ناك فتي وهره ناك سكويه
 صول جانب در اليسر يا ناك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 يورقو كيكله اولان بو ككدر شه كيو كك حالتها ايكي الير يني نه ضم اولدغه مشاهده اولتور وطلعن سر
 اي بوزجانه شه بركله اولان بو ككدر و سرحا او بننه اولان اي بادي ابد و بولوشكه ده دير بقال سر
 القوم الحزوي اجتر وروهاو افسوسو الاعضاء ها واجترار دوه في بوز لوب دريسن جقارعه درز اليسر
 فقتبه ويا ناك خني وتشديد به رايح الا تهاير هانك فتي ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني
 كسر به معناه بقال استبر لفلان الخوي اي نيبا اليسر هره ناك ويا ناك سكوي ورتك كسر به هير ووشك اسيدو كه اكابر يني

اینکه مقابل درگاه این صانع اولان کسند در المیسه و سبک فضیه صول قول جاتی که میمنتک مقابل درگاه
 صانع قول جاتی دیک اولور و پسره غنی اولمده و در المیسه سبک فقی و سبک خیمه پنهان و قری
 فیه تعالی فخره فی مبره الا شافه قال الا غش وهو عجا زلانه پس فی الکلام مقبل بیهامه و اما مکرر
 و معن فها جمع مکرمة و معن المیسه سبک فقی و سبک کسره به عرب طایفه سی پینده اولان قاردر که
 بقره له اولنار المیسه فختنه الیه سنه اولان جز بر درگاه بری رنه بولتیه و مستقب اولان بوقوله
 جز بر دیوسه کسکک شول طافه درگاه او یلق اوزر نه اولور او بر و رانی اوزن الیسا هر نه نک
 فقیه جی الیسات فختنه بیتی اولان ال و ایاق کطورده اولان اوصاف مدوحه دن در التیسور تا نک
 فقی و یا نک سکونی و سبک خیمه الن و اغان نقل انشی کوزل اولن یقال دله حسنه التیسور ای حسنه
 نقل قولم بضمیل اتدی بسور لالو لغدو سین معنانه الیسات سبک کسره به صول جاتی طوئری که
 بانک مقابل در و با سر قار او بنایجی معنا سنه دکلور بقال یسر یسر و بوابو سعید و این دو و بونه یا
 حنف اولندی یسرده و پینده حنف اولندی کوی یا یا یا اخر له قوت کلد کندنا و تریو بو حالت جو لندی
 ایون بعدده حرف علت حنف اولندی واحدی الیابن اخر له قوت بولدغه دلات لبر و بکتنه ناسد
 چل در لیا نک کسره به حاله که دیزل یا نک کسره به یالوزر نه کسره فی تقبل کور دکلر چون کراسا بل
 برسه که یا بی بی چون حنف ایتمد بل یابن جمع اولد خیر ده مثلا تابه و فله و نوله جمع اولد خیر ده یا
 یسرده و یسرده و پسرده جولور یولور که بواو یح حرف یادن تبدیل اولتشدن یا الصلور و بمعنای
 تایلیدر فعلت و فعلت و فعلت کله ای فعل یزق اوزر بنه منی اولسی الیسات فختنه الیسات معنانه و کسره
 دیک اولور و اصر یسر شول کسند در لیا کصا له صول الیه طوئفه قار اوله الیسا هر نه نک فضیه
 سبک جی قار او بنیعلر معنانه المیسه سبک فقی و سبک فضیه صول قول له وار مق بقال یا سراسا حبلک
 یخذه یسر ا و میسر مساهله ایتمده در لیا بقال یا سراسا لی ساهله التیسات نک فقی و سبک خیمه کذلک
 صول قول وار مق معنانه در بضمیل یا سراسا بو معنیه کسند انکار اتدی لا تسار هر نه نک کسری و نک کسری
 و تشدید له قارده اولان دمی یا یابد و بولتیک لا تسار هر نه نک کسری و نک کسری و نک کسری اولی نک
 کسری و انبیک سکوتله و نلر که او بی معنای در بقال یا تسروها التیسات کا جالو فی اتد الیسات یا نک فضیه
 صول معنانه فینک مقابل در و یسارد یک جا یزد کلدو یا نک کسری به و یسار و یسار غنی اولمده فقی در لیا
 لا تسار هر نه نک کسری و معنیه فقی اولن یقال یسر لیا استتقی یوسر مضارع یا اووه و زما قبلی مضوم
 اولد غنند اولتری یسار نک فقی و نک کسری اوزر بناسیه فقی اولن میسر معنانه یقال انظر فی خیر یسار
 انظر میسر فی یو کسرو زینتا اولندی مصدر دن معدول اولد غیچون که اول مصدر میسر در معنای یسار
 کالو اولر علم خصمه اولور الیسات یا نک فقی و سبک کسری و معنیه قلیلی معنا سنه در و کالو اولر اسان
 معنانه دکلور بستور یا نک و نک فقی و سبک خیمه یسرک اددو بضمیل یاغا جک اسیدر دیدی
 و بوقول اول و زنی اوزر در میر اتدی اولنه اولان یا نفسر کله دن در عرضر فوط کله سنک جینی منزله سنه در
 زیار و ت فریدن اولان بنلک حرف زا اید اولنه یا دما و اما اول اولیم ککندی فعلی اوزر نه بتالو لنان
 ایدر یا دما اولتشدن مرد ج کی مثلا و عرضر فوط عین مهله و نلر و محبه و طامهله الیه دیکلر اما جده در لیا
 الیسات نک فقی و سبک سکوتله الیسه کذلک شول یکی و غلا غی در که اولر اند و راغنه بقلر فی المثل ذل
 من الیسات نک خیمه یکی چاغر مق بقال بهرت العز یسر بعلامن الالب الذی اذا صاحت الیصور یلک فضیه

یسر

[illegible]

جرز جی چیک خیدله چمره بله و چمرچیک خیی و حاء مهله نك سكو نله حشرات یواسی اولان دلیكه
دیرل الاجر ازهره نك فقی و چیک سكو نله قغیتنه اولن جرز جی سیدله اسباب کی الاجر ازهره نك سكو
و چیک سكو نله اوتوسر رومعلی اولنی بقالاجرللقوم کا بقالایسو الیروژه میك فقی و نك خیدله لوقی بنر
بقالارض جرزه دال انك ناهالجرز قغیتنه اوتوسر رومعناسته كلكی كی قتلقل بلنه دخی دیر و سرز یوغقل
و فرموده یق مناسنه دكلور بقال له دجر ایغلایجرز جیك خیی و نك سكو نله ككلا اوتوسر روم
یكسری كی كرمه دخی دیرل دمور عود مناسنه بقال نك جرزه مثل چمرزه علی قتل بقایو یولاق
لیزه تارز جیك فقی و نك سكو نله اوتوسر رومدكیری كی كسكه دخی دیرل بقال جرزه چمرزه جرزان الی
الاولا فاطمه لجرز جیك خیدله كسیر قلم بقال سیف جرزی قلم و بیی قه دیمدر لسكرول مناسنه
الجرز جیك فقی و نك خیی و مدیه شول كسكه دخی كچن قلم بیسه سین لور و نه تسنه قومیه و نه واقعه
دخی حال یولیده دیر بقال قلم جرز و لجرزه جیك فقی و نك سكو نله برسنه یی كو كندن كسك و مدیه قوالم
ان رضی شانه الاجرزه یق بعضی بعضی ساهی بعضی ابتدی كسكه یی كو كندن هلاک اشبهه رضی و اولوالعزرا نك
كسیر یلده اوكسری اولان كسكه شدید السعالم مناسنه و جلر یو فو رمین عو رتدخی دیرل علق مناسنه
الجرزه شولارضی بیسه دیرك و اهل وافی قومه یا عود قومه عینی یوشق و راحله ایش و اهل لجرز جیك
فقی و نك كسیر بهیجی یلس روم مناسنه لجرز جیك كسری و نك سكو نله تسلیا سندن و یخسر یلیسه
دیرك دوه یو كندن اولون بهیضیر قلی كورك دیرل دندی قرو غلیظ مناسنه لجرز جیك و نك خیی
و مایند نك سكو نله روكلا لعی اولان كسكه قرو دخی دیرل قلم و نك خیدله یولار كی كسری دخی كز
لفظندن قریب اوتوسر یاسی قلم سیدو لجرز و جیك و میك خیدله و نك سكو نله كچوك عو ر لجرز
جیك فقی و میك كسری و مدیه ركسكه نك خیدنه دیرل مجموع اعضا سندن عیارندن بقال پنج جرزه
انذا قضی لیبی یی عو رن ایچون دیوشر لسه یی جرز و جیك و میك خیدله ییری قتل بدن كسكه نك لجرز
الجرزه علی ون دحجه و الچه غلزه نك و نك كسیر بهیجی كسری دخی دیوشر لك مناسنه دیرل جرز
اللی و اسرغری ایچن الی حاحیه الیروژه قغیتنه و میك خیدله كچك نك ذهاب اللیل مناسنه بقالجرز مر اللیل
للاذهب لجرز جیك فقی و نك تشدیده كسك قلم مناسنه قو لجرز تالرو و القل و العو ر لجرزه جزا
من الیاب اولاد اهل قلم یی بدای و عو ر مافی و یو قلم ایسك لجرز جیك فقی و كسیر بهیجی كسك بقال هذا
من لولول و لجرز ایمن المصدا و صرام القل الاجر ازهره نك كسیر بهیجی روملانی قریب اوتوسر بقال لجرز القل
والر و العو ر ای حلقه ان لجرز قوالم كسری دیرل كق قریب اوتوسر دیرل بقال لجرز القوم الاجرزه غنیم و عو ر
قو رقی مناسنه دكلور بقال لجرز ایمن الیروژه میك كسیر بهیجی كسك لال الاسر ازهره نك و نك كسیر بهیجی
اكین دیرك كسك لال اسر ازهره ایمن اصعد الاجر ازهره نك و نك كسیر بهیجی كسك بقال اجزرت
الشعب و غیره و میك شینك كسیر بهیجی و مدیه و حاء مهله ایل یاستون دیر كسری اوت دیر كسكه
یاسی رورده یتر و نشامكسك ای یزیدن الطر یی قوالم كسك یی بقال لجرز كسك یی بقال لجرز جرز و اسر الیاب
الاجر ازهره نك و نك كسیر بهیجی عو ر مافی و یو قلم بقال لجرز جرز و اسر الیاب
الثانی اذا یس و بقال قریه جرزی یس الیروژه جیك كسیر بهیجی و یو قلم بقال لجرز جرز و اسر الیاب
اوجرین فطیبه صوف شاف و شافین لجرزه و جیك فقیه شول قیون دیرك اوتوسر قلم اولور و اولور
و یو عو لمو فقی اولور و مفعول مناسنه لجرزه جیك خیدله شول عو روات دیرك حیاتندن و غیره نك دن

جلد

جمل

جنز

جهل

جوز

کلورکن و کلور الجوزة جمل فقی و زلک کسری و مدبله کسبلن یوکنن و بلوک الجوزة جمل کسری
 و زلک و لیلک سکونیه کذلک و قطعه یوکنن و شولر کلور یوکنن که افی محفدن اصل الجوز جمل فقی و لاملک
 سکونیه یحاق قاتی صانی دوه سکر به یعلوب حکم ایتک بقال جزلت السکین و السوط اجاره جزلان العالی
 الاالی اشدت بعلماه البع و علیا عینک کسری به سکندر و جزل قالی کونن دخی در یوزة صطیر معنسانه
 القلی علی وزن التکریم بمعناه اخلان جمل کسری به ذکر اولن سکندر و در زلک جمل کسری به ابعیندن
 رکنسند اسمندر یعقوب ابتدی یوسم جزلستان دن مشتقد که جزلستان کونن و اغلطندن صیارند
 الجوز جمل کسری به و لاملک سکونیه غنساب و غلانه در الجوزة جمل فقی و ولوک کسری به جی غنساب
 عدمتکار ی معنسانه الجوز جمل کسری و لاملک فقی و تشدید به و ولوک سکونیه فستقه بکرد
 فستقه در که جام اغلطنه بتر الجوز جمل فقی و لاملک سکونیه و زلک کسری و مدبله شول قالی در
 کاضسانه در ملک کل اوله و هنو زایشدن قالیه و عامری ابتدی شول قالی در که لانه قدر فقی بقیه
 قالی الجوز جمل فقی و جمل سکونیه سیردن بر نو عدد که عنق دن اشد و عنق عین مهله لاله و نوله کر بقی
 یوز یکدر بقال جزل البعیر مجز جزلان العالی الجوز جمل فقی و جمل تشدید به شول دوه در که اکبر
 بنو مجز جمل کسری به دخی ذکر اولن وجه او زن یوربدن در الجوزی فقتنبه و الفک قصیر به یوریک
 اولی طوار بقال جزل جری ای سریم قال الشاعر کاف و طی لادعتا علی جزی جازی بالمال و الناقة
 تدو الجوزی و کذلک الفرس الجازة جمل فقی و جمل تشدید به جزی در عدد یوکنن لندل
 دخی ککیر الجوزان جمل فقی و جمل سکونیه و مقدار سنه غرمادن و فقی یوز الجوز جمل فقی و جمل
 فقیه لعل جزی جمل فقی به صیغه تصغیر وزن جزی بشدر که انجیر مشابده الجوزة جمل کسری به
 شول تخت در که میتا و زرنه وضع لو تشدر و اسکر تختک او زرنه میتا و لسنه سر و در زلک و نهی در
 جناز مدخل و عامه جناز مدخل فقیه اسمعین یوله و واپتا و تشدر الا جهاز هر منک کسری به مقتولی یوز
 قتل ایتک الجوز جمل فقی و هلاک کسری و مدبله شولت در که ز یاد و یوک اوله الجواز جمل فقیه
 دومک بالی و اسبابی و من لثالهم ضرب فی جهازه و بونی شول کسینه حلقه در که غلب اوله و مودت
 اجمیع و منک صلی یوکر که دومک بالی یا قلی زلک سنه و شد که او کوک خلد اولد و یه و ه کسکر در
 الاجرة هر منک فقی و هلاک کسری به جی بالانر معنسانه در و جهاز فرج جهرا دخی در الجواز جمل کسری به
 کلین اسبابی فقیه دخی لغتدر متاع مروس معنسانه و جهاز سفر اسباب دخی در الجوز علی وزن التکریم
 اسباب یوز یوز فقیه ایتک بقال جهزت العروس تجهزنا و کذلک جهزت الجیش و احضل معنسانه دهم در
 بقال جهز علیة النیل و جهزت خلافا لاهیات جهاز سفره الجوز فقتنبه و هلاک فقی و تشدید به حاضر
 لوق بقال جهزت لاکر کذا لانه یثبت له جهیزه جمل فقی و هلاک کسری و مدبله و یوزک اسیدر که حاققه
 نبت لولن و ابن السکیت ابتدی مز یوز شیبہ اخلار جینک و الد سیدر اوق باباسی اسیر اولد فقیه
 صنون الوبانر که جماع ایدوب ولد حاصل اولدی و لیدی و یوزکجه قازقه رنسنه و لوقانی دملک
 استر زلک یوز سیدن احق من جهیزه مثل اولدی الجواز جمل فقیه سیر و سلوک ایتک بقول جزل
 اللوح اجوزة جواز اذا سلکته و سرت فیه و جواز شول هویدر که اول مالایجی بلو و سکر که طوار
 لولسون ککر که اکین اولسون و جواز صولر منعه دخی در لقی معنسانه الجوزة جمل فقیه و ولوک
 سکونیه بر سکر ایجی ملک سقیه معنسانه الاجازة هر منک کسری به رسافه فی قطع ایدوب

یکم بقول اجرت اذا غلغته وقلعته واجازت برنسته بی جایز کو رب تغذ خلق بقول اجرت اذا تغذ ابن
السکت ایندی اجرت علی اسمہ دیلر لجن فی جایز کورسلر واجازت برکنسته یکم یتنک بر مصر ارض
انام ایدوب تمام پت ایتکهده دیلر فرا ایندی اجازت غلیل قننده تغذیه طابکن دال ایتکدر مثلا
کهه بوکا کفا دیلر واجازت سو و برکه دخی دیلر بقدر استعرت فلان یا جایز اذا اسفا که ماه
لارضک وماشیتک الاجتياز هه ذک یتنک کسر به برجهتیه سلوک ایتکدر انجاو زعمیک خبیه واولو
فقیله یکم انجاو ز تا نک فقی واولو خبیه کذلک یکم معنساندر بقدر جاو زت الشی غیمه و تجاوزت
ای جزیه و تجاوزت عفو معنسانده کلور بقدر تجاوزت الله عنای عفاذ و الجان مین فقیله می ده برموعددر
ککمره مان جاهلینده ننده سو قیلر ورایدی الجوز علی وزن التکریم برنسته بی جایز کورسلر بقدر
جزوله ماصنع اذا سوغ له ذلک الجوز برنسته بی مختصر خلق بقدر جوز فی صلاته ای عقیف و تجوز
برکنسته کلان بجایز طریقه سو بلکهده دیلر بقدر جوز فی کلامه ای مکمل یا مجاز و تجوز مجاز معنسانده
کلور بقدر اللهم تجوز عنی ای مجاز و لسان مینک فقیله طریق معنسانده بقدر جعل فلان ذلک الامر
مجازا الی حاجته ای طریقه و قوا مسا کالاجتياز هه مینک و تانک کسر به اجازت طالب ایتک واجازت سو
و رسلک معنسانده ننده الان مرور ایدی الجوز جیک فقی واولو سکونیه ثمره معرفه دیلر یس مربرد
الجوزه ککذلک جیک فقیله واحدی الجوزت جیک فقی واولو سکونیه جی الاجازة مینک فقیله
جوزا بهاری جوی اولان زوجو هر نسته نک وسطنه دخی دیلر لاجوز هر نک فقیله جو رک جی
وسطر معنسانده الجوزا جیک فقی واولو سکونی و الفک مدبله شول قیودتد که انوک وسطی اولو جویو زل
ر یلدر نک دخی دوسر وسط مجاده مغرض اولد و غیرین جویو ادبیلر المایز هه مینک کسر به شول اولو اجامع
اولان درک در که کایدر بر رسم البیت معنسانده الاجوزة هه مینک فقی واولو کسر به جی اجازت
جیک فقیله سکذلک جی الاجزة جیک کسری و معیله دره نک واکا شیه اولان نسته نک رجائی اجاز
جیک کسری و تانک فقیله جی تاجیه ل معنلحه الاجازة هه مینک کسر به طویه معنسانده الجواز
جی و جواز کصلی بودر که احتف عر اسان جاتیه غریه کیدر کن قطن بن عبد عوف ذلک اجازت استذکره
بر کو بری اولان طو رب مز ووزک عسکر کن هر شخص نسیب سو روپ حالنه کون علیه الدی اکانه
طویه به جایزه دهبیلر و جایزه کاه اولور بر ایچ صویه دخی دیلر تنه بعضی استعارده و وقع اولشدو
الجواز تانک فقی واولو ککخصری و مدبله برددید کای تماشک بر نو عیدر فصل المله انجاز حانک فقی
و جیک سکونیه مینک جیک بقدر جزمه جزمه جزمین الباب الاول الذامنیه و جزمه و دونه چو کورب بقدر ینغاب
بلیطوب البیک و اوجین بیلنه بقلع قدر بقدر جزمین البعیرا جزمه جزمه او یو فی دوه به علاج ایتک استذکره
لینزل ایاغ اولوزن القاتسون دیو الا مجاز هه مینک و حانک کسر به متوم اولحق بقدر جزمه مانجر و انجاز حان
ولا نشه کلکه دخی دیلر بقدر انجز القوم اذ القوا انجاز الساجرة مینک فقی جیک فقیله معنسانده در
وفی اللیل ان اوصت المجازة فقیل المجازة و مناجزه عمار به معنا عنه در مین قطع علاقه معناله دن
اول کسر که انجاز تانک فقی و جیک خبیه بر نجه کمنه نک بپشته معنات اولحق بقدر انجاز الفرقان
و بقدر کانت بین القوم و میام صارت الی جمیزی یعنی ابتد اوق اتشدیلر بعد معناتیت بلر پس
و غریزی کله در ککخصری و زی لوزن دو مجاز یک عا نک فقی و زلنک دخی فقی و تانک سکونیه
بر کله دخی معناتیت بقدر معنسانده بقدر مجاز یک مثل حانک ای جزمین القوم و حانک حاسمه مینک

جوز

جزم

فقیله

فقیه رحمه الله ابنت ذکاء اولور الحجرة فقیهته غله کی در و زنا و معنی وفی حدیث قبله ای بفرین هذمان
 بنصف من و راه الحجرة و استقامی عدل ایتمکه و حجرة حقن مانع اولور له در لر لجان حانک کسر به
 برجه شمرک ادبدر حجاز دبد بار حیدله غور بین حجاز اولد شیون که حید و غور ایکی ولا بتک امیدین
 ایسی ایندی حجاز دبد بلر حرار حیدله معین و متنع اولد شیون صکداول حرار حیدل بنی بری سلیم
 قبله سنک حرس و بری و اق قبله سنک حرس و بری و اق قبله سنک حرس و بری و اق قبله سنک حرس و بری و اق
 اولان در و حجاز شولاییده در و بری که دوه به علاج اولتی حیدنه بغلر تنه کرو و ایندی الحجز و سنک فقیه
 ذکر لایان ایله بغلن دوما الحجاز هر هنک و تنک کسر به یله فوطه بغلن بقال حیدر الجبل یازار ادا
 شله علی وسطه و حیدر حجاز و لاینه کلکده فی در لر بقال حیدر القوم اذا اتوا الحجاز الحجرة حانک حیدر حیدر
 اسکوله ازار بغلن بره در لر مقدار از معنانه و کوکاک ایشنه ده او مقور کیم و به یک بره دخی در لر و کلک
 اولور حیدر به فرج دخی دنلور کنایت طر بقیه لر حانک کسری و رلک سکونه زاده محفوظ اولور بره
 در لر حانک حیدر و رلک کسری و مدله تا کیدا یچون حرر صفت قلنور بقال حرر حرر حرر حرر حرر حرر حرر
 بلا یچون کوتور دن سعه یده در لر تعویذ معنانه الاحزان هر هنک و تنک کسر به و اخر فقیهته لور لک
 حیدر و تشدید به صافتی قوی معنانه بقال احزان سن کذا او عزتای توفیقته لر فقیهته شول حیدر
 کهنه یب اولوب اولوکه صبیان او یون او ناز و عرب طایفه سنک متاندن در یوکه لور و اخر و لاینی
 القوافل یحیی وای بنم حرر و مقبول اولان مالله حال کین اندز فایله ر دخی او ملوم و موثنی شول کسینه
 حیدر مسو لکه فایله طلب لور کسری و سرمایه فی ضایع قله و اخر الصلته و اخر ایدنی هاضی اولندی
 دیشلر در حال کبونه اختلافی دخی اولنشد لر مال حانک کسری و رلک سکونه حیدر و فقیهته اسمی در
 لور حانک حیدر و رلک تشدید به کیمک قطع معنانه و برسنه ده اولان کسکه حرر در لر لور و ایدی
 و حیدر نه دخی در لر حین معنانه الاحزان هر هنک و تنک کسر به کذا کیمک قطع معنانه بقال حیدر
 و اخره اذا قطع اخر فقیهته و زاء اولک حیدر و تشدید به کسکه قطع معنانه اخر زعی و زن
 التریم دیشده اولان کسکینه بقال فی اسفله اشر اذا حرر اسفله و اشر هر هنک و سنن معین
 حیدر و راه مهمله به دیش یلنوب کسکین اولن لماز شول یان در که دومنک در سکه و قهر اولور
 لجن کوکسینه اولان بره در کوکب تاسه و اگر تاسه اولیان به ماسح در راه مهمله به و فی الحدیث لایم حوز
 القلوب الحجرة حانک حیدر به او مقور کیمور به کلک که کوکاک ایشنه اولور حیدر معنانه و ماسول حیدر که حدیث
 شرفه و قهر اولنشد و اخذ حیدر بیور لشد و مراد یوندر علی سبیل التشیبه اوده اولنشد که حرر حانک
 سننه در لر طولاً قطع اولونسه الحجاز حانک فقیه شول کیک کی سننه در کیماسه اولور و اکافوتی در لر
 لمر از تنک حانک فقیه و ایدی حوزان شولاییده فی در لر که قبله حیدر حاصل اولور و حیدر حیدر
 سننه در لر حاصل اولور لمران حانک حیدر و رلک تشدید به و لمران حانک حیدر و حیدر حانک حیدر
 و رلک کسری و مدله شول بره در لر که صرب اولیه لمران حانک کسری به حیدر ایتمکه غلبه معنانه طلبه
 نلاین کی و سلیم دوه قوشنک از ککته در لر الا حیدر هر هنک حیدر حانک کسری به کذا کیمک حیدر لمران حانک حیدر
 و رلک سکونه ی کسینه فی لور دین دوه و رلک بقال حیدر من غلبه بحفره حفران الباب لایق و سوت
 ایتمک معنانه و کلور بقال لایل بحفر لمران ای سوتقه لمران حانک حیدر و و لور سکونه و فایله فقیه
 حازن بن شریک ام کسینه نلایق دو کسکه کونده دور لشد و ای کیمای حوزان دیشلر دخی الاحتراز

حرر

حرر

حرر

حیدر

حاجز

حجر

هزمك وتلك كسر به ديوشروب اوتو رفق بقالا ائنه عتفر اى مستور فرا واستغفار چوملوب
 اوتو رفق دى روفى حديث على كرم الله وجهه فاصلت المرأة فلتفتز واذا وجدت افلا تخفى كما يخفى الرجل
 يعنى فخر عورت غاز قلسه اوتو رفقده ديوشروب اوتو رسون ومجوده واردهه قاتله او يلو قارى
 پدن ار كشي كى عالى فاسون الغار فقتينه ولا مك شى وتشد بدله بر سننه صغابو حاضر
 اولي قال بخار الرجل الامر اذ القبر له وتعار دنى بومعنددر الحار ه حلك كسرى ولا مك ففى وتشد بدله
 قصه بوبلو عورت بضميل بخيله اولان عورت در ديدى وفي روايه اخرى وبقال الرجل حار وراة
 حارة وعار ه علم دنى كاور ومنه الحار بن حارة الحز حلك ففى وميك سكويه بر سننهك علمى
 كسكن اولوب دنى بقعد وبقال شراب بجز السلس الحيرة حلك ففى وميك كز لك سكويه بواوندو
 ما ندن ك طعمي يزدن قال انس رضى الله عنه كنانى رسول الله صلى الله عليه وسلم به "كنت جنبها وكنت
 بكي بالخزعة يرسول بنى حرمه يكلمه روفى اوتو ديوشركن كور وب يكابا حرمه ديوكنت وضع ايندى
 الحار حلك فضيله شدت معنسانه در بقال سحر الرجل بجز من الباب الخمر الجيز حلك ففى وميك
 كسرى ومبدله شديده معنسانه در بقال هو سحر الفوا اذ الخمر ميك كسرى به كذاك شديده معنسانه در
 الاجر هزمك ميك فضيله كذاك اسند واخوى معنسانه وفي حديث ابن عباس افضل الاعمال اجرا اى
 استنها واخوى اجوز لبنان ميم اولك ففى وبكك خيله بر ماني اوى محكم اولان كسكه كذى قوت اولان
 كسكه ديك اولور بقال الرجل بجز لبنان اى شديده الحوز حلك ففى وواوك سكويه جمع ايمك بقال
 حازه حوز اذ اخيه الى نفسه وموز وعيز دوه في هسته سورمك بقال حاز الايل بجز زهاو مجرها
 اذا ساقها سواقيلنا الا حوزى هزمك ففى وبكك تشد بدله دوه في سورمهده چابك اولان كسكه
 الا حوزى دنى داله لغت در ليله الحوز حلك ففى وواوك سكويه دوه في ابتدا صويه سورمك كرى
 كعبه به درل الميازة حلك كسرى به كذاك جمع ايمك معنسانه بقال حازه حيازة الاحتيال هزمك وبكك
 كسرى به بمانه ايضا الغور على وزن التكرير دوه في صويه سورمك بقال حوز الايل اذا ساقها الى
 الماء المساورة ميك شى وواوك فضيله فار شق خلطه معنسانه الغور فقتينه وواوك شى وتشد بدله
 فيور لوق بقال تحوزت الحية و تحيرت اذ ثلوت بقال مالك تحوزت الحية وتغيرت الحية بسببه ابو عمرو
 روايت ايدوب ايندى تحوزت الحية در بجزن طو رفق اسسه وطور مقدمه بطو اوزن اولسه الحيز حلك
 ففى وبكك كسرى وتشد بدله اوه تايم اولان مكان در هر بايندن اولور وبكك اصلى واودن در الحيز حلك
 ففى وبكك سكويه حرك تخفي ذوقينه هين كى يينه لين كى الاحياز هزمك ففى وحلك سكويه
 بجز مكمل معنسانه الحوز حلك ففى وواوك سكويه مطلقا تا حيه هرسنه مك طرفى در حوز الماك
 كذاك حلك ففى وواوك سكويه ليضه الماك در بجز شهر كالم افند اولان فراد كلى الى شهر ضبط وصيت
 ايدر الاحياز هزمك وحلك كسرى به وبكك عدول معنسانه بقال الحار القوم اذ كركم كرم الى اخره
 مكلمن دكشسه لحن دستانه واندن بجز ورسر لحن واغن العدو وعا سوا در بجز دشن اواندن بجز
 ورسر انهر موا درل وواوند برى درل وخص حاه مهله وضاد مهله ابله كذاك عدول معنسانه در
 الغاوار ايكى عسكرى برندن عدول ايك بقال الحاوز الفرى بقال اذا احاز ككل فربى عن الآخر فصل
 الحاء الحيز حلك شى وبكك سكويه كذاك مان معنسانه ليز حلك ففى وبكك سكويه مصدود لك

دالك و ملك كسرى و ميانده هانك سكونه قيويله و ك مايتى فارسى و معر بدر الد هالرد ملك فقيه جى
 فصل الارز را برز انك فتي و بانك كسرى و مديله شول قوچدر كه انى صق و قورنى و يوك اولر بىركى
 و او سين مياستين ايله و زناومنى التريز على و زن التكرم قى و طوليدىم بقال و بالقره و و رسها داسلا ها
 الرجز و لك كسرى و و جنگ سكونه نجاست و جى كى و زناومنى و ضم و رايه دى لغتدره قى قولة تعالى و الرجز
 هجر باضم الكسر و مجاهد بندى و جز صمى معناسته در و اما بارى تعالى انك رجز امن السامد بدي قولانه مراد
 عذاب در رجز هفتينله محو و اشعار در و نو عدد الرجز جنگ كسرى به رجز جبرى او زن شعرد بن كسبه بقال
 و رجز الرجز من الباب الاول الارز حان هزمك و تانك كسرى به كذاك رجز جبرى او زن شعرد بكال الرجز
 الرجز الرجز منك خمى و جنگ كسرى به رسولك صلى الله عليه وسلم اتك اسيد كه بر ايريدن صتون المشىدى
 و رجزه بن ثابت اوله تار تش ايدى و اوله تار نه رجز بىركى سبلى خوب و موزون اولد غييون زبدي
 الرجز رانك فتي و جنگ كى كذاك فقيه بىر ضدرك دوه نك كى و سونه عارض اولو و حركت باسسه لك
 او بلقرى د ترويب بعد زمان منبسط اولور الرجز هزمك و جنگ فقيه شول دوه درك ذكر اولون
 مرضه مرض اوله بقال رجز البعير من الباب الرابع الرجز رانك فتي و جنگ كى و الفاك سكونه مئى و يومناح
 شعرد رجز جبرى نه رجز ديشلر در اجراسى رى رينه قريب اولوب حروفى آ اولد غييون ارقاش بىر
 متقارب اولدى كى ذكر اولونان مرضه الرجز رانك فقيه بىر سونه درك مخفد بن كيرك در مخفد شبيه در
 بصغير ليدى و حان شول كچدر كه ايجنه طائر قيوب مخفد نك رجاينه اصلور بطر فصيل ايسون ديو
 الرجز رانك فتي و تانك تشديد به چركه قورغى ريه داخل قلوب يورد مسر ريه كوك در بقال رجز الحادة
 رجز و امن الباب الاوله ادخل ذبيح الى الارض فتلقى بيضها و رز سلقه اثبات معناسته دكلور و بقال رز زت
 لى فى الارض و زى ائنته فيها الارز هزمك كسرى به كذاك چركه ذكر اولونان وجه او زن بىر دمن
 كوله التريز على و زن التكرم دوشه مك واسانك بىك بقال رز زت لك الامر زى و طائى و تانك و رز زى رانك
 نسنه بى ميره لى كده در الرجز رانك و زى اولك فتي و تشديد به مهر لى ائنته بقال بيا من رز الرزة
 و تانك فقيه دور و لك طمن معناسته بقال رز رز فاعل طعنه و رز شول دمون درك قيوه كيد
 انور غييون ايدى بقول رز زت الباب الاوله اسلمت عليه الرزة الارز هزمك و تانك كسرى به اوق نشانده
 نايك لغتدره بقال رز اسمهم فى القرطاس اذا ثبت فيه و رز زى بىل سول و قنده لوكو ب اسك ائنه دمه در
 الرز و تانك خيله اوز دجالت در ربح معناسته الرز رانك كسرى به كيرى اوز صوت غنى معناسته قول
 محمدر و الرصد و غيره و رقاوند اولان غريدى در بقال و جدت فى بطنى و زى و جعا الرز زى رانك كسرى
 و رانك كسرى و تشديد به و الفاك قسرى به غصيمى و زى او زن كذاك قلونه اولان غري بقال و جدت
 فى بطنى و زى و جعا و غصيمى بىر سونه مخصوص اولقدو الرز رانك فتي و رانك كسرى و مديله
 رايوت در كه انوكه بىر سونه بو بارل الارز هزمك كسرى و و تانك سكونى و رانك كسرى و مديله دره مك
 ارز معناسته و رز زى شبيه لوى لوفى طوليل درك اكقر مى در الرجز رانك كسرى و رانك سكونى
 و جنگ كسرى و رانك تشديد بى و لى لك قسرى به شول اوفى قهر در كى قلنك انتده اولو و زو
 مغل بوزى او زن در زى افضل كلام مر به كا مشدو و ميك كسرى عينه بىجنه در تكم مغرده
 و منند بىبيله مكسو اولشدر و الرجز ميك و جنگ كسرى و الفاك مديله بىناح رز زى
 مخفد قلنك انى مديلى سن و بىن مشد قلنك قسرى ايلر سن و دىر سرك ذكر اولونان

شهر

شیر

شیر

شیر

شیر

شیر

شیر

شیر

ایندی شیر از خوف ایتمک معناسنه در شیر زره منبتک خنی و میمک فنی و همز مک سکوفور نک کسری
 و میمک نک نک منبتک خنی اولی معناسنه در شیر زره منبتک خنی و کسری به و هانک سکوفور نک کسری و میمک
 لیلی روایتی اوزن بر نوم خر مادزه و سبن مقنه نک همی و کسری به دی امت در بقال خر شهر بزوان شیت اصف
 مثل توب خر و توب خر و خر عام معنه نک فنی و نک تشدد به دی ذکر قیوتک تویدن اولان لیسده در لر
 شیر منبتک کسری و میمک به برسیاه اعاجیز که اندک خنقل ایدر لر شیر زره منبتک کسری و میمک به و الفک قمر به
 بمنه فصل الضاد الفز کسری به و نک تشدد به دی فلز و زنی اولان شول بحیل کسند در که نوک تند و زسنه
 الفز و فلز تشدد لر بدن جوهر نک تغلنه در لر که چو کندیسی و لر زنی در الفز زره نک الفک ضادک و نک کسری
 و نک تشدد به دی قسیره الغامه اولوب دنیه الطبع اولان عورت الفمز ز خادک و نک کسری و میمک
 سکریه سودی اولان دوه بقال ناقه خنز ادا کانت قلیله لیلین و یوزنر مک قلی در رجل خنز دن
 ما عود و رم ز راه اولی اوزن لر بحیل معناسنه یوزن اولان لیلین السکیتروایتی اوزن در و غیر لر خنز
 قوی معناسنه در دبدی بقال ناقه خنز زای قوی به الاضر فشتنه و نک تشدد به دی شول کسند در که یوقر و
 چکمی اشفه چکه سنه یا شق اوله بر حقیقت که نک کل ایدر که یوقر وانی دیشری اشفه انی دیشر شدک
 و منقولم انضر الفرس علی غلس الحیام یعنی اتا و یانک کن کودی انضر اولان کسند نک کل کسری
 ضادک فنی و میمک سکریه سکوت ایدوب نکلم ایتمک بقال خنز شیر خنز امن البلی الاول ادا سک
 ولم بتکلم و دوه کوش اغزنه طوقوب چکنه دخی در لر بقال خنز البعیر ادا اسکلت جرته فی فقه ولم یختر
 و یوقر یوزن فهم اولور که صاحب صراحت ضار لشرکه ده اذهان بیرون یارد دبدوی سهودن را
 ظاهر بود که ده جن مراد دوه اغزنیدن چقن طعار جقدر حالا که مقلم فشتور مقای و در به دی تصور مراد
 اولد و فنی قدر زجه اذهان بیرون یارد تقبیعی موافق اولدی فنی دکلور و غیر و کسند نک مانع ملازمت
 ایدوب ایلانغه دخی در لر بقال خنز فلان علی مالی ادا جند علیه و از مه وجود خیل یا شوب ایلانق الضامز
 میمک کسری به عاصکت الفمز ضادک فنی و میمک عمیل بمنه الفمز ضادک فنی و و اوک سکریه
 برنسده فی جنم کیون اغزده کرد و مکدر الفمز ضادک فنی و یانک سکریه ظلم ایتمک بقال ضاز فی الحکم ادا جار
 و اکتمک معناسنه در کلور لغش وایتی اوزن بقال ضاره حقه بضیر ادا انجسه و تقصه و اغش اندی کاه
 اولور یا بر نه همز مابه استعمال اولور بقال ضاره بضاره ضاز الفمز خادک کسری و میمک و الفک قمر به
 ظلاله معناسنه صفت در طوری و حیاتی کی علی لغه تعالی قسمة ضیری یای جاره ضاد اصلنه مضموم ایدی
 یا سالم اولسون دیو مکسور اولدی ز بر اکلام خر به فعلی و زنی اوزن صفت یوقر فیک کسری به بلکه
 بواصحا ضعه لادن دوشتری کی و دی فنی کی و شعری کوکله بر لدر نک ایدر و دی دالامه نک کسری
 و فیکله اغز افغانی دیکری مروتی اعاجیل انجید و الفمز ضادک فنی و همز نک سکری و الفک قمر به
 و الفمز زی ضادک فنی و همز نک سکری و الفک قمر به بضیری معناسنه لغت در ظلاله معناسنه تنه
 مرو زندی الفمز زی دخی فیکله لادن در معنای یوزده یوز و بدو وایتی اوزن بعض عربدن استعاری و یوسجه
 اولان غن فصل الغاء الطراز طلق کسری به یوزک علامی در سنجی کی مثلاً غن سیدن قمر بیوانتشد و الطریز
 علی وزن التکریم بیه علی قومن بقال طرز الثوب الطرز میمک فنی و نک کسری و تشدد به دی علم قومی
 کسند الطرز طانک فنی و نک سکریه هینه معناسنه الطراز طلق کسری به خط معنا سنه الفمز
 طلق فنی و نک سکریه خضر به المی بقال فمز یطنز من الباب الاول الطراز طلق فنی و نک
 تشدد به خضر به لیلی کسند جوهری ایدرین طن ایدرم که یومولد و معرب اوله فصل العین الفز عینک

العزینک کسری و ناله شد بدیده عزت معنایند در که ذلک مقابل در و عز شد بدیغون دخی در و عز
 بر نسنه نادر اولغده دخی در بر یقال عز الشیء عز من الالباب فی اذا قبل لیکما دیو بد و عز ذات دن صکره
 عز زاولغده در بر یقال عز از افری بن الذل العز فیه کسری به و العز ان عزینک فقیله ذکر اولان کی در
 نادر اولی معنایند و عزت بیانی معنایند و کلور یقال عز بر عز و عز از من الالباب فقیله و باب اولان بنیه
 ایتمک معنایند و کلور یقال عز به و عز و فی المثل من عز زای من غلب سلب و الاسم العز ای القوة قاتی کلکه
 دخی در بر یقال عز علی ان بفعل کن و اولو اولغده در بر یقال عز علی ذلک ای حق و فی المثل اذ عز انو فقیه
 یمن یخنی یولد انا سر ذلک ایلسه سن ملایت پت و عز از ترک بره دخی در بر ارض صلبه معنایند و عزت
 کر مه غالب اولی معنایند و کلور یقال عز زت علیه ای کرمت علیه و قوله تمیل فیز زنا یثک یخف و یشد
 ای قوتی و عزنا اعز از هر منک کسری به عز تلق یقال امر الله و اعز از فیه کسری و یقال عز زای طار اولغده
 در بر یقال عزت الناقه و اعز از صفر میرکا و رمق صفر اولغده در بر یقال عزت البقرة ذات صر سلما و اعز از
 بر بره دیو یکده در بر یقال عز ای و قضا فیه لوس نا و اعز از نسنه ای و لو کو رب ثم یسکده دخی در بر یقال
 اعز علی بالصیت یوقد اعز زت بالصیلة ای خطم علی المیزه و میاک فقی و ذلک غیله بر یقال رض مزه
 ای شد بد قاتل ز فقیته و ذلک غمی و تشدید به عز زاولی یقال تمیز از جل اذ اصار عز زاولی ز فقیه
 سودی کل بر یقال اولی معنایند و کلور یقال عز زت الناقه الاعز از هر منک و تانک کسری به عزت
 یولی یقال هر یعز بفلان العز یعزینک فقی و ذلک کسری و مدیده عز نلوان کسره العز ان عزینک کسری به
 جی کر لکه کرام کی الاعز هز منک فقی و عزینک کسری و ذلک تشدید به کنک عز زج جی الاعز هر منک
 فقی و عزینک کسری و ذلک تشدید یولی و فک مدیده کنک جی یقال قوم اعز و اعز العز و عزینک فقیله
 و ذلک غیله شولما قد رکمه سنک سودی یحق بر یقال اوله اعز و عزینک و العز ان عزینک کسری به اذ فیه
 سود کان بر یقال اولی قول منته زت ناقه تمیز عز و اعز ان الالباب الاول العز فیه لیهو یاور یسک
 دخی در بنت الطیبه معنایند و یوسید بن سلما یفقه سنک بضینه عز دیو فور المیزه میک غمی
 و ذلک فقیله خطابه غلبه ایتمک در بر یقال اعز فی الخطاب اذ اعز النهر یز علی وزن التکریم یغور بر یز
 ایتمک یقال المیزه از ارض ایلمیدها العز ان عزینک فقیله و الفک مدیده قسلی سنه مدیده معنایند العز
 میک غمی و ذلک فقی و تشدید به شدد معنایند و یقال انکم عز زبکم ای شدد بکم غیر تخفف عنکم
 الاستعز از هر منک و تانک کسری به قوم یا عز دخی نسنه بر یز طویفه در بر یقال استعز از جل اذ انما سک
 ولم یهل و اهلا اقرب و کلکه در لر و استعز از کسنه بر علیه ایدوب حق لندن الفقه در بر یقال استعز
 فلان یجی ای طینی و استعز از صیغه مجهول بنی طلقا ملو پت معنایند و کلور یقال استعز فلان ای غلب
 و کلشی من برض او غیبه و قال ابو عمرو یقال استعز باللیل اذ الشد و جسد و غلب علی عقله و فی المذهب استعز
 بکلوم العز ایتمک کسری و عزینک سکرتله شدید المرض معنایند یقال فلان عز از المرض ای معده العز
 عزینک غمی و الفک قسر یلها عز مؤنث در و کما اولور کاعز عز معنایند و کلور پس عز عز ز معنایند اولور
 و عز قریشی کلک انک انک ایتمک منم مخصوص معنایند و بعضیلر بتدی عز یز بد بکلوا افاد بریده
 کما کسری در بر یقال فیه سلطان اکامیر از دی و لوز و نه راود دخی نیاید و عدم تکلیف قوم شلر دی رسول کرم
 صلی الله علیه و سلم عالدین ولیدی و دی و لولای یقدی و اولوا غای یقادی العز یز عزینک غمی و ذلک
 فقی و فک قسر یلها یا غمی ای در طرف و ذک معنایند و کلک کسنه که فی قضا بلر شیه سنه عز زبان

لکر

لر

لدر

لوز

مرز

مرز

میز

رونگ اسپید نباتات قسطنطنیہ لاکر لامک فقی و کافک سکونیلہ کو کسه مشتہ اور منق برابو صبیہ روایتی در
 ولوز بدایتی جمع جسد اور منفہ لکر در کو کسه مخصوص دکلدو الکثیر لامک خبی و کافک فضیلہ تصغیر
 وزی اوزن اعلام رجالین در الکر لامک فقی و میم سکونیلہ عیب معنا سنه و یونک اصلی کوز یا خود
 لور سنه بله اشارت در بقال لره بازه لرا من الباب الاول والثانی و یونلرک یکسیله قرابت اولتشد باری
 قنایک و منتم من بلرک فی المدقات سیوردی قول شرعی ولرا اور منفه و دفع استکده فی در بقال لره بازه
 لرا زانیه و دفعه لالرا لامک فقی و میم فقی و تشدد بله قنایم و تمییب ابدی کسه للره لامک خبی
 و میم فضیلہ عیناه للهر لامک فقی و یهک سکونیلہ رجاعتہ اختلاط حیک تقول لهرت القوم اذا علمهم
 و غلبت منهم و بیرک قور منفه فی در بقال لره الفتری ای خالطه الشبب و لهر مشتہ کو کسه اور منفه
 در الکر لکر یو صید و تیا اوزن و ولوز بدایتی قولی توز نه و یونہ اور منفه فی در لالهر میم کسری و لامک
 سکونیلہ و هاک فضیلہ مشتاور میم کسه ولوز کوند لهر دور تکده در بقال لره بازه اذ لمعنی حدین
 ابدیه اوریسی له من امر کن باشیلہ اور منفه در بقال لهر الفصیل شرح امه اذ ضرب راسه لالهر میم
 فضیلہ و هاک خبی بله قیر سین کسه بقال در لملوز تم هواسط امه اشیب حایره لالهر هاک کسره قولی
 توز نه اولان دایره کو بوسعه مکر و همدن در للره لامک فقی و ولوک سکونیلہ ادام لوزک واحدی در
 بقال لهر کبی للره میم فضیلہ شول پرد که لره ادام اغایم حوق اول الفصل المیز میم فقی و یونک سکونیلہ
 یونلری و حیث فی بله صفت بقال مرزه ییزه مرزا من الباب الاول اذ قرسه بالمرک اصابعه قمر صلیقا
 لیسر الا کف و یحکمه بر من و لمر بله صفت اجسه اولوقت مرز دیزلر قرص در اوبید و لای اوزن
 جرز کیمکه فی در بقال مرز من هذا البین مرزه یعنی شول خیردن بشیون رقطه کسری و لمر لوز
 لهر میم و ننا کسره بله بر کسه نک عرضنه دککدر لرتقول لمرزت عرضی فلان اذ انک مننه و ننا شیلند در
 لریک معنا سنه لمر میم فقی و یونک تشدد بله چکوب صومق بقال مرزه ییزه من الباب الاول اذ اصبعه
 للره ییزه چیکک فی الحدیث لا یحرم اللز و لالرا ن یعنی حکم رضاعه یکره چیکک و لای کره چیکک حرام بقدر
 مناسبتہ و لالرا ز فختند لهر و ننا خبی و تشدد بله ازان چیکک یزوی زام مجنون سکره و ادمه بله لمر میم
 خبیله میضی بقال دیرمان مرزا کان بین لملو و لغاض للره میم خبیله شول خردو کالک طعننه اکشیله
 اوله کو بقوله اعلى قننه مقبول دکلدو للره میم فضیلہ شول خردو کالک طعنی لذبنا و لهر بله شیمه
 اولند غنه باهت دلیل باقدی جعتن در و مرزه دینک جابر دکلدو میم کسره بله لمر میم خبی و ننا
 تشددی و الفک مدبله اشر بهدن رنر عدو یوفلا و زنی در عینک فضیلہ ادغام اولتشد رز افعلا ملک خبی
 و یونک سکونیلہ لسانعر بله متداول اولان لینهدن دکلدو و یضیلر ابتدی یوفال و زنی اوزن در مهور دن
 و لکر وجه دکلدو زرا اشتقاق هیزه لوزن دلالات یترنک قراعه و سلاه دما اشتقاق مهور بته دلالات لیسر
 لوزم کسره بله فضل مناسبتہ بقال له علی هذا امر ای فضل المرز علی وزن الراله بر سنه فی ازل خلق تحریک
 مناسبتہ بقال لخره ییزه مرزا احر کو قبله و ادر قال بن مسعود فی سکران لیه تر و هیزه و واستنکوه
 یعنی لقرحاک ابدی و یزغن تقول لالهر میم فقی و یونک سکونیلہ یی دکو قریک مقابل دو بوسم جنس در
 لهر حیک و یونک فضیلہ و لمر میم فقی و یونک کسره بله و الامور هیزه نک خبی و میم سکونیلہ و یونک خبی
 و یونک و لمر میم کسری و یونک سکونیلہ و الفک قمر بله یونلرک جلیه میم سکونیلہ اسم جنس در
 یضیلر ابتدی لمر و اوسور یی در اولوقت حق قره و ارجیه و سیمو به ابتدی میم میون در منبیر قدر

زرافه لایق ایچون دوت پت ایچون دکادر در همه مسقدر فعلل وزنی لوزن که هر لف مسقدر نفس کله
 عراسنه جاری ولورو الف الحاق ایچون اولد غنه معیر ولو بدلاتا ایدر معری وار علی تصفیه نک شول کسنه
 قوی اوزن که منون قلوب یا تصفیه ک ما بدن مکسو قلدی تنه ک دریم کله سنه حال بو بهدر وار کاف
 تاپت ایچون اولدی حالت تصفیه یاه قلب اولتا زدی جلی دمو اخری ده قلب اولتا دی کی و فر الندی
 معری مؤن در و او صید ایتدی ذفری کلسن عرب طایفه سنک اکثری منون قلوب امام معری کله سن
 اکثری منون قلوب و حالت تنکیده الماعر سینک کسر یله معزک واحد بدر صاحب یله محب کی الماعر سینک
 کسر یله مؤنی الماعر میم فقی و سینک کسر یله جمعی دیشیکیلر معناسنه و معزکی در سنه دخی درلر
 الاماعر هزم مک کسر یله بی صاحب اولم بقال امعز القوم ادا اکثر معزهم الماعر میم فقی و سینک تشدی بدله
 بی صاحب صاحب المعری معناسنه المعز فقتنه یلرک اولمسی الامعز هزم مک فقی و میم سکونی و سینک
 فقی یلرک یلرک یلرک فقی و الفک مدله مؤن یلرک معناسنه اصم ایتدی ابو عربون العلایه ایتدم معری دخی در
 ایتدی تم ذفری ذفری در ایتدی تم ذفری و یلرک عیدته سی اولر در لا غلاز هر مک و میم کسر یله و ساینه
 نونک سکونه قور لوق خلاص معنا سنه بقال الماعر من الامیر ادا اقلت منه فقلز علی وزن التکریم خلاص فقی
 بقال مازنه لایق الفلر فقتنه و لامک خمی و تشدی بدله خلاص بولوق بقال مازنه فقلز و بقال ما کت
 انلزم من قلات مثل اخلص و اخلص و اخلص ک یونلرک او بی دخی و معناه در لوز میم فقی و و او سکونه
 عجم مشیه بر میوم که دیار عرب نواقی شام مشرفه جوق ولور اغای جیوز اغای قندار و لورو بوقر ردن
 معلوم ولورو که صاحب سر اکل موزمو یزدی خطا ولورو برامو زقوری اوزوم در یزب معناسنه و کل
 با شازا دملک دخی محیط الفه نام کتله موز انکور شامی دبدی دخی و بقیلندن المور و واحدی المور میم
 فقی و یلرک سکونه ارمق بقول مرت الفی لمیر میر اذاعر لته و فز نه التیمیر علی وزن التکریم عینه بقول میر ادا
 عزله لا غیاز هزم مک و میم کسر یله و الامتیاز هزم مک و یلرک کسر یله و التیمیر فقتنه و یلرک خمی و تشدی بدله
 و الامتیاز هزم مک و یلرک کسر یله یونلرک جمعی ارباق معناسنه و بقال امتاز القوم ادا تمیر بعضهم من بعض و
 فلان یکاد بئیر من القبط یقی فقیسندن منقطع اولمعه قریا ولور فصل النون الذیر فقتنه لقب معناسنه الاماز
 هزم مک فقی جمعی اقبیلر معناسنه الذیر نونک فقی و یلرک سکونه لقب قوم بقول لیره بیره بران الباب الاول
 اذ القه التیمیر علی وزن التکریم معناه بقال فلان بیزا المیلای ای بلقیم تشدی بدی کثیر ایچون ولور التیمیر نونک
 فقی یلرک خیلرک حاج کسنه بری رنه لقب قوم بقال امتاز و ایا لا انقلاب ای لقب بعضهم بعضا المعز فقتنه و رسته
 تو کتک بقال بئیر لشی بئیر بئیر اذ الفقی و فز ایچون نونک فقی و میم سکونه بئیر مک بقال بئیر حاجته بئیر بئیر
 من الباب الاول اذ اقتضاها و بئیر و عده یلرک که ده در و بئیر رسته معلوم اولمعه قریا و لمسنه ده در بقال ایت
 علی بئیر حاجتک و بئیر حاجتک بئیر النون و بئیر ای علی شرف من قضایه الامتاز هزم مک کسر یله کتک و عده یلرک
 ایتک قول بئیر بئیر موعده یلرک و کل و عده سنه خالفتم التیمیر المناجره میم خمی و میم فقیه مقله معناسنه
 و فی الملل العاجز فقل المناجره بئیر نهانت مقله دن اولرک الامتیاز هزم مک و یلرک کسر یله حاجتک و مک
 بقال استعجل ارجل حاجته التیمیر فقتنه و حواشی و تشدی بدله معناه بقال بئیر ارجل حاجته ادا استعجل المناجر
 حاجر معناسنه بقال بئیر المناجر اناجر کقول لایق و بئیر لایق بئیر و فی حدیث لا یتیموا حاضر اناجر حدیث
 مشرف نسخ جوهر یو عیارت اوزن و یلرک اصل حدیث لا یتیموا غایب اناجر در نته کصا اناجر
 باب الفیاده ذکر اولمشدر با عود صیارت حدیث لا یتیموا الا حاضر اناجر کر کدر کله الاساطیل اولوز اوزن

ملان

موز

موز

بئیر

بئیر

[illegible]

كذاك نس ولام ورمك الموش بمك خمي ونونك كسر بلانس طون كسنة وعر طائفه من زمان اوله بختنه
 كونه موش در دى بوش بانك خمي ونونك خمي وكسرى وفضيله او چى دى لغت در اعلام رجاله اولق
 اوز خزان وويت اولان بود و هرزه ايله دى وويت او تشدر الانس فتنه بيه مقبر اولان قبله در وانش كذاك
 كهرزه ايله اولان انسه لغت در بشر معناسنه تنه كول فصله مروز او تشدر وانش وحشك مقابل اولان
 معناه كور مصدر اولق اوزن يقال انت بانسا وانسه من الباب اربع الانس هيزمك خمي ونونك سكوتيه
 وحشه مقابل اولان نس معناسنه لغت در يقال انت بانسا مل كفت بكفر الاوس هيزمك فقي وواوك
 سكوتيه عطا معناسنه در اوز بدرواين اوزن ورنسند دن عوض ورمك معناسنه ده كور يقال است القوم
 لوسم لوسان الباب لا اوله اعطيتهم وكذاك اذا عوضتم من شى واولس قورود ديد كرى رنجى جانون دى
 للاق اولنورد بيه معناسنه وكاه اولور اوسله بعض كسنة نميه اولور واولس بندن برقيشه باس ايديرك
 اولوس بن قبله در خزر جك قرياشي درك انصار بونلردن در وقيه مروز ك له م ايدر واولس هيزمك
 خمي وواوك فقي وبانك سكوتيه كذاك قورودك اسيدرمصفر استعمال او تشدر كيت ليه لجن كى كيت
 طورى ات و لجن كوش معناسنه در الاستاسه هيزمك وتلك كسر بله هيزمك فقي وديله عوض
 طلب تيك استخاضه كى در ونا معنى المستاس ميك خمي وسينك سكوتى و هيزمك مديله عوض ورسى
 بله بلان وصال قاسى طلب اولن كسنة مستطامعناسنه الاس هيزمك مديله مروجيد كرى بش افاجيد
 ورسى كذاك وحقه باقى قلاق كول معناسنه در واصل ايتدى لس مطلقا لودن باقى قلاق علامت در اورد
 استانس الباس بانك فقي و هيزمك سكوتيه نو مديله باقى لجن السكيت استمنه ايس باسان الباب اربع لغت
 فزاست معناه ايس باساو مصدر هما واحدا باس هيزمك واولنك كسرى و تانيه نك سكوتيه نو مديله
 يقال ايسى منه مثل ايسى التا بيس على وزن التكرير معناه فصل الباء الباس بانك فقي و هيزمك سكوتيه
 اذاب معناسنه در واش عتد حر بدنى اطلاق اولنورد يقال بوس الرجل بوسى باسا ذاك شديدا الباس
 يعنى زاده و غرنجى اولسه اوز بد كيت هيزمك وويله وويت او تشدر البشس بانك فقي و هيزمك كسرى
 وديله ينادى اولن كسنة خجاع معناسنه و بشس شديدمعناسنه ده كور يقال اذاب بوسى اى شديدم
 و بشس زاده محتاج اولفه دى درز يقال بشس بشساو بوسايدركم موضع معبدن وضع او تشدر البوس
 بلنك خمي و هيزمك سكوتيه زاده محتاج اولق يقال بشس الرجل بياس بوساين الباب اربع اذ الشد حاجته
 بشس بانك كسرى و هيزمك سكوتيه وسينك فقي اوزن بناسيله كله دم و نك كدم ح اولن كى بقول بيس
 الرجل ز يدو بست المرأة هند بونلر فعل مانيلر در تصرف اولن ازل يعنى مضارعى ومصدرى وليم فاعلى
 كازر ز اصال فعل موضعندن ز ابل اولشدر درز بانك فلان قولند منقولدر يقين نعمته ايشدو بشس و بشس
 فلان قولند منقولدر رنج شديتر شسه بيس مد جعوزد منقول او تشدر حرفه مشا باولوب تصرف اولن ايدير
 بونلر ده اخر لغت رواه درك باب ميه ذكر اولنورق شاهه تعالى لا بوس هيزمك فقي وبانك سكوتيه و هيزمك
 ركبته نك خيله بوسك ججى درك بوم بوس و بوم نه بد كرى قولر لاه بوس هيزمك فقي وبانك سكوتيه و هيزمك
 كوروق المثل على القور بانو ساو غرغين معناه كخمى وواوك فضيله ملان ججى ديكور وملك معناسى
 بونلر كى ح كسنة وغلصغند قلر نه معان انك اوزر بنه بقلشدر لا باس هيزمك كسرى و بانك سكوتى
 و هيزمك فقي و بانك سكوتيه اعل اولق يقال باس باسا لا ايتا نس هيزمك و نك و نك كسرى بله عرو اولن معناسنه
 يقال لا ايتا نس اى لا تخزن ولا تشكك المائس بمك خمي و هيزمك كسرى كرهته شاهه ايد وب محروف
 اولان كسنة الباس با نك فقي و هيزمك سكوتى و الفاعل مديله شدت معناسنه اعفش ايتدى بوضعه درك

جس

جس

جس

جس

جس

جس

آنو کیون فعل یوقدر زرباواسم درنته کسمه فعل کلور فعل کلز اسدی مینا یوسو بانک خمی وهر منک
 سکونی والفق قمر به شدت معنایه یعنی نیک مقابلی دو الجس بانک فقی و جیک سکونیه صو فی الفقی
 بقال مجستلا و فیض ای غیر تمامه غیر و صوابین معنایه ده کلور متعدی و لازم استعمال اولنور ایض
 بانک خمی و جیک فقی و تشدید به صوابین ملونلر و قال محاسبین لایعاس هر و ناک بانک کسر به صوابین
 انقیض فقیته و جیک خمی و تشدید به معناه بقال انقیض الماویض اذ انقیض انقیض بانک فقی و خذک
 سکونیه انقیض معنایه بقال شروه بن جیس و جیس انقیض فلفه دخی درلر بقال بنجه حقه بنجه بنجا
 اذ انقضه و بیع فقی معتدل اولسه لایعاس فیه و لاشطط درلر و شطط شین معنیه و طامه و طامه ناک فقیه زاده
 معنایه هر دوقال مختصا حقه و هو یا جس یعنی معامله سنده متلف سنور سن حاله کول متلف دکل
 بلکم انقیض قلیص درو جیس کذلک سولیه درلر کسمه ارمقسن زوت بتون انقیض علی وزن الکرم کولیه بانک
 اکسملک در سلاطیه معنیه بن غیر یوده تالیف جیک اکسره باقی فانی یونلر درو سلاطیه معنیه بانک خمی
 والفق قمر به یوسو کولری درو عینه اولان بانک سکوزده اولان یاغ درو یوسو معنیه فقیه لایعاس اولان
 مبالغه کن اذن او تشدید بقال جیس الخ بنیض ای انقیض و لم یبق الا فی السلاطیه و العیز البر بانک کسری و ناک
 سکونیه بنجه حقیل معنایه البرقی بانک و ناک خمی و مابین و طامه ناک سکونیه یا وزن تشیه درک اولیل
 اسلامه فی عابد لری دی فلسفه طو به معنایه التبرنس فقیته و ناک خمیه ذکر اولان تشیه فی کیک
 بقال کنر سنلر لجل ادا ایسه البر نسا بانک و ناک فقی و ناک سکونی والفق مد به عفر یاوزنی اوزن لایعاس عرف
 اولدی فی حاله ناس معنایه درو عفر باعقر بلک موثقی درو عفره او حلفت وارد روی ذکر اولان و یوسو دخی
 بزنا سادو روی دخی رساده و این السکیتا بندی مادی ای رساده هر درای الناس هر معنایه البر جیس
 بانک کسری یو ناک سکونی و جیک کسری و مد به شولناقه درک سودی چوق اوله بقال ناچه رجب ای غریزه
 و رجب مشری چلد نه دخی درلر هر و یوسو اوزن البر جیس بانک خمی و ناک سکونیه برشکدرک یوسک
 وضع ایدوب لوقی هولیا تاوولر جوهری ایدوب یوسو ایدوبم که یوکلام مولد اوله البر جیس بانک و عینک کسری
 و مد به رجب ای یوسو تاوسی کسودی چوق ناچه دیک اولور و گاه اولور و عیس دخی درلر بلا مد لیس بانک
 فقی و سبک تشدید به و عی اهیسته سور ملک در بقال بسست لابل ایسه باسمن الیاه لاول و برسال
 ایتمکده درلر بقال بر مقارنه اذ لزل غایه و اذاه و یوسو پراکنده فلفه دخی درلر بقال بسست المال فی البلاد
 فقی اذ السله فحقرق فیهلویس بسپسه فلفه دخی درلر و بسپسه فلفه دخی بانک عقبنه ذکر اولان درو
 البسپسه بانک فقی و سبک کسری و مد به سو یقی یعنی بسپته فی یاغود اولو و یاغود او کتر کشکی صای یاغیه
 یا زبته یاغیه کلر حیدر و ب بشور ملدن کل ایتمکدو یقوی بانندی بسپته موطو بت لشد لولور لته اولان
 و طو بتند لایعاس هر ملک کسر بلک یوسو بان ناچه فی صفر کن بریس جیکدو یوسو بر بصوت درک ناچه
 صافلور کن تکیان ایچون درلر و ایسل ایس برن جیکله ناچه فی منع ایتمکده درلر و ایسل کخی فی صویه
 دعوت ایتمکده دخی درلر ایسوس بانک فقی و سبک خمی ایله شولناقه درک سودو و یوسو لاجو بلک صفر کن
 برن برن جیس لده و یوسو برن برن لایعاس نام کسسته ناکه لایعاس درو حریسوس مثلر شامته
 و وجعی یودرک فز یوسو بانک فقیه سی کلین نام کسسته ناکه قور بسپته کیر و یوسو قوش یودر سن فلد قله کلین
 او قله انور ناچه ناکه سنعاوزدی جیس دخی یوسو کلین قتل لندی لرفیندن علویه قله یوسو قله
 مقاله لایعاس علی وزن لاله برن برن ناچه فی سوزمک و یوسو کذلک ناقدی سوزمکون

آنکه لعالمیست چیک فقی و میك کسری و مدبله جیوسک جی بقال رنی مجامیس یکنه المفاضة جیک
 فضیله و با به نجه اولن متلا معناسنه البلیس فقتینه کذلک نجه اولن بقال جنس جنسا من الالب
 اربع الخولوس خمتینه اوتور من و اوتور جیلر معناسنه ده کور بقال جلیس جلوسا من الالب الثالث
 الجلاس هزء مک کسری به جلوس ایتدومک بقال اجلسه غره البلیس میك فضیله و لامک کسری به
 جلوس لیدیکر البلیس میك و لامک فضیله مصدر درو البلیس جیک خبی و لامک فضیله هزء و زنی
 اوزن کثیر الخولوس اولان کسنه الخلیسه جیک کسری و لامک سکونی ابله کوزن جلوس ایتک البلیس
 جیک کسری و لامک سکونیه هم محبت اولان کسنه عدن معناسنه غا، مجه مک کسری و دال مهلاک سکونیه
 البلیس جیک فقی و لامک کسری و مدبله یکنه بقال جالسته فهو جلیس کا بقال غدنی و غدنی البلیس
 لامک خبیله هم محبت اولن بقال بحال سوافی البلیس جیک فقی و لامک سکونیه غلیظ اولان
 و جلیس حکم و بحم اولان دو به دخی درلر بقال جل جلیس و ناقة جلیس و عظیم اولان غبره و غلیظ
 اولان عدله دخی درلر بقال غبره جلیس و شهد جلیس اذاکن غلیظا و جلیس شول عورته درلر کالو کنده
 اوتور مدن غالی اولیه و مرتفع اولان یوه دخی درلر بقال جلیس الرجل اذا فی بحدا البلیس جیک خبی
 و لامک فقی و تشدد به کلشن معناسنه کسنتلک معری درو الخاموس علی وزن القاموس صوصری
 غرسیدن معری درو البلیس جیک فضیله و میك کسری و مدبله جی صوصری معناسنه البلیس
 خمتینه جیرویش و کاکر رنسنه طوک بقال الودک و جوس ای ذو جود و و دق فقتینه و دال مهلاک
 جیرویش درو الخلیس میك کسری به طوک رنسنه جامد معناسنه بقال الماء جامس ای جامد البلیس جیک خبیله
 و میك سکونیه شول خمر اقز و غنی درک اولغه با حلیله و لکن هنوز یک اوله البلیس جیک کسری و نونک
 سکونیه رقم نسنه در و بونو عدن اعم در المجانسه میك خبی و نونک فضیله هم جنس اولن البلیس
 فقتینه و نونک خبی و تشدد به یکنه و این دو یدایندی اصبعی لمانه مک هذا جلیس لهما دبتی قوتی
 منع ابدوب بولا کم مواد درو درلر البلیس جیک فقی و و لک سکونیه و لایته کرب انه اولانی طلب
 ایتک بقال جاسو لخلال الد یار اذا غفلوها و طلبوها فها کا جوس الرجل الا خیر لای طلبها الا جلیس
 هزء مک و تالک کسری به کذلک طلب ایتک الخولوس فقتینه کچه به کرب و جود و ایتک فصل انشاء البلیس
 حاکم فقی و بانک سکونیه برنسنه فی القیوم من تخلیف مک مقابلی ذوالا احتباس هزء مک و تالک کسری به کذلک
 القیوم بقال حبست الی و احتبسته یعنی و احتباس برنسنه محبوس اولغه دخی درلر بقال احتبس نفسه
 فهو یعدو یولا خدی و احتباس و قضا یتکده درلر بقول احتبست فرسانی سبیل الله ای وقتت الجیس
 میك خبی و بانک فضیله وقف اولان نسنه البلیس حاکم خبی و بانک سکونیه کذلک و قضا اولن نسنه
 انفس فقتینه و بانک خبی و تشدد به برنسنه مک اوزنه جنس اولن بقال حبس علی کذا الذی حبس
 نفسه علی ذلک البلیس حاکم خبی و بانک سکونیه اسید و احتباس دن بقال الممتحبه البلیس حاکم
 کسری و بانک سکونیه شول اغیار یا غود شول طاشلر درک صواقند یسنه بیار لوصی منع ایتکیورتا که
 قوم اول صودن جیو بطولوزن صولر الا حبس هزء مک فضیله حبس جی و جنس یوک صودن دخی درلر
 کانه صوار کیلو و حاسب و روجله اسیدر لندس حاکم فقی و دالک سکونیه ظن و تحبث بقال هو محس
 من الالب ای فقی قول کثیر ایو حدس بره قول غرسر کتکه دخی درلر و حدس دوه یوک کسنته و یوک چوکرمکه
 درلر بقال حدس فی لیه البیه ایو جی آها بود کرا اولن مصادرو قواموسه واقع اولان اوزن درو لکسرجه
 جیرو هزء مک برنندن جادرا بدین بودر که حدس دوه یوک کسنتن ذچ ایتک و له شکم حدس یقون ذچ ایتکه

جنس

جلیس

جنس

جنس

جوس

حدس

مجلس

حرس

حس

در روز و حدس اوقات معناسه و یا غله یعنی معناسه ده کار و نقول حدس از ارمیت السهم و حدس
 بر جلی الشی اذا اوطئته و حدس سیفیه در بی قال حدس از سرعه القدس فقتله و دلاک نمی و تشدید به
 بر کار و نسنه در خبر طلبا بیک القدس حاکم و دلاک کسری و مایه فونک سکونیه و زاد مرقا و اولان کیمه
 شتار بیک معناسه الحدس حاکم و دلاک فقی و لاملک کسریه شولنا فیه در که ثقیله المشی الله
 یعنی اغریوریه الحراسه حاکم کسریه حفظ ایملک نقول حرسه اذا حفظه القوس فقتله و دلاک نمی
 و تشدید به سابق الا حراسه یعنی نقول محرم من فلان و احترشت منه اذا محظنت منه و فی الملل
 محترس من مثله و هو عاریس قال فی القاموس هو ملل فین بلسان العرب و هو نبت منه و احترس کیمه
 اهل کون او غریزه دخی در بی قال احترسوا فلان اذا سره القوس فقتله ساطلک بکجلیری نکاهیان
 معناسه الحرس فقتله و اخر نه بانه تشدید به و لاملک کسری اتم جیس در و اسم جنس اولدغه
 بنا و نبت اولدش و دلاک و لاملک حارس هیز من بکر سکه معنای حراست ملاحظه و انوب و نصبت
 اعتبار اولنه اسم جنس معناسی مراد اولیه الحرسه حاکم فقی و دلاک کسری به و مدله کیمه
 او غریز کون الحراسه حاکم فقی و هیزه دلاک کسری به جی کیمه اولدش فقیونر معناسه و مندرسه
 الجبل طاعده اولان کون اعلی و کیمه اولدش طاعه طاعه کونر معناسه الحرس حاکم فقی و دلاک سکونیه
 در معناسه الحرس هیزه دلاک فقی و دلاک خیل جی الا حراسه هیزه دلاک کسری ایلدش مدله ایلدش اقامت
 ایملک بقال احرس فلان بالملک اذا طعه حراسه هر الحرس حاکم کسری و سپنک تشدید به کزول
 اولدش و حسی نفسا لمن هوزة عوض اولان و جمع هو و حسی شمعناسه ده کار و بقال الحق الحس بالاس
 دلاک معناسی رنسنه فی رنسنه به الحقی ایتم کد و بی و جلیفین رنسنه کاسه سنا کار کونر ایلدش و حسی
 حدس در دخی کار و وقت بیک معناسه بقال حسی لاندلوق و حسی شول صوغه در کتباتا فقیق و حسی
 رنسنه سیفقت و وقت ایملک ده کار بقال حسیست له اجس من الباب الثانی ای رقت له و حسیست
 دخی لفته در یعقوب و ابی اوون سپنک کسری به حسی رنسنه به یقین حاصل غله ده در بقال حسیست
 بانی ای یقین به و کار و لور و سنی بایه بدل ایدز بقال حسیست اعلی و حسی اوزن ات رنسنه در بقال حسیست
 حسیست السم اذا جعلته علی الجرح و حسی ککله یا غور بیک بشون دیو یقین به صمدله ایش کورمک و منه
 قولم قلت لیلر طو لاس مالیت الدس یعنی اسان حاله انک ایش کر ایش یقین اولسه کوله کومد کارندن
 معا اولدش و دم و حسی نباتا فی یاقن صوغه دخی در الحسین حاکم فقی و سپنک کسری و مدله ککله کزول
 اولدش و حسی معناسه قال لاملک الاسیمون حبسه الحس حاکم فقیلا فسد در ککله حقوق نباتا
 یقین معناسه بقال حسی لاندلوق بحسه حسان الباب الاول و حسی بطایفه فی قریب کوک کیمه دخی
 در بقال حسیست نام ایست صانهم قتل و قال الله تعالی و اذ محسومهم باذی و یقال حسی لاندلوق
 افا قتل و حسی طوارق و حسی طایفه دخی در بقال حسیست الدایه احسا حسا افا و حسیست و منه
 قول زبدین صواح حین ارئت یوم الجبل اد فنونی فی ثیابی ولا محسوم ای ترا بای لا تسعوه و نقص
 نونه و یایله و ضاد معیه اهل رنسنه ک کورن و طو براغن حاکم کیمه در الحس سیمک فقیله رنسنه
 یا غن علی بقال لاندلوق بحسه انکلا و ای غرقه و حسه حسه معناسه لغت در سنین معیه ایلدش و حسه در
 در اولدش و حسی معناسه الحس سیمک کسری و حاکم فقیله کسری که انکلا و اولدش رنسنه فاسر
 الحراسه حاکم فقیله و واک فقی و تحفیقه بشی حاسد که انله رنسنه در انک اولدش که لاندلوق
 بری اشک و بری سکورمک و بری غریز و بری طایق و بری طو مقدر یعنی رنسنه فی حضری
 در ککله بلکر الحاسه سپنک تشدید به حواسک مفردی قوت مدر سکه معناسه و حاسه

خس

القدور كقول ثلث الاثافي بان تجعل يوزنك شعرا للاموان في انفيه نك جبر ساج اذني معانسه الخاس
ميك كسر به شغري اولي يقال جاولان خامسا وعاشي دني لفت در خامس معانسه الخس خلك كسري
وميك سكويه دوه صوسر قاله في كونل دن بر تو مدر كوه كون ولاقه يور يوب دوردني كون صوب كلكدر
خمس رجال دن برنك دبدر خمس بين رد زدن بر نونه دني در لك اتي ابتد ايشلدن بين بلكر دن خمس
دجك لمعروف كسنيه ادي لاجلس هزمك كسر به كسنيه دوه سي دور دني كون صوب كلك قال خس
ارجل اذا فودت ايله خس اوخاس جماعت بش بلوك ولق معانسه دوه كلو وبقال الخس القوم اذ اصل واحسه
لخوس خلك فقي وميك كسر به ذكر اولنك وجه او زاولان دوه لالخس ميم اولك شمي وملك سكوي ويم
ثانيك كسر به ذكر اولنك دوه ملك صاحبي يوم الخس خلك فقي وميك كسري وميد به بنجشبه كوني لاجلس
هزمك فقي وميك كسر به جوي خمس كونلري معانسه ولاحسه هزمك فقي وميك كسر به كلك جوي
الجلس خلك فقي وميك كسر به وميد به صكر معانسه در و صكر خمس ديد كلر به باعج بدر كثر يا
عسكر بش بلوك اولوري مقدمه وري قاب وري ينفو ربه سره وري دني سلق در و خمس شول بزه در لك
وزني بش زام اوله وحيد معاذ يوندن ماخو در ك ايتوني خميس اوليس ديشدر اوليس طوئس
الباسدرو بوجهدن مراد صير وحقيلباس كنور كديك اولور الخس ميم اولك فقي مائيك شيله كلك
طولي بش زشوني اولان بيزجر حله بروج و قتل ايله مقتولكي وغموس شول ايله بش تمدن ايله الخس
خلك فقي وميك سكويه قومك سالر يك خمس المي قول تحت القوم اجسم من البه لاول اذا اخذت
منهم خمس اموالهم وخمس قومك بنجسي اولمعه در باخو در كندي بنفسكه لئري خاتم قلعه در و نو
ايكي معنا نك فقي دكلوز لملعناي اخيره راني زمان لازم دكلوز علال اول قول بنجسم اجسم
اذا كنش اجسم اولكنم خمسة بنفسك الخس ميم اولك شمي وميم مائيك فقي تشديد به شول نسنه در ك
انوك بش جاي اوله تلخس خلك شمي وميك سكويه بش بلوك كسر بلوك لاجلس هزمك فقيه جوي وقرام
فلان شرب باسلا سداس اي سعي في الكروا ليدعه واسله في الطما الا بل نو نقد رجه اجلس محمدن اولور
خلك كسر به تنه مروي دني واسداس سدس اولور سبنتك كسر به انعامي خلك شمي و يانك
تشديد به بش قارش اولان نسه يقال غلام ربي وجامي ولا يقال ساي لانه اذ ايام سبعة اشبار صاور جلا
يعني او غلامك فاني كيدي طوشه اير بشه رجل اولوب غلاميت در جهم سنجاو زاهدرا لخوس خمتنه متاخر
اولوق يقال خس عنه خمسين الباب الاول اذا خرا الخس هزمك كسر به كير و قومن يقال اخسه غيره
اذ اخلفه ومشي عنه الخس فمتنه بورين بوزن متاخر اولوب بورين جوي ومقدار بوسك اولوز در لاجلس
هزمك ونوك فقيه شول كسنيه در ك بورق وجه مذكور او زاوله الخسا خلك فقي ونوك سكوي والفاك
ميد به اخسك موني و بقر جسي جمه اخس در يعني وري وجه مروي او زاولن ردا خناس خلك فقي ونوك
تشديد به شيطان معانسه در و شيطانه خناس ديد بيلز ر الشيطان باري تعالي ذكر اولسه كير و بقر
الخس خلك شمي ونوك فقي وتشديد به بلدز كو كاك معانسه في التلر مفينه متاخر اولور باخود
هر ي كونل زكوزدن غايب اولور بضميل لئدي خس كواكب عسان در ثابته دكلور في لئدي خس
باري تعاليك ولا اقم الخس الجوال الكس يور دني قولخر يفته بش بلدز دن عيار نك لئلزل رخل ميشتر
و برنج وهره وطار در در زبونلر سير حالته بحر لانه متاخر اولوب حالت غروبند كز نو زلر هو
كسانسته يعني بتافته كز لئدي كسي اخناس خلك سكويه كيه بعضي معروده واقع اولشدر خناسا دن تخم

اولونه

عجس

دبس

دحس

دعس

اولیوه درگه حفسه اعلام نسلان در ضرورت وزن ایچون تغییر و تزیین اولوشدو انجس خانک کسری ومدهله
شول اغاچلر درگه یوداقلری ری ری نه اولاشوب طوئیش در وارسلان پتانی اولان ده ری عجس دیرل
 انجس خانک فقی و بانک سکونه جیفه راجه بعلیق یقال غاست لطیفه لاله روح و عجس بازارکساد
 وزن اولغه دهخی درل یقال خلس السبع والطعام کانه کسدخی فسد و عجس غدر آیمکه دهخی درل یقال
 خلس بهنجوس و عجس ای غدر به و تقض عهد آیمکه ده دیرل یقال خلس فلان العهد لانتک انجس
 علی وزن التکریم عید و ذلیل خلق یقال عجسه تحفیس اذ الله لکنس میک ضمی و بانک فقی و تشدید به
 ع اق و لا یثقله برزند لک ایدر عجس دیرل عمل تذلیل اولد غیچون هر زندان عجس در بانک فقیله
 و عجس دهخی درل بانک کسری و تشدید به فصل الدال الدبس دالک کسری و بانک سکونه شول نسفه درگه
 خرماف اولد ابس هرزه ناک و بانک فقیله شول قوشه و شول له دررگه دبس رنکده اوله یعنی قره ابه
 قریزی یثقله اوله ادبلس هرزه ناک و بانک سکسره دکر اولان رنکده اولی یقال ادبس ادبلسا
 الدبس دالک ضمی و بانک سکون و بانک تشدید به شول قوشدو کورم بیکز درجه منسوب درود دبس
 ضم داله ادبلسک جیدر و ادبلسک تفسیری الان هر و رندی ظاهر شیخ محمد بن فیم اولان بودر و لکن اگر
 دبس ری نه دبسه اولسه حمره کی اولی اولوردی زیر انست بقای صیفه جمه منسوب دکلر بعضیلر
 ایندی دبسی دبس ریله منسوب بودر دال منسوب اولدی نسبت به تغییر جا یز اولد غنیه بناده ریبه و سهلیه
 تغییر اولند فقی کی الادبلس هرزه ناک کسره ریک بناتاقیمکه بنشله قده قراریسی یقال ادبست الارض فقی
 مدینه اذا اسودت عند ظهور رائت الدبساء دالک کسری و بانک تحفیفه و الفک مدیه یکر ناک
 دبسی قاموسه و هه بده حیم کسره داله دواکر چه عامه نسخ محاحه دال مفتوحه در الدبوس دالک فقی
 و بانک ضمی و تشدید به طریز دبکری التخریب مع بدر جهری و یا اوزن الدبلس دالک فقی و یا آیمکه
 سکسری ومدهله جعی طویرل معنایسته الدحس دالک فقی و حاحه مملکت سکونه خلقتک لولس افساد
 آیمکه نقول در حست بین القوم اذ القصدت و دحس قیون در سن چقارونکی ای دوی ابه کود مملکت اری نه
 اذ خال آیمکه الدحس دالک فقی و حاحه تشدید به شول جانور درگه طریق ایچنه کیزلنور الدحاحس
 دالک فقی و حاحه کسری ومدهله جعی ذکر اولان جانورل معنایسته داحس حاحه کسریله قیس بن زهیر
 البیسنک لک اسمی در حربه داحس دبکری ذکر اولان لک حکام سنه بناده در اول حکای بودر که قیس
 و حذیفه الذبیانی و القزازی یکری دوا کولک قویب قری کجه راقی ادبوس یوزاقو فقی رذن ذات الاصاد
 دبکری موضعدن میدان تعیین ایندی پس قیس داحس نام و غیر انا ماسکر ندی و حذیفه خطار نام
 و متغایام اسکر ندی بنو فرار بسوده رجاعت قویب بارش اقلر بنک یولی مکیلوب غیر الیر و کجشکی
 منع ایندک نه بنیلر نه عمار باولوب قریق یل بنیلر ندن قتال کندی الدحسان دالک و میمک ضمی و میانه ماه
 مهملک سکونه شول قره باغرا دمدر که فرموده موز اوله و کاه اولور قلب ادبوس حسان دهخی درل
 الدحس فقیته شول شدر که لک طریا غنیه قریب ده اولور الدحس دالک فقی و بانک کسری ومدهله
 طویرل لکنده اولان خرده لک اشفه سنه اولان لکدر و دحس صقانه دهخی درل و هر هر اولد و دحس درل
 و دحس قوم یثقله اولان دپه دهخی درل و عدد کثیره دهخی دحس درل الدحس دالک سکسره کثیر
 معنایسته در یقال عدد دحس و دحس ای کثیر و فقیته دورت یقلو اولان حیوان درل جار یا
 معنایسته و حلقه لری خرده اولان زرده ده دحس درل یقال درم دحس اذا احسنت متقاربة الحلق

الذخیر دالک نمی و خانیله دو یاده بر خیلونک ایدر که غرق اولی خلاص ایدرانی زلفه سنغه الویس
 یوز مکه معاشنا بیکه و کادغین دخی دیر دالک نمی و لامک سکری و فلک کسری و منده الدروس
 خنبته بنگله و منی قلعه دیر وانی بقضه دخی دیر متقدی و لازم کاور یقال دوس الم بدوس دروسا
 لاذغاف و درسته الیمن البیبالا اول الدوس دالک نمی و رلک سکونیه کتاب و قیوب علم اوکرنک العریسه
 ذالک کسری بهمنه بقال درست الکتب دسا و درسه و دز س ورت خینی کورمکه دخی دیر یقال درست
 الما دوز سدا خلعت و درس دوده باقی قلان او یوز دخی دیر جرب معنا سنه و دوس طریق بغیه دخی
 دیر و دوس زاسککه دخی دیر یقال درس لثوب دسا ذالخلق و اسمعی ایتدی دوس دوه ی بنگد دیر
 بقال بغیر لم یدرس ای لم یربک ابو اداس هر منک خنبته حورنک فرجی دو الدوس دالک کسریله خرمن
 دوک بقال دوسا الحظله دسا اذاد سوها و دوس دالک ممله ابله خرنی ایتدی بلب دله سن خنرمه
 دیر ادریس اسمار جالدن درو ادوس بنیه صلوات الله علی ینینا علیه ادریس دیکاری کتاب المالی جوق
 ذرست اندو کیون ایدی اصل ادی او خنوخ در الفک و نونک خنبته و خالین مبحثین ابله و بومقله
 جهریه دخل ایدوب ادریس لفظا خینی در دوسدن مشتق اولمی و جمعکلو دیشلردن و لکن جا یوز که
 ادریس اصطلاح هم اوزن ذکر اولان معنای مناسب اولمی ما یز فروع تندن مشتق اوله و بجه و بجه و بجه
 مشتق اولدی کی جوب عرب یکن پس ادریس دیکاری لسان هم اوزن معنوم درس اند
 بولند خینون اولور درس و دراست و مدار سه اندن مشتق اولوب لسان عرب به خصوص اولدی خضر ایتدی
 الدراسه بیک نمی و رلک خنبته کتابی او قیوب اوکرنک یقال درست الکتب التدارس خنبته و رلک خنبه
 و الادرس هر نه کسری و دالک تشدیدیه و رلک خنبه بونلر کا و جی دخی بر معنای د تقول
 ندرست الکتب و ادارسته اذ درستیه الدرس دالک کسری و رلک سکونیه اسکی بر ثوب خلق معنای
 الدوس دالک نمی و رلک کسری و منده بهمنه الدوسان دالک کسری و رلک سکونیه درسک جی اسکی
 بر معنای الدوس دالک کسری و رلک سکونیه بونی قان کسته غلیظ العنق معنای و ککلیک
 بونی قان اولانته دخی الملاق اولنور و دروس فرموده معنای ده کاور و فرائیدی دروس بیوک دوه له
 الملاق اولنور ادریس دالک نمی و هانک کسریله شدید معنای الدردیس دالک نمی و رلک کسری
 و منده لغت بلا دله به معنای ده و یز اولانه ده دیر و ز یاده قار به ده دیر و بر جی یو جمعه دخی
 دیر الدردیس خنبته و رلک نمی ابله مقدم اولوق بقال دریس اذ تقدم الدروس دالک کسری و رلک نمی
 و فلک سکونیه بیوک دوه ابل علم معنای الدرفسه دالک کسریله مونتی بقال آفة درفسه
 الدرفس دالک کسری و رلک سکونیه بهمنه الدردیس دالک نمی و رلک سکونیه و فلک کسریله
 بر کور کها شه بیوک لسنه و الدس دالک نمی و منبک تشدیدیه و منک قول نقل به قهرن سورمک
 بقال دس الیه و اذ اطلی الیه فی مشاعر و منه المجل لبس الغلبه الدس یعنی بعضی به قهرن سورمک جلیه
 و فایز و دس بر سنه فی طیر افعه کو مکده دخی دیر نقول مستبث فی التراب اذ الخنبه فی الدس دالک
 نمی و منبک کسری و منده بیکر خنبه فی کینرک یقال دس بیس من البیبالا اول الدس دالک نمی و منبک
 تشدیدیه شول صاغر بلاندر که طیر اقی التند کیزلنور و کیزلند کیچون دس دیشلردن ادریس هر منک
 و دالک کسریله طیرا غه کویوب کیزلنور بقال نیس اند ساسا ذانقن الدسه دالک خنبه بر او یوز که عرب
 او غلا یختری او یز الدس خنبته ارمعنا سنه دیر بقال را بطن طیر بقادغی کثیرا لانا الدس

درهس
دردیس
درفس
ددریس
دس

میکسری و دلاک سکونیه شول یولد رکهای یو جیلر لقلماغه ملاج ایتملر الدس دلاک فقی و عینک
سکونیه دور ملک طین معنائه وکها اولور یونکله جاصدن کنایت قلو ر و دس برسنه فی ایچمکه دخی
دیویر بقول دعست الوعاء اذا حوته وحسوا مهله وسین مهله ابله برسنه فی شیفاشیا ایچمکه
الدعیه میکسری و عینک فقیهه در فیک مطاعنه معنائه الدس میکسری و عینک فقیهه کوندر و
معنائه بعضی ایدی معاص شول کوندر درک افرا لوب حکم لوله و یو ابو عبیدروائی در الدس میک
سری و دلاک فقی متشیدیدیه و عینک فقی فقیهه حمراه خلقک فیک بشور جک یری یفا مکه و ماجک و
یو ابند جک یری و یو باب افتادن اولور صندن حسو معنائه الدسکس علی وزن الد حرجه جوس
طافه می بیننه بر معروف لو یوندر که اکلاستیندیر الد فقیس دلاک و نونکس بله و فیک سکونیه احق
اولان هورت معنائه الد فقیس دلاک کسری و فیک سکونیه احق اولان ار معنائه الد کس دلاک خیمه
انسان عرض اولان او محو نفاس معنائه الد کس کفک کسکس بله کادسه لغت دو و کادس برسنه ابله
یو ارمزال ابله کسرمقه و سایر اکابر رسنه زده یو ارمزال الد کسری کی حیوانا کلا صاعدن کس و صو لدن
کس کی مثلا لوبس دلاک و کفک فقی و مایینه و لو سکونیه اعداد کسکس معنائه و دو کس ارسلان
ایملر نندیر ایملر الد لیس علی وزن التکریم حیل ایدوب متاعل عین مشتر بدن کز ملک الد الدس میکسری
و لاک فقیهه حیل و عده ایچمکه فیلان لادالسی ای لا یخاد عک و لا یحق علیک الدس فقیهه
طاعت معنائه دور دس شول او تدر که یاز لحنه بهر اقلنر و لادالسی هر منک فقیهه جی فیلان لادالسی
من ارب یعنی دس دیکله معروف لولان لولر رب فیمندن در و ب دخی و نونکس دور و کفک لولر دن
یو بعد الد لیس فقیهه و لاک فقی و تشدیدیه ذکر اولنر لولر و اق و کز لک معنائه ده کل و
یقال لیس اذا وقع فی الدالسی علی وزن جعفر فرموده لولن باقه بلسی کی و نا و معنی الد لیس فقیهه
و هالک کسری و میک فقیهه کیه ابله جراه لی اولان کسسه یو سیدی ارسلانه دخی د لیس دور جراه
و سدی و اید غیور الدس دلاک فقی و میک سکونیه کیه لک طلیح یلده اولن یتال دس الطلام بدس
من الباب الاول و بدس من الباب الثاني اذا اشتد بدس دخی ایچمکه کز لکده دخی دور بقول دعست الشی
اذا غننه و دعست علیه الخرد مسه اذا کتبه البتة الدس علی وزن التکریم یمنه الداس میکسری بله زیاده
فرا کوا لولن اچمه یقال لیل داس لاداموس هر منک و میک فقیهه کد لک زیاده معنای اولن کیه الدس دلاک
فقی و میک سکونیه ضلع ایچمکه یقال جاهد فیلان یامو و دس ای عظم کانه جمع دس مثل یزل و زل و یزل
یو مو حله و زاده معنایه فقی دیش یازن دوه الدیاس دلاک فقی و فیک سکونیه برزند لک امید که حجاج
بن یوسفه منسوب دیر الداس دلاک فقی و میکسری و مدیدیه یاسک جمید روزند انار معنائه کز فیک
دلی مفتوح اولور سه شیطانه شیطان کی یا کز مکسور اولور سه الداس دس قیر لکله قراو یلکی
و یاسک دس دبدلر زیاده قراکو اولد غندن لولر و یو یونه دخی دس دس دس دس دس دس دس دس دس دس
و مدیت السبع سبط الشمر کز یخیلان لوجه کله خرج من دس یعنی تازه لکنه و اب و یونه کز یا حامدن
چش و یز و یمنند چش کی دور زانتر و کفک کیه یا که باشند صوط لری دندش و سبط الشعر
صای هر یز و لولن و یخیلان غلک جی در الدس دلاک کسری و میک فقی و فیک سکونیه ای ایلک
حرجه برسنه معنائه الد فقیس علی وزن الد حرجه افستد معنائه بقول دقست بین القوم اذا فست
سده بشینه لغت الد فقیس فقیهه کیه و یاس یقال دس لوب بدس دس لوب ایچمکه لولن و فیک سکونیه

دعس
دقش
دکس
دلس

دلس
دلمش
دس

دمقر
دس

دوس

فَضِيلُهُ وَتَوَكَّلْ خَمِي وَتَشَدِيدُهُ بِعَنَاهُ التَّنْبِيْهِ عَلَى وَزْنِ التَّكْرِيمِ كَيْفَ تَحْكُمُ قَالَ دَنَسَهُ غَرَمُهُ لَدَيْ نَسَائِلِ الدُّوَسِ
 بِرُفْسِنَةِ إِذَا يَأْغَلُهُ بِصَمَقٍ يُقَالُ دَأَسَ الشَّيْءُ بِرَجُلٍ يَدُوسُهُ دُوسًا أَلْوَيْسٌ بِصِجِيلٍ وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ أَتَيْتُمْ الْخَبْلَ
 أَدْوَيْسَ يَعْنِي رِيْرِيْنَ بِصَرَقٍ وَدُوسَ غَرَمٍ وَكَوْكَبَ تَرَكَهُ جَعَلَهُ دَعْنِي دَرِيْرٌ وَدُوسٌ قَلْبِي أَجْعَلُهُ دَعْنِي دَرِيْرٌ
 يُقَالُ دُوسْتُ السَّيْفَ إِذَا صَقَلْتَهُ وَدُوسٌ بِرُقِيْبِهِ تَكَادُ يَدُورُ مِنْهُ أَنْ يَزْدَهْ مَنْسُوبٌ إِلَى الدَّيَاسَةِ دَالِكٌ كَسَرُ بِهِ
 كَذَاكَ خَرَمْنِي أَبْقِيْلُوبَ تَرَكَهُ جَعَلَهُ مِثْلَ الدَّيَاسِ هَزَمَنَكَ وَدَلَاكَ كَسَرُ بِهِ تَرَكَهُ دَوَكْلَكَ يُقَالُ دَأَسَ الطَّعَامَ
 مَا دَأَسَ الدَّيَاسَةَ بِمِثْلِهِ فَضِيلُهُ خَرَمْنِي دَوَكْبِكَ بِالدُّوَسِ بِمِثْلِ كَسَرِي وَدَلَاكَ سَكُونِي وَوَاوَاكَ فَضِيلُهُ خَرَمْنِي
 دَوَكْبِكَ التَّوَقُّعُ بِمَا جِئْتَ إِلَيْهِ دَعْنِي دَرِيْرٌ بِصَمَقٍ السَّيْفَ بِمَعْنَايَةِ الدَّهْسِ دَالِكٌ فَتِي وَهَلَاكَ سَكُونِي
 الدَّهْسُ دَالِكٌ فَضِيلُهُ دُوزُكَ قَوْلِي مَطْلُورًا قَلِي وَبِالْقَلِي أُولِيْبُوبَ مَلَأْتُمُ الْوَلَدَ الدَّهْسَةَ دَالِكٌ خَمِي وَهَلَاكَ
 سَكُونِي شَوْلُ رَنْكَدَكَ بِأَسْ رَنْكِي أُولِي وَنُوكُحُ فَرَاوُلَهُ الدَّهْسُ هَزَمَنَكَ وَهَلَاكَ فَضِيلُهُ شَوْلُخَسَنَدَكَ
 ذَكَرُ لَوْلَانِ رَنْكَدَهُ أُولِي بِقَالَ رَمِلُ الدَّهْسِ الدَّهْسُ دَالِكٌ فَتِي وَهَلَاكَ سَكُونِي وَهَلَاكَ جَمِي الدَّهْسُ
 دَهْسًا ذَكَرُ لَوْلَانِ لَوْلَانُ كَيْسٍ بِمَعْنَايَةِ الدَّهْسِ دَالِكٌ خَمِي وَهَلَاكَ سَكُونِي دَهْسَانِكَ جَمِي الدَّهْسُ
 دَالِكٌ فَتِي وَرَنْكَدَكَ كَسَرِي وَمَدِيْلَهُ فَتَنَدَ دَوَالِي بِمَعْنَايَةِ ابْوَيْدِيْلَهُ وَأُولِي وَزْنِ فَضِيلُهُ إِذَا رَأْسُ بَاشِرٍ
 بِمَعْنَايَةِ الْأَرُوسِ هَزَمَنَكَ فَتِي وَرَنْكَدَكَ سَكُونِي وَهَزَمَهُ دَانِيْفَكَ خَمِيْلَهُ جَمِي قَلْبِي الْأَرُوسِ بِمَعْنَايَةِ جَمِي كَتَرُوقِ
 وَكَاهُ أُولُورِي فَلَانِ مِنْهُ فَرَاوُلَ رَأْسِي دَرِيْرٌ فَتَنَدَ خَرَامِي لَيْسِي كَلْبَاشٍ تَقْدُومِي دَالِكٌ عَمَلْنَهُ وَمِيْتَبَهُ مِنْكَ
 فَرَاوُلَ رَأْسِي بِنَاءُ جَهْرُولِ وَزْنِي يَعْنِي بَنِي حَقِيْقَةُ لَوْلَانِ رَأْسُكَ بِطَلْطَلِ أُولِي بِمَعْنَايَةِ رَأْسِ سُوْرُكَ لَوْلَانَهُ دَمْدَرٍ
 تَقُولُ عَلَيَّ كَلَامًا مِنْ رَأْسِي وَالعَامَةُ تَقُولُ مِنْ رَأْسِي إِلَى رَأْسِي وَرَنْكَدَكَ كَسَرُ بِهِ كَذَاكَ رَأْسُ بِمَعْنَايَةِ تَقُولُ أَعَدَّ
 عَلَيَّ رَأْسِي أَرَاكَ أُولِي وَالعَامَةُ تَقُولُ عَلَيَّ رَأْسِي أَرَاكَ وَرَأْسِي قَلْبِي بِمَعْنَايَةِ دَعْنِي دَرِيْرٌ بِتَرِيسٍ رَأْسِي رَنْكَدَكَ فَتِي
 وَهَزَمَهُ نَكْ سَكُونِي بِهِ يَكُونُ بِكَ أَذِيْرُ وَلَا يَتَشَامَهُ كَشَرِ لَيْسِي هَشُورُورٍ وَرَأْسِي بِتَوْمَدِي خَلِاقٌ أُولُورُوقِيْنَ
 كَتَرُوقِيْ عَزَبْتُ بُولَسَطَرٍ بِقَالَ هَرَأْسِي لَاقِيْ وَرَأْسِي وَرَأْسِي دَالِكٌ كَسَرُ بِهِ بِرُقُومِهِ بَاشِي أُولِي بِقَالَ رَأْسِي فَلَانِ
 الْقَوْمِ رَأْسِي رَأْسِي مِنَ الْبَابِ الثَّلَاثِ إِلَى بَيْسٍ وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ كَسَرُ بِهِ بَاشِي أُولِي كَسَنُورٍ بَيْسٍ بِأَشْنَه
 لُورُوقِيْ شَدَّ دَعْنِي دَرِيْرٍ إِلَى رَيْسٍ وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَرَنْكَدَكَ كَسَرِي وَتَشَدِيدُهُ قِيمِي كَيْ كَذَاكَ رَأْسِي بِمَعْنَايَةِ الْمُرُوسِ
 بِمِثْلِ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ خَمِيْلَهُ كَذَاكَ بِأَشْنَه أُولُورُوقِيْ بِمَعْنَايَةِ بِقَالَ رَأْسِي فَهَوِيْرُورٍ وَرَأْسِي إِذَا صَبَتْ رَأْسُهُ
 إِلَى الْأَمْسِ وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ مَدِي وَخَرَمَنَهُ الْفَلَكُ قَصَرَ بِهِ بِأَشْنَه مَرَضٌ عَالُوشُ أُولَانِ قِيُولُهُ حَبَاشِي وَرَمَاشِي
 كَيْ كَيْ حَبَاشِي وَرَمَاشِي دَعْنِي خَسَنَةُ لَوْلَانِ دَوَاهُ دَرِيْرٍ حَبَاشِي جَاءَ مَهْمَلُهُ وَبِأَمُوحَةٍ وَالْفَقْصُونُ بِأَلَدِهِ وَحَمِيدُنِ
 صَكْرُهُ وَمُتَرِيسٍ مَهْمَلُهُ وَنَاءُ عَمَلُهُ وَالْفَقْصُونُ بِأَلَدِهِ وَرَأْسِي وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ فَتِي وَتَشَدِيدُهُ بِأَلَدِهِ فَعَالُ
 وَفِي أَوْرَاقِ بَاشِي صَنَاعَتُهُ كَسَنَهُ وَعَامَهُ زَوَلَسِي دَرِيْرٌ وَوَاوَلَهُ فَرَاوُلَ رَأْسِي وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ سَكُونِي وَفَلَقَتْ مَدِيْلَهُ شَوْلُ
 قِيُولُهُ كَشَاشِي سِيَاهُ وَكَوْدَمِي بِأَشْنَه أُولِي لَارُوسِي هَزَمَهُ نَكْ فَتِي وَبِأَشْنَه وَرَنْكَدَكَ سَكُونِي بِأَشْنَه بِشِي يُوْكَ لَوْلَانِ
 كَسَنَهُ عَمِلُ إِلَى رَأْسِي بِمَعْنَايَةِ رَأْسِي وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ فَتِي وَمَدِي وَرَنْكَدَكَ تَشَدِيدُهُ كَذَاكَ بِأَشْنَه
 بِبُورُوقِيْ كَسَنَهُ وَشَاقَلُورُوسِي دَرِيْرٌ وَشَاقَلُورُوسِي دَرِيْرٌ وَرَأْسِي وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ خَمِي وَمَدِيْلَهُ شَوْلُ دَوَاهُ دَرِيْرٍ
 بِأَشْنَه غَيْرِي يَرُدُهُ بِأَشْنَه تَالَمُوشُ أُولِي أَلِي بِمِثْلِ فَتِي وَهَزَمَهُ نَكْ كَسَرُ بِهِ بِعَنَاهُ ابْوَيْدِيْلَهُ فَرَادُنِ
 لَيْسِي رَهَابَتُ أُولُورُوسِي عَيْنُ وَبُورُوقِيْ تَشَدِيدُهُ بِقَالَ قَدَمُ فَلَانِ مِنْ رَأْسِي عَيْنُ وَعَامَهُ مِنْ رَأْسِي الْعَيْنُ دَرِيْرٍ
 أُولِي يَسُوكُو بِكَرْكَ بَاشِي يُقَالُ هُوَ رَأْسِي الْكَلَابِ فَهَوِيْلُ الْكَلَابِ بِعَزَلَةٍ إِلَى بَيْسٍ فِي الْقَوْمِ إِلَى بَيْسٍ وَرَنْكَدَكَ فَتِي وَرَنْكَدَكَ
 كَسَرِي وَمَدِيْلَهُ هَادُ خِجَامُ بِمَعْنَايَةِ وَفَتٍ بِمَعْنَايَةِ دَهْ كَارُورٍ بَيْسٍ لَوْلَانَهُ دَعْنِي دَرِيْرٌ بِكَتَرُوقِيْ بِمَعْنَايَةِ

دوس

بلكه كسى و بسى اى مكتنرا عجر مثل و بزرگه و بزرگى تلو اولوب توپرى بيوك اولنده دروز ار بسار لك فتي
 و بلكه سكوتى و الفلك مديله كذا كه لغتو بلا معناسنه بقال داهيه و بسا ار بس و لك فتي و بلكه سكوتيه
 دس كي افتلر و بلاز معناسنه در بقال جسته بامور بس اذافى بدواه الار بلس هره نك و تانك كسرى
 و رلك سكوتيه رزنه صق اولق كرك تلو لك جهتنه اولسون كنشاز لم معناسنه كرك غبرى جهتنه
 اولسون اتر بس على وزن التكرع مشكى طو لومق بقال و بس قرينه اذاملا هاو ين در بد ايتدى و بسك
 اصل ابي الله اور مقدر بقال رسته بيد به الار بلس هره نك و تانك كسرى بلكه ضعيف اولق بقال ارس
 ار هم اور ساسا و بوارث ده لغت در امر لى ضعيف اولوب كند و طو لومق معناسنه الر جس و رلك كسرى
 و بلكه سكوتيه نجاست قدر معناسنه و فر ايتدى و جس باوى تعالى نك و بچيل الر جس على الذين لا يعقلون
 بيور دنى قول شر بختك عقاب و غضب معناسنه در و بو و جزه مشابه در و شو بلكه طن اولنو و كيو نلر لغتار
 اولار سين و ايتد بلي اولننى اولاسنه اذ ديد كركى اى ارسلان معناسنه الر جس و تانك فتي و بچيك سكوتيه
 زياده مشبه اولان و از رعد و ازى كى و دوام و ازى كى بقال رسته السماء تر جس من البلب الاول اذ رعدت
 و قمضت حتى فجر كرك و رسته و بولنلر در رسته الار بلس هره نك و تانك كسرى بلكه معناسنه بقال و بچست
 السماء اذ رعدت الر جس و رلك فتي و بچيك تشديد بلكه جافر محيى بقال صاحب و جلس الر جس و بچيك كسرى بلكه
 اولوز و رن نسته بقال هذر الر جس حسن عجر اعد حسن المر جوسه ميك فتي و بچيك خيله لغتار معناسنه
 بقال هم فى مرجوسه اى فى اختلاط المر جلس ميك كسرى و رلك سكوتيه قلوشن جقات و بوشول
 لما نذكره و اينيه بعلوب قيو بسار قدر و اوتو كله اول قيونك ايجنه اولق صوبى بولان دروزر تا كاهول بولانق
 صوب كلكه كوه قو بلكه اوله اتر جس بونك فتي و بچيك كسرى بلكه ركنى كه معروف و بچيك در مبر و بولنك
 نون و ايتدوز و اكرام عر بلفعل روقدر لما نعل و ارد و اكر بونكله ركنه يعر قوسك منصرف قلدر سلك
 فى انصرف بكي اولور و اكر اساده قلعل و رن و وزن كله ايتدى منصرف اولور دى نهشل منصرف اولد فتي
 ز و اساده قلعل و رن و وزن كاه و ارد جعفر كى مثلا الر جس و رلك فتي و رلك سكوتيه طاشه اناق بقال رسته
 القوم ادرهم من البلب الاول اذ رمتهم بحجر و دس كلك معناسنه ده كاهو بقال مالدوى اينوز مر اى اين
 ذهب الرادسه ميك فتي و رلك فضله طاشلشيق بقال رادست القوم ادرهم ادر بس و تانك كسرى و رلك
 كسرى و تشديد بلكه زياده طاش لى كسسه المرادس ميك كسرى و و رلك سكوتيه شول طلسدر كد قيو
 و از و رل صوبى و ايتد بلكه كيون مبر داسله كاه اولور و جالدين بعض كسسه شعيه اولنور و بعض استعاره علم
 اولان مردلس لا ينصرف واقع اولد قله اخفش ضرورت شعره حمل ايتدى و مبر دانكار ايتد و ب منصرف
 ضرورت ايجون لا ينصرف اولماز اكرجه لا ينصرف منصرف اولور و سله اصل انصرف اولد غيرون ديدى
 الر و تانك فتي و سبلك تشديد بلكه استعناك ايتدا ايتده سى و خبر بلكه بعضه دنى در و رسته قولم بلفق و س
 من غيرى شى منه و س طاشله اولور بلى قيو بى دنى در و رسته رقيونك ايتد ركه طاشه سنك بقبه سى
 اى استعناك ايتد ردى و س رده نك دنى اسيدور و س قيو قازمه دنى در بقال رسته رساى حشرت
 بر فورس ميبى دنى ايتده دنى در بقال رس الميت اذ قيو و س رجاعتك بينت اصلاح ايتده و افساد ايتده
 دنى در بقال رس افساد دنى اولور و س كدى نفسنه عجر و ب كدى نفسيله سو بلفشكه دنى در بقال
 خلاص رس الحديث فى نفسه اى محدث به نفسه و س رقومك عجز لوب حوالن بلكه دنى در بقال رس
 قالن عجز القوم اذ القيم و تفر ف امورهم الر سبس و رلك فتي و سبلك كسرى و مديله ثابت اولان نسته به

و جس

و جس

و سب

اذ انى السن بعد الى باعية وذلك فى السنة الثامنة واسداس قوم الى اولفه دنى درل بقال اسدس القوم
 اذ اصار واسنة السدس سبنك فنى وذلك كسرى ومدله سدس معناسنه در تنم شير عشر معناسنه
 كل سدرس سبنك فنى وذلك كسرى ومدله ليدامقناسته استعمال اولنورتنه لان مرورتنى شيرس
 سبنك قولنه سدس سبنك فنى وذلك اوزرته الى ذيل كيش اوله سدس شولان در وركه اوزى الى
 زراع اوله السداس سبنك فنى واخرنه بانك تشد بده بعناه السدس فقتنه بازلن اول اولان دوه در
 ودر شول دوه در كدى ياشن اكمل ايدوسكر بنه داخل اوله ويازل طقوز سبنك داخل اولاندر وبقامقه
 صاحب سراج سدس اخفى ديشدن عبارت طول سدرس دندان هشت سالكي ديشدر حاله سدس
 دونه كند ودر عبارت سدرس قوندن عبارت اولدى كى غالبامقناستامه سبنك فنى دووزم كلابرى
 جهر سبنك ويستوى فيه الذكر والموت ديدى كلابى اخرنه وارنجه تايد ايدوسا مكرت افتك
 قصر محدن ماعد السدس سبنك فنى وذلك سكونيه قومك مالنك الى عشرين عشرين الى بقال دست
 القوم اسدس من الباب الاول اذ اعزت سدس مالمه واكر اسدس در سلك باب ناندن نارك التهمى
 اولم ذلك اولو السدس سبنك فضله برقيه نك باساس لوى در السدس سبنك فنى ريشل رده به درل
 واسمى استوى در معناسنه اولان سبنك فضله واسم اولان سبنك خيله دروين كى ايدى سدس
 سبنك فنى سبنك فضله ولى لغتنه خيله در السدس سبنك وذلك خيله اسبه وليف اولان السدس
 السدس سبنك فنى وذلك كسرى ومدله شول كسندرك هورت طافه سبه جماعه قادر اوله ابو عبید
 ايدى اول عتین ديد كرى در سدرس شول ككركه وركه شيرس بولى قيه السدس سبنك فنى وذلك كسرى
 كدك شيرس بولى قين اركك السدس سبنك فنى ولاك كسرى به اسن اولان سبنك فنى سلس
 وسلس مدكن طول بمان كسندركه درل بقال فلان سلس البول اذ كان لا يسكه وسلس رجل مطبعه دنى
 درل بقال رجل سلس الى بن منقاد السلس فقتنه لول السلاسه سبنك فنى سلس سبنك فنى ولاك
 سكونى اوله شول اسدركه كاكى بوخچار دوزل ولى كتر جاره لطقنور السلاس سبنك فنى ولاك خفيله
 عقل ككك السلاس سبنك فنى ولاك خيله عقل ككك كسندركه ذاهب العقل معناسنه بقال سلس لرجل
 على البه لجهول سلسوس فقتنه وعينك فنى ومدله ريشل ايدوسا سبنك فنى سلس سبنك
 كسرى ونونك سكونى باء موحه نك كسرى به طى دن برقيه نك باساس ايدوسا سبنك كسرى
 حكومت بقال مست لرهه سياسة السوس على وزن التكریم حاكم فنى بقال سوس لرجل امور الناس على بنه
 لجهول اذ امك امورهم وفرايدى بعض اشعارده سوس وابت اولنشدور بناء معلوم وزن خطادرو بقال
 فلان عرب قد ساس وسبس عليه يعنى فلان كسندركه حكمت وعكوبت حالتى بخر به ايمش صناخس كسندركه
 السوس سبنك فنى ومدله طبعيت معناسنه در بقال الفصاحة من سوسه اى من طبعه وبقال فلان
 من سوس صدق وتوس صدق يعنى اصل صحيح وطبعيت صادقه دندرو سوس دنى تايدنا طبعيت معناسنه در
 تنم مرورتنى وسوس كوه ديد كرى بوجك درك بوكه وطعامه واقم اولور السوس سبنك فنى واولو
 سكونيه رنسنه به ذكر اولان بوجك واقم اولو بقال سلس الطعام سلس من الباب الرابع اذ وقع فيه السوس
 وسوس قيونيهت دوشك دنى درل بقال ساست الشاة اذ كتر قلها لاساسه هيزمك كسرى به كدك
 طعامه ذكر اولن بوجك واقم اولو بقال سلس الطعام واساسه قيونيهت دوشك ده درل بقال ساست
 الشاة ساسو على وزن التكریم معناه بقال سوس الطعام ايها السباسبين اولك كسرى ومدى واخرنه

سدس

سرس

سلس

سلس

سبنس

سوس

سبس

الفصد وده ابله لوقه ككى ذر لى روى و غروايتى سبانه كورك باشى اولان رومدر و كره ارقه به درل
 و بوفلا و زنى اوز ندر سر داحه مسقدر و سر داح لى جوق نقه به درل كتيرة الحى معانسه السياسى
 سبن اولك فنى و انك كسرى و مدله در فصل الشين الشاس شينك فنى و همزه نك سكونيله رى و يقال
 مكن شاس و بوشا زكى درو زلومى الشاس فقتنله روى اولوب غليظ اولن بقاليمس مكنا اذا صلب
 و غلط الشوس شينك خمى و همزه نك سكونيله جى رى ل معانسه جون كى و جون ايض معانسه
 و اسود معانسه كلور اصدادن دروشا س روى لك اسيدى كه علقه نام شاعر كقر فداش در الشخص شينك
 فنى و غلك سكونيله اضطراب و اختلاف معانسه در بقال شاخت سنا اذا اختلفت و مال بعضه و اسقط
 البعض من الهم يعنى يتركذ ندر شلر نك بعضى و شوب بعض اكسه الشاشس نك فنى و غلك خمى لى
 قومك ما بنى فسد و ابق ابن السكت و ابق اوزن الشرس شينك فنى و نك كسرى به روى غلظو كسبه
 الشرس فقتنله و الشراسه شينك فقتله بد عو اولى الشرس شينك فنى و نك كسرى به بد عو اولان كسبه
 و شرس مكن غليظم دى درل ل الشرس همز نك و نك فقتله شديد غلظاى اولوب معاند اولن كسبه الشراس
 تانك فنى و نك خيله غلظ روى به عداوت ايتك بقال تشرس القوم اى تعادوا و الشرس شينك كسرى
 و نك سكونيله طاعه بن كجر كد بكنلو اغاج المشرس ميم خمى و نك كسرى به شول قومدر كه دولرى
 شرس ديكله معروف ديكى و تليف يقال بنو فلان مشرسون اى روى ليم الشرس المشرسه ميم خمى
 و نك كسرى به شول روى كه انوك ذكرو لى نك بكنلو اغاى جوق اوله يقال ارض مشرسه اذا كتيرة الشرس
 و بوى مقبور و ايتك الشكس شينك فنى و كافك سكونيله جتن غوبلو كسبه الشكس شينك خمى و كافك
 سكونيله جى يقال قوم شكس كابل و جل صدق و قوم صدق الشكسه شينك فقتله جتن غوبلو اولن
 يقال شكس شكسه تن الباب الرابع الشكس شينك فنى و كافك كسرى به كذ لك جتن غوبلو اولان كسبه
 و بوى روى و ايتك اوز ندر قيس دى و بوى الشرس شينك فنى و ميم سكونيله كوش و شرس و صدر دى كلور
 يقال شرس و مونا شمس و شمس من الباب الاول و الثانى اذا كان ذا شمس و شمس عداوت لعل ايتك دى درل
 يقال شمس لى فلان اذا ابد لك عداوته و شمس رنوم قلاده به دى درل ل اشماس همز نك كسرى به كذ لك
 كوش شمس اولن يقال شمس و مونا الشمس فقتنله شمسك جى كوشلر معانسه كواك شمسك هر جانين
 بركوش اعتبار ايتك درسته كمرقك جفته مغارق ديشلر در هر جانين رى مغرق اعتبار ايتك و مغرق باشك
 دى فسد و شمس و شمس معددى كلور ايتك سر كشك ايتك معانسه يقال شمس الفرس شمس لى نك ظهره
 يعنى تمكه ياخذ ديك اومعه قوميه القيسه شينك خمى و ميم فنى و نك سكونيله شمسك تصغير
 الشمس شينك كسرى به كذ لك ايتك سر كشك ابد و بنو نك الشوس شينك فنى و ميم خيله سر كى اولان
 ايتك قال فرس شمس و به شمس و وعل شمس اى صبا لخلق و لا تغل شمس الشمس ميم خمى و ميمك
 فنى و ميمك دى فنى و تشد بده شول خيمه در كه كوشه ايشلنو و التشمس فقتنله و ميم خمى و تشد بده
 كوشه قمر شطو روى عید شمس عرب اسم ندر ز اسعد و بعضى عینك فنى و ايتك سكونى و شينك فنى
 و ايتك تشد بده عید شمس منسوب اولان ز اسم مضغه نسبتا و ج لفت وار در دى رى كره اوله نسبت
 قى لور سن مثلا عبد القيسه نسبت مراد لى نك عیدى در سن و اگر دى رى كره جز نيه نسبت ابدوسى
 التباسى جز ابدوسى مثلا مطلقى در سن عبد المطلبه نسبت مراد ابدوسى و اگر دى رى كره اولى دن
 ابدى حرف و كره زید دن ابدى حرف اولوب يرداى كره تصكيب لبد اكانسبت ابدوسى مثلا بى

حاشی

شرح

شكس

شمس

هوس

ضبی

در پس این عهد امان نیست مراد بد نسک و عیشی در پس عهد هوس نیست قصداً آنست که هر اولندی
 اندک فتنه و وسوسه خبیله بعد هوس قبله سنه لاحق اولتی تنه که تمس بعد هوس قبله سنه لاحق
 اولتی در ابعاد با خود جور له و با خود دلاله عیشی سنک فقی و بانک سکونه و سبک فقیله و سبک
 کسر به برکسته نکه امید که اول عیشی بن زد مناه بن تم در ابو عمرو بن الملا اندی بویک اصلی عب
 هوس ابدی حب هوس معناسنه که حب کونشک ضیاسی در عین حاد بنیدل اولتشد و این الا اعرابی
 اندی بویک اصلی عب هوس ابدی هوس ابدی و سبک فقی و کسر فقی و کسر فقی و کسر فقی و کسر فقی
 فتنه که کوز قور غیله بقی بانک نکر و اتوری با خود غضبند و اتوری الا هوس هوس هوس و واک فقیله
 ذکر اولان طریقه بقی کسکه الا هوس سبک خبیله جی الا هوس نکه فقی و واک خبیله کوز قور غیله
 طریقه و نظر فقی جنبه یوزی میل ایتدر مک بقال تشاوس الیه و هوان نظر الیه بالوجه المذکور
 فصل الضاد الضبی فتنه خبیله اولوب بد خو اولتی بقال ضبت نفسه من الباب الرابع اذا بحث
 الضبی ضاد فقی و بانک کسر به و الضبی ضاد فقی و بانک کسر و مدله شول کسکه در که بد خو
 اولوب عید شوله الضبی ضاد کسر و واک سکونه سیوری دیشلر کوراسنه اولن دیشلر و واک کور
 مادامکه اکابوس الحلاق اولنه زرادیشلر کجیمی مؤشدا والا ضری و لایب مؤشدا ککلو الا ضری
 هوس فقیله ضری کجیمی اشی دیشلری معناسنه الضری فتنه الا ضری کی ضری کجیمی کلور ککلا
 اشی دیشلری معناسنه و طریقه لیل معناسنه اولن ضری کجیمی دخی کلور تنه که من قرب ذکر اولنور
 و ضری ککلا اری و خشین اولان ده به دیر و ضری از یغور دخی دیر و طریقه لیل معناسنه اسمی ایتدی
 و قتل فی الاض ضری در لری متفرق یغور و باغسه و ضری قیو ایچون یا بد قاری طاشلره دخی
 دیر الاضری سبک فقی و واک خبیله و الضری ضاد فقی و واک کسری و مدله طاشلره یا بن قیو بقال
 به مضروسه و ضری اذالموت اجاره و بوتقر ردن ظاهر اولور که صاحب صرامک ضری سبکهای
 کردا کرد در جاه دیدی غافل اولور زو صرامک تعبیری قیوا غندن اولان طاشلره اختصام کوستر
 الضری ضاد فقی و واک سکونه اشی دیشلر حکم صرم بقال ضرت السهم اذا جمعت یعنی دیش
 رازی اوقه تاثير ایلنه و ضری زمله شدت اوزن اولمه دخی دیر بقال ضرم الزمان اذا اشتد علیهم
 الضری ضاد فقی و واک خبیله شول ناقه در که بد خو اوله بقال ناقه ضری اذ كانت سببه تخلف تعض
 حاله الاضری ضاد کسر به ککلا صرم معناسنه در واک اولور بونکله ناقه نکل طوغور و سبک تازه
 اولدن دیرلر و منه قوام یی عین ضری سبک فقی و واک خبیله کس به برسته نکل اولنه دیرلر ناقه نکل
 کولدی تازه اولسه جانبی ز یاد اولور الاضری صرم هوس کسر به اضطراب و واک بقال اضرسه
 امر کذا القلعه الاضری علی وزن التکریم تجر به قلوب حکم ایتک بقال ضری صرم الحروب تضری سبک فقیله
 و حکمته الاضری صرم صرم و واک فقی و تشدد به بحرب اولان کسکه و ضری بر حش فتنش اولسه
 دخی دیر بقال رطله مضرسه لضرب من الوشي و رطله رامله نکل فقیله ازان دیر جادو معناسنه
 و مضرسه شول طاشلر رده در اکران ککلا ککلا دیدی کی سوری طاشلری اوله ابو عیدر و این لوزن الاضری
 فتنه و واک خبیله نکل هوس اوللمسی بقال تضری البناء المریستواضری هوس نکل و واک فقیله
 بضدر که اعترس نکل ذکر اولنور و بقال رجل اعترس و ضری الضری فتنه اکی نکل ککلا دیدی
 فتنه بقال ضرت سبکله من الباب الرابع الضری ضاد فقی و واک کسر به اخی حش اولان کسکه

هری خسنیه لایق اولونور اهل بیت علیهم السلام و خاندان فقی و بلکه سکونته جانمن مناسبت ده اخر نه از ما را بدو
 القاس سول نسته در کافو که بزسته فجر الطاوس علی وزن کاف و مترق قوشدر الطاوس طالع
 خمی و اولو که فقیه طاووسک نصیری در دزدان حریفی حذی اینک سدن سکره و غیر بر افتام
 من طوس دبد بکاری قولر نه طو بسدن بر در بحث کسنده در کمدینه منوره ساکی ایدی دالجا
 پلدیدی باهل مدینه سرد جلاک و حجه احتمال درین حیثاته اولد جنوا کین وقت بدرسم انتقامین
 بک زین رسول اکرم صلی الله علیه و سلم وقت لدکی یکمه طوغدم و ابو برکری الله عنه وقت شدو کون
 ایدن کسلم و عمر رضی الله عنه قتل اولندی کون باقم اولدم و عثمان رضی الله عنه قتل اولندی کون توج
 ایدن علی رضی الله عنه قتل اولندی کون و اظم طوغدی و انوکسی طماوس ایدی و قتا که بحث اولدی بنی
 طوس قوی و اکعب النعم دخی دردی و کندی کتد مبادی دی تانی عبدالنعم الطماوس الحیم النعم
 من بنی علی طغر الحیم و حلیم کعبه مشرفک قرنه اولان در یاردر که حاج انوک مشرعتند طواف
 بدر فضل العین المیوس شنبته یوزا کشدوب حضور لو کوستر ملک در بقال عیسای رحل بعس منویا
 من الباب الثاني التحیس علی وزن التکریم کذلک یوزا کشک بقال عیس و جهه داکم شد خلیه اللغة التحیس
 فختنه و پانک خمی و تشدبدیده کذلک یوزا کشک القس فختنه و دونه قور غنه یا شوب قورین
 غاست و عیسای رکنه کذلک کورده منده کور و یوب ختله دخی در بقال عیسای الوخر فی بدن فلان من الباب
 الرابع اذین الاعباس هر منک کله دونه قور غنه جاست دیشین بقال ایهست الابل اذین اعره ذات
 عیس المیوس عینک فقی و پانک خمی و مدبله شید اولان کون بقال یوم عیسوس عیس عینک فقی و پانک
 سکونیه قسند بر قیله کله باسار دبد کول و عسین بعض در که قس حیلان اذین اعره ذات و العیس عینک
 فقی و نونک سکونیه و پانک فقیه اسلان و یوسیدن بعض کسند عیس د یومینه ایدن بر یوب فعل و زید
 عیسو سدن لغایر عینک فقی و پانک کسر بله قرش قیله سدن عیس کبر او غر ندن در کله ان در یو حرب
 و یو ابرو حبزی سیفان و یو سیفان و یو کتر و یو دخی ابرو و یو نلر اسدن بر اقسنه عیاه و در
 العتره علی وزن الدحر جتر بزسته فی حمله حکم طوی العتر عینک کسری و پانک سکونیه و پانک کسری
 و مدبله سرکش و غضبناک اولان کسند العتر عینک عینک و پانک فقی و ماینه نونک سکونیه و پانک کسری
 و مدبله شول ناقده در زیاده حکم اوله منون و پانک در و اعره سدن در العیس عینک فقی و حکم سکونیه
 و العیس عینک کسری و حکم سکونیه و العیس عینک بنی و حکم سکونیه و نونک کسری دخی دای قصه سید
 و کاه لور که کیمناک نصفه دخی عیس در یو نون اخذ ادیوب منی عیس من اللیل در و عیس و سته فی
 فیض و منع اتمک دخی در بقال عیسین عن حاجی بعس عیسای عینک فقی و حکم کسره بله مجلس کی
 کذلک دای قصه سی الجاه عینک فقی و اخر نه الف و دمه دله و دمو سیدن بر قطعه طلبه و عیاس
 ملتد دخی در العیس فختنه و نونک دخی فقی و تشدبدیده فرموده دوه الجاس عینک فقی و نونک کسره
 جی فرموده دوه مناسنون نقیه تخفیف اولندی زانه اولد غیور التحیس فختنه و حکم خمی
 و تشدبدیده بر نسته به مان اولوب فقیه کمال بقال لغت الارض غیوث اذ الصبا غایت بعیدت العیس
 عینک فقی و حکم خلیه شول غور در که طاهر مری بر یو در دجه و کاه بله طاهر عیس اذ کان منظر العیس
 عینک فقی و حکم کسری و مدبله شول کلاک در که دیشین یو کلی اتیه بقال رمل عیس و نقل عیس
 مثل عیز حبس عیس ای حریف لور ک فقی و ما پانک کسره ابتدا اعلی استمال اولونور

بقال لائیک عیس عیس ای لدا عیس عینک خمی و جیک فقیه تصبیہ در ذکر اولنای مجله استعمال
 اولنو عیس عینک کسری و جیک کسری و تشدید به و الفک قصر به خطیری کی رکنه اهیسته یو ریکدور
 العیس عینک فقی و جیک کسری و الفک مدیده ککذک هسته یو ریکدور این السراج و ای ویزم
 العیس عینک فقی و دلاک سکونیه یو روز نه بیکش بقال عدس فی الارض اذا ذهب و بقال عدسته المنیه
 ای اذهب و منیه بیک فقی و بیک تشدید به موشعناسته درو عدس عدس معناسته دت درینی
 قولایر سوز ککذک و بیک ایله سوز سو بیک معناسته لغت در و عدس حکم سیمیه دخی دوز و سرغله سیر
 ایفکه و عدس اولو عدس فقیته لم بیک دبد کسری معروف دانه درو عدس قاتری یزجیمون استعمال اولنو
 برلفظ درو کاه اولو قاره عدس ایله سیمیه اولنو قاتر کز جزء دالات ابد یلفظ اولو غیرون العدسه ککذک
 فقیته شول خرد سو بیکل درک لشفک بدغه عارض اولو روکاه اولو رقتله مودی اولو عدس عینک
 خمی و دلاک فقیه فتم کسری و جیک اسیدر که اول زورین عدس در عامه نسخ محاحه یو به و اقم اولشدر
 و هو زار فقی عیس و بیک حق تصبی و هو عدس ابو زرن دیک ایدی که کحل عیم اوله العدس فقیته
 و بالک دخی فقی و تشدید به شول دوه یا غود غیری نسندر که فرموده اولو قوی لایله العداس عینک
 فقی و بانک کسری به جی و یوسیدن ککذک اعرایه عدس دیوسیمیه انبیل العروس عینک فقی و رانک خیل
 بر صفت درک به نه مذکور و موث برادر هر بر شاطلاق اولنو مادامکه دوزن شاسنه اولو العرس فقیته
 و حل معناسته اولو عروسک جمیع العرایس عینک فقی و همز منک کسری به امره معناسته اولو عروسک
 جمیع بقال رجل عروس فی رجال عرس و امره عروس فی نساء عرایس و فی المثل کاد العروس یکن امیر
 العرس عینک کسری و بانک سکونیه لور کز و زوج معناسته و دیش اسلاته دخی دوز لای العرس همز منک
 فقیه جی و هر کدخی جی کلور عینک خیل و دوزن طعای معناسته کاوران شاه الله تعالی العرس عینک
 کسری و بانک سکونیه سیغ فقیه اوزن اوله عورت للاق اولنو این عرس ککجک دبد کسری جانور که اولده
 ساکن اولو ولسان غلوسیه اگر اسود در نبات عرس جی در و ککذک این ای و این محاض و این لیون و این
 مانک جینه نبات وی و نبات محاض و نبات لیون و نبات ماه در و این ای همز منک مدیده شال دبد کسری
 جانور در که قورده شیده در و قور دوز کچرک در و این ماه صوده اولو قوشدر قاز اولدکی مثلا اما اخفش
 نبات عرس و عرس و نبات نعش و نبات نعش و نبات نعش و نبات نعش و نبات نعش و نبات نعش و نبات نعش
 عینک کسری و بانک سکونی و بانک تشدید به و جنس الیلقور در که ککجک مشاهد اولو نه العرس عینک
 فقی و بانک سکونیه شول اولد که قبض اولر یک در یولر نند اول در یوزنه و لجه و دیو لکچل و لرجن تمام
 دیو به متصل قلیوب اوزون اورنوب مسقف قیلور تا که اوا بهجن اوله و با بجه و مدعصنظره دبد کسری
 نسینه و سلوی اولو و دیو و صغری و لایترده ایدر ولسان غلوسیه اگر جمیع اولو کز یولر طلاق اولو غیرون
 العرس عینک و بانک فقی و تشدید به شول اولد که موجه مذکور اوزن اوله و ابو صید و بونی غیری
 لم بقال نفیس ایدی و ابوا الموت اوتک تفسیر نه رانی اولدی العرس عینک خمی و بانک سکونیه تروج
 جیفنه اولو طعاندن ککیم و تاج جی و بانک العرس عینک خیل و بانک سکونیه عرسک جی در
 اعراس کسری ته کیم مرور ایدی لای العرس همز منک کسری به تروج طعاندن بیک بقال عرس
 فلان انا اخذ عرسا و لا نقل عرس و العالما تقوله و اعراس هلی لوزن دغول ایفکه دخی دوز و اعلی
 ایله جام ایفکه دخی دوز و جوهری و مقامه و اعراس باهله اذ این بها و ککذک ادا فقیها

عدس

عرس

میشود حالا حق تعالی بر علی علیه السلام و آیه الله کلاوزن شاه آیه تعالی بنی کلمه من نفسی اندکی رده
والعرس تنون کیه یوز یوزب کیهنک اخرتند قورغه دخی درلر اما بولت قلیلهدر العرس عینک هقی ورنک
سکونله ایلک اوین وونه کیهنک یوزینه و اوجن قولنه باغلقه بقال عرسن البیر اعرس من البلب
الاول العرس عینک کسر یله ذکر اولنان ایلک اسمیجور العرس فختنهلق دشتانلق بقال عرس لر جل مرسا
نن اباب الرانغ اداغش العرس عینک هقی ورنک کسر یله دشتنه ولون کسنه وعرنر سسنه به ملزم
لوله دخی درلر بقال عرس بقا الزمه العرسین علی یوزن التکریم قوم سفرد مالکین تنون کیه یوزب کیهنک
اخرتند قورقن فی ایلله استراحت ایچون دهه کو چلا لا هزلن هدر منک کسر یله ذکر اولنان معناه هدر اما بولت
قلیلهدر العرس عینک هقی ورنک هقی و تشدد یله کسر اولنان وجه اوون اولن قورقنری العرس عینک هقی
یوزله فضیله بلان تشدد یله معناه العرس عینک کسری ورنک کسری و تشدد یله اولنان سلاتن یانی اولنر العرس
عینک کسری یوزله دخی کسری و تشدد یله عیناه ذات العرس عینک فضیله هدر منک کسر یله یوزموضع
اسمیدر العرسین علی یوزن العرسین عینک اولانده العرسین قورقن عینک اولان قاقه قلیله قاقه رند ساق قوربه
طوبی القامه العرسین علی یوزن الد حرجه یکسینه قومندن مفارقت ایسوی ایلک منازعنی ایلک لیل اولن ویر
عرطه کی درلفنا ومعنی الاعرنکس هدر منک ورنک کسر یله اجتناب ایتک وقیل زیاده سیاه اولانه معددر لر بقال
المرکس ایلک اشرار لشدن سواد ما العرس هقی ورنک الد حرجه بر قاج سسته فی یری یری لوزینه جم ایتک قال
مرکست الشی اذا جمعت بعضه علی بعض العرس عینک ورنک کسر یله قیاسه معنایه و عینک اولن قاقه به
دخی درلر قلیله تشبیه اولتین العرس عینک هقی ورنک تشدد یله کیه ایلک طولشلق العرس فختنهلق کذلک کیه
ایلک طولشلق کیه فی اهل فساد دن یری ایتک ایچون بقال عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک
وعینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک
ایلک طولشلق کلب بستان کلبن عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک
عینک هقی ورنک سکونیه قورود ب معنایه العرس عینک فضیله کذلک قورود درلر زاقورد
کیله ایلک ویردوب نواله طلب ایلک المعصیه علی وزن الزرقه قورود کیله ایلک طولشلق بقال عینک الذ ب
اداملق باللیل و عینک کیهنک قرا کوسن توجه ایتک دخی درلر بقال عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک
تعالی باللیل اذا عینک قرا بندی مفسرون دوابت کیهنک ده اتفاق ایتدی لر که عینک ادر معنایه لیل اوله
یعنی غلام لیل یوز و ندر سه عینک اولور اما بزم اصحاب یزدن بعضی قننده عینک لیل قریب اولوب غلامه
توجه ایتک ویردی کذلک عینک المعصیه درلر بلودر یقین اولسه العرس عینک خیمه یوک قد حد درک
لنوزم کلاونه و قد درلر و رفد ورنک کسری و عینک سکونیه دو السلس عینک کسر یله جمی یوک
قد حلق معنایه عینک وینک ولفظ مرکب در کیهنک درن اولور سه عینک عینک استعمال و نوز و یوک
وینک ده لغت در السوس عینک هقی ورنک خیمه شولنا قاقه درک الکراوتر قوس کی دروزن و معنی
و عینک کذلک شولنا قاقه درک عینک اران اوله سود و میوه و عینک عینک عینک عینک عینک عینک عینک
عینک عینک فضیله طلب ایتک بر العینک عینک فضیله سلاسل ورنی لوز و کر ی دیدکری قاتور
قنغان معنایه کیه ایلک موق کسزد کی ایچون التضعیف قبولن شتم معنایه و تضرع کذلک
کیله عینک طلب ایتک ده درلر عینک عینک فضیله ایتک ویرده ورنک دخی ایتک
الاسطوس فختنهلق و طلاق عینک ایلک راغاجیو کیه خیزران اغاجنه بکر الضرس علی وزن

عرس

عرس

عرس

عرس

عرس

طس

ملک

عالم

ملک

ع

عوس

عوس

عوس

عوس

عوس

ای شہد اولو و س برقعہ دل اولو ن طلعہ دل العس عینک فنی و لامک سکونہ ایچک شرب معناسہ
 ابو عمرو و ای اوزن التعلیس علی وزن التکریم بدروب ایچرمک بقال ماعلس و انسیفتم بنی تعلبا و تعلبا
 مرض مشعل اولافہ دخی درلر بقال علس داومہ انا استند الملکس میک خمی و لامک خمی و تشدیدہ مجرب
 اولان کسنہ الملکس عینک فنی و لامک کسری و تشدیدہ بلر طویزی دوسیلہ بریانا تملک لا علکس ہمزہ نک
 و لامک کسر بلہ قبل زیادہ سیاماولی بقال علکس الشعر اذ الشد سواد و علکس برسنہ متردد اولافہ
 یعنی کیدوب کلک دخی درلر الملکس میک خمی و عینک سکونی و کلک کسری بلہ نجع اولوب حق اولان قیلہ
 درلر الملکس علی وزن فردوس شولہ اقدہ رکاوژد نکر اولوب استکین اولہ الملکس علی وزن سلسبیل
 فوز اولوب برقا اولن کسنہ العس عینک فنیہ حرب شدید و لغزو بلاقر کو یہ دخی درلر بقال لیل علس
 ای خطلم و یوم علس و مشکل ایشہ دہ درلر العس عینک فنیہ فرا کو اولی بقال علس علس العسوس
 عینک فنی و میک خمیہ مشکل ایشہ علس و علس ای خطلم لایدری من این یوزلہ و عوس تصف
 اوزن اولان کسنہ دہ دخی درلر بقال رحل جوس ای شریف العسات سم اولک خمی ایلوم سم تانک کسر بلہ
 مشکل ایش و منہ قولم جاتہ نامور معنسات ای مظلہ ملویہ من جہتا و ملوی بورلش معنا سفدر
 العسات تلم فنی و میک خمیہ برسنہ دن تغافل ای تلم بقال فلان تناس من الشی اذا تغافل عنہ
 و بر کسنہ فی شبہ اوزن قورمہ دہ درلر بقال تناس علی فلان اذا تناس و تر کسنہ و شبہ من امرہ
 العس عینک فنی و میک سکونہ برسنہ دہ یلور کی بلرک اظہار ای تلم و عس سکنا و اوقوب
 اوزر کفہ دخی درلر بقال علس الکتاب اذ درس علس عینک فنی و میک سکونہ شول طاعونک اسیدرک
 ابتدای اسلامہ شام شریفہ اول اولنظور ای تلمدی العس فتنہ و درلک فنی و تشدیدہ بلر جالان
 قوی و تشدید اولان کسنہ العس علی وزن عصفور قوزی جل معنا سنے العس عینک فنی و درلک
 کسر بلہ جی قوزیلر معنا سنہ و عوس تام اخلق اولان اوغلامدہ الحلاق اولنور ابو عمرو و ای اوزن
 العس فتنہ و لامک تشدید بلہ شدد و قوی اولان کسنہ عوس کی و نازومنی ابو عمرو و ای علس شر
 ای تلم قوی و حکم و عرس و اولان کسنہ در و علس قورده دخی الحلاق ایدرلر و اما برک ہوا برن العس
 دہد کری قولر تلم علس و درلک اسمی درک و اللسن ارقہ سنہ کو توب حج ایشدر العس عینک فنی و نونک
 سکونہ حکم اولان ارقہ بغسل ایدی علس شولہ اقدہ درک قور غنک قیلر یقوی اولہ و عس چندن قیلہ نک
 ایدی در العس فتنہ قیزاودہ قوی اکتوب تزویج اولنما فہل اباکار عدادندن چقغدر بر بقال غنت
 الجاریہ تنس من الب لا ول و بود کر اولن اصلار و چونقدہ اولور و اگر برکہ تزویج اولنور سہ اوز
 حقتہ غنت الجاریہ دیزلر العس نونک کسر بلہ اودہ قارین قور علس و جلد دخی درلر العس عینک خمی
 و نونک سکونہ جی و العس عینک خمی و نونک فنی و تشدید بلہ کذلک جی وزل وزل و لکی و اولن لسن
 یازمش دومہ درلر و کسائی ایدی علس مصر دن زیادہ اولان در مصر دخی میک خمی و صاند کسر بلہ
 عوزلر مرتبہ سنہ اربشن قیزدر لا اعتباس ہزمنک و نونک کسر بلہ قورق قیلی قوی اولن بقال اعنوس
 فتنہ اذ لفر التعلیس علی وزن التکریم قیزاودہ قارین بقال غنت الجاریہ تنس و اسمی ایدی غنت
 الجاریہ دیزلر بلکہ غنت درلر صیفہ مجهول اوزن و علسا اهلہا درلر صیفہ معلوم اوزن دبد کلرنہ
 العس عینک فنی و واک سکونہ کیمہ دور ایدوب کر نک بقال علس الد ب اطلب شیا یا کلمہ
 و عوس مال اوزر نہ طوب کر کی ککی کوروب کوزنک العیاسہ عینک کسر بلہ سکذلک مالی

کوری کونک و بومقامه صاحبصراح موسی و باکله نفسیهما بمشدر مراد جوهر به مخالفه العا یمن
هره غنک کسر به مالی کوری کونک فی کمنه بفال هو عا یمن مال العوس عینک نمی و مدیده قیون جینسند
بر زهر العوس عینک نمی و باک تشدیده به ذکر اولن قیون منسوب اولان به قال کش عوس العوس عینک
فقی و تخیر الف فندمه باطلکولان یوججک حمله اولانی العوس عینک فقیله اریک صو بی منی معنا سنه
و جعفر جامع بیکه دی ذی درلر بقال علس الفعل الناقه بعیسا عیسا اذ اضربها بالعوس عینک کسری و مدیده
شولای ذی و درک درک انارک رنکر بیه اشتقاق علس اوله الاعیس هرمنک و بانک فقیله واحدی العیسا
عینک فقی و الفک مدیده موئی ذکر اولانی اونی اشکله اولان دوه معنا سنه و بعضیل ایتدی عینک و صنگ
ایورلر نه درلر عیسا دیشی چکر که بعد درلر عیسی اسم صبر فی دوا خود اسم سر یانی در العیسون عینک کسری
و سنک فقیله جی بقال جانی العیسون و زورت العیسی خوات العیسی سنک فقیله جیمسنه بصریون
قتنه و کوفیون سنک نمی جائز کوری و دیر اول و کسرتی جائز کوری و دیر ایدن اول و بصریون جائز
کوری و بصریون سنک فقیله اولند قد صکره الفک ما قبلی حمله و ن سفتو حاقی خالق لاز مدد دیرلر کرک الف
اصلیه اولسون کرک عیسی اصلیه اولسون اما کسالی الف اصلیه به غیر اصلیه بین فرق ایدوب اصلیه
مفتوح قبلوب مخطون در ایدی و غیر اصلیه مشهور قبلوب عیسون در ایدی و موسی ده دی حال ذکر
اولن انموال اوزن در عیسی عینک و و و کسری و لغرنه بانک تشدید به عیسی به منسوب اولان
و موسی عینک سنسند یانی موسی در سن یانی و و و قلب بیکله نته کسری ده رموی در سن و دیرلر سک یانی
حذف ایدوب عیسی و موسی در سن سنک کسر به نته کسری و ملطی در سن عمل لوه منسوب معنا سنه
فصل الفین الفیس فقیله یرون درک کول کی یوز و لوه یعنی خاکسری اوله الا عیس هرمنک و باک فقیله ذکر
اولن اولن لوه مثلن اولان سنه بقال ذی عیس و الورد الا عیس من لیل یوالدی ندعو الاعاج السند
یعنی ات جینسند صلا و یما یل و لوه یعنی قولم نیکه اولان سنه درلر عیس عینک نمی و باک فقیله اعیسا
تصغیری در تخیم طریقله و منه قولم لا ایتک ما بغیس برادر الدهران الاعرابی ایتدی بن یوکلامک
اصلیه وجهه اولد غنه شعورم یوقدر بعضیل ایتدی غیسند مراد قوردد یب معنا سنه تصغیر تخیم
اسلو فی اوزن نه کسری و لیدی و عیبا اصلیه غیبا یدی حرف تضعیفک بری الفه قلب اولندی تقصاده
قلب اولندی نمی که اصلیه تقصض ایدی پس معنی لا ایتک مادام الذی یبیا فی القم غیبا یتک اولور یعنی ندن
ایبان صادر اولماز قوردد یونه کله الفرس عینک کسری به شولن سنه درک ولد طوغدی جینسه به جقر
سولمک مثلنه بعضیل ایتدی عیس و یوقدر و درک دوما و یسی طوغقه یوزنه به طوغرا کرزاله
اوتنه قتل ایدر الفرس عینک فقی و و و کسری به اغاج در یک بقال غرت الشعر اغرسه غراس من الباب
الثانی الفرس عینک کسری به خرافدانی و غراس یکلامک ماشه دی درلر الفرسه عینک فقی و و و کسری
و مدیده شول خرافداید که هنوز بشر اوله الفرس عینک نمی و سنک تشدید به رمالدن دق و ضعیف
اولان کسنه واحدی و جی برادر اسمی زوای اوزن و عیس تعیب بیکه درلر بقال اغس فلان خطیه
الخطیب اذ اعابها الغسغه علی وزن الزلزاله پس فی زجر آمده مبالغه ایتک بقول غسغت باله اذ اذالفت
فی زجرها غسک عینک فقی و سنک تشدید به چندن برقیله درک ملوک غسان نلر در و بعضیل ایتدی
غسان رهو عینک ایدر و یوز و ذکر اولن غسان فعلان و زنی اوزن اولور محلی یاب فون اولور
الفطس عینک فقی و طاء مهله نک سکویه صویه طالدر مق بقال غطسه فی الماء اذ اغسه الغطس
مبک و نونک فقی و طاء نک کسری و مدیده شول طاشدو سکده دموری چکر و بو مریدر

عیس

شبن

غرس

فمس

عطس

فطرس

فقس

فقس

فاس

فلس

فلنس

فلنس

قس

قس

فطر سامن الباب الثاني اذ لمات الفطرس ملك كسرى وملكه دخی كسری و تشدد بدله فسبق ورن اوزن و
چكيه دراز ملقه عليه مناسنه الفطرسه ملك كسرى وملكه كسرى و تشدد بدله ملوك پورته دراز انقب
لتنر مناسنه الفطرسه ملك وملك كسرى و ما بينه نيك سكوتيه جنانها الفطرسه شهنشه اوليك يقال
فقس فقس سامن الباب الثاني الفقس ملك فتي و ملكه سكوتيه ناسد فلقن يقال فقس الطائر و يشته لافقصها
فقس على وزن جفري ناسدن و قبيله ملك باسی ادي در كه اول فقس يملر يف در كه خجانه لایری اسدر
الفقس على وزن جعفر حرس مناسنه در كه دخی فانس در حرس اولد غيرن قلمس وزن مذكور
اوزن و ملكه دخی ابيدر بن شيبان قبيله سنند و فی المثل اسأل من فقس و نيك صلي بودر كه عسكر عمار سدن
كسه فقس شهنش مالتن پای طلب ابدردی حاله اونه ساكن اولوب عمار به كنه مش ابدی چن
اولولفتن و عز شدن و تور و كنفور پای و رسار و زوجة سپورن دخی استردی و وجهه سپورن دخی و رسار
دوه سی ايجون دخی استردی الفقس ملك فتي و ملكه سكوتيه پولمنقور مناسنه الافلاس هزم ملك فتي
ولاك خنی ايله جمع قانی پولر مناسنه الفلوس شهنشه جمع كثری الافلاس هزم ملك كسرى و مغلس اولن
يقال الفقس لرجل اذ صار مغلسا كراهه الله و لا نالجه سی فلوس اولوب ز يوفی اولدی و تمه اخبث لرجل
دراز ايجون عبتا و له و چا زدر كه افلس لرجل ديد كری انوگ ز ياده فقير اولوب يا شمس فطرس خالدي چكه
صالح اولد غنبنه اولسته كاهر لرجل ديزر عفر اوقسی اسان اولق مرنبه سنه و ارسه و اذ لرجل ديزر نذليل
و حقير اوقسی مكن ايلق مرنبه سنه و ارسه و اگر جوهری افلس لرجل ديد كری عجلدر كه فطرس اعطاه الله
مستق اولد غنبنه اولد يسه ظهير بن ز يورنه نسب اولور دی الفطرس على وزن التكریم قائمه و كسنه ملك
مغلس اولد غنه حكم ائلك يقال فطرسه الثاني فطرسه اذ ائلك على الله افلس اى امر بان نوید عليه
بالافلاس و مناسنه عليه بالفطرسه ملك و ملكه و ملكه فتي ايله و نونك ملبينه سكوتيه شول كسنه در كه
باباسی ازاد لو قسى و نه مسعر سالاصل اولد ابو عبید رواش اوزن و ابو الفوشلیدی فلتقس شول كسسته در كه
باباسی و نه مسی ازاد لو قسى اولد و مجین اولدر كه باباسی خراولوب نه مسی ازاد لو قسى اولد و مقر فیمك خنی و ملكه
سكوتی و نه مسی ملك كسرى اولدر كه باباسی ازاد لو قسى اولد و نسى او يله اوليه يعنى جينك عكس اولد
فصل القى الفقس فتنه لاشدن بر شعله در و قفس لركه ديشی نيز يوكلو فلقن مناسنه ده كاور يقال قفس
و فصل قيس من الباب الرابع قيس ملك كسرى و ملكه فقس فاقه فتي و ملكه سكوتيه شعله
طلبا نيك افلس هزم ملك كسرى و ملكه طلب ابدنه و ملكه و ملكه فاقه فتنه مناسنه افقس قيس من الباب
الثاني فاقسنى اى اعطى منه قيسا اذ قيس هزم ملك و نيك كسرى ايش الموقى يقال اقنبت مناسنه افقس قيس
على كسب ايمكه دخی در ز يقال اقنبت مناسنه على اى استفدت ز يدي ايتدی چن و كسنه دنهل با عود ايش كسب
ايسك اقنبت لرجل على اقنبت نارا در سن و اگر ايش ائلك ايجون طلب فطرس فتنه در سن قيسه قيس من
و كسلى ايتدی قيسه نارا و علما زدر و صبه افعال دن و قيسه دخی چا زدر تلاش دن بلا فرق طلب لركه
كند ايجون كره غیری ايجون و لسون القيس فاقه فتي و ملكه كسرى و ملكه شولاز ككه در كه ديشی نيز يوكل
ابدرو فی المثل لقوة صادفت قيسا القوه لاك فتي و ملكه سكوتيه شول ديشدر كه نيز يوكل فاقه الفقس
فاقه فتي و ملكه كسرى و ملكه شولاز ككه نيز يوكلی قبلور ابو قيس فاقه فتي و ملكه فقيه صبه فتنه
فجورن بطا عیدر مكه مشرفه ده ابو قابوس نيمان منذور بن امری القيس بن عروى عدى ايجی كه ملك
عرب خركين و در و قيس لا خمر قدر همه دنو تر يغدن و ترى القدس شهنشه و القدس فاقه فتي و ملكه
سكوتيه طهر مناسنه در اسم اولن اوزن و مصدر اولن اوزن خطبة القدس بنت ايجون اطلاق

[illegible]

[illegible]

او که اولان کواکب ابو صیفاً ابتدای کوه کف در پهلار معینة مستتر اولدغیون بعضیلر ابتدای کف
 خسر در پهلار پهلر در کوه کف لیلر میان ارض و الکوس علی وزن التکریم باشی اشعه و دندر مک قال کوسته
 علی استکون سیاهی قلته فی الخدیت و لیه تعالی شیه لوفعت ذلك کوسک الله تعالی میل ذره فی النار
 و اسک اسفک الکوس کافک ففی و اولک سکونیه باشی اشعه و تیک قال کس یکوس اذ فعل ذلك یعنی باشی
 اشعه اولسعوده اوج لای اوزن یوزمکتدی در زر سکوندی حاله الکوس تیک ففی و اولک خیمه یوزی
 اوزن ینه بخلفه در زر قال حسب کس کوس اذ کز و کف الکوس کافک خیمه و مدله شول نسنه در کج جلازل
 بلبل معنا سنه بعضیلر ابتدای دوجر بدر الکوس کافک خیمه و مدله و اخر نله دخی و تیک تشدید به لایقاری
 قصه اولان کس مکوس میک خیمه و اولک ففی و تشدید به بر کس کاسمیدر الکوس علی وزن جفر قصه
 اولان کس نه و کس بر به بر قبیله تیک بلایس ایدر الکس کافک ففی و تیک سکونیه اهل ذکا اولن که حماکت
 مقابلیدر و حال بدن کس نه تیک ایدر که اول کس التری دور و کس او غلان نظر یف و ذکی اولغدی در زر
 الکیاسه کافک کس به کذالک او غلان نظر یف اولن قال کس اولد کس کس و کس اولد کس کس اولد کس کس
 کس به نظر یف اولد کس اولن قال کس اولد کس اولد کس اولد کس اولد کس اولد کس اولد کس اولد کس
 کسری و تشدید به ذکی و نظر یف کس نه و میک خیمه و تیک ففی و تشدید به یعنی الکس کافک کسری
 و مدی و الفک قصه به نظر یف اولان کس و تیک سفیدر الکوس کافک خیمه و مدی و الفک قصه به ذکر اولن
 معناه در کس مونی در الکس فقتنله و تیک خیمه و تشدید به نظر یف فقی طرف معانسه الکایسه
 میک خیمه و تیک فضله طرف فقی حکم کس قال کایسته فکسته ای غلبته فی الکایسه و مکایسه تبع و شراده
 خدر ای که دخی در زر الکس کافک ففی و تیک سکونیه غدر معانسه در بعض عرب فقتنله الکایسه
 کافک ففی و تیک سکونیه و ای اخیر تیک تشدید به و افض طایفه سندن و جماعتک ایدر که انل مختارین
 ابن صیدک و صیدک در کس یوز و لقی کسان ایدر الکس کافک کسری و مدله کس که ایجه لقیه قور
 الکایس هر مک ففی و کافک سکونیه جی کس به معنا سنه فصل اللام الکس لامک خیمه و تیک سکونیه
 کیک قال البست العوب البسه لیس الالباس لامک ففی و تیک سکونیه ملتس فقی مشتبه فقی
 معانسه نقول البسه علیه الامر لیس من الالباس الثاني اذا غلطات من قوله تعالی و البسات علیهم ما یلبسون
 و لیس خلعت تطرفعه دخی در زر البسه لامک خیمه و تیک سکونیه لباس اولن قال فی الامر لبسه ای شبهه
 لیس و اخیع الالباس لامک کسری به کین نسنه و الالباس میک و تیک فضله بمعناه و الالباس لامک کسری و تیک
 سکونیه کذالک بمعناه و لیس یوزی معانسه دخی کلور یقال لیس الکعبه و لیس الودج لیس لیس و لیس و لیس
 امر یه و لیس و لیس دخی اطلاق اولن و قال الله تعالی هن لیس لکم و انتن لیس لهن و حیایه دخی لباس نفوی
 در زر نسفیر یف و یوز و حه و یوز و لود اولشدر و بعضیلر ابتدای لیس نفوی غلبه اولوب خشین و قصیر
 اولان کایس در الالباس لامک ففی و تیک خیمه کین نسنه و قوله تعالی و علناه صنعه لبوس کیم ففی الدرهم
 التلبس فقتنله و تیک خیمه و تشدید به بر نسنه به مقارن اولغه و لیس کیمکتدی در زر قال لیس بالامر
 و التوب الملبسه و نسنه فی قرمتدروب بلور سراج کافک قال لا یست الامر اذا غلطت و ملا یسه بلطنه اولانی
 بلکه دخی در زر قال لا یست فلا اذا غلطت الملبس میک و تیک فضله استماع اولان جی نسنه الالباس
 هر مک و تیک کس به بر نسنه غلط و مشتبه اولن قال التلبس علیه الامر اذا غلطت و استمع التلبس علی وزن
 التکریم حله ایدوب مشتبه فقی تشدید به مبالغه ییچندر الالباس لامک ففی و تیک تشدید به اهل نلبس

کف

کس

لبس

[illegible]

لهس
لهس

لوس الواس لامك فضيله طلق يقال مالا سى الواساى ماذق ذوا قال الواس لامك فضيله برقه من اقل
اولان در اقل سى لامك فنى وهلك سكونيه حسه لغت در بلامق معنسانه يا عود لغت در يعنى جاني هايه
ما بل لغت ايدن استعالي در الله سكونيه لامك فنى وهلك سكونيه جوى نسنه عبادن برقه قال مالا عدى
لهس اى شوبس لامك فنى ويلك سكونيه كه فنى در فعل ماضى در اسننه ايس ايدى ياك كسره به ثقبيل
عد اولوب اسكان اولدى ولفه قلبا وناهدى ز يو فعل ماضى اولوب حاله دلا تانيد كيون تصرف
اولنادى و بونك فعل اولدوغنه دلا تانيدن نه دك اول فعل تصرف كى تصرف اولت او اسنه حلت لسان اسم
به دكلى و در صرت شمر بنامر بى كى و بونك عمل اولان نندن قلندى كى كى و كاشك عواق كى كاسلر
مرفوع و خبر بى منصوب ايدن ز يو قدر و كى كى اسك غير نه با دغل اولوب اسك اخوان غير نه
دغل اولو اقول ايس بى بد بطلق با كلمه سى تملك فعل صيرون و تانيدن ليجون دغل اولوشد و دغل اولان سى
دنى جا زور ز رمو كك اولان نسنه دن استغنا جا زور و لغت ايدن بعضى كاه اولو حرقه تملك ايدن كاه
حرقه تملك ايدن عواستقنك و اشتقك اليك و ايس كلمه سك غير نسنه كى زور نسنه كى جا زور دكلى
سا زلغوا نه جا زور لودنى كى كى اقول عسنا كان ز بولا ليجون عسنا ايس ز بولا كاه اولو ايس ايس استغنا
اولو اقول جا القوم ايس ز بولا اقول الا ز بولا ليجون اسك تملك سلسلر قلوب غير نسنه ايس ايس منصوب
قبيلوسن كى كى ايس ايس ايس ز بولا در سن و سنى كى جاني القوم ايسك ديك جا زور و قدر و كى كى
منفصل اولى در ايس فتنه شعاع الا ايس هم مملو يك فضيله بهادر كسنه شعاع معنسانه الين
لامك كسرى و مبدله جى وقر ايدى ايس شول حود مكره نه دكلى و كى كى و سلسلر و فصل الف
الاس ايس فنى و هز مملو سكونيه بايد خلق اقول ماست بنهم ماسك افسد ماسك سى مملو فنى و حيك
فى و يك تشديد به كسفره دن برما بقد و ليجون مملو فضيله كذا لك مجوسه طافه سنه منصوب
اولان ليجون اى نسنك حذيله جى اهل الصوى ايدى مجوس ايه بود كى كى و جى اى نسنه فرق
اولدى و دى بود مجوس و مجوس به دى خيره و شعير به دى كى و جى الف لام ايه تعريف اولدى
واكر معنای جمعيت ماسوط اولسه الف لام دغل اولسى جا ز و لاجا ايدى ز رايون ليجون عوسله بود معرفه زور
وايو على ز يور ايدى مجوسله بود مونث در كلام عربيه قبله جراسنه جارى اولدى لى كى مذكر اختيار
اولناد يلر التمس فضيله و حيك فنى و تشديد به مجوس طافه سندن ايلق يقال تيسر لجل اذا صار منهم
التمس على وزن التكرم مجوس طافه سندن خلق يقال مجسه غيره و فى الحديث غايوا مجسه المرسه فضيله
ايل حبل معنسانه المرس كذا لك فضيله جى الامراس هم مملو فضيله مرسك جى ايلر معنسانه و مرس
كذا لك مصدر كوا ايل بى كى ايه كره دمورنك ارسنه دوشك معنسانه كاه فعل ز يورى كى كى اسناد
ايدو بمرست البكره مرس مرسا ز باب رايعدن المرس مملو فنى و رنك مملو شول بكره در كى كى كند و به
دمورنك سنه ايل اوله و كاه اولو فعل ز يورى ايه اسناد ايدو بمرس ليل مرس مرسا ز رنك كذا لك
باب رايعدن فنى ايل بى كى ايه دمورنك ارسنه دوشه الامراس هم مملو كسره ايل بى كى كند و به
جراسنه كسرتو مرق و امرلس ايل بى كى ايه دمورنك ارسنه برقه دنى در ز پس اضداد دن اولو
بعقب و رايون المرس مملو فنى و رنك كسره ايل اسلوب و عادت يقال القوم هم على مرس واحد اذا سموت
اخلاقهم و مرس شول كسره به در كى كى ايه ماست اوزنه اولو المرس مملو كسره به دور شك معنسانه در
المراسه مملو فنى و رنك فضيله بعننا المرس مملو فنى و رنك سكونيه خرما يى يا عود غير نسنه فنى و به

ماس
جس

مرس

السنون دبورق يقال مرست التروغ في الآداء لقمته ويرتبه يدك ومرس أو طعن برماغي في شه الواب
أربح بفتح دال في رل يقال مرير المعنى أصعب من سهمان الباب الأول وبورثه لغت در باغ و لغت در باغ
سبتي تكي لظفيل ناشيد و مرسل سلكه في رل تقول مرست يدى بالفتح في إذا سعتها بالقرس ففتنه
وذلك ضمي تشديد به والامتراس هزمك وتاك كسر به وكسنتك ريز لغته قصدا بفتح كسر يقال قمر
والمرس في الحثك واحتكك حاء مهملة به بفتح قصد بفتح كسر والامتراس خصوصته عندا بفتح دال في رل
المرس بملرك فقي ورا اولك سكوفى ونا بفتح كسرى ويبدله افتد لفيه معانسته بوضع فعل وزق ووزج
بفتح وعينك فكر بوله وكاه الورد لفيه به عفت دى او لور يقال داهية ممر يس اى شديدة ويجدين السرى
الدى ممر يس مر استندت شدت معالجه معانسته و مر مرس دور معانسته دى كلور داهية ممر يس
مسترا اولان افت حثك اولو والامتراس و لك فقي وسبنتك سكونيه خسته في علاج اولان مكان در بجا عا به
معانسته قمرى معرب دل اس مملك فقي وسبنتك تشديد به رسته به يا شيق يقال مست الى لعمه مسا
من الباب الرابع ويونك باب اربعين كسى لفت قصه بعدد و لوعينه مست الى اس مسا دى رويات تشديد
لبا اولن وكاه الورد مست الى في رل سبنتك مقدم جذبا يد كسر من مهمه جوبل بفتح كسر ويض
عرب ميميكور بفتح جوبل الى وزن مفتوح استعمال ابدور و وسبنتك باري تعالى لك فظلم تفكرون سبور في
قولش بفتح كسر به و فقيه فرما اولن و كرونك صلى الله عليه و آله و سبنتك كسرى ويبدله يا شيق
هزمك كسر به يا شيد و رفق يقال مست الى لعمه المسس مملك فقي وسبنتك كسرى ويبدله يا شيق
مملك كسرى وسبنتك كسرى وتشديد به والفت قصه به خصصه كى كذلك يا شيق معانسته دل المسس
شول كسنة درك لاه ارجون و لاهو مسوس شول صوبه دى در رل كاهي لاه طلول ما بينه اوله المسس مملك
خيمه جامعدن كنب اولن و التماس بفتح كسرى كذلك جامعدن كنب اولن و قال الله تعالى من قبل ان يماس
التماس مملك كسر به يا شيق و جامعت تملك قاله تعالى ان تقول لا ماس اى لا اس ولا اس ماس مملك
فقي بين اخيه ملك كسرى او زبنا بفتح كسرى يا شيق معانسته دى قال لا ماس كسرون و اولن دى
مصدر دن معد و اولد غيرون درك اول مس در لاه شدد بفتح معانسته دى يقال بينهم ارج ماسة اى قريه
قريه و يقال مست بلح رح فلان اى كنى بفتح كسرى قريه و يقال حاجه ماسة اى مهمه و مست اليه لاه
اى شددت الحمة مملك فقي وسبنتك سكونيه رسته بفتح كسرى و التماس مملك فقي وسبنتك سكونيه
التماس مملك فقيه وسبنتك سكونيه اسد و اختلاط و التماس معانسته المسس مملك فقي وسبنتك سكونيه
اوماك ذلك معانسته يقال مست اليه في الداغ اذا دل كنه دل كنه دوا و كاه اولو در بكة جامعدن كنب
اولن و منيه ابتدا با غتنه مباشرت اولن در دبر التماس مملك فقي وسبنتك تشديد به بهادر اولو
جره اقام اولان كسنة المسس فتنه كوكل بولن يقال مقست نفسه من الباب الرابع اذا غنت القم
فقتنه و فاك ضمي وتشديد به كذلك كوكل و فاك ابو ز بدلتدى بر لاه او مقار دى قوش صيدا يدوب
كل اشد كسرى دى قوشك اذن صوره دى حمانى در دبدلر بوسوزى اشتد كوكل و دوندى وليدى
انفس مقس من حمانى لا قيرود كر اولان قوش حذاتنه كاه صالح اولو ابى معنى سمي موم اولد غيرون
تفتل ايجاب بشد لكس مملك فقي و كلفك سكونيه مبايعه مكس اى مكى بفتح سى و شراد قائل اى مكى يقال
مكى في البيع بكس مكسان الباب الثاني مكس جايك ابد و بخر اى مكس مكسند دى كلور و مكس بشر الان
كسنة كدغى نسته يدى في رل الماكسة مملك فقي و كلفك فقيه و المكس مملك كسر به كذلك يسه و شراد

مس

مس

مقس

مكى

ملس

موس

میس

نبس

فیس

تقلق اینک الماس کافک کسیر به عشر البی و فی الحدیث لابد عل صاحب مکی الحنفی للملاحه میك
 قضیه دوز لوب هوار اولی خشونتک مقابلی دالامیاس هزمک و لامک کسری و مدله
 زیاد دوز و هوار اولی یقال لملاس الفی المیاسا التلیس علی وزن التکریم دوز اینک التلیس
 فقتنه و لامک می و تشدید به و الانلاس هزمه نک کسری و میك کسری و تشدید به دوز اولی یقال
 ملسه فلیس و امس و بنو اختنه تفعل ایدی افعام اولوب ملس اولدی و فلاس تا جی معنایسته ده
 کلور یقال فلیس من الامر لافک منه و یملین تلیم من معنایسته ده کلور یقال ملسه لالانلاس هزمه نک
 فقی و میك سکونی و لامک فقیه دوز اولان سنه و ارقه می بتول اولان حیوانی در و فی المثل هل علی
 الامس مالاق الدیر که امس له مراد ارقه می بحر و اولان در و در مراد اینک کسری به ارقه می بحر و اولان در
 و هل سهول معنایسته دالالتس فقتنه کیسه قرا کوسی غلط اولی و منه قولم البته ملس الظلام فی
 حین غلط الظلام الاملس هزمک و لامک کسری به شول بحر اد که انوک تباقی و بقدر الاملس هزمک
 فقی و لامک کسری و مدله جی ذکر اولان معر ل معنایسته الاملس هزمه نک کسری و لامک کسری و مدله
 و اخر نه اینک تشدید به رجس المود کو باک ذکر اولان مصرایه منسوبد یقال رمز املس الملی میك
 و لامک فقی و الفک هزم به شعی و حقی و زنی اوزن شول ناقدر که اکثر سنه اسمایه زاده سرمنه
 یوربد کندن اونوری و شعی سن مجبه و حله کذلک سریع معنایسته و حقی حله و فایده و عون عامه
 معنایسته و ملسی کذلک و لفظه که اتنا می ده ذکر اونور یقال میك ملسی لا عده فیه بی قطعی
 ایتیم رجسینه که رجوه جمال اولیه الملس میك فقی و لامک سکونیله قوی لیوب غایه سن طر ل به
 جقر من ملسی زک سورمه که دخی در سوق تشدید معنایسته الملس میك فقی و لامک فقیه غایه می
 یقال این اوغلن الملاحه میك فقی و لامک تشدید به شولت در که انوک له در و زنونور الملس میك فقی و مدله
 تخفیف و جاک معنایسته در موسی میك فقی و سنک فقیه رجس امید رسائی ایدی می نفس کله دن در
 اخر نه الف زاید در پس موسی فقی و زنی اوزن دوز و ابو عرب العلاءیدی می زاید در فعل و زنی اوزن در
 زیدی و ای اوزن و یز که باب معتلله کلور ان شاء الله تعالی الیس میك فقی و اینک سکونیله صاتی صاتی
 یوریکدر مختصر معنایسته یقال ملس میس میس او میس شول اغاجه دخی در که اندن پالان اغاجری شارلر
 الیسان فقتنه یچناه یقال ملس میسان ایضا الیس میك فقی و اینک تشدید به صاتی صاتی یورون کسه
 التیس فقتنه و اینک فقی و تشدید به کذلک صاتی صاتی یوز میك الیسان میك فقی و اینک سکونیله بر کوک
 اید زنی امر فقه فصل النون التیس نونک فقی و اینک سکونیله نک التیس معنایسته استعمال اکثر در
 یقال مایس کلک ذال هم التیس علی وزن التکریم یچناه یقال مایس صاحب صراح یوز فیه مخصوص
 یغن ایدی و لیدی تیس حن گفت و در فی استعمال کنند حالاکه جوهری اید ایدی شاعر شعر نه اثبات
 مصر حده التیس نونک کسری و اینک سکونیله جرق مصباح معنایسته التیس نونک فقی و رجس له
 یجاستلر اولان سنه التیس فقتنه یچناه تال الله تعالی افا الشرکون تجس فر ایدی یغن تجس رجس له
 استعمال اولسه رجس تبینه استعمال اولتور و مستقل معنی مراد اولار رجس تجس در رجس له
 و تجس مصدر دخی کلور یقال تجس تجس الی البی الایع التجس هزمک کسری به و التیس علی وزن التکریم
 یجاستلر قلن یقال تجس غیره و تجس یغن و تجس یسنه و اشیا تجس دن که عرب ای حرف اید یوب
 کو تریل یوزن که شری یغور جنک مکرر دفع التیس مکرر التجس مکرر تجس کسری به و التیس نونک فقی و رجس

کسری

نخس

نخس

نفس

نفس

کسری ومديله شول مردد که اوکوليه بقال به دانا محس ونجس اذکن لا يبرأ منه لئس نونك في واه
 مهلتك سكونه امبارك اولان سنه که سمک شد بدرواري تعالی که في يوم نخس بيورد في قول
 شريفه صفتت اوزن قرات اولندی اما صفت اوزن اولو اکثر و اورد و نخس نونك في و حلت
 کس به نامبارک اولان سنه بقال نخس التي في و نخس ومنه قبل ايام نخس ومنه قبل الشاعر ابلغ جزا
 و لسان آخر تم طبا و به قوم نصرهم نخس العسل نونك خيله وقر و نخس كذلك شول تو نون درک اوز
 بالي او ليده دخت بلال به معنائه قبل ابغه في جمده بنی لئس صراج السيلط لم يجعل الله فيه نخس و نخس
 طبعته و اصله في دور العسل نونك کس به طبعته و اصله معنائه بقال فلان کرم العسل شد کرم الحار
 در نون مکسور دن صکره حمله النخس فقتينه و حلتک في و تشديد به خيل و في و راق بقال نصت
 الاخبار و عن الاخبار اذا تحيرت عنها و تكتفي بالاختيار پس بوسر او علايه لولور الاستعسل هزمک
 و تانک کس به بجه بقال استصت الاخبار و عن الاخبار ايضا العسل نونك في و غاه معنائه سکون
 افاجله دورک بقال نخسه و نخسه نخس من الباب الثالث و بنس من الباب الاول و نخس اشترک في نخس
 کي و ریکه دد و رل شد عن قرب کلور انشاء الله تعالی العسل نونك في و حلتک تشديد به قول قراوش
 ضتان کسبه الناحس خلتک کس به شول اوز و زو کدومک قو و في اننه لولور النخس ميک في
 و حلتک خيله شول دوه درک و جمد کور اوز و و رل و لعل و رل النخس خلتک کس به شول دائره درک
 اتانک باجمل نونک لولور که اتانک باجني اولو غنقه قو و غيله اورد و في و رل و يواته مقبول دکلدر کس به
 صا و لولور النخس نونك في و حلتک کس کس به شول بکره درک دليک اشوب و اسع اولين و باغلي
 دلوب بکره اول و اسع اولان دلکنه کي و و يوار قري طون بکر ما غاجن اولد لئس باجمله کي و رل و رل العسل
 نونك کس به شول باجمله و رل که دلوب ذکر اولان وجه اوز بکره کي باجمله قونور جوهری ايدر نخدده
 بنی محمدن بر اعلى قيودن صو چکردي و بکره می نخس لولشدي و ما غ نخس اولان بکره کي باجمله و اولان
 نخسه قوب نه درل بکره ديدم حالا که مرادم حاهمه ايله ميدو يا خود معجه ايله ميدولای بکره ابدی
 جواب و و يوار لئس نخاسدو عاه معجه ايله بن ايدم شاعر شعر نه و بکره نخاسه اهلکس ديا مشي در حاه
 مهله ايله اعراف ايتدی ما معناه في ايا بنا لاولين القيسه نونك في و حلتک کسری ومديله شول کي
 سود نه درل که قيون سود نه کلور نخس اوله اوز بددن و يوار و تشديد يعقوب بن نقل طر بقال النخس
 نونك في و دلک کس به شول کسبه درک عاقل اوله النخس فقتينه عاقل اولو بقال ندس بندي ندس
 من الباب الرابع لئس ميک کسری و نونك سکون به بنخک اولان عورت النخس نونك في و دلک سکون به
 دوه و حلتک معنائه لئس به ميک في و دلک فضيله دور نشک مطالعه معنائه النواص دلک
 کس به دور کي کوندر بقال رماح نوادس قال الشاعر و نحن مصيئال عجران غلرة تخمين مر و رماح النواص
 النخس فقتينه و دلک نخس و تشديد به يوردن خبر المقدد که لئس في بلز من نخاسد سلق طر بقاله
 نخس و تخلص کي لئس نونك في و ميک تشديد به و ميک سواک بقال نخس لئس لئس لئس لئس لئس
 نسا اذا زجرتها و نسي زوايى اوزن قو و في معنائه ده کلور بقال نس بنس و بنس ضامن البان الاول
 و الثاني اذ ايس لئس ميک کسری و نونك فضيله مفعله و زى اوزن عصا معنائه و کس به بنس
 مهوز قلشک نسا تان اولو سواک بقال نخس معنائه و منسبه الت زجر کي لولور التقيده نونك في
 و ميک کسری ومديله حلق لئس بقال لئس بقال نخس معنائه لئس بقال نونك في و نخس و نخس کس به

درا توج کردن دبدک توج غلغلتدن عالی اولاد فی حق دکلور اتنفس نونک فقی وفاق کسری
 و مدبلهر غیب اولان نسنه الانفس هیزه نونک وفاق فقیه سولکونسنه قلهذا نفس مالی ای لاجبور که
 عندی الانفس هیزه نونک کسری بلوغیت ورمک بقال انفسی فلان فی کذا فی رغبی فیہ النفس و النفس بمک
 نمی وفاق کسری بلوغیت ورمک فقی وفاق کسری و مدبله و لفظ مقام کز ناه استعمال اولنور بقال
 لفلان منفس و نفسی ای مال کثیر و بقال مایسری فیذا الامر منفس و نفسی انفسه نونک فقیه و نسنه
 بر کشتی لاین کور و کقول نفست علیها لقی ناسه ذالم تر یستاهلو نفست و غبت ایک انفسی نونک
 بقال نفس الشی ناسه ای صاور مرغو یا فیه النفسه میلک خی وفاق فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 کسری بلوغیت ورمک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 بلوغیت ورمک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 انفسی علی وزن التکریم ارم و لسان ورمک بقال نفست عن نفسی ای رفعت و نفسی علی زله قلهذا فی
 در بقال نفس عنہ کر بتی فرجه انفسی نونک کسری بلوغیت ورمک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 وفاق فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 نفلی و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 مدبله صفت مذکور وزن اولان صورت انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 هیزه تا جی وایه تبدیلی یکله بقال نفست لرا ذمن الالب الرابع اذا کانت نفسا و نفست لرا ذمنی و در لرا
 مجول اوزمه انفسی میلک فقی وفاق فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 مکاهامن لینه و التارو بقال ورت فلان هنا قبل لای نفسی فلان ای قبل از یولد التاقوس علی وزن الکف و شول
 افاجدر کتلمای لای اوتات صلوی اعلام مجون جال انوافس نونک فقی وفاق کسری و مدبله جی تا قوسلر
 مناسنه بود کراولان صاحب صراحت اغزی ذرا ما عیارت جی هر بدن و غیر بدن هم اولنور بود در کتاقوس
 ارم اوله کذا اعا جی ارمی اولسون کر کف غمی نسنه اولسون انفسی نونک فقی وفاق کسری و مدبله جی تا قوسلر
 فی الحدیث کاد و انفسون جی رای صید لیمین ذی الاذن فی المنام و نفس لقی کین شول کسنه و در کر خلق
 تعیب ابد و ب مفرجه الالف انفسی نونک کسری وفاق کسری و مدبله جی تا قوسلر
 وفاق فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 مرکب قوی بقال بقدر و انفسی انفسی نونک کسری وفاق کسری و مدبله جی تا قوسلر
 وقرس ککنه طیب حاذق و جی ورت وقرس افته و جی ورت وقرس افته و جی ورت وقرس افته و جی ورت وقرس افته
 نونک کسری ورت کسری و مدبله جی تا قوسلر
 باش اشاعه خلق بقال نکست الشی انکسه نکسا اذا قلته علی اسه الانکس هیزه نونک وفاق کسری و مدبله جی تا قوسلر
 اشاعه لولین بقال نکسه فانکست التکسی علی وزن التکریم باش اشاعه خلق بقال نکسته نکسا انکس کافک
 کسریه باش اشاعه طبعی کسنه انکس کسک جمید ورا شلر شته طبعی مناسنه و لکن یولک ووردی
 بعض اشعاره و افعی اولش و در ورا کسک جی نوا کسک شاد و شته و فو ارسه ذکر اولش و در ورا کسک
 میلک فقی و کفک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک فقیه و غبت ایک انفسی نونک
 تحت بندک تا مشاعه خلقی اوزن تقدیمه النکس میلک خی و کفک کسری و تشدیدیه شول لمت هو

نفس

نقریس

نکس

نفس

نوس

نفس

وجس

ودس

که باش یزقرو قالدیرمز النکس نونک خیری کافک سکونیه مرض لافقتن صکره عودتا تیک بقال نکس
 الرجل نکساو بقال اتصاله ونکساو بقدر یغنی ههالا زواج اولانه لقه النکس نونک کسری و کفک سکونیه
 شول اوقدر که یوقلموسی یاقین اشغه بی یزقرو و یوقلموسی اشغه قلنه ونکس کذلک رجل ضعیفه لملاق
 اولونو وانلوس بی و زن الکافور برکتفک هم سری در که غیبلردن کتم لندون کا اکلها ریده و اهل
 کتب جبریل علیه السلام ناموسی دیر و فی الحدیث ان یوقه بن نوفل قال خذ یحیی و هو ابن عمها و کن
 نصرانی این کن ماقولین حقینه لیا تیه الناموسی الدی کن یا قی موسی علیه السلام و ناموس کذلک
 صیاد کا غاچدن یاد یوقی اوه دخی دیرز النکس نونک فقی و نیک سکونیه سری کیزلکه دیر بقال غشت
 السرفسه غشا من الباب الدقی اذا کتمه و غشت الرجل دخی دیرل هم سر لیدفک معنائه للناسه ميم
 اولک خبی و یانینک فضیله سر داش بیدفک بقال نامست الرجل اذا سار و ناموس کذلک شول نستیدرل
 که کنی اولکله کند او و یزست بریدر حیل و تد بیع جهندن الناس ميم اولک خبی و یانینک کسر به صدک
 اخبندن یاهدی اوه داخل اولی کسینه الاغلس هزمک کسری و نونک کسری و تشدید به کیزلک
 استنلو معنائه بقال انس الرجل من باب انفع النکس نونک کسری و نیک سکونیه یرسی جاتو در
 معبر و یاننده کا اودری قتل ایدر قطعه قید مثالند دوالنکس فقتنله یاغ اجیب خاند اولی
 بقال نس العین من الباب الرابع اذا فسد النوس نونک فقی و واولک سکونیه یزنسه اصلی طور دخی
 یوده حرکت ایتک بقال ناس یوس و نوس سوارمه دخی دیر بقال نست الایل نوسه اتسالی سقها
 الاناسه هزمک کسریله متحرک خلق بقال اناسغیه و فی حدیث لم یزعم لیس من حل اذنی ذنوباس
 اذواه یجنف بریک ایدر ذنوباس ذید کلر نه باشت بودر که ابکی بلوک صابی ولریدی ارقه سنده
 صالتوردی و اذواه ملوک معنائه اذ و ایدر کلر نیک اصلی بودر که اسبازی اکثر یاد و ابله مصدر در
 ذوجندن و ذوبندن و ذنوباس کی مثلا النوس نونک فقی و واولک تشدید به شول و جلددر که مضطرب
 و لوب مستری اوله یعنی صالتو اوله النکس مخلوقات کرک انسدن کرک جندن و ناسک اصلی ناس ایدی تخفیف
 اولونوب ناس قلندی و الف لای هزمه دن عوفی قلدیلر زرا عوفی اولسه یوده جمع اولما زدی حالاکه بعض
 اشعار ده جمع اولمشد و الناس رقیبه لک با ناسی ایدر که اول النکس بن مضر بن زراد و قرداشی الیاس بن
 مضر در و باله النکس نونک فقی و ههک سکونیه اولک دشبله اقی اصمقو بقال نهست الفم اذا اخذت فقدم
 الانسان ونیس رجنر قوشه دخی دیرز الانکس کذلک دیشلر به لقی و یوقی نوس معنائه بقال نهست الفم
 و انتبهت فله نوس مملک فقی و ههک فیه رجالدن قلیل الفم اولان کسینه فصل الی و الی و اوه فقی و و جیک
 سکونیه صوت غنی و فی حدیث الحسن فی الرجل یجامع المرأه الاخری سمع قال کانوا یزکون لوجس و و جیس
 قلبک خوف ایتسنه دخی دیرز الی و جیس حبیک کسریله قلبه عطلو ایدن نسنه هاجس معنائه الی و جیس
 هزمک کسری و مدبله عوفی قلدیه کیزلک بقال و جیس فی نفسه عیغه اذ انهره الی و جیس فقتنله و جیک
 خبی تشدید به صوت غنیه قولای طو تب و کذلک الی و جیس هزمک و و لک فقیله در معنائه در بقال
 لا فاعله سبیس الی و جیس و سبیس الی و جیس دخی دیرز حبیک فیه یعقوب و یابی اوزن ککه یونار اید
 محلتله استعمال یونو و و لک طعمدن نسنه معنائه ده ککلو و بقال مذاقت غنه و جیس ای
 ششاس الطعام و دس و اوه فقی و ذالک هکونیه یوده ابتدایتی اوت بقال ما حسن و دسها و و دس
 یزنسه خفی اولعهده دیرل بقال و دس علی الشی و دس اذا خفی و باله استعمال اولونه ککیزلک

معنائه

وقره شیلن آتیکه دخی درلر التوس فقتینه هانک شی و تشدیده اغریوکول اولان حیوان یورویسی
 الوهسته اولدوقی و هانک کسری و مدیده چکرکه بران اولوب قوربدوب بعه درکلوپ شوبله بئیکدر
 یاخود باغه مار خندوب بیکدر المولسه میک شی و هانک فقیه ستره سو بلشک قصل الهاد لاجس
 حیک کسریله خاطر مغطور ابدن نسنه بقاله هبشی فی مدیدی شی بچس اذاحس الهس هانک فقی
 وحیک سکوتله شول خبر درکله اشدله اما فم اونیقه اغریوس هانک و هانک کسری وحیک سکوتله
 دبلکورو امانسنه ابو مجرو و وای اوزن بشیلر لندی هجارس کجه ایل کون رنجی جانور کجه سنه
 للاق اولنورکه دلوگدن کهرک و بیان غایبندن دیوکر لولط الهس هانک فقی و هانک سکوتله و کک
 دق منسنه الهریسه هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 کسری و هانک سکوتله شول ایچی او یولش طالع درکله ائوک بچدی دوکرل و اندن ابدت قورلر
 الماریس چک فقی و هانک کسری و مدیده قوی اولان دوکلر الهی هانک فقیه شول اغاجدرکه ائوک
 دکلری وارداله سنه هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 فقی و هانک کسری قوی اولان اولان بقاله اسد هریس ای شید و اولان هریس دیکری دق منسنه
 اولان هریس دن ماخود دراله رچلس هانک کسری و هانک سکوتله کوه اولان کسنه جمع منسنه
 الهریس هانک کسری و هانک سکوتله اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان
 اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان اولان
 علی وزن التارول بچناه الهی هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 هتاهلی ایچی عریغ و عریغ عریغ مهله و راه معیه ایلین اوزنه درلر و راه هسلس شول جو بانه
 دیکر قیوی کجه ایل و ای الهی هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 و زیون اولش اوله الهاس هانک فقیه شول مرخندو کله یزاده مضیف ایدوب اچلدر بقاله هاسه
 المرضی یوله هاسلس ایاب التانی المولس میک فقی و لامک فقیه و هانک فقیه و هانک فقیه و هانک فقیه
 العقلی مسلو یهو بقاله هلس علی ایلاه قیوی لالهلس میک شی و لامک فقیه و هانک فقیه و هانک فقیه
 بقاله رچل هانک فقیه بشیلر لندی سلاس فقله اولان مرخندو و هلاس بدنه اولان دراله لاس
 هیزه کسریله شول کولکبو کانه نوع فتور اوله و هلاس کیز لوسوز بیکه دخی درلر بقاله اهلی
 الیه لاسر الیه جده بنا الهاسه میک شی و لامک فقیه کیز لوسوز بیکه بقاله هاسه لاسر الیه لاسر
 هانک فقی و لامک سکوتله و بیکه فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 هابسنه و لاسر بچسنه ای شی سن ایللی و یونفیدن قیوی لالهلس لالهلس لالهلس لالهلس لالهلس
 فقی و تشدیدی و هانک سکوتله قوی و تشدیدی اولان نسنه یو جده ملشدور و درلر چیک کسری و هانک
 مهله کسریله فرود و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری و هانک فقی و هانک کسری
 اولان کسری فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه
 یورود که اوزن می اوله الهی سوسه فقی اولان نسنه و لرو فقیه الهی سوسه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه
 جمع ایدوب بولره حروف مهیوسه دبد بلر زرا بولرک تلفظ اولنورک و موشلر بینه اعتدای ضعیف در
 برچینده کسری فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه فقیه
 صوبولن نحه فاقم کرکدن اقی فقیه رابدن کسنه و بوهلدن دن مشفق و هانک اذاندن میدرلر فارسی

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

و بوجله صاحب صراحت ایسان ساقی کوشت بدو کی محل اولدی خنی دکادر الا یاس هرمنك فقی
 و بانك كسری بهی سافه ذکر اولان محله مناسنه التنبیس علی وزن التکریم قورغز نجیف مناسنه الاتباس
 هرمنك كسری و تانك كسری و تشدید به قورغز قال یسینه فقیس یوافتمل دریا تا ایجنده دغام اولنشدو
 و بهی علم الصواب باب الشین من کتاب ترجمه الفحاح فیصل الافلاش هرمنك فقی و تانك سكوتیه جرات
 دبی التاریخ علی وزن التکریم فیصله بانك قال ارشت بین القوم تاریشی افسدت و تاریشا حرب
 جنگی اوزورم و تاریشا التاریخ لویر منك الاشاش هرمنك فضیله هشتاش كسری سرو و نسلاندو
 و فی الحدیث ان علقه بن قیس كان اذاری من بحیابض الاشاش و عظم البش فقتلها بانك بدینه لوان
 نقشه درك سارقال بنك لوانه بفالفدر كه لول سبس دبكری الاجه در الارش هرمنك و لوانك فضیله
 ذكر اولان نقشه لری اولان توارش جدید بین مالكله لقی در و لوانك روس و ارابدی اكانه ایش ویشلر
 الارشاش هرمنك و تانك كسری بهت ذكر اولان لوانه لوانك البشاش بانك فقی و تانك مدله ساجده
 ناسی مناسنه خلتانی البشاش و لری جماعه التلس مناسنه بن التسكبت ایتدی مادی ای البشاش هودر
 ای ای التلس هومعناسته البشاش علی وزن البشاش لوانه مختلفه به رسته فی تعلق و یونك اصلی اوبراقش
 دبكری قوشندما عود و و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 كلیه لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 سرجه کی بر كوكب قوشد كه اكله لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 جلقو لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 هس بش افاك خلق الوجه التنبیس علی وزن التزول كولی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 فی بی نوكه ملاقات البشاش لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 تبشش دیندی شمك نجفده نجفد دیملر البشاش بانك فقی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 صنفه لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 صنفه طوئش بقال باطش مباطشه البشاش بانك فقی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 دبكركی و قوروزن یاده جهه در بقال بشت البشاش تبشش البشاش البشاش البشاش البشاش البشاش
 ضعیف لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 البشاش فقی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 قاریق اولان خلق الاویش هرمنك فضیله جی مختلف لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 البشاش بانك فقی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 سكوتیه رسته لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 البشاش بانك فقی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 تازم اولدنجمه قل در لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 قبیع الوجوه البشاش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 عنه و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 ان البشاش من اهل البشاش یعنی ابوموسی اهل مجازدن اولدی و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش و لوانك ایش
 و ملل مجازده بتر غیری یرده بتر البشاش بانك كسری و مدله ولایت هندده بتر بوزن در ككه

لرش

اشش

رش

بشش

بشش

بشش

بوشش

بشش

بیشش

جاش

جش

جمرش

جرش

جرش

جش

فیلند در پیشه کذالك بايك كسر به رموضك اسيدرو قاسم بن مغشه لندی پیشه و زنه هموار در
 لپی رگ اسمل بدر فصل الجاش جیم فنی و همزه مك سكويه خوف قتنه قلبك مضطرب اولسی
 و رابط الجاش شول كسنه در رگ قلب فرار دن غلبه زاده شعب اولد غیون الجاشوش جیم و شبنك
 خیمه كوسكدر سینه معناسنه الجش فقیله طر ملاقن بقال اساباشی نخش وجهه و بقال بر جش
 الجش جیم فقیله و حلك سكويه مركبیه سی ولد جار معناسنه الجاش جیم كسر بهلوا جش
 جیم كسری و حلك سكويه جش جی اولاد جار معناسنه و جاش و قیله ك یاسی ادر غطه كدن
 كاول الجش بن ثعلبه بن سعد در كجا علاسی غطفان در ككلمر شامخ بن سر لوك قوریدر لخته جیم فنی
 و حلك سكويه مونی و جش شول یوك سنه در رگ جوان لی اوزینه سر لوك كیم جیون جش و حده
 جیم فنی و حلك فنی و حلك سكويه رلفظدر ك عمل ذمه استعمال اولور عود را معناسنه و صبر و حده
 دخی بو معنادرین موله مك فنی و پای مثلك فنی ایلكه كسك تصفیع بدر جار معناسنه الجاش حده جیم
 فنی و حلك فقیله ایشمه مدافعه معناسنه بقال با حشه اذافعه الجش جیم فنی و حلك كسر به شول
 كسنه در ك قوندن لوبی جلی اعتبار اولو طرش جیم فنی و حلك خیمه شول اولاد در ك اعضاسی
 تمام قوت بولاش ایلد جش جیم و حلك فنی و رلك كسر بهلوا قاری اولان عورت در بطار جیم فنی
 و حلك كسر بهلوا جی الجش جیم فنی و حلك سكويه جمرش تصفیع لخر حرفن حذی ایلكه
 و هر بن حرف اولان كلفه جیمده حال بو بهلور جش حرفی صلیبا ولوب ایچنه حرف زاید اولسه
 و اكر ایچنه حرف زاید اولسه حرف زایدی حذی اولی اولور زافی جمرش شول بلاندر لوك خشین
 و شدید اوله جش جیم فنی و رلك فقیله بنده رموضك اسیدر الجش جیم فنی و رلك فنی و رلك
 تشدید بهلوا ذكر اولان موضع منسوب اولان سنه اتم جمرش در لوك اولان یه منسوب اولان در
 معناسنه الجش جیم كذالك فنی و رلك تشدید بهلوا بقال ناقه پر شیه الجش جیم فنی و رلك
 سكويه رینه اری و كوكلك جیم كوفت معناسنه بقال جرش الشی اذالم اتم دفعه جرش جیم كسك طراق
 ایلد جش طریب تو قنلر بن جقار من بقال جرش و اسه بالمشط اذاسك بالمشط جی اولو جش جیم ك
 مقدور ندغی در یز بقال فنی جرش من الیل ای حوی منكبوز بید و فرلك و طینی لوز الجش جیم فنی و رلك
 كسری و مدله اری و كوكلك جیم كسك بقال جمرش جی اذالم طلیب یعنی اید و كسك الجش جیم كسك بهلور سنه
 دوكوكله اخلند قه جمرش اریان لری الجش جیم و رلك كسری و شبنك تشدید بهلوا و لك قمر بهلور می
 و رگ لوزن و قنق و قنق معناسنه و نون مقامه صاحب صراح جرشانی تقصیر صدده جرش دم بدوی خطا
 اولدی جی و كلكوكنا كه جرات جوهر بهلوا اولان فنی سكوز فایله نفس نزل ایشد و فقیله الجش
 جیم و رلك و رلك فقیله بانری یوك اولان سنه لرفش جیم فنی و حلك كسر بهلوا جش جیم فنی
 و حلك تشدید بهلوا و كلك وفاق بقال جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش
 دككلمه لور مدغی در لوك بقال جش المعسا اضره بهلوقوی اری لوبه ایلكه فنی در لوك جش
 الشی اذالم كسنه لوقیتها الجش جیم فنی و حلك كسری و مدله بنده حویقن معناسنه ایشد جیم
 فنی و حلك كسری و مدله بقا اید و قنق بدنی اری و كوكولی سنه بقول جش جش لرفش لرفش لرفش لرفش
 الا شاش همزه مك كسر بهلوا كذالك رسته لای اری و رگ ك بقال جش جش و ایشد جش جش جش جش جش
 فنی و شبنك خیمه اولو كدش بنده جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش جش

جش

جش

جوش

جش

جش

جش

كانوا كذا يسته حكرز الا جش فقتنه اوزي قال نسته بقال فرس ايش الصوت وعايا ايش ارعد الجشه
 جش خيله اشدن رجاءت در الجشوش جش خي و عيشك سكويه صفو رو زنا وزن جسوس كي
 سبنن مهلتن ايله قصير القامه اولوب مذموم لولان كسني ايش السكت كتاب قلبدن وابد الله كلمه مرونك
 سبنه ونبشه استعمال حاكوز مشدر ايش جش فقي و ميلكسر بله تراش ايش قاسق بقال جشه جش ايش
 نچن قاسقين اوستره ايله تراش ايشو جش شول ره در كه انوك وني اوليه مكاني نبات معناسه وفي الحديث
 نعت ايش و عبت مغازه در و مغازه جش ديد كاري اوي اولاد غيور ندر كوي ياكه تراش اولمشدر
 الجوش جش فقي و ميلك خيله شول بله در كه لئه نبات تيوب تراش ايش كي اوله الجوش جش فقي و وواوك
 سكويه كوكس سبنه معناسه جو شوش كي وجوشن كي جش خيله اولده و فضيله ناينه وجوش
 موضك اميدور وجوش كيه نك يان سبه دني دور بقال مني جوش من الليل اي صدر مننه مثل جش
 ايش جش فقي و ميلك سكويه شول كسني در كه الغيس قري كسني معفق استر شول و اغلجني كي كيه قايوب
 له سبه صفنه حاله اكه اعلامه مني اوله بقال جش ايله جش وفي الحديث اصابت ايش بفقهته الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الا جش هزمك كسر بله رايه قيلم كوستر مك بقال جهشت نفسي واجهشت اي
 نهضت ايشان فقتنه جومك فبتن بقال جاشت القدر جش اذ غلت و كوكل دوغكه دني دور بقال
 جاشت نفسي اذ غلت و بعضيل ايتدي كوكل دوغكه ميل ايسه اكر خوفند يا خود غري حزنن دور
 قوب مضطرب و الماس ديلك جش نفسي و رسين يور دفعه عاب هموزن اولور و دن طابو بطولعه
 دني دور بقال جاش الوادي اقلز غرو لئلا جدا ايش جش فقي و يلك سكويه مسكر معناسه در
 الجوش فقتنه جش العيش على وزن التكرم مسكر جمع ايلك بقال جش فلان اذ بع الجوش الاستيعانه
 هزمك و نك كسر بله مسكر طلب ايلك بقال استيعانه اذ اطلب منه جش اصيل الجاش ايش فقتنه
 و ايلشه كذا كسيه ايلان طابو فدن برنوعدر ايشان حاك خي و يلك سكويه جش جش جلي ايله
 جلان كي الا جش هزمك كسر بله صورت جش ديكديه و غلن طو غور مني بقال اجشت المر اذ بولها
 اذا جات به جش اللون العيش على وزن التكرم جمع ايلك بقال جش قومه عجيبه اذ جهم وركسني
 ايجون برنوسه كسيه ايلك دني دور بقال جش له حياشه اذ كسبت له شي او جش له دني دور تلايدن
 و جوهري معنای اوله معنای ثوري جمع ايله تغييرا يمكن مبارق تا يفتكر اذن عالي و كادر ناه على هله معنای
 نايدن كسبه تعمير اولندي نسته كمصلوده عجيش معناسه كاد كنه استر شول و نشتدر و المياشه حلك خيله
 ناسدن شول جماعت كقيه و احادن اوليه الاحوش هزمك و يلك خيله جشها الا ايش هزمك
 فضيله مككلك بجاها هلمت محامدن فهم اولان بودر اما طاهر حلالدن كلنن بودر كه ايش احوش
 معناسه اوليه مكلك احوشك جش اوله نسته كمعذب الا ماصاحي جش نسته جش ايش فقتنه
 و يلك خي و تشعبد بله جمع اولنن ايش جلك خي و يلك فضيله و يلك سكويه جش قوشدر سكه
 مروه و در تسمير صيغه سي وزن وضع اولمشدر كيت و كيت سكي كه كيت طو و كيه و كيت بله
 در اهر اردستان معناسه الجش جلك خي و يلك سكوي و لغز نه اولان ياكه تشعبد بله مكه مشرفه
 اسفانده و طاعنه اميدور بعضيل ايتدي ايش قرش و نندن ما خود در و يوكه يور و در كه المصلطن و
 الون حريم عيشي طاعنه قرشه جمع اولوب ايتدي بله كه قرشه معلوتدن عالي اوليه مادام كه
 كيه قرش اكر اولوب وكوندن ايلانن اولوب جش طاعني و نك قرش ايتدي كيه سي ايش قرش و يوب طاعنك

خندش

عرش

خندش

خندش

خندش

عرب زعمی اوزن جن طایفه نیک او کی در عرب طایفه سی شویله زعم ایدر که بل حوشیه انظره منسوبه اوله
انکه طایفه نیکه اربعین جوش الفز که ملک کذلک نمی ومیده قلی کسکین وزیرک اولان کسینه فضل ایلاد
بناموش خندش طایفه طایفه خندش وجهه نیکه من الباب الثانی الصدیق علی وزن التکریم کذلک طایفه
قال خندش نه من یسابع الفی ایچیز باغور دکتیر ایچیز نشد بد اولمشد و عدلش خلک کسر به رومک ایچیز
کاول عدلش نه رومک رومک خلک فقی و کذلک سکونیه خندش کی در دنیا وضعی یعنی طایفه معنسانه در یقال
عرش نه من الباب الثانی یسابع خلک معنسانه ده کار و یقال هر عرشه ابدای یکتب و یسابع رز
و عرش دهوی عرشه کند که یک کیدر الفز ایچیز کسر به چوکن معنسانه و کمالور که ماه مهله
ایله دی استمدال ایدر الا عرش هر منک و نیک کسر به کذلک طایفه طایفه خلک کسر به شول کاید
که یچی و صوابی اوله و عرش کذلک شول دافه دیر که طوان یقال و ابو عرش الی خلک کسر به در
و ابو عرشه خلک معنیه و عرش شول ایلاد سر اج الترنند کاهن کلامی جزو لخر شیه خندش نه من جنی
سنگ در مکی معنسانه و عرشه و حاله کسینه کسینه کاهن کلامی عرشه الا صوابی در لخر شاه
خلک کسری و کذلک سکونیه و الفک مدله یلان تاروی و بیرون ملک لوست تالک ایچی جیش ایلاندن سکره
بر کشیده و انور هر منغی اولو ایچی یقان نیکه کاهن کسینه ایچیز اوله و کمالور و بلصدی عرشه دیر یقال
لقاع لری صمن و عرشه شول و هر ایوزنه اولان بوساغه دخی دیر یقال خلک طایفه طایفه عرشه ایچی
غیره خلک خلک کسر به شول نیکه ده که دو ملک بورقا و و نیکه اولان ایلاد یقان یقان و انور یقان
که کابور و وضایق و عرشه حشرات ارضه دخی دیر و کاه اولو و مفتوح دخی قیلور و خلک طایفه
شول کسینه در جاندن کسکین و مقدم اوله و کاه منوم دخی قیلور خلک طایفه طایفه خلک کسری و شول کسینه دخی
و الفک مدله قیلور و نیکه اولان یومرجه کک و یونک اصلی عرشه ایدر و فیلور و یلان و انور
عشاء اولدی خلک شاولان خلک خمی و شول کسینه دخی و یونک طایفه طایفه عرشه ایچی معنسانه کاهن اصلی
قربا ابدی خلک خمی و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه
فلاء یونک یونک سکونیه خلک فقی و شول کسینه دخی و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه و یونک طایفه
و اوق طایفه اوله یقال ایچیز عشاء و یونک طایفه ایلاد یونک طایفه معنسانه و یونک طایفه عرشه ایچی
ولری اولدی و یونک طایفه طایفه و یونک طایفه طایفه و یونک طایفه طایفه و یونک طایفه طایفه و یونک طایفه طایفه
چقرمه دخی دیر الفک علی وزن الترنال سلاح اولدی یقان یقال خلک طایفه طایفه خلک طایفه خلک فقی
و شول کسینه دخی و یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
و عرشه یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
میل کسری و خلک طایفه شول کسینه دخی که یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
اولد و عرشه کذلک شول خلک دیر که کاهن طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
شد بدله به سدید کی قوشد که یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
یچی بر سید معنسانه خلک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
و خلک طایفه شول کسینه دخی و یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
کاهن یونک طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه
وجهه نیکه من الباب الثانی یسابع خلک معنسانه ده کار و یقال هر عرشه ابدای یکتب و یسابع رز

التزال خسته ابوالوق قال تشقش المرض المقتضات منك حتى وتلقى اولك فتي وانينك كسر به
سور قل يا ايها الكافرون وسور قل هو الله احدن جبارت درامعي دواي اوزن زيرا سور تان مورتان
مرض نفا قدن ري قبلور ابو بصيله بندي بولوكي سور مرض نفاي از الله ابدر بلا تشبيه هزان دوسك
كبيك ان الله يتوب على من يشاء فافك كسر به مورتان معنائه وقشعشول صغيره دني در كرسنه مس
دني صغيره واله الفش فافك فتي وميك سكويه رزنه في بوران واوران جمع انيك التفش علوزن
الكرش معناه الفاش فافك فتي وميك تخفيفه هر جابدين جمع اولان سنه وفتش متابعه دني در
الفش فافك فافك فتي ورك كسر به جمرش كيد ياده باحتل صورته در الفش فافك فتي وميك
كوجوك صغير معنائه يقال رجل قوش اذا كان صغيرا وكسر به بولوسى مري بولوسى كوجوك ديكوك فصل
الكافى ككش فافك فتي وباك سكويه قوج كه قيوك زكي والكياش فافك كسر به جى قوجر معنائه
الا كسر به منك فتي وباك خيله كذك جى وكش اقوم غلغك سيدنه بنى اولوسنه در الكش فافك
فتي وباك سكويه طر ملق غدش كيد در لفظا معنى قال كدشه داغد شه وكش كسيدني در قال هو
ككش لعياله اي كج كدح حله ميه ابله كسيدني در وكش تخش الفقد في درز قزل كدشت من فلان
اذا صيته منه وكش كسر سور مكدي في درل سوق شيد معنائه الا كدش هره ناك ناك كسر به كدك
تخش المني قال كدشت من فلان خطا ايضا الكدش فافك فافك فتي وماينه نوك سكويه شفق
ديكلم معروف اولان قوش وكش ادوين رنو معني در الكرش فافك فتي ورك كسر به شكنه كه
هر كوش كنون جانور ده شكنه انساكه معني مثله سمند در عرب بوي موث استعمال ابدر بونه بكي است
وارد ري كرش ورك كسر به شمر وروا بندي وري دني كرش حوراك سكويه كيدله كيدكي وكيدلو يكه
درل وركش كدك انسلندن رجاعته درل وري الحديت الانصاري كرش وعيني الكرش فافك كسر ري
ورك سكويه كشنك والاصفاري جهتندين اولان عيالي يقال هم كرش منور قاي اولاصفارو يقال
زوج فلان فلان ففترت له كرشها ويطناه اذا كثروا له هاله الكرشان فافك فتي ورك كسر به لادقيه سي ابله
سيد القوس قبيله سيدر الاستكراس هزمه كسر به قوروسق كرش دكل ليكن كرشه ورك فافك
استكرش الانغمه يعني اوغلق نسته يد كجك قوروسغنا انغمه درل نسته بكمه با شلد فافك كرش درل انغمه
ديز لا كرش هزمه كسر به رزنه في كرشه يعني شكنه يدانعل قلبي وعر بلركن وجمعت الي ذاك
فاكرش ديك شول محله استعمال اولنوكه برام مشكل تكليف اولنوه وونك اصلي بودركه بر كسبه قيوبي
بوغر بوبان بان بلبه شكنه سي انغمه قودي تا كدشوره اقليونك باش وياغني دني قود بيل رندي ان
وجدت الي ذاك كرش يعني ان وجدت اليه سنيله الكرش فافك فتي ورك سكويه و تشديد البهيو وركش
تقبض ومعنائه يقال كرش وجهه اذا تقبض الكرش فافك فتي ورك سكويه والفك معني فارى يوك
عورت يكر شلو كرل ورك اولان دني مريده دني درل ورك شاشول ياغني دني درل كاتولو كثيره المعنائه
وطبان دوز ولبير وقراري قصه اوله الكرش فافك فتي ورك كسر ري وصيدله افينك يورور كدر سندن
حاصل اولان اولان غرند كل اولان كرش فافك فتي ورك كشت البقر صاحت وكش الشراب ارك
قهنسك اوز ندي في درل وكش الرند فافك فتي ورك طوندي جينه بقاء اوز ندي في درل ورك ورك اول
چاهر سنده كرش درل ككشكه على يوزن الزلزله كدك افينك دري اوز ابدر وكشكه بنى ابد
افينه سمك موث خطا ميون اولان كافي شينه تبديل استنه درل كقوام علبش و بش في عليك ورك

كش
قفرش
قوش
كبش
ككش
كندش
كرش
كشش

[illegible]

نفس

نكس

نفس

نفس

نوش

وش

وش

وش

اننى الانتفاش هزمك وتلك كسر يله تو بافك بقال انتفشتا له عاذا زارت ولا يبر لو تو ينفك واوت ينفك
 درل انتفش ففتنبه ينفك خمي وتشد بد يله بعنه بقال تنفشتا له فتنفشتا له فتنفشتا له فتنفشتا له فتنفشتا له فتنفشتا له
 نفشت الابل انتفش نفوش شامن الباب الاول والثاني اذ اراعت ليلابلا راع ومنه قوله تعالى اذ نفشت فيه غم القوم
 الانتفاش هزمك كسر يله كجه ليله طواوى اولنا ركن قوسا بك بقال انتفشتا انا اذ اركنتها ليلابلا راع انتفش
 ففتنبه شور لدول در كجه جوا نسر ترك اوانه انتفاش نوبك خمي وفالك تشد بد يله بعنه التوافش نوبك
 فقي وفالك كسر يله بعنه كذا كنفش كجه يه مخصوصى اولنا وتلا مقدر اما همل كجه وكون بد وده استعمال
 اولنو انتفش نوبك فقي وفالك سكوتيه برسنه فى الا جهل بقال نفشتا لى نفشامن الباب الاول ونفشت
 العنق على البناء السبول اذ اظهرت خمي نكت من الا يطاب يعنى لى بر نقطه اظهر اولسه رطب اولنى جهندن
 وصفق خرما سلقنه در عيق مهنه كسر يله نفش كذا كنفش متفاشله نوبى يولفه دى درل نفش ابدن
 متفاشله ديك بقار من نفش الشوك من اجل اذ اسفرت جنت المنقوشه ميك فقي وفالك خميه شول
 باش يلفى در كانه من متفاشله ككل بقار لور التنفش على وزن التكرم كذا كنفش اتمك متفاشله شول
 للناقشه ميك خمي وفالك فقي ايله حسا بى ياد دقتا تملك بقال من نفش الحساب عذب الانتفاش هزمك
 وتلك كسر يله ديك بقار من نفش الشوك من اجل اذ اسفرت جنتها وانتفاش دوو لى غزوه
 اور مقدر ايا غنه كمين خسنه فى بقار من ايجون ومنه قبل الحيله ليله التنفش وللم لا ملك فقي وملا مهنه كسر
 سكوتيه طامح ايله اور مده درل النكس نوبك فقي وكافك سكوتيه قيونك صوين جيك بقال نكشت البئر
 لكشما من الباب الثانى اذ ارفتها ومنه قولهم فلان بحر لا ينكى ونكس نباتات قمين مثلا نوبك فقي دى درل
 بقال تو اعلى مشبكش وواذ القوم انتفش ففتنبه سياه وبياض نقطه درل انتفش نوبك فقي ومك كسر يله
 نقطه زراى اولنا سننه ومنه نورش ونورش شول بيان صغر بدر كاتوك نقطه زراى ودرل انتفش نوبك فقي
 وهلك سكوتيه بلان صو فقي بقال نفشته الحيله من الباب الثالث اذ السعته ونش او كد بشلر ايله برسنه دى
 ايصم من معناسنه دكلور وسين ايله دى لقت در ونش ووز كاضر ايكه دى درل بقال نفشه الدهر محتاج
 ونش اليدن خفيف معناسنه دكلور يا كد ونش حبه دن ما خود در سرعت اوزر اولد غنه بناء للنوش
 ميك فقي وهالك خميله سفر زحمت يكوب بورولى كسنة النوش نوبك فقي وواوك سكوتيه بر كسنة كجه جانه
 وسقلنه يا بشمعيون الصوغ بقال ناهيه بنوشه نوبك اذ اتنا ولى اخذه راسه ولبته ونوش اوشد ريك
 معناسنه دكلور بقال نشته غير اى نلته المناوشه مملعنى وواوك فضله جنك اثنا سنه ايكه سكوتيه وى رينه
 بقن وارمى النوش نوبك فقي وهزمك خمي ومده قوت وشدت صاحى اولان كسنة النوش نوبك فقي
 وواوك خميله برسنه للصوغ لانتاش هزمك وناك كسر يله بعنه وقوله تعالى وان لى التلوش من مكان
 بعيد يعنى اخر ليله ايله اوشمك ليله نجه ميسر لور لور نياه كراوزر اولد قلندن صكره وناوشه ولى هزميه
 دوشومك دى جا رديترو قفنه اقتت جا رديترو وكيسيله قرابت اولشدر فصل الواو الا وناش هزمك
 فضله وواوك سكوتيه انواع مختلفه دن جع اولان قوم اوشل بكى بضميل ايندى بور جعز كدوشدن
 مقول بور ووش دى مختلف اولان اسه درل التوبش على وزن التكرم جاعت مختلفه جع اتمك ومنه احدث
 قدو بنشت قريش اوباشا التوبش وواوك فقي وناك سكوتيه هرنسنه كزى وى كى كى وى دى
 حله مهنه ايله شى حقيبه درل بقال نه لى ونشهم اى من دالام الوحش وواوك فقي وناك سكوتيه
 والوحش فتنفبه جوا نسر درل ووش خراب شهره دى درل بقال لقيته بوخرا استى ايله مقدر وناش
 سيقه امروان يا سسر معناسنه درل ايصم قدر ووش جع اولان كسنيه دى درل بقال قلات ووش

خلص غلڻ خياله قشدر اولان او خلاصه غلڻك فضيله فقر معنائه وخصاصه ازاله وگو چو ك ديكه
دخى در زلف حصه و معنائه بقال فقر بد اس خصاصه الغنى اخلص غلڻك فضيله فقر معنائه در
وصاح ابرار بقارى راسته اولان اوله دخى در زلف لصوص خيتمه صافى اولق بقال خاص اللى يتخاضر علوصا
من الباب الاول اذا صار عالما بالوفاق معنائه كور بقال غلڻك اى صافى اذا وصل الصلص على وزن
التكرير قور تم قول خيتمه من كذا اخلص اذا اجتمعت الصلص خيتمه ولا ملك غنى وتشديد به قور رفاق
الخلاصه غلڻك خياله صافى وكز به اولن نسته بقال خلاصه الصلص لخلص منه لانه اذا طوى الزيد لخصوه
سماط حوافه شش اس مويق و ترو ابا غزال و ز بد قين معنائه و ابا غزال اهور قين معنائه يعنى ذكر
اولئان اشياء كزين قيمه رغور رازمى ديه چو كسون ديو تمام چو ككه يوز مكن يا غلڻك خلاصه سى اولود
خللاص غلڻك كسر به كذا خلاصه معنائه در ايو صيد و طي اولن لصوص غلڻك فنى ولا ملك خياله بر
نستفاه ديه چو كز رازمى قلده موقشه و نكاده معنائه الا خلاص هزمه ك كسر به خاص قان بقال
خلصت الصلص و طاعته خلاص و بارك ايمكه دور بقال خلعت لله الدين الخالصه صمك خياله معاش نه
صفا اولن بقال خلاصه فى العشر فلذا صفاه لخالصه اختصاص معنائه استعمال اولنو و بقال هذا
الفنى خلاصه كى اى خلاصه لخلص غلڻك كسى ولا ملك سكونيه مخصوص و مختار اولان دوست معنائه در
الخلصان غلڻك خي ولا ملك سكونيه معناه بقال فلان علمى كاه بقال خي خلاصا فنى الصلص و هم خلاصا
يستوى فيه الواحد و الجماعة الاستعلاص هزمه ك و نك كسر به رسته فنى او رونه ليو اختيارا ملك بقال
استخلصه لنفسه اذا استخلصه لخلصه غلڻك فنى ولا ملك سكونيه محماده بر ريك ايدركه نك مشهور و يكور
ولود عينا لاله معنائه در و خلاصه غلڻك ولا ملك خياله حتم قيله سنك زار تكاه اولان اودركه ماله ولا نكده
در كسك الفيله ديكه معروف در و نكده ريت و لوبى ك ادى خلاصه ايدى حالا ذكر اولنان او هدم اولتشو
الخلصه على وزن الدرجة قان حق فرار ملك معنائه بقال خلبص الرجل اذا فر لصوص خيتمه بار ملك
مشى سكن اولق حوصه جامع به ليله دخى لغت در اين السكت قلب و ابدال كتابه بوجه اولن ذكر
ايشو لالخص هزمه ك و ملك فضيله شول كسك در كه يا غلڻك طابق ك لى اولوب يره كذا لخلصان غلڻك
خى و ملك سكونيه شول كسك در كه قان ازا اولوب او رنه لنى ايله و له لخلص غلڻك فنى و ملك كسى و مده به
معناه بقال رجل خصان و خصيص اخشا اذا كن ضام البطن لخاص غلڻك كسر به چى او رتلى اركسك در
معنائه لخلصه غلڻك فنى و ملك كسى و مده به و لخلصه غلڻك خي و ملك سكونيه مو تى او رتلى ايله
عورت معنائه لخلصه ميمر ك فنى و ملك سكونيه كذا ايلق معنائه مصدر در مضى معنائه
كې بقال خصمه لصوص خصص او خصصه جوهر نك بو تخيلندن ظاهر اولان بود كه خصصه عين جوع اوليه ملكه
جوعه مرتب اولانز بونلق اولسته كخص تركيبك معنای اصلص ايهل ملك ووز بون اولق در فتنه لخلصه
غلڻك فنى و ملك كسى و مده به شول سپاه كاهدركد و پت كوشه لى اولوب اېى جگنده باقر مرى باقرى
رنكندن علامت اوله و اكر علامت اوللا ايسه اكنيضه ديز لصوص غلڻك كسى و نونك فنى و تشديد به
و و لوك سكونيه خنر و اوريسى خنر كجه معنائه لقايب غلڻك فنى و نونك كسى و مده به چى اولاد
خنر بر معنائه لصوص خيتمه كوزى چور اولان كسك بقال غوص من الباب الرابع لصوص غلڻك خي
و مده به غرامت باقرى ورق اصل معنائه لصوصه كذا غلڻك خياله و مده به واحد الا غوص هزمه ك
كسر به اغاج بير فتنى بقال لصوص الغل و غوص المرخ دافطر بورق و عرچ در بكنل و تهر در كك كساو

خلص

خلبص

خص

خصص

غوص

[illegible]

و سلمه شولرات ابعده اولان يوم بجه نسنه درگه اكا بوزل الدايص دالك فقي و ناك تشد بديله شول
 كسنه درگه اكا قدرت ارغيه الدايص اوغري لمي منسنه الدايصه جي اوغر بلر منسنه اديك جي باعه
 اولدى كي الاندايص هيزميك و دالك كسر بلر نسنه الدن صير بلوب چقمق و اندايص خروچ و بطهون
 درلر يقال اندايص فلان بلر نسنه الدن دايص بالشرميك كسر بله شول كسنه درگه شر ايشلادن غالي و كليه
 فصل الالاتر بمي فقتيله و ناك خمي و تشد بديله نسنه بمنظر اولق المتر بمي ميك خمي و ناك كسري
 و تشد بديله شول كسنه درگه بهايچقسنه منظر اولو بمنعاجي حسن اديوب صليكه ال نصد ناك خمي
 و ناك سكويه انتظار يقال ولي في مناعي رصه الى فيه رصم ال رخص ناك خمي و غلك سكويه اوجوزل
 يقال رخص السمرن الباب الخامس الارغاص هيزميك كسر بله اوجوزل يقال ارغاصه ال رخص
 ناك فقي و غلك كسر بله اوجوزل نسنه الارغاص هيزميك و ناك كسر بله نسنه في اوجوزل يقال
 ارخصت الشي و ما الاشر نمر رخص اولو رخص اوجوزل عدائكه دني درلر ارغاصه ناك خمي و غلك سكويه
 بر نسنه مهورك كسرميك كصنيف و تشد بديله مقابل المتر رخص على وزن التكرير رخصت و رخص
 يقال رخص لقي كذا متر رخص المتر رخص فقتيله و غلك خمي و تشد بديله رخصت بولق يقال رخص لفلان في
 امر كذا فتر رخص هو فيه اذ ال رخصه في رخص ناك فقي و غلك سكويه تازه و اولان بدن ال رخصه فقتيله
 و ال رخصه ناك فقيله بولر كيكسي دني تازم و تاولق بوعيد روايي اوزن يقال رخص البدن اذ اكل
 ال رخصه ارض و ناك فقي و صادق تشد بديله يا شدمق يقال رخصت الشي و رخصه رصامن الناب الاول اذ
 الصفت بضمه ال رخص و نيك رصومي ديدكاري بولدت ما غوفر ال رخص على وزن التكرير كذا
 يا شدمق و رخص صورت ثقل طو فقه دني درلر رخصه كوزل نندن غير ركو رخصه ال رخص ناك
 فقيه اوغرا شعله ليكسكري رخصه بولر رخصه دني درلر رخصه ناك فقيه فلاي ديدكاري نسنه كوانكه
 قاب قلا بزلر و علمه ناك كسر بله استعمال ابدن الرخص ميمك خمي و صادق فقي و تشد بديله قلا بولش نسته
 الارغاص هيزميك و ناك كسر بله حرك اديوب اويا كديو يا كه قلدق دراممي ايندي ارخصت الحيه درلر
 اولر قله قورغن اوچايه بوجايه تحريك ايتسه عصمت كي كه تبعض دني ذكر اولان معنيه ال رخصه
 ناك خمي و غلك سكويه شول صودر كه غلك استنه نو بيله اولر فرك قلبي حو الرخص ناك فقي و غلك
 خيله صوده نو تا شمل يقال القوم يترقصون لما يي يلنو بونه الارغاص هيزميك و ناك كسر بله رخص بوقرو
 قللقن يقال الرقص السراذغلان بوزل و لاي اوزن و لا تقل رقص نسخ حجاج بومقامه اعتلاي اوزن در
 بضمه لر رقص يا مجهول اوزن درو و بضمه بنا معلوم اوزن در و لكن و لا تقل ارقص القاف واقع
 اولشدر و بضمه فاه و ضاده مجبه له لوقم اولشدر و لكن طر جوهر يه اسب اولان اول ذكر اولان رقصه در
 الرقص ناك فقي و غلك سكويه حرك ايمك يقال رقص الال اذ الضرب بالالفك مدله سراب درگاه
 كوزل ناهاسي هزاره صوبي كورنور و شراب فقهه شلمه دني درلر الرقص على وزن التكرير قلقدوب
 او ياتي يقال رقص المرأة اوله هاتر قيصه اذ تالار رقص هيزميك كسر بله بجهه يقال لر قصت المرأة اوله
 كذا و الرقص يلزمكه دني درلر يقال لر رقص ال جل بغيره اذ حله على اللب و غيب فقتيله بلكدر لر رقص
 ناك فقي و ميمك سكويه واقع اولان مصيغه رقص ايمك يقال رقص الله مصيبتك رقصه رصامي جبرها
 بومص اصلاحه دني درلر يقال رقصت بنهم اذ صلت و رقص تالوق بجلت الفايكه دني درلر يقال رقصت
 الدجاجة عذرت و ذرق ذال مجبه بله و فافله الغاي غاسته درلر ليم السكيت ايندي قيم لاهام مصتبه

وحي

رخص

وصي

رخص

رخص

رخص

رخص

در روز دهم بمعناسته الهمس فقتبته شول کیر در که کو زک سیکار دن جم اولو زاکر اما رسته غص در روز اگر
 طو کرسا کا رهمس در روز بقال رهمست عینه من الباب الایم و رهمس طو لوک طرانی بحر و ج اولمعه ده در روز
 بقال رهمست اندا به رهمس من الباب الایم الازهاص هزمناک کسر به بحر و ج ایتک بقال رهمس الله مثل
 رهمس وقت و اوقره الله بدکر لولانی کسان روایی اوزن در روز رهمست فقی هر هوسه دیندی عینه منجمول اوزن
 نته که غیر یلر بدی لارهمس هزمناک و هلاک فضیله کوزی ذکر اولنان و ج اوزن اولان کسند در الهمس رناک
 کسری و هلاک سکونله دیواره الله استعما این قی زدر بقال رهمست للایله یا عیبه ال و اهمس رناک فقی و هلاک
 کسر به شول قیال در که در لیش لولوب و نه نایت و برقرار اوله لارهمس میمک و هلاک فضیله درجه بر تبه
 معناسته الهمس در که فقی و هلاک سکونله طو لوک طرانی طاشه سمعدن بحر و ج اولمقد در الهمس رناک فقی
 و هلاک سکونله حکم صفاق صغر شد بمعناسته و بوندن ما بخود در رهمس فلان عقه دیکری قولاری
 حقیرن حکم قناتل اندی معناسته فعل الشین الشخص شینک فقی و حاء مهله شک سکونله شول قیوندر که
 انودی چه کن اوله واحدی و جی بر اوردن آفاده دخی حال بو یله در ایمی ایندی شخص در فقتبته سیمری
 ایدرین شول طرانی ایدرم ایکسی دخی ایت اوله نهر لهر کی عدیس ایندی شخص شول آفاده دیکر لعللا کاکا کاف
 وار مش اوله و عایط شول آفاده در که اکا کاک و لور شد و لکن حامله لولم شد الشخص شینک فقی و عاء
 شخص معجمه سکونله ناسک و غیر شک قراری دو کاکا رقدن کوزور لالشخص هزمناک فقی و شینک سکونی
 و خلک ضیله جم قلی الشخصی فقتبته و الاشخاص هزمناک فضیله جم کثر قیوهر شک یقیر بر من فقم
 اولو رکده هلاک مقام کثره استعمالی شایم اوله و شخص لرفع معناسته دیکر و بقال شخص شخص صامن
 الباب الثالث و شخص یسهر دن یر شهر کجکه دخی در روز بقال شخص من یلدالی یلد شخص صا اذ هب و کوزی
 ایوب قیافه دخی در روز بقال شخص بصرفا دفع عینه و جعل لایطرف یعنی کوزی دیکسه قالسه و شخص به
 در روز بجا جمول اوزن لجن رکسته به رنسته اضطرار و رسه الشخصی فقتبته و خلک کسری و مدله عجم
 اولان کسند بقال شخص فهو شخص من الباب لنامس الشخصیه مؤنی الشاخص خلک کسر به شول
 کسند در که کوزن رنسته دیکه قاله و شاخص نشاک اوزن رندن کین اوقه دخی در روز الاشخاص هزمناک
 کسر به سفرایمکه قریب اولی بقال نحن علی سفر قد انقضت الی حان شخصنا و اشخاص اوقا تان کسند شک
 اوق نشاک اوزن رندن کیمکه دخی در روز بقال انقض الی اذ لما زسهه لغرض من اعلاء و اشخاص
 فیه ایتکه ده در روز بقال اشخص فلان فلان و اشخص باذ الفته یعقوبک ابو صیددن اولان روایی اوزن
 شخص شینک فقی و صادک تشدد به و لاشخص شینک کسر به رنسته در که انوکله بانی اولو و شخص شول
 اوغریه دخی در روز کرسند کور دیکه لایذانی اوغریه لشموص فقتبته جی بقال هوش من الشموص
 و بنوشیه اولو و شموص نبیث تک اولمعه دخی در روز بقال شمست مجبته شموصا اذا ضاقت
 الشموص شینک فقی و صادک ضیله عولمعه در که سودی ازا و له الشما یس شینک فقی و هزمناک
 کسر به جی ذکر اولنان باقه معناسته بقال شمست الباقه شخص صامن الباب الثاني و شمما یس
 شدا بد معناسته دیکر و بقال فی الله عنک الشما یس ای الشدا بد الاشخاص هزمناک کسر به معناسته بقال
 شمست الباقه الشما صا شینک فضیله سفر جل و زنی اوزن شدت معناسته و شمما صا محله معناسته ده
 کل و کسان روایی اوزن بقال لایق فلا یحلی شخص صا ای علی عیله الشخص شینک کسری و قافک
 شخص سکونله رندن یقطعه و هر شیدن ریلوک الشخصی شینک فقی و قافک کسری و مدله شریک معناسته در

[illegible]

عيتك

النصفية على وزن الرزالية برسته دن برسته في فصل ابدويا برمي الافتصاص هزمك وتلك كسر به
 بمنها بل قال فصمت كذا من كذا او افتصاصه اذا فصلته واترعتا الافتصاص هزمك وتلك كسر به بل ارمي
 انفعال معنائه يقال فصمت الشيء فانص أي انفضل الافتصاص هزمك كسر به يقال من اخرج
 معنائه تقول افتصاص اليه من جهة الخارج الاستفصاف هزمك وتلك كسر به استخراج معنائه
 يقال ما استفص من شئاي ما استخراج المفوضه منك مني وواو افتصه برسوزي كشف ويليك يقال
 ما فاص بكلمة اي ما بانها القيس فانك فتي و بانك سكوتك كبتك وزيل اولي يقال والله ما فاصت كذا يقال
 والله ما رحت الا فاصه هزمك كسر به التوب كبتك واللبس يقال برسته في قبض ابدوز كذا جلق يقال
 قبضت على ذنب القصب ففصل من يدي حتى فاصل ذنبه القصب منك فتي وتلك كسر ي ومده لك يدك ي
 اصبر ابدوز ما عنه عيص ولا مفيش و بد كاري ما عنه عبد معنائه دن وعيد عدول ابدجك ومعنائه دن
 ولتدي ما استطعت ان افحص منه دروز ان اجد معنائه كعدول آييك معنائه در فضل التلق القصب فافك
 فتي و بانك سكوتك برمي اوسل به يا شوق يوسف حسن فقبضت قبضه من ارسول قرأت تدي صاد
 مهمله ابد القصب ففتنه شول وجع در كمر ما في قارنه يوب اوز و بنه صو اجمه دن حاصل اولو وقال
 قبض الرجل من الباي الرابع وقبض كذلك عفته وشمله دروز القصب فافك فتي و بانك كسر به عفت وشامل
 اليه نصف اولان كسبه يقال قبض الرجل فهو قبض وقبض كذلك هلمه قيسا بقولن من صدر دني
 اولو رواه قيسه كسبه ياشوقن در القصبه فافك فتي و بانك سكوتك واللك به در فمده ويرتفع
 اولان به يقال هامة قيسه اذا كانت خضه مرتفعة القصب فافك كسر ي و بانك سكوتك به علا قدن عدد كثيره
 دروز القصب منك كسر ي و بانك فتيه شول ابد در كه قوش ابريك لو سكتنه چكر روى رنن لبر و كيو
 حلو رمسون ديرومنه قولهم اخذت على القصب القيسه فافك فتي و بانك كسر ي ومده برمي اوسل به
 الثاني بنه و قيسه كذلك رومك اميدركا اول ياس بن قيسه الطائي در عامه نسج جوهره يوبه
 واقع اولشدر و لكن جمله اولان عذو و عني دكل دروز الاول قيسه الطائي در ديك كدي و يوبك مثلي
 يوبدن مقدم مروا اجمشدر القرم فافك فتي و بانك سكوتك ابي و بانك جمله حدلك يقال قرصه بقرصه
 قرصا من الباب الاول و قرص به اسر مفهده دروز اسع البرايت معنائه و قرص التلج بالحق معنائه
 كولو يقال قرصت المرأة العين من اللب الاول و قرص يرمي اوسله يومه دني دروزي للدين شان اسره
 حالته عن دم القصب يقال قرصه يادى اغسله با طرف اصابعك القرم على وزن التكرير كذلك يرمي
 اوسله يرمي نك حديث شريف من يورده قرصه دني روايت ابدلر و ابدريد ابدوز قرصه قطعه
 معنائه دروز قريص اجمك كسكه دني دروز يقال قرصته نقرصه اذ قطعه قرصه قريصه و اللشدر بالكرير
 القارصه و بانك كسر به شول كات حوكه سيفا ايجون سولنه القرم فافك فتي و بانك سكوتك و بانك قرصه
 كذلك فافك فتي و بانك سكوتك كليه بد كاري التلج و قرص كشك جرمنه دني دروز القرمه فافك
 كسر ي و بانك فتيه قرصك جعي غصنه غصنه كي الاقراس هزمك فتيه كذلك قرصك جعي غصنه
 الحضان كي القرص فافك فتي و بانك فتيه قرصه نك جعي صيره ابد سبر كي القارص و بانك كسر به شول
 ضرور در كدي في الجله ابقه و في المثل عد القارص غزو مقي سودد مقي اجمك مرتبه سن كيه يادى اوسل
 و ضرور ما معمله و لازم معمله ايكه دروز و يوب مثلي غز غز يوب دني حله استعمال ابدوز القرم فافك
 عني و بانك تشدد به شول ياديه حيكه دروز كويوش اولبا يوب ياس معنائه القرمه كذلك فافك

فيس

قبص

قرص

لوح
معي

معي

معي

معي

معي

وزن التكرم بما في محكم بل حق وقتر تصفصه لفت در الملاوصه ميمك شي وواوك فقيهه باقاجه نظر اتمك
 عدلن قو بهلر بديونك بلك ايجون الا لاصه برنسته في مراد اولان نسته نك او زرنه دور ايتدومك وفي
 الحديث عن انك لة في الاصل عليها التي عليه السلام عه اباط البغسل الميم ميمك فتي وحلكه سكوتك
 اهو سكرتك بلك القير ميم اي بعد ووحش بود زن نسته باغن او مفعه دور بقال محس المذبح جرحك
 مثل دحس محس اتس التي خالص قلعه دور بقال محس الذهب لنا اذا خلصته مامشوم المحس
 على وزن التكرم اتمن اتمك لمعصر ميم فتي وحلكه فقيهه وا فحس ميمك فتي وحلكه كسري ومبدل
 فرمود اولان دوسعد بلخلق معناته المحس ميمك فتي وحلكه تشد بدله برنسته في اغر بهلر كسري صورتي
 بقال بصمت التي امه مصان الباب الرابع لامتناعي هزمك وتلك كسريه كذلك صورتي المنص
 فقتنك وصادك خمي تشد بدله تدريج ومهلته صورتي المصان ميمك فقيهه موب هوزن كسنة المصانة
 كذلك ميمك فقيهه موي وقولم يا مصان يا مصانة شتم تقولن كسنة يعني يوكله رسوك كسنة استعمال
 اولنور بوني عورت امردكي كسنة يعظما سولر كسنة فلان زرنه لمن ديك اولور يا مصان ديك جاز
 دكلن و كذلك رجل مصان درلر عجن كيون سونن امه كدناه تن ورد التث اشعار اولور بوييد و بوني وزن
 السجدة ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 لسانك دور ميمك اولان جميع فله اولان درو بولر كسنة فقيهه فقيهه اولان فرق كمي در
 وقبسه صادمه ليه بريق اولر بله طويق وقبسه صادمه ليه ليه ليه ليه ليه ليه ليه ليه ليه ليه ليه
 توشا ماغيت لاور محس من اللين ولا محس من اللين وميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 لانه اذا غسله لاصه برنسته كسريه عارض اولور المصوسي ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 بشووب سكر كسنة قومه اولور وعانه ميم ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 فلان مصان قومه اذا كان اعلهم نسب استوي فيه الواحد والاثان والجمع والخوثة ومصان راو كسني
 اميدو المصان ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 مصان اذا كان خالص في ذلك يعني ضاري اتك لوتد خالص اولسه مصينه ميمك فتي وحلكه سكوتك
 ومبدل شهر كسني ولا بت شامه مصينه ديك جاز دكلن صاد اولك تشد بدله المحس فقتنك اياق
 سكر بولي رحيش كسني قملو كمي اولو بليقن اوله رسال ابله دوزلد وب اصلاح ليدر بقال مص فلان
 مصان الباب الرابع وفي الحديث شكاعرون مدي كرمالي عرني الله عنهما المحس فقال كذب عليك لعل
 يعني سرته يور يجه قادر اولدكي كسني صلا نيدن ما خود در قور ديلي معناته الامص هزمك
 فقيهه اورن دكشي اولان دوق عيل ابل معناته جمع رلفظنك واحد عي قور واين السكت ايتدي المص
 فقتنك اورن دكشي دور ه و المصبة كسني فقتنك واحد المحس ميمك فتي وحلكه سكوتك
 بفر سكر كسني اولو باغ فتي وحلكه سكوتك استعمال ليدر المصوسي ميمك فقيهه ميمك فتي وحلكه سكوتك
 اولان كسنة بقال محس ايل فخر ميمك فتي وحلكه سكوتك استعمال ليدر المصوسي ميمك فقيهه ميمك فتي وحلكه سكوتك
 بدي ازلان المحس ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك ميمك فتي وحلكه سكوتك
 ولا يستمكن من القبض عليه ورشار انك كسري وشين مجه ابل قوياينه دور رسن جاه معناته
 الا لاصي هزمك وميمك كسني ليدن فتي وحلكه سكوتك استعمال ليدر المصوسي ميمك فقيهه ميمك فتي وحلكه سكوتك
 الا لاصي هزمك كسني عورت اوغلان دوشوومك بقال المصبة المرأة بولدها اذا سلط

[illegible]

وقفیں

طیحات

المصدر

پیشکش

المجلس

أرض

[illegible]

پیش

جنس

بوزن الحش حالك في وضادك تشد بهد به ركسني، رايشه قندرمي يقال حشه على القتال من الباب الاول
الاحنه الضبيض على وزن التكريم كذا قد قندرمي وشوقه كنور ملك الضبيض حالك كسري وضادك كسري
وتشد بهدي ومديه والفتك صبر به اسم در جنبيض معنائه القاض تالك فضيله يرتاج كسني ويرين
قندرمي الخافه ميمك خيله لبي كسني ويرين قندرمي وقرى ولا تخافون على طعام المسكين بضم التاء
الحش حالك خيله كذا كسني قندرمي معنائه الضبيض حالك في وضادك كسري ومديه طاع نهايت
بولد وغي خوده اولن دوز ريزدين الهلب سما جفانه كوندوب ايندي تا القضا المعصوف علنا ونظر زانام الى
يرعرا جليل، نحن حشيفه وعرع مطاغك ديه سيدون في المديته اهدى الي وسول الله بهدي في قمر جدي شيئا
يضعه عليه فقال ضعه بالجنبيض فاعيد الكا يا كل البديعي بالاولى الحش حالك خبي وياك تشد بهدي
شبل ماشدر كحشيف جيله واقع اوله اسمي ووليت اوز ريس يومنسوب حفي در سحلي ودهري كبي
الحش حالك خبي وضادك كسري وفضيله اوديدن ومع در كسبر كسبي اجيدو الحش حشيفه شول

حش

دوه درك اوسا لبي كوز الا حش هيزمك فضيله جي اوسا لبي كوز دوه در معنائه حشيفه كذا شول
اوسا ايندي رازك دز اولن دوه ويو يوكلك ايچون احضار اولنه ويوتقردن فهم اولنوك صاحب سراج
حش قاش خانوشري كفاش خانوشري بان كنند بهدي وصوره ن خالي دكادر الحش حالك في وضادك
سكونيه ييوق كذا يقال حشفت المود حشفا انما صلفته واسمي ايندي حشفي رنسنه في الدن ريقه
دخيل رازكول حشفت الن اذ القيت من يدك وطرحته الضبيض على وزن التكريم دله في الدن رايغوب

حش

اكن كلك الموضه حشفتند وحا، ميهله اكه نسنه كدادى وحوشه حشيفه جي دى كولو وشور اولن
معنائه كذا كز اولن شان الله تعالى الحش ميمك كسري بله اكني سنه الحش حالك في وضادك كسري
كذا كسري اولن يقال حش حش من الباب الحش وحش من الباب الاول وحوشه وحشيفه اجامنا
بادله ما تلقى حش حش وحوشه وادل هر ماله كسري وداله ماله نك سكونيه قو في سودد كز ياده اكني اوله
وقولم فلان حشفي رنسنه لحر النفس ووشه شنبه طرقيه كز اولن دغي طاهر والحق مراد اوله وشفه
بنا دوز او شيه اصلنه منظره وحيثه ديرلر وحش نيا تا حق طوز او لوب ابي اولنه ديرلر ميث والكي
وطرفاكي ورمث ورك كسري باستان مدي كزيوت در انا ليل الحش وطرفه يستاق اولن بالهوت ودره لده
اوله ديرلر عرب طافسي الله عز وجل الحش نكاهتو يقال له لونه قوام الريل اذ اجامته دالت مختل
فحش وتهد عوف ايمكه وحش اولم ايمكه ديرلر دوه شور اولان اوله ايندي كبي الحشه حالك في وضادك
ميمك سكونيه رنسنه يشتنه والحق في حديث الزهري لادن مجامه والنفس حشيفه ويح رنسنه في الزهري لانه ديرلر
وحشه دوشك حش ايچون يمي شور او نيمون اولن نكاهتو سندن ما عوفدو رنسنه في ليل اولن اوصانوب
ملاك حاصل قلشه شور اولان اوله توجه ابدو الا حش هيزمك كسري به شور اولن اوت جوق اولن يقال
احشمت الارض دوه يمشور او توناهغه في ديرلر يقال احشمتها الحشه مع اوله لحي ومع نيك كسري به
شور او في جوق اولن الضبيض على وزن التكريم رنسنه في زور ميمك حش لافلان في القرى اذ اظلم الحش في
خمتينده وشور او توناهغه يقال حشمت لال الحش حش حش من الباب الاول اذ اوت الحش وضاح صراج
بومقامه ابي ابدن شارت ايشدره فيعنا الا حش في القياس فيه لحي المصوب الضبيض اذ اكن لافلان لازما
الحشه ميمك كسري به شور او توناهغه في ديرلر واوله لحي جي ذكر اولن دوه معنائه الحشيفه حشمتند وياك
تشد بهدي شول دوه در كز شور لمت نكاهتو مقيم اوله حش حشيفه شول كذا كسري كسري شور او توناهغه

باليه العرضان عينك كسرى ورتك سكونيله مرغبك جى اركك اوغلا قلمعنا سنه العرضان عينك سى ورتك
 بىكونيله كذا لك جى العرض فقتيله شول نسته دو ك انسله عارض اولو و مرشدن مرضه شيه نسته دن
 و عرض دن ارمال دن بابه در اولو قلى اولمون كنيلو لسون بقال الدنيا عرض حاضر يا كل منها البرو العاقر و عرض
 صبرى كوزدى كچو زوب يوقلى معناسنه دكلو و عرض كى ورتك سكونيله تنه كى مرو و لندى پس ورتك فقى
 و سكونيله شول اولو رقبه له قضى كى و عرض شوله اوقه باعود مشول طاشه در اركه رتسه به قصه اهدوب اته
 و عيه ملوقه بقال المم عرض و حجر عرض بالا ضافه بمنه قولم حلقته عارض ضلو كلامى شول كسنگم اهدوب
 بر عورت ارقى كبر كى بلا اختيار كا كوكل بغليه العرض عينك كسرى به اركك دوه ناقمك اوور شه بىدلوب
 كنو ورتك در اركه ناقمك اشتهاى اولو رسه جى اوله و لا اوليه و يونا قمنك زاده ايو اولسنه ناه و بقال ضرب
 الفحل الناقه راضا و عارض داغ معناسنه دكلو و عقوب ايتدى عارض مشول داغدو ك دوه او بلى لوز ره
 ارقى كشدلو و عارض جاتيه نا حيه معناسنه دكلو و عارض عينك كسرى به كذا لك شول دويه در اركه
 دىكنلو اغاجه بوزنه معاوضه ابدل العرضه عينك كسرى ورتك فقيه و نون زايه اهل شول ناقه دو ك ينى
 ياقى بوزيك عادى و ايله شاطندين و كوز قو رغبيله بقعه دى در ل بقال ظرت الى فلان عرض اى بوزى عرض
 العرض عينك كذا لك كسرى به ورتك فقيه و نون زايه اهل شول ناقه دو ك ينى
 العرض اداى مشيه فى شوقه ياقى من شاطله العرض عينك كسرى ورتك فقى وضاد كسرى به نونى ايات
 اهدوب من ملوقه و ايد غيرون و عارضه باى حنف ايدوسن العرض ورتك كسرى به شول بلوند ك افقه ارقى
 طون و مينه قولم قلى هذا عارض عله ناي عله لانا معرفه لا يجوز ان يكون صفه لعارض و هو تركه و العارضا
 بضم و مثل هاتى لا لا محال شقه من الاضال كذا قال الجوهري و لك ان تقول هذه اضافه لفتيه لا تقيد التمر به
 فتا مل فقه عارض بل غدد خد در جبل معناسنه ابو عبيد ايتدى بله به عارض ديدكر نك و جى بوز
 و كاه اولو و كركه سور و سنده دى در ل بقال مر بنا عارض قديلا لافق و عارض شول عطا به در ل ك موهوب له
 و اجه با صلا ايله و انسا لك بوز نك بر جابنه دى عارض در ل و منه قولم فلان عارض راد بخفه
 مصر عارضه و انظر كذا طرافه عارض در ل بقال مرا تفقه العارض اى فقه عارض القم ابو نصر ايتدى عارضه
 ديشلر ديلند كاه لو كد شاردن ما بعدى مراد اولو و ر اوكد شاره عارض ديزر و ابن السكيت ايتدى عارض
 ناه ديد كرى ديزر و اوكد ايتدى اشر دى در و بعضيار ايتدى عارض اوكد ديشلر به انى ديشلر ما بينه
 طلاق اولنور و العارضه و لك كسرى به حاجت معناسنه العارض عينك فقى ورتك كسرى به جى حاجت معناسنه
 و عارض شول دوه در ل كد بكن اولنلو و عارضه حرا اتونكله قدر نه دى در ل بقال فلان دوه عارضه اى
 ذوبيل و قدره على الكلام و عارضه و سقفه ارقى قرد قلى اغاجه دى در ل كرش معناسنه و عارضه الباب
 قيرنك بوز قيرم و سى ك قيرنك بوز قيرم و سى ك كبر كاه شيكه مقابل اولان در و عارضه شول ناقه به در
 كا كارض باخو دانكسار و اقم اولمخين زى ايدله ليقال بنو فلان لا يا كاون لالا و ارض اى لاخر و لا ابل
 الامن ديه صيبها و يقال هذا عند تعميمه بذك و بقول العرب للرجل اذا قرب اليهم العظيما عارضه
 و عيطع من ماله من غير علة دى اولناده و عارضه انسا لك بوز نك بى حاجت معناسنه دى در ل سقفا
 لندى من معناسنه المعارضه ميلخى ورتك فقيه و كسره نك ايرنه سكر نك نقول عارضه فى المسير اذا
 سرت خيله و حياى باى متانده اير معناسنه در اركه صاحب رتجى باى موحده عله دى كرك ايدوب خطا
 لى شمشير و معاوضه بركينه نك اشلدى ايشه سكون ليشلر بقال عارضه بثل ماصن اى تيب اليه

چنان مائی و معروضه کتابی مقابلهای نموده در بر تقول عارضت کنی بکتابها اذا قبله هو و جانی طومعه دخی
 معارضه در بر بقال عارضت ای اخذت فی عروض و واجیه و معارضه هذول ابدون و جلیه نموده دخی در بر
 العروض عینک نمی ورنه کسر به شول طامک علی در که حالتیک قبری نانه در الترضی علی وزن التکریم
 تصریح بقالی در می نرسنه فی اشکاس و طامک قال مرضت املان و یقلان اذ قلت قولاً و انت تخفی یعنی
 بر کسبه ابله رسوزی سو بشور کن اگر نمکنه مراد ابدنک و تر بیض کلب کنایه بمل و مشوش یا زامعه ده
 در بر بقال عرض الکلب اذ کتب شیعاً و لم یبین و شیعاً نامثله و یا موحه و جمیع بر نسنه فی مشوش فامه
 در بر و اشارت و تفسیه معنای سه ده کلوز بقال مرضت فلا لکن افعرض هول و تر بیض نسنه فی نانوایه نموده
 در بر الهمای بیض بیک فقی ورنه کسری می دهنه شول کاندو که نکه لولوای غلط بک فقه به بعض حالت اشارت به
 و فی الهمای ان فی الهمای بیض لم ندو حه عن الکتاب و مندو حه خلاص معنای سه ده در المرض بیض کسری ورنه
 کسری می ددی و تشدید به فسیق ورنی اوزن شول کسندو که خلقه شرایک قصد ندن خالی و ایله المرض
 بیک نمی ورنه فقی و تشدید به شول اتد که قای بشامش ایله و عرض شول طون در بر که او یلفته اقری
 داغ لوی از العرض عینک تخفیه شول طامک و کز غیره چکن کسند از یوفیه قای نه طعام ابدور بقال عرض نای
 لطمون نام عرضت کجور عارضه ارمافانه دخی در بر بقال اشتر عارضه لاهل ای هد به و شیاعه الهمای ورنه
 لکن نام رسیده و راه او در بر و عرض ایلو معنای سه ده کلوز بقال قوس عارضه اذ اکتب بر بضالت المرض
 فقتنه ورنه کسری و تشدید به توجه و قصد معنای سه ده بقال عرضت اساکم و عرض الکلب معنای سه ده دخی کلوز
 نوع کجور بقال عرض لعل فی لعل اذ اخذ فی سیره وینا و شمالا لیسفیه اطریق و حاله و ایادین و کز جلیل رسول
 ضلی الله علیه و سلم بر کویه مخاطب ناقته نرضی مدو جاوسوی ورنه بیکه مشرفه و مدینه منور است
 و عینک ابدور و سوزی و سوزی در سینک فقیله کنگ معنای سه ده المرض بیض کسری ورنه فقیله شول افعده
 گزاش او کز دانش ورم لولامش اولو عرضی میزان شره دخی در بر شمرانو کله معروضه و مقابله و انوب نسیم
 اولند عیضی ورنه لفظ موت در جم و اولوا هم جنس اولو و عیضی و عرض کنگ لکم لکم لکم هن بیکه معارض
 اولیسنک جز و عیضی نه در بر الاهاوی بیض هن بیکه فقی ورنه کسری بیکه علی غیر التیاض کویا کاه بیض بجم
 اولو شد و کز دهر بیک عارض در سن ورنه حذف به و عرض طامغه و لان ورنه دخی در بر و عرض بیکه مشرفه
 و مدینه منور بیو بولر کاهل افعده دخی در بر بقال استعمل فلان علی المرض اذ اصلو اما لایه و عرض شول
 دوه به در بر که اولو لای و لمسه دیکن او تلبه و عرض غوای کلامه دخی در بر بقال خفت ذلک فی عرض کلامه
 اتی غوی کلامه و عارضه و عرض شول کاندو در کسکا قری کله فقی نندن بکاسیر لیسک و عرض صاحب
 معنای سه ده کلوز و منفی قولهم فلان و کویض یلا عرض ای بلاحاجه مرضت و کسکوز ورنه فقیله بعضی
 معنای سه ده بیض یهوده و بعضی در المرض عینک نمی ورنه کسری طامغه معنای سه ده در هر چه بیدن او و رسو
 بوز ورنه جلیه دخی در بر بقال نظر الیه بعرض وجهه بکمال بضع و جمیع عرض مابین معنای سه ده کلوز بقال
 ارنه فی عرض الناس ای فیما بینهم و عرض عولم الناس معنای سه ده کلوز بقال هم من عرض الناس ای هم من الامامه
 و قوت و قدرت معنای سه ده کلوز بقال افعده عرض اسفاری قویه علی السفر و عرض هذ البیر السفر و اطرای
 مابقی علیه السفر و اطرای و کاما لول و اجمادین دیک علامه استعمال و انور بقال نظرت الیه من عرض ای من
 جانب و حاجیه و کجیفه اتقی و قمانده دخی استعمال و انور بقال رجوا بضر یون الناس من عرض ای من شق
 و حاجیه کجیفه اتقی لایال من ضرر او هر نه ده بولور سیک دیک علامه دخی استعمال و انور بقال ضرب
 عرض الحایط ای اعترده حیث و جدت منه و بقال لک الجن عرض ای اعترضه و اشتریه من و جدت و انما

غرض

غرض

فرض

غضاضة التقييض على وزن الترزل سو اسكلك قال تقييض اذ انقص يقال مات فلان بطنه كم تقييض
 متواش ويطبق بالفتح كسر به امتلا به در ومقصور وكثرت مالد التقييض على وزن الرزله لا تقيض خلق يقال
 فلان بحر لا يقيض التقييض بمك كسر به ايقا اولان روعاش مشكل اولان كلامه في درل كلام غير واضح
 معنائه الموضو ختمته بالحق اولم قال غرض المكان بغض غوضا من الباب الاول وغرض غرضه في درل
 كاور ايقا لمعناسته الموضو ختمته بالحق اولم قال غرض غرضه
 وغرضه من الباب الخامس وغرضه كلام مشكل اولم في درل قال غرض غرضه من الباب الخامس الغرض
 غرضه في ومك سكويه ايقا اولان مكان الاغاض همزه فقهله غرضك في الغاضض مع اولك في وانك
 كسر به زاده جقرو اولان رل الغرض غرضه فقهله غرضك مفردى زاده جقرو اولان ومعناسته التقييض
 على وزن التكريم كلامي مشكل خلق قال غرضه اذ انقص او تقييض اغاض عين ايمكه في درل وسيله وشرا ده
 مشاهله ايمكه في درل قال غرضت عن فلان اذ اتساهلت عليه في بيع او شرا او تقييض تاه ضود من
 اولد قدن صكه كوزن بوموب صونك ووزن ند وشكده في درل قال غرضت الناقه اذ اردت عن الحوض
 الخيل على الزا بد مغضه عينه افوردت وزا بطنه بدن كسبه درل وتقييض اولما مغيون كوزن بومغه
 في درل قال ما اكملت غرضي ما لفت الاغاض همزه مك كسر به زسنه دن كوزن بومقي وبيع وشرا ده
 تساهله ايمكه درل قال انقصت عن فلان اذ اتساهلت عليه في بيع او شرا او تله تعالى وسلم باخذ به
 الا ان تقيض واغاض وبيع وشرا ده ميسر ياد مني تقيض ايمكه في درل قال اغضض لي فاجبت لك
 زبانه ياده منه زاده بالحق من ثمة الاغاض همزه مك وغينك كسر به ربه يقن انقصا معنائه
 الغاض غينك فقهله والغاض غينك كسر به والغاض غينك غني ومك سكويه لا تقيض لك في وغينك
 سكويه لو غنيون كوزن بومغه درل قال ما اكملت غاضا ولا غاضا ولا غاضا لا تقيضا لي ما لفت وما
 انقصت عني اذ غيبت غينك في ومك كسرى ومدله عيب معنائه يقال ما في هذا امر غيضا اي عيب
 ذوالغرض غينك في ومك سكويه ذليل اولوب ذي حول اولان كسبه قال رجل ذو غرض اذ اسكان دليل
 عمال الغرض غينك في وناك سكويه صو اولوب چكلك يقال غاض الما تقييض اذ اقل وضم ونضوب
 سور به بغه درل و غرض صوفي اذ انكده في درل قال غاضه الله تعالى ولا يتعدى ويجعل معنائه في كلور
 يقال غرض الماء اذ قل به ذلك وغرض متاع في كسلكه درل يقال غاض بن السلعه اذ انقص وكسلكه في
 درل قال غرضه لا تله تعالى وما تقيض الارحام وقال الاغضض وما تقيض الارحام وبقال غاض الكرم وفاض
 اللام ومنه قولهم اعطاء غيضا من فاض اي قليلا من كثيرا لا تقياض همزه مك وغينك كسر به بعناه الاغضه
 همزه مك كسر به اسكلك يقال اغضه اي انقصه التقييض على وزن التكريم كذلك اسكلك معنائه تقول
 غيضا تلامذ اذ انقصته وحبيته وتقييض اولسلان غيضا به يعني بشه اي بس اولمغه درل وبقال غيضا الاغ
 اذ الف الموضو غيضا بهشمه درل الغيضا غينك في وناك سكويه بومك مشه معنائه كاول سو بتاخير
 اولوب صوفي چكلك كذا استاجار بنر الغيضا غينك كسر به جي مشه معنائه فصل الغامق غرض غينك في وناك
 سكويه كسلكه كرك قال غرضت الزندو سو مك من الباب الثاني جقروند چقفا درل اكرش غيضا من اولمغه
 عرب كذا اتي غا جلف جقرو درل غرضت الزندو سكويه اكرش جقروند چقفا درل اكرش غيضا من اولمغه
 درل غرض غينك كسر به جي بفرس نرك صوصلا جقروند درل وفرض لاسه في جقرو بقال اجابه من
 فرض كسمن من لباس وفرض رونع غما به في درل وامي لتي فرض غان ولا بطنك مكر بلانك غلاسه

فیض

فیض

فضاض ودرع فضاضة ای واسعة التفویض علی وزن التکریم برکنسه به برایشی امرای قال فوض
 الیه الامر ای دده الیه وتوفیض نکاحه مهر سز ترویج ایک الفوضی فک فقی وواو سکونی والفک قصر به
 شول قومدریکر لولوب وریسلری اولیه وبقال تمام فوضی اذ اکان محتطاً بعضیاً بعض وکذلك بقال
 جاء القوم فوضی وبقال اموالهم فوضی بینهم ای شرکاً فی الفوضی فک فقی وایک سکونی وضادک ضی
 والفک قصر بهمعنا و الفک مدی دخی جاز ودر التفاض فک فقی وواو ضی ایل شر بکل ماله راز
 اولی بقال تفاض فی الشر بکان فی المال جمع و فی شرکة المعاضة و تفاض بری رینه رفاق کسندمد
 ای تمکده دیر بقال تفاض القوم فی الامر اذ الفوض فیهم بعضهم بعضاً المعاضة میک ضی وواو فقیه ای
 کسند بری وبله نکم ایک بقال فاض فی امرای جاره معه الفیض فک فقی وایک سکونیه خبر شایع اولی
 بقال فاض لبر فیض من البلب التلی و فیض صویق اولی فدی در الفیض فک فقی وضاد اولک
 ضیله بمعناه بقال فاض ماله فیض فیضاً و فیضه اذا کثر فی سال علی ضفه الودی وضفه ضاد جمع فک
 کسر به در فک کناری و فیض سری اشکال ای تمکده دیر بقال فاض صلب السرا لاجیه وکثر معنایه
 کاد بقال فاض الایام اذا کثر و فیض نیل مصره دخی دیر و اصبی لندی نهر بصره به فیض دیر و فیض
 جوق سکون لندی دخی دیر بقال فرس فیض ای کثیر البری و فیض جوق نسنه به دیر بقال اصطام فیضاً
 من فیض ای اصطام قلیان من کثیر الاستفاضة هزمک وک کسر به کذلک خبر شایع اولی بقال استفاض
 لبر اذ الشاع وهو حديث مستفيض ای منشور فی الناس ولا تقل مستفاض الا ان تقول مستفاض فیهِ
 ویسم بقول استفاضه فهو مستفاض واستفاض واسع اولی فدی دیر بقال استفاض لادی غیراً
 ای اتسع وکثیر غیره المستفیض میک ضی وفک کسری و مدله شول کسند در کسر القطن و غیره لسنه ک
 وروین طلب ایل المعاضة میک ضیله واسع اولان نسنه و مضاض فکری یوک اولان صورت دخی دیر بقال
 امر المعاضة اذا کثرت خصة البطن الفیوض فمتنه لجزی اولان صول میاه کثیره معنایه بقال ارض ذات
 فیوض اذ اکثرت میاه تغنیض و فیوض اولک معنایه کاد بقال فاض الرجل فیوضاً لامت وکذلک فاضت
 نفسها فاضت و نحر و عابو عیبه و فرار و ای لوزیکه بولفت بی محمد در بدیل و ایوز بدی انر کی و لنت لندی
 و اصبی لندی فاض الرجل فاضت نفسه دخی لک فاضیاً دمعای کوز یا لینی و صوده و بونک امتانک
 استعمال بدیر الااض هزمک کسر به طولی و من بقال فاض امامه املاء من فاض و تاضه و ککده دخی دیر
 بقال فاض جموعه و تاضه صود و ککده دخی دیر بقال فاض الماده علی نفسه اذ افرغه و تاضه دوه سکوش
 شکبه سندی و یفر و کتو و مکده دخی دیر بقال فاض البعیر ای دفع جرته من کرته فاخرجها و تاضه حجاجک
 صرافتک مذک و ارسنده دیر بقال فاض الناس من عزات لی منا ای دفعوا فیه ویر دفعه بر فاضه
 دیر و تاضه سوز مکبر مکده دیر بقال فاضوا فی الخبث ای تاضوا و تاضوا اولی و تاضه دخی دیر
 بقال فاض بالقذاح ای ضرب بها الفیاض فک فقی وایک تشدید به صوی جوق اولان نهر دیر
 بقال نه فیض ای کثیر الما و یورد لولوب کثیر الما اولان کسند به دیر بقال دجل فیاض ای وهاب
 جواد صلی الفاض فیض فک فقی وایک سکونیه المن اذ معنایه و فیض بر سندی و شور و مکده دیر
 بسلک مقابلی در و فیض و فیضه ملک دخی دیر بقال صالو فی فیضک و فیضک لوی فی ملک و فیض
 سرعت ای تمکده دیر و فقه فوله تعالی اولی و والی الطیر و فقه صلوات و فیض القیض فمتنه لالی فیض
 اولان نسنه بقال دخیل مال فکان فی القیض الا فیض هزمک و فک کسر به جوی و ککده لک لک لک

التبر والشرو ابکی بملوان میدان بر غیر بنه خسته بشغه دخی درل الما قاضیه میمک خنی ورنک قضیه
 مالی مضارب به دیورمک القرض فافک کسر به یمنابها بل قارضت فلانای دفعت الیه مالا بصر
 فیو یو بکون قرض بینک علی ما شتر ملان والوضیعه علی المال یعنی ضرر مال او ورنه اولغه ابن مقرض میمک
 خنی ورنک کسری و فافک ماینده سکونه سکسارید کاری جانور درگاه اکثر کو کرجن قتل ایدر کهلسان
 قرض
 نوسینه کاکله درل الاقتضای هر مکه و فافک کسر به دیور بلقی بقال اقتضای الحایط الا لقطه و اقتضای
 قوش او مرکب استعس و زولمکه دخی درل و اقتضای الکوکب خنی بودند دو و بودند فعل کلد کلا حرف
 الخیری یا بنیدیل ایتمکه بقال تقضی کبواصله و اقتضای لوی لوی خادی برود مکر کو رب ضاد انیم ی
 یا قلب ایدر نکر تعنی دیر بل ملن دنوا اقتضای ان حکمتک دخی درل بقال اقتضای علم لیل القض
 فافک فقی وضادک تشدید به لک حکمتک بقال قضینا علم لیل فانقضت علم فقی و اقتضای علم لیل
 در بقال قضینا الوالو فاقضیه الباب الاول اذا تقضت القرض فقتنه او فقی ملان بقال منه قض
 الطعام فقی من الباب الرابع القرض فافک فقی وضادک کسر به ملان اولان طعام بقال طعام قضیه
 و تقول قضینت منه اذا کتبه و وقع بین امرائک حسی القرض فافک کسر به قریه بکارن در دعت
 منلسنه و قضه او فقی ملان دخی درل و قضه او فقی ملان دخی درل الاقتضای هر مکه کسر به
 بر کسنتک بنای طیر اقل اولوب خشن اولق بقال اقتضای المضع اذا تبر و خشن و بنای وجه
 مذکور او زن قله دخی درل بقال اقتضای المضع ای جمله متر یاو خشنایندی و لا یتندی و اقتضای
 الخنی نسبه به علم ایدوب فی طلبا تمک بقال اقتضای فلان اذا تبرع الطعام الدینه الاستقصای هر مکه
 و تانک کسر به بایغان خشن بولن القضاء فافک فقی وضادک تشدید و فافک مدله شول زن درگاه اری
 اولوب یا یشی خشت او زن اوله بقال درم قضایا کانت خشنه الماس لم یسحق بعد یعنی هنوز ملایم
 اولیه قضیه بقضیه بولکل یا جمع علته استعمال اولو و بقال جاو اقصیه بقضیه ای جاو یا جمع
 یس بومصد و بت بنی او زن منصوب اولو و بر بدن بعض کسنته فی کلیم جراسنه لیر ایدوب انوک لیر ایدوب
 معرب خیلو الاقتضای هر مکه و تانک کسر به قریه بکارن الملق بقال اقتضای الجاوه اذا قرضها و اقترع
 فافک به و عین ممله اید بکارن اولها تمکه درل قضیه علی وزن الزواله خطای کسر اتمک لوزی القضا
 فافک فقی وضادک سکونه شول او سلان درگاه صیدن برکن ککارن قد غنک او زوی اید به بقال اسد
 قضای بقضیه فرسته القضا فاقضی اولک خنی و فافک ایدوب کسر به یمنابها بقال اسد قضای
 القرض فافک فقی و عینک سکونه بیوخی کاک تقو ل قضیه المود اذا عطفه کا یعطف عروش الکرم
 قرض
 و الهود یعنی اسم بیوخی و محفه بیوخی کاک کزی التقویض علی وزن التکریم بنای سوک بقضیه
 بقال قرضت البیت تقو یضا اذا رعت اعداده و اطابه القروض فقتنه و و لک خنی و تشدید به حلقه
 و صفر بو زلق بقال تقوض الخلق و الصفر و تفرقت و ملان خلایق جمیله اولان
 قرض
 حلقه لک حجی دروا سو سکولک یعنی اجزای بر رقلع اولن بقال تقوض البیت تقو ضا المقوض
 میمک خنی و و لک فقی و تشدید به بغلی نسبه الاقضا هر مکه و فافک کسر به دیور بارلق
 قرض
 دو شکرن بو زید روائی او زن القرض فقتنه و تانک خنی و تشدید به دیور بارلق و و لک دو شکرن
 بقال تقضی تقضیا و تقوض البیت تقوضا و قرضه انا و تقضیت البیضه تقضیا اذا تکررت فلان
 یعنی ثانوبان یا ن اولوب ایلنه و اسکر ایلنه انقاض فهو منقاض درل و صرحه دخی حال
 ذکر اولان او زن دو و تقضی مشابهه دخی درل بقال تقضی فلان ایه الا شبهه انقض فافک

ففي ذلك سكنيه يار من قال قضيت انوار ورة ما تناقضت واسمعي لندى انقباض طول ايار لافله لطلاق اولنور
 يقال انقضت كيد ما تناقضت السن اذا شقت طول اوقضي بان النوب دوكلن جرده قبل نعد في دبر اللانقباض
 ميكن خيله وبالك قضيه مناهي متاعه كنيكله بارا انك انقباض خافك في وبالك كسرى وتشده به بمان
 كنيكله مشري معناه مندر التقييض على وزن التكرم تقدر خلق يقال فيض الله فلا فلان اذا جاء به
 واتاهه يعني كمن ميسر قلبه ومنه قوله تعالى وقضيتهم قربا ماى قدرنا لهم ذلك وقترافك ينك حتى درهنا
 معناه فصيل لكاف الكراض كالك كسر به لرك منبى وركناقه بك حتى لى قبول ليتكند كسر مطشر وما غور
 وكراض وحك شكله نعد في دبر جمد لمظندن مفردى يوقدر وابو عبيد لندى اتوك مفردى كرسه در
 كالك خيله الكرض كافك في ذلك سكنيه ذكر اولن منى الحق بقالك رست الحافه كرض كراضن البلب الثاني
 اذا قلته فصيل اللام الضلاض لامل في وضاده سكنيلن ريك اولن قولنا غوز بقاله دليل الضلاض لى حلق
 اللانقباض على وزن الازالة صافه وصوله جوق يغوب جعبه اوزن اولن ما من ذلك تقول انقضت اذا انقضت
 بيتا واما الفصل الميم النض ميكن في وحك سكنيه خالص اولن سود وخالس شول سوده دبر لك اكسو
 على ثمانه اولن ك اول سود طنلوا لوسون كركا كنى لوسون وعش خالص سود ويجوز مكنه دى دبر يقال
 تحت الرجل اذا سبقته النض وعش خالص تحت ايمكه دبر يقال بحضنه اللود كل شى انقضته فقد
 بحضنه ومردى عش خالص النسب اولن عربى دبر من كروم وشت وجم يونه ارا اولور وكر دبر سك موث
 وشيو وج دى بدرسن قلب ايله تحت كنى وقلب خافله تحت حامله به خالص معناه سندن دلا لخص مبانك
 كسر به شول كسبه دبر ك خالص سود صاحب اوله قبله لى مل محض اى ذوحش مثل لائن واما لامعاض
 هزم كسرك به خالص سود ويجوز ملكه امراض بحك تحت ايمكه دبر الامراض خالص سود ويجوز كالك
 امضت اذا عرضت تحتك حذنه خالص اولن يقال عش الفم عرضة صاى صاى محضاى حسبها النض ميكن
 في وعاء معيكم سكنيه ياع جعار مغيون سودى جالقم يقال تحت اللين الخضه والخصه والخصه من
 البلب الاول والثاني والثالث ونض قوي ايحه قوغاى جلقفه دى دبر طولسون دبر يقال تحت الدلو
 اذا نهرت دى البر للمضيه ميكن كسرى وعكك قضيه ياع جعار مغيون سود تحريك ايله حكك النض ميكن
 في خالك كسرى ويعد به شول سود ذكر كسرك اولنوب عافى النشر اوله المنومر ميكن في وعكك خى ايله
 بمعناه الامراض سود جالقمه قري باولى يقال نض اللين اذا حان له ان ينض انقضت فحشبه وعكك خى
 وتشده به الامراض هزم كسرك واما كسرك به سودى باق حرك ايمك يقال نض اللين ونض اذا حرك فى
 المضيه ونض ولانه سى قرتك حركت ايمكه دبر الامراض ميكن فحشبه وعكك خى ايله نض ورجع ولايت
 معناه بقالك تحت لافه نض محاضن الباب لايه مثل مع سماعا وعاض يوكو نافه دبر واحد
 خلفه دبر ايمكه في لامل كسرك به كندى لظندن واحدى يوقدر بوسيدن شول دوه يارو يسى كويل
 نكيد لادوب بكجي لايكه ابن خاض ديدلر ويوموثا ولسبيت خاض ديدلر زياته سندن قري
 اولنوب نه سراض اولن دوه يار يمين حامله لولان دوه لالحاق اولنو ومربون كرك حامله اولسون كرك
 اولسون وبن خاض نكره در قري بلسك اوزنه الف لام داخل قبلورسن وليكن تعريف جنس
 ايجون اولن الف لام داخل ايدرسن تنك شاعر كسركه فصيل ابن الخاض على الفصيل وقيل اولمشدو
 وجعنه بنات خاض وبنات ليون وبنات اوى دى رسن غيرى طريقه جمع اجرسن وبنات اوى اوى اوى كجى در
 يقال معناه كسرك سباع قيلندن دلا لخص خالك كسرك به شول ورت در كنى وعلان يوروسو طوش اوله

كرض

لنض

عش

نض

هضم

هضم

ابط

ابط

وفا به وحق برق کواکب او رسته و از انوب بلودی بار سوساغه و سوله اگله کا عقیقه در زیر عین مهبله
 و غفرله و ایاض او غورلین شغده در زیر بقال او صمت الما اعاذ اسارت المنظر فصل الهالض هلك فتي
 و ضادك تشد بهله طلق بقال هضمه يهضم من لبالب الاول اسكسره و دقه الا نهضاس هزمك و هلك
 كسر به طلق انكسار معنسه بقال هضمه فانهض المنضض هلك فتي و ضادك كسرى و مدله فتن سته
 و المنضض يملك فتي و ضادك حبله ينام و المنضض يملك فتي و نونك سكوت و هلك فته يهضمه كذلك
 الا نهضاس هزمك و نك كسر به كذلك طلق كسرى معنسه بقال اهضمه فاكسره و اهضاس فني كسرى
 ايمكه مدبر رتقول اهضمه نفسى اعلان اذ السز دنها و استزاد رنسه فى حقيقه قصير كورمكه در رز الهضاس
 هلك فتي و ضادك تشد بهله شول اركك درك سائر اركك كزوين اصير و نجبه يلبه الهضاس هلك
 فتي و نك مدله غلاب قدن رجاعت درو يوفلا و زنى او زنى در محراء كى شلب و زنى او زنى الهضاس هلك
 فتي و نك سكوت كنه كى ساراد قدن سكر مطلق بقال هاض الطم يهضمه هضاد كسره بعد الجور و هراغرى
 كبراغرى او زنى يهضمه كاهض در رز و هضى ركنه فى نكر او غسته طعمه فى در رز بقال هاضنى اذ رز
 فى مرضك الهضاس يملك فتي و هلك كسرى و مدله كى ساراد قدن سكره منكسرا و لان كسره الا نهضاس
 هزمك و نك كسر به ذكر اولن و جه او زنى كك فلق الا نهضاس هزمك و هلك كسرى و نونك سكوت كنه
 كك فلق كذلك الهضاس يملك فتي و هلك سكوت كنه و المنضض يملك فتي و نونك سكوت كنه كى فتن ركنه
 الهضاس هلك فتي و نك سكوت كنه كوكل و نهضى و يدن كسسته كى بقال اهل هضمه رتقيا و قيام و قيام
 كك فتي فى دن در قيام اسهل رجنه تقصيرا كك بعيد كك در رز عشرين هضمه شكر و فتن باقى
 ديشدر باب اطعام كك ترجمه الصحاح الجوهري فصل الالف الا بط هزمك كسرى و نك سكوت كنه قولن
 بقال معنسه نك كبرى و تا ثنى جائز و الا بط هزمك مدله جنى و قولن كور و نك رنسه فى زاده
 فالدرمدن ككبات و لور فرار اعر صحن حكابت ايدوبه فرقم سوطه حنى رقت ابطه بدى زاده فالدرمدى
 ديك حمله و قومند و لان ديكه دنى نهايت بولدى روه ابط در رز التا بط فتنه رنسه فى قولته الملق
 بقال ابط الشى اذا حمله تحت ابطه و تا بط اضطبا عدى در رز و اضطبا عدى رزى صاغ قولن و حنى الله الواب و حنى
 صول اوسون و زوى زنه راقعه در رز و ابهر رزى شى الله عنده التنى و و جه او زنى ايدى لاستنباط هزمك
 و نك كسر به اغزى طار دى واسع قو فى ناز معده در رز ابط شرابا يهضم جابر الفهمى نام كسفه كك اسمى ايدى
 تا بط شرابا يهضمه اولدغه باصت بولدى كقولن و غندن فتنى كز ايدى بقول جافى تا بط شراب و مرت بنايط
 شرايى حالى او زنى كك ايدى و تغيرا كك عرس زى افلادن اسمع نقل ايمرس يلكه فعل فاعل جله سله اسميه
 ايدرس يس اصلى او زنى سكابت ايدى و تغيرا كك عرس و اوج ابولو و هره جله كك نوكه اسميه اولونه جله سته
 حال بولده در رز بحرمه در رز حاكى مثلا و كز موزوى فتنه و جمع ايمك ديلسك جافى و تا بط شراب و و تا بط
 شراب و رسن باغود كلاها و كك در رسن تا كيكطير يقه و لكن وكلاها و كك كك و باغود و موزى و كلاها
 ملسوط او نهجه باو از شلا جافى تا بط شراب كلاها و سك جافى مدلولان تا بط شراب قدرنه اولو و التا بطى
 فتنه و اعترنه ياك تشد بهله تا بط شره منسوب اولان نسنه و نونك تصفيعى و ترخى جائز و كك در
 الاطلى هزمك و نك سكوتى و نك قهر به را غاچدر قوملو يورده بترو بولدى و زنى او زنى در رز را
 مشتقاته ايدى مار طدر رسن فتن رطيله درى دى باغت اولسنه و نونك الفى الحلق ايجوندر تا ثنى ايجون
 اذ كك در رز بونك و ايدى ابطه و و بونك قول لغر و اودر كك اولد فقل و زنى او زنى بونك در كك مشتقته او

مرطی و در سن و بویاب معمله ذکر اولنو زن شاه الله تعالی و اگر بونک الفی اصلیه فاسک معرفه ده و نکرده
منون قبلو رس و اگر لقی الحاق ایچون قبلو رسک نکرده منون قبلو رسن معرفه منون قورس و ابوز بد
بیر ما روط و روطی یروایت ایتدی قن اطراکک ایلسه الارط هیزمک فقی و رانک کسری و مبدله رجالدن
شول کسنه درک انوک و لدی حاصلی ولیله الارط هیزمک کسری و مبدله و التارط لای و زن انکریم رطی
بترمک بقال اوط الارض و کذارت الارض اذا خرجت الارطی بو ذکر اولنان جامع الفقه نقلی اولو در
لما نسح حمامه طاهر اولان تلایدن کاکندر الاطط هیزمک فقی و طلمک کسری و مبدله دومک نقلت
جلدن اولان اوزی و دوه بالانک اوزی که نقلت جلدن حاصل اولو رقال لاتیام مالمت الا بل و الاطط
اچلقدن قازن اوتکه دخی و در و دوه باورسی اوزو و ریمکه ده در و و لاسن و یولدش طلب ایتدیکه لاقط
هیزمک فقی و و فاک کسر به کشک دبد کسری معرفه نسنه که بوغو و زدن اولو روکا اولو رشاعده خاق
ساکن قلو رارقن حرکتن ماقبله نقلی ایتکه الا تقاط هیزمک کسر به کشک اتخاذ ایتک نقل لثقلت
اذ اخذت الاقط بسو باب افتعالدن اولو راقط هیزمک فقی و و فاک سکونیه طامه کشک فاقن بقال
قطط طامه یا قطط طامن الباب لثقی اذا اخذ الاقط لاقط ماک فقی و و فاک خیمه کشک نقل طمام
الاقط ماک فقی و و فاک کسر به اوزریش ری موضع حرب معنانه و غلیل ایتدی ماقط حرب به اولان
طالون و در مضایقه حرب معنانه فصل الباء بقطه علی وزن الدر حجة شول ادم درک ری و غیر بسوا
خطو مقارب معنانه وارد نقل لیدر کر که کیر و و فاک ده در بقال ریط لیل اذا ولی ملتفت الاطط بک فقی
وسپنک سکونیه باو بسوا غنی نشر معنانه و صاده دخی فاک فقی و سپنک سکونیه و سمت سکونیه الجحش
برکسنه اخشنان از الله قلعه دخی در الی البسطه بک فقی و سپنک سکونیه و سمت سکونیه الجحش
هیزمک بک کسر به دو شنک بقال البسطه علی الارض و بسلا حشت زابل اولفه دخی در
بقال بسط من فلان فالبسط البسط فضیه و سپنک فقی و تشدید به و لابی طولا و عرضا سیرا بک بقال
بسط فی الجبل اذ سار فیها طولا و عرضا البساط بک کسر به دو شنک نسنه فراش معنانه البساط بک
فضیه و اسخ اولان و بقال مکان بساط البسط بک فقی و سپنک کسری و مبدله بمعناه بقال مکان بسیط
ایضا کورده سی و قریجانی واسع اولان کسنه ده در بقال فلان بسیط الحزم و الباع و بسیط عرض
شرفه بحر زنده بحر دخی امید و غالب بحر واسع اولد ایچون بسیط در و و معنای و سعتدن در و بر
فشلی قرش لا بسطی دبد کسری قرش طار اولدخی زمانه و هذا فراش بسیطک دبد کسری فراش واسع
اولدخی خیمه و سر اعقبه بساطه دبد کسری مسافه بمعنانه اولدخی و قته البسط بک کسری و سپنک سکونیه
شول ایتدیکه و لدیه و رده عالی قونین اوستندن دخی اولو فیه و بسط لیل اولان الله دخی در بقال
معنانه بقال بسط ایضا بسطه ته و خیمه قراه تده بل باده سلطان و قه او اشد و البساط بک فقی
جی و صخر اولان ایتدیکه معنانه الاطط هیزمک فقی بک فقی طیر الی طول و روطی الی البساط
هیزمک کسر به ناقه و لدیه و رده روق اولونق البسط بک فقی و طلمک تشدید به چینی بارق جراحی
جقسون دیو بقال جطلت الفرحة اذا شقت لوط تاز و لوزه که معنانه کور البسط بک فقی و طلمک
تشدید به و لدیه و زها نیت ایچون دکلدو بلکه و سعت ایچون مذکر مونته الحلاق اولو و حمامه
کی و دجابه کی البسط بک فقی و طلمک کسری و مبدله هج معنانه و کذب معنانه و یوتدن فعل
مشق اولان اذ بساط هیزمک کسر به اوزنه کشک ابعاد معنانه بقال بسط فی السوم اذا اهد و سوم و تلافیه

الحط

اقتط

وقط

بسط

بطیط

من الجبال اربع ايضا ذاهب ونكر فخط ذلك طواروق چون او تلويوب قانزلي شيشوب ايجلرته لوان
نسبها منصفه دى دروزان الشكت ايندى خط طولو تاعل ايجلرته چاودرى سياه ماهر لوان
اوق اولندن قانزى شكتكدره اولو ته حد حق دروز ماهرته بله بقال حبش الشانن البلب الرابع
ايضاوق الحديث وانما بنيت لم يمنع بايقتل حبلا ويلمع باقتل ابدو باخود قنله قري ابدو روميدون
حارث بن عمروه حبش بن عبيد ايتلدن دروز موزون وانته بعض سفرته ذكروالان حالت وقم نوشدى بنه
طى ذلك موزوره حبش بن عجم دروز لمبلى ذكر اولان قبيله يمسوب اولان نسبه لمبلى فقتنله ونوك
سكون فلكه قمبر به قبيله القامه اولوب عظم البطن اولان كسبه كه اولور موزو قيلز وكه اولور غزلز ووزون
ابله الفلكه موزود سفر خلقا ايجو بدو بقال رحل حبشلى بالتون وحبش طاقو حبش وبقال حبش بنيت
واكر تصغير ايمك دروز موزو اولور سن استر سكونى مذهب ولب الفطن بدليا كوروزر حبش دروسن
طلاك كسرى وتوبيله دروز موزو كالى ثابت ايجون دكدر حبلى و بشرى قلى تاكه الفلكه ماقبلى مفتوح
اولور اكر استر سكونى ابقا دواب والى حذ ابدون حبش دروسن ذلكه هرام ك افلا خلق ايجون
يكى زاده اولمه قنسن دهرلك حذ ابدوسن وحق ايتلكه قندير بهد دهرلك سوحى ورسن
دهرلك ورموسن واكر حاف اولدن عوض ورسن حبش دروسن يك نشدندى وطللك كسره واكر
حرف ابدون عوض ورسك حبش دروسن نو بك كسرى وسده وحقى كجه سنده دى حال ذكر اولان سنوال
اوزون دوزعفرى ارسلامه دروز شوق اولد قيون طلاك حكه فى وطللكه تشدند بهد دهرلك والانى واكله كرن
المنى ياك كرسن ايندريك بقال حذ ارحل والسرچ والقوس وسطى وره زول ايمكه دنى دروز وسط انشه
ايمكه دروز بقال حذ ارحل اوجنه فقتنله منزل مناسنه دروا لاصطاط هزمك وحلكه كسره به
نسنه لعه وارمن بقال اعط السمر عر شته وارمن مناسنه وغبى سنده دى حال بهد دروا لاصطاط
هزمك واكله كسره بهد ماهرمت ابدون ميبك ماهر اسكتمك بقال اسطنى فلان باقى شيا قليب طه
حلكه فى وطللكه كسرى وسده نمندن ناقص لوان مقدار الحطه حلكه كسره كلى عوا ايمك ومنه قوله
قنالى حطه اى حط عتالو اولوز ايتلدن باقى اى لفت حطه كله در كوسر اسرا لى لفتنا ايمكه امر لوندى
اكر لفتنا ايسلر كاهلرى حط اولون دوى لفظ ط حلكه فى وطللكه كسرى ايمك ايمك سيب مناسنه
وحطوط شول ناقدى دروز ك زاده سر ع احوطه لفظه لمتنن ميمك فى وطللكه خيله شول جار نوك
اوقه سنك لى مالى دى موزود وسقوى اوله لفظ ط حلكه كسره بهدوه موزوزون يوز طيفانه وى يوزيك
الحطاط حلكه فى ايمك كوزو صغير مناسنه وقال رحل حطاط اذكى صغيرا وحا طين يعفر كسبه نك
اغى دروا لاصطاط حلكه خيله شول سبو لى حركه ذكر اشناك لظرفه ضاهر لوز وركام اوقو و يوزده ماهر
اولنده دى الحلاى اولون و لفظ ط حلكه خيله موزو حطاطه سود قناعتنه دى دروز ذالان مناسنه
الحط ايمك كسره شول خسته دركه كاهه دوكون ابدلر حطاط بهد حطه شول قنله و لظرفه اكر باحدث
ابدر ايتلدن حطوط دمو دردكه اوكه سراملر عتاتن قنشن ابدو حطان حلكه كسره بهد كسبه نك
اسيدر كاهلر عز زين حطان درو لفظان حطاطه فى وطللكه كسرى وطللكه كسرى ايمك دواج ديكدرى سر وقت
قولش لوكى لاختلاط هزمك واكله كسره بهد عجب و محرت وفى كلام علقنه بن علاه نزل الو اى لاختلاط
واسره اتقول الافرا بى شلاله لوى خسته و قوله اغى ايمك دمو دروا لاصطاط هزمك كسره بهد خسته
دعوى ايمك الحطاط حلكه قنله لوان ديكدرى اوكه باقى درك كسره با لاسلر اوكه افش كسره بقال

شيطان

او غلامی عزت نده عیسی بمک الخط بمک کسری و حاکم فقیه شول اغاجدر که انوکله جیزی چیرول خط کس
 معنائه الخط بمک کسری و حاکم سکونیه شول اغاج بان سیدر که فی خط طوغری اولما فیهیر لستمال
 ابدلر لخط حاکم فقیه امر و قسمه معنائه بمک جا، فلان و فی رأی سخطه لفا جامو فی نفسه حاجه قد هزم
 علیه و لعماده تقول خطبه فی حدیث قیده بلام بن هذه ان یفصل لخطه و یضم من ویرا ان یفرق و یحاجز
 جی در مانلر معنائه یعنی رکنه بر مشکل ایش واقع اولدقه حاجز اولیوب انی ندر که قدر اوله اولوم
 اولتا و خطه مقصد معنائه کلاور بمک خطه ناشیه ای مقصد بیدر انصاف ای بمک معنائه ده کارونه
 قورلم خن خطه ای خن خطه الاتصاف و معنائه اتصاف و خطه بر امر کینتک امیدر بر بار قیج لیمعزی
 خیه ها خطه بدیکری قولندن مراد اولدر امی روایی اوز و خطه اسم دخی کلاور خطدن خطه اسم اولدی
 کی نقطن الخط حاکم فقیه و حاکم کسری و میدله شولرد که اوزرینه یغور یغور یغور یغور
 بر ما بنده خط ای بمک فقیه و بامک کسری جی یغور یغور یغور یغور یغور یغور یغور یغور یغور
 سیلر عن جل جمل امر اترتید ها و طلقته ثلاثا خط لهنو، هالا طلقث نفسا ثلاثا یعنی زوجی بو شقندن
 ایسه کندی نفسی بو شامق بکر ابدی و پروی خط لهنو هائی اعطاه طالر یس نو فیک حاکم فقیه یغور
 معنائه اولور الخط حاکم فقیه و لامک سکونیه تارشدر منق بمک طلقث الی یغور طلقث الی الباب الاول
الخط اختلاط هزم منک حاکم کسری تارشدر منق حاکم فقیه و عقل یغور اولمه دخی در بر بمک اختلاط
 فلان اذا قصد عقله الخط بمک کسری و لامک فقیه ایکنی نسبه برینه تارشدر منق حاکم فقیه اختلاط
 حاکم کسری بمک معنائه حدیث شر یغور اختلاط و لا و ط واقع اولمشدر لا یجمع بین متفرق و لا یفرق بین
 یجمع خشیه الصدقه بمک معنائه در خطا رکنه منک عقله منک کلکده دخی در بر حاکم فقیه اختلاط
 اختلاط خط طلی علی وزن التکریم بر نسبه فی فاسد فلق بمک خط طلی الامر اذا قصد اختلاطی حاکم کسری و لامک
 فقیه و تشدید و بامک کسری و الفک قصر بامک کی مشوش اولم معنائه در و منه قورلم و هو فی
 الخلیط اذا اختلط امرهم و جمعی کنده در بر الخط حاکم فقیه و لامک کسری و میدله اختلاط ابدن کسره
 اختلاط معنائه مندم منادم و جلیس بحال معنائه اولدی یکنی و یونک واحد معنائه جمع معنائه
 استعمالی جا در در که اولور الخط حاکم فقیه و لامک کسری و میدله تشدید بمک و خط
 حاکم فقیه یغور بامک حمانی بر یجمع اتمکدر و بنیدده که خط طین دن نهی اولمشدر قوری غر بامک قوری
 اوزی و تازه اوز زله تازه غرمانی جمع اتمکدر الخط حاکم فقیه و لامک سکونیه عشرت بامک خط حاکم
 کسری و لامک سکونیه اجزای طیبیه جز مندر و خط طین اولم اغاجنه در که اصلنه اگری اولماغین
 هر بار که طوغر لده لکله دن خالی اولمه الخط حاکم کسری و لامک فقیه شول کسره در که مصالحه قوشدن
 خالی اولمه بمک فلان خط طین کا بقالدر اثنی عشرتی یعنی بیست و یکمی یعنی دیکری و بامک زای معنه
 و فتح بای مثلاً لزا بل فقیه معنائه در الاستخلاط هزم منک و بامک کسری در که دو و نه اوزرینه یغور
 حقیقتیک ایچون بمک استخلاط البیر اذا هو قو قو فله و عین میده ایله یغور منک معنائه در الخط حاکم
خط کسری بمک و ده صاحبی و ده منک التی ناقصه فرجه ده حال بامک خط حاکم فقیه و بامک سکونیه بر جیس
 مسو که اغاجدر که انوکله حاکم فقیه سیه سیه اولور و باری تعالینک ذوق اکل یغور بدیکری قوری الخط
 اضافتیه دخی قرات اولندی و خط شول سودده در که کشی اوله ابو عبید لبتدی اگر سوددن تازه خط حاکم
 کدوب طبعی متغیر اولسه الخط حاکم فقیه در که اگری بامک حمانی متغیر اولور و خط حاکم و خط طین و خط طین

تا دبلن اخرج پدنج بمقال ذاطه مثل ذاته من الباب الثالث اذا عتقه اشذ خلق حتى دلع اسله وصاحب
صرح باب ثانی اشارت بشد زسودر الذ صد ذاك فتي وعین مهله نك سكونه نیز یوزانق بشال دخله
بذطعن من الباب الثالث اذا عتقه ذاجا وصاوصی ماهمهله واهشده اهلهم مع معنائه دروقال دخله
الذیة فحين موت سرتله اير شه الذ عتذ ذاك وميك فتي وعین مهله نك سكونه كذا كسر سرتله لان ذاجه
در لز مع زیاد ولتشد الذ قسط ذاك فتي وهاك سكونه لك ذی اوزینه جراح من قال ذط الطاء انشاء
بذطه ذاطا ذط السفده عايات جوهری عامه صفیه فافقه دروقسدها به و فافقه دخی اوت اسنه
اشاوت تا بشد فصل الارامل بطوانك فتي وهاك سكونه بخلق شد معنائه تقول بظت الش اربطه واربطه
من الباب الاول والثانی علی رواية الاغشیر اذا شد تها لربط مملوك بانك فقیهه والربط مملوك فتي وهاك
كسر به طوارضی یقول لیس كسر به عنو وعزین مهله و زای معجهه لیه یی معنائه در الارباط
هزمه نك وهاك كسر به بخلق یقال فلان یربط كذا لسان الذ ولب الی سوطانك فتي وهاك كسری ومده
یاغشیر طوارضی یقال من الی سوطه لیا یربط من لیل و وربط غوث بن منك فقی دروشول خرمقو رفینه در
كصوبیرا غشیر اوله لیا طوانك كسر به شول نسبه در لك انك كسر به با خود طوارضی انك لثانی اسنه
یقلنو رالربط مستجنه جی باغله معنائه وریا ط دوزاغه دخی درل یقال قطع الطیر باطی ا حیات و یقال
جاغلان وقدرضی راطه لا انصرف یجول یعنی یوراشه عودت انسه بو یله درل وریا ط بطن و معنائه
اولان در بنه صلا زمتا یكده دخی درل و وربط طوارضی یقال یجول یا بلن اود و وربط لیل طوارضی جمع یلیوب وریه
یاغشیر بعضی لاندی رباط جی طوان و بشد زاده یطلا اولنو و یقال فلان باطن من لیل یا كذا
نلا كذا طوارضی اسنه و طامرفنه درل رباط نك كسر به باغشیر وریا ط لثانی حیل و شین معجهه یجادو
اولوب حیدر القلب اولان كسینه درل كوا كفنن فرادن بعلو و یقال خلف فلان الذفر جیشا رباطه
ومنه كذا رباطه من لیل یعنی عسكرا بت قدم اولسه بو یله درل و وربط مملوك فتي وهاك كسری وریه
چوق طوان صودر عیانی و لیا یز یقال ما من رباط ایدایم لایزح الی سوطانك فتي وهاك كسری ومده
یاغشیر فریاد اذ اكله و وربط احمقه دخی درل الارباط هزمه نك كسر به كذا كسر باغشیر حیرق یقال
لرطوا اذا صلح الی قسطه و لك فتي وهاك سكونه شول قیوند در سكه بورنگول اوله ایت کی الاربط حید بنو روك
رقطه الارباط هزمه نك و فافقه فقیه شول قیوند در سكه بورنگول اوله ایت کی الاربط حید بنو روك
فقیه ذالاربط سینه تصغیر وزن كذا كسر مزور كلفی و الارباط هزمه نك و فافقه كسر به ذكر
اولنك لوند اولی یقال ارقطه رطاطا الارباط هزمه نك كسری و فافقه كسری ومده بكنك بشراخی
ظهور ایتك باحقسرك یقال ارقطه الرع ارقطاطا اذا خرج رقه و ذاك قبل ان یقی و اذ بالدمه واه
موجهه لیه بری ا جاعه اشول الی هزل لك فتي وهاك سكونه قوم و قبه معنائه یقال هم رطه ذیة جنبه
دالك كسری و نونك سكونه قرب اتصاله درل و رطه اون عددن ناقص اولانك كذا لثانی رطه وریا ط
انله ارمه رطاطا و ایتك ایتك الله تعالی و كان فی الدینه تسعة رطه یی رطه جمدر ایتك امدی و یقودر و ذیك
ذو ذال جمك فقیهه و سوسینه درل رواج و ده ذالون دوه یلو نجده كین الاربط هزمه نك فتي وهاك
خیه جی الارباط هزمه نك فقیهه كذا كسر جی الاربط هزمه نك فتي وهاك كسر به كذا كسر جی كوا كبر اوله نك
جمیدر الارباط كذا كسر جی و رطه شول دیمیدر لك كوا كبر كن ذره و زوجه لولورولی حیض كویون و نلرك
و نضیر عیال ندی الارباط نك كسر به شول در لك انن فایشل كسیلور و امدی و رطه درل ارطه اهاك
كسری و ذاك مده شول عرب طواشانی یواسنه درل كه فاذ و یی طیر لقی اندن چاقوب جی لیدو بو یوله

ذسط

ذعط

دقظ

ربط

رطظ

رقت

رطط

فهيون خضر ديد كل ري الشربط حنيني وورلك كسري ودمدله شول ايسدركه خرمابر اغندن بوكلشدر
المشربط مملد كسري وورلك فقيه بشتركه انوكاه خان الورل المشراط ميمك كسري وچينك سكوتيه پچناه
لشر طان فحينيله ايكي بلددر مملدن كه ذكر لولنان بلددر لچاك ايكي بو توري مئاسنه درو بو تورك
جانب شماله سكره بركو بولدر ووردركه بولدر بعضي اول بلدري نلردن عدل دويو ذكر اولنان بلددر اوجدر
دور و بجمو صندري لشر اطه قديم بولدر الشربط حنيني وورلك سكوتيه او زون معناسنه بقال رحل
شرواط الاكف طر ولا و بجل مشرواط مذ كرو مشربط بولدر بولدر الشربط حنيني فقي وطانك تشديد بولدر اراغ اولنان
بقال شط الاكف شط من الابانه لال و الثاني شط اذا بعدت و شط ظلم ايكمده در بقال صطحت عليه اذا
حريت و شط جانب معناسنه ده كلور و بقال شط التهر و شط الوادي و شط السنام و كل جانب من السنام شط
الشطوط حنينيله پچناه بقال شط شطوط الاكف شط هيزه فاك كسري به بر خصمو صند ظلم ايكم بقال شط في
الغنية اذا جلور و الشطوط عليه فاميرت و طواري اول بلاقه اراغه اولوب كلكه دي در بقال شط في السور اذا
بعد و طانه ده قش ايكمده دي در بقال شط في طي اذا مغنوا الشاطي طلك كسري به طواري اول بلاقه اراغه اياكم
نعم الداري لالشاطي اي جا ري في الحكم الاكف شط هيزه فاك كسري به طواري اول بلاقه اراغه اياكم
الشطوط حنيني فقي وطانك حني ايله شول بققه درك لو بوي غرمو ده در الشطوط حنيني فقي وطانك تخفيفه بعد
اولقي يا اعتدال الفتنه دي در بقال شط كسري به دي خي لمت در الشاطيه شول قبر درك فامير معتدل اوله بقال جارية
شاطيه الشطوط حنينيله هر سنه ده تجايز ايكم في لحيث لها مهر مثله الاوكس منه و لاشط اي لقصمان
ولا زباديه الشطوط حنينيله باش قيلنك ياضي درك اكا سواد فر شمس اوله بقال شط حنيني الشاطي الباب الرابع
الاكف هيزه فاك و ميمك حنيه شول كسند درك با شط قاري افر مده بشلبه بر حنينيله ككاهي قراسنه قارسته
الشيطان حنيني و ميمك سكوتيه جعي اسودله سودان كي الشطوط حنيني فقي و ميمك سكوتيه الفاك مده بول شول
خورت درك با شط قاري افر مده بشلبه بر حنينيله ككاهي قراسنه قارسته
الخطه حنيني الشاطي الباب الثاني اذا علمته و كل غليطين خلطه ما فقد شطه ما فها شطوط و شطوط عامه فنان
سوار حنيه دي در بقال هذه قدر تسم شاطيه الشاطي حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله صم درك
يماص ميمه بقيه فطنتا بيل خورش اوله و شط شولا و تد درك اكا كور و يات قار شمس اوله الشطوط حنيني فقي
و طانك كسري ودمدله طانكس باور له در بقال ممترقه معناسنه الشطوط حنيني فقي وطانك كسري به واحد
متمرق معناسنه بقال ذهب القوم شطوط اي ممترقين و شطوط اسكي بزل معناسنه ده كلور و بقال صار التوب
شطوط اذا شقق الشطوط حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله صم درك اكا كور و يات قار شمس اوله الشطوط حنيني فقي
سكركه بقال عدل شطوط اذا عدل لطفاني بركو سكرقه و بقال ايشطاط البت سبعة شطوط يعني كسبه ممترقين
بدي كسري لطفاني كسبه ممترقين بركو سكرقه و بقال ايشطاط البت سبعة شطوط يعني كسبه ممترقين
سباعدن قتلا بكمه مرق ميمك و ايسددر شوط باطل كذا لك حنيني فقي و وياك سكوتيه للاك اسيدركه
در خيدل كسري ودمدله سندر درك اياكمه داخل اولان حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله شول ايسدركه خرمابر اغندن بوكلشدر
فهيون خضر ديد كل ري الشربط حنيني وورلك كسري ودمدله شول ايسدركه خرمابر اغندن بوكلشدر
المشربط مملد كسري وورلك فقيه بشتركه انوكاه خان الورل المشراط ميمك كسري وچينك سكوتيه پچناه
لشر طان فحينيله ايكي بلددر مملدن كه ذكر لولنان بلددر لچاك ايكي بو توري مئاسنه درو بو تورك
جانب شماله سكره بركو بولدر ووردركه بولدر بعضي اول بلدري نلردن عدل دويو ذكر اولنان بلددر اوجدر
دور و بجمو صندري لشر اطه قديم بولدر الشربط حنيني وورلك سكوتيه او زون معناسنه بقال رحل
شرواط الاكف طر ولا و بجل مشرواط مذ كرو مشربط بولدر بولدر الشربط حنيني فقي وطانك تشديد بولدر اراغ اولنان
بقال شط الاكف شط من الابانه لال و الثاني شط اذا بعدت و شط ظلم ايكمده در بقال صطحت عليه اذا
حريت و شط جانب معناسنه ده كلور و بقال شط التهر و شط الوادي و شط السنام و كل جانب من السنام شط
الشطوط حنينيله پچناه بقال شط شطوط الاكف شط هيزه فاك كسري به بر خصمو صند ظلم ايكم بقال شط في
الغنية اذا جلور و الشطوط عليه فاميرت و طواري اول بلاقه اراغه اولوب كلكه دي در بقال شط في السور اذا
بعد و طانه ده قش ايكمده دي در بقال شط في طي اذا مغنوا الشاطي طلك كسري به طواري اول بلاقه اراغه اياكم
نعم الداري لالشاطي اي جا ري في الحكم الاكف شط هيزه فاك كسري به طواري اول بلاقه اراغه اياكم
الشطوط حنيني فقي وطانك حني ايله شول بققه درك لو بوي غرمو ده در الشطوط حنيني فقي وطانك تخفيفه بعد
اولقي يا اعتدال الفتنه دي در بقال شط كسري به دي خي لمت در الشاطيه شول قبر درك فامير معتدل اوله بقال جارية
شاطيه الشطوط حنينيله هر سنه ده تجايز ايكم في لحيث لها مهر مثله الاوكس منه و لاشط اي لقصمان
ولا زباديه الشطوط حنينيله باش قيلنك ياضي درك اكا سواد فر شمس اوله بقال شط حنيني الشاطي الباب الرابع
الاكف هيزه فاك و ميمك حنيه شول كسند درك با شط قاري افر مده بشلبه بر حنينيله ككاهي قراسنه قارسته
الشيطان حنيني و ميمك سكوتيه جعي اسودله سودان كي الشطوط حنيني فقي و ميمك سكوتيه الفاك مده بول شول
خورت درك با شط قاري افر مده بشلبه بر حنينيله ككاهي قراسنه قارسته
الخطه حنيني الشاطي الباب الثاني اذا علمته و كل غليطين خلطه ما فقد شطه ما فها شطوط و شطوط عامه فنان
سوار حنيه دي در بقال هذه قدر تسم شاطيه الشاطي حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله صم درك
يماص ميمه بقيه فطنتا بيل خورش اوله و شط شولا و تد درك اكا كور و يات قار شمس اوله الشطوط حنيني فقي
و طانك كسري ودمدله طانكس باور له در بقال ممترقه معناسنه الشطوط حنيني فقي وطانك كسري به واحد
متمرق معناسنه بقال ذهب القوم شطوط اي ممترقين و شطوط اسكي بزل معناسنه ده كلور و بقال صار التوب
شطوط اذا شقق الشطوط حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله صم درك اكا كور و يات قار شمس اوله الشطوط حنيني فقي
سكركه بقال عدل شطوط اذا عدل لطفاني بركو سكرقه و بقال ايشطاط البت سبعة شطوط يعني كسبه ممترقين
بدي كسري لطفاني كسبه ممترقين بركو سكرقه و بقال ايشطاط البت سبعة شطوط يعني كسبه ممترقين
سباعدن قتلا بكمه مرق ميمك و ايسددر شوط باطل كذا لك حنيني فقي و وياك سكوتيه للاك اسيدركه
در خيدل كسري ودمدله سندر درك اياكمه داخل اولان حنيني فقي و ميمك كسري ودمدله شول ايسدركه خرمابر اغندن بوكلشدر

شطوط

شطوط

شطوط

وكان صاحب قان المني معنسانده كاور بقال شاط فلان الدماي خلطه كانه سفلهم القاتل على دم المقتول
 وقان صاحب لولني معنسانده كاور بقال شاط فلان اذ ذهبه هدر او بجله قلدي معنسانده كاور وياغ
 بشوبه بيق مر بنه سنه ولومه ده در بقال شاط السن اذ انزع حتى يحترق كذا لك الربت وجوه ملك بانوب
 دنه بنه باشقه دخی در بقال شاط القدر اذ احرق قوامن بيا الشاشاطه هدر مناك كسر به ملك
 اتمك قصاص ايجون قان و كاك بقال شاط مغلوا شاط دمه اضره قتل و اشاطه مغلوك اوقوب
 دنه سنه باشقه دخی در بقال شاط انا الشاط شينك كسر به بيش بنه ناك مجسه الشيط على
 وزن التكریم قیون باشق او بيلك كاك اتمدن او ترو و اذ غلوب جوق بشو و مكه دخی در الا شاطه هدر مناك
 و ناك كسر به غضبه كلوب حدت و حرارت وزن اولني بقال غضب فلان و اشاط اذ احترم كاك انبفي
 غضبه و احترم احوال مهلتينه بورك حرارت غضبه طولني و اشاطه دهر مكره دخی در بقال
 اشاط البين اذ امن الشاط ممل كسرى و شينك سكوتيه شول ناكه در كبر ممل الشاط ممل فقي و ناك
 كسر به مشاط كجي بقال بالمشاط فصل الصاد الصراط صاك كسر به و الصراط و الرراط و ناك كسرى
 طر بق معنسانده و فصل الصاد الضبط ضاك فقي و ناك سكوتيه برسنه در ايه حفظ اتمك الضابط بنك
 كسر به صاحب اتمك طوبى برسنه حفظ اتمك كسره و ناك و ناك فقيه ايه ايه ايشان كسره
 تقول من شيط ال جل بضبط من الباب الرابع الضبط ضاك فقي و ناك سكوتيه و الفلك فقي ايه ايشان
 صورت الضبط فقيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه
 ابلق ايجون الضبط ضاك فقي و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه
 قورند اورا غرضه اولان الضبط ايجون و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه و ناك سكوتيه
 معنسانده بقال ضوط بشرط من الباب الثاني الضوط ضاك فقي و ناك كسر به و ناك كسر به و ناك كسر به
 بشرط دن نك حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 بشرط كركوت و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 وزن التكریم معنسانده و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 لافده در اضر ط و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 فقي و تشديد به و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 انا طه در اضر ط و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 اولان معنسانده و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 بجهنمه ملود ناك ط معنسانده الاضر ط و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 بقال اضر ط و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 ضاطع ضاطع ضاطع من الباب الثالث اذ ارجع الى ما بط و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 سكوتيه شدت و مشتقت معنسانده و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 فلا تضيق اتمك برسنه و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 معنسانده و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي
 ايجون طان ناك حصيله و منه حدت و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي و ناك كسر به حقي

شيط

صراط

ضبط

ضبط

شرط

شرط

شرط

ضبط

مضرب

مضرب

مضرب

مضرب

مضرب

مضرب

اولان كسنة المضرب عينك خمي ورائك خمي ومدله بمناه المضارب عينك فتي ورائك كسر به
 ومدله جحي تايلر معانسه المضرب ط على وزن جعفر خايه الله ديماني عر بلق فلان اهلب المضرب ديدكي
 قولر نده مضرب ندم اذ كر اولنان موضع دواهل قبل ووي ديكدر كنك الشعر معانسه المضرب ط عينك
 ورائك فتي وضادك سكرونيك خميه اركاك كل المضرب خمي عينك خمي وضادك فتي ورائك كسر به تصغيري
 المضرب خمي كذلك تصغيري المضرب عينك فتي وطانك تشديد به زي اوزن ادبسته ارمق بقال مط الثوب مط
 صلا من الباب الا ورا اذ اشقه طولاً التعليل على وزن التكريم ككذلك ارمق بقال عطله شدد التكريم
 الانعطاط همز مط وعينك كسر به ايلر لمق انشقاق معانسه العطلة على وزن الرزالة حكيات صوت حور
 بقال عطط القوم اذ قالوا عيط عيط وعيط كسر له بصوت ذك بكثر حالات لهو ولعبه في تلفظ ايدوب
 چاغر لالمطوط بمك فتي وطانك خميه مغلوب معانسه در شياني واني اوزن السطاط عينك فضيله
 اولنان اسد معانسه بيهادر معانسه دني كاور شعاع كي العط عينك فتي ورائك سكروني به كي بلك
 خروج الريح معانسه بقال مفلت المنز تفت عطفا اذ جفت ووب قلمه صاحب حراح عطفتك تخسيرانه
 فطسدادن ويني فشانند اودني درلر ديش وعطط چوان قيربي سور دكاه قيونك فشر قمرى اوازي كي
 اوازي به سر مكدني درلر العيط عينك فتي ورائك كسري ومدله كذلك قيونك فشر قمرى در العطلة
 عينك فتي ورائك سكرونيه فشر قيون العاطلة فلك كسر به ديش قيون معانسه وعر بلق ماله
 عاطلة ولا اضفه ديدكي قولر نده اولد قيسرواني اوزن عاطله ندم اذ نجه وناضفه ندم اذ ندم ووجه
 ديش قيون وعز جيه درلر عر بلق ذكر اولنان قولر نلر ماله نايه ولا راقيه ديدكي قولر سكبي دركه
 نايه ندم اذ قيون دروزر انشاء مجتمك خمي وغين مجته ايله قيون اوازي دور وراقبه ندم اذ ندم درلر
 ورا ارمقه ايله نك خمي وغين مجته ايله دوه اوازي درو عاطله دني شول چالريه در سكفه چوانلي خدمتته اوله
 العاطلة عينك فتي ورائك تشديد به بمنها العاطلطان عينك كسري به يونك ايلي جاني العاطل كذلك عينك
 كسر به يونك لقرى اورلر دام در اوزن وتلقنه لوروشه سطاغ درلر سلك كسري به وعين مهله ايله وعلاط
 يونك فلنان ليه دني درلر العلط عينك فتي ولا ملك سكرونيه يونك لقرى دام اوزمق بقال عطط بعير عطط
 صلا من الباب الاول وعطط رازم لهد ادا نمكدني درلر بقال عطط بشر اذ ذكره بسو وعطط لوقه اورمغه
 دني درلر بقال عططه بسرم عطفا اذ انشاء التعليل على وزن التكريم ككذلك دام اوزمق در تشديد مبالغه
 انجوندرو تعليل دومك يونك نايي چاقز مغه دني درلر العلط خمينته شول ناه دركه بولان سزاوله امي روايت
 اوزن احرار ليدى عطط دافسر اولان ناه درلا علاط همزه نك فخيله جحي ايسر وداغسر اولان دوه بل معانسه
 العلط عينك فتي ولا ملك سكرونيه يونك نايي قلاده معانسه لا علاط همزه نك كسري به وواك تشديد به
 يونك اصلق بقال اصلوط بعير ماعلو اما اذ اتعلق بمتفه وعلاه ومصدر نده ولوايه منقلب اولمادي اشوش
 مضرب ندم منقلب اولد خي كي ولو يونك مشدد اولد فخير نلازم اولن معانسه ده كلو بقال اعولماني فلان
 اي شقن لا عيط همزه نك ولا ملك كسري به ومدله مرخ ديد كاري انا جاي نيراني ومرخ مجلف فتي ورايه مهلك
 سكروني نياه مجته ايله حول افايدركه ناي رقيه نه سور ومكده عرب طاقمسي لندن اشر قورلر العلط عينك
 خمي ولا ملك فتي ورائك كسر به والعلاط عينك خمي ورائك كسر به فرمودا ولا نسنه ور قطعه قيون
 سور سنده دني درلر العلطه عينك خمي ولا ملك فتي ورائك كسر به كذلك قيون سور يسي السور مط عينك ورائك
 خمي ومك سكروني ايله وغي رخص معانسه العمارط عينك فتي ورائك كسري به ومدله جحي اوغر بلر معانسه العمارطه

[illegible]

[illegible]

قرضا

قُط

قُلْ

حاله وشعره وحفشه وحشكه دخی القسط طانه غفار ك خنی ابله بر موضعك اسیدر القسط خفاك فقی وین
مهله نك سكوتیه بعلن كنسینا الخ بقال قسط علی غریقه القسطه خفاك فقی وینك كذا لك سكوتیه بیه
مره ورمعنا مذكورون الا قماط هیزه ناك و ناك كسر به دوا بندی باش اوزر لك صاروب اكك لکنه
قسط طواشیرتی و فی لیلته انعی عن الاقماط و امر بالناس بناسی جاء مهله بیه كك لکنه طواشیردره در
القسطه سیمكسری و خفاك سكوتیه فضیه غامه معنانه ابو عبید و ایوز و به القسط خفاك فقی
و ناك سكوتیه قوش چفتا خك بقال قسط الخ ثانی یقسطها من الباب الاول و یقسطها من الباب الثاني قسطا
اذ سفدها یوز به باندی قسطه متال طر نقول اول لرك چفتا نسی در القسط خفاك فقی و ناك سكوتیه قوش
چفتیه چفتا نسی بقال قسط الخ ثانی انشاء یقسطها قسطا من الباب الاول القسط خفاك كسر به شول اب درك
قبوی بوغر كن یا غنه با غلر ز و قماط شول نسته و درك انوكه بشكه او غلانی بقار ز بقال قسط الشاة
و لمسی بالقماط قسط خفاك من الباب الاول ایضا و سیمك الخ و یا غنی بر رجع اب و ب با غنه دخی در ز بقال
قسط الخ الا سیمك علی البنا المسجل اذ اجر یزیدیه و رجلیه یجل القبط خفاك فقی و سیمكسری و منجله غامه به
در ز بقال بر نامول قسط ای تام القبط خفتیه ابید ككك یك من معنانه بقال قسط یقسط قنوطا من الباب
الثانی مثل مجلس مجلس جلوسا و كذا لك قسط یقسط من الباب الاول مثل قسط یقسط و یونك او حی ایت
و درك اول قسط یقسط قنوطا در من الباب الرابع مثل قسط یقسط القسط خفتیه و القسطه خفاك فضیه
مصدر در و اب راعین سیمك قنوط مصدر در و اب اولین و یأیدن لقماط نوك كسر به اسیدر كخی كسنیه
در ز اب اولین و یأیدن القسط خفاك فقی و ناك كسر به ذكر اولتی معنا بعد راب راعین و قری قنوطا كن من
القطنین و اما قسط یقسط لغت فیها و قسط یقسط بالكسر فیها غایه علی الجمع بین القطنین و انه لا خفش
القنوط خفاك فقی و یواك سكوتیه قیون سور یسی كله معنانه الا قنوط هیزه ناك فضیه جی فصل لكاف
لكسك خفاك فقی و شندك سكوتیه رنسته فی اجوب از الیه كك بقال كسك الخ من ثلث الغرس و الصلصالی الشی
اذ كسفته عنه و قسط دخی لغت خور یونك كخی صیدلله و الا السماء قسطا قنوط انشیز و یواك در و سیمك
چقار مغه دخی در ز بقول كسك البیعه كسك اذ انزع جلع و لا نقول سائت لانی العرب لا نقول فی الجمع
الا كسكته لو طدا لا كسكته هیزه ناك و كافك كسر به زیل اولتی بقال لكسك و وعه اذ انشیه و روع واه
مهله ناك فضیه خورق معنانه در فصل اللام اللط لاما فقی و ناك سكوتیه بر ما و من بقول لبط لبط الارض
مثل لبطه اذ ضربت الارض و لبط طور ركی و خیمك دخی در ز بقال لبط لبط لبطا علی البنا المسجل
مثل لم راد اسقط من قیامه معر و اولعه دخی در ز التلیط خفتیه و ناك خنی و تشدد به بر كسینه اقوب
یوالقن الا لتلیط هیزه ناك و ناك كسر به و سكر در كن یا قنر زه ابو من بقال لم البیعه لبط لبط اذ ایدل و ضرب
بقرا نیه كلی اللطه خفتیه اسم در سكر در كن الرن یا قنر زه ابو من معنانه و ز یاده اسق لونی كسینه ناك
سیر كسینه دخی لبطه در ز و لبطه فرزدق نام شاعر ك اولك اسیدر اللط لاما فقی و طلكا تشدد به
لازم اولتی بقال لبطا لالم لبط لاطا لالمه و لبط رنسته فی رنسته یا و لشو مغه دخی در ز بقول لطلط اللط
اذ الصمته و لبط لكاك كك كده در ز بقال لطلط حقه اذ یجد قنوط رنسته ناك و وزن او و كك دخی در ز بقول
لطلط الشی اذ امرت قنوطا ناه قوش یوملی رنسته المعه دخی در ز بقال لطلط الناقه یزنها من الباب الاول
اذ جعلته من یزنها و لبط قلا دمیده در ز بقال ریت فی عنقه لاطا حسنا و صكر ما حسنا و قنوطا حسنا

قسط

قسط

كك

قسط

قنوط

كسك

لبط

لطلط

[illegible]

فصل

لغة

لَقَدْ

لوط

استعلامات

مشط

مسط

مسط

مسط

مسط

مسط

مسط

المشط مكي وفي شطرك سكوبه صاحي طرمق يقال مشط المرأة المشطه تمشطها مشطاً من الباب الاول
 لامتشط هزمك وتلك كسري به طرمق يقال امتشطت المرأة المشطه مكي وفي شطرك كسري وميدله
 طرمق صاحي يقال له مشطه وله لامك كسري وميك تشد به شول صاچدر كاوموزه ارشده الشطه
 ميك كسري وشطرك سكوبه برونم طرمق درز كيه وجلسه في المشطه ميك خيله طرمق ابله وكل صاچدر
 المشط ميك خي وشطرك سكوبه طرمق شله معناسنه الامشاط هزمك في ابله جعي ومسط ايقتاواين
 طرمق قلعه در كاين برمقلر يك سكر لي يركبي ورو مشط او موزك التي ياتيا الا ولا كورك كنهه في درار
 الميط مكي وفي طرك تشد به ميك كدم معناسنه يقال مططيه من ايار الاول وناشي كرويك كبر قلعه في
 درار يقال مط حاجيه لادم هلو كبر القلط فتنه وطرك خي وتشد به لوزوب كرك تشد به معناسنه
 الميطه ميك وفي طرك كسري وميدله هزمك ديتي في قال صو الميطه ميك خي ومطرك خي والفك عدله
 يوزكن صانوب الفرصا في الحديث اذا مشت امي الميطه وخذ منهم قانس واروم كلن با سم بنهم
 ويا شئت حر بدر الميطه فتنه جسدده قيل اولما في قال مطشعره من الباب الرابع اذا قاطط
 من داء ونحوه الامتطاط هزمك وتلك كسري به جناه يقال امتطشعره اذا قاطط ذلك القلط فتنه
 وميك خي وتشد به جناه كذلك الامطاط هزمك وميك كسري وتشد به جناه ايضا وها انقل
 يقال امتططيل وغيره اذا هجد الامطاط هزمك وصينك فقيه شول كسندرك بدتنه قبلي لويه الذاب
 الامط شول قرد در كه توي وكش اوله يقال مططال من الباب الرابع ولا يقال مشطه على البناء السبول
 واوغري امي امط ديد كسري قورده تشد به دراموس مسط درار القلط ميك وفي وخن ججه ميك سكوبه
 چكك امتطاط هزمك وتلك كسري به چكك يقال مططه فلتطط ومطط في القوس مثل مطط يني ياي
 چكسه بولده نيرويا مططال ارتفاعه في دي درار يقال امتط قنهارا در ارتفاع الميطه ميك خي وميك خي
 وتشد به لوزوب بول كسند غابت طولتد چككش كي اوله وغيره مطط ديدل القلط فتنه وميك
 خي وتشد به لوت سكر در كن قولان لوزاده مرق سكر تك الميطه خافك كسري شول ارق دوه در كه زاده
 لوقلندن ريدن طرمقيه وما قاططول كسندرك قال اجوب اوقن لما شله نظره فصرط طرمقيه
 روي نيه ساطين مفاصلن لاقط در ساط ماطط كسري وما قاطط لاقط كسري ولا قاطط عد معقده درار
 جوهرى ايدني بوتقسي يي كلدن نقل ايتيم لامعالم المقوط فتنه ووزاده ارقط يقال مطط
 مقوطان لالب الاول المفاط ميك كسري به قاطط كي در قاططدن مقلوبدر قاطط الحايق فلتن ليه درار
 كرك طوار كرك شكه اولن خينيك لاسون الامطاط هزمك فقيه شول كسندرك بدتنه قبلي لويه ذين
 امطاط مرط صجي در ونا ويني واحفجن قيس امطاط يدي واپو جيد ايتدي سم امطاط طركي ويني
 بل كسري معناسنه والامطاط هزمك كسري به لاهه قرتي لولن ولدن ايتي نون اوله وشور ميك الميطه ميك
 في ولا ميك كسري وميدله كرولتن اقمطه وش ولدن درار الميطه ميك كسري ولا ميك سكوبه نسي
 ماريشن اولن كسند يقال قلام مطط علط اذا كلن مختلط القطن الماطط ميك كسري وان جنبه معناسنه
 سامطاط كذلك ميك كسري به وميك قولري در ماططشول ايلعه وركيت ايك ابي قورنك اسنه قوررك
 ديولون كيه مرمت اولونو الماطط ميك ولا ميك في والفك خيره ايك ريشن سكر كسري در مفي كي تدك
 مرويتدي يقال خني فلان الموضن سكند ايقال جهه لومط لاهه يني لوه هانطير مع ايديه
 به موم جسر ليجيون مططيه فتنه وطرك كسري وياك تشد به ريشه كاسيندو الميطه ميك في وياك

مكوبه

سكونيه كسنة حكمتك عظم التمسك ويعد اولي ورائي كملك معانسه ده كور بقال ملط في حكمة عظم ملط
من الباب الثاني ملط فلان اذا ذهب وبعد ابو عبيد ليتدى ملط عنه در حق لندن اراغ اولسه و اراغ اناك
معانسه ده كور بقول ملط فعى اذ الفيتيه ملط دفعه وز جرد في رل الملبط فملك كسر بله كذاك دفع
وز جرد معانسه بقال اقوم في حياط وملط يعنى مدافعه ومانعه ده در التمايط تملك ففى في ملك يلى ابله اندفاع
معانسه در حق البندى بقال تايط القوم اذ اتيك واوله فسد ماينهم لا ملطه هزم ملك كسر بله يرسته دن اراغ
اولي بقول ملط عنه اذ الفيتيه عنه و اراغ اناك معانسه ده كور بقول ملطه اذ الفيتيه ومنه املاطه الاذى
عن طريق في فصل فنون النبط ختمتله رذن صو كايه بقال تايط الما، عظم من الباب الاول و ينيط من الباب
الثاني نبطا اذ اناك التمايط هزمه تملك كسر بله قولى تازن كسنة صوي ايرملك بقال نبط اذ اناك اذ اناك
الا سنباط هزمه تملك و تملك كسر بله يرسته في جرد من طلب اناك استغراج معانسه واستنباط نبط اولغه
دخى در بقال استنباط ربل وى كلام ايوب بن القريه اهل عمان عرب استنباط واهل البري عيضا ستمرو التمايط
فختمتله و النبط نونك ففى و تملك كسرى و مدهله و قوم در كه رقىن ينيطه يعنى نصره ابله كوفه ينيطه اولان
بطا عجمه قور بوسه ساني اولور و بطاچ شول و لسع دن در كانه اوفق طاشلر اوله الاياط هزمه تملك فغضله
جوى و نبط قور بونك بندين تازلور ك تايوب جقان صوي دى در رل و نبط شول قور بيدر ك صوي و جوغاش
اوله التمايط فغضتله و اناك تشد بدهله و التمايط نونك ففى و الفضا ابله ابله و التمايط تملك نونك ففى و اياه
نبتك عذ فيه ذكر اولان قوم منسوب اولان كسنة عيى و ياني و ياني كى التمايط نونك خيله ذكر اولان
معنايه در يعقوب و اناك اوزن النبط نونك ففى و تملك كسرى و مدهله و قوم در كه رقىن ينيطه يعنى نصره ابله كوفه ينيطه اولان
اولور الاياط هزمه تملك و تملك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
نونك ففى و تملك كسرى و مدهله و تملك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
كسرى و مدهله صوت شد بدهله حمارك ابتدا كره غشاه طاهر اولور بقال نبط نبط من الباب الثاني النبط نونك
ففى و اناك كسرى و مدهله و تملك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
معناه بقال النبطه اذ اناك نونك ففى و تملك كسرى و مدهله و تملك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
الخطه هو اناك الناس هو التمايط نونك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
نونك ففى و تملك كسرى و مدهله شاد اولان كسنة التمايط فغضله و تملك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
چا اناك اولي بقال التمايط لا مركذا و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
في سريها اذ اشدت الاضطاط هزمه تملك كسرى و مدهله و قوم در كه رقىن ينيطه يعنى نصره ابله كوفه ينيطه اولان
سكانت و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
انوشطه من يعنى و كنى جرد و ينيطه ابله قلعه دخى در رل بقال التمايطه اذ اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
ابوز يدور و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
دخى عمل مقصوده و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
تمايلك و التمايطات نشطه اذ اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
شهر دن برشهره جقدى كى التمايط نونك ففى و تملك كسرى و مدهله و قوم در كه رقىن ينيطه يعنى نصره ابله كوفه ينيطه اولان
نشطه نشطه من الباب الاول و نشطه من الباب الثاني نشطه اذ اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
دخى در رل و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله
و اناك فغضله شول اذ در كه ذكر اولان وجه اوزن و اناك فغضله و اناك فغضله و اناك فغضله

نبت

نبت

نبت

نبت

افاعقله انشوطه وانث وطه نك نفسيه يوزنك عقبه كاور الانشوطه هزمه نك وشينك خمي ونونك
 شكونيه شول دوكونك جوزلسي اساندا وبقود وكوني كي يقال عاقله انشوطه وعقال دن مراد
 هودن دن يعني عبقك قابزده ضعيفه كاندن الانشوطه هزمه نك ونك كسر به ايلش وكي جوزلك يقال
 انشوطه الجبل اي مدد حتى يصل الانشوطه هزمه نك خمي نونك سكويه كلكسي اسان اولن قوري يقال
 انشوطه اذا كانت قريه القعر فخر الدلو عذبه واحده انشوطه نونك خمي وشينك خمي ومدله شول قيوبركه
 كيكاهه سي مشكل اوله يعني قواسم يوزن عبقوب جنبا كغيره محتاج اوله وبقود رذن معلوم اولو كيكاهه صاحب
 صراحك انشوطه انك نك كشيدين دلو بر سر جاه ايلش وي بر شوطه كذا لك يدكي عطا در تامل اولنه
 ونشوطه بر جنس العده دني در ورو شيوطك غير شيوطك شول العده در كه قوري يعني اجماع قسي يسي
 اولو ونشوطه نونك خمي وشينك كشيرو ومدله ركسنه نك خمي دوي المثل لآخر رج نشيط من مروو وموئك
 اصلي بودرك نشيط اولو ركسنه بر صره زباد ايجون قصر يانك كاهه عالم اولادن قرا ايش هر باركه
 ن زباده قصير كقام لث ديسه لآخر رج نشيط من مروو يرايش نشيط ايسه جوي ايشه مش يس بومزل
 اولش النشوطه نون اوله خمي نونك كسر به اورون نسنه النشوطه نونك خمي وطك سكويه واحد
 راوزون نسنه معانسه النشوطه على وزن الرأله كيكاهه يقال نشيط الشيء اذا مدد تمناعه عين ميه نك
 كسر به رقيب نكاهه بدره داندن وناصطرباهه دني اسيد النشوطه فخبينه ال كثر علقن مجروح اولن
 والنشوطه نونك خمي وطك كسري ومدله بعناه يقال نشطه النشوطه ونشيط من الباب اربع ونشيط على يوزيله
 فشرقه دني درلر يقال نشطه العنز نشطه نطعا من الباب الثالث اذا نثرت بانها ونشيط جومك فبقين
 معانسه ده كاور يقال القدر نشط نطعا اذا غلبت وجبت يعني النسه ويوتفت كاهه سنه لغت ووضيه
 كلك معانسه دني بوندن ما عود در يقال ن فلان لينشط غصبا مثل يفت التنشط فخبينه وطك خمي
 ونشيط بعناه ايعايل يقال نشط به كذا لك النشوطه نونك خمي وطك سكويه نفت ياني النشوطه نونك كسر به
 دني لغت در وكسر اضم ذوالناضطه نكاهه كسر يوزيله فشرقن طولر يقال ماله عاقله ولا ناضطه نونك
 النشوطه نونك خمي ونشيط سكويه معروفه والنشوطه نونك خمي ونشيط فخبينه جي النشوطه نونك كسر به كذا لك
 جي رما ايلرم كي ومطاع من اولن جومكاهه درلر النشوطه نونك خمي ونشيط سكويه نقطه قومين يقال
 نقطه كلك نقطه نقطان الباب الاول التنقيط على وزن انكرم كذا لك نقطه قومين يقال نقطه المصاحف
 تنقيط النشوطه نونك خمي ونشيط كشيدينه نقطه قومين كسنه النشوطه فخبينه دوشنل نسنه لذن ونوعود
 الانا ط هزمه نك فخبينه جي سبه اسيلر كي ونشيط كذا لك غلايقدن رجاعتدركه كدلر يك جهتا وليل
 وفي لغت عيزده ماله النشوطه الاوسط باسقم بهم التالي ويرجع اليهم العالي جي وقلانلر لاره لآخر لولوب
 حدن مجاور يذللر انلره ورجوع لاره النشوطه نونك خمي وواو سكويه اسحق يقال ناط النشوطه نونك
 علقموني ناط لاره قومين ما يندنه دني در ورو نوط نسنه دن اصل نسنه به ده درلر وفي المثل عاقله
 انشوطه يوزنسيه في اللغة الاول واذو حالاهه اصل نسنه بودر ووبو كادي وليس ابعير ديكاري كي در
 وسادي حادو المملكتيه دونه في شوقه كني ملاحون ايلن كسنه دوي وجمعا النشوطه نونك خمي ونشيط ديكاري
 كي در ورو نوط كيكاهه عاقله دونه يانته اصل النشوطه نونك خمي ونشيط سكويه شول ورمودركه دونه نك
 كسكوه ووطلر يوزنقو النشوطه شوه عاقله اولو يقال نيط البعير على البناء السهول اذا عاقله نونك ونوطه
 حقه دني در ايلن معانسه الاول هزمه نك خمي ونشيط سكويه شول قيشلر دكره كاهه اصل النشوطه نونك
 انشوطه جي وجمعا قايدي كي وذا ناط رعين عاجل اسيد وروفي الخلد ناط اسير شجرة دقواه نسي خلد ناط

لنشط

نشط

نشط

نشط

نشط

نوط

[illegible]

110

١٢

قد

1.

سکونید

بوزن لغت در حوضه حوضه و لغت آنست الحفظ حلك خى وضاد فقيه كذاك دو معناست در ابو
 صيد و ابو وزن لكن بوضاده طابعتي جمع اولو الحفظ حلك كسرى و نيك سكويه صفتي تقول حفظت
 التي حفظت الباب الرابع الآخر منه و از براتك معنائه دخی كور و تقول حفظت التي اذا استظهرته
 واستظهرها ظهر قبلد ان لو قوم بعد من الحفظه فقهته شول ملكر در كنى ادمك اجمال نزل الحفظه ميك خى
 و نيك فقيه سكويه ك مرابه معنائه و پر هيز اربوب اجتناب اتك معنائه ده كور و الحفظه حلك
 كسرى كه كذاك اجتناب اتك معنائه بقال اند و حفظ و الحفظه اذ كانت له الحفظه حلك فنى و نيك
 كسرى و مبدل صفتي نگاهبان معنائه و منه قوله تعالى و اما عليكم الحفظه اذ احتفظا به منكم و اتك
 كسرى به سابق بقال احتفظت بهذا الشيء احتفظ الحفظه فقهته و نيك خى و تشديد به مبدل اولو ب الحفظه
 لو طام و يرسنه في شريحه از و قلعه دخی درلر تقول الحفظه الكلب اذا استظهره تشبهاً بعدنى الحفظه
 على وزن التكريم حفظا اندر مك تقول حفظته الكلب اذا جعلته على الحفظه الا الحفظه هر مك و نيك كسرى به
 بر كسند الحفظه حلك طلب اتك تقول استفظته اذ ائنه ان الحفظه الحفظه حلك فنى و نيك كسرى و مبدل
 كسرى به معنائه الحفظه حلك كسرى و نيك سكويه و نيك فقهته مبدل و لم ان الحفظه نقض
 الاحتفاظ في اقر به و دوسته غير يك فنى ترجم احباب اهد هر نيك كسرى به كسند دخی و لرايه الحفظه
 هر مك كسرى به غصبه كور مك الحفظه هر مك و نيك كسرى به غصبه كذاك بقال احتفظت فاحتفظ اي
 انصبت فغضب الحفظه على وزن الدرجه بر كسند في تشديد اربوب بر سر و اشد در مك لغز اولان
 الف در جيه احاق ايجوند الحفظه حلك و نيك كسرى و نيك سكويه زياده فنى كوى اولان كسند
 يقال رجل خطيبان و لمرى يندى رجل خطيبان الحفظه و نيك فقهته و نيك فاش معنائه و الحفظه
 و خطابه دريل بوزنك جمله استعمال اولي الحفظه فصل الدال الدال على ذلك فنى و هر مك سكويه و نيك
 يقال دالته بدالته دالطن الباب الثالث اذا حقه و دالته فقهته في الحفظه دال الدال دالته فنى
 و نيك سكويه اربوب دفع اتك بقال دالته دالته دالطن الباب الاول اذا ضربته و دفعته ابو صيد و نيك
 لوزن الدلنلي فقهته و نيك سكويه و نيك كسرى في زياده اربوب اولان موه الف زياده سفر جله افاق
 ايجوند و الحفظه فقهته كذاك موثي بقال اذ دلتنا فصل الزا الحفظه حلك خى و عينك سكويه و نيك
 نون كسرى كذاك دلي كاور و نه سكويه و نيك الحفظه هر مك فقهته جى الحفظه فقهته اوقاف نون كسرى
 فاق بقال و نيك السهم و نيك الحفظه الباب الرابع الحفظه و نيك كسرى و نيك فقهته اوقاف نون كسرى
 اتوك نون كسرى فقهته فقهته فصل الشين الشين كسرى به شول اعايد كسرى كسرى به شول اوقاف نون كسرى
 اولان و نيك صيد و نيك الحفظه فصل الشين الشين فنى و نيك تشديد به جواله فقهته ذكر لولن افاي
 بخلق بقال شطط لولن افاي اشدت عليه خطاطه الاشطاطه هر مك كسرى به جواله ذكر لولن افاي اشدت
 و الحفظه لولن افاي حركه كذاك الحفظه معنائه بقال شط اذ قضيت الي رجل حركه كسره و الحفظه
 على وزن الزا الحفظه دس كر سخته كذاك بقال شطط لولن الفلام عند البول و زى اجمه كسرى به
 رجلك التي در الشانلى الحفظه فنى و نيك كسرى به اطراف نوبى معنائه بقال شانلى لولن افاي
 الشطوطه شينك و نيك خى و نيك سكويه فقهته و نيك اوزن و اجمه نابعه معنائه الشوط شينك
 شينك و الحفظه شينك كسرى به شول بالكور كاتوك تونى و قد فصل العين الحفظه ميك خى و نيك
 سكويه و عينك كسرى به شول اوقاف كسرى كسرى الحفظه على وزن الزا لولن افاي اشدت
 صحت السهم الحفظه اوغر اشدن اركوب كسرى كسرى بقال لبيان قد الحفظه اذ تكس في القتال ما الحفظه

حفظ

حفظ

دال

دال

دال

حفظ

حفظ

بقال فظا لرجل يفيض فيطو فيطو فظا اذا مات الفوظ فظا فني وواو سكوتها ذكر اولان معناه
 لغت در الفوظ فظا فظيله كذلك معنای مذكوره لغت در بقال فاط فوظ فوظا وفوظا وبقال فظلت
 نفسه يعني خرجت روحه ابو عبيد بن زوسكاف بن بوبله وابتوا تشدرو اسبي عن ابن الملاذن روايت اهدوب
 يندى فظلت نفسه دهنر بلكم فظ دهنر مات مناسنه وفاض دني دهنر فاض معناه ابله انتباهه كما في يندى
 فظلت نفسه ير ولفظا هو نفسه دني در ز فانه نفسه مناسنه متعدي ولازم كواو التفيض فظنلهو يانه خبي
 وتشديد به نفس في اهدوب اعراج ايمك بقال فظلو انفسهم يعني تقيرو وها لا فظله هزمه كسر بلكه
 اعراج انفس مناسنه بقال ضر بته حتى افضت نفسه ولفظا لله نفسه فصل القاف القرضا فظنله سلم
 اغا جنك بيراني در كه انوكه دري د باضا والنور والقرضا يملك فني ورايك خبي ايمك شول در بركه ذكر اولان
 بيراهه د باضا ولفظا تشدرو بقال ادع مقروضا القرضا فظنله وراك تشد به و القرضا على فظاك خبي وراك
 فني وراك تشد به بلفظا فظولا ينفه منسوب اولان نفسه كقرضا ولا ينفذ من مراد بين ولا ينفذ كقرضا جوق
 بندا وكنديا وروبلا در قرضا در القارضا وراك كسر بلفظا در بوعورن كسفه في النثل لا تملك او وب القارضا
 العزى ولفظا عزى ابي كسبه اهدوب سلم بيراني ديو شرمكه جقتشدرى كبر وكلايدر سعد القرضا فظاك
 وراك فظيله نزولك صلى الله عليه وسلم مؤذنتك اسيدركه قاء دلو موضع ساكن اهدى عمر رضى الله عنه
 والى اولدقه في مدينه منوره به كوردى انوك اولادى يوكوزك مسجده مدينه مؤذنه اهدوب قرضا
 فظاك خبي وراك فظيله وضمير بونرك ليكسي بحيرهو دبلر تدين ابي قيله ابي اسيدركه قاء بفر عربه منسوب
 اولدبلر نيلبرن موسى لك صلوات الله عليه قريش هارويه اسناد اجمعه وهدبن كب القرضا لاردن در
 القرضا فظا على وزن التكرم ركسفه في حال حيواته مدح ايمك درنك تايين بعد الوفا مدح ايمكدر بقال
 فلان بقرضا صاحبه تقر بظا لظاه والضاد جيمه ابو زيدا يندى تقرضا در لرك حقه مدح باسبون كسرك
 باطله بافسون التقارضا تلك فني وراك خبي اهدوب رين مدح ايمك بقال هابتقار طان الدح اذ مدح كل
 واحد منهما صاحبه القرضا فظاك فني وراك سكوتها باز كوتك اسبي د حارة الصيف مناسنه كاه
 مهلهك فني وراك تشد به در وقيظ باز كوتنه و مكانه معني اولهه دني در بقال فظا بلكان اذ اظهيه
 في الصيف وكون غابت اسي اولهه دني در بقال فظا يونا اذ اشتد حره لفظ مهك فني ولفظا كسرى
 ومده له اسم مكان در باز كوتنه سائل اولاجق رمعنا سنه التقيظ فظنلهو وراك خبي وتشديد به باز كوتنه
 بركانه معني اولون بقال تقيظ بالمكان اذ اقام به في الصيف فصل الكاف الكلفه كلفك كسرى ولفظا تشد به
 بركت در كه انسان متلا طعمادن حاصل اولو بقال كلفه الطعام بكلفه نظامن الباب الاول وغم وضعه زجت
 وركه دني در بقال كلفى هذاى جهنم من الكرب ولفظا جت غو بلو ادمه دني در بقال ورجل كلفا اذ كان
 ضربه تشد بالكله صيكت خبي اهدوب ركه كسبي وجمعه قلن الكفا ذك فظيله قوم ريريه
 عدوانه جدد مجاوز فظاك الكفا كلفك كسر بلفه معناه بقال تكلف القوم اذ مجاوزوا الدف والمداو و بينهم
 كفا لا كلفا هزمه وراك كسر به صواقديس كان سيله طار كلفك كثر سيلدن اوزى الكلف كلفك
 فني وراك سكوتها رنسنه د زجت ومشت جيك بقال كلفه الامر مثل صلفه اذ اجهه وشق عليه
 فصل اللام الفظا لامك فني وراك سكوتها كوز قو رقيه بيق بقال فظله ولفظا اليه اذ انزل اليمو خبر صينه
 ومو خبر من وزى اوزن كوز قو رغه در الحاطا لامك فظيله كذا كوز قو رغه در الحاطا لامك
 كسره مضمود ورنسنه في صقوب كوز قو ن طونق مناسنه تقول لاختنه اذ ارضيته الا لظا هزمه ملك

قرب

قيظ

كلفك

كس

كلفك

التي حركته كثر ومك قال الخطا صاحبها انه لما جماعته حريص لو ائخذ في دبر قال انفعه قال له اذ افقت
 حياها مرة وقضيت اخرى النكتة ففتنه في محله مناسنه قال كذا الرجل من الباب الرابع لا تكلف هزمك كسر به
 محله اندومك قال لكلفه غيره اي محله من حاجته للتكيف على وزن التكرم كذلك محله اندومك قال لكلفه
 نكتة ففصل الواو الوشيط واوك فضيله وسنك كسر به ومد به مثل ملائكة بان سبدر كركك اوكه
 او لوركا كركا كرك في دبر ووشيطه اجني اولنه في دبر قال بنو فلان وشيطه في قومهم اي هم حشوفهم
 الوشيط واوك فتي وشبك سكويه كرك بان سن فحق نقول وشطت العظم اشطه وشط الا كسر منه قطعة
 ووشط لانه دليكنه براغاج بان سي صوفه في دبر صابن او نمسونه بنو نقول وشطت الفاس اذا جعلت
 في خرقة قطعة خشب تنصيفها وخرت غاه هيمك فضله رنسنك دليكنه عزز الوشيط واوك فتي وسنك
 سكويه سميت ايتك رنسنك اخرن اكدر من الشطه سينك كسر به يعني نقول وعطته وشطوا وعطه من الباب
 الذي لا تامل هزمك وانك كسر به سميت قبل ايتك يقال وعطته واتممت اذا قبل الموطلة وقال السعيد من
 وعطه بغيره والشقي من تطه به غيره الوكه واوك فتي وكلفك سكويه ايتك دفع مناسنه يقال وكلفه غيره وكلفا اذا
 دفعه الى كلفه ابو عبيدك مصنفه واقع اولان يروون اوزن ميك خمي وكلفك فضله رنسنه يدامت ايتك
 قال كلفه الى الامدات عليه تا يا مال مجاهد اي مواكف فصل الياء اليقتا يانك فتي مفالك خمي اللهو اليقتا يانك
 فتي مفالك كسر به ابيسيه متببه لولوب حذر اوزن اولان كسنه مناسنه در الا بقا هزمك كسر ومك به
 اولان درمي ويا بقا تو زقور منه في دبر نقول يقتا الفبار اذا اترما اليقتا ففتنه مفالك خمي وتشدد به
 اولان لاستيقظ هزمك وتلك كسر به مك كذا لو يان مناسنه يقال يقتا من نومه فنيقتا واستيقظ
 اليقتا يانك فتي مفالك سكويه لوان اولان كسنه يقتا ففتنه اسمدرو لوان يان مناسنه يقتا كذا
 ففتنه بر لك اسمدرو كاول يقتا من مره بن كبد ركه جد

الاولى فهدر اليقتا على وزن التكرم

كذلك تو زقور من نقول

يقتا الفبار اذا

اثره

فقدت الجلد الاول * بون الملك الوهاب * من كتب الفاضل * محمد بن مصطفي الوقي * المترجم
 الجوهري * للامام العالم * الفاضل * الكامل * المحقق * ابي نصر اسمعيل بن حماد الجوهري *
 على ابدى الضعفاء * المأمورين بعمل الطبع * بدلو الطباع المعسورة * في غرة رجب المرجب * سنة
 احدى واربين * وما به والقب في البلدة
 الطيبة قسطنطينية * صانها

من الافات

والبلية

•

f*YTC7.W1861.728s v.1

HOUGHTON LIBRARY
HARVARD COLLEGE LIBRARY

*64-42

